

قانون در طب

قانون در طب

کتاب سوم
بخش اول

تألیف

شیخ الرئيس ابوعلی سینا

ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)

چاپ چهارم

سروش

تهران ۱۳۷۰



انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
تهران، خیابان استاد مطهری، نبش خیابان دکتر مفتاح، ساختمان جام جم

چاپ اول: ۱۳۶۶

تجدید چاپ: ۱۳۶۶، ۱۳۶۸، ۱۳۷۰

ویراستار: محمدماجد مردوخروخانی

پانچیسیت: گلزار کنعانی‌زاده

نمونه‌خوان: بهناز کوشا

صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام

طراح روی جلد: فوزی تهرانی

ناظر چاپ: حسن دانشگرنژاد

لیتوگرافی: مردمک

این کتاب در ده هزار نسخه در سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی چاپ و در

شرکت صحافکار تهران صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۳۲۵۰ ریال



مقدمه مترجم

خواننده دانش دوست

خوشوقتم که برای سومین بار، بر صفحات کتاب قانون در طب - اثر شیخ الرئيس ابن سینا - با هم ملاقاتی داریم. اینک می خواهم در این برهه همدمی، شما عزیزان را با نیده ای از داستان ترجمه قانون سرگرم کنم.

سال پنجاه و هفت کتاب اول منتشر شد؛ عجب بیهوشی و شنوایی را گوش به زنگ قرار دادم که واکنش هم میهنان دانش پژوه را ببینم یا بشنوم...

استاد محیط طباطبائی تنها کسی بودند که در لابلای گفتاری راجع به شیخ الرئيس در رادیو فرمودند: یکی از کردهای عراق! کتاب اول قانون را ترجمه کرده اند و می پسندم... که اگر می فرمودند کردی از ایران صحیح تر بود. دیگر از هیچ سوئی نه از آفرین بوئی بود و نه دست کم نفرینی شنیدم؛ که این بی توجهی را حمل بر بی ارزشی کار خود کردم و تا حدی شیخ نومیدی را در پیش چشم روان احساس می کردم. اما خوشبختانه بعد از انتشار ترجمه کتاب دوم توسط انتشارات سروش، ورق برگشت و رمقی در کالبد امیدمید. نامه هایی از هم میهنان مستقیماً به من و غیر مستقیم به انتشارات سروش رسید و گفت و شنوهای در باره ارزیابی و تقویم ترجمه رد و بدل شد؛ اکثر آفرین و اظهار لطف و مهر بانی بود و در لابلای نامه ها و گفت و شنودها انتقاداتی مثبت یا منفی خودنمایی می کرد.

اداره انتشارات دانشگاه تلفنی با من تماس گرفت که کتاب اول نایاب شده و تجدید چاپ لازم است، و من به قول کردها که «شیر گرم خورده و زبانم سوخته بود» امتیاز تجدید چاپ را به انتشارات سروش واگذار کردم.

کیهان فرهنگی چند سطر ی را در این باره انتشار داد و کار را پسندیده توصیف کرد. هر کس از یابندگان و خوانندگان ذی علاقه کتاب را بر میزان درک خود سنجیده و بر محك ذوق خویش آزموده بودند و شادم از اینکه خوانده اند و به ما هم خبر داده اند. کسانی مراد کتر خطاب کرده، برخی پرسیده اند که در چه دانشگاهی فارغ التحصیل شده ام؟!

— می خواهیم خود را معرفی کنی. که هستی؟ از کجائی؟ حتی بعضی درجات سن و سال را خواسته اند.

— عربی را کجا یاد گرفتی؟ چرا نام داروها را به ترتیب حروف ابجد نوشته ای؟ چرا کلمه «استعمال کنند» را که برای ما مجهول است نوشته ای و توضیح نداده ای که دارو خوردنی یا بر پوست گذاردنی یا پاشیدنی و مالیدنی است؟

— چرا بعد از هزار سال تو به فکر ترجمه این اثر ارزشمند شیخ الرئيس افتادی؟ چرا گذشتگان فاضل و آنهایی که هنوز در راه زندگی قدم می زنند این کار را انجام نداده اند؟

بسیار و بسیاری از چون و چراهای دیگر زنجیر وار دنبال هم را گرفته و به قول عرب وَهْلَمَ جَرَّأً. در شرع اسلام سلام سنت است و پاسخ واجب. بایستی خوانندگان محترم را پاسخ گویم. اگر پاسخ را طول و تفصیل کافی می دادم علاوه بر اینکه مایه ملال پرشگران می شد، مثنوی هفتاد من کاغذ می خواست. و از آنجا که گذار تنگ و به اصطلاح قافیه لنگ است، ناگزیر مختصری از مطول را به حضور عرضه می دارم و از به درد آوردن سرتان پوزش می خواهم. کرد گوید: اگر قفیزی نیست مویزی هست. یا بنا بر مثل فارسی مشتی نمونه خرواری است.

آنچه بر من می رود گر بر شتر رفتی زغم می زدندی کافران در جنت المأوی قدم در اواخر بهار سال یک هزار و سیصد شمس برای اولین بار قدم بر این دنیای ماتمکده گذاشتم. هنوز کودکی بیش نبودم که پدر از ترس کلاه گذاری پهلوی پیشین از مهاباد به دهکده دور افتاده ای در اطراف بوکان کوچ کرد.

در منطقه اولین دبستانی که زیر اشراف دولت باشد از ده ما فرسنگها دور بود که بجز ارباب بیجان متمکن، دیگران یارای رفتن به مدرسه را نداشتند. برای آنها سواد و خواندن چیزی ثانوی و تفتنی بود، و تازه در صورتی که نزدیک هم می بود پدر آن را کفر کده می دانست و پسر را نمی فرستاد.

طبقه ماروستانیان که تا بیخ دندان مستضعف و بی بضاعت بودند، کلمه کتاب را افسانه ای تلقی می کردند، و خواندن و سواد را اسم بی مسمی همچون طیر عنقا و شهر جابلقا و به قول شاعر کرد (شیخ رضا تالبانی) پلو خانقاه به حساب می آوردند. اما خوشبختانه خانواده ما حالتی استثنائی داشت؛ پدر روحانی بود و در علوم عربی مهارت به سزا داشت. از دسترنج خود می زیست و کشاورزی را پیشه کرده بود.

به مفاد مثل عرب: جوجه غاز باید شنا یاد بگیرد، پدر پسرانش را درس می داد که ما هم روحانی شویم. شمه ای از مبادی عربی را پیش پدر آموختم، سپس مرا روانه مدارس دینی - که در مساجد بود - کرد.

آن زمان معمولاً در فاصله يك روزه یا چند روزه راه، در مسجد یکی از دهات نسبتاً پر جمعیت گاهی چند نفر طلبه سرگرم تحصیل می شدند. طلبه را در زبان کردی «فقّی» می گویند؛ من هم فقّی شدم.

زینهار نپنداری که مدارس مساجد کردستان تحت اشراف دولت و با بودجه معین اداره

هفت

می شده است! نه. از قرنها پیش تا انقراض نظام شاهنشاهی کردستان و کرد مالیات پرداز و باج سیل ده به مأموران بوده و هرگز بازده را دریافت نمی کرده اند. گرد است، سنی است، از پایتخت دور و منزوی، زبان سوخته و چشم بر دوخته است.

مقامات مربوطه دولت وقت و وقتی به یاد گرد افتاده اند که آنها را به جبهه های جنگ سوق داده و به کشتن داده اند. این همه عوامل سیه روزی که تبعیض نژادی و تبعیض مذهبی و تبعیض زبانی و بی فرهنگی است دست به دست هم داده بودند و گریبان کرد را گرفته و نجات هیئات بود. در طول قرون ستم شاهی در هر منطقه ای از کردستان تا بخواهی اداره مالیات بگیر و پولیس قاسی القلب خدا شناس که به نام امنیه و ضبطیه و نظمی و پاسبان و غیره به ارباب و ارباب سرگرم بوده اند، زیاد اما از آموزش و پرورش و بهداشت و درمان خبری نبوده است.

ملای مسجد که پیش نماز و امام جمعه و مدرس بود، از زکات غله روستائیان مؤمن امرار معاش می کرد، و ما - فقی های طفیلی مآب - بایستی هر روز بعد از نماز عصر در خانه های مسلمانان روستائی را بگویم و صدای بلند سر دهیم: «نانی فه قی ره حمه تی خواولی بی» یعنی نان طلبه رحمت خدا بر شما باد.

باور کن! اگر در میان نانهای گرد آمده ما، انتخابات آزاد و بدون دخالت سلطه گران اجرا می شد، نان ارزن اکثریت قاطع را احراز می کرد و نسبت آراء به صدی نود و هشت و هفت دهم می رسید. در درجه دوم نوبت با نان جو بود. نان گندم با اقلیتی ناچیز بایستی در گوشه ای از مجلس حجره فقی منزوی باشد. گاه به گاهی بر حسب تصادف خیرخواهی نسبتاً خوشبخت، نان خورشی بر آتش گرم شده را تبرع می کرد، و گرنه نان ارزن و دوغ ترش کاملاً آبکی و به قول آن شاعر عرب «دو غی آوردند آیا گرگ را دیده ای؟» یار و یاور همیشگی و دوست صمیمی و دست بوس سر سفره بود.

ما که تحصیل شریعت می کردیم، آیت «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا» را به گوش جان شنوده و کاملاً رعایت می کردیم و این گدائی کذائی را که به قول سعدی با نان رباط و لقمه دریوزه بود، به راتبه و دقنه نامگذاری کرده که ذل سؤال را اندکی کاهش دهیم.

روند درس ما همان نظام صدها ساله و دست نخورده بود. زید عمر و رازد. کتک خورده عمر و بود. او می زند، من می زنم، تو می زنی مردها می زنند. زنها مردها را می زنند کتک خورده شوهرها هستند. شوهرها بچه ها را می زنند! عجب بزن بزنی!! یادگیری علم صرف و نحو عربی، دست کم ده سال وقت می خواست.

هنوز از بهار جوانی بری نخورده و از تحصیل علم بهره چندانی نبرده بودم که سایه پدر بر سر نماند. میراثی که از او ماند نام نیک بسیار و خواسته بسیار ناچیز و مادری پیر و سه بچه قد و نیمقد که بایستی با فقر مدقع دست به گریبان مبارزه کنم و نان آور خانه باشم.

حاصل تحصیل یا تحصیل تنها این بود که از مطالعه برخی کتابهای آسان در صدی را بفهمم.

در ایام گرمادر صحرا بیل و افشون بر کتف و در هنگام سرما، چوب چوبداری در دست روز را به

هشت

شب می بردم. شبانگاهان خسته و کوفته چند دقیقه ای را از خواب می دزدیدم و به مطالعه کتب پدر سرگرم و بر ضیاع عمر جوانی - که تلف می شد - اسف می خوردم. بدبختانه یا خوشبختانه طبع شعر داشتم و یکهو شاعر شدم! گاه گاهی ابیاتی را به زبان مادری - که کردی است - می سرودم. تخلص «هه ژار» برگزیدم، که به معنی بیچاره و ندار است. زندگی فلاکت بار خودم را که همانا زندگی ملیونها کردمستضعف زیر ستم تبعیض نژادی و مذهبی و اربابی بود در اشعارم مجسم می کردم. به قول باباطاهر:

بوره سوته دلان گرد هم آییم که قدر سوته دل دلسوته زونو
گردان خود را در آینه اشعار من می دیدند، رنج می بردند و گاهی به اندازه بدبختی خویش می خندیدند. عرب گوید: «شَرَّ الْبَلِيَّةِ مَا يَضْحَكُ». تشویقم می کردند، آفرین می گفتند. ابیات مرا - که به زبان خودشان بود - از بر کرده و در محافل و مجالس خود زمزمه می کردند. یکی از دانشمندان عرب گوید: «انسانها دو بخشند، بخشی در روز روشن غرق خواب و گروهی در ظلمت شب بیدارند». گروه همدردان زجر کشیده و آگاهی بر حال خود یافته در ظلمت شبهای تاریک - چنانکه در ایوارهای سر آغاز رمضان و قربان چشم به هلال می دوختیم - همچنان در این ظلمات شب چهارچشمی در لایلای ابرهای تیره و تاریک آسمان فلک زندگان سرزمین، پی ستاره ای می گشتیم؛ اما دریغ و آسف! در هفت آسمان، ستاره ای حتی سُهاماندی کم سونداشتیم. تشنه لب به امید آبی به هر سو می دویدیم و بجز سرابی نمی دیدیم. اما همین زمزمه های زیر لبی زیر ویی پیر در قانون تبعیض نژادی رژیم شاهی گناهی نابخشودنی بود.

برکت اشعارم مرا به زندان کشانید و تلخی شکنجه و آزارم چشانید. از زندان محدود بیرون آمدم و به زندان اجتماعی به اصطلاح آزادگان برگشتم؛ همانجا که تابخواهی فرسایش هست و از آسایش خبری نیست.

برای چندمین بار گیر زبانی رژیم سلطنتی افتادم. گفتند: خروسی که نابهنگام بخواند محکوم به مرگ است. به یاری همدردان از تله جستم و به یاد فرموده سعدی افتادم. که گوید:
سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به ذلت که من اینجا زادم
از روی ناچاری به خارج از میهن متواری شدم و به خیل هزاران از آوارگان دست ستم شاهی پیوستم.

در شهر بغداد بی نان و بی زبان ویلان شدم. گاهی بوده که دوشبانه روز دستم به دامان نان تهی - که قوت لایموت باشد - نرسیده است! زندگی مرفه برایم وقتی بود که در گرمای پنجاه درجه از بام تا شام کارگری می کردم و قرص نانی یا کف خرما بی به دست می آوردم.
کم کم نیروی جوانی و جسمانی می گداخت؛ سرانجام با بیماری سل هم آغوش شدم. از آشنایان اشعارم چند کسی وسیله انتقالم را به یکی از آسایشگاههای جبل لبنان فراهم کردند. آسایشگاه که بیمارستان مسلولین بود، تابع کلیسای کاتولیک بوده و تحت اشراف راهبان اداره می شد. با همدردان هم فقر و فاقه در طبقه پست بیمارستان بستری شدم. آبگوشت شتر بخور و بخواب و مسیح را دعا کن!

مدت دو سال و اندی در بیمارستان ماندم. خدای تعالی فرماید: «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» بیمارستان مزبور کتابخانه ای داشت که حاوی هزاران جلد از کتب پرمایه و ارزشمند بود و مطالعه آزاد و رایگان، اگر حالا تلافی مافات نکنی کی می کنی؟ با ادبیات عرب قدیم و حدیثش، با تاریخ گذشتگان و سیر، با کتابهای دینی از هر قبیل به خوبی آشنا شدم. و در حقیقت از بیخ عرب شده بودم.

همینکه به بغداد مراجعت کردم، بزودی توانستم خود را در سلك عربی دانان جای دهم و دیری نگذشت که در آکادمی (المجمع العلمی) پذیرفته شدم. کودتا شد. رژیم فیصلی نماند. عبدالکریم قاسم بر اریکه حکم تکیه داد. بعثیها به جایش نشستند و کشتند و گرفتند و بستند و کاری کردند که شمر جلودارشان باشد. جور و ستم دیکتاتوری بعثیان بر ملت عراق عموماً و بر مردم کرد خصوصاً به حدی رسید که تصویرش از عهده قلم و بیان عاجز است. عرب گوید:

المستغیث بعمر و عند کربته کالمستغیث من الرمضاء بالنار
دیدم که این بیت شعر بر حسب حال من است. از گرمای شدید فرار کرده و به آتش پناهنده شده ام.

مجاهدین خداخواه بزرگوار و قهرمان قوم کرد بر ضد ظلم و کفر و تبعیض نژادی قیام کردند؛ بیدرنگ به آنها پیوستم. سالها در کوهستانهای سر به فلک کشیده کردستان روزانه تفنگ بر دوش و شبانه قلم در دست با نیروی کفر و الحاد و ظلم و بیداد بعثی گران همراه هم سنگران ستمدیده و آزارکشیده ام به مبارزه پرداختم. صدامیان خانه و سامانی را که در بغداد داشتیم - که اندوخته رنج سی ساله بود - مصادره کردند و زن و بچه هایم را با پای برهنه و پیاده در صحرا و یلان و سرگردان ساختند. و به قول سعدی «از بستر نرم بر خاکستر گرممان نشانند».

تقدیر ربانی چنین بود که مأساة کر بلا باز خودنمایی کند و باطل ظاهراً بر حق چیره شود. ما موقتاً بازنده شدیم و بقیه را خودت می دانی!

پس معلوم شد که نه دانشگاهی دیده ام و نه به پایگاهی رسیده ام که مرا دکتر خطاب کنند، و اگر ترتیب حروف ابجدی است و اگر تنها به کلمه «استعمال کنند» اکتفا کرده ام، امانت در ترجمه بوده است. هر چه در قانون نوشته شده است بدون آرایش و پیرایش ترجمه کرده ام و اگر طبیب گیاهی بودمی شاید از خود تعلیقاتی بر آن می افزودمی!

یکی از هم میهنان کرمانی می نویسند: نمی دانم خودت را خوش شانس یا بدشانس می دانی. اما از خدمتی که به هم میهنان کرده ای من ترا خوشبخت می دانم. تو خودت چی؟ دوست عزیز راجع به سعادت و خوشبختی بحثهای بسیار در لابلای کتابها گنجانیده شده است. اما من شخصاً سعادت را در ارضای وجدان می دانم. وجدان بازرسی از طرف خداوند است. ثروتمندی که وجدانش راضی نیست بدبخت است و فقری که وجدانش را راضی کرده خوشبخت. امیدوارم که وجدانم را راضی کرده باشم.

یکی از دانشمندان طبیب یا طبیبی دانشمند فروتنی فرموده و من هه ژار را مورد خطاب قرار

داده اند و سؤال فرموده اند:

— هه ژار بگو ببینم چه عاملی تو را بر آن داشت که قانون را ترجمه کنی؟
— قربان قبلاً نوشتم که پی کار می گشتم و این ترجمه نصیب شد. اما چه زود عواملی دیگر در تشجیع تأثیر بخشیدند. اجازه بفرما داستانکی را بازگو کنم:

عربی صحرانشین در خیمه مهمانسرای شیخ سوگند یاد کرد که از حلاوه لذیذتر در دنیا نیست — حلاوه نوعی شیرینی است که از خرما می سازند — گفتند خورده ای؟ گفت نه. لیکن پسر عمویم حمّد کاغذی را لپسیده بود که گویا حلاوه در آن پیچیده بوده اند!

هزار سال و خرده ای است، ما ایرانیان به وجود شیخ الرئیس می بالیم و او را مایه افتخار می دانیم. اگر از ما پرسند که آثار این سینا را دیده ای یا چشیده ای پاسخ همان پاسخ پسر عموی حمّد است. می گوئیم: آقا اروپائیان به شیخ الرئیس افتخار می کنند و او را ارج می نهند. اروپا، آقا اروپا! فهمیدی؟

خواستیم ایرانیان هم میهنم و پارسی زبانان در خارج ایران از حلاوه های گوناگون ممتاز — که از کارگاه قنادی ابوعلی سینا بیرون آمده اند — دست کم یکی را بچشند و از لیسیدن کاغذپاره های اروپائیان بیاسایند.

— خوب اگر چشیدند یا نچشیدند به تو چه مربوط؟
— دکتر جان! خدای داند و من دانم و تو هم دانی که پزشکان ماهر ما با اکثریت ساحق در پایتخت زندگی می کنند. و — خدا برکت دهد — بیا و بروی دارند که مبرس!

ملیونها مرد وزن و بچه مستضعف زاغه نشین و روستائی در مملکت ما، قبل از آنکه دستشان به دامن طبیبی برسد. جانشان به لب می رسد. و اگر احیاناً دستشان به طبیب رسید، باید هر چه دارند گر و گذارند و از بیماری نمردی از ناداری بمیر! دلم خواست و وستانشینان سیه روز را بر خاصیت گیاهان ساده داروئی که در برزن و بر بام خانه هاشان می روید باخبر سازم. که عسی و لعل بیماریهای ساده خود را خود تداوی کنند. که اگر نفعی نرسانند زبانی هم ندارند. دیگر از رنج سفر و خطر مطب پرطمطراق برخی از پزشکان سودجوی مال اندوز خانمان سوز در امان باشند.

شیخ الرئیس در باب معالجه گوش می فرماید: «برخی از پزشکان، گوش چرك کرده دردمند را بالته می آکنند و به بیمار سفارش می دهند که بر گوش سالم بخوابد. بعد از مدتی چرك گوش به دمل و ورم تبدیل می شود، آنگاه می فرمایند علاج تنها جراحی است. که این چنین پزشکانی حیال هستند و می خواهند جیب بیمار بیچاره را خالی کنند.» من ترجمه قانون را خدمت به بیچارگان می دانم و با سعدی هم عقیده ام که می فرماید: «عبادت بجز خدمت خلق نیست.»

— هه ژار نپنداری که این تنها تو هستی که از عهده ترجمه قانون برمی آیی! در هر دور وزمانی هزاران عربی دان از تو داناتر در ایران بوده اند و هستند. من خودم بهتر از تو عربی می دانم و طبیب هم هستم و به آسانی می توانستم این کار را انجام دهم.

— قربان! کریستف کلمب از سفر معروف و پرماجریش برگشت؛ ملکه اسپانیا به افتخارش سوری ترتیب داد. درباریان که سر میز ناهار حاضر بودند با تمسخر گفتند: کاری که تو کرده ای

یازده

هیچ کار مهمی نیست؛ ما هم می دانستیم که زمین گرد است و از هر سوئی بروی و به رفتن ادامه دهی، از آن سوی برمی گردی. ملکه اسپانیا پاسخ را از کریستف خواست، کریستف تخم مرغی را از خوان برداشت و به شخص پهلویی خود گفت: این را بر قاعده بنشان! او نتوانست. تخم مرغ دست به دست مجلس را دور زد و از راست ایستادن و بر قاعده نشستن ایا کرد. گفتند: تو خودت اگر می توانی این کار را بکن! کریستف ته تخم را بر سطح میز کو بید، ته شکست و تخم به حالت ایستاده ایستاد. همگی زدند زیر خنده که ما هم این را می دانستیم. گفت: آری می دانستید اما نکردید؛ من می دانستم و عمل کردم. علم بی عمل چه ارزشی دارد؟ والسلام.

خواننده عزیز! از اینکه خواندن ترجمه مرا بر خود هموار کرده ای تشکر می کنم. تشجیع و تشویق شما دوستان عزیز فرهنگ دوست حافظی است که اگر خدا خواهد و در اجل درنگی باشد، هر پنج کتاب قانون را ترجمه و به حضور شما تقدیم خواهم کرد، تا اراده و مشیت خدا چه باشد. بر خود لازم می دانم از کسانی که در این کار مقدس مشوق و مددکارم بوده اند بسیار تشکر کنم. کتاب سوم قانون از حیث حجم و صفحات از مجموع دو کتاب اول و دوم بیشتر است؛ بنا به مشاورت دوستان آگاه آن را به سه جزء تقسیم کردیم. به امید خدا جزء دوم را که زیر تیر فن سیزدهم، مری و معدّه آغاز می شود متعاقباً منتشر می کنیم؛ و شما با من دعا کنید که خدا یا انتشارات سروش را نیرومندتر گردان که کار را سریع تر انجام دهد. آمین.

عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)

فهرست مطالب

● فن اوّل. بیماریهای سر و مغز

	گفتار اوّل. شناسایی بیماریهای سر و مغز:
۴	فصل اوّل
۵	فصل دوم. تشریح مغز
۸	شکمچه قسمت عقبی
۸	شکمچه وسطی
۱۱	فصل سوم. بیماریهای سر، که برای مغز حادثه آفرین می باشد
۱۲	فصل چهارم. علامتهایی که بازنمای حالات مغزند
۱۳	فصل پنجم. نشانیهای مغز
۱۳	فصل ششم. نتیجه گیری از کنشهای مغز
۱۴	فصل هفتم. نتیجه گیری از کنشهای نفسانی وحسی و سیاسی و جنبشی...
۱۴	حس بینایی
۱۵	حس شنوایی - حس بویائی - حس چشایی و بویایی
۱۶	از کار افتادن حس - کنشهای سیاسی
۱۶	اگر قوه خیال و تصور آسیبی ببیند
۱۹	فصل هشتم. شناختن حال مغز از راه کنشهای حرکتی و همانند آنها در حالات خواب و بیداری
۲۰	فصل نهم. جستن حالت مغز از کنشهای طبیعت
۲۰	موی سر
۲۲	روی آورده های پوست سر و نتیجه گیری از آنها
۲۲	فصل دهم. مزاج سازگار و ناسازگار و زود تأثیر پذیر و دیر تأثیر پذیر بازنمای حالت مغزند
۲۴	فصل یازدهم. پی بردن به حالت مغز از اندازه های سر

چهارده

۲۵	فصل دوازدهم. نتیجه گیری از شکل سر
۲۵	فصل سیزدهم. از راه لمس کردن سر می توان حالت مغز را دریافت
۲۷	فصل چهاردهم. جویا شدن حالات مغز از اندامانی که پیروان مغز بشمار می آیند
۲۷	چشم
۲۸	زبان - رخساره - گردن
۲۹	پپها
۲۹	فصل پانزدهم. جویا شدن حال مغز از اندامانی که با مغز شراکتی دارند و به مغز نزدیکند
۳۰	فصل شانزدهم. جویا شدن حال مغز از اندامانی که مغز به سبب مشارکت با آنها به درد آید
۳۱	فصل هفدهم. نشان مزاج معتدل مغز
۳۱	فصل هجدهم. علامت مزاج طبیعی مغز
۳۲	علامتهای سوء مزاج مغز
۳۳	فصل نوزدهم. جستن حال مغز از بیماریهای مختلف
۳۴	علامت مغزی که سوء مزاج دارد
۳۵	فصل بیستم. دستورهای معالجه
۳۹	استفراغ و تخلیه
۳۹	ورزش
۴۰	مسهل های رقیق برای تنقیه سر
۴۱	تنقیه های ویژه سر
۴۲	عطسه آورها
۴۲	علاج بند آمده ها
۴۳	علاج ورمهای گرم
۴۴	ورمهای سرد
۴۴	معالجه سوء مزاج گرم
۴۵	علاج سوء مزاج سرد

● گفتار دوم. انواع سردردها

۴۷	فصل اول. گفتار کلی درباره سردرد
۴۹	سردرد موسمی
۵۰	فصل دوم. انواع سردرد که از سوء مزاج به وجود می آیند
۵۱	فصل سوم. سردردهایی که از جدایی افتادن پیوسته ها روی دهند
۵۱	فصل چهارم. سردردهایی که از ورم سر چشمه گرفته اند
۵۲	فصل پنجم. چگونگی سردردها که به سبب مواد پیدامی شوند

پانزده

- ۵۳ فصل ششم. انواع سردرد اشتراکی
- ۵۴ سردرد ناشی از اشتراك مغز با کلیه بدن
- ۵۴ اندامان مشترك با مغز، به ترتیب اولویت
- ۵۵ فصل هفتم. گفتار کلی راجع به علامت هر يك از اقسام و انواع سردرد
- ۵۸ فصل هشتم. آثرهای سردرد در بیماریها
- ۵۸ فصل نهم. علاج سردرد به طور کلی
- ۶۰ فصل دهم. علاج سردرد گرم بدون ماده و همراه ماده
- ۶۳ فصل یازدهم. علاج سردرد سرد با ماده بلغمی یا سودایی و بی ماده
- ۶۴ ضماها
- ۶۴ علاج سردرد سرد همراه ماده بلغمی
- ۶۴ سردرد سرد همراه ماده سودایی
- ۶۵ داروهای مالیدنی در علاج سردرد سرد
- ۶۵ به بینی کشیدنیها که در علاج سردرد سرد نافع هستند
- ۶۶ مرهمهایی که در علاج سردرد سرد به سر می مالند
- ۶۶ دمیدنیهایی که در علاج سردرد مزمن مفیدند
- ۶۶ در علاج سردرد خشك
- ۶۷ علاج سردرد ورمی
- ۶۷ علاج سردرد از بند آمدنی
- ۶۸ فصل دوازدهم. علاج سردردی که از گرد آمدن باد و بخار داخل سر است
- ۶۹ فصل سیزدهم. سردرد که ناشی از بادی باشد که از خارج به درون سر نفوذ کرده است
- ۶۹ فصل چهاردهم. علاج سردردی که از بخار تباه است و از خارج به سر وارد شده است
- ۷۰ فصل پانزدهم. علاج سردردی که از بوی خوش آید
- ۷۰ فصل شانزدهم. سردردی که از بوی گند بر خیزد
- ۷۰ فصل هفدهم. سردردی که از خمار آید
- ۷۲ داروی خوبی برای خمار
- ۷۲ فصل هیجدهم. سردرد که از جماع خیزد
- فصل نوزدهم. علاج سردردی که از ضربت خوردن، افتادن و جابه جا شدن مغز و شکست سر به وجود می آید
- ۷۲
- ۷۳ فصل بیستم. علاج سردردی که از ناتوانی سر، سرچشمه گرفته است
- ۷۴ فصل بیست و یکم. علاج سردردی که از افزونی نیروی احساس مغز ناشی است
- ۷۴ فصل بیست و دوم. علاج سردردی که دنباله روتب و بیماریهای تند است
- ۷۵ فصل بیست و سوم. علاج سردرد بحرانی (تغییر حالت و آشفتگی بیمار)

۷۶	فصل بیست و چهارم. علاج سردردی که پندارند از کرم است
۷۶	فصل بیست و پنجم. سردردی که بعد از خواب و جرت زدن به هیجان آید
۷۶	فصل بیست و ششم. علاج انواع سردرد ناشی از مشارکت
۷۹	فصل بیست و هفتم. علاج سرگرانی
۷۹	فصل بیست و هشتم. علاج سردردی که آن را بیضه یا کلاه خودی گویند
۸۱	فصل بیست و نهم. سردرد نیمه ای (شقیقه)

● گفتار سوّم. ورمها و گستگی ها در سر

۸۴	فصل اوّل. «قرانیطس» که همان سرسام گرم است
۸۶	فصل دوّم. نشانیهای مشترک سرسام گرم (قرانیطس)
۸۷	نبض بیماران سرسام
۸۷	علامتهای پیش درآمد سرسام
۸۹	فصل سوّم. علامت انواع سرسام حقیقی
۹۰	فصل چهارم. علاج انواع سرسام
۹۳	فصل پنجم. فلغمونی، التهاب در نسیجهای مخاطی، که بر گوهر مغز روی آورد
۹۴	فصل ششم. باد سرخ و قوه باء در مغز
۹۴	فصل هفتم. صباری
۹۵	فصل هشتم. لیثر غس یا سرسام سرد (فراموشی)
۹۶	علامتهای لیثر غس
۹۷	لیثر غس سودایی
۹۷	علاج لیثر غس
۹۸	فصل نهم. آب در کاسه سر
۹۸	فصل دهم. ورم بیرون کاسه سر، آب خارج از کاسه سر، عطسه کردن کودکان
۹۹	ورمها
۹۹	عطسه کودک
۱۰۰	فصل یازدهم. خواب در بیداری (السبات السهری)
۱۰۱	علاج
۱۰۲	فصل دوازدهم. شکست سر، دریدگی پوست سر، و همانند آن
۱۰۳	علاج

● گفتار چهارم. بیماریهای سرو آسیب رسانی آنها به کنشهای حسی و سیاسی

۱۰۴	فصل یکم. سبات و خواب
-----	----------------------

۱۰۴	خواب چیست؟
۱۰۴	خواب طبیعی
۱۰۵	خواب غیر طبیعی
۱۰۶	منبع خواب یا سیات در مغز
۱۰۷	علامتهای انواع سیات
۱۰۸	تفاوت میان سیات و سکت
۱۰۹	سیات و اختناق زهدان
۱۰۹	علاج سیات و خواب سنگین که از اثر تبها آیند
۱۱۰	فصل دوم. بیداری و بی خوابی
۱۱۱	علامت انواع بیماری بی خوابی
۱۱۱	علاج
۱۱۳	فصل سوم. آسیبهای ذهنی
۱۱۴	فصل چهارم. درهم شدن یاد و پیریشان گویی (هذیان)
۱۱۴	علامتها
۱۱۵	نشانیهای درهم شدن عقل (روی هم رفته)
۱۱۵	علاج
۱۱۶	فصل پنجم. رعونت و حماقت (سست مغزی و ابله‌ی)
۱۱۷	انگیزه رعونت و حماقت
۱۱۷	معالجه این بیماری
۱۱۸	فصل ششم. فساد ذکر (فرااموشکاری)
۱۲۰	فصل هفتم. فساد تخیل (تباهی خیال و پندار)
۱۲۱	فصل هشتم. مانیا و داء الکلب (دیوانگی ددمنشی و بیماری سگانه)
۱۲۴	فصل نهم. مالیخولیا
۱۲۷	علامتها
۱۲۹	معالجه
۱۳۰	بگذار این معالجه را بیشتر تفصیل دهیم
۱۳۴	فصل دهم. قطرب
۱۳۵	معالجه
۱۳۵	فصل یازدهم. عشق
۱۳۶	علامت بیماری عشق
۱۳۷	معالجه

● گفتار پنجم. آن نوع از بیماریهای مغز که به جنبشهای ناشی از اراده انسان زیان رسانند

۱۳۸	فصل اول. دوار (سرگیجه)
۱۴۰	نشانه انواع سرگیجه
۱۴۲	معالجات
۱۴۳	فصل دوم. لوی (پیچش)
۱۴۳	فصل سوم. کابوس (بختک)
۱۴۴	معالجات
۱۴۴	فصل چهارم. صرع
۱۴۶	حالات و چگونگی صرع
۱۴۷	ماده صرع خارج از مغز
۱۴۹	انگیزه تحریک کننده صرع از خارج
۱۵۰	کسانی که برای بیماری صرع آمادگی دارند
۱۵۰	علامات صرع
۱۵۱	صرع سبک و صرع شدید
۱۵۱	دلایل چگونگی ماده و شناسایی
۱۵۴	تحریک کننده های صرع
۱۵۵	داروهای صرع آور
۱۵۵	معالجات
۱۵۵	علاج صرع برای عموم
۱۵۸	انتقال مکان
۱۶۰	در بیان سکتِه - سکتِه چیست؟
۱۶۲	آمادگی برای سکتِه نوبتی
۱۶۲	علامات
۱۶۳	معالجه سکتِه

● فنّ دوم. بیماریهای عصب

۱۶۸	فصل اول. بیماریهای عصب
۱۶۹	فصل دوم. چگونه باید مزاج اعصاب را اصلاح کرد؟
۱۶۹	چیزهایی که برای اعصاب بدند
۱۷۰	فصل سوم. فلج و فر و هشتگی (سستی)
۱۷۳	علامات
۱۷۳	معالجات

نوزده

۱۷۴	غذای بیمار فلج
۱۷۷	فصل چهارم. تشنج
۱۸۰	علامات تشنج
۱۸۲	معالجات
۱۸۶	فصل پنجم. کُراز و تمَدّد
۱۸۹	علامتها
۱۸۹	علاج
۱۹۰	فصل ششم. دهن کجی (لقوه)
۱۹۱	نشانه‌ها
۱۹۲	نشانه لقوه تشنجی
۱۹۲	معالجه
۱۹۴	فصل هفتم. رعشه (لوزه غیر ارادی)
۱۹۵	علاج
۱۹۶	فصل هشتم. تخدیر و کرخی
۱۹۷	علامتها
۱۹۷	علاج
۱۹۸	فصل نهم. اختلاج (پریدن و جستن غیر ارادی در جسم)

• فن سوم. در تشریح و بیماریهای چشم

	گفتار اوّل. حالت چشم و رَمَد عموماً
۲۰۰	فصل اوّل، در تشریح چشم
۲۰۲	فصل دوّم. در شناسایی حالت و مزاج چشم و بیماریهای چشم به طور عموم
۲۰۳	فصل سوّم. علامتهای احوال چشم
۲۰۴	فصل چهارم. دستورهای عمومی در معالجه چشم
۲۰۵	فصل پنجم. بهداشت چشم و زیان رسانها به آن
۲۰۶	بهره رسانها به چشم
۲۰۷	فصل ششم. رَمَد و تیرگی چشم
۲۰۸	علامتها
۲۱۰	مداوای تکدّر
۲۱۰	فصل هفتم. علاج انواع رَمَد و ریزش مواد به چشم
۲۱۴	علاج رَمَد صفراوی و خونی و سرخی چشم
۲۱۵	علاج سرخی چشم

۲۱۵	علاج رمد سرد
۲۱۶	علاج چشم درد و ردینج (وردنه)
۲۱۶	علاج رمد بادی
۲۱۶	فصل هشتم. گفتاری مختصر درباره داروهای رمد
۲۱۸	گفتار دوم. بیماریهای کره چشم
۲۱۸	فصل اول. بادکنک (گنبد آب، حباب)
۲۱۹	علاج آب در چشم
۲۲۰	فصل دوم. قرحه چشم و ترك قرنيه
۲۲۱	علاج
۲۲۲	فصل سوم. دریدگی در قرنيه
۲۲۳	علاج
۲۲۳	فصل چهارم. جوشهای چشم
۲۲۴	فصل پنجم. ریم زیر پرده چشم
۲۲۴	فصل ششم. سرطان چشم
۲۲۴	فصل هفتم. غَرَب (آماس کوچک در چشم) و آماس ریزشگاه اشك
۲۲۵	معالجه
۲۲۶	دستور پاکسازی جوش غرب
۲۲۷	فصل هشتم. زیاد و کمی گوشت ریزشگاه اشك
۲۲۸	فصل نهم. سپیدی در چشم
۲۲۹	فصل دهم. سَبَل
۲۳۰	علامتها
۲۳۰	علاج
۲۳۱	فصل یازدهم. ناخنه
۲۳۲	فصل دوازدهم. طَرَفَه (لکه خون بر چشم)
۲۳۴	فصل سیزدهم. دمعَه (اشك بدون اراده)
۲۳۵	فصل چهاردهم. لوچی
۲۳۵	داروهای مفید در بیماری لوچی
۲۳۶	فصل پانزدهم. چشم بر آمدگی (جحوط)
۲۳۷	فصل شانزدهم. گود شدن و كوچك شدن چشم
۲۳۷	فصل هفدهم. كبودی چشم

گفتار سوم. پلك و اطراف پلك

- ۲۴۰ فصل اول. شیشه در پلك چشم
۲۴۰ فصل دوم. سُلّاق - كه نام یونانی آن اینوسیما است
۲۴۱ فصل سوم. سخت شدن پلك
۲۴۲ فصل چهارم. غلظت پلك چشم
۲۴۲ فصل پنجم. برانگیختگی پلك (هیجان)
۲۴۲ فصل ششم. سنگینی پلك
۲۴۳ فصل هفتم. برهم چسبیدن پلك در ریزشگاه و غیره
۲۴۳ فصل هشتم. مسدود شدن (سدیه)
۲۴۳ فصل نهم. برگشتن پلك - كه شتره نام دارد
۲۴۴ فصل دهم. تگرگی (برده)
۲۴۴ فصل یازدهم. شعیره (جودانه)
۲۴۵ فصل دوازدهم. شرناق (پبله)
۲۴۶ فصل سیزدهم. توتّه
۲۴۶ فصل چهاردهم. فضله انداختن (التجّعّر - چلغوزی) (لتحجر - نسخه)
۲۴۶ فصل پانزدهم. قرحه و دریدگی پلك
۲۴۶ فصل شانزدهم. گری و خارش پلك
۲۴۷ فصل هفدهم. بادکردگی (نتفاخ)
۲۴۸ فصل هیجدهم. پلك برهم زدن بی اراده
۲۴۸ فصل نوزدهم. ریختن مژه
۲۴۹ فصل بیستم. موی برگشته
۲۵۰ فصل بیست و یکم. موی زائد
۲۵۱ فصل بیست و دوم. به هم چسبیدگی كناره های پلك

● گفتار چهارم. نیروی دید و حالات آن

- ۲۵۲ فصل اول. ناتوانی نیروی دید، كه چندین سبب احتمالی دارد
۲۵۵ نشانیها
۲۵۶ علاج
۲۵۸ فصل دوم. آنچه برای چشم زیان آوراست.
۲۵۸ فصل سوم. شبكوری
۲۵۹ فصل چهارم. روزكوری
۲۵۹ فصل پنجم. سیاهیها، خیالات

بیست و دو

۲۶۱	علامات و معالجات
۲۶۲	فصل ششم. انتشار (گشادگی)
۲۶۳	معالجه
۲۶۴	فصل هفتم. تنگی چشم
۲۶۵	فصل هشتم. آب آوردن چشم
۲۶۷	نشانیهای آب آمدن در چشم
۲۷۰	فصل نهم. نابینا شدن
۲۷۲	فصل دهم. بیزاری از روشنائی
۲۷۲	فصل یازدهم. قemor

• فن چهارم. گوش

۲۷۴	فصل اول. تشریح گوش
۲۷۵	فصل دوم. بهداشت گوش
۲۷۵	فصل سوم. آسیبهای شنوایی
۲۷۶	علامات
۲۷۷	معالجه
۲۸۰	فصل چهارم. درد گوش
۲۸۰	معالجات
۲۸۳	فصل پنجم. صدا، وزوز، سوت در گوش
۲۸۴	علامات
۲۸۵	علاج
۲۸۶	فصل ششم. چرك وریم و قرحه گوش
۲۸۷	فصل هفتم. نزيف (خون ریزی گوش)
۲۸۸	فصل هشتم. کثافت در گوش که گوش مسدود می شود
۲۸۹	فصل نهم. بند آمدن گوش، که چندین حالت دارد
۲۹۰	فصل دهم. بیماری روی آورد خارجی و ضربت خوردن گوش
۲۹۰	فصل یازدهم. خارش گوش
۲۹۰	فصل دوازدهم. آب در گوش
۲۹۱	فصل سیزدهم. فرو شدن جانور در گوش و تولید کرم
۲۹۲	فصل چهاردهم. ورم بیخ گوش
۲۹۴	فصل پانزدهم. آزار دیدن گوش از صدا های بلند

● فن پنجم. بینی

گفتار اول. حاسه بویایی، آسیبهای وارده بر بینی، سیلان مواد از بینی

۲۹۶	فصل اول. تشریح بینی
۲۹۷	فصل دوم. روند لازم برای استعمال دارو در بینی
۲۹۸	فصل سوم. آسیب حس بویایی
۲۹۹	نشانیهای حالات بیماری بینی
۳۰۰	علاج
۳۰۱	فصل چهارم. خون ریزی بینی
۳۰۲	علاج
۳۰۵	بوکردنیها که برای بند آوردن خون ریزی بینی خاصیت دارند
۳۰۶	خون دماغ مصلحتی
۳۰۶	فصل پنجم. زکام و نزله
۳۰۸	علامت
۳۰۸	علامت نزله سرد
۳۰۸	علاجها
۳۰۹	علاج نزله سرد

● گفتار دوم. سایر حالات بینی

۳۱۲	فصل اول. عفونت
۳۱۳	فصل دوم. قرحه در بینی
۳۱۴	فصل سوم. داروی قرحه که آن را قرحه شیرین نامند
۳۱۵	فصل چهارم. بند آمدن بن بینی
۳۱۵	فصل پنجم. خرناسه
۳۱۶	فصل ششم. کوفتگی و شکست در بینی
۳۱۶	فصل هفتم. بواسیر و پلیپ (غده های ریز در بینی)
۳۱۸	فصل هشتم. عطسه
۳۱۹	فصل نهم. بازدارنده های عطسه
۳۲۰	فصل دهم.
۳۲۰	فصل یازدهم. خشکی بینی
۳۲۰	فصل دوازدهم. خارش بینی

● فن ششم. دهان و زبان

۳۲۲	فصل اول. تشریح دهان و زبان
۳۲۳	فصل دوم. بیماریهای زبان
۳۲۴	فصل سوم. معالجات
۳۲۴	فصل چهارم. چشایی از دست دادن
۳۲۵	فصل پنجم. سستی - فرو هشتگی زبان
۳۲۶	فصل پنجم. تشنج زبان (که چند حالت دارد)
۳۲۷	فصل ششم. کلفتی زبان
۳۲۷	فصل هفتم. کوتاهی زبان
۳۲۸	فصل هشتم. ورمهای زبان
۳۲۹	فصل نهم. نارسایی در حرف زدن
۳۳۰	فصل دهم. قورباغه
۳۳۰	فصل یازدهم. سوزش زبان
۳۳۱	فصل دوازدهم. ترکهای زبان
۳۳۱	فصل سیزدهم. زبان بیرون آمدن
۳۳۱	فصل چهاردهم. جوش دهان
۳۳۲	فصل پانزدهم. زخم و قرچه های بدخیم
۳۳۳	فصل شانزدهم. آب دهن و لعاب که در خواب سیلان می کند
۳۳۴	فصل هفدهم. علاج بوی بد دهان که از خوراک باشد
۳۳۴	فصل هیجدهم. خون ریزی دهان
۳۳۵	فصل نوزدهم. گند دهان
۳۳۶	فصل بیستم. گشاد ماندن دهان

● فن هفتم. دندان

۳۳۸	فصل اول. گفتاری درباره دندانها
۳۳۳	فصل دوم. بهداشت دندان
۳۴۰	فصل سوم. گفتاری کلی درباره علاج و داروهای دندان
۳۴۱	فصل چهارم. درد دندان
۳۴۲	علامتها
۳۴۲	علاج
۳۴۴	فصل پنجم. داروی تحلیل برنده ماده درد در دندان
۳۴۵	فصل ششم. داروهای مخدر

بیست و پنج

۳۴۶	فصل هفتم. لق شدن دندان
۳۴۷	فصل هشتم. سوراخ شدن و تا کل
۳۴۸	فصل نهم. شکستن و از هم پاشیدن دندان
۳۴۸	فصل دهم. تغییر رنگ دندان
۳۴۹	فصل یازدهم. تسریع در رویش دندانها
۳۵۰	فصل دوازدهم. کشیدن دندان
۳۵۰	فصل سیزدهم. از هم پاشیدن دندان خوره زده که دندان از بین می رود و درد ندارد
۳۵۱	فصل چهاردهم. کرم دندان
۳۵۱	فصل پانزدهم. به هم سایش دندان
۳۵۱	فصل شانزدهم. دندانی که از سایر دندانها درازتر می شود
۳۵۱	فصل هفدهم. کندی دندان
۳۵۲	فصل هیجدهم. رفتن مینای دندان
۳۵۲	فصل نوزدهم. ناتوانی دندان

• فن هشتم. لثه و لب

۳۵۴	فصل اول. بیماریهای لثه
۳۵۵	فصل دوم. خونریزی لثه
۳۵۵	فصل سوم. ترکهای لثه
۳۵۵	فصل چهارم. قرچه و ناسور و خوره در لثه
۳۵۶	فصل پنجم. کاهش گوشت لثه
۳۵۶	علاج آن
۳۵۶	فصل ششم. سستی لثه
۳۵۷	فصل هفتم. گوشت زائد
۳۵۷	فصل هشتم. تشریح لب
۳۵۷	فصل نهم. ترکهای لب
۳۵۸	فصل دهم. علاج ورم و قرچه لب
۳۵۸	فصل یازدهم. بواسیر لب
۳۵۸	فصل دوازدهم. پریدن لب

• فن نهم. گلو

۳۶۰	فصل اول. تشریح گلو
۳۶۰	فصل دوم. بیماریهای گلو

بیست و شش

۳۶۱	فصل سوم. زالو
۳۶۳	فصل چهارم. خفگیها و ذبحه
۳۶۵	علامت
۳۶۶	علامت بهبود
۳۶۶	انتقال خناق
۳۶۷	جمع شدن ماده
۳۶۷	علامت ورم صفراوی
۳۶۷	علامت ورم بلغمی
۳۶۷	علامت خناق سودایی
	فصل پنجم. در معالجه کلی ورمهای اطراف گلو، حنجره و غده های پیرامون حنجره و گلو، زبان
۳۶۸	کوچک، شراع الحنك و لوزتین
۳۶۹	فصل ششم. علاج خناق و ذبحه
۳۷۱	داروهای معالج
۳۷۴	طرز معالجه
۳۷۵	فصل هفتم. زبان کوچک و لوزتین
۳۷۶	فصل هشتم. افتادن زبان کوچک
۳۷۷	فصل نهم. بریدن زبان کوچک و لوزتین
۳۷۸	فصل دهم. آسیب ناشی از بریدن زبان کوچک و لوزتین
۳۷۸	علاج خونریزی از عمل لهاة و لوزتین

● فن دهم. ریه و سینه

	گفتار اول. صدا و نفس
۳۸۰	فصل یکم، تشریح حنجره و قصبه و ریه
۳۸۰	قصبه
۳۸۲	حنجره
۳۸۲	ریه
۳۸۴	سینه
۳۸۴	حجاب
۳۸۴	فصل دوم. چگونگی مزاج ریه و چاره جویی
۳۸۶	فصل سوم. بیماریهای ریه
۳۸۶	موسم بیماری ریه
۳۸۷	جابه جاشدن بیماری ریه

بیست و هفت

۳۸۷	فصل چهارم. معالجه بیماریهای ریه
۳۸۷	فصل پنجم. موادی که به ریه چنگ زده اند و چاره آنها
۳۸۸	فصل ششم. داروهای ساده و ترکیبی سینه و دستور به کاربردن آنها
۳۹۰	فصل هفتم. گفتاری کلی درباره نفس
۳۹۱	آسیب دیدگی نفس و انگیزه آن
۳۹۱	چگونگی آسیب نفس
۳۹۲	فصل هشتم. نفس بزرگ و نفس کوچک، انگیزه چگونگی نفس و بر چه حالی دلالت دارد
۳۹۴	نشانه هایی که از حرکات سینه به دست خواهد آمد
۳۹۵	فصل نهم. نفس تند (شدید)
۳۹۵	فصل دهم. نفس بلند بلند
۳۹۶	فصل یازدهم. نفس کوچک
۳۹۶	فصل دوازدهم. نفس دراز (عمیق)
۳۹۷	فصل سیزدهم. نفس کوتاه
۳۹۷	فصل چهاردهم. نفس سریع
۳۹۷	فصل پانزدهم. نفس کند
۳۹۷	فصل شانزدهم. نفس پیایی
۳۹۸	فصل هفدهم. نفس سرد
۳۹۸	فصل هجدهم. نفس بدبو
۳۹۸	فصل نوزدهم. جایه جا شدن نفس بزرگ و نفس سریع و نفس پیایی...
۳۹۹	فصل بیستم. نفس در حرکت (منظور نفسی است که ریه را به حرکت درمی آورد)
۳۹۹	فصل بیست و یکم. بدی نفس کشیدن، به طور کلی (سوءالتنفس)
۳۹۹	فصل بیست و دوم. تنگ نفسی (ضيق النفس)
۴۰۰	انگیزه نفس تنگی
۴۰۰	چگونه به نوعیت انگیزه هائی بپریم؟
۴۰۱	فصل بیست و سوم. نفس مختلف (گونه گونه شدن حالت نفس)
۴۰۱	فصل بیست و چهارم. نفس دمر حله ای (متضاعف)
۴۰۲	فصل بیست و پنجم. نفس نیمه به نیمه
۴۰۲	فصل بیست و ششم. نفس دشوار (عسر)
۴۰۳	فصل بیست و هفتم. نفس درست ایستادن (انتصاب) راستا
۴۰۳	فصل بیست و هشتم. نفس طبیعی نسبت به سن و سال و حالات گوناگون انسان
۴۰۴	فصل بیست و نهم. نفس فشاری
۴۰۴	فصل سی ام. نفس حمامیان

بیست و هشت

۴۰۴	فصل سی و یکم. نفس در خواب
۴۰۵	فصل سی و دوم. نفس در سینه درد
۴۰۵	فصل سی و سیم. نفسی که از هر انگیزه ای تنگ می شود و نفس بیماران آسم
۴۰۵	فصل سی و چهارم. نفس دارندگان ریم
۴۰۵	فصل سی و پنجم. نفس بیماران ذبحه و خفگی
۴۰۶	فصل سی و ششم. گفتاری به طور خلاصه درباره ربو (آسم)
۴۰۸	معالجه ربو، تنگ نفسی و سایر اقسام آن
۴۱۵	فصل سی و هفتم. انواع سوء نفس، نفس تباہ
۴۱۶	فصل سی و هشتم. علاج دشواری نفس کشیدن که آن هم از رده نفس تباہ است

گفتار دوم. صدا

۴۱۸	فصل اول. پیدایش صدا و آسیبهای آن
۴۲۱	علاج منقطع شدن صدا
۴۲۲	فصل دوم. زمختی و زبری صدا
۴۲۴	گفتاری درباره صاف نگه داشتن و خوش نمودن صدا
۴۲۴	فصل سوم. صدای زبر و علاج آن
۴۲۵	فصل چهارم. صدای کوتاه
۴۲۶	فصل پنجم. صدای زمخت دورگه
۴۲۶	فصل ششم. صدای باریک (نازک)
۴۲۶	فصل هفتم. صدای تیره و ناصاف
۴۲۷	فصل هشتم. صدای لرزان

گفتار سوم. سرفه و خون بر آوردن

۴۲۸	فصل اول. سرفه
۴۲۸	حالات سرفه
۴۲۹	انگیزه های سرفه سابقه دار
۴۳۰	علامات سرفه های گوناگون
۴۳۳	علاج
۴۳۳	غذای بیمار سرفه سرد
۴۳۴	داروها و روغنهای متفرقه
۴۳۴	علاج سرفه گرم
۴۳۵	غذای بیمار

بیست و نه

۴۳۵	نسخه شربت خشخاش سردمزاج
۴۳۵	علاج ترمزاجی ریه و رطوبت در خود ریه
۴۳۵	علاج مزاج خشک ریه
۴۳۷	حبها در علاج انواع سرفه
۴۳۸	حبهای ویژه علاج سرفه سرد
۴۳۸	بخور
۴۳۹	فصل دوم. خون تف کردن
۴۴۱	نشانیها
۴۴۳	علاج
۴۴۸	خلاصه و روی هم رفته علاج این گونه از بیماران
۴۵۱	علاج سرفه دیرینه و کهنه شده
۴۵۳	آبی که بیمار می نوشد

● گفتار چهارم. قرحه و ورمهای اندامان اطراف سینه که قلب از آنها مستثنی است

۴۵۴	فصل اول. احساس درد در اطراف سینه و پهلو به طور عموم
۴۵۴	ذات الجنب
۴۵۹	تأثیر فصل و هوادر پیدایش ذات الجنب
۴۶۰	نشانیهای ذات الجنب
۴۶۱	اولاً- فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد
۴۶۲	ثانیاً. فرق میان ذات الجنب و ذات الریه
۴۶۳	نشانیهای ذات الجنب ناخالص و فرق آنها با خالص
	نشانیهای بدی و خوبی ذات الجنب:
۴۶۴	الف- نشانیهای نویدبخش سلامت
۴۶۴	ب- نشانیهای بد و ناپسندیده
۴۶۶	مراحل بیماری ذات الجنب و نشانه هایش
۴۶۶	انواع انگیزه های بیماری در انواع بیماری ذات الجنب
۴۶۷	علامات جابه جا شدن بیماری ذات الجنب
۴۷۰	فصل دوم. بحثی درباره خيو، که از مرحله دوم و سوم شروع می شود
۴۷۰	تف کرده های ناپسندیده و بد
۴۷۲	فصل سوم. حالات بحرانی در بیماری ذات الجنب
۴۷۳	فصل چهارم. ذات الریه
۴۷۴	چگونه بیماری ذات الریه را بشناسیم؟

۴۷۶	فصل پنجم. ورم سخت در ریه
۴۷۷	فصل ششم. ورم سست ریه
۴۷۷	فصل هفتم. جوش در ریه
۴۷۷	فصل هشتم. آب داخل ریه
۴۷۷	فصل نهم. ورم یا زخمی که بر قصبه آید
۴۷۸	فصل دهم. درباره چرك ورم و جمع شدن ریم.
۴۷۹	دلایل سر وقت ترکیدن ورم
۴۷۹	نشانیهای پر شدن فضای سینه از چرك
۴۸۰	نشانی ترکیدن ورم
۴۸۰	فرق میان ریم و بلغم
۴۸۱	نشانیهای ورم چرك کرده منجر به سل
۴۸۱	فصل یازدهم. قرحه های سینه و ریه که سل را نیز شامل است
۴۸۲	قرحه حجاب
۴۸۲	قرحه ریه
۴۸۳	تأثیر دار و در جوش دادن ترك قرحه
۴۸۳	سل نسبت به عمر انسان
۴۸۳	حال قرحه ریه
۴۸۴	سبب قرحه ریه
۴۸۴	فصل دوازدهم. کسانی که آمادگی مسلول شدن دارند
۴۸۵	سیما، مزاج و عمر آماده مسلول شدن
۴۸۵	محیط زیست
۴۸۵	نشانیهای سل

● گفتار پنجم. چاره جویی سل

۴۸۸	فصل اول. معالجه ورم اطراف سینه و ورم ریه
۴۸۸	غذای مسلول
۴۹۰	فصل دوم. در علاج ذات الجنب
۴۹۸	فصل سوم. علاج ذات الریه
۵۰۲	فصل چهارم. علاج قرحه اطراف سینه و علاج سل
۵۰۴	علاج مدارایی
۵۰۴	معجونهای خشکاننده قرحه
۵۰۵	بخور

● فن یازدهم. دربارهٔ قلب

	گفتار اول. شناسایی قلب
۵۱۲	فصل اول. تشریح قلب
۵۱۵	فصل دوم. بیماریهای قلب
۵۱۷	فصل سوم. نشانیهای شناسایی حالت قلب
۵۱۷	الف- نبض
۵۱۷	ب- نفس
۵۱۸	ج- سینه
۵۱۸	د- پوست در لمس
۵۱۸	هـ- روی آورها و اثر آنها بر قلب
۵۱۹	و- اخلاق و رفتار
۵۱۹	ز- نیروی بدنی
۵۱۹	ح- پندار و گمان
۵۲۰	بیماریهای اشتراکی قلب
۵۲۰	نشانیهای مزاج گرم طبیعی قلب
۵۲۱	نشانیهای مزاج سرد طبیعی قلب
۵۲۱	نشانیهای مزاج تر طبیعی برای قلب
۵۲۲	نشانیهای مزاج خشک طبیعی قلب
۵۲۲	نشانیهای مزاج گرم و خشک طبیعی قلب
۵۲۲	نشانیهای مزاج گرم و تر طبیعی قلب
۵۲۳	نشانیهای مزاج سرد و تر طبیعی قلب
۵۲۳	نشانیهای مزاج سرد خشک طبیعی قلب
۵۲۳	فصل چهارم. نشانی گرفتن از بیماریهای قلب
۵۲۴	نشانیهای سوء مزاج گرم قلب
۵۲۴	نشانیهای سوء مزاج سرد قلب
۵۲۵	نشانیهای سوء مزاج تر قلب
۵۲۵	نشانیهای سوء مزاج خشک قلب
۵۵۲	فصل پنجم. نشان از ورمهای قلب
۵۲۵	قرحه در قلب
۵۲۶	فصل ششم. سببهای تأثیر گذار بر قلب

۵۲۶	سببهای ویژه قلب
۵۲۶	فصل هفتم. دستورات همگانی در معالجه قلب
۵۲۸	تبدیل مزاج ناسازگار قلب
۵۳۰	علاج سوء مزاج سرد و خشک و تر قلب
۵۳۱	گفتاری درباره داروهای معالجه قلب

● گفتار دوم. شرح جزئیات بیماریهای قلب به تفصیل

۵۳۲	فصل اول. خفقان
۵۳۳	ورم سرد قلب
۵۳۴	نشانیهای خفقان
۵۳۷	علاج انواع خفقان قلب
۵۳۸	دستورات دارویی و علاجی در حالت خفقان قلب
۵۳۹	دستور علاج خفقان همراه تهوع
۵۳۹	فصل هشتم. علاج خفقان گرم
۵۴۲	فصل نهم. علاج خفقان سرد
۵۴۳	فصل دهم. غش کردن و انگیزه های مرگ ناگهانی
۵۴۳	غش چیست؟
۵۴۹	نشانیهای غش و خفقان
۵۵۰	علاج غش
۵۵۵	داروها و معالجاتی که برای بیمار غش مفیدند
۵۶۰	فصل یازدهم. نیر و ازدست دادن به طور ناگهانی
۵۶۱	علاج
۵۶۲	فصل دوازدهم. ورم گرم در قلب

● فن دوازدهم. پستان و احوال آن

۵۶۴	فصل اول. تشریح پستان
۵۶۵	فصل دوم. افزایش شیر پستان
۵۶۹	فصل سوم. جلوگیری از ریزش زیاد از حد شیر
۵۷۰	فصل چهارم. بنیر شدن شیر پستان و علاجش
۵۷۲	فصل پنجم. علاج یخ بستن شیر در پستان و بیماریهای عفونی و غیره
۵۷۳	فصل ششم. ورم گرم و احساس درد در پستان
۵۷۴	فصل هفتم. ورم سرد بلغمی در پستان

سی‌وسه

فصل هشتم. سخت و سفت شدن پستان، ترك در پستان، پیدا شدن غده‌ها در پستان، و زیاد بر آمدن	۵۷۴
پستان در حال بلوغ	۵۷۴
فصل نهم. دمل در درون پستان	۵۷۵
فصل دهم. قرحه و خوره در پستان	۵۷۶
فصل یازدهم. حفظ تناسب پستان	



سپاس یزدان را و سلام بر بندگان یزدان پرست و درود بر فرستادگان خدا باد. چنان که می دانی!
ما در کتاب اول و کتاب دوم، قسمت اعظم علم نظری طب و داروهای ساده را بیان کردیم. اینک
رواست که کتاب سوم را شروع کنیم و قسمتهای عملی در بهداشت و بهره رسان به صحت آدمی را
در آن شرح دهیم.
کتاب سوم را به بیست و دو فن بخش کرده ایم و هرفنی دربرگیرنده چندین گفتار است و
هرگفتاری چندین فصل دارد.
بیماریهایی را شرح می دهیم که در رویه تن و اندرون، به صورت آشکار و نهان پدید آیند.

فنّ اول

بیماریهای سر و مغز که در پنج گفتار آید

گفتار اول

شناسایی بیماریهای سرو مغز - که در ۲۰ فصل آید

فصل اول

جالینوس می فرماید: سر برای مغز و حس شنوائی و حس بویایی و حس چشایی و حس بسایی نیست؛ هدف از خلقت سر آن است که چشم بتواند وظایفی را که بر عهده دارد به خوبی انجام دهد. کار چشم نسبت به سایر اندامان بدن کار دیدبان پادگان است. دیدبان باید در بالاترین جای پادگان مستقر شود و از آن بالا پادگان و اطراف آن را بباید.

اینکه گفتیم درباره چشم انسان بود، نه غیر انسان بطور عموم. چشم انسان و چشم حیواناتی که سر دارند و چشم در سر قرار داده شده است، نرم است؛ نیاز به جای محکم و ایمن دارد که از گزند دور باشد. جانورانی هستند که سری ندارند تا چشم در آن باشد، بلکه دو چیز برآمده دارند که بالای تن قرار گرفته اند و بر هر یک از این برآمده ها چشمی قرار داده شده است که از آن بالاییها سایر بدن را زیر پوشش دید قرار می دهند. کره چشم چنین جانوران سخت است و نیازی به آشیانه سخت ندارد.

چشم جانوران نرم چشم، که باید در سر - که آشیانه محفوظ است - جای گیرند، نیاز به پیهایی دارد که جنبنده کره چشم و بالا برو پایین آور پلکهای چشم باشند؛ که این تماس و ارتباط با حرکت چشمها به کره و پلک، برای اندامی دور و تك افتاده و ناتوان ممکن نمی شود.

مادر باب راجع به چشم، تفصیل بیشتری داریم؛ و همچنین درباره اجزای مهم سر و اجزای تابع سر، که عبارت از موی و پوست و گوشت و غشای سر و استخوان کاسه سر و آبشامه سخت و سفت و آبشامه نازک - که مشیمه است - سخن گوئیم و سپس به مغز و گوهر مغز و بطنهای مغز و آنچه در مغز موجود است می پردازیم. و بعد از بحث اینها، با بحث دو آبشامه زیرین مغز و شبکه و استخوانی که پایگاه مغز است بحث را خاتمه می دهیم.

فصل دوم

تشریح مغز

اگر گفتیم مغز، منظورمان سه گوهر اصلی مغز است که عبارتند از: گوهر حجابی، گوهر مُخی، کاوکی که روان زندگی آن را پر کرده است و آن کاوک آوند روان، جزئی از گوهر مغز است. اعصابی که در مغز آیند و از مغز راهی بدن هستند، جزء گوهر اصلی مغز به شمار نمی آیند. پیهایی مربوط به مغز، فرعهایی هستند که از مغز سر بر آورده اند.

سراسر مغز روی هم، چه حجاب مغز و چه مُخ و چه بطنهای مغز - به درازا - دو نیمه واقع شده اند که این دو بخش بودن فایده یی دارد و می دانی. دو قسمت بودن بطن جلوی، از سایر دو بخش شده ها بیشتر احساس می شود.

گوهر مغز سرد و تر آفریده شده است:

چرا سرد است؟ در سرد آفریده شدن گوهر مغز دو حکمت هست:

۱- آمادگی برای تحمل کار زیاد، که از این قرارند: الف) پیهایی نیر و مندر مغز آمد و شد دارند؛ ب) واکنشهای حواس پنجگانه، که از مغز الهام و امر می گیرند؛ ج) جنبشهای گوناگون روان زندگی، که در به وجود آوردن خیال و فکر و به یاد سپردن و به یاد آوردن، ارتباط مستقیم با مغز دارد. نباید مغز گرم باشد و به سستی گراید.

۲- روان - که از قلب به مغز آید و راه را از دورگ بالا روان قلب به مغز می پیماید - بسیار گرم است و نیاز به کاهش دادن گرمی روان هست که معتدل شود. که این تعدیل بخشیدن سردی می خواهد. چرا تر است؟ الف) تا از این همه حرکات و کار دشواری که در پیش دارد خشک نشود. ب) تر خوبتر شکل به خود می گیرد.

مغز با این که سرد و تر است، چرب و نرم هم هست. چرا؟ الف) چرب است تا آنچه از پیهها که از آن رویند کشدار باشند. ب) نرم است که بنا به فرموده جالینوس، تا خوب شکل گیرد و با نیروی فکر و پندار هم آهنگ باشد که در تغییر است.

آفرماید: چیز نرم برای تغییر یافتن آماده تر از سفت و سخت است.

اما من می گویم: نرم آفریده شده تا چرب باشد، و تا به طور احسن و به تدریج تغذیه عصبهای سفت و سخت را تأمین نماید.

زیرا مغز و نخاع - که آنهم از مغز سر چشمه می گیرد - تغذیه پیهها را بر عهده دارند. گوهر مغز اگر سخت بود نمی توانست کاری را که در نرمی انجام می دهد و خوار بار لازم به پیهها می رساند، انجام دهد. و برای این نرم آفریده شده که رویشگاه پیههای کشدار و نرمش پذیر باشد. اگر می بینی که برخی از رستنیهای مغز به سختی گرایش دارند و در اطراف مغز واقع شده اند، برای مصلحتی است که بایستی باشد، و در بحث از فواید پیهها آن را ذکر خواهیم کرد.

پیهایی که گفتیم در اطراف مغز به سختی گرایش دارند، آنها هم از نرمی به تدریج سخت شده اند و اگر سفتند، سفتی کشدار و نشکنند که منشأ چنین نرم به تدریج سفت شده، گوهری

است نرمش پذیر و هر چربی لزج است و هر چرب و لزجی حتماً نرم است. و نرم است تاروان که در آن قرار دارد و به سرعت و حرکت نیازمند است و نمناکی می خواهد، از نرمی و تری مغز استمداد کند و مغز بتواند روان را در حرکت کردن کمک نماید. نرم است که در حالت تخلخلی که دارد سبک باشد. اگر متخلخل سخت بود سنگین تر از اینکه هست می شد.

اما اگر گفتیم گوهر مغز نرم است، نه بدین معنی است که همه گوهر مغز یکنواخت نرم است. در گوهر مغز قسمتی از قسمتی دیگر نرم تر است. آری، قسمت جلوی مغز از قسمت عقبی نرم تر است. یا باید گفت که مغز در قسمت عقبی از قسمت جلوی نسبتاً سفت تر است. حجاب سفت - که بعداً شرح خواهیم داد - به تدریج از نرمی به سفتی گراییده و تا حدی در مرز میان نرمی و سفتی نسبی قرار گرفته است.

چرا مغز قسمت جلو، نرم تر از قسمت عقبی است؟ زیرا قسمت جلو مغز، رویشگاه اکثر پیه‌های حساس است. حس را از مغز تحویل می گیرند و به کار می برند؛ و به ویژه حاسه بینایی و حاسه بویایی از قسمت جلو مغز سرچشمه می گیرند و پیه‌های پیک حس، از آنجا رسته اند.

حس نسبت به سایر اندامان بدن پیش آهنگ است و پیشاهنگ همیشه باید در جلو همراهان فراز داده شود. اما اکثر پیه‌ها - غیر پیه‌های حسی - از قسمت عقب مغز رویده اند. نخاع - که نماینده و فرستاده مغز است و نیاز به گذار سخت دارد - از قسمت عقبی مغز رویده است. جایی که رستگاه پیه‌های سفت و نیرومند و پیه‌های حرکت بخش باشد، باید تا اندازه‌ای سفت تر از آن باشد که رویشگاه پیه‌های حس بخش است که به نرمش رویشگاه بیشتر از سفتی نیاز دارند، پس رویشگاه پیه‌های نیرومند و حرکت دهنده و نخاع در قسمت عقبی تعیین شده است؛ و برای فاصله انداختن میان این دو قسمت از مغز، پرده‌ای هست که به تدریج از نرمی بسیار نرم به نرمی نسبتاً سفت تر گراییده است تا قسمت نرم تر را از قسمت نسبتاً سفت جدا سازد زیرا قسمت بسیار نرم - چنان که ذکر شد - رویشگاه پیه‌های نرم و نازک است و نازک کاریها را منشأ است و قسمتی که نسبتاً سفت تر آفریده شده است رویشگاه سفت و سختها است تا برای مقاومت با سفتی رستنیها آمادگی کامل داشته باشد؛ و برخی گفته اند پرده فاصل برای این است که نرم تر، از نرم نسبتاً سفت، تا حدی دور باشد و آسیبی نبیند.

پرده دولایه است؛ هر آنچه به طرف نرم تر است، نرم تر؛ و آنچه به طرف نرم نسبتاً سفت است، سفت تر است. این پرده فاصله انداز، علاوه بر میانجی بودن میان نرم تر و نرم نسبتاً سفت، بهره‌های دیگری دارد که از این قرارند:

۱- وریدهایی که به مغز درمی آیند و در مغز می پراکنند، نیاز به تکیه گاه دارند و نیاز دارند که چیزی آنها را محکم نگه دارد. پرده فاصل میان نرم و سفت، این هر دو کار را بر عهده گرفته است. هم تکیه گاه است و هم نگهدارنده وریدهای داخل شده به مغز به طور محکم.

۲- زردپهای حجابی را - که در برابر درزهای کاسه سر به مغز چسبیده است - ثابت نگاه می دارد. (رویشگاه این زردپها است. نسخه).

۳- در آخرین قسمت زیرین این پرده میانجی و به سوی قسمت عقبی آن، افشره گاه (معصره) موجود است که ریزش گاه خون است و خون به فضایی حوض مانند می ریزد. جویر گهای ساکن مغز که از حوضچه پر از خون جدا می شوند خون بر می دارند و خون از حوضچه جدا می شود و در این جویر گها به جریان می افتد، در اثنای این جریان خون هم رنگ مغز می شود. رگهای دیگری خون را از دهانه جویر گها تحویل می گیرند و آن را در دورگ جمع می کنند که این را بعداً شرح خواهیم داد.

دو چیزك برآمده که شبیه دو پستانك هستند، از قسمت جلوی مغز رویده اند و سر چشمه حس بویایی می باشند. این دو پستانك مانند، در نرمی و سفتی میانه هستند. از نرمی گوهر مغز در گذشته اند و به سفتی پها نرسیده اند.

پوشش سراسر مغز دو پرده اند (دو آبشامه) یکی نازك و تنك و آن دیگر، نسبتاً سفت و ستر. پرده اولی که با مغز در تماس است نازك است. پرده بالاتر که با استخوان در تماس است سفت و سترتر است.

تا این پرده نازك و نسبتاً ستر در میانه مغز - که نرم است - و استخوان سر - که سخت است - میانجی باشند و نگذارند در حالی که مغز و استخوان کاسه سر باهم تماس پیدا می کنند مغز از استخوان آسیب بیند. زیرا در حالات معینی آن دو باهم تماس پیدا می کنند. مثلاً:

۱- هرگاه حجم مغز فزونی یابد.

۲- گاهی که بعد از بسته شدن باز می شود و می گسترد.

۳- گاهی که دارنده مغز، جیغ و فریاد بیش از اندازه را سر می دهد که مغز به سوی بالا تکان می خورد و با کاسه سر برخورد می نماید.

دو آبشامه نامبرده حاجزی میان مغز و کاسه سر شده اند که این سخت و آن نرم را از هم جدا نگه دارند و از آن جهت دو تاهستند تا یکی از آنها رأساً با استخوان کاسه سر - که سخت است - و دیگری رأساً با مغز - که نرم است - مستقل باشند و هر يك از آنها کاری انجام دهد که يك نتیجه مثبت می دهد و آن نتیجه همان فاصله بودن میان سخت و نرم است.

از این دو آبشامه، آنچه رأساً با مغز در تماس است، نازك و هم مزاج مغز است؛ و آنچه کارش با استخوان کاسه سر است ستر است و آماده مقاومت با سخت است. آن آبشامه نازك علاوه بر آنکه نگهدار مغز است، کارهای دیگری هم دارد که از این قرارند:

۱- وسیله بند کردن رگهای جهنده و ناجهنده ای است که در مغز جای دارند.

۲- آن هم مانند مشیمه، رگها در آن می تنند و حالت خود را حفظ می نمایند.

۳- همین آبشامه نازك، در بسیاری از مواضع بزرگ و در هم پیچیده مغز وارد شده و به بطنهای مغز رسیده است؛ که در آخرین قسمت مغز - در جایی که مغز به سفتی گرائیده و به نگیانی او نیازی

ندارد- انقطاع می یابد.

آبشامۀ ستبر: این آبشامه که با مغز در تماس مباشر نیست، با آبشامۀ نازک هم به آن اندازه نزدیکی ندارد که هیچ فاصله ای در میان نباشد؛ ولی ارتباط این دو به وسیلۀ رگهایی است که از آبشامۀ ستبر به آبشامۀ نازک رسیده است، آبشامۀ ستبر به وسیلۀ زردپیهای آبشامه ای- که از خود آن روییده اند- به کاسۀ سر چنگ زده و به درزهای کاسۀ سر بند شده است و از گرانی کردن و فشار بر مغز وارد آوردن کناره گرفته است. زردپیهای نامبرده که آبشامه و کاسۀ سر را بهم ربط داده اند، از جای به هم رسیدن استخوانهای کاسۀ سر، سر بر آورده و به رویه آمده اند و جایگیر شده اند و آبشامۀ سر پوش کاسۀ سر را تنیده اند و ارتباط آبشامۀ ستبر را با کاسۀ سر هر چه محکمتر کرده اند.

در مغز- به درازا- سه شکمچه موجود است و هر یک از این سه شکمچه- در پهنا- دو نیمه است. بطنی که در قسمت جلو مغز جای دارد دو نیمه بودنش محسوس و آشکار است و می بینیم که نیمی در طرف راست و نیمی در طرف چپ است. در بطن جلو، چندین کار انجام می شود:

- ۱- حس بویایی از آن کمک می گیرد.
- ۲- به وسیلۀ عطسه کردن زائده ها را دور می ریزد.
- ۳- قسمت اعظم روان حسی را توزیع می نماید.
- ۴- در کنش نیروهای تصویری- که منظورم نیروی حسهای سر پوشیده درونی است- دست اندرکار است.

شکمچۀ قسمت عقبی: هر چند به بزرگی دو شکمچۀ دیگر نیست باز تا حدی بزرگ است، زیرا باید کاوکی بزرگ را پر کند؛ رستنگاه نخاع است و نخاع به جای بزرگ نیازمند است؛ اکثریت روان جنبنده از آنجا سر چشمه می گیرد؛ قوت حافظه را در بر دارد. این شکمچۀ عقبی به تدریج از بزرگی به کوچکی می گراید و در این تدریج روی، رو به سوی نخاع می رود و غلظت می یابد و سر انجام به سفتی می گراید.

شکمچۀ وسطی: این شکمچه که در میانۀ شکمچۀ جلوی و عقبی قرار دارد، دالان مانندی است که دو شکمچۀ جلوی و عقبی را به هم متصل می سازد. این شکمچه به درازا دالان مانندی است بزرگ و شایسته به هم پیوند دادن دو شکمچۀ بزرگ است. از این راه دالانی روان موجود در قسمت جلوی مغز باروان موجود در قسمت عقبی همواره در تماس است و شبیهای یاد آورنده از راه این دالان عبور می کنند. سقف این دالان درازنای طاق ماننده ای است که آن را «سقف ازجی» نامند. این طاق مانندگی و مدوژی از آن است که علاوه بر معبر بودن از آسیب پذیری دور باشد و در برداشتن و نگهداری پرده پلکانی (حجاب مدرج که از نرمی به تدریج سفت شده است) دارای نیروی کافی باشد.

در آن سقف طاق مانند هر دو نیمه از شکمچۀ قسمت جلو مغز گرد هم آمده اند که آنجا را «مجمع البطنین» گویند و این دهلیز در حکم دید قسمت عقبی قرار گرفته است، همین معبر خود به

خود شکمچه ای است در مغز، و از آنجا که این معبر تصوّر و حفظ را بهم ربط می دهد بهترین جای تفکر و پندار را تشکیل داده است چنانکه یاد گرفتی!

از این حالت پی می بریم که این شکمچه ها پناهگاه و مقر کنشهای نامبرده هستند و حسّ و حرکت از آنها صادر می شود. در حالتی که یکی از آنها یا جزئی از یکی از آنها آسیبی می بیند و بر این کنشها که ویژه به آسیب دیده هستند خلل وارد می آید آن را تلافی می نماید. آبشامۀ نازک برای قسمتی از مغز آستر شده است و شکمچه های مغز را در خود گرفته تا مغز به روزنه ای می رسد که در سقف طاق مانده است؛ از آنجا به بعد مغز به حالتی از سفتی درآمده است که از نگهداری آن بی نیاز باشد و پوشش حجاب برای مغز کافی است.

بافته های درهم - که در شکمچه های مغز دیده می شوند - حکمت هایی دربر دارد:

راهی است برای ورود روان به گوهر مغز که علاوه بر این که روان به شکمچه ها وارد می شود بتواند در گوهر مغز نیز وارد آید زیرا همیشه شکمچه گشادناهی و باد کرده نیستند که روان به آسانی در آنها قرار گیرد یا شاید روان بیشتر از این باشد که همه اش در شکمچه ها بگنجد.

علت دیگر این است روانی که از قلب به مغز می آید باید مزاج قلبی را که با خود آورده است به مزاج مغزی تبدیل نماید و با مزاج مغز دمساز گردد. برای این تحویل و تبدیل باید در مغز چندان پختگی یابد که مزاج مغز را در یابد و در راه این پختگی و آمادگی یافتن، ناچار است وقتی که از قلب به سوی مغز روان است اولین منزلش کاوک نخستین مغز باشد و اولین مرحله پختگی را ببیند و آنگاه به شکمچه وسطی در آید و بر پختگی که در بطن اوّل دیده بیفزاید و آنگاه مرحله سوم را طی نماید و به بطن عقبی وارد شود و به آخرین مرحله پختگی برسد. پختگی تمام عیار و بدون کم و کاستی آن است که روان و گوهر مغز یا به عبارت دیگر پزنده و پزیده درهم آمیزند و اختلاط کلی یابند. اجزاء پزیدنی در اجزاء پزنده نفوذ کند و به حال غذایی در آید که در کبد است و آن را بعداً شرح خواهیم داد.

اگر در بافته های داخل شکمچه ها دقت کنیم می بینیم که تعداد بافته های شکمچه قسمت جلوی مغز از بافته های عقبی بیشترند و این بیش و کمی توزیع متناسب را می رساند. از آنجا که شکمچه جلوی بزرگتر از شکمچه عقبی است بایستی سهم بزرگتر - در بافته ها - بیشتر و سهم کوچکتر باشد.

دورگ بزرگ که به سوی مغز بالا می روند و سابقاً ذکر شده اند گاهی به مغز اندر آیند، درجایی که در طرف زیرین میان بطن وسطی و بطن عقبی است شاخه شاخه و منشعب می شوند و از این شاخه ها مشیمۀ زیر مغز تنیده می شود. در میان تار و پودهای این شاخه رگها، جرمی از جنس غده ای است که میانه ها را پر کرده است و این پر کردن سبب استحکام تار و پود مشیمه شده است. چنانکه در سایر توزیع شده های رگی نیز همین حالت موجود است و شاید آگنه میان تشعبات رگی گوشت غده ای هم باشد و این غده که در میان شعبه های نامبرده آگنه می شود و فراغ را پر می کند هم شکل و هم مزاج شعب نامبرده می شود و همان راه توزیع شده های مذکور را می پیماید.

واضح تر گوئیم: چنان که شاخه های متشعب و توزیع شده از تنگه ای شروع می کنند و به فراختای می رسند و در آنجا می گسترند، هم چنان غده آگنه میانه رگهای تشعبی که شکل صنوبری دارد از طرف بالا از منشأ توزیع شعبه ها شروع می کند و همراه رگهای تشعبی راه پیمایی می نماید تا به جایی رسد که شعبه ها به شکل آویزه درمی آیند و در آنجا که تنیده ای همانند تار و پود به هم آمده مشیمه موجود است جایگیر می شوند.

آن جزء از مغز که بطن وسطی را دربر گرفته است، به ویژه جزئیاتی که در بالا قرار دارند شکل کرم را دارند، حلقه حلقه و درهم آمده در درازا دیده می شوند و با یکدیگر پیوستگی دارند و چون لولیدن کرم کشیدگی و ترنجیدن دارند آستر قسمت بالایی آن حلقه های کرم آسا، آبشامه ای است که تا سر مرز قسمت عقبی مغز را آستر شده و پوشانیده است.

و همین آبشامه بر دو برآمده لوله ای - که از مغز برآمده اند - سوار است و در استداره طولی به ران آدمی می مانند. این دو برآمده به هم نزدیک می شوند تا به هم می رسند و از هم جدا می شوند و فاصله می گیرند و به وسیله زردپی هایی که آنها را «وترات» نامند بند شده اند تا از کرم مانده نلغزند و جابه جا نشوند.

هرگاه اجزاء کرم مانند کشیدگی می باید و پهنای میانه تنگ می شود، این دو برآمده زیر فشار واقع شده و گرده می آیند و در گذار، راه بندان واقع می شود و هرگاه اجزاء کرم مانند ترنجیدگی پیدا کرد و به کوتاهی گرایید و پهنای وسعت یافت این دوزائده از هم فاصله می گیرند و مجرا باز می شود.

این دوزائده برآمده را «عنبن» (دودانه انگور) می نامند. حلقه و برجستگی در رویه ندارند، تماماً صاف هستند و این صافی بودن برای آن است که باز بسته شدن بخوبی صورت گیرد و بیشتر جنبش پذیر باشند و هرگاه به حرکت درآیند چنان باشند که گویی يك شیء به حرکت درآمده است.

قسمتی از این آبشامه که با قسمت عقبی مغز پیوستگی دارد و مایل به کوژی و باریکتر از سایر قسمتها است، در قسمت عقبی مغز فرو رفته است و به رشته در سوراخ فرو رفته می ماند. قسمت جلوی این آبشامه، گشادتر از قسمت عقبی است و به شکلی است که مغز وجود آن را تحمل می کند.

مغز برای راندن ریختنی هاد و مجرا دارد: یکی از آنها در بطن جلو و در مرز مشترك با بطن دیوار به دیوار قرار دارد. دومی در بطن وسط است. بطن عقبی دارای گذاری برای بیرون راندن فضولات نیست زیرا اولاً جایش کنار است و ثانیاً کوچکتر از آن است که تحمل مجرای ویژه به خود داشته باشد.

علاوه بر این خود این بطن عقبی مخراج نخاع است و نخاع قسمتی از زائده های آن را تحلیل می برد و از راه نخاع بیرون می روند. پس برای بطن عقبی و بطن وسط تنها گذاری کافی است که زائده های هر دو را بیرون ببرد.

این دو مجرا که در مغزند از بطن جلو و بطن وسطی شروع و در خود مغز نفوذ می کنند. وقتی که در مغز داخل می شوند راه را به سوی یکدیگر کج می کنند و در منفذی گود که آن منفذ سری در حجاب رقیق و سر دیگرش - که قسمت پایینی آن است - به حجاب سخت پیوسته است، به هم می رسند. این منفذ تنگه ای است که به قیف شبیه است از فراخی شروع می شود و به تدریج و به حالت تدویر (لوله ای) تنگ می شود و از این رو بعضی آن را قیفی نامیده اند و برخی آن را مرداب (مستنقع) گویند.

هرگاه این منفذ قیفی داخل حجاب سفت می شود به مجرای برمی خورد که گویی تویی است هر دو سر بالا و پایینی آن را با انگشت فشار داده اند که آن توپ مانده در میان آبشامه سفت و مجرای کام قرار دارد و در همان جای که توپ مانده قرار دارد منافذی موجود است که در قسمت بالای کام در نرمیهای مشاشی پالونه قرار گرفته اند.

فصل سوم

بیماریهای سر که برای مغز حادثه آفرین می باشند

ناگفته نماند که بیماریهای متعددی روی به سر می آورند لیکن مادر اینجاکه نام سر می بریم منظورمان مغز و پرده های مغز است و هیچ کاری به بیماریهای موی سر نداریم. گوئیم: مغز ممکن است که هشت حالت سوء مزاج بر او چیره آید. سوء مزاج ساده و تکی یا همراه ماده، و آن ماده یا بخاری است یا دارای هیأت مشخص است. مغز بسا ممکن است به بیماریهای ناشی از رطوبت گرفتار آید. زیرا هر مغزی در تکوین اولیه اش رطوبتی زائد از حال اعتدال دارد که باید در زهدان تصفیه شود. یا بعد از خروج از زهدان تنقیه یابد و اگر این تصفیه و تنقیه صورت نگیرد آثر خطری بزرگ است. بیماریهای ناشی از رطوبت در جرم مغز، در رگهای داخل مغز، در پرده های مغز پدید آیند.

گاهی مغز با بیماریهای ترکیبی روبه روی می شود. سبب چنین بیماریها یا اندازه است، مانند این که: سر کوچکتر از حد معمول باشد یا بزرگتر از حالت عادی شود. یا شکلش غیر طبیعی باشد؛ که کنشهای سری که شکلش طبیعی نیست کم و کاستی دارند.

یا این که مجراها و آوندها بند آیند. بند آمدن یا در بطن جلوی یا در بطن عقبی یا در يك آن، در هر دو بطن روی می دهد. بند آمدن گاهی کامل روی می دهد و گاهی ناقص. امکان دارد که راه پندان در شریان یا ورید یا در دستگاه پیها روی دهد.

در برخی از حالات دیگر نیز مغز با بیماریهایی دست به گریبان است که از این قرارند:

- ۱- اگر زردپهای بند پرده های مغز، برکنده شوند.
- ۲- اگر میانه دو جزء از اجزاء مغز، جدایی افتد؛ که این دو حالت را می توان حالات گسستگی خواند.

در برخی از حالات، مغز به بیماریهای اتصال (پیوستگی) گرفتار آید. مثلاً:

- ۱- چیزی از خارج به خود مغز درآید.
- ۲- چیزی نامرغوب به شریان یا ورید یا پرده های مغز وارد شود. یا در کاسه سر جای گیرد.
- گاهی مغز دچار بیماریهای ورمی می شود که بدین قرارند:
 - ۱- ورم در گوهر مغز روی دهد.
 - ۲- ورم در آبشامه تنك یا آبشامه ستبر روی دهد.
 - ۳- شبکه یا آبشامه بیرونی آماس کند.
- ورمی که سبب بیماری مغزی شود، حتماً از ماده ای است که آن ماده زاده یکی از اخلاط است و آن خلط یا گرم است، یا سرد. اگر آن ماده از خلط سرد عفونی باشد و سبب ورم شود. آن را ورم گرم نامیم. و اگر خلط سرد ساکن و غیر عفونی باشد ورم ناشی از آن را باید ورم سرد به حساب آوریم.
- بیماریهای مغز همگی منحصر در این حالت هستند و از آن خارج نیست یعنی اگر سبب آن نبود این است و این نبود آن.
- بیماریهای مغز گاهی ویژگی دارند و گاهی اتفاق افتد که بیماری شراکتی باشد. بسیار امکان دارد که بیماریهای مشارکتی سرانجام خطری دربر داشته باشند و خاصیت کشندگی را به خود گیرند. بسیار رخ داده که در بیماریهای خفگی وذات الجنب مواد خفه کننده و کشنده به مغز رسیده اند و سبب مرگ بیمار شده اند و بسیار اتفاق افتاده که به علت آزار و دردی که بر عضوی مشارک مغز روی آورده سکنه مغزی روی داده و بیمار را از بین برده است.

فصل چهارم

علامتهایی که باز نمای حالات مغزند

می گوئیم: مدرکهایی که چگونگی حالت مغز را نشان می دهند عبارتند از:

- ۱- کنشهای حسی.
- ۲- کنشهای سیاسی. منظورم از کنش سیاسی، یادآوری، تفکر، تصور، وهم و پندار است.
- ۳- کنشهای جنبشی: که عبارت از کنش نیروی حرکت دهنده به وسیله ماهیچه ها است.
- ۴- چگونگی زائده هایی که مغز آنها را تخلیه می کند. هیأت آنها، رنگ آنها، مزه آنها (تندی، شوری، تلخ مزگی، بی مزگی). چندی فضول: زیاد است یا کم، یا اصلاً بند آمده و بیرن نمی آید؟
- ۵- سازش و ناسازگاری مغز با نوع هوا، نوع خوراک، آیا از هوایی معین یا خوراکی معین سود بیند یا زیان؟
- ۶- بزرگی و کوچکی سر، شکل مناسب و طبیعی سر چنان که در باب استخوانها ذکر شده است، بدترکیبی، گران وزنی و سبکی سر.

۷- سردر حال لمس کردن، رنگ سر، رنگ رگهای آن، نوع قرحه و آماسهایی که در پوست سر پیدا می شوند.

۸- رنگ چشم، رگهای چشم، بهبود و بیماری چشم، حالت چشم در لمس کردن و به ویژه از حالات خواب و بیداری.

۹- چندی و چونی موی سر: کم است یا زیاد؟ سبتر است یا نازک و باریک؟ پرشکن است یا صاف؟ سیاه است یا زعفرانی، یا سرخ روشن؟ زود سفید می شود یا دیر؟ در حال بهبودی پایدار است یا سر را تخلیه کرده است؟ ترك برداشته و ریزش کرده و تنك شده است؟ و غیره و غیره.

۱۰- گردن کلفت است یا باریک؟ سالم است یا زیاد به دمل یا خنازیر گرفتار آید؟ یا این که دمل و خنازیرش کم است؟

۱۱- چگونگی حال زبان کوچک و لوزتین و دندانها.

۱۲- کنش و نیروی اندامان پی آلود که با مغز شراکت دارند مانند زهدان و معده و آبدان. نتیجه گیری از معاینه اندامان شريك با مغز دوراه دارد: آیا بیماری در مغز بوده و به آن اندام مشترك سرایت کرده؟ یا اینکه بیماری از اندام مشارك است و مغز آنرا دریافته است؟ باید دانست که کدام اندام بیمار است و بیماری اش چیست و چگونه بیماری را به مغز رسانیده است؟ فقراتی که تا به حال ذکر شد، دیدنی و حس کردنی هستند و در حین معاینه حالت مغز را آشکار نشان می دهند. حالت هایی دیگر نیز هست که هنوز آشکار نشده اند و زیر پرده دست اندر کارند که بعداً کنش آنها در مغز پدیدار می شود، مثلاً غم و اندوه و دوری گزینی زیاد از مردم، از مالیخولیا یا صرع خیر می دهد که در شرف تکوین است یا به این زودبها پیدا می شود. بر خشم آمدن بدون سبب، صرع یا مالیخولیای گرم یا بیماری «مانیا» به دنبال دارد. خنده های بدون سبب آژیر تباه شدن عقل و سستی مغز است.

فصل پنجم

نشانی های مغز

طرز نتیجه گرفتن از نشانیهای نامبرده و به تفصیل شرح هر يك از آنهايي که ذکر شدند و دانستن حالت تندرستی و بیماری مغز از راه این علامتها چنان که در این بیانات آمده است.

فصل ششم

نتیجه گیری از کنشهای مغز

اگر دیدیم که مغز کنشهای خود را به طور صحیح و منظم به کار می برد و از راه طبیعی خارج نیست، بدیهی است که چنین مغزی را باید سالم و بدون کم و کاستی دانست.

اما اگر کنشها بطور طبیعی صورت نگیرند و بی‌نظمی در انجام وظایف ویژه مغز روی دهد، می‌دانیم که خللی در مغز پیدا شده است و باید به جستجوی آن پرداخت و به چاره اندیشید. کنشهای مغز که آسیب بیند، از سه حالت خارج نیست: یا مغز در ادای کار ناتوان است؛ یا کارها نامرتب و مشوش می‌شود و از حالت طبیعی تغییر یافته؛ یا کنش به کلی از دست رفته است. اگر کنش مغز نیروی خود را تا اندازه‌ای از دست دهد و مغز در ادای کار خود ناتوان باشد، و اگر مغز در ادای کنش به کلی عاجز آید و نتواند کار خود را کم‌و‌زیاد انجام دهد؛ باید دانست که از حالات زیر خارج نیست:

- ۱- مغز از سردی آسیب دیده.
 - ۲- به سبب رطوبت و بند آمدگی روان مغز پرمایه (غلیظ) شده است. که اکثراً از این دو حالات خارج نیست.
 - ۳- ولی در صورتی که گرما به حدی زیاد باشد و بر مغز فشار آرد که نیروی مغز را از بین ببرد می‌توان گرما را هم یکی از سببهای ناتوانی یا از کار افتادن مغز شمرد.
- اما اگر بلای کنشهای مغز از ناتوانی و از کار افتادگی نباشد و کنشها نامنظم باشند یا به طور غیر طبیعی اما با حرکت انسان تناسب داشته باشند باید دانست که انگیزه آسیب یا گرمی است یا خشکی.

فصل هفتم

نتیجه‌گیری از کنشهای نفسانی و حسی و سیاسی و جنبشی که خواب دیدن نیز از جمله کنشهای سیاسی به شمار می‌آید

می‌گوییم: این گونه کنشها گاهی آسیب می‌بینند یا از کار می‌افتند یا به سستی انجام می‌گیرند تا درهم و نامنظم و غیره می‌شوند. اکنون بگذار حواس را شرح دهیم و از حس بینایی شروع کنیم.

۱- حس بینایی: ممکن است از کار بیفتد و ممکن است ناتوان شود، ممکن است کارش نامنظم شود و از مجرای طبیعی خارج گردد؛ چنان که چیزهایی را که می‌پندارد دیده است که وجود خارجی ندارند. مثلاً نقطه‌های سیاه، پشه مانندها، شعله و دود و غیره پیش چشم آید و در واقع وجود ندارند. چنین رویدادها را باید بررسی کرد ببینیم آیا بیماری از خود چشم است یا نه؟ اگر از چشم نبود و چشم از هر حیث سالم به نظر رسید، پس باید ریشه بیماری را در مغز جستجو کرد، و برای روشن شدن این مسئله باید از رنگ خیالات نا طبیعی نتیجه‌گیری کرد. شاید در اینجا سوالی پیش آید که چگونه نقطه‌های سفید دیدن، دلیل بر آن است که بلغم چیرگی دارد در صورتی که آن سرد است و در حالی که شما می‌گویید درهم و برهم دیدن نشانه گرمی است؟

در پاسخ چنین پرسشی گوئیم: چنین نتیجه‌گیری‌ها بستگی به چگونگی تغییر مزاج دارد، نه بر حسب روی آوردن مواد بر نیرویی باشد که حرارت غریزی در آن کامل و بی‌کم و کاستی است.

۲- حس شنوایی: امکان دارد که حس شنوایی ناتوان گردد و به جز صدای بلند و از نزدیک را

نشنود.

گاهی حس شنوایی آشفته گردد، پندارد چیزهایی می شنود ولی آن چیزها وجود خارجی ندارند. صدای شرشر آب، کوبش پتک، صدای دهل، خش خش برگهای درخت، آوای وزش باد، یا غیر اینها را حس می کند و در واقع وجود ندارند. در این حالتها نتیجه می گیریم که وسطهای مغز، به خشک مزاجی گرفتار است؛ یا اینکه باد و بخار در مغز بند آمده اند، یا باد و بخار و غیره، به سوی مغز بالا رفته اند و از هر گونه حالتی نتیجه ویژه ای باید گرفت.

گاهی حس شنوایی به کلی از کار می افتد. در هر حال از کار افتادن و ناتوان شدن حس شنوایی شاید از سردی زیاد باشد. کسی که می شنود اما مثل اینکه صدا از راه دور می آید علامت رطوبت زیاد در مغز است.

۳- حس بویایی: اگر از کار افتد یا ناتوان شود یا نامنظم گردد بوهای بدورسد که وجود خارجی ندارند. بوی خوش یا ناخوش باشند، که این حالت اخیر را تشویش می نامیم. اکثر ادلیل آن است که یکی از خلطها در قسمت جلو مغز گیر کرده ولی به شرطی که در خود بینی آسیبی ویژه به بینی را نبینی.

۴- حس چشایی و بوسایی: حکم این دو نیز مانند سایرین است، ولی این قدر هست که هرگاه چشایی و بوسایی از مجرای طبیعی خارج گردند اکثراً علامت آن است که در آن نزدیکهای مغز تباهی ویژه به مغز موجود است. و گاهی آن هم کمتر دلیل بر مشارکت مغز با اندام حس است و به ویژه در حالاتی که آسیب عمومی باشد مانند بی حس شدن کلیه تن.

بعضی اوقات نوعی از ناتوانی و نیرومندی حواس را می توان باز نمای حالتی ماندگار و دائمی در مغز دانست، که این حالت تیرگی یا صافی و روشنی مغز است.

اما همیشه ناتوانی حس دلیل تیرگی در مغز نیست. شاید حس ناتوان باشد ولی مغز بدون هیچ تیرگی باشد. مثلاً کسی از نزدیک چیز کم پرتو را به خوبی و روشنی می بیند و جزئیات آن را درک می کند اما اگر آن چیز را از او دور کنیم و پرتو را افزایش دهیم آن را نمی بیند. پس این دور بینی و نزدیک بینی ارتباطی به روشنی و تیرگی مغز ندارد و درمی یابیم که شاید ناتوانی در حس باشد و در عین حال مغز تیره یا صاف باشد.

لیکن همواره نیرومندی حس علامت صفای مغز است و هرگز این دولاژم و ملزوم از هم جدا نمی شوند. باید دانست که تیرگی مغز همیشه سببش ماده ای است. صافی دلیل بر وجود خشکی است. شاید تیرگی در مغز فجاً تا شدت یابد و در نتیجه شخص به بیماری سدر (تحیر چشم) گرفتار آید. در این حالت باید فهمید که یکی از مواد بخاری در رگهای مغز و شبکه پیدا شده است. در معاینه چنین حالات، باید هر آنچه شبیه به حالت درهم شدن مذکور است اکثراً سببش را مزاج گرم و خشک دانست و آن حالتی که از تیره کاهش و ناتوانیهاست اکثراً سببش سردی است به شرطی که تباهی بسیار در کار نباشد و نیرو از کار نیفتد، زیرا در چنین حالتی باید آن را به

گر می نسبت داد. سزاوار یادآوری است که گرما با نیروها بسیار از سرما سازگارتر است. پس گرما تا به این حد نرسد که مزاج را زیان رساند و تباهی بر مزاج روی آورد نیروها کاهش از گرما نمی یابند. اگر این چنین نبود نشاید گرمی را سبب دانست و نتیجه گیری را در این زمینه معتبر شمرد. باید از حالات دیگری که ذکر شده اند نتیجه گیری کرد که آیا از مزاج گرم است یا از مزاج سرد.

از کار افتادن حس: اگر در معاینه دیدیم که ابزار حس تباه نشده است، نگسسته است، بند نیامده است، خلاصه انگیزه در خود اندام حساس پیدا نباشد و اندام حسی نتواند کار خود را انجام دهد گناه این کوتاه آمدن را باید انگیزه مغزی دانست و بیماری را به گردن مغز انداخت. بعضی از اندامان حسی که بسیار به مغز نزدیکند به ندرت رخ می دهد که بیماری آنها با مغز اشتراکی نباشد. مثلاً اندامان شنوایی و بویایی که به نوعی آسیب گرفتار آیند و از تنقیه (پاکسازی) شفا نمی یابند و از تعدیل مزاج بهره ای نمی بینند باید بدانیم که بیماری از مغز آمده است.

و هم از این روست که شنوایی و بعد از آن بویایی و سایر حواس، هرگاه در حس کردنها کوتاه آمدند و علامت نشان می داد که از گرمی یا خشکی است و به کلی نیرو را از دست نداده اند باید دانست که چنین مزاجی در مغز مختل شده است.

کنشهای سیاسی: نیروی پندار و حدس آینه ای هستند که بازنمای نیروی سراسر مغزند. ناتوانی آنها دلیل است که خللی در مغز به وجود آمده است و باید منتظر بود که معلوم گردد کدامین از کنشهای دیگر گزند دیده است. منظور از کنشهای دیگر مثلاً نیروی تخیل و تصور است که چه آسیبی می بینند. اگر نیروی تخیل و تصور بدون کم و کاستی باشد، دلیل آن است که قسمت جلوی مغز سالم و صحیح است. و چگونه بدانیم که نیروی خیال و تصور سالم است؟ انسانی که این نیرو در آن توانا و سالم است شکل محسوسات را به خوبی به ذهن می سپارد شکل و نقشها و مزه ها و صداها و زمزمه ها و غیره را به زودی به مغز می سپارد و در مغز نگه می دارد. کسانی را می یابی که در این زمینه بسیار توانایی دارند.

ذکاوت بعضی از مهندسين سرآمد به حدی است که از يك نگاه نقشه ای را با تمام تصاویر و حروف به ذهن می سپارند و در حل آن در نمی مانند و نیازی به نگاه و مطالعه دومی ندارند. یا کسانی هستند که در یادگیری آهنگ و کسانی در نتیجه گیری از چشیدن و غیره همین صفای ذهنی را دارند. نبض گیری و نتیجه گیری از نبض را نیز باید از این بابت شمرد. نبض شناسی نیز خیال نیرومند می خواهد که قوت لمس شده را به خوبی درک کند و به دل بسپارد.

اگر قوه خیال و تصور آسیبی ببیند: که از چند حالت خارج نیست؛ از کار افتادن، ناتوانی، کاهش، از مجرای طبیعی خارج شدن.

از کار افتادگی بدن منظور است که هرگاه آنچه را حس می کند از میان برود پرده ای از فراموشی حائل میان ذهن و حس شده، می شود.

ناتوانی و کاهش و از مجرای طبیعی خارج شدن این است که چیزی را در ذهن تصویری کند که وجود خارجی ندارد که این حالت دلیل بر ناتوانی نیروی حس و رو بر و شدن بادشواری است. از کار افتادن نیروی حسی اکثراً علامت سردی بیش از حد لازم یا خشکی یا رطوبت در قسمت جلو مغز است اما اصل کار سردی است و خشکی یا رطوبت سبب عرضی هستند و سردی را می آورند.

دگرگونه شدن و درهم برهم شدن کنشهای نیروی حس کننده در اکثر حالات دلیل بر زیادی گرمی است. این بیماری گاهی برای کسانی که عقل سالم دارند نیز روی می دهد. مثلاً خوب و بد را کاملاً نمی شناسند، با مردم به طور صحیح گفتگو نمی کنند. اما گاهی حس می کنند که با گروهی رو بر و هستند در صورتی که کسی با آنها نیست، یا تصویری کنند که صدای دهل می آید و نمی آید و غیره و غیره. خود جالینوس حکایت از طیبی بنام «روطلس» می کند که خود طیب، به چنین مرضی گرفتار بوده است.

یکی دیگر از بیماریهای مغزی تباهی در نیروی تفکر و تخیل است. اگر نیروی تفکر و تخیل به کلی از کار افتاد آن را عقل از دست داده گویند. اگر این نیرو ناتوان گردد و به کلی از بین نرود آن را «احمقی» خوانند، که سبب این هر دو حالت وجود سرد مزاجی قسمت جلو مغز است یا چنان که گویند رطوبت یا خشکی هم هست.

اگر تشویش و تغییر در نیروی تفکر و تخیل پدید آید چنانکه فکر را به چیزی مشغول دارد که وجود ندارد یا ناپسندیده را پسند پندارد، این حالت را اختلاط عقل گویند. این اختلاط عقل علامات حالات زیر را دربر دارد:

- ۱- دلیل بر وجود ورم در مغز است.
 - ۲- یا دلیل ماده ای صفرائی گرم و خشک است که اگر این ماده به مغز راه یابد، «جنونِ سبعی» (دیوانگی ددی) رخ می دهد که اختلال عقل با شرارت و بدخویی همراه است.
 - ۳- یا علامت وجود ماده سودایی است که مالمیخولیا به دنبال دارد و در این حالت اختلاط عقل با بدبینی و اندیشیدن بی حاصل همراه است.
 - ۴- هرگاه بیمار با این روشها که ذکر کردیم ترسو هم باشد دلیل بر وجود سرد مزاجی مغز است و اگر متهور و خشمناک باشد، دلیل گرم مزاجی مغز است و فرق میانه این حالات را باید در نظر گرفت که ما، بعداً آنها را شرح خواهیم داد.
- شاید اختلال عقل با شراکت اندام دیگری صورت گیرد و می توان این حالت را از دلایل جزئی به دست آورد که بعداً ذکر می شوند.
- در هر حال به طور عموم باید دانست که هرگاه افکار، حرکات زیاد از معمول انجام داد و آشفته شد و پراکنده گشت انگیزه اش گرم مزاجی مغز است.
- اما گاهی می شود که از اثر بیماریهایی که ماده سرد دارند و از گرمی نیز تهی نیستند تشویش فکری پدید آید. چنان که در بیماری مشهور به بیماری «لیثر غس»: (مرگ ذروغین) مشاهده

می شود.

یکی دیگر از بیماریهای مغزی بیماری فراموشکاری است و این بیماری یا از ناتوانی ذهن است یا ذهن به کلی از کار می افتد. جالینوس در این زمینه حکایت می کند که وقتی از اثر جنگ و کشتاری که در سر زمین حبشه روی داد و لاشه ها گندیده بودند مردم از بوی گند لاشه ها به بیماری فراموشی گرفتار آمدند. بسیاری از این بیماران نام خود یا نام پدر خود را فراموش می کردند. ناتوانی ذهنی اکثراً علامت آن است که از سردی یا رطوبت یا خشکی، آسیبی به قسمت عقبی مغز وارد آمده است.

گاهی ذهن مشوش می شود، مثلاً انسانی چیزهایی را بیاد می آورد که اصولاً ندیده و نشنیده است. این حالت دلیل بر گرمی مزاج مغز است و این گرمی یا همراه ماده است یا بدون ماده و اگر ماده باشد اکثراً باید ماده سرد باشد.

بشرطی که مزاج بیش از حد به تباهی نیانجامیده و نیرو از کار نیفتاده باشد، در این حالت چنان که ذکر شد سبب به جز گرمی زیاد نیست.

حالا به موضوع باز می گردیم و به طور اختصار برای درک حالات مغز دستوراتی ذکر می نماییم و می گوئیم:

موجب از کار افتادن کنشهای حسی از یکی از سببهای زیر است:

۱- سردی بر مزاج مغز، چیره است و آن سردی یا در جرم مغز جای گرفته یا قسمت جلورادر بر دارد یا اینکه در کاوکه های مغز است.

۲- سردی و رطوبت بر مغز غالبند.

۳- خشکی سبب است که ناتوان شدن کنشهای حس را بدین سببها باید برگردانید. تغییر یافتن و از مجرای طبیعی خارج شدن کنشهای حسی از یکی از انگیزه های زیر است:

۱- ورمی در مغز است.

۲- مزاج صفراوی، یا مزاج سودایی بر مغز غالب آمده است.

۳- جرمی بیگانه وارد مغز شده است.

نامناسب نیست که طرز خواب دیدن را از جمله علامات باز نمای احوال مغز به شمار آوریم.

۱- کسی که زیاد در خواب چیزهای زرد رنگ و گرم می بیند دلیل آن است که صفرا بر مزاج مغز غالب است.

۲- و همچنین در خواب دیدن چیزهایی که با مزاجهای گوناگون تناسب دارند که نیاز به بر شمردن همه آنها نیست هر يك از حالت مغز گزارش ویژه دارند.

۳- خوابهای پریشان دیدن علامت گرمی و خشکی زیاد در مغزند. اکثراً خوابهای پریشان بیماریهای گرم مغزی را به دنبال دارند.

۴- خوابهای هولناك و خوابهایی که بعد از بیدار شدن فراموش می شوند اکثراً دلیل بر وجود سردی و رطوبت در مغز است.

۵- در خواب دیدن اشیاء به طور طبیعی و بدون تشویش باز دلیل وجود سردی و رطوبت مغز است.

فصل هشتم

شناختن حال مغز از راه کنشهای حرکتی و همانند آنها در حالات خواب و بیداری در هر نوع از کنشهای حرکتی ناتوانی یا از کار افتادگی رخ نماید علت آن است که در ابزارهای نازک و بسیار این اندام حرکتی، رطوبت زائد هست. ناتوانی و از کار افتادگی در هر اندامی از اندامان حرکت باشد، علامت آسیب دیدگی مغز است؛ لیکن کاهش حرکت یا از بین رفتن آن در کلیه بدن روی دهد، همانند سکتة یا خلل که در نیمی از بدن باشد، مانند فلج و کج دهنی، دلیل قاطع بر آسیب دیدگی مغز است.

شاید ناتوانی و از کار افتادن اندام حرکتی ناشی از خشکی در خود اندام یا ناشی از گرمی مغز یا اینکه خشکی در پیهایی باشد که از مغز رویده اند، لیکن چنین حالتی بعد از بیماریهای زیاد روی می آورد و کم کم و به تدریج طی مدتها پا می گیرد و ظاهر می شود. اگر ناتوانی در یک اندام از اندامان حرکتی باشد، مثلاً یکی سست گردد یا نقصی دیگر داشته باشد، امکان دارد که از بیماریهای ویژه به آن اندام باشد و امکان دارد که از اثر ریزش فضله های مغز بر آن اندام باشد.

اگر کنشهای اندام حرکتی، فجاً تا دگر گونه شوند دلیل وجود رطوبت است. اگر به تدریج و اندک اندک تغییر یا بند دلیل خشکی است. مقصودم این است که رطوبت و خشکی در ابزارها است. دگر گونه شدن حرکات اندام حرکتی که ویژه به مغز باشد مانند جنبشهای بیمار صرعی در حالت غش کردن که ترنجیدگی همه تن را فرا می گیرد. حتماً از رطوبت است و به یکباره آمدنش دلیل بر این است.

دگرگونی کنشهای اندام حرکتی شاید از شرکت مغز با اندامی دیگر در بیماری سرچشمه گیرد، چنانکه بیان شده است.

گاهی تغییر کنشهای اندام حرکتی علامت آن می شود که بند آمدنی غیر کامل روی داده است. مثلاً لرزش سر را می توان دلیل بر وجود ماده ای غلیظ در طرف مقابل درد در مغز، یا ناتوانی یا خشکی به شمار آورد؛ به شرطی که این حالت بعد از بیماری و به تدریج روی داده باشد. راجع به خلل وارد آمدن در حرکت اندامانی که از مغز بسیار فاصله دارند، بسیار صحبت شده و بارها آنرا شرح داده ایم.

جميع حالاتی که ذکر شدند، عبارت از جنبشهای غیر طبیعی می باشند.

اکنون بگذار حال مغز را از حرکات انسان بجوییم:

انسانی که چابک حرکات و سر حال است، دلیل آن است که مزاج مغزش در اصل گرم یا خشک

است. انسانی که سست و تنبل است، مغزش سردمزاج یا ترمزاج است. انسانی که بیمار است و حرکاتش نا ثابت (قلق) است و کمتر آرامش دارد، علامت گرمی است و مزاج گرم بر مغزش چیره است. انسانی که حرکاتش مایل به آرامی است و نیروی حرکتی را زیاد از دست نداده است باید دانست که از سرد مغزی است.

نتیجه گیری از حالات خواب و بیداری نیز در این زمینه شایستگی دارد.

این را بدان که خواب همیشه پیر و یکی از این حالات است:

- ۱- سوء مزاج تر و سستی آور.
- ۲- سوء مزاج از سردی، که حرکت نیروی حسی را بند آورد.
- ۳- روان نفسانی بسیار حرکت می کند و نیرویش تحلیل می رود.
- ۴- نیروهای هاضمه به سوی درون هجوم می آورند که خوراک را به هضم برسانند و روان نفسانی آنها را دنبال می کند چنانکه می بینیم که بعد از غذا خوردن خواب بر ما چیره می شود. اگر خواب مجرای طبیعی خود را از دست بدهد و پیر و خستگی و جنبش نباشد، سبیش یا رطوبت یا از سردی و یخ بستن است.
- اگر انگیزه یخ بستگی در میان نباشد و نشانی از سردی زیاده از حد به دست نیاوریم - چنانکه این نشانها را شرح خواهیم داد - سبب خواب، رطوبت است و بس.
- اما نباید هر نوع از رطوبت را سبب خواب دانست. سالخوردگان با اینکه ترمزاج هستند کمتر می خوابند به عقیده جالینوس بیخوابی سالخوردگان از آن است که رطوبت مزاج آنها بورکی است و مغز را آزار می دهد و مانع خواب می شود.
- و باید دانست که خشکی مزاج مغز، همیشه و بدون استثناء مایه بیخوابی است.

فصل نهم

جستن حالت مغز از کنشهای طبیعت، مانند: فضلها، رویدن و ریزش موی و آماس و قرحه ها

دلیل جستن از ریختنی ها، چندی ریزش، چونی ریزش، بند آمدن و سر باز زدن از ریزش را می توان محك حالت مغز قرار داد.

اگر ریزش زوائد از راه کام باشد یا از راه بینی و گوش باشد هر يك علامتی را نشان می دهد.

قرحه و جوش و دملهای سر خود به خود باز نمای حالات مغزند.

موی سر: موی از ریختنی های مغز سیراب می شود و از آنها است که می روید، موی اگر به سرعت بر وید و نمو کند، اگر نمو و رویش مو درنگ کند، یا سایر حالاتی که برای مو ذکر شده است، همه نشانیهای از مغز با خود دارند.

برگردیم به نتیجه گیری از ریزش ریختنی های مغز، که از مجراهای ذکر شده عبور می کنند. اگر فضولات زیاد باشد علامت آن است که مواد زیاد است، علامت آن است که انگیزه ای در کار است که این فضولات در اندام فزونی یافته است. علامت آن است که دفع کننده فضولات نیرومند است که سابقاً اینها را دانسته ای!

اگر فضولات کمتر از حال عادی باشند یا اصلاً نباشند و در عین حال سنگینی یا سوزش یا گزش یا کشیدگی یا تپش یا گيجی یا صداهایی در سر حس شود، دلیل آن است که راه بندانی هست و پرشدنی هست و نیروی دفع کننده ناتوان است.

اگر فضولات گزنده و سوزنده و نیشگون زننده باشند و سنگینی کمتر حس شود و رنگ رخساره و چشم زرد گردد، دلیل وجود ماده صفراوی است.

اگر سر گران و یا تپش باشد و رنگ روی و چشم قرمز شود و رگها باد کنند، دلیل آن است که فضول ماده خونی است.

اگر بیمار احساس تبیلی و سستی کند و رنگش به رنگ سرب بگراید و چرت بزند و مایل به خوابیدن باشد، دلیل آن است که ماده فضول بلغمی است.

اگر در چنین حالتی بیمار رنگ را باخت و به فراموشکاری دچار آمد و سرش کمتر گرانی کرد و خواب بسیار بر او مستولی نشد و سایر علامات ذکر شده در او نبود، دلیل آن است که ماده فضول سودایی است.

هرگاه یکی از این علامتها همراه صداهای سر و سرگیجه و انتقال باشد، دلیل بر آن است که ماده فضولی، بادکردگی و بخار تولید کرده است و گرمایی در آن دست اندر کار است.

اگر ریختنی ها از ریزش بازماند و سر سبک باشد حتماً دلیل وجود خشکی است. تاکنون ما راجع به چندی فضول و سر باز زدن فضول از ریزش صحبت کرده ایم اینک به چگونگی آن می پردازیم:

اگر ریختنی رنگش به زردی بزند و رقیق باشد و گرم و تلخ و گزنده باشد، باید دانست که ماده صفراوی است.

و اگر سرخ رنگ و شیرین مزه است و چشم و روی بیمار قرمز شده و عرق می ریزد و حرارت دارد ماده فضولش خونی است.

فضول شور مزه، شیرین مزه و بدون سایر علامتها، فضول بورکی در لمس کردن سرد یا گرم دلیل وجود بلغم است که گرما در آن اثر بخشیده است.

فضول بی مزه و در لمس سرد، دلیل بلغم ناپخته است. تا اینجا دلیلهایی را ذکر کردیم که متعلق به مزه و رنگ و هیأت و لمس کردن باشد که شاید بوی زائده ها را نادیده گرفت.

اگر فضول بدبوی باشد دلیل وجود گرمی است.

اگر بی بوی باشد دلیل وجود سردی است ولی نه به اندازه بدبوی که دلیل گرمی است.

روی آورده های پوست سر و نتیجه گیری از آنها:

قرحه وجوش وورمهایی که بر پوست سر ظاهر می شوند اکثر دلیل بر ماده ای هستند که وجود داشته و پراکنده شده است؛ اما هیچ يك از آنها نمی تواند دلیل روشنی بر وضعیت و حال مغز باشد، مگر این که زیاد از حد معمولی باشند. و از آنجا که تو خود انگیزه ورمهای سرد و گرم و سخت و سرطانی وقرحه های مسری و آرام و غیره را خوب یاد گرفته ای از راه آنها به آسانی می توانی به حال سر، پی ببری. و همچنین در کتاب اول یاد گرفتی که انگیزه پیدایش مو چیست و پیچش و صاف بودن و باریکی و ستبری و زیادی و کمی و زود سفید شدن و دیر پیر شدن و علت ترك برداشتن و ریختن و تنك شدن را در باب مو فرا گرفته ای و می توانی از مو علامتها به دست آوری و ما تو را به کتاب اول برمی گردانیم و از درازی موضوع در اینجا گریز می دهیم.

فصل دهم

مزاج سازگار و ناسازگار و زود تأثیر پذیر و دیر تأثیر پذیر باز نمای حالت مغزند منظور از سازگاری این است: شخصی که خود را کاملاً صحیح و سالم و دارای مزاج معتدل می داند حالت او را سازگار می نامیم. کسی که حس می کند تندرستی را از دست داده و مزاجش طبیعی نیست در این بحث ناسازگار نامیده می شود. پس احساس تندرستی کردن دلیل بر بهبود مزاج است و احساس عکس آن کردن عکس آن است.

یادت باشد که ما قبلاً در گفتار کلی راجع به سلامت گفتیم که تندرستی نسبی است و قیاسی استاندارد ندارد. هر مزاجی در هر شخص اعتدال ویژه ای دارد، شاید کسی بر مزاجی تندرست است و کسی دیگر دارای همان مزاج بیمار است. ولی باید دقت کرد هر آنچه در مزاج کسی مایه سازگاری است و در شخص دیگری عکس آن، و هر آنچه در آن دیگری وسیله تندرستی و در این شخص علامت بیماری مزاج است، هر دو را باهم مقایسه کرد و سنجید چه افراط در هر يك از ویژگیها حتماً زبانی به دنبال دارد. مزاج خارج از اعتدال ممکن است برای بعضی از اشخاص وسیله تندرستی باشد اما نباید این خروج از اعتدال بسیار زیاد از حد لازم باشد، که افراط در عدم اعتدال هیچ وقت و برای هیچ مزاجی مایه تندرستی نیست. مغزی که سوء مزاج گرم دارد، از باد خنك، مالیدنهای سرد، بویهای سرد چه خوشبوی مانند کافور صندل، نیلوفر و غیره یا بدبوی مانند سیاه گل (گل ولای سیاه) و جل وزغی استراحت می کند و سود بیند و قرار و آرامش برایش خوب و سازگار است.

مغزی که سوء مزاج سرد دارد. با اضداد نامبرده های بالا دوست است، هوای گرم، بوئیدنیهای گرم خوش یا بد، چیزهای تحلیل برنده و گرمی بخش، ورزش و جنبش زیاد، به نفع اوست.

مغزی که سوء مزاجش از اثر خشکی است مصلحتش در این است که هیچ ماده ای را استفراغ

نکند (بیرون ندهد) و چیزی از او کم نشود.

مغزی که از ترمزاجی تباه است مصلحتش در استفراغ زیاد و بیرون راندن مواد است. علامت به دست آوردن واکنشهای مغز مثلا زود گرم شدن، زود سرد گردیدن، دستورش چنین است:

مغزی که زود گرمی پذیر است نشان از گرم مزاجی دارد چنان که این بحث را همراه شروطش در کتاب کلی آورده ایم.

مغزی که زود به سردی گراید یا اینکه به سرعت مایل به خشکی گردد علامت کم رطوبتی یا علامت گرم مزاجی است. اما چگونه فرق بگذاریم که از کم رطوبتی است یا از گرم مزاجی؟ اولی که عبارت از کم رطوبتی است، سایر علامتهای خشکی مغز را همراه دارد، مانند: بی خوابی و غیره که همه علامتها را در باب علامات مزاج مغز ذکر خواهیم کرد. دومی که حرارت مزاج باشد، تنها در بعضی اوقات که جنبش زیاد و شدید یا گرمای شدید یا همانند گرمای شدید - خلاصه انگیزه های خشکی روی دهد - خشکی را می رساند، ولی در بعضی اوقات با دلایل خشکی همراه نیست.

مغزی که خشک مزاجی اش از گرمی باشد سایر علامتهای گرم مزاجی را به همراه دارد. مغزی که به زودی تر گردد چند احتمال دارد: یا از اثر گرمی گوهر یا از سردی گوهر اوست، یا اینکه مزاج گوهر اصلی آن تر بوده یا گوهر مزاج اصلی اش خشک است.

۱- اگر از گرمی گوهر باشد، باید علامتهای حرارت همراه داشته باشد و باید دانست که چنین ترمزاجی - که از گرمی باشد - همیشگی نیست، تنها بعد از حرارتی زیاد از اندازه که در مغز پدید آمده رطوبت را به سوی خود کشیده است و رطوبت مغز را پر کرده است پیدا شده است. و در این حالت اگر گرمی در چیرگی خویش ماندگار باشد رطوبت را می راند و خشکی روی دهد. اما اگر رطوبت بر مغز چیرگی یابد مغز از گرمی دست برمی دارد و سرد و ترمزاج می شود و اگر گرمی و رطوبت در یک مستوا باشند و هیچ کدام بر دیگری غالب نیاید، اکثر عفونت و بیماریهای عفونی و ورم به دنبال دارد. زیرا چنین رطوبتی غریزی نیست که حرارت غریزی به طور طبیعی در آن دست به کار شود؛ حرارت غریزی تأثیر غیر طبیعی بر این رطوبت بیگانه می گذارد که عفونت به بار آرد.

۲- اگر از سردی گوهر باشد، رطوبت یکباره نیامده است بلکه روزها طول کشیده است تا رطوبت تکوین یافته و اگر به سرعت آمده باشد، باید علامت سرد مزاجی مغز موجود باشد، حتی اگر سبب رطوبت خود مغز هم باشد.

پس سرعت در رطوبت دو احتمال دارد: احتمال اول اینکه رطوبت از سردی آمده و سردی، نیروی هاضمه ای را که غذاهای رسیده به مغز را تغییر می دهد تباه گردانیده و رطوبت پیدا شده است. پس هرگاه چنین سردی یکباره روی آورد، رطوبت به سرعت به دنبالش می آید و یکباره می آید و اگر همراه این حالت راه بندها در مجاری روی دهد فضول (زوائد) بند آیند و از ریزش باز می مانند. و باید دانست که این حالت همیشگی و لازم و ملزومی است و از آن حالتها نیست که

به ندرت رخ دهد و يك آندر میان آید.

مغزی که سوء مزاجش از خشکی باشد، سبیش بر چیده شدن رطوبت یکدفعه ای است که در حال وقوع خشکی روی آورده است و باید علامتهای خشك مزاجی را همراه داشته باشد چنان که سابقاً ذکر کرده ایم و علامتها شبیه به علامتهایی باشد که از حرارت خبر می دهند مگر علامتهایی که در خبر دادن از گرمی و سردی باهم اختلاف دارند.

تا اینجا ما راجع به نتیجه گیری از سرعت واکنش مغز صحبت کردیم. اما باید دانست که لازم نیست سرعت واکنش را بر حسب ناتوانی نیروهای طبیعی پیر و یکی از این انگیزه ها می باشد. و نباید فکر کرد که بودن مغز - زیرا ناتوانی نیروهای طبیعی پیر و یکی از این انگیزه ها می باشد. و نباید فکر کرد که سازگار و ناسازگارها را همگی باید از چگونگیها به دست آورد ممکن است از هیأت و حرکت نیز نتیجه گیری کرد. مثلاً بیماری که سردرد کلا خودی دارد، بر پشت دراز کشیدن را بر سایر حالات دراز کشیدگی ترجیح می دهد.

فصل یازدهم

پی بردن به حالت مغز از اندازه های سر

اولا باید بدانیم که سبب بزرگی و کوچکی سر، بیش و کمی ماده است. منظورم ماده آب پشت است که در توزیع، به طور طبیعی قسمت سر شده است. سری که سهمش کم است، كوچك و سری که زیاد نصیب برده، بزرگ بارآمده است.

سری را می بینیم كوچك است اما زیبا و خوش تیپ. سری را می بینیم كوچك است و بدتر کیب! چرا؟ اگر نیروی تصویر کننده اصلی، همراه سهم کم از نطفه آمده باشد، سر هر چند كوچك باشد اما خوش ترکیب می شود.

سری که كوچك است و بدتر کیب، علت آن است که قوت تصویر کننده نامبرده در آن ناتوان بوده. سر كوچك و بدتر کیب، بدتر کیبی را به مغز می دهد و نیروی مغز را ناتوان می کند و گداهای نیروی سیاسی و طبیعی در مغز، تنگ می شوند.

روی همین نظریه دانشمندان گویند انسانی که سرش كوچك و بدتر کیب است، لجنان، بُزْدل و زودرنج و در کار خود سرگردان است.

به عقیده جالینوس سر كوچك نشانی از بدتر کیبی مغز دارد و اما سر بزرگ همیشه علامت خوبی حالت مغز نیست مگر شرایط زیر را به همراه داشته باشد:

۱- همراه بزرگی باید خوش ترکیب هم باشد.

۲- گردن کلفت یکی از شرایط است.

۳- گشادی سینه، که این بسته به استخوان پشت و دنده ها است و استخوان پشت و دنده پیر و نُخاعند و نُخاع یکی از پیروان پر و پا قرص مغز است.

سری که واجد چنین شرایطی است معلوم است که با زیاد سهم برداشتن از ماده، نیروی تصویرکننده را کاملاً در اختیار داشته است، و تأکید بر این نظریه، که باید تناسب بین سر و سایر اندامان موجود باشد.

اگر سایر اندامان تن ناتوان باشند، سر بدتر کیب می نماید. مثلاً گردن سست و ناتوان، پشت كوچك یا هر آنچه در پیرامون سر است و هر آنچه از سر رویدی خلل نباشد از بدتر کیبی سر خبر می دهند.

ممکن است افزایشی به حجم سر روی آورد و این افزایش طبیعی نباشد؛ مثلاً بعضی از کودکان از باد کردگی، سرشان بزرگتر دیده می شود باید دانست که این بزرگ نمودن ناطبیعی انگیزه اش نوعی از بیماری است، یا سبب افزایش ماده دُردی در سر است. علاوه بر خردسالان، اتفاق می افتد که بزرگسالان نیز از اثر سردرد دُشوار و شدید، سرشان آماس کند و بزرگتر از حال طبیعی مشاهده شود.

در بعضی از حالات، مثلاً گاهی که بادِ سرخ بر مغز چیرگی یابد، جاندارانه کوچکتر از حال طبیعی می گردد و گیجگاه به سوی درون سر گود می شود.

اکنون تو دلایل کوچکی و بزرگی سر و علامات خوبی و سلامت مغز را دانستی؛ و باید این را نیز بدانی که یکی از علامات بهبود مغز آن است که از بخارهای باده و چیزهایی که با آن است و بعداً شرح خواهیم داد تأثیر پذیر نگردد و از لطافت و گرمی شراب ذهن صافتر شود.

فصل دوازدهم

نتیجه گیری از شکل سر

در بحث از کاسه سر، شکل طبیعی سر را به تو شناسانیدیم و فهمیدی که سر خوش تیپ و بدتر کیب یعنی چه. و حالا باید بدانی که بدتر کیبی در هر جزئی از اجزاء سر باشد، حتماً کنشهای مغز که در آن جزء سر واقع شده اند زیان دیده اند و طبیعی نیستند و در این زمینه جالینوس می فرماید:

سر کدویی (مسطط) و سر چهار گوشه حتماً نامناسب است. سری که از هر دو سوی برآمدگی دارد پد است، مگر اینکه سبب برآمدگی ها زیاد از حد بودن نیروی تصویر دهنده باشد و کنش زیاد آن نیرو، اینکار را کرده باشد. وجود چنین نیرویی از هیأت و شکل اندازه گردن و سینه معلوم است.

فصل سیزدهم

از راه لمس کردن سر می توان حالت مغز را دریافت

سر سنگین دلیل آن است که ماده ای از مواد به دماغ راه یافته که این گرانی را به بار آورده است. اگر آن ماده صفراوی باشد سر گرانی کم است اما سوزش زیاد است.

اگر ماده سودایی باشد سرگرانی بیش است و وسوسه ها و اوهام زیاد.
اگر ماده خونی بود، از هر دو حالات مذکور سرگرانیتر است و تپش موجود است و ته و بیخ چشم به درد می افتد. زیرا ماده کیموس گرم نفوذ می کند. چشم سرخ رنگ می شود، رگها باد می کنند.

اگر ماده بلغمی باشد، سرگرانی از حالات قبلی بیشتر است. آزارش کمتر از خونی و صفراوی است، خواب بیمار بیشتر از آن باشد که در بودن ماده سودایی دارد و کندفهمی و تنبلی روی می آورد.

اگر سر خود به خود یا از راه لمس کردن گرمی داشت یا گرمی نشان داد، دلیل بر گرم مزاجی مغز است. اگر گرمی دوام یافت، باید دانست که مزاج اصلی به گرمی گراییده و اگر پیدا شد و آزار همراه داشت، معلوم می شود که گرما به مزاج مغز روی آورده است و بر همین قیاس می توانی از سرد ملمسی سر چه خود به خود به سردی حس کند یا از راه لمس کردن سردی نشان دهد نتیجه گیری کنی که مزاج مغز سرد است یا سردی روی آورده است.

اگر سر در لمس کردن زبر و خشک باشد و بدانی که سردی از خارج این، زبری و خشکی را به بار نیاورده است بازمی توانی حکم گرمی و سردی را بر آن برانی و هم چنین اگر سر در لمس کردن تری نشان داد و دانستی که از گرمایی نیست که از اندرون عرق آورده باشد می توانی همان قیاس گرمی و سردی را بکار ببری.

اگر بیماری که سردرد دارد و در عین حال چنین می پندارد که حشره ای در سرش به خوردن و جنبش مشغول است علامت وجود ماده گرم در مغز است.

سردردی که بیمار با آن گزش و سوزش زیاد در سر حس می کند نشانه وجود ماده گرم در مغز است.

سر درد همراه با تپش دلیل وجود ورم گرم در مغز است و از پیدایش تب خبر می دهد.

سردردی که سر را می فشرد دلیل بر وجود ماده سنگین وزن و سرد است.

دردی که در سر است و کشیدگی دارد خبر از وجود ماده بادکن می دهد و انتقال یافتن و جا به جا شدن درد گواه صادق بر چنین ماده ای است.

سردردی که بیمار حس می کند مثل این است با پتکی در سرش می کوبند علامت سردردهای مانند سردرد کلاهخودی و سردرد نیمه ای مزمن است.

سردرد خود به خود سبب اصلی خود را آشکار می سازد. مثلاً سردردی که از مشارکت معده آمده است از آن خبر می دهد. سردردی که از مشارکت کبد باشد هیئت مغایر و ویژه به خود دارد که اینها را بعداً ذکر خواهیم کرد.

گاهی سردرد از دوام و پایداری کردن، ما را به سر منزل علت می رساند. مثلاً اگر سردرد قسمت جلو سر و قسمت عقبی سر بسیار دوام یافت خبر به ما می دهد که بیماری «قرانیطس» در راه است.

فصل چهاردهم

جوابا شدن حالات مغز از اندامانی که پیروان مغز بشمار می آیند و عبارتند از:

چشم، زبان، چهره، مجاری زبان کوچک و لوزتین، گردن و پیها.

۱- چشم: از عموم اندامان چشم، می توان خبر از حالت مغز به دست آورد. رگهای چشم، گرانی و سبکی چشم، رنگ چشم؛ زرد است یا زرد مات مایل به سیاهی است؟ یا توسی رنگ است یا سرخ می نماید؟ با دست بر چشم ساییدن، همه اینها حکایتهاى نزدیک به راست از حالت مغز دارند و می توان از راه معاینه آنها بر وضعیت مغز آگاهی یافت. علاوه بر این، از اشك و ژفك، از چشم بر هم آمدن، زل نگرستن، طرز نگاه کردن، گودرفتن چشم، بزرگی و کوچکی، درد و آزار چشم نیز نشانهایی از چگونگی مغزند.

چشمی که به خشکی می گراید، علامت خشك مغزی است. اشك و ژفك ریزی - به شرطی که علتش در خود چشم نباشد - نشان از تر شدن قسمت جلو مغز دارد.

گندگی رگهای چشم به ما می گوید که گرمی در گوهر مغز پیداست.

اشك ریزی بدون سبب در حالت بیماریهای گرم، نشان التهاب و ورم مغز است و به ویژه اگر اشك از يك چشم آید. اگر پرده نازکی چون تار تنك از ژفك، کاسه چشم را فرا گیرد و بعداً گردد هم آید، آثیری است که بیمار به زودی بمیرد.

چشمی که به حالت بازمی ماند و پلکها از حرکت بازمانده اند، چنان که در بیماری قرانیطس و گاهی در بیماری لیتر غس رخ دهد. و چشمی که بر هم آید و به زحمت باز شود که در بیماری لیتر غس و باز در قرانیطس - که بیمار نیروی خود را از دست داده است - رخ می دهد، علامتی است که مغز با بلایی بزرگ روبه رو است.

چشمی که پلکها را زیاد از حد به هم می زند خبر از التهاب و گرمی مغز دارد و از دیوانگی نشانی با اوست.

بیماری که تنها به جایی دیده می دوزد و دیدگاه را عوض نمی کند که در اصطلاح «چشم میر سم» گویند دلیل بیماری و سواس و مالیخولیا است. همچنین می توان از حرکات چشم پندارها و اوهام مغز را از قبیل خشم، اندوه، ترس، عشق، دست نشان کرد.

بر آمدن کاسه چشم (جخوظ) یا دلیل بر ورم مغز یا پر شدن آوندهای مغز است. کوچک شدن کاسه چشم و فرورفتن آن علامت است که قسم زیاد از گوهر مغز تحلیل رفته است که این حالت را از بیداری کشیدن زیاد، از گرفتاری به بیماری صرع (قطرب)، از درد عشق چشیدن می بینیم و برای هر يك از این حالتهاى بیماری، نشانهها جداگانه اند. چنانکه بعداً تفصیل

خواهیم داد.

بعضی از اوقات ممکن است برآمدگی کاسه چشم، از باد سرخ و قوباء در مغز خبر دهد.
۲- زبان: از معاینه زبان نیز می توان بر حالات مغز آگاهی یافت چنانچه:

رنگ زبان سفید باشد علامت بیماری لیشرگس است.

اگر اولاً زرد رنگ باشد و در مرحله دوم به سیاهی گراید؛ دلیل بر وجود بیماری قرانیطس است.
اگر رنگ زردی بر زبان چیره باشد و ورگهای زیر زبان به رنگ سبز درآیند، نشان بیماری صرع است.

نتیجه گیری از رنگ زبان، به نتیجه گیری از رنگ چشم نمی رسد. زیرا رنگ چشم در همه احوال، پیام آور چگونگی مغز است اما زبان در بعضی حالات از بیماری معده خبر می دهد و در بعضی اوقات نمایانگر بیماریهای مغز است.

پس هرگاه در حالت معاینه زبان معلوم شد که کار ناهمواری به معده روی نیاورده و درد معده سبب تغییر رنگ زبان نشده، می توان از رنگ زبان احوال مغز را جستجو کرد.

۳- رخساره: از رنگ رخساره خودت می دانی چگونه نوعیت مزاجها را برآورد کنی و احتیاجی به شرح ندارد.

رخساره ای که چاق و پر گوشت و سرخ رنگ است دلیل چیرگی خون است.

چهره که لاغر و زرد رنگ باشد، از غالب بودن صفرا پیام دارد.

رخساره لاغر و پژمرده - به رنگ زرد مایل به سیاهی - خبر از چیره شدن خشک مزاجی سودایی دارد.

برافر و ختگی (هیجان) چهره، علامت غلبه خون و مواد آبکی بر مغز است.

اما باید وقتی از رنگ رخساره برای فهمیدن حالت مغز استفاده کرد که ندانی رنگ و لاغری و پر گوشتی و غیره که ذکر شدند، ره آورد بیماری هستند و در اصل نبوده اند و باید تأکید کنی که علتی در درون بیمار نیست که سیما را تغییر داده است.

۴- گردن: گردن کلفت و زورمند، حکایت از این دارد که نیرویی از نیروهای مغز برتری پیدا کرده و زورمند است.

گردن کوتاه و باریک را برعکس گردن کلفت و زورمند به حساب آور!

گردنی که برای پذیرش خنازیر و دملها آمادگی دارد، نباید پنداشت که سببش پیدایش حالتی از ناتوانی در خود گردن است و اگر گردنی خنازیر و دملها را نمی پذیرد، باز نباید آن را راجع به قوتی دانست که در خود گردن موجود است. بلکه سبب پیدایش خنازیر و ورم در گردن، ناتوان شدن نیروی هاضمه ای است که در مغز است و ناتوانیش از گونه مزاجی است که بر مغز آمده است که بعداً ذکر خواهیم کرد. یا سببش زورمندی قوتی از نیروهای دفع کننده زائده های مغز است. زیرا هر آنچه به وسیله گوشت سست و غده ای - که در مغز است - بیرون رانده می شود، بر اطراف گردن می ریزد.

بهمین قیاس می توانی از معاینه زبان کوچک و لوزتین و دندانها علامتهایی از حالت مغز به دست آوری.

۵- پیهها: اندامان پی آلود درون نیز می توانند بازنمای حالت مغز باشند زیرا با مغز و نخاع شراکتی دارند. اگر پیهها به مصیبتی گرفتار آیند و بلا دوام یا بد حتماً چیزی از بیماری آنها به مغز - که شریک ایشان است - سرایت می کند و ممکن است مغز به بیماری گرفتار آید و از بیماری او چیزی نصیب پیهها و اندامان پی آلود گردد.

پس اگر دیدی که پیهها سست و زورمندند و مجرا و مسیر آنها سالم و بی گزند است، بدان که مغز نیرومند و سر حال است و از عکس آن عکس آن را به شمار بیاور!

فصل پانزدهم

جویا شدن حال مغز از اندامانی که با مغز شراکتی دارند و به مغز نزدیکند

هرگاه اندامان مشترك با مغز را نیرومند و سالم یافتی! بدان که مغز سر حال است و اگر چنین اندامهای مشترك با مغز بد حال بودند، خود اندام آسیب دیده را معاینه کن! اگر سبب بد حالی و آسیب دیدگی بیماری ویژه به خود اندام پیدا نشد، بدان که مغز یا ناتوان شده یا آزاری دیده است. ممکن است اندام مشارک با مغز به آسیبی گرفتار آید و سببش علتی باشد که بر مغز وارد آمده است. چنان که می بینی که گاهی بیماری برای شاشیدن و قضای حاجت با اینکه باید برخیزد یا برای برخاستن ندارد و حس این نیازمندی را از دست داده است که این حالت در بیماری لیثر غس و سبات سهری (خواب در بیداری) و غیره روی می دهد. یا اینکه حرکت کردن بر بیمار دشوار است؛ چنان که در همان بیماری لیثر غس و سبات سهری و قرانیطس روی می دهد. از قورت دادن عاجز ماندن، گلوگیر شدن، آب دهان را به دشواری بلعیدن که از این سه بیماری نامبرده روی می آورد.

ویکی دیگر از این حالتها را که باید به گردن مغز انداخت، چگونگی نفس است. شاید آسیبی در مغز پیدا شده و به حجاب مغز و اندامان نفس سرایت کرده است. گاهی بلندی و بزرگی نفس خبر از بیماری صُبار (جنون سودایی) می دهد. کوتاهی و تنگی نفس علامت بیماری سبات سهری و لیثر غس است.

و به ترتیبی که قبلاً ذکر کردیم می توان از درد اندامانی که با مغز شراکت دارند حال مغز را دانست.

همین طور می توان از درد اندام مشارک با مغز، نتیجه های دیگری گرفت. مثلاً در حالت سردرد اگر ته و بیخ چشمها به درد آید علامت آن است که انگیزه خارج از کاسه سر است و ممکن است از پر شدن رگها، تهی شدن رگها، رنگ پوست سر و غیره هم چنان که در بحثهای سابق یادی از آنها کرده ایم، بتوان بر وضع و حال مغز آگاهی یافت.

فصل شانزدهم

جویا شدن حال مغز از اندامانی که مغز به سبب مشارکت با آنها به درد آید

اندامی که بیشتر از هر اندام مشترك با مغز، مغز را دچار درد و بیلا می کند معده است. حالتهای که بر معده روی آورند از قبیل: اشتها، هضم، آروغ، قرقر، سکسکه، دل به هم آمدن، تپش و خفقان، هر يك حکایتی دارند و باید برای تفتیش از حالت مغز اولاً از این حالات وضع معده را جویا شد چنان که در بحث معده بیان می کنیم، و می توان از پر بودن و تهی بودن معده، نوع درد مغز که از معده بدو سرایت کرده فهمید. اگر معده پر بود یا باد کرد و به درد آمد و مغز نیز به درد آمد، باید درد مغز را سبب امتلاء و باد کردگی معده دانست. اگر شکم خالی بود و معده در حال تهی بودن دردی داشت که آن درد سببش گرمی یا مراره صفر باشد و مغز در همان حالت به درد آید می توان درد را نتیجه مشارکت معده با مغز دانست و بلاراً به معده نسبت داد؛ هم چنین اگر معده تهی است و در آن حالت حساسیت زیاد به مغز روی آورده باز می توان آن را از معده دانست؛ و بسیار اتفاق می افتد که پر بودن معده، انگیزه تعدیل مزاج می شود و در میان بخار و مغز سدای ایجاد می کند.

مکان شروع کردن و جای استقرار یافتن درد در مغز، برای اینکه بدانیم سببش همدردی با معده است، بهترین دلیل را ارائه می دهد. بیماریهایی که بر مغز آیند و معده در آن اشتراك دارد شاید از این علامت فهمید که: درد از جاننده شروع می شود و بعداً به میان هر دو شانه می آید و در هنگام هضم درد شدت می یابد.

بعضی اوقات درد سر از شريك بودن با کبد است و گاهی دردش از همکاری با سپرز (طحال) است. اگر آزار مغزی گرایش به طرف راست تن داشته باشد باید کبد را تاوانکار دانست و اگر درد به سوی چپ مایل باشد گناه از سپرز است

بسیار اتفاق می افتد که از مشارکت مراق (لایه خارجی پرده صفاق) و شر اسیف^۱ (سردنده های نزدیک شکم) دچار آزار آید که در این حالت درد تماماً به سوی جلو می گراید. گاهی می شود که مغز از مشارکت زهدان به درد افتد. زهدان به درد آید که برای مغز درد سر ایجاد می شود. و تو علامات بیماری های زهدان را در بحث از زهدان یاد گرفته ای! که ما آن را ذکر کرده ایم و در حالتی که آزار مغز از شراکت زهدان بیمار باشد آزار در پیرامون جاننده حس می شود.

شريك بودن مغز در بلا و مصیبتها با اندامان اکثراً از راه بخارهایی صورت می گیرد که به سوی مغز بالا می روند و راهی که در این بالا رفتن طی می نمایند.

هرگاه دردی که از شراکت اندامان نزدیک به قسمت جلو شر اسیف ها به مغز می رسد از راه احساس باشد، نخست به سوی بالا کشیدگی دارند و پرش و تپش در رگهای همسایه روی دهد و

۱- شر اسیف: سردنده های روبه شکم. شاید این کلمه همان سر اشیب باشد که در عربی به سوء مزاج گرفتار شده است.

علامتش این است که درد مغز از قسمت جلو شروع می‌کند. اما اگر از اندامان عقبی باشد، درد مغز از عقب شروع می‌کند و رگ و شراینهای عقبی متوتر می‌گردند و تپشی احساس می‌شود. در هنگام معاینه که روی آورده‌های اندام مشارک با مغز را می‌جویی! باید دقت کنی که روی آورد از خود اندام مورد معاینه نباشد، بلکه باید روی آورد را بشناسی که از شرکت آن اندام با مغز پدید آمده است و نباید مشارکت مغز با آن اندام را در نظر آری.

مثلاً دل به هم آمدنی هست و آزاری در مغز هست. حکم می‌کنی که این بلای مغز از شراکت معده روی آورده است که ممکن است در این حکم اشتباه کرده باشی! شاید مغز اول علتی داشته و آن علت مستور بوده است. به هم آمدن معده سبب مشارکت مغز است و از دردی که در مغز بوده حالش به هم خورده است که آن حالت بیماری مغز ناپیدا بوده.

پس در این مواقع بر تو لازم است که به کتاب اول ما مراجعه کنی و دستوراتی را به کاربری که ما به تو یاد دادیم. از راه به کار بردن دستورات ما می‌توانی بیماریهای اصلی را از بیماریهای مشارک بازشناسی

فصل هفدهم

نشان مزاج معتدل مغز

مغز معتدل نشانهایی دارد که از این قرارند:

- ۱- در کنشهای حسی و سیاسی و جنیشی نیرومند و کردارش در این زمینه مرتب و معتدل است.
- ۲- ریختنی و زائده‌ها را چندان که لازم است ریخته شوند بیرون دهد و این کار به اعتدال رخ می‌دهد.

۳- چنان نیرویی در خود نگه می‌دارد که با روی آورده‌های خارجی مقاومت کند.

برای مثال از اعتدال مزاج، حالت موی سر را در مراحل مختلف نشو و نما می‌آوریم:

موی سری که حکایت از مغز معتدل المزاج دارد، در دوران نوزادی زعفرانی آتشی و در نوجوانی سرخ‌رنگ و در اوان تکمیل نشو و نما، به سیاهی می‌گراید. در پیش و صافی حد وسط است رویش موی و جوان ماندن موی و سفید شدن موی نه زودتر از اوان و نه دیرتر از زمان معمولی و طبیعی صورت می‌گیرد و بزودی طاسی به سراغش نمی‌آید.

فصل هجدهم

علامت مزاج طبیعی مغز

به عقیده جالینوس: گرم مزاجی مغز در هم شدن عقل و پراکنده‌گویی (هذیان) را به بار آورد که این حالت سبک‌سری و شتاب در تدبیر و ناپایداری در تصمیم را به دنبال دارد.

سرد مزاجی مغز، کند فهمی و کم جنبی را بوجود می آورد و این حالت دیر فهمی و بی فکری و تنبلی را به بار آورد.

خشک مزاجی مغز سبب بی خوابی می شود و مردمان بی خواب را باید خشک مزاج شناخت لیکن بی خوابی در شرایطی علامت خشک مغزی است که معلوم کنی علتش رطوبت بورکی نیست، و باید وقتی این حکم را بدهی که بیماری خوابی سرگرانی ندارد و تخلیه زائده های مغز بر دوامند و غیر اینها که دلیل بر رطوبت مزاج مغز باشند، زیرا به گواهی خود جالینوس رطوبت نمکین و بورکی خود به خود سبب بی خوابی می شوند چنان که این حالت را در پیران مشاهده می کنیم.

جالینوس گوید: اگر علامت سوء مزاج مغز روی نموده ولی جریان فضولات وجود نداشت، دلیل آن است که یکی از عناصر مزاج - بدون همکاری ماده ای - بر سایر ارکان مزاج غالب آمده است. و اگر دلیل سوء مزاج مغز بوده و جریان فضولات - سیلان - هم بود، دلیل بر این است که چیرگی عنصر سبب سوء مزاج، با ماده ای همراه است؛ و ما می گوئیم نظریه جالینوس به شرطی صحیح است که بند آمدنی روی نداده باشد یا نیروی دفع کننده در مغز توانایی خود را حفظ کرده باشد و به ناتوانی نرسیده باشد که ما علامت ناتوان شدن نیروی دفع کننده در مغز را ذکر کردیم و از آن فراغت یافتیم.

علامتهای سوء مزاج مغز

۱- علامت گرم مزاجی مغز: سرعت رویش موی بچه در زهدان - که چنین است - یا در نخستین مرحله ولادت، موی از اول سیاه باشد یا بعد از زعفرانی بودن زود سیاه گردد، پپش مو، زود طاس شدن، پیر شدن سر به سرعت، گرانی سر از سببهایی مانند بوی و همانند آن، آزار دیدن از بوی تند، کم خوابی و سیک خوابی، پیدایش رگهای چشم، تا اندازه ای زرنگی، زود تغییر دادن تدبیر و تصمیم چنان که حال بچگان است. و می توان از راه لمس کردن، سرخی رنگ، پختگی فضولات که ریزش می کنند یا رانده می شوند، اعتدال قوام شخص نسبت به غیر خودش، دلایل گرمی مزاج مغز را به دست آورد.

۲- کسی که مغزش سرد مزاج است: فضولات زیاد بیرون می دهد، لیکن برای دلیل گیری از فضولات باید شرطی را که ماذکر کرده ایم در نظر گرفت: صافی مو، کم سیاهی مو، زود سپید شدن مو، از بلاها بسیار آسیب پذیری، جریان مواد آبکی از دماغ - نوازل - به حد زیاد، از کمترین سببی به زکام مبتلا شدن، ناپیدایی رگهای چشم، خواب زیاد، صورتش به خواب آلوده می ماند، پلکهایش به کندی می جنبند، بر تصمیمات خود همانند پیران ثابت است.

۳- کسی که مزاج مغزش به خشکی روی آورده است: گذار فضولاتش پاکیزه، حواسش صاف، تاب بیداری زیاد دارد، مویش نیر و مند، درمر حله اولیه عمر - که دودی مزاج است - مویش به سرعت روید، زود طاس می شود، موی پیچیده دارد.

- ۴- کسی که مغزش ترمزاج است: مویش صاف، به سرعت روید و دیر طاس می شود، حواسش تیره است، زائده هایش زیاد، نژله هایش زیاد، خوابش گران است.
- ۵- کسی که مغزش مزاج گرم و خشك دارد: فضول ندارد، حواسش صاف است، در بیدار ماندن خوددار است، کم خواب است در اوایل عمرش، مویش به سرعت روید و موی قوی دارد و رنگ مویش سیاه و پرچین و شکن است و بسیار زود طاس می شود. اگر سرش را لمس کنی گرم است و خشك و رنگ پوست سرش به سرخی می زند، رنگ چشمش نیز به سرخی مایل است. در تصمیم گیری دودل است و در شروع کار شتابان است، زودفهم است و حافظه ای خوب دارد، کنشهای روانی اش به سرعت انجام می گیرد.
- ۶- کسی که مغزش مزاج گرم و تردارد: به شرطی که گرم و تری مزاج مغز بسیار بسیار از اعتدال دور نشده باشد، رنگ رخساره زیبا، رگها نمایان، در بسایی گرم، فضولش زیاد و پخته، موی صاف و مایل به شقر (زعفرانی) و دیر طاس می شود. گرمی و تری بر او زود روی آرند. و اگر گرم و تری مزاج مغزش بسیار از اعتدال دور شده باشد، مورد یورش بیماریهای متعدد قرار می گیرد. بیماریهایی که گوهر گندیده دارند، زود بر او روی آرند. از گرما و سرما زود بیمار می شود، حواسش گران و تیره است، دیدش ناتوان است، همواره می خوابد، خوابهای پریشان می بیند.
- ۷- کسی که مزاج مغزش سرد و خشك است: در لمس کردن سر سرد است. رنگش متغیر و رگهای سر و چشمانش ناپیداست. مویش به کندی روید، رنگ مویش سرخ مایل به سبیدی (صهب) و نازك است، دیر طاس می شود و به ویژه اگر خشکی بر سردی چیره نباشد، از سردی آورها زیان بیند. بنا به شروطی که ذکر شد، تا جوان است حواسش صاف است و اگر پیر شد به زودی حواسش ناتوان می شود. خرف می شود. در پیرامونهای سرش ترنجیدگی و خشك شدگی و گندیدگی روی می دهد. زود پیری به سراغش می آید، صحتش درهم برهم است گاهی سرش سبك و مجراهای سر، بازند و گاهی سرگران و مجراها بند آمده اند.
- ۸- کسی که مزاج مغزش سرد و تراست: بسیار می خوابد و خوابش گران است. حواسش پرت است، تنبل و گران خیز است. زوائد زیاد از سرش سرازیر است. دیر طاس می شود. زود به نژله مبتلا می گردد.
- تا اینجا راجع به سوء مزاج مغز صحبت کردیم و در آینده راجع به ورمها و غیره که در مغز باشند و از نشانی ها، آنها را بشناسیم شرح مفصل خواهیم داد.

فصل نوزدهم

جستن حال مغز از بیماریهای مختلف

این فصل و فصلی که قبل از این فصل آمد، دستوراتی را دربر دارند که از راه به کار بردن آنها بتوانی علائم بیماریهای مغز را دریابی! و تو حتماً باید رهنمونیهایی مرا در این زمینه از بر کنی و

نیازی نباشد که در بحث هر بیماری از بیماریهای متعدد مغزی، دستورات علامت‌یابی را تکرار کنیم، و اگر احیاناً در سیاق بحثهای آینده گاهی یادی از این نتیجه‌گیریه‌ها بنماییم، این را بدان! که تنها بدین منظور می‌باشد که ترایادآوری کنیم که به دستورات کلی ما که سابقاً آورده‌ایم مراجعت کنی و از آنها بهره‌گیری. ما شاید چیزهایی را بازگو کنیم که در بحثهای گذشته به سرعت بر آن گذر کرده‌ایم و تفصیل وافی نداده‌ایم. تو حتماً باید آمادگی کامل داشته باشی که در معالجه بیماریها جزئی که بر مغز روی می‌آورند از قوانین کلی ما - که شرح داده‌ایم - استفاده کافی بنمایی و بتوانی که معالجات را از دستورهای کلی ما بیرون بکشی. و اگر به بیماری برخوردیم و در دستور کلی ذکرش از قلم افتاده بود درواست که آن را نیز شرح دهیم و ذکر آن را در سطور آتی به‌گنجانیم.

مغزی که سوء مزاج دارد

- ۱- اگر سوء مزاج از گرمی بدون ماده باشد، علامتش: التهاب در سر بدون سر گرانی، محرومی از خواب، نامرتبی در حرکات (قلق)، خیالات درهم و برهم، زودرنجی، سرخی در چشم، افزایش درد از گرمی بخشها، آسودن و سود دیدن از سردی آورها.
- ۲- علامت سوء مزاج مغز که از سردی باشد و ماده همراه نباشد: احساس سردی بدون سر گرانی، تنبلی و سستی، سپیدی رنگ رخساره و چشم، کوتاه آمدن نیروی تخیلی، گرایش به ترسویی، از گرمیها سود دیدن و آرمیدن، از سردیها زیان دیدن و رنجیدن.
- ۳- علامت سوء مزاج مغز که از خشکی باشد و ماده همراه نباشد: سبک‌سری، تخلیه‌های بی‌درپی، خشکی سوراخهای بینی، تنفر از خواب و بیداری زیاد.
- ۴- علامت سوء مزاج تر بدون ماده: تنبلی و سستی، کمی سر گرانی، ریزش مواد آبکی اندک یا در حال اعتدال، فراموشکاری زیاد، چیرگی خواب.
- ۵- اگر سوء مزاج مغز ترکیبی و بدون ماده باشد: باید علامت هر دو مزاج را در نظر گرفت: الف - اگر سوء مزاج از گرمی و خشکی باشد: در صورتی که گرمی چیرگی داشته باشد، علامتش بی‌خوابی و درهم شدن عقل است.
- ب - اگر از سردی و خشکی باشد و سردی غالب گردد: حالتی رخ دهد که به بیماری مشهور به جمود (یخ بستگی) شبیه است و شاید بیماری جمود را به بار آرد.
- ج - اگر از گرمی و تری است و تری بر گرمی چیره است: خواب زیاد است اما خواب آلودگی (خواب بدون اراده) زیاد نیست.
- د - اگر از سردی و رطوبت است و سردی بر تری غالب است: خواب بیهوشی آور (نوم سباتی) زیاد است. و بایسته است که در علامت جستن از سوء مزاجهای ترکیبی علامتهای سوء مزاجهای ساده و تکی را نیز رعایت کنی و آن را با این به کار ببری.
- ۶- اگر سوء مزاج مغز همراه ماده باشد و ماده غلبه کند: علامتش به قرار زیر است: الف - اگر ماده موجود و چیره صفرایی است، سرگران است ولی نه به افراط، گزش و التهاب و

سوزش شدید و خشکی در سوراخهای بینی و تشنگی و بی خوابی و زردی رخساره و چشم است.
 ب- اگر غلبه با ماده خونی است، سرگرانی و شاید همراه با تپش باشد. چهره باد می کند، چشم می آماسد، رنگ رخساره سرخ است، تراوش از رگها، خواب بدون اراده، مشهود است.
 ج- اگر سوء مزاج با ماده است و آن ماده سرد بلغمی است، علامتش: احساس سرما، آزار طولانی و زجر کشیدن از آن، رنگ رخساره و چشم اندکی سرخ و اندکی زرد است. سرگرانی احساس می شود و بیشتر سرگرانی به سبب ماده بلغمی است، تبیلی، کندفهمی، خواب آلودگی، فراموشی، رنگ سربی در روی و چشم و زبان.

د- اگر سوء مزاج همراه ماده سودایی است علامتش: سرگرانی کمتر، بی خوابی بیشتر، وسوسه ها، اندیشه های بی معنی، رنگ زرد مات پزمرده در رخساره و چشم و همه اندامان.

۷- اگر سوء مزاج مغز سبیش و رمهای گرم است. علامتش: تب همیشگی، (لازمه)، سرگرانی، تپش در سر، سردردی که به ته چشم سرایت می کند، شاید برآمدگی چشم رخ دهد، درهم شدن عقل، سرعت در نبض و حرارت، اگر ورم گرم در خود مغز باشد، نبض تمایل به موجی دارد و اگر ورم در حجاب مغز باشد نبض گرایش به آره ای (منشاری) دارد و درد شدیدتر است.
 ۸- اگر سوء مزاج مغز از ورم بلغمی باشد. علامتش: فراموشکاری، خواب آلودگی، سرگرانی زیاد، نبض موجی، فروهستگی و هیجان در جسم.

۹- اگر سوء مزاج مغز از ورم سودایی باشد، علامتش: بی خوابی، وسوسه همراه سرگرانی ویژه، سختی نبض.

مادر بحث از سردرد، علامتهای نیرومندی و ناتوانی مغز و نشان خلطهایی که بر مغز غالب آیند و علامات بیماریهای ویژه به مغز و بیماریهای شراکتی مغز با اندامان را آورده ایم. از این رو در این بحث یادی از آنها نکردیم. باشد که برای معلومات به بحث سردرد مراجعه شود و از آن استفاده گردد و به سایر بحثها منتقل شویم.

فصل بیستم

دستورهای معالجه

اگر بر آن شدیم که ماده ای را تخلیه کنیم چه باید کرد؟
 اگر علائم نشان داد که آن ماده خون همراه دارد و آن خون بسیار است و همه موادش کامل و بی کاستی است باید رگ زنی را از قیفال شروع کرد و رگهایی را زد که علاقه با سردارد و در بحث رگ زنی یاد شده اند مانند رگهای پیشانی، بینی، رگهای اطراف گوش، و باید رگ زنی در طرفی صورت گیرد که برخلاف طرف دردمند باشد.

اگر وضع را بغرنج دیدیم و دانستیم که خون غلبه کرده است «وداج» را می زنیم و اگر خلطهای دیگر هم غلبه کرده باشد باز بهتر است که رگ زدن را از وداج شروع کنیم.

رگ زنی برای چه؟ در رگ زنی همه خلطها بیرون می ریزند. حال اگر ماده ریختنی تنها خون باشد رگ زنی کامل کافی است. و اگر خلط دیگری باشد، نگاه می کنیم: اگر این غلبه خلط همه بدن را فرا گرفته است همه بدن را تخلیه می کنیم و بعداً تنها رگ زدن را در سر به کار می بریم و وسیله ویژه تخلیه سر را استعمال می نمائیم. اما باید در نظر داشت که اگر در بدن خلط باشد حتماً اول باید بدن را تخلیه کرد و بعداً سر را رگ زد، و باید وقتی رگ زد که بدانیم ماده تخلیه ای پخته و رسیده است. پختگی را از چیزهایی می شناسیم که به سوی آن نزدیک می گردند، بشرطی که نه بسیار رقیق و نه بسیار پر مایه و غلیظ باشد.

اگر بیماری مرحله نهایی را می پیماید و به وسیله مالیدنی و پاشیدنی و بر نهادهای رساننده، ماده را پخته گردانیده ایم استفراغ ماده را از سر به ویژه به وسیله غرغره کردن صورت می دهیم و این عمل در صورتی صحیح است که ریه بیمار سالم باشد و نزله هایی که به وسیله غرغره پایین می آیند از نوع خلط تند و سوزناک نباشند و بیمار برای بیماریهای شش آمادگی نداشته باشد، و تاب آن را نداشته باشد که اگر چیزی ناپسند به ریه وی داخل شود خود را حفظ نماید. و در عین حال مداوای سرش از حفاظت ریه مهم تر باشد.

علاوه بر غرغره، باید بوئیدنیهای عطسه آور و بازکننده و به بینی کشیدنیها و دواهایی را استعمال کنیم که مواد را از سر جذب می کنند. گاهی می شود که اول سر را می تراشیم و بعداً داروهایی بر آن می گذاریم که خلط بند آمده را از سر بیرون کشد، ولی باید وقتی این کار را انجام دهیم که ترسیم داروهای بر سر گذارده مزاج را تباه نکنند، و باید مطمئن باشیم که ماده در سر گیر کرده پختگی دارد و به آسانی تخلیه می شود.

با همه این احتیاط کارها، باید در تخلیه خلط سرد دقت کنیم که نکند تنها رقیق بیرون آید و غلیظ در جای خود بماند؛ و برای اینکه اشتباهی رخ ندهد و به هدف صحیح برسیم، باید اول موضع را به وسیله نرم کننده های رساننده نرم کنیم و آنگاه مسئله تخلیه را پیش کشیم. باید بعد از هر بار تخلیه از نو به نرم گردانیدن بپردازیم. در حالتی که خلط تند و تیز را بیرون می رانیم، چنین خلطها ناگزیر مان می کند که گاهی داروهای گرم به کار ببریم، مانند: ایارج، سقمونیا، تربد و اسطوخودوس؛ نگذاریم که بعد از استعمال دارو، سوء مزاج گرم باقی بماند. باید به کلی سوء مزاج گرم بعد از استعمال داروها از بین برود، که در این صورت باید با اسهال هایی که صورت می گیرد و تخلیه ای که به وسیله غرغره انجام می شود، ضمادهای سردی بخش را آماده کنیم که از خطر باقی ماندن سوء مزاج گرم از اثر داروهای گرم جلوگیری کند.

در به کار بردن داروها باید قبل از هر چیز اطمینان پیدا کرد که آیا جسم بیمار قابلیت پذیرش آنها را دارد یا نه؟ آیا داروهایی که به خوردش می دهیم اسهالش می دهد یا او را تخلیه می کند؟ نکند از دارویی که به وی خورانیده ایم بمیرد یا به تباهی رسد. اگر خلط ناپخته بود قبلاً آن را به وسایلی مناسب به پختگی می رسانیم چنانکه ذکر خواهیم کرد. اگر خلط در یک طرف بدن یا در تمامی بدن باشد، باید خلط را به جانب مخالف بکشیم. مثلاً اگر خلط در طرفهای پائین یا از کلیه بدن باشد،

برای تخلیه اماله و شیاف و غیره را از پائین به کار می بریم و دست و پا و به ویژه پاها را باند می بندیم. یا مثلاً معده را بخوایم از خلط تخلیه کنیم از ایارج فیکرا استفاده می کنیم و اگر مورد تخلیه سپرز باشد، دارویی که با سپرز مناسب است به کار می بریم، هر اندامی از اندامان را با دارویی که با آن سر و کار دارد تخلیه می نمائیم و این را چون دستوری عمومی درباره مواد باید یاد بگیریم! هر ماده ای که تخلیه شد و تخلیه اش سبب سوء مزاج گردید، معالجه با داروی ضد اوست. کسانی که برای علاج مواد مختلف رطوبی در سر، داغ کردن را می پسندند بر این رأیند که انگشت کوچک را بر انتهای بینی بگذارند و دست را باز کنند، جایی که انگشت شهادت بدان می رسد آن را داغ بگذارند. یا اینکه نخ را از گوش تا گوش ببرند و جای وسط نخ را داغ کنند. اما باید قبل از داغ گذاری موی سر را بتراشند.

بگذار ما به تفصیل موضوع برگردیم! اگر خون در سراسر بدن هست و ماده زیاد در سر جمع شده است، باید رگ قیفال رازد. و اگر هنوز ماده زیاد در سر جمع نشده ولی در راه جمع شدن است، باید اکحل رازد. و اگر بیم آن داشتی که هر چند مواد در سر پیدا نشده ولی شاید پیدا شود، مثلاً سببی را می یابی مانند گرمای خارجی یا ضربت خوردن و غیره که خلطها را در پیرامون سر گرد می آورند، باید رگ باسلیق رازد. و اگر خواستی که مواد را بیشتر بیرون کشی باید رگ صافن را بزنی و یک وجب بالاتر از قوزک ساق پا را حجامت گیری و رگهای پا را بزنی و اگر خونی را که باید به وسیله رگ زنی بیرون ریزی، درد و اندام گمان می بری، باید هر دو رگ را بزنی. این در صورتی است که تشخیص می دهی خون در هر دو اندام گرد آمده و خونی است که آرام گرفته و نمی جنبد. اگر خواستی که ماده خون ریختنی را در حال تخلیه آن به سوی دیگر بکشانی یا اینکه اندامی را که اول به علت گرفتار آمده، رگ می زنی، رگی را هم که با او شریک است بزنی! در این حالت باید رگی را بزنی که بر عکس جهت سر واقع شده است.

اگر دیدی که ماده مورد نظر تنها در سر منزل کرده و آن ماده تنها عبارت از خون است، باید چه کار کرد؟

۱- اگر آن ماده و گرد آمدنش در حجابهای بیرونی کاسه سر است، چنان کن در بحث بیماریهای جزئی ذکر می شود.

۲- یا درد در نزدیکی جای به هم رسیدن استخوانهای سر احساس می شود، و می خواهی با معالجه سبک آن را چاره کنی؛ باید مفاک پس گردن را حجامت بگذاری.

۳- و اگر دیدی که ماده بسیار فرو رفته و نمی توانی آن را به بیرون کاسه سر بکشی، رگ پیشانی را می زنی و به ویژه اگر درد در پشت سر احساس شود، این رگ زنی بایسته است.

بعد از خون گیری لازم، داروهای تخلیه کننده، از قبیل داروهایی که از هلیله و افشره میوه ها تهیه می شود به بیمار می خورانی و اماله نیز استعمال می کنی.

۴- اگر علت دشوارتر باشد، مثلاً در حالت سکنه خونی، و داج را می زنی. اگر ماده معوق مانده بلغمی باشد، قبل از شروع به تخلیه آن باید آن را به پختگی رسانید و داروهایی که برای رسانیدن

ماده بلغمی بیشتر مؤثرند عبارتند از داروهایی که نرم کننده و تحلیل برنده و قطع کننده هستند، مانند: مرزنگوش، برگ غار، درمنه، مشک چوپان، گورگیا (اذخر)، بابونه، شاه افسر (اسپرک)، شبت، بسفایج (بسپایه)، افیمون - بسپایه و افیمون برای رسانیدن ماده سودایی خاصیت ویژه ای دارند - آویشم، حسل، پونه، فیجن، برنجاسپ و هر آنچه از رده داروهای گرم دیگر که در جدولهای تحلیل بردن و پخته گردانیدن ذکر کرده ایم.

باید دانست که چاره اندیشی برای ماده بلغمی و ماده سودایی تا اندازه ای با هم تفاوت دارند و این را بعداً ذکر خواهیم نمود.

این داروهای رساننده باید به تناسب با اندازه ماده، بیش و کمی یابند. اگر ماده زیاد باشد و بسیار شدت داشته باشد، ماهم درجه داروهای گرم را تا چهار درجه تقویت می کنیم. مثلاً داروهای چون عاقر قرحا و فربیون و همانند آنها را به کار می بریم، مگر اینکه بیم آن برود که از اثر استعمال چنین گرمترها ماده مورد نظر به جوش آید، و این احتیاط را باید وقتی داشته باشیم که ماده بسیار زیاد باشد و بیم آن برود که از اثر دارو، حجمش بیشتر شود و کشیدگی پیدا کند و آزار بسیار برساند، یا ورمی به بار آرد. اگر حس کردیم که ماده بسیار زیاد است و بیم آن می رود که از استعمال داروی گرم به جوش می آید و زیادتر شود و کشیدگی پیدا کند، قبل از استعمال دارو کمی از آن را بیرون می کشیم و آن وقت به پختن آن اقدام می کنیم.

برای پخته گردانیدن خلطهای نرم و ناپخته، بهتر آن است که درمان و ضمادها در گرمی بخشی معقول باشند، و در عین حال بسن و باز کردن را به کار می بریم تا به آسانی و نرمی کار انجام گیرد. اگر ماده اندک یا ناتوان باشد، برای ماده ای که بسیار گرم نیست، در درجه اول تنها داروهای لطیف استعمال می کنیم، و اگر در چندی و چونی، حالت وسط داشته باشد، ماهم داروهای متوسط میانه گرم و لطیف را استعمال می کنیم.

اگر ماده گردآمده سودایی باشد، نباید فقط این داروها را استعمال کرد که مبادا تخفیف را بیشتر کند. به ویژه اگر سودای غیر طبیعی باشد و سوزندگی داشته باشد. پس باید برای رسانیدن ماده سودایی حتماً نرم کننده و تر کننده را به کار برد و بعد از آن پخته گرداننده های تحلیل بر لطیف - که در درجه دوم و سوم تحلیل برندگی قرار دارند - به کار ببریم. بهتر آن است که نرم کننده و تری بخش را همراه داروهای گرم قطعه کننده و تحلیل برنده به کار ببریم.

اگر ماده گرم است، پخته گردانیدن، قوام آن را گردهم آرد و باز می کند و قطع می نماید. سردی بخشهایی که هم تری می آورند و هم می زدایند و می شویند عبارتند از: آب جو، شیر بز و همانند آنها. کسی که سرد دارد و تا اندازه ای توان را از دست داده است باید از شیر خوردن پرهیز کند، و رساننده هایی که شرط آنها را بیان کردیم برای چنین بیماری خوب نیست.

علاوه بر سردی بخشهای نامبرده، سردی بخشهای دیگر نیز هست، از قبیل: آب بز برگ بید و بنفشه و نیلوفر و هفت بند و گیاهان سرد مزاج که در جدولهای کتاب داروهای ساده (کتاب دوم) آورده ایم.

هر يك از اين داروهای سرد را بايد با چيزی از سر که مخلوط کرد تا دارو را به ژرفا برساند و نيرويش را نفوذ دهد، و اگر احياناً در آن کمترین غلظتی باشد، بايد با بونه و خطمی را بر آن افزود، و اگر بیمار خوابش نمی برد و می خواهد بخوابد، بايد پوست خشخاش را با دارو آمیخت. باز می گویم، سر که بايد در کلیه مواد سردی بخش باشد. سردی بخشی سر که به وسیله کمترین چیزی از بین می رود ولی بدرقه کردنش برای داروها به سوی ژرفا و قطع کردنش باقی می ماند. اين در حالتی خوب است که در مواد سرد به کار برده شود. ليکن در رسانیدن مواد گرم واجب نیست که سر که حتماً باشد.

مرهمهای گرم که از گیاهان خوشبوی و گل و سایر گیاهان گرفته می شود و در رسانیدن ماده سرد استعمال می شود، همگی در کتاب «اقرابادین» ذکر شده اند.

اگر ماده گردآمده در سر بسیار سرد باشد، یا مقدارش زیاد باشد، یا به سختی تحلیل برود؛ چاره اش مرهمهای ساخته از شیر و انگمهای گرم و داروهای دیگر ایزاری قوی و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و ارغوان و بابونه چشم گاوی و برگ غار و مرزنگوش و سنبل رومی یا: روغن زیتونی که در آن فیجن سبز، یا پونه سبز، یا شبت سبز، یا بابونه سبز و همانند آنها جوشیده باشد و همانند آنها که را نیز در اقرابادین می آوریم.

نقط نیز از جمله این داروها به حساب می آید؛ ليکن روغن بلسان (بلشم) از آنجا که لطیف است و به سرعت تحلیل می رود، با اینکه قوی است اما در اینگونه معالجات که همراه مالیدنیها و مرهمها باشد، بسیار بهره رسان نیست.

بعد از رسانیدن ماده و به کار بردن دستورات در حالات ذکر شده، از راههای زیر به جنگ ماده گردآمده در سر و مایه سرد می شتاییم:

۱- استفراغ و تخلیه. کشیدن ماده به سوی مخالف، یا به وسیله تخلیه و کشیدن ماده به سوی مخالف هر دو. کشیدن به سوی مخالف مقصود مان جذب ماده به سوی دست و پا ست، و بدین منظور جای گرد آمدن ماده را با نمک و روغن بنفشه یا نمک و روغن بابونه، یعنی بر حسب مزاج بیمار ماساژ می دهیم و ماده به سوی دست و پا می خزد.

۲- ورزش. ورزش آنچنان که سر را باید ثابت نگهداشت و همراه بدن به حرکت در نیاید و تنها پاینها بجنبند. مثلاً بیمار به وسیله رسانی خود را بیاویزد، یا بالا بیهای بدن را بر دیواری ثابت کند و پاها را پیاپی بجنباند تا خسته بشود. اما ورزش نامبرده بايد بعد از تخلیه ماده و ماساژ دست و پا صورت گیرد. کشیدن دست و پاها از بالا به سوی پایین نیز در این ورزش وارد است و به ویژه در هنگام تغذیه.

گفتیم سر نباید حرکت کند، اما سر هم از نوعی ورزش سبک استفاده می برد. مثلاً ماساژ دادن، با انگشت فشار دادن، و حتی شانه زدن مو؛ در این حالت ورزش به سود سر است. نشستن بیمار در تاب از تنقیه کننده های مخصوص به شمار می آید چنان که در حالت های نهایی بیماری لیترغس تجویز می شود و تو آن را می دانی.

در هر دو حالت تخلیه کردن و کشیدن ماده به سوی مخالف، اماله و برداشتنی ها و اداری ها و عرق آورهارا نباید افعال کرد، و باید نوع ماده و نیروی آن را در نظر داشت و مناسب همان ماده را به کار انداخت که اینها را همه در «اقرابادین» خواهی یافت.

اگر سر و بدن در داشتن ماده بیماری مشترکند و باید ماده را مشترکاً از سر و بدن بیرون آورد، چاره اش حبّ ایارج و حبّ «قو قایا» و حبّ «اسطوخودوس» است، که این داروها برای بیرون آوردن خلطهای سوخته ای که مراره بر آنها غالب آمده و غلظتی هم دارند، بسیار مفیدند و در واقع هم ضد مراره و هم ضد مواد بلغمی هستند. و از این حبها مؤثرتر، خیسیده الوابا آب کاسنی است و از این قویتر هم هست که در کتاب «اقرابادین» ذکر خواهد شد. همچنین در بیرون دادن ماده ای که سر و بدن در آن مشترکند، می توانی خیسیده ایارج را به بیمار بدهی و به وسیله اسکنجبین و تخم سرمق (سلمک) قی کند.

و می توانی آب پز هلیله و آلو بخارا و شاهتره و شربت میوه و شربت بنفشه و آب پز خیارشنبیر دارویی و همانند اینها را به کار ببری و حالت بدن را در نظر بگیری که آیا تب دارد یا ندارد و عمر بیمار را و نیرو و غیره را مورد نظر قرار دهی و آن گاه اگر مناسب دیدی سقمونیا را همراه داروده که دار و تقویت یابد و گر نه از سقمونیا صرف نظر کن؛ زیرا این داروها برای بیرون آوردن خلطهای رقیق بهره رسانند.

برای بیرون راندن خلطهای غلیظ و سودایی داروهای آتی را باید تجویز کرد: «ایارج ارکاغانیس»، «ایارج روفس»، «ایارج لوغادیا»، «ایارج جالینوس». حبّی که از سنگ لا جورد تهیه می شود، خربق و هرچه «اسطوخودوس» در آن باشد، همچنین قی کردن به وسیله اسکنجبین و تخم ترب و پیه حنظل و سایر داروهای بیرون آورنده خلطهای غلیظ و لزج که وصف کرده ایم و بر شمرده ایم، و دیگر داروهای ترکیبی که در «اقرابادین» شرح کرده ایم در این حالت مفید و سازگار است. ولی نباید فراموش کرد که باید داروها را بر حسب حالت بیماری و چون و چندی ماده درجه بندی کرد.

در درجه اول: ایارج و تُرُبد و اَفتیمون و غاریقون و گندبیدستر و همانند آنها را باید به کار بست. بعد از آن نوبت به حبوب بزرگ و بعد از حبوب به کار بردن ایارجات می رسد، و از آن پس خربق سیاه را برای چاره سودا و خربق سفید را در علاج بلغم تجویز می کنی، اما باید در تجویز آنها احتیاط و حذر نمایی. و در تجویز لا جورد و سنگ ارمنی برای علاج سودا نیازی به حذر و احتیاط نیست. و باید از داروی ناتوانتر شروع کرد و به تدریج قویتر را داد تا معلوم می شود که علت برطرف شده است.

مسهل‌های رقیق برای تنقیه سر

از شبیارات، حبوب بزرگ می سازند. بیمار که می خورد، حب مذکور که کم وزن است چون منتشر می شود کشش کافی دارد، و از آنجا که کم مایه است اگر تناولش چندین بار تکرار شود زیانی

نمی بخشد. باید بیمار بعد از تناول حب بخوابد تا حرکت و بیداری کنش دارو را از بین نبرد. شبیار مورد اعتماد و مطابق دستور طب آن است که از صبر و ایارج است و مصطکی را با وی می آمیزند که معده را تقویت بخشد و اگر بخواهند بخار تندی را که از سر به معده می آید از معده منع کنند باید هلیله را هم در آن بگنجانند.

اگر بخواهند که مسهل نامبرده خلط مراری را بیرون آورد سقمونیا و همانند آن را به کمک می طلبند. جایز است که سقمونیا را با مشتقات صبر برای تنقیه سر یا تنقیه معده استعمال کرده و اگر مغز از مشارکت معده بیمار شده باشد، دارو از زیاد ماندن و گرمی زیاد بخشیدن به معده - در پاکسازی - کوتاهی ورزد؛ باید داروهای کمکی پاکساز باشد.

اگر در بیرون راندن خلطهای بلغمی نیاز به کمک داشته باشیم باید به پیه حنظل همراه زنجفیل و تربد و اسطوخودوس پناه ببریم.

برای بیرون راندن خلطهای سودایی، کمی خربق، یا افتمون و بسپایه و همانند آن را استعمال کنیم که از این حبوب بسیار و به نسخه های گوناگون موجود است و در «اقرابادین» ذکر شده اند و هرگاه آنها را از آنجا برخوانی گزیدن نوع و سود هر یک از آنها را می دانی.

تنقیه های ویژه سر

انواع غرغره ها، که باید آب کامه همراه هر غرغره باشد.

اگر خلطی که در سر است و باید تنقیه شود خالص مراری است، نباید غرغره را استعمال کرد زیرا ایم آن می رود که خلط به سینه فرو آید، که به سبب داروهای تنقیه کننده تند بر تندیش افزوده شده است و زیان به سینه می رساند.

اگر خلط صفر بود، می توان داروهایی را برای غرغره کردن تجویز کرد که به نرمی و مدارا و لطف و با اعتدال مزاج خلط را تنقیه می نماید. مثلاً اسکنجبین بزوری (با بزرها) با کاسنی، یا اسکنجبین عنصلی (پیازدستی) با سقمونیا، آب لبلاب و آب آلو بخارا، شربت بنفشه، تمر هندی با اندکی سقمونیا و آنچه کار سقمونیا را می کند. اگر با آنها غرغره کنند هیچ زیانی مترتب نخواهد بود.

اگر خلط مراری و غلیظ باشد؛ باید یا آب کامه و صبر، یا ایارج، یا اسکنجبین بزوری و پیازدستی با ایارج را غرغره کنند. و می توانی این داروی غرغره را به وسیله سقمونیا و کمی تربد تقویت نمایی و، بیشتر از این را تجویز نمی کنیم.

اگر خلط بلغمی و غلیظ باشد، می توانی بر داروهای خلط مراری و غلیظ پیه حنظل و زنجفیل و اسطوخودوس و تربد و ایارج (ارکاغانیس) و «یوسطوس» را اضافه کنی و شاید نیاز باشد که با داروهای نامبرده، خردل و عاقر قرحا و فلفل و مصطکی را به کار ببری که کنش دارو مؤثر تر و قوی تر باشد. این در شرایطی جایز است که خلط بسیار زورمند و شدید القوه باشد. هم چنین بیمار می تواند عاقر قرحا و فلفل و زنجفیل و سوسن زرد و مویزج و همانند آنها را در دهان نگهدارد و

بمکد و گاهی نرم کننده هایی از قبیل حسل و دارچین و دارچین خطایی و مرزه و پوست ریشه کبر و پونه و شبیه آنها را با دارو مخلوط می کنند.

عطسه آورها

در علاج خلط مراری، کمی سقمونیا را در سرکه حل کنند و بخار سرکه را بو کنند یا فوگان ترش تند را بو کنند.

در علاج خلط بلغمی، کندس و فلفل و پیاز و سیر و تیره تره تیزکها (حرف) و خردل و تخمهای تند و شبیه آنها را به بینی کشند و اگر از این داروها، ضماص سازند یا بر گیجگاه مالند، باز مفید خواهد بود.

به بینی کشیدن انواع دارد: بعضی به منظور سردی بخشیدن و ترگردانیدن و قسمتی به هدف تحلیل بردن و نوعی برای تقویت استعمال می شوند.

اگر به بینی کشیدنهای تحلیل برنده قوی را تجویز کردی، باید به تدریج تجویز کنی. قبلاً باید برای اولین دفعه با روغن گل یا با شیر یا با همانند آنها استعمال شود. دفعه دوم با افشره سلق و همانند آن. در دفعه سوم با آب مرزنگوش و همانندش.

ماده ای را که می خواهی تنقیه کنی اگر منشأ ماده و منشأ بخارهای ماده از معده است، گوهر خلطی را که در معده پیدا شده با دقت معاینه کن و با آنچه در باب بیماریهای معده یاد گرفته ای برابری کن و بعد از شناسایی تمام، درصدد تخلیه آن باش. اما اگر دیدی که ماده در سرگرد آمده، بخار و بادهای جمع شده اند، باید کاری کنی که تحلیل برود. برای این کار، آب پزدرمنه و افیمون و آویشم و داروهایی را که در بحثهای ویژه بدانها اشاره شده استعمال کن و در عین حال روغن یاسمن و مرزنگوش و غار را در گوش بیمار بچکان.

اگر خواهی که جرم مغز نیز و یابد و نگذاری که خلط مراری از معده به مغز برسد، باید میوه های ترش و به ویژه انار ترش و سیب و امرود و غوره را به بیمار بدهی که بخورد و به ویژه بعد از غذا خوردن بخورد، بهتر است.

علاج بند آمده ها

هرگاه تشخیص دادی که راه بندانهای در سر به وجود آمده است حتماً باید داروهای پاشیدنی (نظول) را در معالجه به کاربری. به کار بردن داروهای پاشیدنی خواه آن دارو برای باز کردن بند آمده باشد یا برای حالتی دیگر، حتماً باید از بالا فروود آید تا بیشتر در ژرفا اثر کند. وقتی که دارو را بر سر می پاشی باید سر را استاده باشد تا دارو بر جاندا نه افتد و جایی را در بر گیرد که بالای پشت سر و استخوان سخت است.

و اگر پاشیدن آنها را به کار نبری، می توانی داروهای خاییدنی و حبوب (شبیبار) و روغنهای تحلیل برنده استعمال کنی. و اگر تشخیص دادی که سردرد ناشی از بادی است که در معده گرد

آمده، تنقیه را تجویز کن! و بعد از تنقیه روغن بادام شیرین یا بادام تلخ، با آب پز ریشه ها و شنبلیله وزیره سیاه (شاه زیره) و همانند آنها را به بیمار بخوران و روغن کرچک و خیسیده آلو را نیز به وی بده.

علاج ورمهای گرم

اگر علت بیماری ورم گرم است در صورتی که درد بسیار شدید نباشد؛ قبل از هر چیز سردی بخشهای نامبرده را - که گرمی را دفع می کنند - با سرکه و گلاب قاطی کن و استعمال نمای! اما اگر درد بسیار زیاد بود، از سرکه دوری کن و روغن گل را به اندازه مناسب مقام که سردی بایسته را بدهد، به کار بر و بدان که نباید در استعمال آن افراط کنی. روغن گل را با سرکه زیاد به هم بزن و اگر سرکه کم هم باشد زیانی ندارد آنگاه قاطی شده سرکه و روغن گل را بر پیشانی و سر بمال! آب تاجریزی، میخک، زعفران، صندل، فتیله های خشخاش شاخدار (مامیثا)، گل ارمنی، عدس پوست کنده و همانند آن، آبی که قبوضت آورهای سرد در آن پخته باشد. چیزهای گرم گیرنده نبیرومند که در ترکیب مزاجی آنها سردی هست - مانند: درخت گز - برای معالجه چنین حالاتی مفیدند.

از داروهای بسیار سرد مانند دارویی که از خشخاش و افیون و همانند آنها گرفته می شود استفاده مکن مگر اینکه درد بسیار شدید باشد و از استعمال آنها ناگزیر باشی. بابونه از آن داروها است که اگر در پاشیدن آنها یا در داروهای قی آور باشد، قوت مخدر را از بین می برد. از این رو بابونه در معالجه بیماریهای سر بهره ای نمی رساند. اما اگر بابونه همراه ماده قی آور باشد، شاید در دفع کردن قی کمک بنماید.

جالینوس فرماید: در علاج قولنج، زیاد به مخدرات نیازمندیم اما در معالجه سر به این اندازه نیاز به مخدر نداریم. قولنج علتی است که گاهی بیمار را می کشد، اما سردرد اکثراً این خطر را دربر ندارد.

پس اگر مواد سرد درد بسیار تند و آزار دهنده بود، آب میوه های نامبرده را اول به کار ببرند و بعداً داروهایی که مواد تند را می گدازند و ذکر شدند تجویز کنند و در مرحله سوم داروهایی را به کار اندازند که حداقل تحلیل بر ندگی را دارند مانند آب پز کشک^۱ و آب پز ریشه آس و روغن بابونه سبز یا تنها یا مخلوط با روغن گل - یعنی باید شدت و ملایمت و هیأت ماده و شروع بیماری و مدت بیماری را بر انداز کرد و آنگاه اگر نیاز به تقویت روغن بابونه بود، آن را با روغن گل مخلوط کن! بعد از این، آب پز بیخ کرفس و رازیانه و تخم کرفس و رازیانه و آب سیوس و شنبلیله و خطمی و شاه اسیرم و بابونه گاوچشم سفید تجویز کنند و از روغن ها، روغن شبت و همانند آن را به کار ببرند تا درد بر طرف می شود و ماده بیماری تحلیل می رود.

۱- کشک خوراکی که از برغل و دوغ سازند و در زبان کردی آن را (دۆینه) نامند.

از داروهای نامبرده اگر ضمد درست کنند و بر جای درد گذارند، باز معالج است؛ و اگر نیاز به تخلیه بود وسیله‌هایی را باید به کار برد که در علاج همان ماده - هر چه هست - مناسب باشد. در معالجهٔ ورمهای صفرایی باید غذای بیمار سبک و تر باشد.

ورمهای سرد

در مداوای ورمهای سرد نیز - همچون مداوای دیگر ورمها - باید قبل از هر چیز به تخلیه پرداخت، و برای تخلیه در این حالت باید چیزهایی را به کار برد که روغن کرچک و روغن بادام تلخ و «فیقر» و همانند آنها در آن باشد. از قبیل: شربت‌های مشهور که از آب ریشه‌ها گرفته می‌شود. در ابتدای احساس درد - که باید بازدارنده استعمال شود - تنها باید روغن گل را با نرم‌کننده‌های مانند آویشن، پونه و به‌ویژه گندبیدستر (خایهٔ سگ آبی) بر جای درد مالید و بعداً ضمد پیازدشتی و سرکه را گذاشت یا اینکه اگر ممکن باشد، بیمار پیازدشتی و سرکه را غرغره کند. برای چنین حالتی و به‌ویژه در بیماری لیترغس اگر دوسوم مثقال از گندبیدستر تناول شود خوب است. بعد از آن رساننده‌هایی را استعمال کن که سستی‌رسانند و کمی تحلیل برنده هستند و سابقاً ذکر شده‌اند.

بعد از این معالجات و نزدیک به نهایت بیماری، در همه حالات چه سرد و چه گرم باید سستی‌آورهارا استعمال کرد. در علاج سردی باید سستی‌بخش کامل باشد و تحلیل برنده از آنها و ضمادات و روغن‌های زورمند باشند.

و این را بدان! که هر کس از وجود ماده‌ای در سرش می‌نالد، آن شخص از می‌خوری و زیاد ماندن در حمام زیان بیند؛ و هر کس که مادهٔ بیماری در پرده‌های مغز اوست، از آب بسیار سرد باید بپرهیزد.

معالجهٔ سوء مزاج گرم

اگر علت، تنه‌ای تنها سوء مزاج گرم مغز باشد، علاجش داروهایی است که خنک‌گرداننده‌اند؛ از قبیل سبزیها و روغنهای سرد و سردی‌بخش مانند: روغن گل و روغن بید و روغن نیلوفر و روغن بنفشه؛ که در این میان روغن گل از همه بهتر است. هم چنین روغن تخم کدو، روغن تخم کاهو، روغن تخم خشخاش. و اگر درد بسیار شدت یابد، به کار بردن روغن تخم بنگ هم رواست. از این همه روغن‌ها و مرهم‌ها بهترینش مرهمی است که با روغن زیتونی درست شده باشد که زیتون تقریباً نارسیده باشد و نمک سود نباشد و برگ‌هایی که در آن پرورده می‌شوند سبز باشند. از سبزیهای سرد و همانندهای آنها تو خودت می‌دانی! که عبارتند از: کاهو، خرفه، تراشهٔ کدو و همانند آن و هم چنین: برگ بید، برگ نیلوفر، تاجریزی، هفت بند، همیشه بهار - یا آب خیار و کدو، قاقوت جو همراه سرکه و گلاب، کافور، صندل، آقاقیا؛ تن اندودن به روغن گلی و سرکه. شاید از این حد تجاوز کرد و کار بجایی برسد که تخدیر روی دهد و روان یخ بندد؛ مگر اینکه

بسیار ناگزیر باشند و گویند سر که ای که در این حالت وسیلهٔ معالجه است نباید بسیار تند و شرابی باشد زیرا زیان می‌رساند و از جمله معالجات در این حالت می‌توان از لعاب اسفرزه مخلوط با سرکه و آب گشنیز و برگ گشنیز استفاده کرد. اگر از داروهای نامبرده پاشیدنی یا ضماد به کار می‌بری! باید دقت کنی که قسمت عقبی مغز را در بر نگیرد، زیرا آنجا منشأ عصب است. پاشیدنی و ضمادات از جای به هم رسیدن استخوانها- در جاندا نه- و جای به هم رسیدن استخوانهای تاجی (اکلیلی) به مغز بهره می‌رسانند نه از راه پسین. اگر این داروها در قسمت عقبی قرار گیرند گذشته از آنکه به درون مغز راه نمی‌یابند رستنگاه پیه‌ها را نیز تباه کنند.

یکی دیگر از طرق معالجه چنین حالاتی، بو کردن بوییدنیهای سرد و به بینی کشیدن روغن‌ها و افشرده‌های نامبرده است. باید غذای بیمار در این حالت عدس، ماش، کشک، اسفناج، سمک، تفشله^۱، و همانند آنها باشد. این سبزیها و برگها را در مسکن بیمار بگسترند و خانه‌اش از وجود شاخه‌های خنک کننده، خنک باشد. شاهسفرم (ریحان)، پهلوی بیمار بگذارند و آب بر آن بپاشند. هم چنین میوه‌های سرد و یخ و آب زیاد به نفع او است.

اگر بیمار با حرارتی که دارد خشکی نداشت و رطوبت بدون ماده در آن موجود بود- که این حالت در بیماریهای مغز بسیار نادر است- پاشیدنیها را از آب میوه‌هایی درست کن که قبولیت دارند و ذکر شده‌اند. به ویژه در اول شروع بیماری گرم، این کار را انجام بده.

کلیهٔ بیمارانی که به چنین بیماریهایی گرفتارند نباید گذاشت که جنبشهای روانی درونی را داشته باشند؛ نباید برای تماشای تصاویر مختلف زیاد چشم بگردانند، نباید به چیزهای بسیار زیبا و درخشنده چشم دوزند، باید گوششان تنها صداهای آهسته بپذیرد و نباید گرانی بر گوش وارد آید.

علاج سوء مزاج سرد

برای مداوای سوء مزاج سرد، مغز، ضماد و آبهای گرفته شده از داروهای گرم ذکر شده استعمال کن! و مرهمهای نامبرده و به ویژه روغن سداب گرمی بخش را مورد استفاده قرار ده و اگر نیاز به بیشتر گرمی داری، فر بیون (گیاه شیرسگ) را با روغن سداب قاطی کن یا اینکه روغن غار و مرزنگوش و این قبیل را به کار ببر!

اگر سوء مزاج سرد، سودایی هم بود، و آن مادهٔ سودایی طبیعی یا بلغمی بود، همراه داروهای گرمی بخش داروهای تری بخش تجویز کن! اما اگر سودایی سوختنی باشد، از هر دارویی که خشکی آرد یا گرمی بخشد دوری کن و تنها هر آنچه از مشتقات شیر، لبنیات و روغن و پاشیدنیهایی که تری می‌رسانند و غذاها و ضمادهای تری بخش است به کار ببر!

۱- تفشله، طفشیل = نوعی از شوربا (منتهی الارب). تفشيله، تفشله = قلیه ای که از گوشت و تخم مرغ و زردک و عسل کنند (معین). طفشیل = سوپ عدس پوست کنده و سرکه، که این معنی اخیر صحیح است.

اگر سوء مزاج سرد با خشکی همراه باشد، داروهای تری بخش و گرمی رسان را باهم استعمال کن!

اگر سوء مزاج سرد مغز همراه سردی و رطوبت است، تخلیه کننده های ذکر شده را به کار انداز و داروهای را تجویز کن که هم گرمی دارند و هم می خشکانند و در جدولها برای تو گفته ایم. و بر تو است بدانی که داروهای سیال (آبکی) را چنان که گفتیم چکه چکه بر سر می ریزی و در خمیر حبس می کنی یا پشم را در آن می خیسانی و بر تارک سر می گذاری و چنان باشد که بر قسمت جلوی جاندانه ریزش کند و اگر دارو سیال نیست و نرم است، نباید کاری کنی که لکه آن بر سر پیدا شود، باید آن را بشویی. نباید دارو را که ضما می کنی و بر تارک می گذاری بسیار بماند، زیرا می گندد. باید آن را تجدید کنی و از نو بگذاری! بهتر آن است که بعد از تراشیدن موی، ضما را بر سر بگذارند و سایر داروهای پاشیدنی و چکیدنی هم همین طور.

اگر خواستی بیماری را که ماده در سر دارد غذا بخورانی! قبل از هر چیز دست و پاهایش را ماساژ ده، پیرامونهای سرش را خشک کن. بازدارنده ها را به تقویت وی برسان و آن گاه بر حسب ماده ای که علت بیماری شده و وضعیت و چگونگی حالت بیمار غذای او را معین کن و سایر حالات را بر این مقایسه کن.

گفتار دوم

انواع سردردها - که شامل ۲۹ فصل است

فصل اول

گفتار کلی درباره سردرد

سری که دردی کند، انگیزه دردش یا یکباره تغییر یافتن مزاج، یا جدایی افتادن در پیوسته‌ها (تفرق الاتصال) است یا هر دو انگیزه با هم گرد آمده اند و سبب درد شده اند. اگر سبب تغییر مزاج است یکی از انواع شانزده گانه تغییر مزاج را باید سبب دانست که همه آنها را می‌شناسی. لیکن اگر سوء مزاج از تری باشد و ماده ای همراه نداشته باشد سرددی به دنبال ندارد. اما اگر همراه ماده باشد و ماده بجنبند تفرق الاتصال روی می‌دهد که هم تفرق الاتصال را می‌شناسی و هم هر یک از انواع آن را بر حسب انگیزه تشخیص می‌دهی.

گرد آمدن هر دو سبب با هم در حالتی است که ورمی باشد و چنان که قبلاً دانسته‌ای ورمها چهار نوعند. همه این مایه‌دردسرها، یا در گوهر خود مغز، یا در پرده در بر گیرنده مغز، یا در هر دو طرف دور مغز، یا در رگها، یا در آبشامه‌های خارج شده از کاسه سر - زیرا چنان که شرح داده شد این آبشامه‌ها با مغز ارتباط دارند - می‌باشد.

و شاید سببی که هر یک از اندامان نامبرده را به درد آورده، در خود همان اندام جایگیر باشد؛ یا این که در آسیب دیدن با اندامی دیگر مشترك باشد و آن اندام مشترك از آنها باشد که به وسیله پیهها با اندامان سر همبستگی داشته باشد. مانند معده و زهدان و حجاب حاجز و غیره. یا اندامانی باشند که به وسیله رگهای چون ورید و شریان با مغز همبستگی دارند مانند قلب و کبد و طحال. یا خود نوعی همسایگی ویژه با سر داشته باشد مانند شش که درست زیر سر قرار گرفته و زبانی که این بیند بر آن نشیند. یا اندامی است که از سویی با اندامی و از سویی دیگر با مغز مشترك است، مانند شرکت کردن سر در آزاری که به کلیه می‌رسد. یا سردرد از مشارکت درد همه تن است چنان که در حالت تب رخ دهد.

سردردی که از شراکت با عضوی دیگر به وجود آید، بر حسب نوبت و دور معین به درد آمدن آن اندام به دردی می‌آید و همیشگی نیست. مانند درد معده که نوبتی است و هنگامی به دردی می‌آید که مواد

مراری و غیره که مایه دردند و در معده ریزند. یا مانند دردهای نوبتی که در انواع تبهاروی می دهد و سر بر حسب چندی و چونی و نوبت تب به درد می آید.

علاوه بر این سببها بعضی از حالات سردرد انگیزه های ویژه ای دارد که از این قرارند:
 ۱- انگیزه نو ظهور و بی سابقه، مانند سردرد از خمار بودن. تا خمار هست سردرد هست و هرگاه خماری شکست و برطرف شد سردرد از بین می رود و پایداری ندارد. یا سردردی که از خوردن چیزهای گرم مانند سیر و غیره بوجود می آید.
 ۲- انگیزه سابقه دار، یعنی انگیزه پیشتر بوده و گاهی ظهور کرده و مانند گار است و سردرد همراه او پایدار است.

۳- شاید سردردی روی آورده بوده و بعداً بیماری شده است. چنان که اگر بعد از شفا یافتن از تبهای دشوار و گرم سردرد باقی ماند خبر از پیدایش بیماریهایی در مغز می دهد و علامت آن است که طبیعت عاجزتر از آن است که ماده بیگانه را به وسیله خون دماغ و غیره کاملاً بیرون ریزد؛ که آژیوری است از بیماریهای خواب آلودگی (سبات)، سکنه، دیوانگی، یا سستی و فروهشتگی جسم یا کر شدن گوش که هر یک از این حالات را بر حسب گوهر ماده و حرکات آن می توان حدس زد.

سردرد بر حسب جایگاه دردمند سر تقسیماتی دارد: گاهی نیمی از سر به درد آید. اگر سردرد نیمه ای دست بردار نباشد و عادت بیمار گردد، آن را شقیقه گویند. گاهی جلو سر به درد آید و گاهی پشت سر درد می کند. نوعی سردرد هست که همه سر را در بر گیرد. اگر همه سر درد کند و درد دست بردار نباشد و عادت بیمار گردد آن را سردرد بیضه و سردرد کلاه خودی نامند که بیضه هم به معنی خودی است که جنگاوران بر سر نهند و تمام سر را می پوشانند.

سردرد در کیفیت نیز گوناگون است: سردرد شدید، متوسط، کم و سبک. سردرد گاهی به حدی از شدت و تند می رسد که اگر جاندا نه کودکی استخوان نرم را فرا گیرد، جاندا نه را می درد و درز استخوان ترک بر می دارد. سردرد در بعضی از حالات ضعیف و کم تأثیر — چنان که اکثر ادر بیماری لیژ غس مشاهده می شود — سردرد ضعیف و کم شدت نیز دو حالت دارد: یکی زود گذر است و دیگری پاینده و دیر پا. شاید سبب کم شدتی سردرد بستگی به نیر و مندی و ناتوانی مغز داشته باشد. کسی که مغز نیر و مند و حساس دارد، سردردش کمتر است و کسی که احساس مغزش ناتوان است سرش درد بیشتر می پذیرد. به طور عموم باید گفت که مغز برای سردرد آورها آماده پذیری است و به سرعت درد آورها را می پذیرد. این آمادگی سببش یا ناتوانی مغز است که این بحث را در کلیات شرح دادیم و گفتیم ناتوانی مغز پیر و سوء مزاج می باشد. یا از نیر و مندی بیش از حد لازم حس مغز است و به اندازه ای حساس است که از کمترین آسیبی آزار بیند.

حالاتی از درد سر هست که روی آوردی به همراه ندارد و حالاتی هست که روی آوردهایی با خود می آورد و در اطراف سر پنهان می شوند، چنان که در بعضی حالات از شدت یافتن سردرد و رمهایی در اطراف بروزمی کنند. و در بعضی از حالات سردرد، روی آوردهایی به وجود آیند که

اندامان دیگری را دربر می گیرند چنان که رخ می دهد که درد سر زیاد و پایدار و لجوج، سبب آزار ریشه های پی می شود و ترجیدگی رخ می دهد. گاهی سردرد از حدود خود تجاوز می کند و زبانش به معده می رسد چنان که از اثر سردرد شدید ممکن است اشتها از بین برود، یا سکسکه و دل به هم آمدن و ضعف هاضمه و غیره پیدا شود.

این را نیز بدان! که انگیزه سردرد مزمن، یا بلغم، یا سودا یا ناتوانی سر است یا این که ورمی سفت و سخت در حال به وجود آمدن است یا ورمی گرم در راه سفت شدن است که اکثر اسفت شدن ورم گرم، در سردرد مزمن دست دارد.

سردرد و سایر بیماریها حالتهاى مختلف دارند؛ بعضی را مسلم می دانیم و مقصود از مسلم حالتی است که روی آورد در خود اوست و تشخیص آسان و چاره اش آسان است، حالاتی هست نامسلم، یعنی با بیماری دیگری روی آورده و تنها چاره را در خود آن حالت نمی توان یافت مثل اینکه سردرد و نزله هر دو با هم آمده اند. نزله از چاره جویی سردرد پیشگیری می کند.

سردرد از دیگر سوی تقسیماتی دارد: گاهی انسانی صحیح الجسم و سالم به سردرد مبتلا می شود و سابقه ای برای سبب سردرد ندارد. یا اینکه کسی به سردرد گرفتار آید که دملها و بیماری وضعف دارد و برخی از بدنهایی که سر ناتوان، یا اندام هضم دهنده ناتوان دارند به درد سر دچار می شوند. اگر اندام هاضمه ناتوان باشد بخارها در آنها گرد آید و خلطهای مراری دز معده می ریزد و سردرد پدید آید.

علاوه بر این سببها گاهی از خوردن موادی چنان که در جدولها ذکر شده است سر به درد می آید و باید بدانی که ادویه ديك ابراری و به ویژه: دارچین ختایی (سلیخه)، کوشنه (قسط)، زعفران، دارچین، هل (حماما)؛ و هم چنین کلیه داروهای تبخیری (که سر بر دود آنها می گذارند) چه سرد باشند یا گرم همگی مایه سردرد می شوند، لیکن اگر دود کرده ها يك اندر میان آیند منظورم این است اگر تبخیری به سبب گرمی آزاری به سر می رساند به دنبال آن سردی بخشی تبخیر شود یا بر عکس سردرد از بین می رود لیکن باید دقت کرد که اگر سردرد تنها از حیث کیفیت نباشد و بلکه کمیت باشد، يك اندر میانی تبخیرهای نامبرده، شاید به جای نفع رسانی زیان باشند.

سردرد موسمی

در فصل زمستان که احتقان (بند آمدن ماده) زیاد است سردرد سرد نیز زیاد است. و اگر تابستان شمالی و کم باران باشد و پاییز جنوبی و پر بارش باشد در زمستان سردرد زیاد است. اکثراً سردرد از اثر بخارهای پلید است که شریانها به مغز می رسانند.

فصل دوم

انواع سردرد که از سوء مزاج به وجود می آیند

مایه دردسر عبارت از انگیزه‌هایی است که ما می‌خواهیم در این گفتار به شرح آن بپردازیم. و شرح دادن اولی از این قرار است و گوییم: سوء مزاج از چهار حالت گرم و سرد و خشک و تر که عدم اعتدال را سبب شوند خارج نیست و چنانچه در دستور کلی یادگرفتی گاهی این سوء مزاجها دردهایی با خود می‌آورند.

به یادداری که گفتیم مزاج خشک در به وجود آوردن درد کم تأثیر است و مزاج تر تنها از تر بودن دردی به دنبال ندارد مگر این که همراه ماده ای تر باشد که از بخارشدن، مایه درد گردد یا بادی به وجود آورد که جدایی اندازی (تفرق الاتصال) روی دهد؛ و گفتیم که مزاج خشک و سرد، و خشک و گرم، هم به وسیله چگونگی، درد ایجاد می‌کنند و هم از جدایی اندازی.

مزاج گرم و تر، و مزاج تر و سرد، اگر دردی به بار آرد از گرمی و سردی است زیرا تری — چنان که ذکر شد — دردی نمی‌آورد مگر اینکه با ماده ای درد آور باشد.

انگیزه به وجود آمدن گرمی مزاجی — که مایه سردرد است — یا ماده گرم خونی یا صفراوی یا ترکیبی است تند و التهابی و تأثیرش از چگونگی آن است یا سبب گرم مزاجی باد و بخار گرم است یا اینکه جنبشی تنی و روانی گرمی آور است چنان که یاد گرفته‌ای و انواع آن را در دستور کلی شرح داده ایم یا خود سبب گرمی مزاج نزدیکی از آتش، آفتاب سوختگی، خوردن غذا یا داروی گرمی بخش یا همسایگی با اندامان گرمی دار، و از شراکت آن گرم شده است. عکس همه این سبب‌ها را به وجود آمدن مزاج سرد، سرد آور به شمار آور!

انگیزه خشک مزاجی سرد آور: خشکاننده‌هایی از خارج دست به کار شده و موادی را تحلیل برده یا سوزانیده‌اند. مانند سمی‌ها و ضامدهای گرم. یا ناخودآگاه یا به تدریج طبیعت به یخ بندانی دچار شده که راه ورود خوراک را به سوی سر بند آورده است و اندامان سر از بی غذایی و مواد تری آور محروم گشته و رطوبت اصلی تحلیل رفته است. یا خود در داخل سر خشکاننده‌های دست اندرکارند و تحلیل می‌برند یا به تخلیه اندامان سر می‌پردازند. یا اینکه نیروی اندامان سر خشکاننده اند و غذا در آنها خشک است یا رطوبتش اندک است. یا سر همسایه اندامانی است که خشک شده اند و از مشارکت آنها به خشکی انجامیده، یا اینکه جنبش روانی و جسمانی زیاد از حد معقول روی داده و از راه تخلیه و تحلیل با خشکی روبرو شده است.

جماع کردن، آب ریزی زیاد، خون‌ریزی، ورزش سخت، تخلیه، سبب خشک مزاجی سرد آور می‌شوند. اگر گفتیم تخلیه منظور چند نوع از آن است: شاید تخلیه در اندامی روی دهد که در سر نیست اما سر در آن شرکت دارد مانند تخلیه ای که در تمامی بدن روی دهد یا تخلیه از اندامی است و آن اندام با سر مشارک است که آن را تخلیه جزئی می‌نامیم. تخلیه ای هست که ویژه اندامان سر است مانند زکام، نزله، خون دماغ، ریزشهایی که از به بینی کشیدن آنها و عطسه کردن و

غر غره پدید آیند.
یکی دیگر از اسباب خشکی مزاج سردرد آوردن مواد رطوبتی است هر چند قطع شدن مواد رطوبتی از تخلیه کردن نباشد، مثلاً از روزه گرفتن یا از ترك خوراك كردن یا خوراك گیر نیاوردن ممکن است این حالت روی دهد.

فصل سوم

سردردهایی که از جدایی افتادن پیوسته ها روی دهند

جدایی در چندین جای رخ می دهد: در پرده مغز، در گوهر مغز، در رگهای مغز که ترك بر می دارند و شاید چنان که خودت می دانی! — از اثر جنبش بخار و بادهای که در نخستین مرحله پیدای می شوند یا از بند آمدن ها سرچشمه گیرد.

گاهی از اثر بودن خلطی خورنده و گاهی از اثر افتادن یا ضربت خوردن یا برنده ای از خارج جدایی در میان افتد. اگر جدایی در داخل روی دهد، شاید جوش نخورد و قرچه ای گردد که سر را آزار دهد و سردرد همیشگی باشد. ضربت خوردن و افتادن شاید جدایی اندازی شان چندان دشوار نباشد و معالجه شود، اما اگر از اثر ضربت خوردن یا افتادن، مغز از جای تکان خورد، ممکن است مرگ به دنبال آرد.

گروهی از طبیبان هندی گویند: شاید مایه سردرد کرمی باشد که در اطراف سر پیدا شود و از حرکت و دریدن و خوردن آن درد سر به وجود آید. اما گروهی از اطباء این نظریه را رد کرده اند به عقیده من لازم نیست این نظریه را بکلی رد کنیم زیرا بسیار اتفاق می افتد که در وسطهای جلو سر و بالایهای سوراخ بینی کرم پیدا می شود. پس جایز است گاهی هر چند به ندرت باشد کرم در نزدیکیهای حجاب هم به وجود آید.

فصل چهارم

سردردهایی که از ورم سرچشمه گرفته اند

ورمی که سردرد به بار آرد، جایش در پرده های مغز است. یا ورم گرم است و سردردی که از آن ناشی است سر سام گرم نامیده می شود. اگر ورم، سردرد سرد در پی دارد، بیماری را لیشر غس که به معنی فراموشکاری است می نامند. گاهی ورم ترکیبی است و بیماری را سیات سهری (خواب آلود مانند بی خواب) گویند. شاید ورم سخت باشد و شاید این ورم سفت در خود مغز و گوهر مغز باشد آن گاه ورم نامبرده یا گرم التهابی (فلمغونی) یا باد سرخ به بار آرد یا اینکه ورم سرد است و در آینده نزدیک همه اینها را شرح می دهیم. بسیار اتفاق افتد که ماده سردرد آورمی گذازد و آب می شود و از راه گوش و غیره به صورت چرك و ریم یا ماده آبکی بیرون می ریزد.

فصل پنجم

چگونگی سردردها که به سبب مواد پیدا می شوند

می گوئیم: مواد یا خود به خود و ذاتاً سبب سردرد می گردند، یا از روی آوردی که با خود آرند سردرد پدید آید. منظور از سبب ذاتی آن است که مزاج خود به خود تغییر یابد یا جدایی در میان پیوستگی ها خود به خود روی دهد. تغییر مزاج خود به خود، از دوراه صورت می گیرد یا از همجواری، یا از راه همکاری الزامی.

منظور از همجواری آن است: خلطی که آمیزش پیدا کرده اگر گرم است گرمی با خود آورده و اگر سرد است سردی ایجاد کرده و تأثیر تغییر مزاج از خلط است و هرگاه خلط از آمیزش دست بردار شد، درد خود به خود از بین می رود و پراکنده می شود و چندان از آن باقی نمی ماند که به حساب آورد؛ و منظور مان از همکاری اجباری آن است که خلط آمیزه اثری گذاشته است ثابت و محو ناشدنی. اگر خلط را بیرون رانیم اثر آن در جای خود پایدار است و مایه در سر می شود. مراد از پیدایش سردرد ناشی از ماده ای که جدایی انداز است آن است که ماده در سر به حرکت در می آید و نفوذ می کند یا سوزش ایجاد می کند یا می خورد. اگر از حرکت است اکثراً از آنجا که بادهای را برانگیزد، در سر پدید آید. در بیشتر حالات ماده ای به حرکت می افتد و از اثر حرکت باد را برانگیزد و سبب سردرد می شود که آن ماده سرد باشد و حرارتی روی آور یا غذای بادآور و آمیخته با گرمی بر آن وارد آمده است.

ماده ای که سوزش آور و خورنده باشد، عبارت از خلط گرم است.

ماده ای که ذاتاً مایه سردرد نیست اما از راه روی آورده ها سردرد می آرد تفصیلش این است: ماده سبب بند آمدن می شود و این بند آمدن چه ورمی به وجود بیارد یا نیارد — چنان که می دانی — تغییر مزاج می دهد، و حتماً بند آمدن جدایی انداز است. زیرا هر موادی را که طبیعت عهده دار تحریک آن در بدن است یا در راه بیرون راندن یا در راه برگزیدن و جدا کردن و تقسیم شدن غذایی ها است که باید از گداهای طبیعی بگذرد. اگر از راه بندان روی داد، باز نمی مانند و اگر بازماندند برای بیرون رفتن تلاش و مقاومت می نمایند و این تلاش و مقاومت کشیدگی به بار آرد و کشیده شدن سبب جداسازی پیوسته ها می شود.

راه بندان گاهی در گوهر مغز و گاهی در وریدهای داخل مغز روی می دهد؛ یا ممکن است که راه بندان در شریانهای مغزی یا در ورید و شریانهای مغزی در پرده ها پدید آید.

خلطهایی که سبب بند آمدن می شوند، یا خلط لزج است — به شرطی که لزجی در ماده بلغمی باشد — یا خلط غلیظ است یا خلط زیاد جمع شده است. اگر خلط در ماده بلغمی یا سودایی باشد سبب بند آمدن می شود.

ماده بلغمی از لزج بودن و غلیظی و بیشی، مایه بند آمدن می گردد. ماده سودایی چه غلیظ باشد و چه زیاد باشد، راه بندان را به وجود می آرد ماده خلط که صفرائی یا خونی باشد در حالت زیاد بودن

سبب راه بندان می شود.

سردرد بحرانی (بحران: تهیج از شدت بیماری): از تیره سرددهایی به شمار آور که از حرکت دادن مواد از جانب طبیعت به سوی خارج روی می دهد!

سردردی را که بعد از هضم خوراک پیدا می شود از تیره سرددهایی بشمار که سببش حرکت کردن ماده برای از هم جدا کردن است!

اما پیدایش ماده سردرد آور که در اندام باشد، باید تفصیلش را از دستور کلی گرفت و یادگرفتی که چنین ماده ای یا از اول پیدا شده و حبس است یا زاده غذاست. یعنی همراه غذایی آمده که کیموس بدگوهر آفریده و این کیموس بدجنس یا از تباهی غذا یا از ترتیب و اندازه، یا از چگونگی هضم غذا و سایر سببها پیدا شده است که در تباه گردانیدن غذا دست دارند و همه را ذکر کرده ایم. و تو باید سردردی که ناشی از خوردن سیر و پیاز و خردل و سردرد خماری و سردردی که ناشی از خوردن چیزهای سرد است، از این قبیل سردرد که در بالا ذکر شد حساب کنی!

جنبش ماده در اندامان را باید از دستور کلی — که بیان کرده ایم — به دست آورد.

باد نیز یکی از سببهای سردرد است. هرگاه گذار طبیعی باد تنگ تر از لازم آفرینش یافته باشد، یا باد بخواهد از گذاری غیر طبیعی بگذرد و برای خود منفذی دیگر بیابد، آنگاه باد کشیده می شود و در دسر ایجاد می کند.

یکی دیگر از سببهای سردرد بخار است. سر به درد آوردن بخار یا از چگونگی بخار است، یا اینکه بخار خلطها را هول می دهد به حرکت می اندازد و از حرکت آنها سردرد به وجود می آید. باد و بخار گاهی در تن و گاهی در خود مغز تولید می شوند و شاید از خارج به وسیله بر کشیدن از راه نفس یا از راه سوراخهای ریز پوست (مسام) وارد آیند و در مغز گرد آیند و سردرد به بار آرند که سردرد بدبوی و سردرد خوشبوی هم از این تیره سردرها است.

و بدان! که: بادهای بلغمی و بخارهای بلغمی، گران وزن و کند حرکت و حبس شده اند؛ بادهای وحشت آور و پایدارند و در چندی کمتر، و در چگونگی بدترند.

خلطهای تند باد را بر نمی انگیزند بلکه بخار بر می انگیزند. بخار خلط خونی ملایم است و از سایر بخارها کم زیان تر و تا بسیار زیاد نباشد مایه دردسر نمی شود. بخار خلط صفراوی، همواره تند و التهابی است. هر چه گفتیم باید یاد بگیری!

فصل ششم

انواع سردرد اشتراکی

سردرد که از مشارکت آید دو قسم است: یکی مشارکت مطلق و دیگری مشارکت نامطلق. مقصود از مشارکت مطلق آن است که از اندام انباز مغز، هیچ جرمی به مغز وارد نیاید و تنها آزار اندام به مغز برسد؛ و منظور از مشارکت غیر مطلق آن است که ماده ای خلطی یا ماده ای بخاری از

اندام به مغز اندر آید و سبب درد سر شود.

سردردهایی که از مشارکت مطلق پدید آیند انواع سردردهایی هستند که در حالت ترنجیدگی و بیماری کُزاز و کشیدگی و بادهایی که سبب قرحه گردن می شوند و درد مفاصل و سردرد ناشی از نقرس و عرق النساء، که وقتی شدت می یابند روی می دهند؛ و شاید سردردی که از مشارکت آید، از حالتی طبیعی سرزند یا از حالتی بیگانه و تباه و دور از گرمی و سردی مانند حالت سمیت. مثلاً ممکن است در اندامی که با مغز شراکتی دارد خلطی بدگوهر و سمی پیدا شود و از چونی آن سمیت سردرد به وجود آید.

ممکن است ماده سردرد کاملاً مزاج طبیعی داشته باشد، لیکن از شدت یافتن و زیاد شدن کمیتش، مایه سردرد گردد.

ممکن است ماده بیگانه در یکی از اندامان به همان حالت بیگانگی و تباهی موجود باشد و مایه سردرد گردد. مانند کسی که مدتی زیاد از جماع دور باشد. یا مانند جمع آمدن مواد در حالت احتقان زهدان یا در مراق (لایه خارجی صفاق) یا در اطراف آن خلط ناپسندیده ای پیدا گردد.

ممکن است کیفیت آزاردهنده سبب پیدایش ماده آزاردهنده ای دیگر گردد، و این حالت دو وجه دارد یکی آن که آن کیفیت، مواد پسندیده اطراف مغز را به تباهی کشاند، یا غذایی را تباه کند که به مغز میرسد. دوم این که: مغز را برای پذیرش مواد ناپسند آماده سازد و این پذیرش مواد دو وجه دارد:

اول: مغز از آن ماده، گرم گردد و گرمی مغز، مواد مایه سردرد را به سوی خویش بکشد. دوم: مغز به حدی ناتوان گردد که نتواند ماده دردسر را در خود نپذیرد و مقاومت از دست بدهد؛ و تو! در دستورات قبلی یادگرفتی که هرگاه اندام ناتوان شد ناچار است مواد را در خود راه دهد.

سردرد ناشی از اشتراك مغز با کلیه بدن

اگر سردرد از مشارکت مغز با تمام بدن است یکی از این حالات را دارد:

۱- ماده در سراسر بدن منتشر شده است که سردرد «بحرانی» از این قبیل است.

۲- یا حالتی - کیفیتی - سراسر تن را فرا گرفته است مانند حالت تب.

اگر در تبهای سخت سردرد شدت یابد، حالت بیمار خوب نیست و ممکن است به هلاک سرکشد به شرطی که سایر علامات نومیدکننده همراه باشد. اگر سردرد بدون تب شدت یابد دلیل بحران است که با خون دماغ آید و شاید دلیل بحران همراه قی باشد.

اندامان مشترك با مغز، به ترتیب اولویت

معه از هر اندامی بیشتر با مغز شراکت دارد و پیشی گرفته است. در معده خلطها جمع می شوند یا خلط در معده بوجود می آید یا اینکه گاه به گاهی و بر حسب نوبت یا بدون مراعات نوبت به معده می ریزد. مرا که از آوند و جایگاهش گذرمی کند، ماده رقیق را در خود نگه می دارد و مواد غلیظ را

به معده می ریزد؛ چنان که در بحث ویژه به معده شرح داده ایم. گاهی باد در معده بند آید. یا از معده بخار برخیزد و سبب سردرد می گردد. خمار نیز سردرد آور است، از حالت خمار اطراف سر متخلخل می شود و سرما زود بدان راه می یابد.

زهدان نیز از شریکان پرویا قرص مغز است. مراق، وکبد، سپر زو حجاب حاجز، دست و پاها و پشت نیز جزو شرکای مغزند.

نزدیک ترین شریک مغز در میان اندامان آبشامه ای است که کاسه سر را پوشانیده و در پیرامون مغز قرار دارد. بسیار اتفاق افتد که سردرد شراکتی، از انتقال ماده ای بوجود می آید که از ورم اندام درونی شریک مغز تراوش کرده و بالا آمده است.



فصل هفتم

گفتار کلی راجع به علامت هریک از اقسام و انواع سردرد

سردرد ممکن است انگیزه اش از خارج باشد. از قبیل ضربت خوردن، افتادن، برخورد کردن با گرم و سرد، برخورد سر با ستمی های خشکاننده، بوی تند خوش و ناخوش، حبس شدن باد در بینی، حبس شدن باد در گوش. علامت را از وجود هریک از آنها دریاب و اگر از این راه تشخیص ندادی اثرات آنها را در نظر گیر و چنان که ما معلوم می کنیم دلیل از آنها بگیر! و اگر سردرد ناشی از ناتوانی مغز است، علامتش این است که مغز از کمترین سببی به هیجان آید، حواس تیره است کنشهای مغزی آسیب دیده اند. سردردی که از زورمندی حس مغز است، دلیلش هم چون حالت قبلی از کمترین سبب که مغز آن را حس کند تأثیر پذیرد. مثلاً از صداها، از بویها و غیره به سرعت بازتاب نشان می دهد. لیکن با این حالت احساس هشیار دارد و گدازها پاکیزه اند و کنشهای مغز دور از کم و کاستی می باشند.

هر نوع سردردی که ناشی از وجود مواد باشد، سرگرانی و رطوبت بینی به دنبال دارد. اگر ماده تند مزاج (حاد) باشد، همراه سرگرانی، سرخی و گرمی تپش سر نیز احساس شود. و هرگاه ماده غلیظ موجود باشد، رطوبت بینی موجود است و سرگرانی نیز هست. اما نباید پنداشت که خشکی بینی در چنین سردردی علامت نبودن مواد است. اگر با سردرد سرگرانی بود دلیل وجود ماده است.

اگر ماده ای که مایه سردرد است، صفراوی باشد گزش و سوزش شدید و نشگون گرفتن از سر (نخس) از ویژگیهای اوست و در این باره از هر ماده دیگری بیشتر مایه درد سر است. اگر ماده صفراوی است بینی خشک است و تشنگی و بی خوابی و رنگ زردی در پی دارد و سرگرانی از سایر حالات کمتر است.

اگر ماده سرد است، از راه شاش و اوقات آن و رنگ آن می توان دلیل بدست آورد. اگر سبب درد سر امتلاء از پر خوری باشد، از بی اشتها و تبلی شناخته می شود.

مواد سردرد اگر تر و سرد یا تر و گرم باشد، خواب آلودگی نشان اوست. مواد بلغمی و سودایی، سر را زیاد به درد نمی آرند. مواد خشک سرگرانی کم دارد و بی خوابی زیاد.

مواد سر، دور از التهاب است اما فکر را تباه کند و رنگ را بدرنگ می کند. هر خلطی را می توان از معاینه رنگ رخسار و چشم شناخت. کمتر اتفاق می افتد که نتیجه صحیح نباشد هنگامی نمی توانی از معاینه رخسار و چشم به چگونگی خلط برسی که یکی از حالات زیر باشد:

۱- خلط التهابی است و به ژرفا فرو رفته است، یا خلط در ژرفا بند آمده.
۲- موادی گرم غیر از مواد سرد سرد آور- به سبب دردی که موجود است- به سوی چشم و چهره کشیده شده است. زیرا هر گاه عضوی به درد آید اکثراً خون از اندامی دیگر و شاید غیر خون، ماده دیگر به سوی دردمند کشیده شود.

سردردی که سببش باد باشد، سرگرانی کم دارد و کشیدگی زیاد و شاید نشگون (نخس) احساس شود و شاید چیزی مثل خوره احساس گردد. همراه ماده باد آور سرگرانی نیست. دلیل بر سردرد ناشی از باد و بخار، شاید وزوز و صداها باشد و شاید تراوش از اوداج بسیار باشد. سردرد بادی نقل و انتقالات دارد، منظورم درد است که از جایی به جایی نقل مکان می کند. اگر ماده بخار زیاد باشد شریان به شدت می تپند و بیمار به خیال بافیهای بی معنی می گراید و سرگردان و سرگیج می شود.

سردردی که ناشی از مزاج ساده (بدون ماده) است دلیلش را باید از خود همان مزاج به دست آورد و در این حالت سرگرانی پیدا نیست و بینی خشک است. خشکی سوراخ بینی دلیل مناسبی برای وجود مزاج ساده است.

اگر سردرد از مزاج گرمی است، هم بیمار و هم کسی که سرش را لمس می کند حس می کنند که گرمی و التهاب هست. چشم قرمز می شود، از سرما و سردی بخش ها سود می بیند. اگر سردرد از سرد مزاجی است، تماماً با گرم مزاج عکس است و عکس آن را قیاس کن؛ نه در رخسار بیمار لاغری دیده می شود، نه سرخی رنگ رخسار، دردم به حد افراط نیست هر چند درد مزمن باشد.

اگر از خشک مزاجی است: دلیلش را از تخلیه های زیاد، ورزشهای زیاد، بی خوابی زیاد، جماع زیاد، انده زیاد پیدا کن و شاید اگر این عادات تکرار شود دردم بیشتر گردد. سردردی که از شرکت مغز و اندام ناشی است و از اندام مشترک به مغز سرایت کرده، ماندن و رفتن و شدت یافتن و کم شدنش بسته به حالت آن اندام است تا اندام درد دارد سردرد هست. هرگاه درد اندام نماند سردرد نیز رخت بر بندد.

سردردی که از شراکت اندام با مغز نیست، دلیلش را باید در گوشه های مغز، مانند تیرگی چشم، خواب آلودگی، سرگرانی همیشگی بجویی! و در عین حال سایر اندامان، سر حال و سالمند.

اگر پرده‌های مغز آسیب قوی دیده اند و سردرد از آن ناشی است، دلیلش آن است که درد به ته چشم سرایت می‌کند.

اگر سردرد از آسیب دیدگی آبشامه خارجی مغز یا از جای دیگری باشد، درد از سر تجاوز نمی‌کند که به ته چشمها برسد، تنها وقتی پوست سر را لمس می‌کنی درد احساس می‌شود. اگر سردرد از مشارکت معده است، دلیلش: پکری، دل به هم آمدن، کم اشتها یا بی اشتها یا بد هضمی یا کم هضمی یا به کلی هضم از دست دادن است و باید دلیلهای سابق را نیز مراعات کنی!

اگر سردرد به سبب ریزش مراح به معده باشد، درد در حالت تهی بودن معده شدت یابد و هم چنین اگر در حالت گرسنگی بیمار به خواب رود باز سردردش شدیدتر می‌شود. ممکن است انگیزه سردرد، در مغز باشد و از شراکتی که با معده دارد، درد به معده برسد، یعنی برعکس این که درد از معده به شریکش که مغز است سرایت کند.

پس هر گاه که درد سری هست و تشخیص می‌دهی که در این درد مغز و معده شرکت دارند برای این که بدانی که درد از کجا به کجا سرایت کرده باید حال هر دو اندام شریک را به دقت بررسی کنی تا معلوم شود کدام اول آسیب دیده و از آن به شریکش رسیده است. معده را مورد بررسی قرار بده! اگر در هضم و غیر هضم حالش دگرگون می‌شود؛ در پری و تهی بودن تغییراتی بر آن وارد است گناه را به گردن معده انداز! بگذار اختلاف حالات معده را توضیح دهیم: اگر معده از وجود صفرادر آزار است گاهی که تهی است به هیجان می‌آید. و اگر دردش از خلط سرد است، در حالت تهی بودن درد کمتر است و گرسنگی درد را تسکین دهد. و شاید گرسنگی بخاری در معده بر انگیزد و از آن بخار به درد آید در چنین حالتی به ندرت اتفاق می‌افتد که غذا خوردن درد را کاملاً تسکین دهد. گذشته از این التهاب معده و آروغ و احساس سوزش در معده تورار همنونی می‌کنند که درد از معده است یا از مغز و تو دلیل آروغ را در جای خود یاد می‌گیری! هم چنین علامات دیگری هست که از آنها می‌توانی پی ببری که آیا سبب اول در سردرد معده یا مغز است و این علامات را در بحث آینده ما که راجع به معده است ذکر خواهیم کرد. و شاید دلایلی را از آنچه همراه تخلیه و پاکسازی بیرون آید، بیرون بکشی!

گاهی می‌توان دگرگونی حالات درد سر را بر حسب موادی که به معده می‌آید حدس زد. بسیار از مردمان هستند که مراح به نوبت (مرتّب) به معده شان وارد می‌شود و سر به درد می‌آید و شدت می‌یابد. هر گاه غذا خوردند درد سر آرامش یابد، در این حالت می‌دانیم که درد سر از شراکت معده با مغز است. کسانی هستند که تا مراح در معده دارند سردرد دارند، گاهی که مراح از معده خارج شد سردرد تسکین یابد این هم دلیل سبب بودن شراکت معده با مغز در ایجاد سردرد است.

یکی دیگر از دلایل دخالت معده در ایجاد سردرد، جهت درد سر است. اگر معده در این باره تاوانبار باشد، اکثر ادر در قسمت جلوی جاندانه پدید آید و شاید درد تا وسط جاندانه برسد و شاید بعد از آن پایین تر بیاید. اما اگر دخالتی از کبد در آن باشد نخست طرف راست سر به درد آید. و اگر

از سپر زاست از طرف چپ شروع می شود و اگر از مراق (لایه خارجی صفاق) است، درد تماماً در قسمت پیشین سر است، و اگر از رحم است درد پیرامون جاندارانه را فرا گیرد، و چنین حالتی را اکثراً در زنان تازه زائیده یا بچه انداخته یا در وقت بند آمدن حیض یا کم حیض می توان یافت. سردردی را که می پندارند از کرم است، طبیب هندی گوید. علامتش درد خوره ای شدید و بوی گند و شدت درد در حالت حرکت و آرامش درد در حال آرام گرفتن است. سردردی که کلیه در آن دخالت دارد، یا سردردی که اندامان پشت در آن سهیمند، بسیار گرایش به سوی عقب دارد.

سردردی که از مشارکت درد اندامان دیگر باشد، تا درد اندام سخت است، در دسر سخت است و با هیجان اندام دردمند، سردرد هیجان می کند. سردردی که ناشی از تب و حالت بحرانی باشد دوشادوش تب آید، تا تب شدید است در دسر شدید و چون تب بشکند سردرد آرام گیرد. در حالت شدت تب، سفیدی رنگ شاش دلیل ایجاد سردرد است زیرا خلطهای مراری رو بیالا می روند و مایه سردرد می شوند. بعضی وقتها چیزهای لطافت بخش — هر چند گرم هم نباشند — سبب سردرد و سردرد نیمه ای می شوند؛ مانند: سکنجبین. علت در این کار آن است که چیزهای لطیف سکنجبین و ارا راه بخارها را به سوی مغز باز می کنند. کسی که سردردش ناشی از خلط مراری است در علاجش باید داروی غلیظ و پرمایه به کار ببرد؛ نه داروی لطیف. که زیان آور است و شاید سردرد خود به خود از شدت درد افزونی یابد. باید این دستورات را خوب به ذهن بسپاری!

فصل هشتم

آثرهای سردرد در بیماریها

بولی که به شاش الاغ شبیه است علامتی است که سردرد بوده و از بین رفته یا سردرد هست و پایدار است یا این که سردرد دارد می آید. سفیدی رنگ بول و رقیق بودن بول، در تبها و هنگام بحران، دلیل است که مواد به سوی سر راهی است و حتماً سردرد پدید آید.

فصل نهم

علاج سردرد به طور کلی

تو می دانی! سردرد نیز هم چون سایر بیماریها، باید انگیزه اش قطع شود و ضد آن را در بر انداختنش به کار برد. علاوه بر این چیزهایی هست که در سردرد دزایی کمک می کنند. از قبیل، کم خوردن، کم نوشیدن، خواب زیاد و به ویژه باید از زیاد شراب نوشیدن پرهیز رعایت کرد. اما

افراط در کم خوری، در حالت سرد درد گرم و سرد درد مزمن درد را زیاد کند و زیان آور است. آرامش و دوری از هر چیزی که بر انگیزنده سرد درد است از قبیل جماع و فکر کردن و غیره، در تخفیف دادن سرد درد بهترین راه است.

اگر دانستی که سرد درد از وجود ماده است باید کوشش کنی که ماده را به سوی پایین بکشی حتی اگر برای این کار اماله گرم به کاربری و باید اماله آن اندازه قوی باشد که بتواند ماده را از اطراف کبد و معده بیرون آورد.

دیگر از چیزهایی که می توانند ماده سرد درد را پایین بکشند و سرد درد از بین برود، ماساژ هر دو پا است. اکثراً کسی که سرد درد دارد و پاهایش را ماساژ می دهند به خواب می رود. باید در ماساژ دادن پا آن قدر پافشاری و پایداری کنی تا درد سر از بین برود. اگر سرد درد شدید و مزمن و گرم یا سرد است و می خواهی پاشیدنی وضما در علاج آن به کاربری، باید سر بیمار را بتراشی تا دارو بیشتر نفوذ کند و در این حالت بهتر آن است که جاننده را با خمیر یا پارچه پشمی بیوشانی تا اگر دارو رقیق و آبکی است فتو نریزد و مغز بتواند از آن بهره ور شود و به زودی از اثر هوا تحلیل نرود. فیلغریوس فرماید: در علاج سرد درد رگ پیشانی زدن، حجامت بر سر نهادن تا سوی پایین، ماساژ دادن دست و پاها، نهادن دست و پاها در آب گرم، کمی پیاده روی، پرهیز از غذاهای بادزا و بخار آور و دیر هضم بهترین چاره است و سرد درد که رفت باز نمی گردد.

و ما می گوئیم: شاید اگر آب گرم بردست و پاها را بر یزیم و در این کار دوام کنیم بیمار حس کند که درد از سر به سوی دست و پا پایین می آید و از بین می رود.

و بدان! که خوراکیهای ترش مزه برای کسانی که سرد درد دارند هیچ ملایم نیست، مگر سردردی که از مشارکت معده با مغز است و آن خوراک ترش مزه از آن خوراکیها باشد که دهانه معده را دباغ می دهد و تقویت می کند و ریزش مراه را از معده باز می دارد.

اگر همراه سرد درد مزمن، آزار زیاد پدید آمد، در چاره اش بکوش و به علاج آزاری که روی آورده بپرداز! چه شاید این روی آورد سبب زیاد شدن اصل ریشه داری باشد که این روی آورد از آن سرچشمه گرفته است. مانند بی خوابی. اگر بی خوابی از اثر سرد درد روی آورد و بی خوابی بیشتر شدت گرفت، سبب افزایش سرد درد می شود؛ در این حالت یا باید عللهای ذکر شده از قبیل: روغن کدو، روغن بید، روغن نیلوفر و شیر گیاهان معطر شده با کافور و غیره، یا داروهایی کمی تخدیر آور، خواب آور باشند، توصیه شود.

سردردی که همراه نزله است، نکند به وسیله مرهمها سر را خنک و تر گردانی! بلکه باید فوراً دستور پاکسازی دهی و دست و پا را ببندی و ماساژ دهی و در آب گرم بگذاری. اگر می خواهی دارویی بر سر دردمند گذاری که تأثیرش به قسمت درونی سر برسد، قبلاً هم دانسته ای که باید بر قسمت جلو مغز، در جایی که درز تاجی هست و بر جاننده بگذاری که از این دورا آنچه از دارو باید وارد مغز شود نفوذ می کند.

قسمت عقبی مغز به درد دار و گذاری نمی خورد. زیرا استخوانی که در قسمت عقبی، مغز را

دیوار شده است به حدی سخت است که دارو از آن نمی‌گذرد و به مغز نمی‌رسد. حتی اگر از دارو بسیار زیاد کنی و فشار بر قسمت عقبی بیاوری باز به اندازه‌اندکی که بر جاندارانه یا قسمت جلو سر می‌گذاری بهره نمی‌دهد. علاوه بر این دارویی که بر قسمت عقبی سر می‌گذاری اگر سرد باشد به منشأ پیها و بیخ نخاع زیان می‌رساند.

سردردی که تپش به همراه دارد و تو گویی نبضش می‌زند، دلیل بر وجود ورم گرم یا سرد است. اگر ورم گرم است، خنک کننده‌هایی را به کار ببر که نرمش دهند و حجامت بر مغاکچه پشت گردن گذار و زالو بر هر دو گیجگاه رها کن، و دست و پای بیمار را ببند! اگر ورم سرد است، داروهایی به کار ببر که ورم را پراکنده کنند و چیزی با آنها بیامیز که تا اندازه‌ای سردی و تقویت در آن باشد. مثلاً روغن گل و فیجن یا روغن گل و نعناع را با آن مخلوط کن!

زمانی که سردرد تپشی به حدی شدت یافت که اگر کودک بدان گرفتار آید ممکن است درز کاسه سر ترک بردارد. چاره مفید آن است که «عروق»^۱ را بکوبند و بسایند و باروغن گل و سرکه مخلوط کنند و اول سر را با آب و نمک بشویند و داروها را بر سر مالند. و اگر نیاز بدان داشتی که به بینی، کشیدنیهای قوی استعمال کنی — چنان که قبلاً دستور داده ایم — باید به تدریج از کم به زیاد برسی، و تا ممکن باشد فکر مخدرات نکن! ولی ما قسمی از مخدرات را برای تسکین سردرد بعداً ذکر می‌کنیم و بدان! که قی جزء علاجهای سردرد به شمار نمی‌آید و قی کردن برای کسی که سردرد دارد بسیار زیان بخش است. مگر این که سردرد از معده و از مشارکت معده با مغز باشد که در این حالت از قی نفع می‌برد.

اگر درد در قسمت عقبی سر است و از اثر تب نیست، باید به وسیله داروی پخته (مطبوخ)^۲ به اندازه قوت بیمار تخلیه به عمل آورد و بعداً رگ زد. کسی که حس می‌کند سردردش در سر جابه‌جا می‌شود و در حال انتقال است و از سردی آرامش می‌یابد، شاید از رگ زدن ناگزیر باشیم یا باید حجامت شود تا ادامه درد فصول را به سوی سر جذب نکند.

فصل دهم

علاج سردرد گرم بدون ماده و همراه ماده

منظور از سردرد گرم بدون ماده، سردردی است که مثلاً از آفتاب سوختگی ناشی است؛ و مراد از همراه ماده، سردردی است که از ماده صفراوی و خونی سر چشمه گرفته است. سردرد گرم هر چه

۱- ریشه زردچوبه.

۲- داروی پاکسازی که نیاز به شستن و بر آتش پختن باشد. تحفه.

باشد نیاز به خنك گردانیدن دارد. اگر این سردرد تازه روی آورده است بهترین علاجش آن است که روغن خالص گل را خنك کنند و بر سر بریزند. و بهتر آن است که دیواری از خمیر یا پشم پیرامون جاندانه بکشند—چنان که ذکر کردیم—و چنان که دانستی! لازم نیست تنها قسمت عقبی مغز را در برگیرد.

اگر روغن گل تنها بهره ای نداد باید افشرهٔ سبزیهای سرد و سردی بخش را بر آن افزود. و اگر بیمار شیر و روغن بنفشه یا شیر و روغن گل یخ کرده را به بینی کشد و عطسه کند خوب است، و بد نیست که روغن گل را با سرکه بپامیزند زیرا سرکه چنان که در دستور ذکر شد در نفوذ کردن دارو کمک می کند.

اگر در حالت سردرد گرم سرکه را با آب زیاد مخلوط کنند و بنوشند بسیار مفید است. اگر سردرد گرم، از آفتاب سوختگی است همین علاجه را می خواهد و علاوه بر این باید هوای معتدل و سرد گردانیدن هوا و زندگی کردن در مسکن خنك را مراعات نمود و ضماد و پاشیدنیها و مالیدنیها همه از روغنهای و چیزهایی باشند که سرد مزاجند و به وسیلهٔ برف سرد شده اند و هم چنین بو کشیدنیها و به بینی کشیدنیهای خشك و تر نیز باید از سرد مزاج و سرد شده ها باشند و سابقاً هم این ها را دانسته ای!

باید در همه حالات سردرد گرم، بیمار از هر چیزی که به شدت برانگیزنده است از قبیل فریاد و زیاد فکر کردن و جماع کردن و گرسنگی کشیدن دوری گزیند. سردردی که از اثر آفتاب سوختگی است اگر در مرحلهٔ اول به وجود آمدنش معالجه شود علاجش آسان است اما اگر اهمال شود شاید علاجش به این آسانی نباشد و ممکن است صعب العلاج گردد. در هر حال سردردی می شود که باید حسابش را کرد.

بسیار از بارها اتفاق می افتد که سردردی از اثر آفتاب است اما نه تنها گرم شدن سراسر بلکه تأثیر آفتاب علاوه بر گرمی سر بخارها را در سر برانگیزد و خلطهای آرام را به حرکت وامی دارد، که در چنین حالتی حتماً باید تخلیه بر حسب دستورات ذکر شده صورت گیرد. و حتی اگر بخار برانگیخته نشده باشد و خلط از جای نجنبیده باشد، باز در علاج سردرد گرم ناشی از آفتاب زدگی شاید نیاز به استعمال چنین داروها باشد. زیرا اگر سر چنان پر شود که بیم آن برود ماده ای را به سوی جایی که درد دارد بکشاند—چنان که در ضمن دستورات یاد گرفته ای—علاجش همان تخلیه است. اگر خلط چیره شده را بیرون نیاوریم، شاید آسیب زودرس باشد و از شر آن ایمن نخواهیم بود.

اگر سردرد گرم را بسیار زیاد از حد گرم کرد و التهاب در سر شدت یافت علاجش آن است که: قاوت جو و اسفرزه را با آب هفت بند خمیر کرد و سرد گردانید و ضمادش بر سر گذاشت. سردردی که ناشی از وجود مادهٔ گرم خونی است باید فوراً به رگ زنی پناه برد و به اندازهٔ نیاز و بر حسب نیروی بیمار—که تا چه حد تحمل خون ریزی دارد—خون از او گرفت. اگر خون گیری از رگهای ساعد کفایت نکرد و درد به حالت خود باقی ماند و تراوش عرق موجود بود و در سر و

روی و چشم علامت امتلاء دیدی! باید رگهایی را بزنی که از راه آنها تخلیه در مغز واقع می شود مانند رگهایی که همه اطراف بینی را فرا گرفته اند و رگهایی که در پیشانی هستند. خون گیری از رگ پیشانی در زدایش سردرد بسیار مؤثر است.

و باید در رگ زنی جای درد را در نظر بگیری. اگر درد در قسمت عقبی است رگهایی را بزنی که در قسمت جلو واقعند. و اگر درد مثلاً در طرف راست است تورگ طرف چپ را بزنی. اما اگر در جهت برابر جای درد رگی را نیافتی باید به جای رگ زدن حجامت استعمال کنی.

ارکیغانس حکیم می فرماید: اگر این رگ زدن به بهره نداد حتماً باید حجامت بر وسط دو شانه گذاشت و خون بسیار از آن کشید و جای حجامت را با نمک ساییده مالید و بعداً دهانه زخم را با پشمی که در روغن زیتون خیس شده بست و فردای آن روز داروی خراج بر آن نهاد. به گفته این حکیم این علاج نه تنها برای حالت نامبرده بلکه در همه حالات سردرد مزمن که ناشی از ماده پلید باشد مفید و شفا بخش است.

شاید در چنین حالتی از سردرد مذکور سردردی که به آن شباهت داشته باشد، اگر رگ صافن زده شود و حجامت بر ساق نهند نتیجه مثبت بخشد. این بود نظریه اطباء در باره رگ زنی در علاج سردرد.

هرگاه حدس زدی که آمیزه ای از ماده صفراوی در سردرد دخالت دارد، بهتر آن است که آن را به وسیله دارویی که ملین است و ماده را می لغزاند — چنان که در بحث از سردرد صفراوی ذکر خواهد شد — تخلیه کرد، و باید عموماً لیونت همیشگی باشد و برای این نرم شکمی باید غذای بیمار سوپ آلو طبری و آلو بخارا و سوپ عدس و ماش باشد و مقصودم از سوپ عدس و ماش آب پز است و مصلحت این است که جرم را نخورد. هم چنین بیمار سردرد صفراوی، باید غذاهای خنک کننده ای چنان بخورد، که خون سرد مایل به خشکی و غلظت تولید می کند و قبوضیتی کم می آورد، مانند: خوراکیهایی که سماق و انار در آنها به کار برده می شود، سوپ عدس همراه سرکه، تفشله، اما باید مراعات کند که شکمش قبض نگردد.

تو در معالجه بیمارهای سر همیشه باید در نظر داشته باشی که بیمار قبض نباشد! و شکمش نرم باشد. در چنین حالتها که می دانی خوراک بیمار را قبض می کند، باید خوراکیهای قبض را به وسیله ترنجبین و شیر خشک و هر چه شیرین و نرمی بخش است به اعتدال برگردانی و در نظر داشته باش! که خوراک بیمار خوب کیموس باشد و زیاد هم نخورد زیرا پر شدن شکم خوب نیست. هرگاه پاشیدنی و مالیدنیها را به کار میبری، دقت کن! که سردی بخش باشند، اما زیاد رطوبت آور نباشند. بلکه تا اندازه ای بازدارندگی و قبوضیت در آنها باشد. مانند آب انار، افشره سرد میوه های قبوضیت بخش، و برگ و ریشه و لعاب اسفرزه همراه سرکه و آب هفت بند.

اگر سردرد صرفاً از ماده صفراوی است و بعد از معاینه حتی کمترین خونی را در حال حرکت دیدی، باید کمی از خون تخلیه شود، یا اینکه شروع کن به تخلیه به وسیله «هلبله ای». اما اگر بیمار تب داشت، «هلبله ای» را به کار نبر! دارویی ده که ماده را بلغزاند و زیر نباشد و فشار نیاورد؛ مانند

شیر خشت و آب میوه و شربت میوه و آب لبلاب. شاهتره هم برای تخلیه دادن مناسب است، اماله نمی بخش هم بد نیست.

اگر ماده صفراوی غلیظ است، یا چنان در طبقه های معده چنگ در زده است که به وسیله قی کردن بیرون نمی آید و از داروهای لغزاننده مسهل نمی لغزد، باید تخلیه را به وسیله ایارج فیقرا با سقمونیا انجام دهی و مقدار دارو را از روی نسخه ذکر شده بردار و اگر نیاز بود، بر مقدار دارو بیفز تا ماده صفراوی به وسیله داروی نامبرده و سایر لغزاننده ها از بین برود. یا این که آب پز هلیله را وسیله تخلیه گردان و دستور به کار بردن آن را در اقرابادین بجوی.

بعد از تخلیه، باید مزاج را به وسیله سردی بخشها و رطوبتها تعدیل کرد. مزاج تن را به وسیله خوراک و نوشیدنیها تعدیل کن! اگر سردرد از سوء مزاج تن است؛ اما اگر سردرد علتش تنها در سر قرار دارد، با علاجهایی که در دستور ما ذکر شده و به وسیله داروهای که سوء مزاج گرم و خشک را سر حال می آورند و بر حسب سببهای عمومی گرمی و سببهای سردی، معالجات را تجویز کن! یکی دیگر از داروها که در علاج سردرد گرم بسیار خوب است، قرص زعفران است؛ که هم داروی سردرد است و هم برای بی خوابی مفید است. نسخه قرص زعفران به قرار زیر است: نسخه: زعفران هفت مثقال، آب غوره یک مثقال و نیم، زاج سفید یک مثقال و نیم. صمغ عربی یک مثقال و نیم، شب یمانی (زاج بلوری) هشت مثقال، زاج زرد پنج مثقال، همه این داروها را نرم می کوبی و با شرابی گس مزه خمیر می کنی و از آن قرص می سازی. هر گاه خواستی سردرد گرم را معالجه کنی یکی از این قرصها را در سرکه مخلوط با گلاب، آب می کنی و بر گیجگاه بیمار می مالی.

در حالت تب داشتن شاید سردرد را به وسیله داروهای نهادنی و مالیدنی معالجه کرد که مبادا سبب تجمع بخار گردند. بهتر آن است که بیمار زیاد سرکه و آب گل به بینی کشد.

فصل یازدهم

علاج سردرد سرد با ماده بلغمی یا سودایی و بی ماده

اگر سردرد سرد است پارچه گرم شده را بر آن بند؛ یا گاورس گرم و نمک گرم بر آن نه و گاورس از نمک لطیف تر و مناسب تر است.

بیمارانی که سردرد سرد دارند و به ویژه آنهایی که از سرمازدگی به دردمر افتاده اند—اگر بیم آن نباشد که از تابش آفتاب خلطها در بدنشان به حرکت درمی آید و جسم پاک از آلائش دارند—بدنیست که سر برهنه رو به آفتاب، تا در طرف مشرق است بنشینند تا سردرد شفا می یابد. کسی که از سرمازدگی به سردرد گرفتار است بهتر آن است که از خوراکش کم کند و شکمش برود حتی اگر به وسیله اماله باشد. خود را از جنبشهای بدنی و روانی و فکری دور دارد، مشروب سرد نخورد و ابدأ نگذارد که سردش بشود.

عموم بیمارانی که از سرما سردرد دارند، بهتر آن است که بعد از تنقیه — اگر تنقیه لازم بود — مالیدنیها و به بینی کشیدنیها و بوییدنیها و پاشیدنیها و ضمادهای گرمی بخش ذکر شده را استعمال نمایند. هم چنین اگر شراب ریحانی کم مایه (رقیق) و پرتأثیر را با تخمها — منظورم تخم کرفس تخم رازیانه، تخم هویج، رازیانه شامی (انیسون)، زیره، تخم زردک بیابانی، بذر کرفس کوهی و همانند آنهاست — بخورند نفع بینند. لیکن استعمال اینها در دو حالت مفید است یکی آن که متأكد باشد که خلطهای داخل معده را بر نمی انگیزند و دومی این که بیمار تب نداشته باشد که بیم شدت یافتن تب برود.

ضمادها

در علاج سردرد ناشی از سرما، ضماد خردل و یا هر ضمادی که خون به سوی رویه برمی کشد و خردل و شیرۀ سذاب کوهی در آن باشد خوب است. خاکستر و سرکه را مخلوط کنند و بر سر مالند مفید است و مجرب، سر را با عروق مخلوط با روغن بادام تلخ بیندایند نافع است لیکن حتماً باید قبل از ضماد نهادن یا دارو مالیدن سر را بتراشند. خوردن سیر هم از آن علاجهها است که سردرد سرد را از بین می برد.

علاج سردرد سرد همراه ماده بلغمی

اگر خلط بلغمی مشترکاً در بدن و سراسر است باید بدن را تخلیه نمود. اندازه خوراک را کمتر یا لطیف تر کنند. دیگر ابزارها — ادویه — بی را به کار ببرند که سردرد نمی آرند. رساننده های ذکر شده را استعمال کنند. تخلیه های وصف شده صورت گیرد و از کم به کمتر برسد و بعد از آن سایر معالجات مذکور در قانون را مراعات نمایند. در حالت معالجه سردرد سرد، بلغمی مسکنات به کار برده شود. هم چنین هر چه در معالجه سرد و تر خوب است، در این حالت مفید است. معجونهای تریاقی را اگر در هفته یک مرتبه به کار ببرند خارج از فایده نیست.

سردرد سرد همراه ماده سودایی

علاج این نوع از سردرد همان است که در قانون آمده. یعنی اگر خون غالب آید یا خون تباه شده باشد باید رگ زد. و هم چنان که شرح داده شده پاکسازها — تخلیه — همه نوع عش بعد از رسانیدن خلط — چنان که شرح داده شده — صورت گیرد. تعدیل مزاج — چنان که ذکر شده به عمل آید — به کار بردن چیزهایی که خون لطیف و خوب و تر و رقیق تولید کند؛ و راجع به این شرح کافی داده ایم.

داروی بسیار خوب برای این حالت، دانه میخک است. فرموده ارکاغانیس را نیز که راجع به خون گیری از وسط شانه ها بود یادآور می شویم که قبلاً بحث کردیم.

داروهای مالیدنی در علاج سردرد سرد

باید قبل از هر کاری سر را تراشید و بعداً دارو را بر سر مالید. اینک نه نسخه از داروهای لازم و

مفید را شرح می دهیم:

- (۱) گیاه شیر سگ (فر بیون) دو مثقال، بورق يك مثقال، سداب كوهی دو مثقال، تخم سپند يك مثقال، خردل دو مثقال. کو بیده اینها را با آب مرزنگوش خمیر کنند و بر سر مالند.
 - (۲) فلفل يك مثقال، ته نشین روغن زعفران يك مثقال و يك سوم مثقال. گیاه شیر سگ که سبز باشد، يك مثقال، چلغوز کبوتر دو مثقال، همه اینها را بسیار می ساینند و با سرکه تند می آمیزند و بر جایی که می خواهند سرخ شود — خون به بالا بیها بیاید — می مالند.
 - (۳) مر، فر بیون (شیر سگ)، نمک، بورق.
 - (۴) فر بیون (شیره گیاه شیر سگ)، مر، الوا، صمغ عربی، گند بیدستر (خایه سگ آبی)، زعفران، افیون، انزروت، کوشنه، کندر با آب سداب مخلوط می کنند و بر سر مالند.
 - (۵) برای علاج سردرد کلاه خودی و سردرد نیمه ای که سرد باشد، مالیدن سنگ مصری بسیار مفید است.
 - (۶) فلفل سفید دودرهم، زعفران دودرهم، فر بیون (شیر سگ) يك درهم، چلغوز کبوتر وحشی يك درهم و نیم اینها را با سرکه معجون می کنند و بر سر می مالند.
 - (۷) الوا، مر، فر بیون، گند بیدستر، افیون، کوشنه، عاقر قرحا، فلفل، همه اینها را با شراب کهنه مخلوط کنند و بر سر مالند.
 - (۸) چلغوز کبوتر خوب دوايي است.
 - (۹) فلفل دو مثقال، قرص زعفران که سابقاً ذکر شد دو مثقال، فر بیون (شیر سگ) نیم مثقال، چلغوز کبوتر يك مثقال و نیم، مرکب يك مثقال و نیم. با اندازه کافی سرکه مخلوط کنند و بر سر مالند.
- داروهایی که در این نه نسخه یاد شدند گاهی می شود که برای پایین آوردن تأثیر زیاد، آرد یا شیر یا سفیده تخم مرغ بدانها می افزایند و گاهی که لازم باشد بدون هیچ آمیزه ای استعمال می شوند و تأثیر داروها نیز درجات متفاوت دارد.

به بینی کشیدن آنها که در علاج سردرد سرد نافع هستند

- (۱) بو کردن و به بینی کشیدن سیاه دانه بوداده چنان که در بحث از داروهای ساده ذکر شد.
- (۲) مومیا همراه گند بیدستر و مشک.
- (۳) بعضی عقیده دارند اگر بیماران سردرد سرد، دارویی را که از هفت برگ (مرزه کوهی)، هفت دانه خردل ساییده و آمیخته با روغن بنفشه درست شده به بینی کشند فایده بینند.
- (۴) مشک و استرك و عنبر را به هم آمیزند و در هر يك از اوقات به اندازه يك دانه عدس را به بینی کشند خوب و آزموده شده است.

(۵) روغن پیه هندوانه ابو جهل، یا روغنی دیگر که افشره سیما هنگ در آن حل شده به بینی کشند هم گرمی رسان است و هم تخلیه می کند.

(۶) برخی گویند برای دفع سردرد سرد، سه قطره از افشره برگ شتر خار آب نگرفته را ناشتادر بینی چکانند و بعد از یک ساعت، روغن بنفشه را به سوراخ بینی مالند و شور بای ساده بسیار چرب بخورند، بسیار مفید است.

(۷) زهره گاوزرد رنگ مایل به سرخی، به وزن سه درهم، مومیا دو درهم، مشک یک درهم، کافور نیم درهم، با هم مخلوط باشند و از آن به بینی کشند، می گویند بسیار خوب است.

(۸) صمغ سداب کوهی یک مثقال و نیم، بیخ سوسن یک مثقال، گیاه شیر سگ یک مثقال و نیم، عسل پالایده یک مثقال و نیم، همه اینها را با افشره بیخ سلق — نوعی از چغندر — مخلوط کنند و به اندازه یک دانه گاورس را بوسیله قطره چکانی در بینی چکانند.

(۹) مقداری فریون، صمغ فیلزهره به اندازه دوسوم، فریون — گیاه شیر سگ — مخلوط با افشره سلق در بینی چکانند.

(۱۰) بخور مریم خشکیده هشت مثقال، بورق چهار مثقال، سماق چهار مثقال خوب بسایند و آن گرد را به وسیله لوله ای در بینی دمند و بیمار سر را بالا کند و تند آن را بو کند.

(۱۱) سیاه دانه چهار مثقال، افشره سیما هنگ دو مثقال، نوشادر دو مثقال، در روغن حنا و روغن سیما هنگ معجون شود و درون سوراخ بینی بیمار را بدان مالند و بیمار به قوت آن را بر کشد اگر فوراً مواد بسیار از سرش پایین آمد آن گاه بینی را با آب گرم بشوید.

مرهمهایی که در علاج سردرد سرد به سرمی مالند

در این زمینه کلیه روغنهای گرم و کلیه روغنهایی که گیاهان از قبیل، شبت، پونه، مرزنگوش، درمنه، سوسنبر، سداب، برگ بو و آنهایی که در قانون ذکر شده اند در آنها پخته باشند خوب و مفید است. روغن بلسان را نیز در قانون شناخته ای! این روغنها علاوه بر این که مالیدنی باشند برای به بینی کشیدن و چکاندن در گوش هم مفید هستند.

دمیدنیهایی که در علاج سردرد مزمن مفیدند

(۱) افشره سیما هنگ، سیاه دانه، کمکی صمغ سداب کوهی را بسایند و در بینی دمند.

(۲) بخور مریم، بوره قرمز، افشره سیما هنگ را در بینی بدمند.

در علاج سردرد خشک

ما قبلادر باره سردرد خشک که همراه با ماده صفراوی یا خونی باشد بیاناتی داشتیم. اینک راجع به سردرد خشک بدون ماده و علاج آن صحبت می کنیم.

(۱) در مداوای بیماری که سردرد خشک دارد باید قبلاً غذاهای تری بخش و خوب کیموس و دارای مواد غذایی بسیار مانند: زرده تخم مرغ، سوپ جوجه فر به، کیک، تیهو، سوپهای چرب که با روغنهای تری بخش می‌پزند به بیمار بدهند و بعد از آن درد را از جهات گرم و سرد به سویی گرایش داد که مناسب تر است.

(۲) در بینی کشیدن داروی تری بخش که همراه با روغنهای خوب و پسندیده مانند: روغن بادام و روغن کدو و غیره باشد و اگر نیاز زبدان بود که مزاج سرد یا گرم را به حالت تعدیل برگردانی، روغنهایی را بر آن اضافه کن که مزاج را به اعتدال می‌آورند.

(۳) شاید از سردرد خشک، گوهر مغز به حالتی از کاستی درآید، که درد را پذیرا گردد. در این حالت باید به بینی کشیدن آنها، با مخ ساق گوسفند و گوساله، پیه مرغ، دراج، تیهو، تذرو، کره آزماست گاو و بز آمیخته باشد.

(۴) پالوده آبکی، که از آرد دوبار بیخته گندم یا جو با شکر سفید و همراه روغن بادام یا کدو ساخته شده، را ضماد کنند و بر سر گذارند. یا دوره جاننده را با خمیر دیوار کنند و پالوده رقیق را بر جاننده ریزند مفید است.

علاج سردرد ورمی

برای معالجه سردرد ورمی بسیار چیزها هست، که آن را در بای ویره جای داده ایم و بعداً می‌آید.

علاج سردرد از بند آمدنی

اگر سردرد انگیزه اش بند آمدن مواد است، به پخته گردانیدن ماده با وسایلی که می‌دانی باید بپرداز و بعداً مواد را تخلیه کنی، از آن پس «شبیاری» ها را به کار ببری و به وسیله پاشیدن آنها و ضمادها و بویدنیها و غرغره کردن آنها ماده تحلیل برود بار دیگر رسانیدن و پاکسازی و گدازیدن تحلیل انجام شود تا درد به کلی از بین می‌رود. و در جای خود علاج این نوع از سردرد را دانسته‌ای! که اگر مزاج تند در سر موجود و بند آمده خلط غلیظ است و علاج کردنش دشوار است، باید داروی باز کردن استعمال کنی؛ و اگر بعد از آن سردرد هیجان پیدا کرد یا از نتیجه داروی گرم‌زیانی به سر روی آورد باید داروهای سردی بخش که سستی بخشنند و قبوضت ندارند تجویز کنی. اگر بعد از آرام شدن درد دوباره بازگشت تو همین کار را از سر می‌گیری تا بند آمده باز می‌شود و اینها را به تفصیل گفته ایم.

فصل دوازدهم

علاج سردردی که از گرد آمدن باد و بخار داخل سر است و از خارج نیست

اگر سردرد انگیزه اش باد پرمایه (غلیط) است، قبل از هر چیز بیمار باید از هر چه باد کن و بخارزاست مانند: گردو، خرما، خردل و خلاصه از گرم و سرد بادزا و بخار آور پر هیز کند. آن گاه پاشیدنی و ضمادهای ذکر شده و بوییدنی و به بینی کشیدنیهایی که در قانون وصف شده اند به کار ببرد. و به ویژه از گند بیدستر و مشک استفاده کند. ناشتا به گرمایه رفتن هم مفید است.

اگر منشأ ماده سردرد از معده است، باید تخلیه‌هایی را که ذکر شده به کار اندازی و به ویژه از نسخه داروهایی که روغن کرچک یا روغن زیتون کهنه در آنهاست استفاده کن و داروهایی زیره ای و همانند آنها را که بعداً درباره معالجات بیماریهای معده ذکر خواهیم کرد استعمال کن! بعد از معالجه با روغن آس و لادن و روغن سوسن و افشره سرو و چوب گز و مشک زمین و هر چه گرمی و گیرندگی دارد، سر را تقویت کن و از این داروها بر سر بمال و هم چنین دست و پا را به این داروها مالش ده تا ماده را به جهت مخالف بکشند.

اگر سردرد از بخاری است که در خود سر پیدا شده و معده بیمار باد نکرده و قرقر ندارد و امتلاء و فراغی نیست که بر حسب آن بخار زیاد و کم شود و از غذاهای بخارزا و بی بخار درد بیش و کم نمی شود، باید پاشیدنیهای بخارزدای مشهور به کاربرد و ضماد تحلیل برنده بر سر گذاشت که کمی قبضیت داشته باشند، و چیزهای لطیف بو کنند، که همین قدر کافی است. اگر از معده است، علاجش داروهایی است که معده را نبر و بخشد مانند: مصطکی، گلنگبین و بعداً «زیره ای» ها و همانند آنها.

اگر بیمار غذای خورده و بخار در معده اش پیدای شود و بالای می رود، بهتر آن است که بعد از غذا، لعاب اسفرزه و گشنیز خشک همراه شکر بخورد؛ و اگر بیم آن می رود که از لعاب اسفرزه سردی به معده می رسد، لعاب تخم کتان همراه گشنیز خشک بخورد و تقویت سر را با مالیدن داروهایی که دانستی، بکند و در تسکین درد، پاشیدنیها و بوییدنیهای ذکر شده و به ویژه مرزنگوش را استعمال کنند که شاید مرزنگوش تنهای تنها سردرد را از بین ببرد و ماده را به سوی جهت مخالف بکشد.

اگر تشخیص دادی که ماده بخار در سر زیاد گرم است و علامات گرمی را دریافتی، از تحلیل برنده های بسیار گرم دوری کن و مانند گیاه شیر سگ و همانند آن را به هیچ وجه به کار نبر! در چنین حالتی قبلاً کوشش کن که ماده را به جهت مخالف برانی و آن گاه داروهای غرغره کردن بده و سر انجام پاشیدنیهای معتدل را — که در گرمایه به کار ببرند — تجویز کن.

فصل سیزدهم

سردرد که ناشی از یادی باشد که از خارج به درون سر نفوذ کرده است
علاجش: دقت کن! که آیا باد گرم تابستانی است یا باد سرد زمستانی و از چه منفذی به داخل سر
راه یافته است؟

اگر باد گرم تابستانی است و از راه گوش وارد شده، روغن نیم گرم بابونه یا روغن خیری یا
روغن شبت که با کمی روغن گل قاطی باشد در گوش چکان و اگر از راه بینی بود در بینی چکان.
پاشیدنیهای ملایم را از آنهایی که ذکر کردیم و تحلیل برنده هستند استعمال کن! اگر بعد از
استعمال این داروها، سوء مزاج گرم روی داد باید داروها را ملایم تر کرد و هر چه کمتر سردی دارد
به کار ببر و اگر بهره نداد سردی را بیشتر کن.

اگر باد سرد زمستانی و از راه گوش یا بینی وارد شده است، روغنهای که در گوش یا بینی
می چکانی باید گرم باشند و باید گند بیدستر یا مشک همراه باشد که به اندازه لازم کم و زیاد
می شوند. همان پاشیدنی و ضمادهای نامبرده را به کار می بری و تحلیل برندگی و گرمی را
بر حسب حال برانداز می کنی. باید بیمار از هر چه بادزا و ملین است دوری گزیند.

فصل چهاردهم

علاج سردردی که از بخار تباه است و از خارج به سر وارد شده است
بخارهای ناپسندیده که از خارج به سر وارد می شوند یا سردند یا گرم و اکثراً گرمند و در بعضی
حالات سرد هست اما کم.

اگر مایه درد سر بخار گرم است و زیاد در سر گرد آمده است و بیمار خیالات پریشان و سرگیجه
دارد، پاشیدنیهای معتدل و بوییدنیهای معتدل و خوش بو مانند گلاب، روغن گل، نیلوفر، بنفشه را
تجویز کن، و اگر حرارت شدید بود کافور و صندل به کار ببر! باید بیمار سر را در حمام با آب گرم و
خطمی بشوید.

اگر بخار گرد آمده در سر سرد است — که چنین بخاری از جاهای کفک کرده (متکرج) حمام
مانند می آید — علاجش تنها بو کردن مشک و گند بیدستر است.

اگر بخار دودی باشد، باید به وسیله روغنهای نامبرده و تری بخشهای ذکر شده تری زیاد به سر
بخشید؛ و این روغنهای تری بخش را به بینی بمالد و یکدفعه و به تندی بوی آنها را بر کشد که بالا
برود و کوشش کند که بماند بعداً نفس بکشد که بیرون رود و باز بوی بر کشد و دست بردار نباشد. و
همچنین گلاب و آب بید و آب کدو مفیدند و باید زیاد بر بخار آنها سر نهد و بو کند.

اگر از اثر بخار سوء مزاج پدید آمد — چنان که در بخار کبریت و دود زرنیخ و همانند آن روی
می دهد — کافور و روغن کدورا با هم مخلوط کن که یکی از آنها تری دهد و آن دیگری سردی

بخشد. کافور را در روغن کاهو و روغن بنفشه ریزی مفید است. باید جای بیمار را با برگ بید و گیاهان خوش بوی تری بخش فرش کنی.

فصل پانزدهم

علاج سردردی که از بوی خوش آید

اگر خوشبوی سردرد آور، گرم است و تنها از گرمی، مایه سردرد شده و خشکی در آن دخالت ندارد، علاجش خوشبوهای سرد است. مثلاً اگر سردرد از بوی مشک و زعفران است، علاجش با کافور و صندل است. اگر از کافور است، علاجش با مشک و زعفران است. اگر سردرد از خوشبویی گرم مزاج است و همراه گرمی خشکی هم رسانیده است، علاجش تنها با ضد نیست. مثل این که زیان مشک را به کافور دفع کنیم. بلکه اگر ممکن باشد باید بیمار روغنهای سردی بخش به بینی کشد. اگر کفایت نکرد بگذار کافور نیز باشد که کافور را در روغن مورد استعمال باید گذاخت؛ و همچنین بر عکس.

فصل شانزدهم

سردردی که از بوی گند برخیزد

علاج سردردی که از بوی بد سرچشمه گرفته است، خوشبوی ضد آن است. یعنی: خوشبویی که در مزاج مخالف آن باشد. اگر بوی سردرد آور خشکاننده است. باید داروی مقابل تری بخش باشد، مانند: بوی تند و خوش نیلوفر و بنفشه. روغن بیدمشک خوشبوی برای علاج دردی که از بدبوی و خوشبوی گرم مزاج برمی خیزد بهترین علاج است. باید این را بدانی!

فصل هفدهم

سردردی که از خمار آید

در علاج سردردی که از خمار ناشی است، قبل از هر چیز باید معده را تنقیه نمود و این تنقیه یا به وسیله اسکنجبین و تخم ترب، یا به وسیله اسکنجبین و افشره ترب، یا با اسکنجبین که با آب نیم گرم باشد انجام می گیرد. وقتی آورهای نرم و متوسط به کار ببرند که در اقرابادین می خوانی! اگر قی را لازم ندیدی یا خواستی آن را به تأخیر اندازی، به وسیله ایارج که توسط سقمونیا تقویت شود بیمار را اسهال ده تا ماده سردرد بسیار زیاد در جای خود نماند. اگر دیدی که بیماری گرم است و استعمال داروی گرم مناسب نیست، به وسیله آب پز هلیله کابلی یا شربت میوه های ملین بیمار را اسهال ده! اگر بیمار از خوردن این داروها متنفّر بود، آب

انار شیرین یا ترش را با پیه و کمی سقمونیا به وی بخوران - که این نسخه دارو را در اقرابادین می آوریم - و هیچ اهمیت به حرارت بیمار مده. اگر سردرد از هیچ يك از این تخلیه های مذکور اثر فوری ندید، باید بیمار اجباراً بخوابد تا هر شرابی که در معده دارد هضم شود. و دلیل هضم شدن شراب تغییر یافتن رنگ بول است. بعد از تخلیه پای بیمار را با نمک و روغن بنفشه ماساژده و آب بابونه را بر دست و پایش بپاش! بعداً به گرمابه رود و سرش را بارها با روغن گل سرد شده، اما نه بسیار سرد بمالد و غذایش عدس و غوره و همانند آن باشد. کلم ویزگیهایی دارد که بخار را از ورود به سر بازمی دارد.

جالینوس فرماید: مانعی نیست که گوشت جوجه کبوتر بخورد. شاید علت این فرمایش آن باشد که خون رقیق از گوشت آن تولید می شود و بخار را تحلیل می برد. باید بیمار میوه های قبض بخورد و مشروبش تنها آب باشد؛ و اگر معده اش ناتوان است و بیم آن می رود که به سستی بینجامد، نباید زیاد آب سرد بخورد. آب انار ترش و ریواس و رب ریواس و آب ترنج و رب ترنج و پیه و سیب و همانند آنها مناسب است. مقداری کشنیز خشک را در همان مقدار شکر بریزد، و درسته بخورد مفید است. بعد از آن باید بخوابد و آرام یابد که آرامش اساس علاج است. اگر از اول دفعه درد آرام نشد در همان روز و روز بعد تکرار کن و غذایش باید سرد تر، یا لطیف باشد. مثلاً زردۀ تخم مرغ بخورد و آب گرم بر او بریز و بسیار بریز تا سردرد را تحلیل برد و تا می توانی بیمار را بخوابان!

اگر بیمار هم سردرد دارد و هم دلش به هم می خورد و از نتیجه معالجات دل به هم خوردن رفت و سردرد ماند، روغن گل را قطع کن که برای بیمار دیگر زیان دارد. چون روغن گل برای آن بود که قبلاً تقویت سر کند و بخار را باز دارد وقتی دل به هم خوردن نماند نشانه آن است که سر تقویت شده و بخار دفع گردیده؛ پس باید این دفعه روغن بابونه استعمال کنی و بسیار به سرش مالی تا سردرد را تحلیل ببرد. و اگر روغن بابونه علاج نکرد روغن سوسن به کار ببر که بسیار خوب و تجربه شده است. و بعد از آن هرگاه دیدی که حالت خماری سبک شده و سردرد از تأثیر خود کم می کاهد، یا به مجرد این که حس کردی که روبه خوب شدن است، بگذار بیمار کوفته ماهی (رضراض) و خایۀ خروس و گوشت جوجه را با سبزیهای سرد بخورد و بعد از غذا خوردن تا سه ساعت پیاده روی نکند منظورم این است که بخوابد یا آرام نشیند تا هضم اولی انجام می گیرد و معده کمی از تری اش کم می شود؛ بعد از آن اگر تب دارد اسکنجبین با شکر و اگر رطوبت دارد اسکنجبین با عسل را پاشویه کند و بعداً کمی پیاده برود یا حرکتی دیگر کند اما خسته نشود. و باید از سرکه و آبکامه پرهیزد و اگر از استعمال آنها ناگزیر بود، سرکه سبک (ناتند) را بر پیشانی بمالد. بعد از آن که کمی قدم زد او را در تشت و حمام شستشوده و بعد از اینها هم پاشیدنیهایی که با ملایمت تحلیل می برند استعمال کن و گوشت سبک به وی بده.

داروی خوبی برای خمار:

کاسنی، تخم کلم، زرشک بدون دانه، سماق، عدس پوست کنده، گل محمدی، طباشیر، که همه در یک وزن و اندازه باشند مخلوط کنند و وزن سه درهم از آن را با یک قیراط کافور و یک اوقیه آب انار یا آب ریواس یا آب ترنج یا رب ترنج بخورند.

فصل هیجدهم

سردردی که از جماع خیزد

سبب سردرد از اثر جماع دو وجه دارد:

۱- جماع سبب خشکی مزاج می شود و سردرد از خشکی روی می آورد که علاجش همان علاج سردرد خشک است که بعد از استعمال تری بخشها به کار می رود و سابقاً ذکر کرده ایم.
۲- یا این که بدن امتلاء دارد (پُر است) حرکات روانی و بدنی که در وقت جماع پدید آید بخارهای ناپسند را برانگیخته است. کسی که امتلاء دارد و کمی بعد از جماع به سردرد گرفتار آید باید اولاً آن را رگ زد و بعداً اسهال نمود. یا تنها یکی از رگ زنی و اسهال را استعمال کرد. که بستگی به حالت بیماری و حال بیمار دارد. و سپس معزرا به وسیله روغنهایی مانند روغن گل و روغن آس و آبهای نیر و بخش مانند آبهایی که گل و آس در آن پخته باشد تقویت کند و غذای زود هضم و خوب کیموس بخورد و ترك جماع بکند و اگر ترك کردن را نتوانست اقلاً با شکم گرسنه جماع نکند.

فصل نوزدهم

علاج سردردی که از ضربت خوردن، افتادن و جابه جاشدن مغز و شکست سر به وجود می آید.

اگر می خواهی سردردی را که ناشی از ضربت خوردن یا افتادن است معالجه کنی! باید به هر وسیله که ممکن باشد اول درد را تسکین دهی و ماده را از جای دردناک دور کنی. زدودن ماده درد را یا به وسیله تخلیه یا منحرف کردن ماده به جهت مخالف انجام ده تا جای درد ورم نکند. اگر احیاناً زخمی هست باید زخم خوب شود. اگر زخم هست تا سوء مزاج باقی است خوب نمی شود؛ حتماً باید مزاج طرف زخم را به حالت معتدل برگردانی.

و بدان! که هرگاه چنین بیماری به تب گرفتار شد و عقلش درهم گشت، معلوم است که جای ضربت خوردن دارد و ورم می کند. پس باید در این حالت قبل از هر چیز رگ قیفال یا رگ اکحل را زد، تا ورم نکند.

اگر امتلاء (پُری) موجود است و بیمار تب ندارد باید اماله گرم شود حتی اگر با تپه هنداونه

ابوجهل باشد و اگر تب دارد باید داروی اماله وسطی میان گرم مزاج و سرد مزاج (ولرم) باشد. اما اگر دیدی که ناگزیر از اماله نیستی و بیمار تب نداشت تخلیه را به وسیله حب قوفایا (صمغ صنوبر) و همانند آن انجام ده و اگر حرارت زیر درجه تب داشت باز چیزی از این حب به وی بده. چه حتماً باید تخلیه صورت گیرد تا آماس رخ ندهد. بعد از آن منتظر باش اگر زخمی هست معالجه اش کن. و از یاد مبر که باید مزاج جای درد را معتدل کنی تا علاج پذیر باشد. و اگر زخمی نیست جای درد را ضماد های تقویت کننده مانند: ضمد آب آس و بید و روغن آنها بگذار و یا روغن آس و روغن سوسن و گل محمدی و انواع آنها و هر چه قبضیت لطیف و تحلیل بردن کم دارد از قبیل گل و شاه اسپرم و نی نهاوندی و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی با شراب ریحانی بر سر بمال! شاید تنها مالیدن روغن های مناسب حال کافی باشد و باید روغن مالیدنی ولرم (میانۀ گرم و سرد) باشد. و شاید درد سر و بیم از آماسیدن تقاضا کند که به زودی سرد گردد، آن گاه مرهم سرد باشد مانعی نیست.

باید بیمار از گرما به رفتن و شراب خوردن و خشم گرفتن و بخار آور و گرمی بخشهای غذایی پرهیز نماید.

اگر جای درد شروع به آماسیدن کرد، ناگزیر باید چیزهای بسیار گیرنده و سردی بخش مانند پوست انار، گل انار، عدس، گل محمدی را استعمال کرد و با آب این داروهای گیرنده سر را تر کرد و از تقالۀ آنها ضمد بر سر نهاد.

بعد از آن در مرحله دوم قبض دهنده هایی که تا اندازه ای ملایم تر و لطیفند مانند روغن سرو، روغن گز، روغن به، روغن کندر استعمال کن!

اگر ضربت خوردن مغز را تکان داده باشد، باید فوراً اسطوقدوس با آب یا شربت عسل به بیمار داد که خوب دارویی است.

و بدان که: اگر درده پُرده های مغز برسد خطر است و اگر از اثر ضربت خون از مغز آید باید مغز مرغ را چندان که ممکن است به بیمار بدهی بخورد و بعد از آن آب انار ترش بخورد. اگر آماس سر حل شد باز تا سه روز می گذرد مغز مرغ بخورد و آن گاه وقت رگ زدن سر می رسد.

فصل بیستم

علاج سردردی که از ناتوانی سر، سرچشمه گرفته است

اولاً باید سوء مزاج را علاج کنی و به حالت اعتدال درآوری. سپس سر را با داروهای مقوی تقویت کنی و برای تقویت سر، داروهای خوشبو که گیرندگی و نرمی بخشی در آنها باشد استعمال کن! که این نوع از داروها سببهای تحریک کننده را گردهم آرند. بسیار اتفاق می افتد با وجودیکه پیدایش سردرد از ناتوانی مغز است، عواملی دیگر چون خلط

بد که در معده گرد آیند در درِ سر دخیل هستند چنین خلطهایی گرم باشند یا گرم نباشند باید با داروی مناسب تخلیه شوند و معده به حالتی درآید تا غذای خوب را که هم نیروی تحلیل برنده داشته باشد و هم زودهضم باشد در خود بپذیرد. اگر چنین غذایی یافت نشود که هم دارای نیروی تحلیل برنده و هم زودهضم باشد بهتر آن است که تحلیل برنده باشد. برای چنین بیماری بهترین وقت غذا خوردن بعد از ورود بیمار به گرمابه است، و باید شامش اندک باشد و دِسرِ غذایش چیزهایی مانند نیشکر (قصب) زیتون، و نان باشد تا دهانه معده را نیرو دهد.

جالینوس اجازه می دهد که چنین بیماری، شراب خالص بخورد. اما به عقیده جالینوس مصلحت آن است که شراب چنین بیمارانی، یا با آب مخلوط باشد یا رقیق و ریحانی. یا شراب رقیق و ریحانی مخلوط به آب باشد و با نان بخورند.

فصل بیست و یکم

علاج سردردی که از افزونی نیروی احساس مغز ناشی است
باید به هر ترتیبی باشد نیروی حسی را کمی کندتر کرد و پایین آورد و برای این کار:
اگر بیمار خوب هضم است غذاهایی مانند هر یسه گندمی یا جوی، گوشت گاو بخورد تا غذای مغزش غلیظ شود.

در غیر این صورت غذاهایی از قبیل: کاهویی، بارهنگ آبی، گوشت ماهی بخورد. گاهی اگر لازم باشد مخدراتی مانند شربت خشخاش یا تخم کاهو بخورد، یا مخدرات را بر سر مالد.

فصل بیست و دوم

علاج سردردی که دنباله روتب و بیماریهای تند است
این نوع از سردرد دو حالت دارد:

- ۱- هرگاه تب شدت یافت، یا شروع کرده است سردرد همراه آن هست و بعداً که تب فروکش کرد، سردرد دست برمی دارد.
- ۲- سردرد از تب است اما بعد از تب و بعد از سر آمدن نوبت، تب باقی می ماند.

سردردی که در حالت تب روی می دهد به اندازه ای دلهره به بیمار می دهد که سببش را - که تب است - بر آن ترجیح می دهد. یکی از دلایل پدید آمدن سردرد تبی، به یکباره سفید شدن رنگ بول است و آنقدر تغییر می یابد تا شبیه بول خر گردد.

اما گاهی که شبیه بول خر شد، شاید علامت آن باشد که سردرد پیدا شده است نه در راه پیدایش است. و ممکن است پیدا شدن سردرد، نشان آغاز فروکش کردن تب باشد پس باید به سایر دلایلها مراجعه کرد.

علاجش: روغن زیتون نارسیده مخلوط با روغن گل خالص، یا روغن گل و سرکه بر سر اسر

سر بمالند و این مالیدنی اگر در زمستان باشد و تب خفیف باشد، باید نیم گرم مالید و اگر در تابستان و در شدت تب باشد باید سرد کرد و مالید.

آب پز جو، خشخاش، بنفشه، و گل را در حالی که بخار از تندی درد را شدید کرده اند بر سر باشند مفید است. اما اگر بخار نه از تندی بلکه از زیاد بودنش سر را آزار دهد این مالیدنیها را استعمال مکن به جای آن تخلیه به کار ببر و چیزهایی استعمال کن که با ملایمت تحلیل می برند مانند روغن زیتونی که سوسنبر و هفت بند یا مرزنگوش و هفت بند در آن جوشیده باشند، که تحلیل می برند.

برخی از پیشینیان عقیده دارند که بابونه را بر سر بمالند و اگر درد بسیار شدت گرفت و ناگزیر از استعمال مخدر و خواب آور شدی، مانعی ندارد؛ اما باید حذر داشته باشی و احتیاط کنی! در نخستین مرحله پیدایش سردرد اگر قاوت و اسفرزه را بر سر مالند و بخورند، بالا رفتن مواد را منع می کند. گشنیز و روغن گل هم همین تأثیر را دارند.

گاهی باید حجامت گرفت، بستن دست و پا و ماساژ دادن دست و پا و علاجهای خمار بسیار مفیدند.

بعد از آن که دست و پا را می بندی آنها را در آب گرم که سر که در آن باشد فرو کن! اگر از این همه علاجها آرام نشد سر بیمار را بتراش و بابونه و خطمی و بنفشه و سه کوهه (خسک) را به هم مخلوط کن و از آن ضمادی بساز و بر سرش نه! و شاید باز نیاز به حجامت و زالو داشته باشیم. شاید بعد از تب و بعد از بیماریهای تند، سردرد باقی بماند که علاجش سرد و تر بودن غذاها است و باید با روغن گل همراه روغن بابونه سر را اندود و روزی دو بار صبح و شب هر دو دست و هر دو پای بیمار را با آب گرم شست و تن بیمار را با روغن بنفشه مالید و اگر معلوم شد که سردرد بیمار روبه کاهش است از نرم کننده ها کمک بگیر، چنان که تو از علامات می دانی!

فصل بیست و سوم

علاج سردرد بحرانی (تغییر حالت و آشفتگی بیمار)

در سردرد بحرانی باید دقت کنی! اگر بیمار دلش به هم می خورد، تهوع دارد، لبهایش می پرند، سرگیج است، خلاصه اگر پی بردی که ماده بیماری روی رو به بالا می رود، به وسیله اسکنجبین گرم شده یا قی آورهای سرد استفراغش بده.

اگر در معاینه مشاهده کردی که قرقرو باد در پهلوها موجود است خلاصه علامت نشان می داد که ماده روبه پایین گرایش دارد، لغزاننده های خفیف مانند شربت آلو، آلوی خیس شده در گلاب و قند را بعد از غرغره بخورد. از شربت بنفشه و شربت تمرهند و شیر خشت و همانند آنها مقدار پنج درهم - نه زیادت - به بیمار بده، که مواد را می لغزاند.

اگر از معاینه معلوم شد که طرفهای گرده و زیر دنده های پشت - روبه عقب - سنگین هست،

خلاصه علامت به دست آمد که ماده گرایش به سوی آبدان دارد، يك درهم تخم خربزه، يك درهم تخم خیار در اسکنجبین ریز بخورد که ادرار کند. به بخورد که هم ادراری است و هم بازدارنده بخار. اگر پرتوها و رنگ سرخ و شبیهای زرد پیش چشم بیمار می آیند و شبیها در مسابقه هستند و بیمار خون دماغ ندارد. به وسیله بخار سر که او را به عطسه کردن وادار کن و سر که را در بینی اش بدم و چیزهای زیر در بینی او فرو بر و سوراخ بینی اش را قدقك بده. یا اگر ممکن است کاری کن که فجأة رو به روی خورشید چشم بدوزد و بعداً چشم از آن برگرداند. که شاید عطسه کند و بیاساید.

اگر نبض بیمار سست است و در پوستش نرمی حس می شود. او را با عرق آورها ماساژ ده و عرق آورها را بخورد و بر سر پاشد و باید این داروها معتدل - نه سرد نه گرم باشند. اگر سوزش مانند و دردی را در بیخ گوش یا در زیر بغل یا در پره بینی احساس می کند، ضمادهای گرم جذب کننده از قبیل نعناع، کرفس همراه روغن کهنه استعمال کن! و شاید نیاز بدان باشد که حجامت به کار رود - بدون نشتر زدن - تا ماده از مغز بیرون آید و روی به سویی کند که از آن راه خارج شود و سردرد از بین برود.

فصل بیست و چهارم

علاج سردردی که پندارند از کرم است

باید قبل از هر چیز به تنقیه تن و مغز پرداخت، بعداً با کمی ایارج فیکرا عطسه کند و این علاج را در هفته چندین بار تکرار کند و کلیه داروهای گندیدن بوی بینی که ذکر شده و کلیه داروهای ضد کرم شکم از قبیل افشره برگ شفتالو، افشره بیخ توت و الواء مناسب این حالت است. باید عطسه آورها و به بینی کشیدنیهای تنقیه نمای مغز را - چنان که همه را می دانی - به کار بگیری!

فصل بیست و پنجم

سردردی که بعد از خواب و چرت زدن به هیجان آید

علاجش: باید با وسایلی - که خودت می دانی! - بدن و سر را بیالایی. ضماد خاکستر و سر که را بر هر دو گیجگاه نهی و بهترین خاکستر برای ضماد خاکستر چوب انجیر است.

فصل بیست و ششم

علاج انواع سردرد ناشی از مشارکت

بگذار قبلاً گفتاری فراگیرنده و جامع داشته باشیم!

می‌گوییم: هر نوع سردرد که از مشارکت مغز و اندام سرچشمه گرفته است، برای علاجش باید اندام مشارک را از ماده‌ای که ویژه اوست تخلیه کرد و مزاجش را سر حال آورد و در عین حال سر را به وسیله نیر و بخشها نیرو داد تا بتواند از قبول ماده سر پیچی کند.

اگر سردرد در اولین مرحله پیدایش است، باید سر را به وسیله سردهای مانند روغن گل و سرکه تقویت کرد.

اگر از مرحله اول پافرا تر نهاده است، باز اگر ماده گرم است یاد کیفیت گرم است همین کار را انجام می‌دهی! اما اگر ماده سرد است باید روغن بابونه همراه روغن آس یا روغنی که در آن صمغ سرو گداخته شده، یا مرهمی که از برگ سرو، آب سرو یا آب گز درست شده به کار ببری!

اگر کار اندام را انجام دادی دقت کن! که آیا روی آورد خود به خود بیماری شده است؟ آیا انگیزه سردرد در سر ثابت گشته است؟ آنگاه ماده را بشناس و چگونگی آن را بررسی کن و چنان که یاد گرفته‌ای عمل کن!

کسی که سردرد دارد و حس می‌کند که چیزی از ساقهای او دارد بالا می‌رود، معاینه کن اگر امتلاء موجود است رگ صافن را بزن یا ساقها را حجامت گذار و بدنش را به وسیله «اسطمخیقون»^۱ تنقیه کن.

اگر امتلاء نبود هر دو ساق را تا بیخ رانها ببند، هر دو پای بیمار را با نمک و روغن خیری ماساژ ده و اگر دقیقاً جایی را که ماده در آن است شناختی، آنرا داغ کن و دارویی زخم آور بر آن بگذار تا زخمی شود و چرک کند.

سردردی که انگیزه اش بخارهای بالا رفته از اندامان بدن باشد، باید قبل از نوبت رسیدن سردرد، به بیمار میوه خوراند. اگر میوه نبود آب سرد حتی اگر ناشتا هم باشد بخورد. بهترین میوه مناسب این علاج، به و گشنیز است که بازدارنده بخارند و بیمار را نفع رسانند.

همچنین است علاج سردردی که از مشارکت کبد است و آب ریزی در سردردی که به مشارکت کبد باشد خوب است و باید بر حسب ماده، ضما د بر کبد نهاد.

اگر سردرد از مشارکت معده با مغز است، از سه حالت خارج نیست: ناتوانی معده، خلط در معده و بخار از معده، که هر يك از حالت سه گانه را ذیلاً تفصیل می‌دهیم.

۱- معده و به ویژه دهانه اش توانایی خود را از دست داده و از پذیرش موادی که کیموسها را تباہ می‌گرداند ناچار است. وقتی کیموسهای داخل معده تباہ شدند سردرد به هیجان می‌آید و اکثراً این حالت سردرد در تهی بودن معده پیدا می‌شود. باید برای علاج سردرد بیمار لقمه‌هایی در آب غوره و آب ریواس و همانند آنها خیس کند و بخورد. یا لقمه‌ها را در رب میوه‌های قبضی بخش و خوشبوی فرو کند و فرو برد، سوپی را بخورد که از نان یا آرد گندم سازند و به دانه انار ترش و همانند آن ترش کنند. اگر این کار را بسیار بکند دهانه معده قوی گردد. و تا این کار را انجام می‌دهد اگر دلش به هم خورد، باید قی کند تا صفرائی که به معده اش راه یافته بیر و ن آید و بیمار بیاساید.

اگر بعد از این باز معده سرد بود، خوراکیهای نامبرده را با ادویه جات گرم و خوشبوی قاطی کن! یا

بر گلاب قند ادویه بریز و بیمار لقمه نان را در آن فرو کند و بخورد. اگر ترشی و تندى با معده اش سازگار نبود و از آنها آزار دید لقمه‌هایی را در گلاب قند ساده یا گلاب قند با ادویه به اندازه مناسب حال معده فرو کند.

چنین بیماری اگر قبل از سردرد چند لقمه‌ای بخورد یا سوپی سر کشد، بسیار فایده بیند و هرگاه حس کرد که غذایش پایین آمد و هضم شد چیزی که قبضی در آن باشد بخورد، مانند: لقمه نانهای خیس شده در رب میوه یا در میوه یا نان و خرما یا نان و زیتون.

۲- اگر سردرد از مشارکت معده و مغز است و تاوان معده برگردن خلطی است که در آن جای خوش کرده است؛ قبل از هر چیز باید به تنقیه معده اش پرداخت. و در همان حال و بعد از تنقیه بیمار غذاهای لطیف و زودهضم و خوب کیموس چنان بخورد که بعداً از چگونگی به ادای لازم بپردازد یعنی خوراکی باشد که تحلیل برنده و هاضم و ملین باشد. اما اگر خوراک تولیدکننده خون خوب بود ولی سایر صفتهای دیگر را نداشت، مثلاً تحلیل برنده و ملین، یا زودهضم و لطیف نبود، باید خوراک تولیدکننده خون را برگزیند. و برای غذا خوردن، بهترین وقت بعد از رفتن به گرمابه است؛ و باید بخارتن چنین بیمارانی خشک گردد.

اگر خلط داخل معده مراری است. به وسیله علاجهایی که در قانون به تو یاد داده ایم معالجه اش کن؛ علاوه بر این به وسیله روغن گل، یا روغن آس مغزش را تقویت نمای. اگر خلط بلغمی سرد است و بادهای شدید از آن برانگیزد، باید نیرومندترین قی آور و نرم کننده ها را استعمال کنی، اگر سردرد از بین نرفت ایارج های بزرگ با آب پزسس صغیر (اقتیمون) تجویز کن!

در این حالت بد نیست که دوشریان گیجگاه را برید. یا دوداغ سیک بر هر دو گیجگاه گذاشت چنان که سر را نسوزاند و تنها شریانها را به تنگ آرد. بسیار اتفاق می افتد که در این حالت شریان را برمی کشند یا قطع می کنند یا داغ می گذارند. اگر داغ گذاری باشد بهتر آن است که شریان تماماً پیدا باشد و در برآمدگی داغ شود و داغ به پوست نخورد و اثر بر پوست نگذارد. باید ایزار داغ نوک باریک و سرخ شده در آتش باشد.

و باید پاکسازی بعمل آید. به ویژه اینکار در وقت تابستان حتماً باید انجام شود. و باید غذایش سوپ باشد و تا ده روز چیزی نخورد که با دندان خرد کند. در تابستان باید وقت خنک شدن هوا بخورد. نباید زیاد پرگویی کند. چسب ها را بر شریان گذارد که آنها را با انزروت و زعفران ببنداید و در اقرابادین این نوع از چسب را توضیح می دهیم. گاهی سرب بر جای زخم شریان می گذارند و با پارچه ای می بندند تا نبضش نرزد و درد نکند و گاهی چوب می گذارند.

داغ بسیار قوی که برای این حالت در نظر گرفته شده چنین است: سه داغ بر تارک سر، دو داغ بر هر دو گیجگاه، یک داغ بالای مغاکچه پشت گردن در عقب سر، و به هیچ وجه بیمار نباید می بخورد.

۳- اگر انگیزه سردرد بخار است و از معده بالا رفته است علاجش همان است که درباره

بخارهای بالا رفته به سوی مغز از اندامان دیگر گفته ایم. علاج سردردی که از خوردن آب به هیجان می آید، هم از این قبیل است؛ زیرا این حالت ناشی از ناتوانی معده است. بهترین علاجش آن است که بیمار شراب ریحانی را با آب نوشیدنی مخلوط کند تا زیانی به معده نرساند. سردردی که از مشارکت گرده ولایه های خارجی صفاق وزهدان و غیره است، علاجش همان است که در اول این باب گفته ایم. چنان که درباره سردرد ناشی از تبها نیز سابقاً سخن رانده ایم.

فصل بیست و هفتم

علاج سرگرانی

تخلیه و استعمال «شیبار» خوب است. اگر خونی باشد چاره اش رگ زدن است، اگر گرانی رو به پشت سر باشد، رگ پیشانی را بزن. اگر گرانی در قسمت جلو سر باشد «خشاء»^۱ و شریان پشت گوش را بزن.

فصل بیست و هشتم

علاج سردردی که آن را بیضه یا کلاهخودی گویند

نام کلاهخودی را از آن به این نوع از سردرد داده اند که همچون کلاه خود سراسر سر را دربر می گیرد. سردردی است فراگیر و پایدار و ماندگار و دست بردار. هر ساعتی و از کمترین حرکتی یا باده نوشیدنی یا خوردن بخار افزایی به هیجان می آید. از شنیدن صدای بلند و حتی صدای متوسط درد افزایش می یابد.

بیماری که به چنین دردی گرفتار است از شنیدن و روشنایی و آمیزش با مردم بیزار است. تنهایی و تاریکی و آسودن و بر پشت دراز کشیدن را دوست دارد.

بیماران سردرد کلاهخودی در برخی حالات اختلافهایی دارند. بعضی از قسمتی از انگیزه های نامبرده در رنجند و قسمتی از بعضی دیگر.

بیمار هر ساعتی احساس می کند که گویی با پتک بر سرش می کوبند یا مغزش را می کشند یا سرش پاره می شود و درد به ته چشم سرایت می کند.

جالینوس این بیماری را با ناتوانی مغز یا حساسیت شدید مغز ربط می دهد و عقیده دارد که از خلطی ناپسند یا ورم گرم یا سرد است و اکثراً از ورم سودایی یا ورم سخت این علت پدید آید. این بیماری اکثراً در وسط پرده مغز، سر بر می زند. حال ببینیم که اگر از وسط حجاب خارجی است چه علامتی دارد و اگر از وسط حجاب داخلی است آنرا چگونه تشخیص دهیم؟

۱- خشاء: استخوان بارز پشت گوش.

دانسته‌ای که اگر سبب سردرد ورم یا غیر ورم باشد و در حجاب داخلی کاسه سر به وجود آمده باشد، درد به چشم سرایت می‌کند. زیرا عصب تو خالی در این آبشامه داخلی است و جزئی از آن به سوی کاسه چشم راهی است. اما اگر سبب درد در وسط حجاب خارجی باشد بیمار از لمس سر احساس درد زیاد می‌کند و نمی‌گذارد که بادرست فشار دهند. همین سردرد اکثراً از بیماریهایی است که سابقاً بوده‌اند و گوهر مغز را ناتوان کرده‌اند و به پیروی از گوهر مغز پرده‌های داخل و خارج نیز ناتوان شده‌اند و حالتی روی آورده که از هر جنبش بدنی، غذایی، بخاری و حرکات خارجی، آزار ببند و زائده‌های مغز آزار را در خود می‌پذیرد.

بعضی از طبیبان این شرایط را در تشخیص سردرد کلاهخودی مراعات نمی‌کنند و هر سردردی که همه سر را دربرگیرد، از خارج کاسه سر یا داخل باشد، علتش بخار معده یا بخار سر یا ماده خلطی یا التهابی (فلغمونی) در خود مغز یا در پرده‌های مغز باشد، سرگرانی و تپش یا باد سرخ، التهاب و سوزش با کمی سرگرانی، یا درد از باد سرخ نباشد و از اخلاط دیگر باشد و سرگران شود، و علامات خلط سرد باشد، همه را کلاهخودی گویند و هر حالتی را بر حسب تشخیص علاج می‌نمایند.

لیکن طبیبان ماهر، فقط سردردی را کلاهخودی نامند که با شرایط نامبرده وفق دهد.
علاج: اگر از اثر معاینه پی بردی که خون زیاد موجود است و دانستی که سبب رئیسی یا محرک سردرد خون است، رگ بزن!

اگر علامت خلط سرد یافتی و سردرد بسیار دوام کرده و تو بازدارنده‌ها را به کار برده‌ای، پاشیدنیهایی را استعمال کن که کمی تحلیل برنده و گرمی بخش با کمی نیروی گیرنده و برکننده باشند مانند: شکوفه گورگیا، بابونه، نعناع و سایر چیزهایی که در قانون یاد گرفته‌ای. به تدریج به داروهای نیر و مندتر برس! به وسیله گیاهانی که مناسب می‌دانی تخلیه به عمل آور. دانه صنوبر با مصطکی بسیار مفید است. هر سه شب يك دفعه به دیدارش برو، معاینه کن، اگر نیاز بود در تخلیه حب «صمغ صنوبر» به کار ببر!

و بدان! که بعد از تخلیه باید مغز را تنقیه کنی و پرده‌های مغز را بیالایی و در این زمینه داروهای را استعمال کن که مغز را نیر و بخشد و خودت آنها را می‌دانی که بوییدن مشک و عنبر آمیزه با کافور از جمله این داروهاست و اگر الوار نیز با اینها بیامیزی خوب است تا نیر و بخشیدن و تحلیل باهم باشند. ضمادهای گرم و تجویزکننده را - که می‌شناسی - به کار ببر! اگر حالش خوبتر شد و درد تخفیف یافت، گرما به و ضماق قوی استعمال کن!

اگر سردرد در نخستین مرحله است و تشخیص دادی که سبب، مواد گرم است، علاجی به کار ببر که در معالجه مغز یاد گرفته‌ای و آب پز خیار چنبر دارویی یا روغن بادام، چندین روز پیاپی به بیمار بخوران!

و اگر به وسیلهٔ مومیا و روغن بنفشه به عطسه آید، فایده بیند.
و بدان! که در دسر کلاهخودی اگر انگیزه اش گرمی هم باشد، هرگاه بسیار پایید به مزاج سردی تبدیل شود.

و نیز بدان! اگر سردرد کلاهخودی مزمن باشد، حتماً باید داروی بسیار گرمی بخش و تحلیل برنده استعمال کنی؛ و اگر به وسیلهٔ قرصهای «کوکب» و «شلیثا» و «داروی مشک» و همانند آنها عطسه کند خوب است.

باید این داروهای به بینی کشیدنی را در شیر زنی شیرده حل کنند- و به ویژه اگر در حالت شدت درد و بی خوابی زیاد- به بینی بیمار کشند تا عطسه کند، بسیار مفید است. داغ گذاری، قطع شریان، رگ زنی شریان، زدن رگ پیشانی همان است که در سردرد کهنه تجویز می شود.
غذای بیمار باید بخار آور نباشد و نباید اگر گرمی دارد حتی عدس باروغن بادام و سوپ سبزی بخورد. اما اگر سرما زده است زبانی ندارد که سوپ سبزیها را بخورد. زیرا بیمار کمتر بخار دارد. در داروهای پاشیدنی، باید کمی تخدیر هم باشد و باید دقت کنی که داروها تحلیل برنده باشند. پاشیدنیهایی از قبیل: افیون، خون سیاوشان، زعفران را استعمال کن و اگر نیاز به تخدیر کردن بود از این گیجگاه تا آن گیجگاه بیمار را با صمغ بیندای! و اگر پیشانی بیمار را با زعفران و مازوو قرصهای کوکب بمالی مفید است. علاوه بر این به اقربادین و جدول داروهای ساده مراجعت کن!

فصل بیست و نهم

سردرد نیمه ای (شقیقه)

می گوئیم: شقیقه دردی است که یکی از اطراف دو گانه سر به درد آید و سر را به هیجان می آورد. جالینوس عقیده دارد که این درد از پرده وسطی است. شاید سببش از داخل کاسه سر باشد. و شاید از آبشامه پوشش کاسه سر باشد و اکثراً این درد در ماهیچه های گیجگاه پدید آید.

اگر از خارج کاسه سر است درد به حدی می رسد که بیمار تحمل دست زدن را بدان ندارد که در این حالت مواد به وسیله ورید یا شریان خارجی به جای درد رسیده اند.
اگر علت از خود مغز و پرده هایش باشد، اکثر مواد درد آور از راه درزها بالا رفته اند، و ممکن است سبب بخارهایی باشد که از کلیه تن یا از اندامی که در طرف نیمه دردمند است آمده باشد. سردرد نیمه ای اکثراً نوبتی است و اکثراً سبب خلط است.

در سردرد نیمه ای تنها طرف دردمند سوء مزاج ویژه به خود ندارد.
اگر سردرد نیمه ای از خلط است باید بدانیم که خلط گرم است یا سرد، و اگر از باد و بخار است باید معلوم شود که تو علامت اینها را یاد گرفته ای!

اگر سردرد، سرد است، در گرم کردن آرامش یابد و تقریباً کشیده می شود. اگر گرم است، در لمس کردن گرمی حس می شود. تپش در گیجگاهها پیدا است و از سردی بخشها آسوده می شود. این راهم می دانی که اگر سرد است بیمار حس به سرما می کند و اگر گرم است به گرما. ولی این علامت تنها در حالت شدت یافتن درد معلوم است. علاج: چنان که در علاج سردرد کلاهخودی و غیره یاد گرفتی! باید رگ بزنی و به ویژه رگ پیشانی و گیجگاه را. اسهال و اماله لازم است، بر کشیدن مواد هست، هر حالتی علاجه دارد که در قانون ذکر شده است.

اگر سردرد نیمه ای گرم است، الوار را در آب کاسنی خیس می کنی - چنان که در اقرابادین گفته ایم - و از دو تا شش اوقیه به خورد بیمار بدهی خوب است. خون گیری از پیشانی و رگ بینی بسیار مفید است.

اگر سردرد نوبتی است، باید قبل از نوبت سردرد، تنقیه بدن شود و بعد از تنقیه، مزاج تغییر یابد. پس اگر ماده گرم است هر دو گیجگاه را با مخدرات بمال! مخدرات از قبیل افیون، پوست بیخ مهر گیاه، شب (زاج بلوری)، بنگ و کافور. و جای درد را به وسیله داروهای که در قانون ذکر شده - و تو می دانی - سرد گردان.

مرکب بر طرف دردناک بمالی، شاید خارج از فایده نباشد. زعفران هم که بر پیشانی بیمار مالند خوب است.

فیجن و نعناع و نان و روغن گل را ضماد کنی و بر پیشانی گذاری مفید است.

اگر «قرص پولس» را که در اقرابادین آمده است بر پیشانی بمالی بد نیست.

یک مقدار ثمر غار، یک مقدار برگ فیجن، نیم مقدار خردل در آب مخلوط کن و ضماد بگذار! مفید است.

مرهم «قیر و طی» که از آلاکلنگ (ذرا ریخ) یا مرهمی که از صمغ فیجن کوهی گیرند بر پیشانی نهند که از هر ضمادی بهتر است زیرا جای درد تاول می زند و زخم آوری است که کار داغ را انجام می دهد.

اگر ماده بسیار بسیار سرد است، باید پیشانی را با ضماد گیاه شیر سگ و خردل و عاقر قرحا و همانند آنها ببندی.

اگر سردرد نیمه ای مزمن است و زیاد پایداری کرده، حتماً سرد است و نیاز به تحلیل و به چیزی دارد که گرمش کند.

در این زمینه پاشیدنیا و مالیدنیهایی برای سردردها و به ویژه برای علاج شقیقه در اقرابادین آورده ایم، آنها را استعمال کن!

هرگاه تخلیه و تنقیه بدن را انجام دادی و خواستی داروی مایع به کار ببری، قبلاً به وسیله انگشت و دستمالی زیر در وقتی که نوبت درد آمده است ماهیچه های طرف دردناک را ماساژ ده و آنگاه دارو را به کار ببر!

اگر درد همراه تپش بسیار، شدت یافت و نیاز به مخدر داشتی، شریانی را که نزدیک جای درد است با افیون و انزروت و گیرنده‌ها بمال و چوبی یا قطعه سربی را بر پیشانی بگذار و ببند تا تپش تند را که مایه افزایش درد می‌شود باز دارد. همین علاج را سابقاً در بحث از داغ گذاری ذکر کرده ایم.

یکی از طبیبان پیشین دارویی را برای علاج شقیقه از زنی یاد گرفته است که گوید آزمایش شده و بسیار خوب است و آن این است: بینخ سیما هنگ و خارا گوش را در آب و روغن زیتون بجوشانی تا از هم می‌پاشند. آن گاه طرف درد را با آب و روغن زیتون - تا گرمند - بمال. و ته نشین را بر پیشانی بگذار! همو گوید: تا این دارو را استعمال کرده ام سردرد نیمه ای گرم یا سرد از بین رفته و بیمار شفا یافته است.

بهترین ضماد، ضماد خردل است. اگر درد بسیار دوام یافت، صمغ فیجن کوهی و پوست بینخ کبر و پیاز دشتی و فریون خرد کن و بسای و ببیز و در شراب ریحانی بریز تا معجون شود و بر پیشانی گذار، بهترین علاج است.

بی فایده نیست که بیمار در نخستین مراحل درد به گرمابه برود و سر بر بخار آب گرم گذارد و بعداً به وسیله روغن پسته، عطسه کند که فوراً درد به سوی شانه‌ها پایین می‌آید. نسخه‌های در اقرابادین و جدول داروهای ساده را مطالعه کن! که در آنجا نیز عللها می‌یابی.

گفتار سوم

ورمها و گسستگی‌ها در سر (که شامل دوازده فصل است)

فصل اول

«قرانیطس» که همان سرسام گرم است

ورمی گرم که در پرده نازک یا پرده ستبر مغز پیدا شود آن را قرانیطس می‌گویند. اگر ورم در جرم مغز باشد قرانیطس نیست. اگر چه برخی از طبیب نمایان پندارند که مغز به ورم دچار نمی‌شود و دلیل این پندار، گویند: هر چه چون مغز نرم است و هر چه چون استخوان سخت است کش ندارد و هر چه آماده کشیدگی نباشد نمی‌آماسد. که واقعاً اشتباه فرموده اند و راه خطا پیموده اند. زیرا هر چه نرم و لزج باشد که مغز چنین است کش می‌رود. استخوان نیز ورم می‌کند و خود جالینوس این را دانسته است و در بحث از عمر راجع به این موضوع بحث خواهیم کرد.

ما می‌گوییم: هر چه غذا دریافت کند کش یابد و از غذا افزون شود، و ممکن است که کشیدگی یابد و از دریافت زواید حجمش زیاد شود. که این خود به خود ورم است.

آری گاهی مغز هم ورم می‌کند، لیکن نام ویژه‌ای غیر قرانیطس و سرسام دارد که این دو نام، مخصوص ورم گرم پرده مغزند. بعضی اوقات در بعضی از مباحث‌ها، ورم گوهر مغز را نیز سرسام گفته‌اند؛ اما مجاز است و نام روی آورد را شامل اصل کرده‌اند. چه از ورم حجاب، که سرسام است روی آورده‌هایی از قبیل پریشان‌گویی، درهم شدن عقل، حرارت سوزناک در بیمار پدید آید این حالت روی آورد را عوام الناس سرسام گویند و در اصطلاحات پزشکی به تبعیت از مردم آن را سرسام گفته‌اند، که این مجاز به جای اصل استعمال کردن در بیماری فراموشکاری هم هست که بیماری به دنبال دارد و آن را سرسام سرد گویند. پس وقتی که عامه مردم سرسام گفته‌اند سرسام مغزی نیز که اکنون مورد بحث ماست بر سر زبانها افتاده است.

بعضی از مردم که معلومات لغوی ندارند، پندارند که این بیماری برسام است و سرسام از آن سبک‌تر است، که این ادعا نیز غلط است. برسام و سرسام دو کلمه فارسی هستند. سام یعنی آماس و بیماری، «بر»: سینه، و سر: سر است.

سرسامی که در تبها پیدا می‌شود و سرسامی که از وجود خلط در دهانه معده به وجود آید،

سوزنده است و شاید آنچه به سبب ورمهایی که در اطراف بیرونی سر یا در آبشامه خارجی پیدا می شود، پدید آید آن را تنها سرسام گویند.

اما همین حالت بیماری اگر از مشارکت حجاب و ورم حجاب و سایر ماهیچه های سینه باشد، سرسام همراه برسام است.

اگر سبب بیماری از ورم آبدان و رحم و معده و مشارکت آنها با مغز باشد، نامهای مختلف دارد و مصنفین نامهای جداگانه بر آنها نهاده اند. هم چنان که در بیماری «لیثر غس» هم این اختلاف در نامگذاری روی داده است.

لیثر غس سرسام سرد است و آن را فراموشکاری گویند.

باید بدانی! که سرسام راستین در اصطلاح طبی همان است که ما گفتیم.

اگر با ورم کردن پرده مغز، ورم به مغز سرایت کند بسیار خطر است. شاید در روز چهارم بیمار را بکشد و اگر از چهارم روز تجاوز کرد، از مرگ نجات یافته است.

اکثریت کسانی که از سرسام می میرند مرگ از آسیبی است که در نفس است

ورم سرسام بر حسب حوزه های مختلف مغز در جاهای مختلف بروز می کند. شاید دو جزء از اجزاء و شاید همه را در بر گیرد. اما اکثراً ثقل آن جایی است که در میان تجويف قسمت جلوی و قسمت وسطی مغز قرار دارد.

منشأ ورم سرسام گرم یا خونی است: تماماً سرخ رنگ، یا صفراوی است: کاملاً زرد رنگ، یا سوخته و مایل به سیاهی است. اگر منشأ ورم مایل به سیاهی باشد بسیار بد است و اکثراً از خون مراری به وجود آمده. نه از خون صاف و پاک. یا از صفراوی است که تنها از راه رگ یا خون دماغ می توان آن را از میان برداشت.

بسیار اتفاق افتد که پرده مغز یا رگهایی که از مغز به خارج آیند چنان می آمازند که نزدیک است جای به هم رسیدن استخوانهای قبایل سر از اثر فشار باز شود.

اگر بیمار سرسام در حالت عقل درهم شدن، به گریه و خنده يك اندر میان گرفتار آید حالش بد است.

اگر سرسام از بیماری ذات الریه سر چشمه گیرد که معلوم است از خلط بسیار گرم به وجود آمده، نشانه بد حالی است.

اگر سرسام از حقیقتی که دارد به دیگر حالت ناحقیقی منتقل شود، بد است.

اگر در بیماری سرسام اطراف سر و ریه گرانی کردند و این گرانی دوام یافت و سرانجام ترنجیدگی به بیمار دست داد و ماده زنگاری را بر آورد، علامت آن است که بیمار یا همین حالا می میرد یا اکثراً يك روز و دو روز به مرگش مانده است؛ یعنی به شرطی که بیمار بسیار نیر و داشته باشد به این مهلت دوروزه می رسد.

اگر بیمار در حالت تب پریشان گوید و بعد از زوال تب پریشان گوییهای خود را به یاد بیاورد، علامت آن است که بیماریش سبک است و خطری در بر ندارد.

اگر بر بیمار سرسام «هموریدوس» (بواسیر. نسخه.) روی آورد، نشانه خوب شدن بیمار است.

اگر بیمار برسامی، در حالت ناتوان شدن مرار سرخ رنگ قی کند یک روزه، یا اگر نیروی بیشتر داشته باشد دو روزه می میرد.

هر کسی که ورم در اطراف مغز داشته باشد و بولش به رنگ آب باشد، حالش خطرناک است و کسی ندیده است که چنین بیماری از مرگ برهد.

ممکن است از جریان یافتن بواسیر سرسام از بین برود.

گاهی سرسام گرم به سرسام سرد لیتر غس تبدیل می شود.

شاید بیمار از سرسام رهایی یابد اما به بیماری دق و دیوانگی گرفتار آید.

گاهی سرسام غیر حقیقی به سرسام حقیقی تبدیل می شود.

سالخورگان از سرسام کمتر شانس شفا یافتن دارند.

یکی از دست اندرکاران طب گوید: شاید بیماری دیگری که شباهت به سرسام گرم دارد، روی آورد اما تب همراه ندارد و این خود دلیل بر آن است که ورمی در کار نیست. همو گوید: که بیمار در این حالت بسیار نگران و بسیار متحرک است و هیچ آرام و قراری ندارد و می خواهد از در و دیوار بالا برود و پکری و اندوه و تشنگی و تنگ نفسی شدت می یابد و هرگاه آب بخورد آن را بر آورد و دور اندازد، و گویا این بیماری از یک روز تا منتهای چهار روز سبب مرگ می شود و هیچ کس از آن جان سالم به در نمی برد. رنگ چهره و زبان بیمار سیاه گردد و چشم از گردش می افتد و رفتار دیوانه وار می کند و به تدریج سست حرکت می شود و نبض می ایستد و می میرد. و اکثراً از خفگی جان می سپارد. یا می بینی که بیمار می دود و فجأة می افتد و می میرد.

من می گویم: سبب این بیماری شاید از مشارکت مغز با اندامی ارزنده مانند ماهیچه های نفس کش باشد. که ماهیچه به ترنجیدگی زیاد یا به تباهی دیگر انجامد که تباهی به سوی گذار نفس راه یابد و به مغز سرایت کند و مغز را مشوش نماید و مغز به تباهی گراید و عقل درهم شود و از خشک شدن اطراف گلوی و سینه، تشنگی هجوم آورد.

فصل دوم

نشانیهای مشترك سرسام گرم (قرانیطس)

علامتهایی که می توان از آنها به انواع سرسام حقیقی پی برد از این قرار است:

۱- تب همیشگی و خشک که اکثراً در وسطهای روز شدت می یابد.

۲- زیاد از حد (به افراط) پریشان گوید و یکباره از پریشان گوئی کسل و تنبل می شود و دست

برمی دارد.

۳- عقل درهم می شود و این حالت اکثراً در روز سوم و چهارم پیدا می شد.

- ۴- بیهوده دست و پا را می‌جنبانند، نفسش درهم برهم و نامنظم و بلند است.
- ۵- سردنده‌های نزدیک شکم به سوی بالا زیاد کشیده می‌شوند.
- ۶- پریدگی (اختلاج) اندامان همراه بیماری آید. اگر قبل از بیماری اندامانی به اختلاج گرفتار آیند، شاید دلیل بر آمدن بیماری باشد.
- ۷- خواب پریشان، از خواب می‌پرند، فریاد می‌زنند، کمی در خوابند و کمی بیدار. در خواب چیزهای هولناک می‌بینند و با شبجهای ناهنجار روبه‌رو می‌شوند، با تشویش از خواب می‌پرند و فریاد می‌زنند.
- ۸- بعضی از این بیماران بداخلاق می‌شوند، جسارت و خشم غیر عادی پیدا می‌کنند، از نور و روشنائی متنفرند، التهاب و زبری در زبان پدید آید و زبان خود را گاز می‌گیرند و شاید زبان بماسد (ورم کند).
- ۹- اکثراً چنین بیمارانی صدایشان می‌گیرد آب می‌خواهند و کمی می‌نوشند و اشتهای غذا کمتر دارند.
- ۱۰- شاید دست و پاها بدون سبب خارجی سرد شود.
- ۱۱- بول بیمار سرسام چیزی در میانه رقیقی و چسبندگی است.

نبض بیماران سرسام

اگر ورم در اندامی پی‌آلود باشد که پیه‌ها از رگی سخت باشند، نبض سخت است. زیرا سختی رگ و ناتوانی نیرو، خود به خود فشار آوری بر نبض می‌شوند و قوتی به نبض می‌دهند. اما اگر بیمار به خطر نزدیک شود، چون خشکی گرد آید و شدت می‌یابد نبض در مرحله آخر بسته شدن و در اولین مرحله باز شدن سریع‌تر گردد. و در عین حال نبض اره‌ای با نوعی از نبض موجی همراه است. زیرا مغز گوهری نمناک است.

شاید نبض بیمار افزایش یابد، یا بر حسب نیاز بزرگ و درشت شود و شاید نامرتب آید و در اجزاء حالت طبیعی نبض اختلاف افتد. شاید نبض بلرزد که از لرزش نبض ممکن است غش کردن پیدا شود. مگر این که اختلاف ولرزش و تکان خوردن سبب سختی رگ و نیروی زیاد باشد که در این حالت آثر غش کردن نیست.

گاهی روی می‌دهد که نبض «تشنجی» شود که علامت پیدا شدن تشنج در بیمار است. اگر علامت بیماری تند و شدید و تبهای سخت دیدی و بیمار شکمش قبض است، این آثر آمدن سرسام است و از جمله علامتهای صحیح به شمار می‌آید.

علامتهای پیش در آمد سرسام

قبل از گرفتار آمدن به بیماری، فراموشکاری روی می‌دهد هر چیز را زود فراموش می‌کنند. بدون سبب غمگین می‌شوند، خواب پریشان می‌بینند، سردرد و سرگرانی زیاد است، امتلاء در سر رخ می‌دهد.

اکثراً قبل از بیماری رخسار زرد می شود، بی خوابی به درازا می کشد، خواب پریشان و مضطرب است.

تا مواد در راه به مغز رسیدن است و در رگهای مغز می جنبند و می گردند، این روی آوردها به تدریج شدت یابند. هرگاه مواد بیماری به مغز رسید و مغز ماده را در خود نپذیرفت، سردرد از عقب سر و در نزدیک پشت گردن احساس می شود و به ویژه اگر ماده صفراوی باشد درد بیشتر حس می شود.

اگر بیمار به سرسام دچار شد و مغز ورم کرد، چشم بیمار در مرحله اول بسیار خشک می شود و بعداً چشمهایش ژفک گیرند و اشک و به ویژه از یک چشم سرازیر می شود. بسیار اتفاق افتد که رگهای چشم بسیار سرخ رنگ شود و شاید چکه های خون از بینی تراوش کند. اکثراً بیمار دست بر چشم می مالد و می خواهد که همه اندامانش در آرامش باشند.

دست ها را بیهوده به کار می برد و کاه و پُرزه ها را بر می چیند. و در این حالت اکثراً چشمها را بر هم آورده یا این که چشم به زمین دوخته و حالت پکری دارد و گاهی از گفتن کلمات صحیح تنبلی می کند و تنها زبان را به حرکت می آورد.

شاید آگاه یا ناخودآگاه به چکمزك گرفتار شوند. اگر چکمزك در تبهاروی دهد دلیل قوی بر بودن سرسام است.

بیمار سرسام اگر اندامی از اندامانش به درد افتد حس نمی کند حتی اگر اندام دردمند را زیاد با انگشت فشاردهی خبر ندارد.

ما بر این علامتها چیزی می افزاییم و می گوئیم:

۱- اگر ورم در قسمت جلو مغز باشد، حس تخیل تباه شود، بیمار پرزه های قماش و کاه و غیره را از در و دیوار بر می چیند و شبیهایی می بیند که وجود ندارند.

۲- اگر ورم در وسطهای مغز باشد، فکر تباه است، دانستیها به هم مخلوط می شوند، سخنها پریشان زیاد گوید.

۳- اگر ورم در قسمت عقبی باشد، هر چه ببیند فراموش می کند، هر چه می کند فوراً فراموش می شود که کرده است. چیزی را می خواهد وقتی که برایش می آورند فراموش می کند که خواسته است. شاید لگن را بخواهد که در آن شاشد وقتی لگن می آورند فراموش کرده که لگن را خواسته است.

۴- اگر ورم در همه طرفهای سر باشد همه این علامات دیده می شوند و اگر مغز هم ورم کند رخساره و چشم سرخ می شوند و چشمها از کاسه بسیار بروز می کنند. اگر ماده ورم آورخونی باشد چشمها سرخ و اگر صفراوی خالص باشد، زرد رنگ می شوند.

اگر بیماری از مشارکت مغز با اندامی دیگر باشد، علامتش این است که یکباره روی آورد. آنگاه درد حالت آن اندام مشترک است. هرگاه درد آن شدت یافت بیماری شدید می شود و اگر درد اندام کاهش یافت درد بیمار رویه کاهش است و دوشادوش حالت اندام است.

اگر بیماری از مغز است، به تدریج و کم کم می آید و همیشگی می شود. در بیماری سرسام حقیقی، علامت پیشرو است و بیماری بعد از آن آید. اما در سرسام غیر حقیقی، اندامانی دیگر بیمار می شوند و بعداً علامت سرسام بروز می کند. اگر سرسام از جهت حجاب حاجز و ماهیچه های سینه سرچشمه گیر، علامت سرسام قبلاً می آید و بیمار در حال تنفس دردی سوزن کوبی مانند (ناخس) در پهلو حس می کند و روی آورد ذات الجنب پدید آید و نفس تنگی و نبض آره ای و سرفه خشک ایجاد می شوند و سرفه بعداً به سرفه تر تبدیل می شود. و خون باخدومی آید. تب همیشگی - که اکثر گرمی آن در اطراف سینه است - بروز می کند. و اگر سرسام حقیقی است گرمی بیشتر به اطراف سر می آید. سر دنده های نزدیک شکم (شرسوف) به سوی بالا کشیده می شوند. در بالاییهای جمجمه احساس درد پیدا است که همه جای را دربر نگرفته است، این علامتهای نامبرده دلیل قاطع و قوی نیستند. نفس بیمار حالات مختلف دارد. گاهی ناتوان و نامرتب است و گاهی بلند است و بیشتر به کوچکی و ناتوانی می رسد و گاهی نفس کشیدن به آه کشیدن شبیه است. اما اگر سرسام حقیقی باشد نفس بلندتر و بسیار بلند است. در به هم زدن عقل، هر دو نوع از سرسام (حقیقی و غیر حقیقی) دخالت دارند و تفاوت ره در این است که در سرسام حقیقی اختلاط عقل پیرو شدت و سبکی تب است. اگر سبب بیماری سرسام خلطی باشد که در دهانه معده گیر کرده، بیمار سوزشی در دهانه معده حس می کند و دلش به هم می آید و تشنه می شود و دهانش تلخ است. اگر سرسام ازورمی که در اندامان دیگر است به وجود آمده از حالت ظاهری آنها پیداست و اگر دیده نشود اختلاط عقل و سرسام آشکار روی نمی آورد. باید این را بدانی!

فصل سوم

علامت انواع سرسام حقیقی

می گوئیم: اگر سرسام از ماده خونی به هم آمده، روی آورده های ذکر شده همراه خنده بدون سبب سر برمی زنند، خون از بینی می چکد، نفس بلند است، چشم پر از اشک و ژفک می شود، بی خوابی رخ می دهد - اما نه به حد افراط - زبان زیر و سرخ رنگ مایل به سیاهی و بعداً کاملاً سیاه می شود. زبان سنگین می شود و از سنگینی زبان بیمار از حرف زدن تنبلی می کند. در حالت تشنج به چیزهای سرخ خیال می کند، رگهای پیشانی سرخ و چشم پر است. بدون هدف می نشیند و بر می خیزد.

۲- اگر سرسام از صفرای خالص ایجاد شده، بیداری کشیدن زیاد، چشمهای بسیار خشک، زبری شدید زبان، زبان، اول زرد و بعداً سیاه شود. تب شدت یابد. زیاد می خواهد بدست چشمها را بمالد. چیزهای زرد در خیال می آرد. کردار وحشیانه می کند، می خواهد بجنگد و بشو راند. مثل

کسی است که می خواهد در جنگ شرکت کند و دماغ دشمن را بکوبد و دستهایش برای تهدید حرکت می کنند. پیشانی زیاد به سوی بالا کشیده می شود.
۳- اگر سبب سرسام صفراوی سوخته که از همه بدتر و کشنده است باشد، روی آورده های بیماری با حالت دیوانگی و پکری همراه است. نفس بلند، دست جنباندن بی هدف، چشم تیره، تو گویی جنون سودایی است.

۴- علامت انتقال سرسام گرم به حالت های دیگر:
(الف) اگر به سرسام سرد (لیثر غس) تبدیل شود- که نوید شفاست- چشم بیمار گود می شود، پلک برهم آوردن زیاد رخ می دهد. آب دهن از لب و لوجه می آید، نبض سست و نرم است.
(ب) اگر به «سفاقلوس»^۱ و ورم مغزی تبدیل شود، علامت «سفاقلوس» پدید آید. گاه گاهی سیاهی چشم ناپیدا و سفیدی پیدا است. بیمار هر وقت می خواهد بر پشت خوابد، شکم بادمی کند، دنده های نزدیک شکم (شرسوفها) کشیده می شوند، پرش به اندامان روی آورد.
(ج) اگر سرسام به بیماری دق مبدل شود، فرورفتگی چشم، آرامی و سبکی تب، خشکی بدن، کوتاهی و سختی نبض پیدا است.
(د) اگر سرسام تبدیل به ترنجیدگی شود نشانیهای ترنجیدن را در باب تشنج آورده ایم.

فصل چهارم

علاج انواع سرسام

علاجی که همه انواع سرسام در آن مشترك است و برای هر حالت از حالات سرسام حقیقی مناسب است زدن رگ قیفال است که باید خون نیک و زیاد از آن گرفت.
همین که خلطها شروع به فعالیت کردند و مانعی مهم در راه نبود باید رگ قیفال را زد. باید دقت کرد که آیا بیمار از اثر رگ زدن غش کرده یا به غش کردن نزدیک است و همین که دانستی که نزدیک است غش کند خون ریزی را بند آور!
اما باید بدانی که غش کرده یا در حال غش کردن است زیرا حالت بیمار کمتر این را آشکار می کند. تنها از راه نبض می توان پی برد. اگر نبض لرزید یا پایین آمد و بدون انتظام اختلاف پیدا کرد مثلا نبضی درشت و یکی ریز است بدان که غش کردن نزدیک است.
باید بیمار را خوب و محکم باندپیچی کنی که مبادا از حرکات و تشویشی که بدون فهم باشد باند را باز کند و کار را تباه گرداند.
بعد از آن اگر بیمار نیروی کافی دارد و نیاز به رگ زنی داشت و بیماری هنوز نیر و مند است رگ پیشانی را بزن!

(۱) سفاقلوس = شفاقلوس = سفاقلوس: به معنی ورم مغز.

اما اگر دیدی که نیروی بیمار و حالت و بیماری با خون گیری تمام از دست بیمار مناسب نیست یا این که بیمار دست خود را تسلیم نمی کند یا اینکه از رگ زدن دست بسیاری ترس و پریشان حال می شود، تنها به رگ زدن پیشانی بس کن؛ و قبل از رگ زدن پیشانی، روغن گل و سرکه سرد شده و سایر افشردهای سردی بخش را - که برای تو بر شمرده ایم - بر سر بیمار بگذار.

اگر بیمار سر سام صفرایی دارد بهتر آن است که سرش را با برگ تمشک پیچی، که بسیار مفید است و در خانه ای سکونت ده که هوایش معتدل و در و دیوارش ساده باشد. نه رنگ آمیزی و نه عکس و رسمهایی. زیرا بیمار به نقاشی ها خیره می شود و فکر می کند و این فکر و خیره شدن به مغزش زیان می رساند و برای پرده های مغز نیز زیان آور است. باید در خانه مسکونی و در نزدیکی بیمار بوییدنیهای سرد از قبیل نیلوفر، بنفشه، گل محمدی، کافور و سایر چیزهایی که در قانون ذکر کرده ایم، باشند.

دوستان بیمار باید خوش گفتار و دوستدار و مهر بان باشند. کسی که بیمار از او شرم دارد اگر با بیمار باشد خوب است چون از شرم او، از در هم شدن و پریشان خاطری و تشویش که به زیان او است دست می کشد. کوشش کن که بخوابد. اگر خوابش نمی برد و چنان نیرویی در او است که تحمل افیون دارد کمی افیون به بینی و پیشانیش بمال. و اگر او را تمام نیر و مند نیایی نکند که افیون به کاربری؛ زیرا ممکن است بیمار را بمیراند. تنها به شربت خشخاش او را در خواب کن و سرش را با ضماد کاهو بپیچ و تخم خشخاش را در آب جو بریز و به خوردش بده. اما بهتر از همه آن است که اگر وقت مناسب است و در تأخیر کردن هم خطری نیست در ابتدای بیماری مدت دو روز یا سه روز رگ زنی به عمل آوری.

وقتی خون از او کشیدی اگر ممکن باشد چیزی در بدن باقی بگذار تا بتواند با حالت بحرانی مبارزه کند و تعویض غذایی بکند که در آن وقت باید به وی برسد. بعد از رگ زنی مصلحت آن است که بیمار را به وسیله بسیار نرم اماله کنی، مثلاً با روغن گل و آب جو، یا آب و روغن زیتون. و اگر دیدی که به ملین قوی تر نیاز دارد بعد از آن که شکم نرمش یافت ملین قوی تر استعمال کن. و کوشش کن که مواد را از هر جای بدن به سوی پایین آری. دست و پای بیمار را ماساژ ده، با انگشت فشار بر دست و پای آور، آب گرم بر دست و پاهایش ریز چنان که ذکر شد باند پیچی کن!

و حتی حجامت بردست و پاها بگذار، و به ویژه قبل از شدت یافتن تب و در وقت پایین آمدن درجه حرارت - اگر حرارت شدت گیرد - این کارها را حتماً انجام ده؛ و شاید در نخستین مرحله شروع بیماری نیاز بدان باشد که حجامت بر میانه شانه ها نهی. اما قبل از حجامت گیری باید غذای بیمار را کاملاً لطیف سازی تا اندازه ای که فقط اسکنجبین شکری می شود. بعد از آن مدت يك روز یا دو روز غذایش آب جو رقیق با اسکنجبین باشد و بعداً آب جو غلیظ با اسکنجبین بخورد. در هر حال باید همواره نیروی بیمار و حالت بیماری را در نظر داشته باشی. تا روی آورد بیماری بیشتر شدت یابد، تو غذایش را لطیف تر گردان. مگر این که از برافتادن

نیروی بیمار بیم داشته باشی.

نباید آب بسیار سرد بخورد و به ویژه اگر ورم در حجاب حاجز یا در درون (احشاء) باشد باید به کلی از آب سرد پرهیزد. تادیدی بیماری کاهش می یابد، به تدریج غذا را غلیظ تر و بیشتر کن، غذایش کدو حلوایی، سبزیهای سرد، ماش، پخته غله های سرد یا میوه های ترش سرد مزاج در آن ریز. در وقت پایین آمدن علت نان گندم سیوس گرفته را در آب بسیار سرد یا گلاب قند با یخ که بسیار سرد می گردد خیس کند و بخورد مفید است.

اگر بیماری سرسام از آن نوع بسیار بُرنج نباشد که سببش ورم رگهایی باشد که همراه حجاب از سر خارج شوند، باید قبل از هر چیز و در نخستین مرحله بیماری بازدارنده های خالص به کار برد. اما اگر از جنس نامبرده بود باید داروهایی به کار برد که کمی سستی بخش باشند و مسکن درد گردند بعد از آن قبضی بخش استعمال کن! و در اماله کردن بسیار کوشا باش. بعد از آن اکثراً سردی بخشهایی که قبض نباشند و کمی خشخاش و کمی بابونه در آن ریز تا خشخاش خواب آورد و بابونه با خشخاش مقاومت کند و کمی تحلیل ببرد.

اگر از این عللها بیماری کاهش یافت، اما پریشان گویی باقی ماند، اگر نیر و بسیار است، شیر بُزرا از پستان بر سرش دوشند و اگر ناتوان است از پستان زن شیر بر سرش بدوشند. هر دفعه که شیر بر سرش دوشیدند بعد از یک ساعت با سرشویه های معتدل از قبیل آبکی هایی که از بنفشه و بیخ سوسن و بابونه با سایر سردی بخشها سازند، بشویند که این دستور بقراط است و در کتاب داروها (اقرابادین) آمده است.

اگر بیماری پایداری کرد و از این معالجات سودی به دست نیامد، یا سرسام سرگرانی و خواب آلودگی (سبات) آورد، و از مرحله نخستین تجاوز کرد و آرامش بیش از جنبش بود. او را از سردی های بسیار سردکننده و به ویژه از خشخاش پرهیز ده! و بعد از روز هفتم سرشویه هایی که عبارتند از: سوسنبر، پونه، فیجن و افشره نعناع و شاه افسر استعمال کن و لعاب تخم کتان با روغن زیتون و آب بر سرش بگذار و به وسیله روغن گرمی بخش کاری کن که همیشه بدنش عرق کند. اگر بیماری از هفت روز بیشتر طول کشید، برای نگهداری قوتش می توانی کمی شراب آمیخته با آب به او بدهی اکثراً اگر قی کنند نفع بینند. شاید اگر روغنی سرد و تر مخلوط با آب بخورند، اسهال شوند و بیرون انداختن ماده بیماری آسان گردد و خشکی به تری مبدل شود.

اگر از گم کردن عقل و ناتوانی حس نتوانستند بشاشند، باید آبدان را با روغنی نیم گرم که روغن زیتون بهترین است، مالید یا آب پز بابونه یا آب گرم بر آن پاشید و بعداً آبدان را در آن فرو کرد تا می شاشد. و دقت کن که هر وقت می دانی نوبت شاشیدن رسیده باید مثانه را در این آبکی ها فرو کرد. اگر بیمار این کار را نپذیرفت اقلاً چنان که گفتیم این آبکی ها را بر مثانه اش بباش.

اگر دیدی که بیمار سرسام، زیاد پهلوی به پهلوی می شود و قرار ندارد، باید او را محکم ببندی که حرکت نکند. زیرا بی قراری و حرکت بسیار زیان می رساند و به ویژه اگر رگ زده باشی و هنوز زخم جوش نخورده باشد، تحرك زیاد بسیار زیان بخش است.

اگر دیدی که بیماری بسیار پایین آمده و از مرز سرسامی بیرون رفته است، علاج نقاهتی (نوشفا یافتگی) استعمال کن! در نو بنشینند و از هواها و بادهای بدجنس و گرم و سام و گرمای آفتاب دوری جوید تا بیماری باز نگردد. و اگر خواهی بیمار را شست و شو دهی با آب صاف و بی آلاش و اندک گرم شست و شوی سبک بده تا خوابش ببرد، خوابیدن بسیار مفید است. از گوشت سبک بسیار بخورند.

تا اینجا راجع به معالجه سرسام بطور کلی سخن رانیدیم. اما علاجهایی که ویژه سرسام صفرایی و علاج سرسام خونی است، به قرار زیر است:

۱- بیماری که سرسام صفرایی دارد، به اسهال زیاد تر و رگ زدن کمتر نیاز دارد. بیمار برای اسهال دادن صفرا باید لغزائنده های لطیف - که ذکر شده اند - بخورد. و چیزهایی بخورد که خون را تنقیه می کنند و اگر مزاج بیمار بپذیرد باید در هر حال شاه تره با داروی خوردنیش باشد و اگر بیمار آمادگی داشته باشد سقمونیاراهم مخلوط کند خوب است. بیمار سرسام صفرایی، در وقت رگ زدن نباید به غش کردن نزدیک باشد. باید بعد از تأکید از آن که غش نمی کند، اندازه ای مناسب خون از او گرفت و بعداً مسهل بدو داد تا تخلیه شود. هم چنین باید داروهایش سرد و تر باشند. اما اگر سرسام خونی است باید غذاهای سرد بخورد و اگر اماله و اسهالش پایان یافت، ممکن است که خوراکش قبض باشد از قبیل خوراکیهای: غوره ای، اناری بهی و سیبی.

در صورتی که این خوراکیها با سرسام صفرایی ناسازگارند و باید خوراک بیمار سرسام صفرایی از نوع کدویی، کشکی (منظورم از کشکی خوراکی است که از جو پوست کنده با دوغ درست کنند) سفیدبایی، سلمکی، ماشی و همانند آنها باشد و به وسیله سرکه و شکر یا آلوی طبری یا آلوی بخارا و همانند آنها ترش مزه گردد.

و بدان! که صفرایی، به خاموش کردن گرمی زیاد نیاز دارد و خونی، به تحلیل زیاد. در معالجه سرسام صفرایی، از خنک کننده ها آن اندازه حذر مکن که در علاج سرسام خونی باید حذر کنی. صفرایی را از آب سرد بسیار منع مکن! و باید کوشش کنی که زیاد بخوابد خواب آورش مایعات تری بخش و روغن کاهو و روغن کدو و همانند آنها باشد و بوییدنیها هم از تری بخشها باشند.

بیمارانی که ماده صفرایی آنها صفرای سوخته است باید در علاج آنها بیشتر به تری بخشها بپردازد، و تا ممکن است اماله های سردی بخش و ترگردان را در علاج آنها به کار ببر!

فصل پنجم

فلغمونی، التهاب در نسیجهای مخاطی، که بر گوهر مغز روی آورد

اکثراً این بیماری ناشی از خون گندیده است که ورم بر مغز وارد آورد. شاید جای به هم رسیدن استخوانهای سر را از هم جدا سازد و شبکه را متخلخل کند و در این بیماری تو گویی نزدیک است

که سر پاره شود و از هم بپاشد.
 سردرد بسیار شدید است، چشمها از حلقه بیرون آیند و سرخ می شوند، گونه ها بسیار سرخ رنگ می گردند.
 شاید معده در آن شرکت داشته باشد و بیمار به قی کردن و دل به هم آمدن دچار آید. بیمار بیشتر از آن که عادت داشت می خواهد بر پشت بخوابد و بدون نظم و ترتیب دراز می کشد. اگر حال چنین باشد حداکثر در روز سوم بیماری می رود. اگر از سه روز تجاوز کرد و نمرد، امید خوب شدن هست. و بدان که این بیماری بسیار سخت نیست و گر نه اندامی بدین هیأت و به این ارزندگی نمی توانست آن را تحمل کند.
 علاج این بیماری علاج سرسام و از علاج سرسام باید قوی تر باشد.
 اگر رگ زیر زبان را بزنند بسیار فایده دارد اما باید بعد از آن که رگ مشترك ورگهای بایسته دیگر را می زنند آن گاه رگ زیر زبان را بزنند.

فصل ششم

باد سرخ و قوباء در مغز

هرگاه باد سرخ و قوباء در مغز پیدا شود، سردرد شدید، التهاب شدید، رخساره زرد و سرد و به ویژه چشم زرد می شود و بعداً یکهو رخساره گرم و سرخ می شود. لیکن اکثر آژرد و سرد است. دهان بسیار خشک است. خواب آلودگی دارد. اما نه به اندازه فلغمونی. روی آورده ها و تب از فلغمونی بیشتر است.
 علاج این بیماری علاج «صباری» است. این بیماری اکثر آژرد و سوم بیمار را می کشد و اگر در سه روز نمردها شود. کودکان نیز باد سرخ مغز می گیرند جاندا نه گود می رود، چشم گود و زرد می گردد و همه بدن خشک شود. علاج، زرده تخم مرغ باروغن گل سرد شده است، که هر ساعت باید تبدیل شود. افشرد ها و سبزیهای تر و سرد و به ویژه کدو، پوست خر بزه و خیار و امثال آنها را - چنان که می دانی - بر سر بیمار می نهی.

فصل هفتم

صباری

صباری نام نوعی از سرسام گرم صفراوی است که بیمار به کلی دیوانه می شود و پریشان می گوید و در تشویش و نگرانی زیاد به سر می برد.
 لیکن در بیماری که آن را قرانیطس ساده می گویند، بیمار پریشان گویی و درهم شدن عقل دارد اما دیوانه نمی شود.

اگر با سرسام پریشان‌گویی و تشویش و نگرانی بود و بیمار دیوانه شد، قرانیطس نیست، صباری است.

این بیماری صباری مانند آن است که بیماری «مانیا» (مالیخولیا) و بیماری قرانیطس هر دو به هم آمیخته باشد.

هم‌چنان که قرانیطس به مالیخولیایی می‌ماند که با ورم و تب ترکیب یافته باشد. اکثراً بیمار اول دیوانه می‌شود و بعداً به ورم مغزی و تب گرفتار آید.

وقتی بیماری را صباری گویند که سرسام گرم از نتیجه خون خالص سوخته باشد. ماده خون خالص سوخته که به مغز می‌رسد، دیوانگی را همراه می‌برد و در عین حال همان وقت یا کمی بعد ورمی که سبب صباری شده پیدا می‌شود. در سرسام گرم (قرانیطس) دیوانگی از ورم است اما در صباری دیوانگی و ورم هر دو از ماده، باهم ایجاد شده و هیچ کدام سبب دیگری نیست و یکی از دیگری نزاده است. شاید هر یک از درد دیوانگی و ورم در افزایش درد همدیگر دست داشته باشند.

همین که درد صباری شروع کند، بی‌خوابی طول می‌کشد؛ خواب در هم برهم است، با حالت ترسناک از خواب می‌پرند، حرکات ناخودآگاه پدید آید، نفس کشیدن بسیار و نامرتب، فراموشکاری، پاسخ نامربوط به سؤال، سرخی و اضطراب چشم و گرانی چشم، توگویی خاشاک در چشم فرو شده. شاید چنان که گفتیم زرد رنگی هم در چشم پیدا شود. کشیدگی در پشت گردن حس می‌شود، از بخارهای بالا رو درد پیدا می‌شود. اشک بدون اراده از یک چشم می‌ریزد. و هرگاه بیماری استوار شد تب سخت است و زبان زبر و خشک. و در آخر بیماری جنبش پلکهای چشم از ناتوانی بیمار آرامش یابد و بیمار به زحمت حرکت می‌کند و حتی حرکت دادن پلکها را دشوار می‌داند. با حالت دیوانگی، پریشان‌گویی بریده بریده که در میانه از سخن گفتن عاجز می‌ماند و نمی‌خواهد زیاد حرف بزند، پیدا است. بیمار اکثراً به برچیدن پرز و کاه مشغول است. نبض ناتوان و کوچک و سخت است و سختی نبض از خشکی است.

ممکن است که صباری از اثر سرسام گرم صفراوی خالص نباشد، که در این حالت وضع بیمار و گرفتار و یادآوری و جنبشهایش تفاوت می‌کند، گاهی مرتب و گاهی نامرتب می‌شود. علاجش همان علاج سرسام صفراوی است. به علاوه باید بیشتر تری به او رساند و باند پیچی دست و پاها دوام یابد.

فصل هشتم

لیثرغس یا سرسام سرد (فراموشی)

ورم بلغمی که در داخل کاسه سر باشد، سرسام بلغمی به وجود آید و آن را لیثرغس گویند. اکثراً این بیماری در گداهای گوهر مغز است و کاری به پرده و شکمچه‌های مغز و جرم مغز ندارد. زیرا بلغم کمتر اتفاق افتد که در اینجاها جمع شود و از آبشامه‌ها - که سفتند - بگذرد. گوهر مغز نیز که

لرج است بلغم را کمتر می پذیرد.

یادآور می شوم که بیماری ذات الجنب هم کمتر اتفاق افتد که بلغمی باشد و اکثراً صفراوی است، زیرا بلغم کمتر می تواند در گوهر صفاق پی آلود سفت نفوذ کند. اما اگر گفتیم کمتر اتفاق می افتد شاید این کمتر، اتفاق بیفتد و ورم در گوهر مغز، در پرده های مغز پیدا شود. این بیماری به نام روی آوردش نام گذاری شده و آن را «لیثر غس» گویند که لیثر غس به معنی فراموشی است، و این بیماری با فراموشکاری همراه است و از این اسم گذاری بسیاری از طبیبان دچار اشتباهاتی شده اند. آنها نفهمیده اند هدف و منظور نوعی بیماری است که از ورم سرد ایجاد شده. پنداشته اند که بیماری تنها فراموشکاری است، یعنی عَرَض را با مَرَض عوضی گرفته اند. گروهی از اطباء هر ورم سرد مغزی را، بلغمی باشد یا سودایی، لیثر غس گویند. اما اکثریت پیشینیان تنها ورم سرد بلغمی را لیثر غس می گفته اند، و تو می توانی هر دو حالت را لیثر غس گویی!

ماده این بیماری به ماده بیماری حیرت زدگی (سدر) نزدیک است اما از بیماری «سدر» دیر پاتر است. این بیماری از چیزهایی پدید آید که خلط بلغمی و بخار تولید می کنند. اکثراً از خوردن پیاز، از زیاد خوردن، از زیاد نوشیدن، زیاد میوه خوردن به وجود آید.

علامتهای لیثر غس:

سردرد سبک، تب نرم، چون ماده بیماری بلغمی است تب نرم است و بدیهی است که با هر ورمی که از خلط عفونی آید تبی هست. اما تب بلغمی هر چند آن قدر سبک است که ممکن است بیمار حس نکند که تب دارد. با دیگر تبها تفاوتش در این است که خواب آلودگی (سبات) همراه دارد. بیمار همین که چشم باز کرد می خواهد بسته شود.

فراموشی، نفس متخلخل و بسیار سست و ناتوان با اندکی نفس تنگی و خدو، بسیار خمیازه می کشد، دهان باز می کند و می بندد، گاهی که دهان را برای خمیازه کشیدن باز می کند اتفاق می افتد که فراموش می کند برهم نهد و دهان به حالت باز می ماند. یا از تنبلی نمی تواند دهان را ببندد. و از مشارکت معده سکسکه هم دارد، زبان سفید رنگ است، از پاسخ تنبلی می کند، حرکات پلکها به سستی و کندی انجام می گیرد. عقل درهم می شود. اکثراً مدفوعش تراست و اگر خشك باشد به اعتدال خشك است. بولش چون بول الاغ است. شاید لرز کند و دست و پاها عرق کنند.

بیماران لیثر غس برخلاف بیماران سرسام گرم (قرانیطس) سردرد گیرند و نبض درشت و متفاوت (نامرتب) و کند و لرزشی و موجی دارند و بیشتر به نبض بیمار ذات الریه شباهت دارد لیکن طول و عرضش کمتر است و سست تر است و تفاوتش بیشتر و اختلافش کمتر است. زیرا آسیب دیدن قلب از بیماری لیثر غس کمتر از آن است که از ذات الریه بیند. در بیماری لیثر غس نبضی که در وسط آید بیشتر از آن است که در ذات الریه است، زیرا نیروی حیاتی در آن سالم تر است. و چون از قلب دور است تب بیماری لیثر غس از تب ذات الریه کمتر است و چون ماده در

خود مغز است خواب آلودگی بیمار بیشتر از بیمار ذات الریه است چه در ذات الریه ماده از ورم شش روبه بالا می رود.

لیثر غس سودایی

ما را جمع به لیثر غس که ورم بلغمی باشد صحبت کرده ایم و گفتیم که بعضی از اطباء ورم سرد مغزی را - که سودایی باشد - نیز لیثر غس گویند. بگذار آن را شرح دهیم و علامتش را ذکر کنیم: در لیثر غس سودایی درد شدیدتر است، بیمار پکر و نگران است و پریشان گوید، چشمانش باز و بهت زده است.

اگر لیثر غس در گوهر مغز باشد، خواب آلودگی (سبات) بیشتر، گران جنبی بیشتر، زبان سفید، چشم پرآمده، حرکت چشم دشوار، درد گرایش به سستی دارد. اگر لیثر غس در پرده مغز باشد، درد شدیدتر، حرکات سبکتر، حبس بول زیاد روی می دهد؛ زیرا ایافر اموش می کند بشاشد یا از سستی ماهیچه ادراری است.

علامتهایی که می توان از راه آنها پیدا شدن لیثر غس را پیش بینی کرد؛ پرش زیاد در سر، تنبلی و گران جنبی است.

اگر روی آوردهای لیثر غس بسیار زور آوردند و بیمار بسیار عرق کرد، چون از عرق نیرو از بین می رود، بیمار می میرد. اگر نفس وسعت یافت و خوب شد و روی آوردها کاهش یافتند نوید بهبود است و به ویژه اگر ورم از پشت گوش در آیند چه بهتر، زیرا اکثر حالت بحران از او است. علاج لیثر غس: اگر مانعی در پیش نباشد، اولارگ بزنی! بعداً اماله گرم به کار ببر و مواد را به سوی پایین بکشان! و به وسیله پر مرغی که با خردل و غسل می آلابی بیمار را به قی آور. او را در خانه روشن جای ده، مگذار به خواب گران رود. اگر خوابید او را بیدار کن! در اوایل به وسیله روغن گل و سرکه پیشگیری از ماده نمای و بعد از دو روز گند بیدستر بیفزای و سرکه عنصل (پیاز دشتی) به کار بر. مگذار زیاد آب سرد بخورد. در اوایل کمی آب سرد می تواند بخورد، اما در آخرهای بیماری به هیچ وجه نباید آب سرد بخورد. روغن زیتون و بوره قرمز و بزرگزنه و بزرخامالاون و فلفل و عاقر قرحا و همانند آن را بر بدنش بمال. داروهای مایع پاشیدنی که بسیار تحلیل برنده باشند استعمال کن! بوییدنی و به بینی کشیدنیها و داروهای غرغره که نرم کننده اند و داروهای مانند: آویشم، حسل، پونه، مرزه کوهی تجویز کن! با غسل و پیاز دشتی و سایر داروهایی که در قانون یاد گرفته ای غرغره کند.

اگر پیاز دشتی و به ویژه پیاز دشتی سبز بر سر بیمار گذاری، بسیار خوب است. هر دارویی که خون به سوی پوست سر بکشانند، بر سر مالی، خوب است. مالیدن خردل مفید است. بر دوام دست و پایش را ماساژ ده، با انگشت فشار بیاور تا سرخ شود و درد کند که بسیار فایده دارد. اگر دیدی در خواب گران عرق شده موی سرش را بکش یا برکش تا نخوابد. بر پشت گردن و در گودی پشت گردن حجامت بسیار که به وسیله آتش باشد بگذار. اما بیشتر مزنی، مگر این که نیاز به تخلیه خون باشد. غذایش از قبیل آب لوبیا گرگی، نخود آب، آب جو پوست کنده جوشیده

باشد. همین که غذا خورد دست و پاها را چندین ساعت دستمالی کن، تا بخار بالا نرود. اگر از زیاد ماندن بیماری نیاز به مسهل باشد و به ویژه اگر لرزه در او پیدا شد، دوسوم مثقال گند بیدستر و کمتر از يك دانگ سقمونیا را تجویز کن! اما اگر ترس آن بود که تب بسیار شدت می یابد سقمونیا لازم نیست، تنها گند بیدستر کافی است. یا این که کوشش کن مزاج را بدون تخلیه به اعتدال درآوری.

بهترین تخلیه در این بیماری آن است که به وسیله اماله باشد. اگر ناگزیر از استعمال غیر اماله باشی داروی زیر را تجویز کن:

وزن يك درهم ایارج فیکرا، يك چهارم درهم پیه هند اوئه ابو جهل، يك سوم درهم هلیله، يك دانگ مصطکی. به شرطی باید این دوا را به بیمار بخورانی که تب و گرمی شدید نباشد و متأكد باشی که اسهال می شود. وگرنه کاری کن که شیاف برداشتنی بردارد و به وی بفهمان که زور بر خود آورد تا مدفوع گذارد.

اگر بیمار در حالی بود که مدفوع انداختن و شاشیدن را از یاد می برد، آب پز بابونه و شاه افسر و بنفشه و بیخ سوسن بر میزه نای (حالبین) و شکمش پپاش - بمال - و با انگشت فشار بر آبدان آور تا بشاشد.

وقتی که بیماری پایان یافت، بیمار را در تنو و کجاوه بگردان و بعداً کمی ورزش کند، و تو می دانی که با تازه شفا یافتگان چه کار باید کرد.

فصل نهم

آب در کاسه سر

شاید رطوبتهای آبکی در داخل کاسه سر یا در خارج آن گرد آید. اگر در خارج کاسه سر باشد علامت آن را قریباً ذکر می کنیم. اگر در داخل کاسه سر باشد و جایش بالای آبشامه سفت باشد، بیمار حس به سر گرانی از داخل می کند، به زحمت می تواند پلکها را بر هم نهد چشمش همیشه باز است و بسیار غمناک و پیوسته اشک می ریزد و زل نگاه می کند؛ که برای این حالت چاره ای نیست.

فصل دهم

ورم بیرون کاسه سر، آب خارج از کاسه سر، عطسه کردن کودکان

ممکن است در پرده های بیرونی سر ورم گرم یا سرد باشد و ممکن است آب در سر جمع شود. آب در سر جمع شدن عبارت از رطوبتهایی است که در وسط کاسه سر و پوست یا در میانه هر دو پرده بیرونی سر گیر می کند. جایی که آب جمع شده است به پستی می گراید و سبب گریه و بی خوابی می شود.

این بیماری، هر چند اتفاق افتد که گریبان گیر بزرگسالان شود، اما اکثراً بیماری کودکان و نوسالان است.

ماما اشتباه می کند که بادرست بر سر نوزاد فشار می آورد. در جای انگشت جدایی افتد، دهانه رگها باز می شود؛ خونی آبکی به زیر پوست می خزد، و امکان دارد که به جای رطوبت آبکی خلطهای دیگر بند آیند.

اگر رنگ پوست سر طبیعی باشد اما بلندی داشته باشد که از انگشت زدن تکان بخورد، بدان که آب در سر گیر کرده است.

اگر رنگ پوست تغییر کرده، در لمس کردن مخالف حالت سابق است و ماده از تکان خوردن سر بازمی زند یا از دست زدن احساس سوزش و درد می شود، معلوم می شود که ورم از خارج کاسه سر است.

کسی که آب در سر دارد که اکثراً خردسالان چنین می شوند، در معاینه دقت کن! که آیا ماده جمع شده زیاد است؟ آیا بادرست بر آن فشار بیاوری از خارج به سوی داخل می رود؟ اگر چنین بود، معالجه لازم نیست.

اگر آب جمع شده کم است و در میان پوست و کاسه سر گیر کرده است علاجش این است: اگر ماده کم است در پهنای شکاف، اگر زیاد است دوشکاف متقاطع، اگر بسیار زیاد است سه شکاف متقاطع به عمل آور و ماده را تخلیه کن و بعداً شکاف را ببند و تا سه روز شراب و روغن زیتون بر آن بگذار و آن گاه باند را باز کن و اگر نیاز بود با مرهم و فتیله علاجش کن! اگر می دانی که به مرهم نیازی نیست با نخ و سوزن شکاف را بخیه بزن و بردوز.

و اگر بعد از این علاج، باز رویدن گوشت به تعویق افتاد، گفته اند باید کم کم و آهسته استخوان را تراشید تا گوشت باز روید.

اگر دانستی که آب گرد آمده بسیار کم و ناچیز است همین بس است که به وسیله ضمادهای تحلیل برنده خلط را از بین ببری.

ورمها

تو خودت از لمس کردن ورننگ و سازگاری ماده ای که به ورم می رسد، می توانی ورم سرد و گرم را از هم جدا کنی. هر ورمی باشد بیمار حس به دردی می کند که فشار بر کاسه سرش آورده، در لمس کردن به جای دردی رسی. و می توانی با داروهای خفیف تر از داروهای علاج سر سام آن را معالجه کنی. و اگر قوی تر را به کار ببری چه بهتر. حجامت در این بیماری بسیار مفید است و از رگ زدن بهتر است.

عطسه کودک

اگر بچه شیر خوار است و عطسه می کند، باید زن شیرده آب جو بخورد. و اگر بچه اسهال دارد

باید شیرده آب قاوت جو و کمی طباشیر در روغن جوشیده و تخم خرفه در روغن جوشیده را بخورد. از شست و شوی دادن بچه با آب گرم خودداری کند و بنفشه سرد بر جاندا نه اش بگذارد؛ زیرا اسهال در این بیماری بسیار بد است.

فصل یازدهم

خواب در بیداری (السبات السهری)

این بیماری را برخی از اطباء «شخص» (زل نگری) می نامند. اما صحیح نیست زیرا زل نگری در این بیماری نیست. زل نگری نوعی از جمود است.

مامی گویم: سبات سهری (خواب در بیداری) نوعی از بیماری است که از سر سام سرد و گرم ترکیب یافته. یعنی سببش ورمی است که از خلط بلغمی و صفراوی است. شره مندی در خوراك و پر خوری و زیاد نوشیدن و مست شدن که ممکن است سبب امتلاء شود و سبب این بیماری گردد. ممکن است مواد بلغمی و صفراوی به اندازه همدیگر باشند. و ممکن است یکی بر دیگری غالب آید.

اگر بلغمی از صفراوی بیشتر بود، بیماری را سبات سهری (خواب در بیداری) گویند. و اگر صفراوی چیرگی داشت آن را بیداری خواب آلود (سهر سباتی) نامند؛ و ممکن است که هر يك از خلطهای ترکیبی به نوبت بر دیگری هجوم آورد و به نوبت چیرگی یابند.

اگر نوبت چیرگی بلغم شد، خواب آلودگی، سرگرانی، تنبلی، چشم برهم نهادن، به دشواری جواب سؤال دادن روی می دهد. در پاسخ دادن درنگ می کند، تو گویی شخصی متفکر و آرام جواب می دهد.

هرگاه صفرا غالب آمد، بی خوابی، پریشان گوئی و همیشه چشم به جایی دوختن روی آور است و بیمار در خواب نو شین مستغرق نمی شود. خوابش سبك است و همین که صدایش کنی، بیدار می شود.

در حال چیرگی بلغم، خواب گران است و چون می خواهد پلكها را بگشاید، باز برهم می آیند. اگر صفرا غالب است خوابش سبك و اگر صدایش کنند زود از خواب بیدار می شود. پریشان گوید و از جنبش خودداری می کند و چشمانش باز ولی نه پلك برهم می آرد و نه پلك می جنبد. نگاهش به سوی بالا دوخته و چون سر سامیان نگاه می کند. می خواهد بر پشت دراز بکشد و دراز کشیدنش طبیعی نیست. رخساره برافروخته و به رنگ سبز و سرخ درمی آید.

لیکن اکثراً بیمار سبات سهری - یا سهر سباتی - پلكش به سوی بالا برمی گردد، در خواب غرق می شود، وقتی چشم باز می کند هم چون بیمارانی «زل نگری - شخص» و «جمود - بسته» چشم نمی گرداند و پلك برهم نمی زند. حرفهای نامرتب می زند. سوپ و آب که می خورد بر آورد و شاید آب از راه بینی پس داده شود، که این علامت امیدبخش نیست. بسیار اتفاق افتد که بیمار بول

و مدفوعش بند آید یا کم شوند. نفس تنگی روی دهد، و ممکن است که در بسیاری از حالات همانند خفه شدگی زهدان باشد. تفاوت این است که در خفگی زهدان رنگ روی تغییر نمی کند. اما سایر علامت خفگی زهدان - که در آینده بحث خواهد شد - در او پیدا است. اگر بیمار در این حالت باشد، می توان آن را به حرف زدن و ادا کردن وادار کرد و اصرار کنی که بفهمد. اما بیماری را که خفگی زهدان دارد نمی توان تا بیماری هست به سخن و فهمیدن وادار نمود.

بیماری سبات سهری با لیثر غس (سرسام سرد) هم شباهتی دارد تفاوت در میانه این است که در سرسام سرد رنگ رخساره طبیعی است و در این بیماری تغییر می کند. بی خوابی و چشم باز کردن بدون چشم گرداندن نیز از ویژگیهای این بیماری است که در لیثر غس نیست. تب لیثر غس شدیدتر است.

سبات سهری به سرسام گرم هم شباهتی دارد و فرق در میانه این است که در سرسام گرم خواب بیشتر و پریشان گوئی کمتر است و نبض در این بیماری از سبب ورم و آمیزه ماده تب آور سریع و نامرتب است و به نبض بیمار سرسام سرد نمی ماند. نبض در این بیماری پهن و کوتاه است که سبب بلغم و ورم بلغمی است که با کوتاهی و پهنی سرسام گرم اختلاف دارد. نبض بیمار سبات سهری از نبض بیمار سرسام سرد تواناتر و از نبض سرسام گرم ناتوان تر است. اگر در خفگی زهدان نبض کشیدگی ندارد و می ترجد و نامرتب است، در این بیماری چنین نیست و متفاوت است.

اگر در خفگی زهدان نیر و باقی است و از تنظیم بسیار پافرا تر ننهد، در این بیماری چنین نیست نیر و از بین رفته و نبض پی در پی می آید.

علاج:

علاجی که مشترك است و برای همه احوالات بیماری مناسب است، رگ زدن است و چنان که می دانی! بعداً اماله است. از علامتهای ذکر شده درمی یابی که ماده چگونه است و تا چه اندازه زیاد و کم و تند و سبک است. اماله را به مناسبت حال ماده شدید و سبک گردان! بین آیا ماده بلغمی غالب است یا صفرائی؟ از این قیاس اماله را تجویز کن! و همانند حالت سرسام گرم غذا را از بیمار منع می کنی و به ویژه اگر بیماری از پر خوری باشد، باید بیماری کند و معده اش تنقیه شود.

اگر سببش مست شدن است، تامستی را قطع نکنی نباید معالجات دیگر به کاربری، بعد از آن تری بخشها را بر سر می گذاری و سرانجام مرحله آخر بیماری خمار را چگونه معالجه می کنی، همین معالجه را به کار ببر.

برای هر حالتی از حالات این بیماری، پاشیدنیا و گذاردنیا و عطسه آورها و مشروبات نرمش بخش تخلیه آور و مواد اماله ای را در این بیماری چنان که ذکر شده اند - استعمال کن! اما داروهای نامبرده نباید بدان سردی باشند که در سرسام گرم گفتیم و نه بدان گرمی که در سرسام سرد دستور دادیم. داروها ترکیبی از سرد و گرم باشند و بر حسب معاینه که کدام خلط غالب است

از گرمی یا از سردی بیفزای یا کاهش ده. مادر قانون همه دستورات را در این باره به تو یاد داده ایم. اگر دانستی که مراره غالب است، باید در پاشیدنیها (مایعات مالیدنی) برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و جوزه همراه با بونه، و شاه افسر و شبت باشند. و اگر از غالب شدن ماده بلغمی بیم نداشتی شربت خشخاش به وی بخوران که به خواب رود. اگر هر دو ماده بلغمی و صفراوی مساوی باشند. درمنه و مرزنگوش را بر علاجش اضافه کن. اگر بلغم غالب است برگ غار و فیجن و بونه و حسل و گند بیدستر و مرزه کوهی را اضافه کن!

در اماله و ضمادها هم به همین قیاس رفتار کن! می توانی داروهای معالج را از اقربادین بر چینی.

وقتی که بیماری پایان می یابد و درد پایین آمده است، از پاشیدنیهای سرد دوری کن و تنها نرم کننده هایی استعمال کن که یاد گرفته ای و بعد از آن بیمار را شست و شوی ده و چون سایر تازه شفایافتگان با وی رفتار کن!

فصل دوازدهم

شکست سر، دریدگی پوست سر، و همانند آن

ممکن است جدایی در سر واقع شود، شاید در استخوان روی دهد و شاید در گوشت. جدایی در استخوان سر چهار وجه دارد: شکستن استخوان، خرد شدن استخوان، شکستی که به پوست نازک سر «غشاء خارجی» (سمحاق) رسد. شکستی که ناهمواری را در سر ایجاد می کند (آمت: کج کننده) یا ناهموار کننده است. گاهی ناهموار کننده قارچی می شود که «فطر: قارچ» نامیده می شود.

فطره آن است که پرده سر (حجاب) به خارج بر وزمی کند، می آماسد و فر به می شود، توگویی قارچی بر آمده است و ممکن است از شکست سر به گندیده شدن کشد که این حالت خطر در بر دارد.

از شکست و زخم سر، ممکن است چرك به آبشامه مغز برسد. در این حالت مغزی که در طرف چرك است به سستی گرفتار آید و قسمت مقابل آن می ترنجد. اگر بریدگی فقط تا مرز پرده نازک آید و به شکمچه های مغز نرسد، سلامت تر است و امید شفا زیاد.

اما اگر بریدگی تا مغز برسد، تب و قی کردن ماده مراره دست دهد. و کمتر کسی از آن نجات یابد، و این هم در جاتی دارد. از همه سلامت تر آن است که قطع درد و شکمچه قسمت جلو مغز روی دهد. اگر زود به دادش برسند و به هم بچسبانند امیدی هست. اگر قطع درد و شکمچه قسمت عقبی است، علاجش دشوارتر است. و اگر در شکمچه وسطی است از همه بدتر و بسیار زحمت است که بیمار به حال طبیعی برگردد. مگر این که شکست - بریدگی - بسیار کم و ناچیز باشد. که زود به

تداوی بشتابند و به هم آرند و در علاج درنگ نکنند

علاج:

قبل از هر چیز باید به وسیله داروهایی که با حالت بیمار مناسب است آماسیدن (ورم) را منع کرد. و برای بقیه علاج به تفصیل ما علاج شکست و زخم ناشی از شکست را که در پوست و گوشت پیدا می شود در کتاب چهارم در بحث از قرحه ها شرح داده ایم و در باب شکسته بندی (کسر و جبر)، علاج شکست سر را گفته ایم.

آراء اطباء در معالجه شکست جمجمه - که جزئی برکنده شود و همین است که مایه سرایت درد می شود - مختلف است. گروهی بر اینند که باید داروهای آرام و بسیار تسکین دهنده درد را به کار برد. گروه دیگر عقیده دارند که باید داروهای استعمال شود که بسیار خشکی بخشند، و بعد از بریدن شکسته و برکندن برکنده شده و بر کشیدن تکه های ریز شکسته به وسیله مرهمها و داروهای برکننده - که از بالا بر سر مالند - در علاج، سر که و غسل استعمال می کنند. راست خواهی، صاحبان عقیده دومی بیشتر به هدف رسیده اند و علاج ایشان در بهبود یافتن بیمار از علاج گروه اول مفیدتر است، و شگفتی در این نیست. جالینوس فرماید: مزاج آبشامه و استخوان خشک است.

گفتار چهارم

بیماریهای سرو آسیب‌رسانی آنها به کنشهای حسی و سیاسی
(که شامل یازده فصل می‌باشد)

فصل یکم

سبات و خواب

خوابی را سبات نامند، که از حد به در و سنگین باشد؛ و هر خوابی که زیاد از حد - به افراط - و سنگین باشد سبات نیست. خوابی افراطی را باید سبات گفت که سنگینی آن در هیأت و مدت، برابر باشد. تا مدت بیشتر به درازا بکشد هیأتش قوی تر ماند و بیدار شدن از آن سخت و دشوار باشد. و اگر از آن بیدار شدند این خواب بر سه وجه است: یا از حیث اندازه و چگونگی طبیعی است، یا گران است، یا «سبات مستغرق» (غرق در خواب شدن) است.

خواب چیست؟

روان نفسانی که گرداننده حس و حرکت است، به جایی برمی‌گردد که از آن جا شروع کرده است و ابزار حسی و جنبشی را رها می‌کند، این ابزار بدون وجود روان نفسانی، از کار دست برمی‌دارند. روان نفسانی در راه بازگشت به سوی مبدأ تنها از ابزاری کاملاً دست بر نمی‌دارند که برای ادامه زندگی نباید بیکار بمانند و کار مداوم آنها ضروری و باید همیشگی و بدون تعطیل باشد؛ مانند ابزارهای تنفسی.

پس این حالت بازگشت روان به منشأ و این از کار افتادن ابزار حرکت و حس را خواب می‌نامیم.

خواب طبیعی

خواب کاملاً طبیعی حالتی است که هرگاه روان حیوانی به درون روی می‌آورد که غذا را پخته گرداند، روان نفسانی در پی آن آید. این پیر و آمدن روان نفسانی همان قاعده را دارد که جرمهای لطیف آمیزه در حالت پدید آمدن فراغ - فضای خالی - به حرکت درمی‌آیند. یا روان نفسانی به مبدأ برمی‌گردد تا استراحتی کند و در این استراحت غذای خود را دریافت

نماید و نمو کند و بر گوهرش بیفزاید و تحلیل رفته زمان بیداری را تعویض نماید. خواب کسی که تازه از بیماری شفای یابد، هر چند در خوابی گران فرورد خوابش به خواب طبیعی نزدیک است و دلیل بر آرام شدن بیماری است. چه اگر همین حالت از خواب برای تندرستی روی دهد، خوب نیست. هم چنین کسی که به وسیله دارو بسیار پاکسازی شده است اگر به خواب گران فرورد از آن نفع بیند و نیروی خود را باز یابد که خواب او را نیز باید به خواب طبیعی نزدیک دانست.

خواب غیر طبیعی

اگر بازگشت روان نفسانی به سوی منشأ از این سبب باشد که بسیار از آن تحلیل رفته و این تحلیل زیاد، از حرکات زیاد رخ داده و زیاد تخلیه شده است و به حالتی درآمده است که دیگر گوهرش تاب گسترش را آن قدر در خود نمی بیند که بتواند وظیفه خود را کاملاً انجام دهد و ناچار هم چون شخصی خسته از کار و ورزش بسیار، ناچار به استراحت است. که در این حالت طبیعت به دادش می رسد و به منشأش برمی گرداند تا به وسیله تغذیه کافی نیروی از دست رفته اش را بدو بازگرداند. این حالت از خواب را نمی توان کاملاً طبیعی خواند. فرق میان حالت دومی با حالت پیشین عیناً تفاوت میان تن تندرستی است که برای تعویض تحلیل رفته طبیعی به غذا نیازمند است و بدن کسی که از اثر اسهال و خون ریزی ناتوان شده و باید غذا به کمکش برسد تا نیرو از سر گیرد. خواب طبیعی که قبلاً ذکر شد می خواهد تحلیل رفته زمان بیداری را تعویض کند؛ اما خوابی که گفتیم ناطبیعی است، می خواهد تحلیل رفته خستگی را تعویض نماید. علاوه بر حالتی که برای خواب غیر طبیعی ذکر شد، خواب غیر طبیعی چندین وجه دیگر نیز دارد که از این قرارند:

۱- سردی از خارج یا به وسیله داروهای سردی بخش، بر ابزارهای حسی و جنبشی به حدی روی آورد که نفوذ روان نفسانی - چنان که باید و شاید - نمی تواند در آنها صورت پذیرد و ناچار از یآوری آنها دست برمی دارد.

۲- سردی که بر ابزارهای حسی و جنبشی وارد آمده قسمتی از روان نفسانی آن حالت مزاجی را از دست داده است که بتواند نیروی کمکی را به حد لازم از مبدأ دریافت نماید، و همین که کمک از مبدأ بدو نرسید، روان باقی مانده بدون کمک ناچار از پیشرفت باز می ماند و مجرای خود را به سوی مبدأ تغییر می دهد و برمی گردد و در همان حالت از سردی روی آور از گسترش بازمانده است. این حالت را «کرخت» (تخدير) می نامند.

۳- سبب رطوبت فزا ابزارهای حس و حرکت را فراگیرد، گوهر روان را تیرگی دهد، گذارهای روان بند آیند، گوهر پی و ماهیچه ها سست شوند، راه بندان و برهم آمدن پدید آیند، و بالاخره راه برآمد و شد روان بسته می شود. زیرا هم چنان که ابزارها از اثر رطوبت به تباهی می گریند، در عین حال گوهر روان نیز از رطوبت وارده خود به خود غلیظ و تیره می شود. چنین خوابی را درمستان

می توان جست و این خواب غیر طبیعی را خواب مستانه می نامند.

۴- خوابی که از پر شدن معده از خوراك (امتلاء) و مدت زیاد در معده ماندگار شدن غذا پدید آید، شبیه و نزدیک به خواب غیر طبیعی است و چنین حالتی اکثراً از افراط در خوراك و زیاد از حد ماندگاری خوراك در معده روی می آورد. چنین کسانی اگر قی کنند خواب از سرشان می پرد.
۵- ممکن است سردی و رطوبت هردو باهم سبب خواب شوند. اما باید دانست که در این حالت سبب اصلی، سردی است و رطوبت سردی را کمک کرده است. و اگر برعکس بی خوابی سببش گرما و خشکی باشد، باید گرما را سبب رئیس دانست و خشکی معاون آن است.
۶- شدت یافتن تب و تأثیر علت بر مزاج و فشار آوردن ماده بیماری بر طبیعت که به قول اطباء روان نفسانی دنباله رو طبیعت است، و به ویژه اگر ماده تب بلغمی و سرد بوده باشد و از عفونت گرم شده باشد.

۷- خلط و بخار از اندامانی چون معده و ریه و غیره که بیمار باشند بر می خیزد و به مغز می رسد و در قسمت جلو متمرکز می شود و خواب روی می آورد.

۸- شاید سبب کرم و بالاخص کرم کدو در معده باشد.

۹- ضربت بر سر وارد آمده، پوست سر یا استخوان جمجمه یا ناحیه ای از آن آسیب دیده و از این ضربت، فشار بر مغز وارد آمده است و سبب خواب گشته است. که در این حالت هر بطنی از بطنهای شکم که از اثر قطع واقع در سر، بیشتر سبب خواب باشد در حالت فشار بدون قطع نیز تأثیر پذیرتر و خواب آورتر است.

۱۰- ضربت بر ماهیچه های گیجگاه وارد آید و از اثر درد زیاد خواب بر مغز چیرگی یابد.

۱۱- دهانه معده یا دهانه زهدان آسیب دیده و مغز از شراکتی که با عضو آسیب دیده دارد به تشنج گرفتار آمده و مجراهای روان احساس کننده (حساس) به حالتی از بند آمدگی درآمده که حرکت روان را به سوی بالا به تعویق انداخته است.

۱۲- روان تحلیل رفته و ناتوان شده و به دشواری گسترش می یابد.

منبع خواب یا سیات در مغز

وقتی انسانی می خوابد یا به سیات مبتلا می شود، قبل از هر چیز چشم و گوش از کار باز می مانند. پس باید منبع خواب یا سیات قسمت جلو مغز باشد.

اگر قسمت جلو مغز سالم بود و تباهی به قسمت عقبی آن می رسید، چشم و گوش از کار باز نمی مانند، و خوابی وجود نداشت؛ فقط حرکت یا حس از کار می افتاد و سایر حواس به حال خود می ماندند. این حالت را در بیماری «جمود» و شخوص (زُل نگری) می بینیم.

اگر بیماری سیات از آسیب دیدگی قسمت عقبی مغز سرچشمه گرفته بود، حس کمتر از حرکت زیان نمی دید. در سیات، حس به کلی از بین می رود، اما حرکت به کلی از بین نمی رود و در نفس کشیدن، حرکت به درستی در کار است. پس باید راه بندانی که در سیات به وجود می آید کامل

و متر اکم نباشد و گرنه به نفس کشیدن زیان می‌رسانید. هر يك نوع از حالات سبات، مربوط به نوعی از مزاج است. اولاً راجع به سردی و در حالت دوم راجع به تری است. گاهی بیماری ذات‌الجنب، ذات‌الریه و همانند آن به سبب تبدیل می‌شود. کسانی هستند که تا نشسته اند خلطشان کمتر فعالیت دارد (منکسر است)، و آزاری نمی‌رساند و خواب بر آنها چیره می‌شود. اما همین که دراز کشیدند حرارت غریزی ژرف‌تر شود و پراکنگ‌زد و بخارها را به سوی مغز به هیجان درمی‌آورد و خوابشان نمی‌برد و این حالت را اکثراً در خشک مزاجها می‌توان یافت.

اگر خواب زیاد بر شخص مستولی گردد شاید خبر از بیماری دهد. گویند آب‌انار در معده درنگ می‌کند و بخارها را بند آورد و از بی‌خوابی می‌بخشد. ما سابقاً گفتیم که باید در وقت غذا خوردن حالت دراز کشیده چگونه باشد و اینک می‌گوییم: بر پشت خوابیدن و در این حالت غذا خوردن اکثراً سبب سستی و فروهستگی پشت می‌شود و علاجش برخاستن (راست ایستادن) زیاد است. خوابیدن در آفتاب برای سر زیان دارد و خفتن در ماهتاب بیم‌آن دارد که از حرکت خلطها خون از راه سینه و دهان برآید. سبب خرناسه، بر هم آمدن دهانه قصبه است که نفس بیرون نمی‌آید مگر رطوبت دخالت کند.

علامتهای انواع سبب

- ۱- اگر سبب سبب سرمای ساده‌ای است که از خارج وارد شده است، بعد از آن که سرمای شدید از خارج سر را در برگیرد سبب به وجود آید.
- ۲- گاهی سبب از سرمایی که نفوذ به درون بدن و مغز کند پیدا شده است. در این دو حالت نه رخسار برانگیخته است و نه پلکها التهاب دارند. رنگ روی بیمار به سبزی می‌زند، نبض کشدار و مایل به سفتی است و بسیار تفاوت در میان نبض موجود است.
- ۳- اگر از خوردن داروهای سرد و مُخدر، مانند افیون، بنگ، بینخ مهر گیاه (بیرواح) و تخم مهر گیاه (بزرلفاح) و جوزمانل، قارچ سمی، شیر در معده پنیر شده، کشنیز سبز، اسپرزه زیاد باشد علامت هر يك از آنها را در بحث سمها ذکر می‌کنیم. و اگر سبب همراه عرضهای دیگری مانند خفگی (اختناق)، سبز شدن دست و پاها، سردی دست و پا، آماس زبان، تغییر یافتن بوی باشد. همراه سبب نبض افتاده و مورچگی و ناتوان باشد، متفاوت نباشد، بلکه پی‌درپی آید مانند تواتری نبض گرمی و مورچگی. و اگر متفاوت باشد، مرتبی وجود ندارد از تفاوت به تواتر به تفاوت می‌رسد. باید دانست که بیماری یکی از داروهای سمی نامبرده خورده است و هر يك علاجش در بحث سمها ذکر شده است.

برخی گویند: سبب‌اتی که از سرمای ساده خیزد سبب‌ی تر از سبب‌اتی است که سببش ماده مرطوب است. که این نظریه را نباید کاملاً معتبر دانست اما باید آن را ارج نهاد.

هر نوع از حالات سیات خواه سببش از سردی در گوهر مغز باشد یا از خوردن دارو باشد حتماً مایه تباهی ذکر و فکر است.

اگر سیات سببش رطوبت ساده است، در آن نشانی از خون و گرانی بلغم نمی بینی. اگر از بلغم باشد، از امتلاء و پر خوری و زیاده نوشیدن پیش از بیماری معلوم است و نبض بیمار نرم و موجی و پهن است، بیمار زیاد در خواب غرقه می شود و خوابش گران است و رنگ چشم و زبان سفید است و سر گران و پلکها ملتهب و در لمس سرد است. علاجش را در علاجهای سابق جوی و عمر و محیط زیست و غیره را در نظر داشته باش!

اگر از خون باشد از باد کردگی رگهای ودج و سرخی چشم و گونه و زبان و گرمی سر و سایر علامات - که یاد گرفته ای - معلوم است.

اگر از خون یا بلغم باشد. با این که سبب سیات شده چندان گرد آید که ورم به بار آرد از علامات بیماری: سر سام گرم یا سر سام سرد یا خواب در بیداری را می توان شناخت. شاید سبب سیات، بخاری باشد که در حالت تب از بدن بالا می رود، و به ویژه در حالتی که ریه به درد آید و ورم دارد که آن را ذات الریه می نامند. یا بخار از معده بالا می رود. و سبب سیات می شود، تو علامت همه آنها را یاد گرفته ای!

اگر از بخار معده باشد، قبل از سیات (خواب زدگی) سر گیجه، صداها و وزوز و خیالات پیدا می شوند. در گر سنگی سبک و در پر شدن زیاد گردد.

اگر از طرفهای ریه و سینه باشد. قبلاً درد گران (سنگین) یا درد در اطراف سینه و نفس تنگی و سرفه و عرضهای ذات الجنب و ذات الریه روی می دهد.

اگر از سوی کبد باشد دلیل بیماریهای کبد را با خود دارد.

اگر از زهدان است قبلاً علامت درد زهدان و امتلاء زهدان پدید آیند.

اگر از ضربت وارد آمدن بر سر یا گنجگاه است هر يك را از دلیل ویژه به خود می شناسی.

تفاوت میان سیات و سکته

بیمار سیات ممکن است بفهمد و از خواب بیدار گردد. حرکتش از حسش نرمش پذیر تر است. بیمار سکته، نه حس دارد و نه حرکت. هر دو از کار افتاده اند.

سیات و غش کردن

تفاوت میان کسی که سیات دارد با کسی که از ناتوانی دل غش کرده آن است: نبض سباتی نیر و مند و بیشتر شبیه نبض تندرستان است. اما نبض غش کرده ناتوان تر و سفت تر است. غش کردن کم کم روی می آورد و رنگ بیمار زرد و شبیه رنگ مردگان شود و دست و پایش سرد گردد. در سیات رنگ زیباتر می شود. پهنای رخسار و هیأت بینی لاغر نمی نماید. هیأتش از هیأت خوابیده ای عادی چندان فرقی ندارد، تنها کمی برانگیختگی و باد کردگی دارد.

سببات و اختناق زهدان

بیمار سببات و بیماری که اختناق زهدان دارد فرقاشان در این است که: سبباتی ممکن است بفهمد و به دشواری حرف بزند. اما بیماری که اختناق زهدان دارد به دشواری می فهمد و هیچ قدرت تکلم ندارد. سبباتی آسان تر گردن و سر و پا را حرکت می دهد. اما بیمار اختناق زهدان حس بیشتر دارد و پلکها را آسانتر باز می کند.

اختناق زهدان یکباره آید و حکم خود را می کند و از بین می رود یا بیمار را می کشد اما سببات ممکن است بسیار به درازا کشد و غرقه شدن در سببات به تدریج روی می دهد و از خوابی سنگین شروع می شود. مگر این که سبب سببات سردی ناخود آگاه یا خوردن دارو باشد که در این حالت سببات يك دفعه آید و این را حتماً می دانی.

علاج سببات و خواب سنگین که از اثر تبها آیند

اگر تشخیص دادی که سببات از روی آورد بیماری بر یکی از اندامان است، باید - اگر صلاح دیدی - آن اندام را از بزمی و تنقیه کنی و سبب بیماری را از آن بزدايي. و کاری کنی که مغز آن اندام را نیر و بخشد تا ماده بیماری را نپذیرد. و این کمک مغز را می توان به وسیله روغن گل و سرکه بسیار انجام داد تا اگر بیمار تنها ماند به خواب نرود. و افشرد میوه های تقویت کننده به بیمار بده. بعد از آن داروهای آبکی و سپس اگر دیدی چیزی در مغز گیر کرده داروهای تحلیل برنده استعمال کن و تو همه این علاجه را در قانون و در بحث تبها یاد گرفته ای.

در اولین مرحله نو به ها، باید فوراً به بستن دست و پا پردازي و از وسایل عطسه آور غفلت نوری و باید سر که و بخار سر که را بو کند و سر بیمار را به وسیله روغن گل و سرکه زیاد به عرق کردن واداری.

اگر سببات از خوردن مخدرات باشد آب غوره و انار و قیوضیت بخشهایی را استعمال کن که در علاج مخدر می نوشتند و پادزهر مخدر را به کار ببر و اینها را همه در کتاب پنجم می آوریم. اگر سببات از سرمای خارجی است علاجش آن است که «تر یاق» بخورد و مشرودیطوس و دوائ مشک استعمال شود. آب پز فیجن و گند بیدستر، و عاقر قرحا را سر شوی و کند. و سر را با روغن بان و روغن سنبل رومی همراه گند بیدستر و روغن مشک و روغن کوشنه با گند بیدستر بمالد. این ضماد را بر سر گذارد:

نسخه: گند بیدستر دو واحد، پیاز دشتی يك واحد، به اندازه بسیار کم مشک. و باید همواره مشک را بو کند. داروهای را استعمال کند که برای گرم کردن مزاج مغز ذکر شده اند و باید این داروها را با شدت استعمال کرد و از ملایمت دور باشد.

اگر سببات از غلبه خون است باید قیفال را بزمی و حجامت بر ساق نهی، یارگ صافن را بزمی و اماله معتدل به کار بری! غذای بیمار لطیف باشد. آب نخود آب خوب است. اگر سببات از چیره آمدن رطوبت ساده بدون ماده است آن را به وسیله ضمادهای درست شده از

گندیدستر و شکوفه گور گیاه و کوشنه و ثمر سر و و ثمر سر و کوهی و گیاه شیر سنگ و عاقر قرحا
معالجه کن! غذا خفیف باشد، در روغنها و داروهای آبکی احتیاط کن، زیرا ممکن است رطوبت
روغنها بر نیروی داروها غالب آید مگر این که قوت داروها بسیار باشد. و باید سر را ماساژ داد و
پوشانید و مشک را ببوید.

اگر رطوبت انگیزه سبات همراه ماده و ماده بلغم باشد. باید اولاً به وسیله اماله قوی تخلیه
نمایی، و کاری کنی که قی کند.

و اگر از بلغمی است که در معده به هم آمده است باید تنقیه را با دارویی که در این مورد مفید
است و در جای خود ذکر خواهیم کرد انجام دهی. و داروهای آبکی مالیدنی پخته گردانده و
نیر و مند و به بینی کشیدن و عطسه آورده و داروهای غرغره و سایر علاجهایی را که در قانون قبلاً
یاد گرفته ای استعمال نمایی.

و از جمله معالجات سبات یکی آن است که بیمار چیزهایی را ببیند یا بشنود که از آن غمگین
گردد.

در چنین حالت بیماری غم بر تفکر چیره می شود و بیمار را از فکر کردن باز می دارد و در نتیجه
نفس تحریک می شود و بیمار را به حالت تندرستی سابق بر می گرداند.
و یکی از داروهای مشهور برای بیماری سبات «قلقند: زاج سبز» بر سوراخ بینی مالیدن و مسح
کردن روی با سرکه و بستن اندامان پایینی و به کار بردن عطسه آورها است.

فصل دوم

بیداری و بی خوابی

بیداری حالتی را گویند که روان نفسانی جانداران مشغول به کار انداختن ابزارهای حسی و
جنبشی است.

بی خوابی حالتی را می نامیم که بیداری به حد افراط برسد و از حالت عادی و طبیعی پافرا
گذارد. بی خوابی می تواند انگیزه های مختلف داشته باشد:
۱- انگیزه اش گرمی و خشکی مزاج ناشی از گرمی آتشین روان است و روان آتشین در این
حالت همواره به سوی بیرون در حرکت است. گرمی بیشتر در این حالت سبب است و گرمی
پیشتر سببهای بی خوابی است.

۲- شاید رطوبت بورکی در مغز جای گیرد و سبب بی خوابی شود.

۳- درد و فکر که بسیار و عمومی باشد ممکن است سبب بیماری بی خوابی شوند.

۴- روشنایی یا روشن کردن جای برای کسانی که آماده ابتلاء به بی خوابی هستند سبب
بیماری بی خوابی می شود.

۵- سوء هضم و پر شدن معده از خوراک بیش از اندازه لازم.

۶- از خوردن چیزهایی که بادزا هستند و خلطها را درهم و برهم می کنند و سبب خوابهای پریشان و ترساننده می شوند مانند باقلی و غیره.

۷- در حالت تب بخارهای خشك و سوزناك به سوی مغز بالا می روند و سبب بیماری بی خوابی می شوند.

۸- شاید سبب بی خوابی ورم سودایی یا سرطانی در اطراف مغز باشد.

پیران که از بی خوابی در رنجند، بورکی بودن و شور بودن خلطهای ایشان و خشکی جوهر مغز آنان است.

گویند کسی که بی خوابی اش شدت یابد و به سرفه گرفتار آید می میرد. و ما در بحث خواب چیزهایی ذکر کرده ایم که حتما باید از آنها یاد شود.

علامت انواع بیماری بی خوابی

- ۱- اگر با بی خوابی، حواس سبك، سر سبك، چشم خشك، زبان خشك، بینی خشك باشد و سر نه گرم شود و نه سرد. علامت این است که بی خوابی از خشکی ساده است و نه ماده ای با خود دارد و نه با گرمی آمده است.
- ۲- اگر بی خوابی از گرمای همراه خشکی باشد، علامتهای نامبرده خشکی هست و علاوه بر آنها التهاب و سوزش هست و شاید تشنگی آور هم باشد، و بین چشمها بسوزد.
- ۳- اگر با بیماری بی خوابی بینی تر و ژفك در چشم و احساس کمی سنگینی در سر و زود از خواب پریدن و بیدار شدن باشد، علامت آن است که از اخلاط بورکی است و باید عمر بیمار را نیز در نظر گرفت.
- ۴- اگر ابتلا به بی خوابی از روشنایی جای یا از خوراك باشد، علامتش خود سبب آن است.
- ۵- اگر از ورم سودایی باشد علامتش همان علامتها است که بارها ذکر شده است.
- ۶- اگر از درد عمومی، یا از فکر زیاد، یا از تب شدید باشد سبب و علامت یکی است.

علاج:

- ۱- اگر سبب بی خوابی خشکی مزاج است باید غذای بیمار نم بخش باشد و به ویژه شست و شوی به اعتدال مفید است. اگر حمام رفتن برایش خواب آور نبود بدان که تن بیمار مزاج معتدل و روبه راه ندارد و خشکی یا خلطهای ناپسند بر مزاجش کاملاً مسلط شده اند و از حمام رفتن، خلطها برانگیخته می شوند. پس باید این شخص که به بی خوابی گرفتار است از فکر کردن، جماع کردن، خسته شدن دوری گزیند، بیاساید و آرام نشیند و سرش را با روغنهای عرق آور بردوام ببنداید که ذکر شده اند و شیر بر سرش دوشند و داروهای مایع نامبرده را بر سر باشد و در بینی کشد، که عطسه کند و در گوش چکاند، و به ویژه روغن نیلوفر بسیار خوب است و اگر در بینی کشند بسیار خوبتر است. علاوه بر این بهتر است کف پا را ماساژ دهد.
- ۲- اگر بی خوابی سبب گرمی است، باید داروهای نامبرده را بیشتر از آنچه سببش خشکی

است استعمال کند و به علاوه داروهایی مانند تراشه کدو، خرفه، لعاب اسفرزه، هفت بند، همیشه بهار و همانند آنها را به کار ببرد. برای خوابیدن به آوازه‌های نازک و لذت آور که آدم را پیکر نمی‌کند و ایقاعش سنگین و آهنگ موزون و مرتب باشد گوش بدهد. هم از این است که شرشر آب و خش خش برگ درخت شنیدن، خواب آور است.

۳- اگر بی خوابی از اثر درد است، علاجش داروهای مسکن درد است و ما علاج هر نوع از دردها را در باب خود گفته‌ایم.

۴- اگر بی خوابی از اثر تبها است، اکثراً خواب رمیده را شربت «دیاقود» ساده (شربت کوکنار یا پوست خشخاش) می‌خورانند و خوابش می‌برد. و باید آب بر روی خود پاشد و داروهای آبکی استعمال کند و گیجگاه و پیشانی را با روغن خشخاش و کاهو بینداید. و در این روغن مالیدنی تخم خشخاش سفید قاطی باشد و سر بر بخار تخدیر آورهای گذارد که من در اقرابادین نوشته‌ام.

اگر قرص زعفران را - که در بحث از سردرد گرم از آن یاد شد - در افشره خشخاش یا گلاب که خشخاش را در آن جوشانده‌اند، یا آب کاهو بیامیزند و پیشانی را بدان مالند، مفید است. یکی دیگر از داروهایی که در این حالت به تجربه رسیده است این است که: دارچین ختایی، افیون، زعفران را در روغن گل حل کنند و بینی را بدان مالند. همچنین داروی مالیدنی که از پوست خشخاش و بیخ مهر گیاه درست کنند بر گیجگاه مالند و آن را بو کنند. و هر کسی از این داروها به اندازه یک دانه گاودانه ببلعد به خوابی معتدل فرورود.

۵- اگر خلط غلیظ بالا رفته و سبب بی خوابی شده است باید شاه افسر، بابونه و می پخته را بر پیشانی گذارد.

۶- اگر تب داریا غیر تب دار به بی خوابی گرفتار است، یکی از معالجات آن است که: دست و پاهای او را چنان ببندید که به درد آید و چراغی پیش او بگذارند و مردم در حضور او به گفتگو و چانه زنی پردازند و فجأةً بند را باز کنند و چراغ را بردارند و همه سکوت کنند؛ او می خوابد.

۷- اگر سبب بی خوابی رطوبت بورکی و شور است، باید از خوردن هر تند و شور مزه‌ای پرهیزد. ماهی رضاضی و گوشت نرم و لطیف که آبگوشش کم نمک باشد، بخورد و به وسیله «شبیار» استفراغ نماید و باروغنهای ملایم و نیمه گرم سر را بمالد. اگر این نوع از بی خوابی در عمر پیری روی دهد، علاجش دشوار است و در هر حال باید هر شب آب پزمرزه کوهی، بابونه و بابونه چشم گاوی را بر سر پاشد و روغن بابونه چشم گاوی یا روغن زنبق را یا روغن زعفران را به بینی کشد.

و اگر بی خوابی به حد افراط برسد و بیم آن برود که از اثر بی خوابی نیرو را از دست می‌دهد شاید ناگزیر باشیم که یک قیراط یا تقریباً به اندازه یک قیراط افیون به وی بخورانیم تا خوابش ببرد.

اگر بی خوابی به چنان حد افراط نبود که گفتیم، شاید تنها خسته شدن و ورزش کردن که بعد از

آن حمام کند و قبل از غذا اندکی از چیزی بنوشد که اندکی اشتهای غذا را کاهش دهد، آن گاه غذا بخورد، کافی باشد که به اعتدال می خوابد.

فصل سوم

آسیبهای ذهنی

آسیبهایی که بر کنشهای مغزی وارد آیند، از دو انگیزه است و از سه راه می توان آنها را شناخت:

- ۱- کسی که حسن سلیم دارد، شبح اشیاء را در بیداری و در خواب به وضوح می بیند اما بعداً که می خواهد آنها را بازگو کند از یادش رفته است یا چیزهایی را دیده یا شنیده اما زود فراموش کرده است. پس بدان! که این آسیب در یادآوری است و گزند به قسمت عقبی مغز وارد آمده است.
- ۲- اگر در یادآوری خوابها و روی دادهای زمان بیداری نقصی ندارد و به فراموشکاری مبتلا نیست، اما چیزهایی می گوید که نیایستی بگوید، چیزهایی را می پسندد که نیایستی پسندد، آرزوهایی می کند که بیجا است و چیزهایی می طلبد که طلبیدنی نیست، کارهایی می کند که نیایستی بکند، از چیزهایی متنفر است که تنفر ندارد. در بازگو کردن آنچه دیده است درمی ماند و یارای بازگو کردن ندارد؛ علامت آن است که فکر آسیب دیده و گزند به قسمت وسطی مغز رسیده است.

۳- اگر یادآوری و گفتارش درست است و نادرستی را نمی گوید و کارها را درست انجام می دهد، و چیزهای حس شدنی را به خیال می آورد و پرزه و کاه را برمی چیند، و خیال می کند که اشخاصی را دیده یا چشمش به آتش و آب و غیره افتاده است که حقیقت ندارند. یا شبها را در خواب یا بیداری بسیار ضعیف و ناواضح می بیند. خیالش آسیب دیده و گزند به شکمچه وسطی مغز رسیده است.

اما اگر از علامتهای فوق الذکر، دو یا سه علامت باهم دیده شوند باید دانست که آسیب دو شکمچه یا سه شکمچه را از مغز دربر گرفته است. و در این حالت مشارکت:

چنانچه قبلاً یاد آسیب بیند و از آسیب دیدگیش آسیب به فکر رسیده باشد آسانتر از آن است که فکر به بیماری دچار آید و از بیماریش یاد تأثیر پذیرد و گرفتار آید.

و هرچه از این حالتها گرایش به کاهش داشته باشد، علتش از سرماست. اما اگر گرایش به درهم برهم شدن و تشویش بود، بدان که سبب بیماری گرم است.

گروهی عقیده دارند رو به کاهش بودن حسن، سببش کاهش یافتن گوهر مغز است؛ که بعید نیست این نظریه هم راست باشد.

همه این حالات که ذکر شده اند به طور غیر مستقیم از مغز یا مستقیماً از خود مغز است. یا از اندامی دیگر سر زده است و گاهی می شود که از عوامل خارجی مانند ضربت خوردن یا افتادن باشد.

در معالجه این گونه بیماریها باید اعتماد بر دستورهای کرد که در قانون ذکر شده و از لوحه های بیماری سرداروها را برگزینی و در کتاب دوم قانون، داروهای مفید برای همه این حالات موجود است. بدان مراجعه کن! و داروهای مناسب هر حالتی را در معالجه به کار ببر و نتایج را بررسی کن و در غذاهای مریض دقت کن هر آنچه برایش زیان آور است نباید بخورد.

فصل چهارم

درهم شدن یاد و پریشان گویی (هذیان)

نوعی دیگر از بیماریهای مغزی، که حس از آنها زیان بیند عبارت از درهم شدن هوش و پرت و پلاگویی است. و در این حالت:

الف- اگر سبب از خود مغز است، باید دانست که از حالات زیر خارج نیست:

- ۱- یا از خلط مراری سوداست.
 - ۲- یا از خون گرم التهابی است.
 - ۳- یا از خلط مراری صفر است.
 - ۴- یا از خلط مراری سرخ است.
 - ۵- یا از گرمای ساده است.
 - ۶- یا از بخار گرم است که تا اینجا تکالیفش سبکتر است.
 - ۷- یا این که سبب خشکی است، این خشکی از بی خوابی یا تفکر زیاد و همانند آنها مغز را خشکی داده و روان غریزی مغز به حالتی درآمده است که نمی تواند راه راست عقلیت درست را پیمايد.
- ب- شاید از خود مغز نباشد و از اندامی دیگر باشد. و آن اندام شاید معده، دهانه معده، مرق، زهدان باشد. و شاید از همه اندامان باشد چنان که در حالات تب رخ می دهد.
- این حالات نیز انواع دارد:
- گاهی از کیفیتی ساده سر می زند. مثلاً از انگشت پای بالامی آید. از دستی که آماس می کند، از اندام به مزاج ورم کرده، یا از بخار گرم، یا از بلغمی که گندیده و شدت یافته است.
- سالم ترین درهم شدن عقل آن است که با خنده همراه باشد یا بیمار آرام نشیند. بدترین حالتش آن است که با اضطراب و پکری و جنب و جوش باشد.

علامتها

بدان که هر کسی درد زیاد دارد اما درد را حس نمی کند و فریادی ندارد عقلش به هم خورده است.

اگر در حالت تب، بول بیمار به رنگ طلایی درآید، دلیل درهم شدن عقل است.

اگر سودا سبب درهم شدن عقل باشد، بیمار غمگین و خیالاتی می شود و علامت مالیخولیا همراه دارد که آنها را در بحث مالیخولیا می آوریم.

اگر سبب درهم شدن عقل سوداء صفراوی باشد، درنده خوئی و حرکات زیاد در بیمار پدید آید. اگر سوداء خونی سبب باشد، شادی و خنده و عرق ریزی به بیمار روی آورد. اگر سبب صفرا باشد، بیمار با التهاب و گرمی و بی تاب و بدخلقی و اضطراب زیاد روبرو است. به آتش و شرر فکر می کند، گوشه چشمانش می سوزد. رنگش زرد می شود. سر گرفتار التهاب و پوست پیشانی کشیده و چشم گود می شود، و می خواهد به زد و خورد با دیگران پردازد، یورش می آورد.

اگر سبب درهم شدن عقل و هوش خلط مراری سرخ باشد، روی آورده های صفراوی همه هستند و شدیدتر رخ می دهند. درهم شدن عقل که از تبها و اکثراً آنچه از اثر بیماریهای واگیر (ویائیات) روی می آورد از این قبیل است.

اگر سبب درهم شدن عقل از گرما و خشکی ساده باشد، نه سرگرانی همراه دارد و نه علامات ماده هایی را می بینی که در قانون و در فصلهای پیشین ذکر کرده ایم.

اگر سبب اختلاط عقل بلغم متعفن و تند مزاج باشد، علامتش این است که بیمار با این که عقلش درهم شده است با وقار است و همواره با دست ابروها را بلند می کند، سرگران است و به سبب وجود گوهر سرد خواب آلوده می نماید و از اثر گرما درهم می شود. چنین بیمارانی چیزی را که در دست می گیرند را نمی کنند و گاهی اتفاق می افتد که بیمار خود را دام یا پرنده بداند.

نشانیهای درهم شدن عقل (رویه رفتن)

- ۱- اگر بیمار بی خوابی کشد، دلیل آن است که سبب گرمای خشک است.
- ۲- اگر خواب آلود است و زیاد از حد می خوابد، از گرمای تر است که از خون یا بلغم گندیده سر زده است.
- ۳- اگر سبب درهم شدن عقل بخاری است که از اندامی بالا رفته است، از معاینه اندام دردمند می دانی!
- ۴- اگر سبب بخاری است که از کلیه تن بالا رفته است - چنان که در تبها روی می دهد - از چگونگی تب می فهمی!
- ۵- و تو می دانی که نشانه های بخار بالا رفته از اندامان یا از بدن، از مزاج ساده یا از مزاج همراه ماده بوده همگی را در بحث سردرد گفته ایم.

علاج:

- ۱- علاج مالیخولیا را به فصل راجع به بیماری مالیخولیا واگذار می کنیم.
- ۲- اگر اختلاط عقل از خون باشد، باید رگ بزنی و کاری کنی که مزاج خون را به حالت

- اعتدال بازگردانی و از گرمای مزاج آن بکاهی و هیأتش سرحال آید.
- ۳- اگر از مراره صفر او سرخ باشد، باید بی درنگ به تخلیه پیردازی و یا مزاج بدن یا مزاج سر را - بر حسب لزوم - معتدل سازی و داروها و تری بخشهایی را که در قانون از آنها یاد شده استعمال کنی و بعد از تراشیدن موی سر، ضمادهای نامبرده سابق را به کاربری. اگر باز بیماری شدت یافت و بدتر شد، باید علاج بیماری «مانیا» را تجویز کنی.
- ۴- اگر درهم شدن هوش همراه گرم مزاجی است، علاجش قیروطی است که به وسیله روغن گل و سرکه سرد شود و بر جاننده بیمار بگذاری یا این که روغن بنفشه و شیر، بر جاننده اش بگذاری! به شرطی که تب نداشته باشد. یا روغن گل و خشخاش بر سرش نهند اما باید از بازگشتن بخارها بر حذر باشند و منفذ بخارها را بند نیاورند.
- ۵- اگر کسی که عقلش مختلط شده و بی خوابی دارد، هیچ يك از داروهای آبکی پاشیدنی بهره ای نمی رساند. اگر حقنه های تند استعمال کنی شاید نتیجه منفی دهد و کشش ماده زیاد شود پس باید حقنه های نرم به کاربری.
- ۶- اگر سبب درهم شدن عقل از شراکت اندامی پدید آمده است، کوشش کن که سر بیمار را تقویت کنی و سردگردانی و ماده را به سوی مخالف برانی و اینها را همه در قانون کلی و جزئی ذکر کرده ایم.
- ۷- اگر عقل درهم شده است اما نه علامت ناتوانی و نه علامت آماس هست، باید بیمار را به شدت سیلی زد. و شاید نیاز باشد که آن را کتک کاری کنی تا بر سر عقل آید. یا ممکن است نیاز بدان باشد که سرش را صلیب و ارداغ کنی و این در حالتی بایسته است که هیچ يك از علاجهها سودمند نباشند.
- ۸- آب کله پاچه را بر سر بیمار که عقلش درهم برهم شده است بریزند مفید است.
- ۹- فاشرا (هزارچشان) تنها یا در شیرینی و میوه پنهان شود و چند روزی به بیماری که عقلش پارسنگ برمی دارد بخوراند شفا یابد.

فصل پنجم

رعونت و حماقت (سست مغزی و ابله‌ی)

چنان که درهم شدن هوش - که سابقاً ذکر شد - آفتی از آفات مغزی است، هم چنان رعونت و حماقت نیز از آفات مغزی است و هر دو حالت در شکمچه وسطی مغز به وجود می آیند لیکن باهم فرق دارند که بدین قرار است:

حالتی را اختلاط عقل گوئیم که کنشهای تفکری گزند بینند و مجرای طبیعی را رها می کنند. رعونت و حماقت کاهش کنش فکری یا از کار افتادن آن است و حالتی است که به خرف شدن و حالت کودکانه می ماند، و تو یاد گرفتی که آسیبهای کنشها سه نوع می باشند.

انگیزه رعونت و حماقت

علت این بیماری انواع مختلف دارد:

سردی مزاج ساده، سردی مزاج همراه خشکی که شکمچه وسطی مغز را روزها و مدتها در بر گرفته باشد. سرد مزاجی همراه ماده بلغمی که در کاوکه‌های آوند شکمچه وسطی مغز گیر کرده باشند.

در هر حال این بیماری از سردی سرچشمه می‌گیرد و گرمی در آن دخالت ندارد. زیرا چنان که گفتیم در اینجا کاهش و از کار افتادگی هست. اما گرمی کارش این است که فکر را به کار و می‌دارد و فکر نوعی از جنبشهای روان است و بدین وسیله فکر از این جزء مغز به آن جزء در حرکت است و از قسمت عقبی مغز به قسمت جلوی در حرکت است. معلوم است که حرارت جنباننده است و یخ بستن (جمود)، مانع حرکت است. و از این سبب است که مزاج این قسمت از مغز چنان آفریده شده که گرایش به سوی گرمی داشته باشد. و از آن رو در وسط قرار داده شده که مرجع خیال باشد و خیال به یادآوری منتقل شود. و تو سابقاً در جای خویش خیال کردن و به یادداشتن را یاد گرفته‌ای.

معالجه این بیماری

اگر دانستی که سردی همراه با خشکی است باید مغز را گرم و تر گردانی. و اگر بیماری از ماده ای بود، باید به وسیله «معجونهای بزرگ» وقی کردن با اسکنجبین، پیازدشتی و تخم ترب آن را تخلیه کرد و اضافه بر این باید قلب را با داروهای سازگار با قلب که نشاط به قلب دهند مانند مشک و مثر و دیطوس و داروهای مُفَرِّح (شادکننده) و همانند آنها را استعمال کنی. نیازی نیست که در اینجا سخن را درازا دهیم زیرا در دستورهای ذکر شده این گونه معالجات را شناخته‌ای!

باید بیمار در خانه پرروشنایی اسکان یابد. روی هم، بیداری، بی خوابی، کم کردن اندازه غذا و لطیف گردانیدن غذا، و گرایش دادن مزاج بیمار به خشک مزاجی طریق معالجه است. باید غذاهایی بخورد که خون را بی آلاش و لطیف می‌کنند، خون را تعدیل می‌بخشد، خون را اگر زیاد از لازم است کمتر می‌کند، خون را گرمی می‌بخشد اما نه تا آن اندازه گرم شود که از گرمی به جوش آید و بخار کند، بلکه خونی باشد گرم و لطیف و بدون جوشش، که چنین خونی هوش را صاف و نیر و مند می‌نماید.

پر شدن از خوراکیهای مرطوب و رطوبت آوردن دشمن سرسخت هوش و عقل است. خشکی گاهی به ذهن آسیب می‌رساند اما نه از آن است که ذهن را کاهش دهد بلکه از آن رواست که سرعت حرکت از حد می‌گذرد، یا این که روان بسیار اندک است، از کمترین حرکت تحلیل می‌رود.

فصل ششم

فساد ذکر «فراموشکاری»

فراموشکاری با سست مغزی شباهت دارد. اما منشأ این بیماری در قسمت عقبی مغز است. زیرا فراموشکاری عبارت از کاهش یافتن کنشی از کنشهای مغز یا از کار افتادن همه کنشها است. به عقیده جالینوس، سبب رئیسی این بیماری سردی است، خواه سردی ساده یا سردی همراه خشکی که انعکاس احساس شده در آن نقش نمی‌بندد. یا سردی همراه رطوبت است که نقش بسته را نگه نمی‌دارد.

نشانه‌ها:

اگر فراموشکاری از سردی همراه خشکی است علامتش این است که بیماری خوابی نکشد، رویدادهای گذشته را به یاد دارد اما نمی‌تواند رویدادهای کنونی را به یاد بسپارد. اگر سبب سردی همراه رطوبت باشد، بیمار خواب آلود است و گذشته‌ها را به کلی از یاد برده و شاید چیزهای آنی را بهتر از گذشته به یاد بسپارد. اگر سردی ساده باشد تخدیر و حیرت زدگی روی می‌دهد. و شاید این حالت از خشکی و گرمی سر برزند که آن گاه به هم آمیختن ذهن پدید آید. و این اختلاط ذهن یا در خون آن جزء از مغز یادر یکی از شکمچه‌هایش یا در آوند مغز می‌باشد. گاهی اتفاق می‌افتد که سبب فراموشکاری از درهم شدن هوش، یا از سوء مزاجی واقع در گیجگاه است که به مغز سرایت می‌کند. که این حالت را بعضی از پیشینیان ذکر کرده‌اند و آزموده‌اند و دیده‌اند. فراموشی و فراموشکاری اکثراً از سردی و رطوبت سرچشمه می‌گیرد و گاهی ممکن است از ورمهای مغز و به ویژه ورمهای سرد مغز روی دهد. و بدان! که اگر شخص تندرست به فراموشکاری گرفتار آید زنگ خطر بروز بیماریهای شدید مغزی مانند سکته و صرع و سرسام سرد است.

نشانه‌ها و انواع این بیماری:

باید آنها را از قانونهای ذکر شده استفاده کنی و در هر بیماری سبب را تکرار نمی‌کنیم.

معالجات:

اگر انگیزه بیماری گرمی و خشکی باشد، علاجش آسان تر است و بارها این علاج ذکر شده است. اگر از خشکی تنها باشد، باید بیمار غذاهای تری بخش معتدل بخورد. اطراف سر را به وسیلهٔ ماساژ و مالش دادن با پارچه زیر ورزش داد. دست و پاها را حرکت دهد. خلاصه ورزشهایی کند که

بسیار شدید نباشد. همان قدر ورزش کند که گرسنه شود و بتواند که خوراکش زیاد شود و آرام گیرد و بخوابد و خود را شست و شو دهد. ضمادهای گرمی بخش را که در اینجا دوباره ذکر نمی کنیم به کاربرد. حجامات بدون نشتر زدن بر سر گذارد. سر را با داروهای جذب خون به طرف پوست بمالد. و شاید نیاز بدان باشد که دوداغ بر پشت سر گذارد. آبهایی را به کاربرد که با بونه و شاه افسر و پاچه در آن پخته باشد. از روغن ها روغن سوسن و نرگس و خیری را استعمال کند.

اگر سبب بیماری ماده سرد و رطوبی است، بعد از رسانیدن ماده - چنان که خودت دانی - ماده را تخلیه کن! مسکنش بسیار روشن باشد. به وسیله تخلیه در آغاز داروهای سبک مانند «ایارج» و پیه هنداونه ابو جهل و گندبیدستر باشد. بعداً به تدریج «ایارجهای بزرگ» به کار ببر! و اگر از این مطمئن بودی که سوء مزاج گرم روی نمی آرد، معجون «بلذر» استعمال کن! که معجون بلذر در نیرو بخشیدن به ذهن بهترین دارو است و برای به یاد داشتن بسیار مفید است.

علاوه بر این از سایر داروهای گرمی بخش از خون به زیر پوست کشیدن و غرغره ها و بوییدنیهایی که همه را می دانی استفاده نمای.

در خشک گردانیدن بسیار شتاب موزا! به تدریج خشک گردان و بترس از آن که خشک گردانیدن به حدی برسد، که رطوبتهای اصلی را از بین ببرد و سردی مزاج روی دهد که در این حالت فراموشکاری بیشتر می شود.

بیمار نباید مستی کند، باید از بادها و امتلاء و با آب شستشو کردن پرهیزد؛ زیرا اگر آب گرم باشد، سستی می رساند و اگر سرد باشد تخدیر آور است و به روان حساس زیان می رساند. اگر بیمار فراموشکاری به امتلاء گرفتار آمد، باید علاج تلطیف به کاربری و باید از غذاهای تسکین بخش و سنگینی آور و تخدیر کننده و تبخیر کننده دوری جوید. پر شدن از شراب بسیار بد است. اما خوردن کم از شراب، نفس را سر نشاط آورد و روان را تقویت و صفا بخشد و از زیاد آب نوشیدن بی نیاز گرداند. زیرا زیاد نوشیدن آب برای چنین بیمارانی بسیار زیان آور است. خواب نیمروز زیاد و عموماً خواب زیاد، بسیار بد است. به ویژه اگر زیاد از حد خوراک خورند و خوراک را در معده تلمبار کنند و بخوابند بسیار زیان بینند. و اگر زیاد بی خوابی بکشند خوب نیست زیرا روان را ناتوان گرداند و تحلیل می برد و بخارها مغز را پر می کنند. مر بای، وج (سوسن زرد) فلفل دراز و تندمزه پروریده، تجربه شده اند که ذاکره را بسیار تقویت می کنند.

اینک چند نسخه ای برای رفع بیماری فراموشی و زیاد شدن ذاکره می نویسیم:

نسخه اول: کندر، مشک زمین، فلفل سفید، زعفران، مر، به اندازه های متساوی در عسل معجون شوند و هر روزه به وزن يك درهم بخورند. مجرب است و فایده می بخشد.

نسخه دوم: فلفل يك مقدار، زیره يك مقدار، شکر طبرزد سه مقدار.

نسخه سوم: کندر سه چهارم مثقال، فلفل يك چهارم مثقال، که از این دو نسخه دوم و سوم هر کدام باشند، ناشتا يك مثقال بخورند. برای ذاکره خوب است و تجربه شده است.

نسخه چهارم: زیره پنج وحده. فلفل يك وحده، سوسن زرد دو وحده، مشک زمین دو وحده،

هلیله سیاه دو وحده، عسل بلاذر، صمغ بلاذر يك وحده، در مقابل همه اینها عسل. و باید به کتاب ادویه مفرده لوحه های راجع به بیماریهای سر مراجعه شود و از آن استفاده کرد، باید جای بیمار روشن باشد. اگر فراموشکاری از ورمهای مغزی باشد، علاجش همان علاج سر سام گرم و سر سام سرد و خواب در بیداری است که ذکر شده اند.

فصل هفتم

فساد تخیل (تباهی خیال و پندار)

سبب و علامتها همانند آنها هستند که در بابهای دیگر ذکر شده اند. تنها تفاوت در این است که این تباهی پندار منشأش قسمت جلو مغز است. بیمار چیزهایی را خیال می کند که وجود ندارد؛ می پندارد چیزهایی را دیده که اصلاً ندیده است. انگیزه این بیماری دو چیز است: یا خلط مراری بر قسمت جلو مغز چیره آمده، یا این که سوء مزاج گرم بدون ماده غلبه یافته است. در بعضی حالات بیمار قوه تخیلش ناتوان است و خیالها کامل نیستند و کمتر خواب و رؤیا می بیند و اگر خواب دید زود فراموش می کند، تصویر محسوسات را زود فراموش می کند و در خیالش جای نمی گیرند. در این حالت، سبب همان سبب کاهش یافتن ذاکره است و تفاوت در این است که تباهی ذاکره اکثراً از سردی و رطوبت است و کمتر از خشکی خیزد. ولی در اینجا مسئله بر عکس است. دومین تفاوت در میان این است که ابزار خیال نرم آفریده شده تا خیالها زود نقش بندد. اما ابزار ذاکره سخت است تا به زحمت نقش بسته را از دست بدهد. پس رویدادها در این حالت به وسیله ضد، روی می دهد. سومین تفاوت در میانه این است که تباهی ذاکره در معنی احساس شده و به سبب آمیزش آنها روی می دهد. لیکن تباهی پندار، در خود محسوسات و شبح محسوسات است. و این مسئله را باید از حرفه دیگر به دست آورد. از خواب و بیداری و خشکی و تری چشم و بینی و رنگ زبان و خشکی و تری زبان می توان پی برد که سبب رطوبت است یا خشکی. اگر بیماری تباهی خیال است و کاهش پندار نیست، تو می توانی به وسیله چیزهایی که گفته شده و شناخته شده اند، بدانی که این بیماری از سودا یا صفراء یا مزاج گرم ساده است.

معالجات:

معالجات همان است که در بیماریهای سابق الذکر آورده ایم لیکن باید علاج را منحصر به اطراف منشأ حس کنی، و اگر دانستی که نیاز به ماساژ و حجامت نهادن بر قسمت جلو مغز هست

- چنان که خودت می دانی - دست به کار شو!

فصل هشتم

مانیا و داء الکلب (دیوانگی ددمنشی و بیماری سگانه)

مانیا چیست؟ مانیا دیوانگی ددمنشی. داء الکلب نوعی از این بیماری است ولی حالت خشمگین همراه بازی و لهو و کار بیهوده است و آزاررسانی است که با نوعی حق به جانبی مختلط است که این حالت را در سگان می بینیم.

بدان که دیوانگی ددی، از ماده ای پدید آید که مالیخولیا را به وجود می آورد. و هر دو سودایی هستند. تفاوت در میانه این است که به وجود آورنده مانیا ماده سودایی است که سوخته صفرایا سوخته سوداست و اگر سوخته سودا باشد، بدترین حالت است. اما به وجود آورنده مالیخولیا، سودای طبیعی است که در آورنده پیدا شده، یا این که ماده سوخته است، ولی سوخته بلغمی یا سوخته خونی صاف. کمتر روی می دهد که بلغم سوخته دیوانگی آورد؛ هر چند شاید از بلغم سوخته مالیخولیا آید.

مالیخولیا اکثراً از پیدا شدن ماده سودایی در آورنده به وجود می آید. اما بیماری مانیا اکثراً از پدید آمدن ماده سودایی در قسمت جلو مغز و گوهر مغز پیدا می شود. زیرا رسیدن ماده به سوی مغز همانند رسیدن ماده سرسام گرم است.

در بیماری مالیخولیا بدبینی، فکر تباها، ترس و آرامش است و اضطراب شدید روی نمی دهد. در بیماری مانیا همه اش اضطراب و جست و خیز و بداخلاقی و درندگی است. و نگاه بیمار به نگاه درندگان بیشتر شبیه است.

بیماری مانیا، در دیوانگی آوردن به نوعی از سرسام گرم شباهت دارد. تنها تفاوتش این است که بیمار مانیا اکثراً تب همراه ندارد. و سرسام گرم هرگز بی تب نیست.

داء الکلب نوعی از مانیا است، مرموزی و سرسختی بیمار همراه ملایمت و آشتی آید. بدبینی در بیماری داء الکلب به اندازه بیمار مانیا نیست. تو گویی بیماری داء الکلب منشأش تقریباً ماده خونی است. (به ماده خونی نزدیک است).

این بیماری بیشتر در بهار و تابستان دیده می شود. و زیدن باد شمال - که خشکاننده است - در بروز این بیماری زیاد مؤثر است.

بسیار اتفاق افتد که بواسیر و پاغر، سبب شفا از مانیا می شوند. اگر بیمار کمی بعد از ابتلاء به مانیا دچار استسقاء شود، رطوبت استسقاء مانیا را از بین می برد و به ویژه اگر سبب بیماری مانیا گرمی و خشکی کبد باشد.

گاهگاهی این بیماری با اشتراك معده روی می آورد که در این حال تخلیه معده بیماری را دور می اندازد.

علامتها:

مانیا به وجه عام علامتهایی دارد و هر يك از انواعش نیز دارای علامتهایی هستند. به طور عموم دگرگون شدن کنشهای حسی و سیاسی - که ذکر شده اند - علامت مانیا می باشند.

علامتهایی هستند که مانیا را پیش بینی می کنند مانند: بختک همراه حرارت مغز، یا پاها پر از خون شوند و سرخ رنگ گردند. یا خون در پستان زن منعقد شود. که دلیل بر این است جنبشهای فاسدکننده خون پیدا شده است.

حالت اولی که کابوس همراه حرارت در مغز است، شاید دلیل بر مانیا باشد و شاید دلیل بر آن باشد که خون در یکی از اندامان که حرارت غریزی در آن توانا نیست در راه فاسد شدن است. باید در این حالت به خوبی خون را معالجه کرد. که مبادا خون تباهی چنان برساند که به مغز آسیب وارد آید.

اگر حالت اولی در آخرهای بیماری مانیا روی دهد، شاید همچنان که پاغر دلیل تحلیل رفتن مانیا است آنهم دلیل از بین رفتن مانیا باشد.

بسیار اتفاق افتد که پیدا شدن بیماری مانیا در اثناء بیماریهای تند و شدید دلیل بحران بیماری باشد. اگر علامتها دلیل بر خوبی بودند معلوم می شود که بحران شروع کرده است.

گاهی می شود که شدت یافتن مانیا دلیل بحران خود مانیا باشد.

اگر مانیا از سودای سوخته باشد علامتش آن است که دیوانگی و درنده خوئی بیمار در سر آغاز فکر کردن و آرامشی دارد و تامدتی این تفکر و آرامش دوام می نماید. بعداً که به حرکت درمی آید و شروع به حرف زدن می کند، عاقلانه سخن می گوید ولی بعد از آن که حرکت تکرار می شود، دیگر او را رها نمی کند و آرام گرفتن او دشوار می شود و لاغری تنش شدت می یابد و رنگش بیشتر به سیاهی می زند و خوابها پریشان تر و بدتر می شوند و شاید چیزی ترش راقی کند که بر زمین بچوشد.

اگر ماده مانیا سودایی صفرایی باشد، سریع تر به بداخلاقی روی آورد و سریع تر آرام می شود. شرارت و کینه ورزی که در حالت اولی ذکر شد، در این حالت به این اندازه نیست و آرامش او کم است و حرکتش زیاد و پکری و اضطرابش زیاد است.

معالجه:

اگر دیدی که اخلاط امتلاء به وجود آورده اند، رگ بزن!

اگر دیدی خلط مراری در بدن چیره آمده اند، که این را از بول و علامتهای دیگر درمی یابی، به وسیله آب پزسس صغیر یا آب پز هلیله تخلیه به عمل بیاور به شرطی که خلط مورد نظر صفرایی سودایی باشد و اگر سودای خالص باشد شاید نیاز داشته باشی که به وسیله سس صغیر ساده تخلیه به عمل آوری چنان که هشت درهم سس صغیر را با اسکنجبین و سنگ لاجورد قاطی کنی و

پاکسازی به عمل آوری.

بعداً به علاج سر پیردازا! اگر امتلای خونی یا سودایی هست آن را از راه رگی که زیر زبان قرار دارد بیرون بران و تخلیه را به وسیله حبّی که می نویسم دوام بده:

نسخه: ایارج یک وحده، سس صغیر یک وحده، اسطوخودوس یک وحده، سقمونیا نیم وحده، هلیله یک وحده، از همه اینها قرصهای بزرگ می سازی و بعد از هر تخلیه در شبهای جداگانه، هر شب به وزن دو درهم از این قرصها بخورد.

نسخه دیگری که آن هم حب است و مفید واقع می شود: سس صغیر به وزن پنج درهم، بسپایک پنج درهم، سنگ ارمنی یک درهم، هلیله کابلی یک درهم، اسطوخودوس ده درهم، نمک هندی چهار درهم، پیه هنداونه ابو جهل چهار درهم، بلبله و آمله و آویشم و خریق سیاه هر یک سه درهم، ترد بیست درهم، همه اینها را در اسکنجبین عسلی معجون کن و به کار ببر! و بگذار به وسیله اسکنجبین و سقمونیا غرغره کند و زیاد از حد حب «شبیاری» استعمال ننماید؛ بلکه تا می دانی که سبک است به وی بده، اما همین که دیدی که سوء مزاج گرم دارد آن را قطع کن! بعد از تخلیه به وسیله داروهای مایع و غیره، رطوبت و سردی را به بیمار برسان، شاید نیاز باشد که روزی پنج بار داروهای پاشیدنی را به کار ببری و بر سرش پاشی سر بیمار را با آب کله پاچه و شیر بشوی و کره بر سرش بگذار و بیشتر از سردی فکر تری نکن.

شاید داروهایی را که برای رطوبت بخشیدن زیاد لازم داری حتماً سردی داشته باشند؛ در این حالت بابونه را با دارو قاطی کن!

شاید برای خوابیدنش مجبور شوی که دیاقودا (شربت کوکنار یا پوست خشخاش) به بیمار بدهی پس هرگاه آن را تجویز کردی باید آب انار هم بخورد تا رطوبت برساند یا خواب آور نامبرده را با شربت آلو بده تا نرمی برساند یا با آب جو بخورد. و با آبی که خشخاش در آن پخته باشد او را بیندای تا بخوابد اما بهتر آن است که کمی بابونه با آب پن خشخاش باشد. شیر را بر سرش بدوش. روغنهای نیز در این زمینه بسیار مفیدند. و هرگاه داروهای آبکی و پاشیدنی و بوییدنیهای تری بخش را به کار بردی نیرنگی ساز کن که بعد از آن به خواب برود. مثلاً داروهای آبکی و روغنهای خواب آور از قبیل روغن کاهو استعمال کن! چیزهایی را بنوشد که تری آورند مانند آب جو و مانند آن. مگذار چیزهایی که مانند اسکنجبین و آنچه کار اسکنجبین می کنند بنوشد، چیزهایی ننوشد که نرمی بخش و خشکاننده و پاره کننده باشند. و همین که دیدی قبوضیت دارد اما له اش کن تا بخارها به سوی سر بالا نروند و آزار به سرش نرسانند.

با آب نوشیدنی بیمار، بهتر آن است که بیخ رازیانه کوهی، تخم رازیانه کوهی، بیخ هزارچشان قاطی باشد که منفعت دارد. روزانه یک مثقال از آن را با آب بخورد. اگر نخورد آن را با غذایش قاطی کن که نداند و کسی پیش بیمار در وقت غذا خوردن بنشیند که بیمار از او شرم دارد و از او می ترسد.

همواره دست و ساق پاهای بیمار را ببند و محکم کن تا بخار به سوی پایین کشیده شود.

اگر بیم آن می‌رفت که بیمار خود را به هلاکت اندازد باید بسیار محکم طناب پیچ شود و در قفس گذارند و در جای بلند آویزان کنند مانند تاب باشد.

باید غذای بیمار در همه احوال تر باشد و باید تری نباشد که بند آمدنی در پی داشته باشد، از قبیل نشاسته و همانند آن، که چنین خوراکی بسیار زیان آور است.

نباید چیزهایی را بخورد که زیاد بول کند، که زیان دارد.

بقیهٔ معالجات و پرهیز همان است که برای مالیخولیا در نظر گرفته شده و در بحث مالیخولیا ذکر خواهد شد.

اگر درجهٔ بیماری پایین آمد، زبانی نیست که شراب بخورد اما باید آب زیاد با آن آمیخته شود.

چه همچنین شرابی هم رطوبت بخش است و هم خواب آور.

نکند به هیچ وجه چیزهای گرم و گرمی بخش را بخورد.

فصل نهم

مالیخولیا

بیماری که فکر و پندار در آن از مجرای طبیعی بیرون می‌رود و سر به تباهی و ترس می‌کشد، آن را مالیخولیا گویند. در مالیخولیا مزاج سودایی به حدی بد حال است که روان دماغ را از داخل به وحشت می‌اندازد و می‌ترساند و بدان می‌ماند که تاریکی از خارج وحشت آور و ترساننده است.

زیرا مزاج سرد و خشک با روان مخالف است و مساز نیست و روان از آن ناتوان می‌شود. لیکن مزاج گرم و رطوبتی چون مزاج شراب با روان سازگار است و روان را تقویت می‌نماید. اگر مالیخولیا معالجه نشود و بیمار در پکری و یورش بردن و شرارت بماند، مالیخولیا سرانجام به مانیا مبدل می‌شود.

مالیخولیا مرضی را گویند که از سودای سوخته منشأ گیرد. انگیزهٔ مالیخولیا یا در خود مغز است یا خارج از مغز.

آنچه در خود مغز است دو حالت دارد:

۱- یا از سوء مزاج سرد و خشک بدون ماده چنان است که گوهر مغز و مزاج نورانی روان را به تیرگی و تاریکی بکشاند.

۲- یا همراه آن مادهٔ کدایی است، و جای وجود ماده مختلف است.

الف- یا ماده در رگها است و از جای دیگری آمده است.

ب- یا ماده در رگها محتویات رگها را سوخته و سیاه رنگ گردیده یا به رنگ تیره درآمده است.

که اکثراً به رنگ تیره درآمده است.

ج- یا ماده کاملاً در جرم مغز سرایت کرده و جای گزین شده است.

د- یا این که ماده در شکمچه‌های مغز ریخته و از حیث چگونگی و از حیث گوهر، مایهٔ آزار مغز

شده است.

در بعضی حالات مرض صرع سبب مالیخولیا می شود.
اگر منشأ بیماری مالیخولیا از خارج مغز است و چیز دیگری در به وجود آوردن بیماری سهم بوده است و خلطی یا بخاری تیرگی آوراز آن چیز به مغز رسیده است، که این هم حالات مختلف دارد:

- ۱- یا آن چیز در کلیه بدن است و مزاج سودایی بر آن غلبه یافته است.
- ۲- یا آن چیز طحال است و ماده سودایی در آن بند آمده و نتوانسته ماده را تنقیه نماید یا توان آن را نداشته که سودا را از خون جذب کند.
- ۳- یا به سبب آن چیز ورمی روی آورده. یا این که ورم در کار نیست ولی سبب آسیب دیگری شده است.

- ۴- یا انگیزه شدت حرارت کبد است.
- ۵- یا آن چیز لایه خارجی صفاق (مراق) است. که زائده هایی از غذا و بخار روده ها در آن انباشته شده است و خلطها سوخته اند و تبدیل به جنسی سودایی شده اند و ورم به بار آورده اند. یا بدون ورم بخار تاریکی بخش از آنها برخاسته و به مغز رسیده است.
- این نوع پنجم را بادکردگی مراق نامند و بیماری را مالیخولیای بادی و مالیخولیای مراقی گویند. و بسیار اتفاق افتد که این بیماری از ورم دروازه های کبد پدید آید که خون مراق را می سوزاند. و این حالت است که جالینوس آن را سبب مالیخولیای مراقی دانسته است.
- اما «روفس» عقیده دارد که این حالت ناشی از شدت حرارت کبد و روده هاست.
- طبیعیانی هستند که عقیده دارند سبب این حالت از بیماری، راه بندانی است که در رگهای موسوم به ماساریقا واقع شده و ورم همراه دارد. دلیلشان این است: گویند باید راه بندان در ماساریقا باشد زیرا غذای آنها به رگها نفوذ نمی کند و تباهی روی می دهد.
- کسی که عقیده دارد این حالت باید از ورم ناشی باشد می گوید: خوراک بسیار وقت، در روده ها به حالت کال و ناپخته می ماند. پس ورم نباید گرم باشد زیرا تب و تشنگی و قی کردن خلط مراری در کار نیست.

و شاید سبب پیدایش بیماری از خارج مغز باشد اما ماده بیماری در خود مغز به وجود آید. مثلا: در معده ورم گرم باشد. بخار ورم رطوبتهای مغز را بسوزاند. یا این که: ورم در زهدان یا در سایر اندامان شریک سر باشد.

مالیخولیایی که منشأش سردی و خشکی بدون ماده است، سببش سوء مزاج سودایی بدون ماده در قلب است، یا همراه ماده ای است که مغز در آن شرکت دارد زیرا روان نفسانی با روان حیوانی پیوستگی دارد و از گوهر او می باشد. اگر مزاج سودایی بد داشته باشد مزاج مغز را تباه گرداند و به سودایی کشاندش.

شاید سبب از قلب تنها نباشد و سببهای دیگری باشد که سردی بخش و خشکاننده باشند، ولی

حتماً باید با قلب شراکتی داشته باشند. و شاید در این حالات نیز منشأ بیماری اکثراً از قلب سرچشمه گیرد.

پس لازم است در معالجه این بیماری، همراه معالجه مغز، معالجه قلب نیز درکار باشد. و بدان که اگر خون قلب بی آرایش و رقیق و روشن و شادی آور باشد، با تباهی مغز مقاومت می کند و مغز را سر حال می آورد. پس نه جای شگفتی است که عقیده داشته باشیم اکثراً سبب این بیماری باید از قلب باشد. هر چند مادلایل های قانع کننده را در مغز پیدا می کنیم. ولی نه دور است که مزاج قلب اولاً تباه شده و مزاج مغز به پیروی از آن به تباهی رسیده باشد. شاید قبلاً مزاج مغز تباه شده و روان قلب به پیروی از مغز به سوء مزاج رسیده باشد و به وحشیت گراییده و هر چه را که از آن به سوی مغز نفوذ می کند تباه کرده و در این حالت در تباه بودن مغز کمک نموده باشد.

و ممکن است در اواخر بیماری های ناشی از ماده و به ویژه که بسیار شدید باشند مالیخولیا روی دهد، که در این حالت زنگ خطر مرگ را به صدا درمی آورد. و در این حالت است که بیمار به فکر مرگ و مرده ها می افتد.

عموماً مالیخولیا از بودن سودای زیاد پیدا می شود. سودای زیاد گاهی به وسیله اندامی که دست اندر کار غذاست، منظورم کبد است، پدید آید و خون را می سوزاند. گاهی در رانیدن زیاد سودا، آن اندام ناتوان است که این حالت کمتر روی می دهد. و گاهی سبب، عضوی است که آشغالدان سوداست و منظورم طحال است. هر گاه طحال از گرفتاری به یکی از دو حالت ناتوان شود: یکی آن که نه نشین خون و خاکستر خون را از کبد جذب بنماید. دوم این که هر ماده ریختنی از کبد به سوی او می آید به جانی در آید که طحال دفعش می کند.

ممکن است سوداء در اندامی دیگر غیر کبد و طحال باشد. و آن را چندین حالت است:

- ۱- غذای خودش را شدیداً بسوزاند.
- ۲- از دفع کردن زایده های غذایی ناتوان باشد؛ لطیف تحلیل برود و متر اکمش، سوداء تیره رنگ شود.

- ۳- یا هر چه بدو می رسد آن را بسیار سرد و خشک گرداند. و امکان دارد که از نوعیت غذا، سوداء به وجود آید.

برخی از اطباء عقیده دارند که مالیخولیا کار جنیان است و ما که طب را یاد می گیریم اهمیت نمی دهیم که از جن است یا از جن نیست. ما می گوئیم: اگر مالیخولیا کار جن باشد یا نباشد مزاج بیمار به سودایی می انجامد. پس سبب نزدیکش وجود ماده سودا است. بگذار به وجود آورنده سودا جن باشد یا غیر جن به ما چه مربوط!!

یکی از سببهای بسیار تأثیر بخش در مالیخولیا، به وجود آمدن ترس بسیار یا اندوه بسیار است. و باید بدانی! سودایی که سبب مالیخولیا می شود از حالات زیر خارج نیست:

- ۱- یا سودای طبیعی است.

۲- یا بلغم است و از تراکم تبدیل به سوداء شده یا کمی سوخته است. هر چند این حالت اخیر به ندرت روی می دهد و بسیار کم واقع می شود.

۳- یا خون است و از یخته شدن یا از تراکم شدن بدون سوختن زیاد به ماده سوداء تبدیل شده است.

۴- یا خلط صفرائی است. خلط صفرائی اگر به منتها درجه سوختگی برسد نه تنها سبب مالیخولیا بلکه سبب بیماری مانیا هم می شود.

هر نوع از انواع سوداء که به جای معینی از مغز راه یابد، حتماً سبب مالیخولیا می شود. ولی بعضی از این انواع همراه مالیخولیا، مانیا را هم می آورد.

آسانترین (سالمترین) مالیخولیا آن است که از خون تیره (تیرگی خون) باشد و بیمار شادی خود را حفظ کند.

بسیار اتفاق افتد که از بیمار شدن شخص به بیماری بواسیر یا پاغر، مالیخولیا از بین می رود.

سپید پوست چاق کمتر مالیخولیا می گیرد.

اکثراً مالیخولیا سراغ آدمهای گندم گون، پرموی پشم آلودی لاغر را می گیرد.

اکثراً کسانی که قلب بسیار گرم و مغز تر دارند دچار مالیخولیا می شوند. چه حرارت قلب سودا را در قلب پدید آورد و رطوبت مغز از سودای قلب تأثیر پذیر می باشد.

کسانی که لثه (لب به دندان چسبیده) و زبان سبک و سریع گوی و به سرعت چشم گردانند، کسانی که چهره بسیار قرمز دارند. کسانی که گندم گون، سیاه چرده و لاغر اندام هستند. به ویژه آنهایی که موهای زیاد و سیاه رنگ و ستبر بر سینه دارند. کسانی که رگهایشان گشاد است. کسانی که لب ستبر دارند برای دچار شدن به مالیخولیا آمادگی دارند زیرا این علامتها بعضی دلیل بر حرارت قلب و برخی دلیل رطوبت مغز می باشند، و اکثراً به ظاهر بلغمی می نمایند.

علت مالیخولیا بیشتر مردان را در بر می گیرد اما اگر زن گرفتار آمد بغرنج تر است.

پیران و نوپیران زیاد به این بیماری گرفتار آیند. مالیخولیا در فصل زمستان اندک و در فصلهای تابستان و پاییز زیاد است.

در بهار بیماری مالیخولیا بسیار است و فصل بهار که خلطها را برمی انگیزاند و با خون می آمیزد؛ مایه پیدایش مالیخولیا می شود، و شاید در بعضی از اوقات بهار باشد که سودا را برانگیزد و هیجان می کند.

کسانی که برای مالیخولیا آمادگی دارند، هرگاه با ترس یا اندوه یا بی خوابی زیاد روبه رو شوند، یا این که راه بندانی در جریان خون عادی، یا قی کردن ماده سودایی یا همانند آنها روی دهد، به ابتلا به مالیخولیا نزدیک می شوند.

علامتها:

علامتهای اولیه مالیخولیا از این قرار است:

پندار بد، ترس بدون سبب، زودرنجی، گوشه گیری، پرش اندام، سرگیجه، صداها و به ویژه در مراق.

هرگاه از درجه اول یا فراتر نهاد و مستحکم تر شد، حالت بیمار سر می کشد به: از مردم بریدن، بدبینی زیاد، اندوه، نفرت از مردم، پکری، پریشان گوئی، آرزوی جماع، که این از موجود بودن باد زیاد است، ترس همه نوع، ترس از چیزهایی که هست و از چیزهایی که نیست. اکثراً بیمش از چیزهایی است که ترس آور نیستند. از بیماران مالیخولیا هستند که می ترسند آسمان بر سر آنها فرود آید. یا زمین آنها را ببلعد، یا از جن می ترسند، از فرمانروا می ترسند، از دزد می ترسند، و هستند که گمان می کنند درنده بر آنها هجوم آورده شاید ترس از اینها اثری از گذشته بیمار داشته باشد. گاهی گمان می کنند که چیزهایی دیده اند که ندیده اند، و احیاناً در خیال باقی خودشان پادشاه می شوند یا درنده می گردند یا شیاطین شده اند یا پرنده هستند یا ابزارهای صنعتی گشته اند.

برخی از آنها که مالیخولیای خونی دارند بیشتر می خندند زیرا در خیال خود چیزهای خوش و شادی بخش تصور می کنند. آنهایی که مالیخولیای سودایی خالص دارند بیشتر گریه می کنند. بعضی دوست دارند بمیرند و بعضی برعکس، از مرگ می ترسند.

اگر مالیخولیا ویژه به مغز باشد علامتهایش:

فکر کردن بسیار، وسوسه زیاد و بردوام، نگاه دوختن به يك چیز مدت زیاد، نگاه دوختن به زمین، از رنگ سر و رخساره و چشم و سیاهی مو و پرمویی می توان حدس زد که بیماری ویژه مغز است.

و همچنین اگر قبل از بیماری به بی خوابی زیاد و تفکر کردن زیاد و آفتاب زدگی و همانند آنها مبتلا بوده، دلیل بر وجود بیماری ویژه به مغز است، یا شاید بیماریهای مغزی سابق داشته باشد. یکی دیگر از دلایل ویژگی مالیخولیا به مغز آن است که علامتهای بیماری در سایر اندامانی که با مغز شریکند - ما آنها را ذکر خواهیم کرد - پیدا شود، و به ویژه اگر ما آن اندام شریک را معالجه کنیم و فایده ای دستگیر نشود، یا روی آورد بیماری بسیار بزرگ و خطرناک باشد.

اما اگر در بیماری مالیخولیا کلیه تن سهیم باشد علامتش: سیاه شدن بدن، لاغر شدن، بند آمدن مواد تخلیه شدن از سپرز، معده، مجاری ادرار، مجاری مدفوع، مجاری حیض، انبوهی موی بدن و سیاه رنگی زیاد، که شاید قبلاً خوراکیهای سودا آور ناپسند خورده باشد که این نوع از غذاها را در کتاب دوم یاد گرفته ای.

بیماریهایی که به دنبال مالیخولیا آیند عبارتند از: تبهای مزمن، تبهای مختلط.

اگر سبب مالیخولیا از سپرز باشد: از آنجا که ماده سودا به معده می ریزد، بیمار اشتهای خوردن زیاد دارد. و از آنجا که مزاجش به سردی می گراید کمتر می تواند خوراک را هضم کند، قرقر زیاد در طرف چپ شکم شنیده می شود. سپرز باد می کند و این باد کردگی دست بردار نیست. از این باد کردگی زیاد، بیمار آرزوی جنسی زیاد دارد و شاید به تب ربع (چهار روز در میان) هم

گرفتار شود. ممکن است شکمش نرم باشد، و ممکن است از گزش سوداء به درد آید. علامت مالیخولیایی که از معده باشد: ورم معده است که حالت آن را در باب بیماریهای معده ذکر کرده ایم. بیمار هر وقت معده اش زیاد از طعام پر شود و زیاد از حد بخورد، در وقت هضم کردن علتش بیشتر نمایان گردد. اکثر ادر غذا خوردن و تا هضم کردن غذا، بیماری هجوم آورد و بعدا که طعام به هضم رسید آرام گردد.

اگر مالیخولیا گرم باشد، التهابات در مرق (لایه خارجی صفاق) و قی کردن مرار و تشنگی روی دهد. اکثر کسانی که مالیخولیا دارند سپرزشان سالم نیست.

اگر بخواهیم از مرق علامت مالیخولیا بیابیم، مرق سنگین می شود و به سوی بالا جذب می گردد. دل بیمار به هم می آید، نفسش ناهنجار است، هضمش تباه است، آروغش ترش و خدو تر و شل قرقر شکم و باد بیرون کردن و التهابات است.

و هم از علامات مالیخولیا است که معده یا میان هردو کتف درد می کند و به ویژه بعد از غذا خوردن تا به کلی طعام هضم می شود. و ممکن است بلغم مراری داشته باشد یا این که ماده ترش که دندان را کند می کند از راه دهان بیرون اندازد.

شاید چنین روی آورده ها با خوردن غذا و بلکه بعد از خوردن غذا، به چندین ساعت روی آورد. مدفوع بیمار بلغمی و مراری می شود. بر حسب هضم شخص، زیاد و کم می شود. اگر هضمش خوب باشد، علت سبک و اگر هضمش تمام نباشد، علت تندتر است.

ممکن است قبل از ابتلا به مالیخولیا یا همراه ابتلا شدن، ورم در مرق پدید آید و گاهی گاهی پرشی در مرق احساس شود. این علت با پر شدن از خوراک و از زودهضمی افزونی یابد.

و می گوئیم: سودایی که مالیخولیا را به وجود می آورد اگر خونی باشد، بیمار شاد و خندان است و زیاد غم نمی خورد؛ و اگر همراه بلغم باشد، تنبل و کم جنبش و آرام است؛ و اگر از صفرا باشد، مضطرب است و به نخستین حالات دیوانگی می رسد و بیماریش به مانیا می ماند؛ و اگر سودای تنها و خالص باشد، بسیار فکر می کند و کمتر دست درازی می نماید مگر این که به حرکت درآید که در آن حالت بسیار پریشان حال می شود و چنان کینه ای بر او روی می آورد که فراموش شدنی نیست.

معالجه:

مالیخولیا تا در مرحله اولی است، علاجش آسان و اگر استوار شد علاجش دشوار می شود. ولی به هر صورت باشد حتماً باید بیمار را دلخوش و شاد نگه داشت. در جای معتدل ساکن باشد. و هوای مسکنش را مرطوب ساخت. گیاهان خوشبوی در اطاقش بپراکند، که بوی مسکن خوش باشد. همواره باید بوییدنیهای خوش بو، بو کند. روغنهای خوش بو به مشامش برسد. خوراکیهای خوب کیموس بخورد که زیاد نم بخش باشند. بدن را به وسیله خوراکیهای مناسب و شست و شو دادن قبل از خوراک عادت دهد. آب ولرم که زیاد گرم نباشد بر سر ریزد. اگر از حمام

بیرون آمد و کمی حس تشنگی کرد مانعی نیست که کمی آب بخورد. ماساژی که نیر و بخش بدن است و در باب بهداشت ذکر شده است، به عمل آورد.

دقت کن! که بیشتر از گرمی بخشها، نم بخشها را تا امکان دارد، با او به کار ببری. از جماع پرهیزد. مگذار زیاد عرق کند. از خوردن باقلی و گوشت خشکیده و عدس و کلم و شراب غلیظ تازه و هر چه نمک زده و هر چه شور مزه و تند مزه و هر چه بسیار ترش مزه است، پرهیز کند. باید چرب و شیرینی بخورد. اگر خواستی بخوابد سرش را با آب خشخاش و بابونه و بابونه چشم گاوی بمال! خواب بهترین علاج است. همیشه با خشخاش داروهایی به کار ببر که زیان خشخاش را از بین ببرند.

اگر مالیخولیا از سوء مزاج بسیار سرد و خشک باشد، باید کوشش کنی که قلبش را گرمی دهی و داروهای شادی او را استعمال کنی. داروهای مشک و «متر و دیطوس» و همانند آنها را تجویز نمایی سر بیمار را با داروهایی که در باب رعونت (سست مغزی) بیان کرده ایم علاج کن! اگر مالیخولیا کمی بعد از بیماری گرم آید، هر چند شدید هم باشد باز علاجش سهل است. و می توان تنها با مالیدن داروهای مایع آن را بر طرف کرد.

اگر مالیخولیا از ماده سودایی باشد و کار خود را در مغز محکم کرده باشد، تنها سه راه چاره دارد:

یکم: تخلیه کردن ماده، و این تخلیه به وسیله آماله یا قی کردن باشد. اما اگر دیدی که معده اش ناتوان است، قی کردن را تجویز ممکن و به هیچ وجه مگذار قی کند، حتی اگر بیماری در بالا بیهوش باشد قی کردن خوب نیست.

دوم: همراه تخلیه، رطوبت بخشی به وسیله داروهای مایع و مالیدنی و روغنهای گرم لازم است و باید بابونه و شبت و شاه افسر و همانندهای آنها را با داروها قاطی کنی. اگر سودا از حرارت دور است، می توانی در منته، برگ غار و پونه را همراه رطوبت بخشها تجویز کنی. باید غذای بیمار از آن انواع باشد که خون خوب به وجود می آورند مانند ماهی روضاضی، گوشت سبک، که در جای خود ذکر شده. گاهیگاهی شراب سفید و آمیخته با آب بخورد، خوب است. اما نباید شراب کهنه قوی بخورد.

سوم: نیر و به قلب بیمار بخشیدن. اگر مزاج سرد دارد شادی آورهای گرم، و اگر مزاجش تمایل به سوی گرم دارد با شادی بخشهای معتدل. و اگر مزاج بسیار گرم دارد شادی بخشهای سرد استعمال کن اما نباید زیاد از حد سرد باشند و تو چگونگی مزاج را از نبض می توانی دریابی.

بگذار این معالجه را بیشتر تفصیل دهیم!

می گوئیم: تخلیه چگونه باید انجام شود؟ اگر دیدی که رگها پر شده اند (هر نوع پرشدنی) و ماده سودای خونی است، رگ اکحل را بزن! و در هر حالت حتماً باید قبل از هر چیز، فصد را شروع کنی. مگر این که بیم آن برود که ناتوانی شدید در بیمار پدید آید. یا بدانی که مواد کم است و تنها در

مغز جای گیر است و خشکی بر مزاج چیره شده است. هرگاه رگ زدی و دیدی که خون رقیق آمد خون را بند میاور، زیرا بسیار اتفاق افتد که قبلا خون رقیق آید. پس باید جای نیشتر را فراختر کرد، تا نکند تنها رقیق بیاید و غلیظ بند آید و کار بدتر شود.

دقت کن و ببین! کدام سوی از سرش گرانی می کند باسلیق آن سوی را بزنی و اگر دیدی که علامت عمومی است می توانی از هر دو باسلیق خون گیری کنی. گویند خون گیری از رگهای پیشانی بیشتر تحریک کننده است.

بعد از رگ زنی اگر دیدی که خلط سودایی تمام است و گرایش به سردی ندارد، تخلیه را به وسیله قرصهای ساخته شده از سس صغیر، الوا، خریق انجام ده و باید قبلا به رسانیدن خلط پردازی.

بعد از آن که خلط پخته گشت، در مرحله اول تخلیه را به وسیله داروهای سبک از قبیل سس صغیر و پیه حنظل و کمی سقمونیا انجام ده. بعداً آب پز سس صغیر و قارچ چمن به کار ببر! و اگر بهره ای نداد آنگاه ایارجهای بزرگ استعمال کن. اگر باز نیاز به داروی تخلیه ای افتاد، خریق را استعمال کن. اما باید از خطرش بر حذر باشی. با خریق سنگ لا جورد و سنگ ارمنی باشد و از استعمال این دو سنگ و حیّی که از آنها درست شده است هیچ باك مدار!

اکثراً استعمال این داروها که نام برده شدند در آب پنیر قاطی کنند و بیمار بر آن دوام کند و کم کم مقدار داروها را کاهش دهند بسیار مفید واقع می شود.

اگر دیدی که بیمار شفا نیافته، باز این داروها را تکرار می کنی. باید هر هفته يك بار به وسیله حبّ مسهل نرمی بخش، که میانه قوی و خفیف باشد، تخلیه انجام شود. و در این میانه یعنی در سایر روزهای هفته معجون هلیله ای و معجون سس صغیر تجویز نمایی. خوردن هلیله با سس صغیر آزمایش شده و مفید است و نسخه دارویش چنین است: هلیله به وزن سه درهم، سس صغیر يك درهم، ایارج نیم درهم.

باید در هر ماه يك بار به وسیله ایارج بزرگ و قوی و قرصهای بزرگ تخلیه به عمل آید تا معلوم شود که بیماری از بین رفته است.

اگر دیدی که معده بسیار ناتوان نیست و دیدی که در معده چیزی هست که سبب افزایش بیماری است. بیمار قی کند خوب است. اما وسیله قی باید آبی باشد که در آن پونه و کرکند و تخم ترب پخته باشند، و از افشیره تربی بخورد که خریق در آن فرو کرده و چندین روز مانده است و در ترب اثر کرده است. آن شیره ترب کدایی را با اسکنجبین بخورد. افشیره ترب يك استار و اسکنجبین سه استار باشد، و این مقدار را بر حسب نیروی بیمار زیاد و کم گردان.

لیکن اگر بیم آن بود که نیروی بیمار کاهش یابد، از استعمال خریق صرف نظر کن! و هرگاه تنقیه ماده انجام شد، به علاج قلب روی آور و دستوراتی را که بارها ذکر کرده ایم به کار ببر! و به یاد

داشته باش که این داروی هلیله ای و سس صغیر نامبرده در این زمینه آزمایش شده و بسیار مفید است.

اگر بیماری مزمن شد (دست بردار نبود) قی به وسیله خربق باشد و خاییدنی و غرغره کردنیهای شناخته شده را به کار ببر و بوییدنیهای خوش بوی و مشک و عنبر و ادویه دیگر افزار و عود را تجویز کن.

اگر ماده بیماری مایل به مرار صفرا بی باشد، تخلیه را به وسیله آب پز سس صغیر، حب «اصطمحقون» معتدل، چیزهایی که باعث تخلیه صفرا می شود، سوخته هستند، چیزهایی که در بحث ویژه ذکر می شوند، انجام می دهی. باید نم بخشها را زیاد و گرمی آورها را کمتر کنی و در هر حال باید بابونه و آنچه هم قوت بابونه است به کاربری، اگر می خواهی پاشیدنیها در کار باشد، نباید سردی بخشهای خالص را بر سر بیمار گذاری.

برخی از طبیبان پیشین در چنین حالتی روا دارند که هر روزه چیزی کم از الواء، یا هر روز از آبی که خار اگوش در آن جوشیده، سه اوقیه، یا ده قیراط افشره خار اگوش که در آب حل شده باشد تناول شود. و همچنین خوب دانسته اند که هر شب سر که تند و به ویژه سر که پیاز دشتی بخورند. اما من می ترسم که سر که برای این بیماری زیان رسان باشد. مگر این که حتما بدانی که ماده از صفرا سوخته به وجود آمده است و گرم است؛ که در این صورت سر که بهترین علاج است و به ویژه اگر سر که پیاز دشتی باشد. اسکنجبین هم که سر که اش سر که پیاز دشتی باشد خوب است. سر که ای که گیاه مریم نخودی یا زراوند در آن باشد خوب است.

اگر بیماری از مشارکت سپرز باشد و ماده بیماری در سپرز باشد باز سر که مفید است. باید بوییدنیهای بیمار، از داروهای ترکیبی معتدل باشد که کافور و مشک و روغن بنفشه چندان زیاد در آن باشد تا بویش بر خشکی کافور و مشک و سایر خوشبوهای سرد غلبه نماید و به ویژه نیلوفر.

اگر سبب مالیخولیا و رمی در معده و احشاء باشد، یا این که سبب مزاج گرم سوزنده در معده و احشاء باشد، باید قبل از هر چیز سر بیمار را سرد گردانی و نم بخشی و تقویت کنی تا یارای آن را داشته باشد، ماده ای که از غیر او آید تأثیر نبخشد.

و اگر سبب در مراق است و باد و قرقر حس می شد، بیمار را معاینه کن! اگر در مراق ورم هست و آن ورم گرم است، باید ورم را معالجه کنی و تحلیل ببری و علاج آن را در باب معالجه ورمها می یابی.

سر را تقویت کن! و به وسیله روغنهای نیر و بخش و تری بخشهای قوی سرش را خوب بیندای.

حجامت ها را با تیغ زدن به کار ببر تا خون تخلیه شود. و در این حالت گرمی را به کبد مرسان، باید کاری کنی که کبد اگر گرم است و خون را می سوزاند سردش گردانی، سپرز را تقویت کن، بر مراق حجامت و داروی خردل و همانند آن بگذار. تا سپرز نتواند ماده بیماری را به سوی مغز

بفرستد.

اگر مراق باد کرده و سردمزاج است و ورمی در میان نیست و التهایی حس نمی شود، آب پز و افشره خاراگوش را به بیمار بخوران که نسخه اش ذکر شده است. معده اش را با پاشیدنهای گرم نامبرده تر کن و ضمادهایی را که می دانی بر آن بگذار! و در ضمن ضمادهای تخم گیاه پنج انگشت و بزر فیجن و بیخ سوسن و بخور مریم را به کار ببر! باید ضمادها مدت طولانی بمانند. و هرگاه ضمادها را گشودی، جای ضمادها را با پنبه خیس شده در آب گرم یا پشم حلاجی شده یا ابر مرده خیس شده در آب گرم می مالی. ضماد خردل و ضماد «ذروروتیس» (دروروتلین - نسخه) نیز که بر میانه دو کتف بگذاری مفید است و این ضماد اخیر در اقربادین آمده است، که بعد از ضماد حجامت به جای آن بگذاری اما بدون تیغ زدن. مگر این که ببینی که ورمی یا دردی هست که از حجامت بدتر می شود.

بیمارانی که ماده مالیخولیا در مراق دارند، از چیزهای سردی بخش و تری آور سود می بینند زیرا مخالف خشکی سوداست و بازدارنده باد و بخار هستند که اگر به سوی مغز بالا روند مایه درد و آزار می شوند. هر چند سودرسانی سردی به آن اندازه نیست که بیماری را از بین ببرد اما این قدر هست که سرد تری بخش سودا را به وجود نمی آورد و ماده سودایی را منقطع می کند و از سویی نمی گذارد ماده بیماری بخار شود و آن را به تأخیر می اندازد تا مزاج بر آن غلبه می کند و روبه راهش می سازد.

و بدان که: داروهای غلیظ و به وجود آورنده بلغم ممکن است در برابر سوداء مقاومت کنند و داروهای لطیف کننده ای که به آسانی می سوزانند. ممکن است به بیمار کمک نمایند. اما نکند فریب بخوری که برخی از بیماران مالیخولیا از بیرون دادن بلغم یا مدفوع فایده می بینند. این بدین معنی نیست که بلغم بیرون دادن به نفع اوست. بلغم انداختن از آن است که خلطها زیادند و برهم فشار آورده اند و چیزی از آنها بیرون رانده می شود. در حقیقت و واقع، آنچه مفید فایده است تخلیه شدن سوداست.

دستور علاج مالیخولیا آن است که تری بخشها زیاد به کار رود و در عین حال باید کوشش کرد که سودا تخلیه گردد.

همین که پی بردی که خوراک در شکم بیمار مالیخولیا به تباهی روی آورده است (فاسد شده است) کاری کن که بیمار قی کند، و به ویژه در حالاتی که ترش مزگی را در دهان حس می کنند حتماً باید قی کنند و نباید طعامی دیگر بعد از قی بخورند و باید گوارشیهای نبر و دهنده دهانه معده استعمال شود. نباید طعامی را بر طعام فاسد وارد آورند.

باید بیمار مالیخولیا نوعی سرگرمی - هر چه باشد - داشته باشد. کسانی نزد او باشند که برای آنها احترام قایل است و آنها را دوست دارد. اندکی شراب سفید آمیخته با آب بخورد، به شنیدن ترانه های خوش، دل خوش دارد.

تنها ماندن و گوشه گیری برای آنها از هر بلایی بدتر است.

بیماران مالیخولیا اکثراً از رویدادهایی که برای آنها روی می دهد غم می خورند. یا از چیزی می ترسند و در این ترسیدن از تفکر کردن باز می مانند. در هر حال دست از تفکر برداشتن علاج اصلی این بیماری است.

اگر سبب بیماری ریختنی هایی است از حیض یا از راه مقعد و غیره بند آمده اند، کاری کن که این ریختنی ها به جریان افتند و دفع شوند.

اگر بیمار مالیخولیا اشتهای خوردن را از دست داد، بیماری اش بدخیم است و معلوم است که خشکی غلبه کرده است.

اگر در بدن بیمار مالیخولیا قرحه پیدا شد، آژیر مرگ زودرس است. کسی که سوداء در بدنش می جنبید علاجش آسان تر از کسی است که سوداء در بدنش ثابت است و نمی جنبید.

بیماری که سوداء در آن متحرك است، سوداء در قی و مدفوع و بول و رنگ پوست و بهك و كلف و قرحه ها و جرب و دوالی و داء الفیل و جاری شدن آنها از مقعد و غیره ظهور می کند. این علامتها همگی دلیل بر آنند که بیماری کشنده است. اما اگر به جای سوداء خون ظاهر شود علامت خوبی است.

اگر بیماری از بیماران مالیخولیا بعد از تخلیه و اسهال به ترنجیدگی مبتلا شد معلوم می شود که آنها خشکی داشته اند و این ترنجیدگی علامت آن است. پس باید این اشخاص در آب نیم گره بنشینند و نان خیس شده در گلاب و قند و کمی شراب آمیخته با آب بخورند و بخوابند و بعد از خواب به حمام بروند و همین که از حمام بیرون آمدند غذا بخورند.

فصل دهم

قطرب

قطرب نوعی از بیماری مالیخولیا است که اکثراً در ماه دوم زمستان روی آورد. کسی که به این بیماری گرفتار می شود از هر زنده ای متنفر و گریزان است. به سوی گورستان و جای مردگان می رود و به کسی که بخواد او را غافلگیر کند هجوم می آورد. شبها پیدا می شود، روزها خود را از چشم مردم پنهان می سازد و نمی خواهد با کسی روبه رو شود. در يك جای هیچ گاه يك ساعت آرام نمی گیرد. دائماً در حرکت است و پیاده روی می کند و خودش نمی داند به کجا می رود و چرا می رود. از مردم حذر می کند. و گاهی می شود که از بیهوشی این حذر را هم از دست می دهد و کمتر حس می کند که چه چیزی را می بیند. با این همه بسیاری آزار است، اخمو است. اندوهگین است، رنگ زرد، زبان خشك، تشنه، بر ساقه هایش قرحه ها بروز می کنند که خوب نمی شوند. سبب قرحه ها تباهی ماده سودایی و زیاد حرکت دادن پا است که مواد به ساقها پایین می آید. و به ویژه که بیمار همواره در لغزش و به سر درآمدن است و پایش به چیزهایی بر می خورد یا سگ او را گاز

می گیرد. و این حالات سبب ریزش مواد به ساق می شود و قرحه به بار آرد و چون سببها باقی هستند و مواد منقطع نمی شود، قرحه ها نیز بهبود نمی یابند. *

بیمار چشمش کم سو، خشك، بی اشك است. چشم گودرفته و سبب خشك مزاجی چشم است. قطرب نام حشره ای است که بر روی آبها در حرکت دائمی است. و بدون ترتیب و نظام حرکات مختلف می کند. در آب غوطه می خورد و فوراً بالا می آید و فرار می کند. بعضی گویند حشره دیگری است که هیچ نمی آساید. برخی عقیده دارند که قطرب غول نر است و جمعی گفته اند: گرگ موریخته را قطرب گویند.

اگر این بیماری را قطرب نامیده اند به عقیده من برای شباهت بیمار به آن حشره آب پیمایا به حشره دائم الحركت دیگر است. زیرا بیمار در گریز است و گریزش بدون ترتیب صورت می گیرد. به طور مختلف راه می رود و تو گوئی از ترس کسی می گریزد. از بس فراموشکاری می شود نمی داند چه کار می کند و به کجا رو می نماید و به هر کسی بر خورد کردرم می کند و مسیر خود را تغییر می دهد و می گریزد.

به طور قطعی سبب این بیماری سودا و صفراى سوخته است.

معالجه:

اگر بیماری قطرب از صفرا یا سودای سوخته باشد، معالجات مالیخولیا مناسب است. و باید در خون گیری چندان پافشاری کرد که خون بسیار از او بیرون ریزد و از غش کردن نزدیک گردد. خوراکیهای خوب و حمام رطوبی بخش مفید است. مدت سه روز آب پنیر بخورد بعداً به وسیله ایارج (ارکاگانیس) تخلیه شود. و کاری کنند که بخوابد و بعد از آن که به وسیله تریاق و همانند آن تخلیه شد، قلبش را تقویت کنند. و باید در تری بخشیدنش بسیار کوشید، خواب آورهارا بر بدنش مالید تا گرمی این داروها - که بسیار مورد نیازند - با حرکت ورزش گرد نیابند. باید قلبش را به وسیله نیر و بخش و تری بخشها گرمی داد. باید بخوابد تا مزاجش معتدل گردد. علاج رئیس این بیماری خواب زیاد است. گاهی گاهی سس صغیر بخورد تا آرامش یابد و از تفکر دست بردارد. اگر معالجه به وسیله داروها فایده نبخشید، باید او را بیازارند و بر سرش بزنند و گونه اش را سیلی زنند و جاننده اش را داغ کنند حتماً آفاقه حاصل می شود. هرگاه بیماری بازگشت ككك کاری و داغ گذاری نیز باز گردد.

فصل یازدهم

عشق

عشق عبارت از مرضی است و سوسه ای و به مالیخولیا شباهت دارد. سبب این بیماری آن است که انسان فکر خود را به کلی به شکل و تصویرهایی مبذول می دارد و در خیالات خود غرق می شود؛ و

شاید آرزوی آن نیز در پدید آمدن بیماری کمک کند و ممکن است آرزو کمک نکند، ولی این تمرکز فکر متمادی سبب بیماری می شود.

علامت بیماری عشق:

گود رفتن و خشک شدن چشم و نبودن آب چشم مگر در هنگام گریه کردن. پیایی و به سرعت پلکها برهم آیند. بسیار می خندد تو گویی به چیزی بسیار لذت بخش نگاه می کند یا خبری خوش می شنود یا شوخی می کند.

نفسش بسیار بریده و سریع است و آه بلند می کشد. گاهی در میان شادی و خنده به گریه می افتد و اندوهگین می شود و به ویژه در هنگام شنیدن اشعار عاشقانه به گریه می افتد و اگر شعر ترانه از هجران و دوری محبوب باشد، بسیار متأثر می شود. سرتاسر اندامانش مرطوبند، مگر چشمانش که خشکند و کاسه اش گود رفته و پلکهایش بزرگ و ستبر از بی خوابی است و آه کشیدنش تأثیر بر سر گذاشته است. شکل و شمایل مرتب ندارد، نبضش مختلف است و مانند نبض اندوه زدگان بدون نظم و ترتیب است و از حالی به حالی تغییر می یابد، به ویژه اگر به محبوب برسد و اگر فجأة معشوق خود را ببیند.

می توان از این تغییر نبض، معشوق را شناخت هر چند او خودش اسم او را فاش نسازد. دانستن نام معشوق و شناختن آن یکی از معالجات اساسی بیمار است. پس در صورتی که عاشق، راز خود را فاش نسازد، باید نیرنگی به کار برد، نبض بیمار را گرفت و شروع به ذکر نام مردمان بسیار کرد و دقت کرد که کی و در هنگام بردن نام چه کسی نبضش بسیار تفاوت کرد و همانند نبض منقطع شد. باز به نامها برگردد و همه را بازگو کن و در نبض دقت نمای حتماً از این راه و از این آزمایش به نام معشوق می رسی. آن گاه نام راهرها و مسکنها و پیشه و صنعت و زیور و نسبت و شهرها را بر نام معشوق اضافه و بازگو کن و نبض را رها مکن، تا در یکی از آنها نبض تفاوت می کند. هر یکی را که نبض در آن به حد نبض آن هنگامی رسید که نام معشوق را برده ای، پهلوی نام معشوق بگذار و این نامها را آنقدر تکرار کن تا به کلی معشوق را چنان که می خواهی بشناسی.^۱

ما این آزمایش را کرده ایم و از این معلومات که گرد آورده ایم بهره ها برده ایم. بعد از آن که به معشوق پی بردی و دیدی وصال عاشق به معشوق چاره ای نیست، کاری کن که مطابق دین و شریعت به هم برسند.

ما عاشق را دیده ایم که از لاغری یا فراتر نهاده و به حد پرمردگی رسیده و به بسیاری از بیماریهای دشوار و مزمن گرفتار آمده و به تبهای طولی مدت دچار شده و همه آنها از ناتوان شدن

۱- همین علاج عشق را مولانای رومی در اول مثنوی آورده است و بانوعی کرامات صوفیه مربوط ساخته است، که بدیهی است نامی از شیخ الرئیس در میان نیست.

نیر و بوده که از عشق کشیده است. ولی همین که به معشوق خود رسیده و وصال حاصل آمده است بعد از مدتی کوتاه که به دیدنش رفته ام شگفتی ها دیده ام: فربه گشته و نیروی ازدست رفته را بازیافته و معلوم شد که مزاج انسان گوش به فرمان و مطیع پندارهای روانی است.

معالجه:

بیمار را معاینه کن! ببین آیا علامت سوخته شدن خلط هست؟ - که این علامتها را می دانی - در این صورت تخلیه به عمل آور و به نم بخشیدن و خوابانیدن بیمار بپرداز. غذای خوب بخورد. گرمی بده به شرطی که تری لازم، کاهش نیابد. کاری کن که به بر خورد و نزاع و کشاکش با دیگران سرگرم باشد که شاید سبب بیماری را از یاد ببرد.

یا این که کاری کن که به دیگری عشق بورزد و از راه شرع به وی برسد و معشوق اولی را از یاد ببرد. این کار وقتی مفید است که بیماری عشق زیاد استوار نشده باشد. اگر عاشق آدمی خردمند باشد، پند و موعظه از سویی و ریشخند و سرزنش از سوی دیگر و شرح دادن که آنچه او بدان دل بسته است و سوسه و نوعی جنون است، شاید مفید باشد. گفتگو در این زمینه بی اثر نیست.

یا این که پیر زنان را واداشت که به دورش گرد آیند و از معشوق بدگویی کنند و کارهایی به وی نسبت دهند که مورد تنفر عاشق واقع شود و سنگدلی و مردم آزاری معشوق را بحث کنند، که اکثراً این حرفها عشق را آرامش دهد. اما بعضی از عشاق از این حرفها بیشتر دل می بازند.

یا پیر زنان همراه بدگویی از معشوق تقلید معشوق را در آرند و چیزهایی نشان دهند که زیبایی اش در چشم عاشق از رواج بیفتد و زیاد بر زشتی او تأکید کنند و تکرار کنند. پیرزنها در این مسایل از مردها مقتدرترند. مگر کسانی که نه مرد، نه زن هستند و آنها را مبحث گویند که اینها در تبلیغات کذایی دست کمی از پیرزنها ندارند.

ممکن است عاشق را به تدریج به معشوقی دیگر فریفت و هرگاه معشوق اولی را فراموش کرد مسئله عشق را به کلی قطع کنند و نگذارند به عشق دومی گرفتار آید و بیماری به جای خود باشد. و از سرگرمیهای نافع است که عاشق کنیزهای زیاد بخرد و زیاد با آنها همبستر شود. و جاریه های تازه نفس پیدا کند و با کنیزانش به بزم بنشیند. بعضی از عاشقان از طرب و سماع تسلیت یابند و بعضی از آنها عاشق تر می شوند و می توان این را دانست.

شکار رفتن و به بازیهای گوناگون سرگرم شدن و خلعت و احترام از فرمانروایان یافتن از آن سرگرمیهاست که به عاشق دلداری می دهد. و حتی گونه گونه شدن ابرهای بزرگ نیز برای او نوعی از تسلیت است.

شاید بیمار عاشق، نیاز به داروها و معالجاتی داشته باشد که برای حالات مالیخولیا و مانیا و قطرب بایسته بود. آری هرگاه بیمار عشق شکل و شمایلش وضعف و ناتوانیش شبیه بیمارانی مالیخولیا و مانیا و قطرب شود، باید علاج آنها را به کار برد. به وسیله ایارجهای بزرگ، تخلیه شوند و به وسیله نم بخشهای نامبرده تر گردند.

گفتار پنجم

آن نوع از بیماریهای مغز که به جنبشهای ناشی از اراده انسان زیان رسانند
(که مشتمل بر ۴ فصل می باشد)

فصل اول

دوار (سرگیجه)

سرگیجه عبارت از حالتی است که انسان خیال می کند هر چیزی به دور او می چرخد و حتی مغزو تنش دور می زنند. نمی تواند ثابت و پابرجا بماند و بر زمین می افتد. بیمار سرگیجه اکثر از شنیدن صداها بیزار است. حالتی که بر او دست می دهد به حالت کسی می ماند که بسیار به دور خود می چرخد و سرعت چرخیدنش زیاد است و سرانجام بر زمین می افتد و حتی نمی تواند به طور هموار بنشیند یا چشمها را باز کند.

و این روی آور از آن است که وقتی انسان زیاد با سرعت دور خود بچرخد، روانی که در بطنهای مغز و در وریدها و شریانها موجود است متأثر می شوند.

فرق میان صرع و سرگیجه که آن را سراسیمگی (سیدر) هم می نامیم، آن است که سرگیجه مدتی می ماند و بعداً به زمین می اندازد ولی در صرع فجأةً به زمین می افتند و به هوش می آیند. در سرگیجه و سراسیمگی، وقتی انسان از جای خود بر می خیزد، دنیا در نظرش تاریک می شود و تلو می خورد و آماده افتادن می باشد. سرگیجه بسیار شدید به صرع شباهت دارد، لیکن ترنجیدگی به همراه ندارد.

در این بیماری انسان به دور خود می چرخد و از چرخش او بخارها و روانهای داخل جسمش - به تبعیت - به چرخش درمی آیند. می توان در این باره فنجانی را مثال آورد که آبی در آن هست، فنجان را به گردش درآور (بچرخان) آب و فنجان می چرخند و گاهی که فنجان از چرخش بازمی ایستد باز آب تا مدتی همچنان می چرخد.

هرگاه روان چرخید، خداوند روان پندارد که چیزها همه می چرخند. چرا؟

زیرا چه اجزاء روح نسبت به اجزاء دنیای پیرامونش از جهت روح مختلف گردد، یا اجزاء روح نسبت به اجزاء پیرامون از جهت آن دنیای اطراف اختلاف پیدا کند، هرگاه در حیز حس آمد و در حال دوران بود مقابله موجود می باشد و فرقی نمی کند حس کننده در حرکت باشد یا محسوس،

این مقابله مبادله می شود.

گاهی سبب این سرگیجه آن است که انسان در چیزهای چرخنده خیره می شود و چشم بر نمی دارد تا آن هیأت حس شده در نفس رسوخ می یابد. و ازین روی گفته اند: همه کنشهای حسی با ابزارهای بدنی تأثیر پذیر ارتباط دارند که اولین و شایسته ترین آنها روان حساس است. از هر چیز محسوس هیأتی در روان می ماند که شکل آن چیز است. بعداً آن شکل ثابت می شود. ثبات و از بین رفتنش بستگی به اندازه پذیرایی ابزار و نیروی حس شونده است، که شرح این مسئله را می توان در علم طبیعی پیدا کرد.

تا تن شخص ناتوان تر باشد، تأثیر پذیری شدیدتر است. بیمارانی هستند که به چنان حالت کم توانی رسیده اند که از کمترین حرکتی به سرگیجه گرفتار می شوند، زیرا از بس که ناتوانند برای ادای حرکت باید زحمت زیاد بر خود هموار سازند. که در این زحمت کشیدن روان آزار می بیند و تأثیر می پذیرد و تکان می خورد و بیمار به سرگیجه می افتد.

انگیزه سرگیجه را می توان به چندین وجه تقسیم کرد:

۱- انگیزه های جسّدی، که در گوهر مغز جای دارند و از بخارهایی به وجود آمده اند که در رگهای پیرامون مغز راه بندان ایجاد کرده اند، یا در عصب موجود هستند.

۲- اخلاطی از هر نوع در رگهای مغز جمع شده و از کمترین حرکت یا حرارت تبخیر می نمایند و هرگاه بخارها به حرکت در آیند روان نفسانی که در آن رگها آماده پخته شدن و قوام گرفتن است ناچار به حرکت می افتد بعداً در گوهر مغز مستقر می شود و سرانجام از راه عصب در بدن می پراکند.

۳- از دیگر جاها بخارهای زیاد بالا رفته و به مغز رسیده و این بخارها از بقایای بیماری پیشین و شدید یا از بیماری سرد مزاجی می باشند. این بخارها، بادهای سرد و نارسیده ای هستند که نیروی رساننده و گدازنده آنها را به حرکت درمی آورد.

۴- ممکن است از بخارهای مغز نباشد، از سوء مزاج مختلف که فجاً روی می آورد و سبب هیجان و تشویش روان می گردد باشد، که در این حالت تحریک کننده جرمی نیست که بخار یا غیر بخار همراه داشته باشد؛ چنان که اگر آب و آتش را به هم برسانیم، حرکت مختلف روی می دهد.

۵- جنباننده روان از خارج باشد. مانند: ضربت خوردن سر یا شکستن جمجمه که فشار بر مغز وارد آید. روان ساکن مغز از این فشار تأثیر پذیر است و به حرکت درمی آید و حرکاتش چرخشی و موجی می باشد. هم چنان که هرگاه چیز سنگینی بر آب وارد آید یا ضربتی شدید به رویه آب زده شود موجهای مستدیر دیده می شوند. در این تموج از سنگینی و ضربت، هوا و جرم هوایی از آب حساس ترند اما با چشم دیده نمی شوند^۱.

۱- بعد از هزار سال از مرگ شیخ الرئیس، بشر امواج هوایی را کشف کرد.

۶- شاید بخارها در مغز باشند، اما نه در گوهر مغز به وجود آمده اند و نه از قدیم در آن جمع شده باشند، بلکه از جای دیگری به سوی مغز بالا آیند و همین که به مغز رسیدند این حالت را به وجود آورند.

الف - حال اگر این بخارهای محرك روان در مغز در گذارهای پی باشند، بدان که از معده آمده اند. چه هرگاه معده و مثانه و رحم و حجاب به مرضهایی گرفتار آیند مراره در معده پیدا می شود.

ب- یا این که خلطهای داخل معده به حرکت درآمده اند و سبب بخار شده اند. اکثر این حالت را باید از معده دانست و در درجه دوم رحمی که زائده ها را در خود می پذیرد مسئول است.

ج- ممکن است بخارهای بالا رفته به سوی مغز در وریدها و شریانهای ناپیدا و پیدا جای گرفته است. ماده بخار نامبرده ممکن است صفراوی باشد و ممکن است بلغمی باشد. سرگیجه ای که از بلغم است به صرع شباهت زیاد دارد.

۷- ممکن است سرگیجه و سراسیمگی از ماده ای نباشد که به مغز برسد بلکه از آزاری سرزند که مغز را در بر می گیرد. مثلاً در شکم تهی بودن و گر سنگی بعضی مردم دچار سرگیجه می شوند. آنها کسانی هستند که هیچ تحمل گر سنگی ندارند که در این صورت دهانه معده آزار بیند و مغز نیز از این آزار سهمی برد.

۸- شاید از بحران و چرخش زیاد و پی در پی، بیماری سرگیجه و سراسیمگی پیدا شود که این حالت برای سالخوردهگان آزر سکنه باشد.

۹- شاید بعد از تخدیر شدن اندامی که تخدیرش دست بردار نیست، سرگیجه پیدا شود. گاهی روی می دهد که سردرد سرگیجه را از بین می برد. و گاهی برعکس سرگیجه سردرد را شفا می دهد.

نشانه انواع سرگیجه

۱- اگر انگیزه، چرخش انسان به دور خود، یا از نگاه کردن به چیزهای چرخنده یا براق و روشنی بخش یا بلند است، خود به خود معلوم است. هم چنین اگر ضربت خوردن و افتادن سبب باشد آشکار است.

۲- اگر سبب، جمع شدن بخارهای سابق در مغز است، یا بخارها در خود مغز به وجود آمده اند، بیماری سرگیجه همیشگی است. نه پیر و بیمارها است که بر اندامان وارد می آیند نه در حالت سیر شدن هیجان دارد و نه در گر سنگی آرامش می یابد. ممکن است قبل از سرگیجه به سردرد گرفتار آیند و صداها و وزوز حس کنند و سرشان سنگینی کند و تیرگی دیدشان ثابت باشد و در سایر حواس حتی در چشایی و بویایی کوتاه آیند و به زحمت بو کنند، شریانهای جلو به تپش شدید افتند.

۳- اگر از خلطی باشد که در مغز است یا در غیر مغز، و چنان است که بخارهای بلغمی را برمی انگیزد، علامتش: سرگرانی، ترس، خواب زیاد، تبلی در حرکت است علامتهای چنین

بلغمی در قانون ذکر شده است.

۴- اگر آن خلط صفر باشد، علامتش: بی خوابی، التهاب در سر، بدون سرگرانی زیاد، دیدن اشباح زرد طلایی.

۵- اگر خلط خونی باشد، علامتش: رگها باد کرده، رخساره و سر و چشم سرخ و گرم، سرگرانی، خستگی، خواب و تپش است.

۶- اگر خلط سودایی باشد، علامتش: تا اندازه ای سرگرانی، بی خوابی، دیدن اشباح سیاه مانند موی سیاه و ورقه های سیاه رنگ و دود، تباهی فکر، و سایر علامتهای نامبرده.

۷- اگر سبب از بخار معده باشد، علامتش: اشتها از بین رفتن، یا اشتها کم شدن است، هضم به تباهی گراید، نفس به خفقان و سستی گرفتار آید، معده به هم می خورد، قسمت جلو و وسطی سر به درد آید و بعید نیست که قسمت عقبی سر نیز احساس درد کند. بر حسب گر سنگی و شکم سیری، درد زیاد و کم می شود و ممکن است قبلاتی در کار بوده باشد؛ و هم چنین معده اش درد می کند و احیاناً باد هم می کند و راه مشارکت بیماری از عصب است. قبل از سرگیجه و در حین شدت سرگیجه و در آخرش، قسمت عقبی جاندار در نزدیکی رستگاه ششمین زوج و در اطراف پشت گردن احساس درد می کند.

۸- اگر سبب از رحم باشد، علامتش: قبل از سرگیجه: اختناق زهدان، حبس شدن منی یا خون حیض، یا ورمهایی در زهدان روی می دهد. و هم چنین است اگر سبب از آبدان (مثانه) باشد.

۹- اگر منشأ بیماری، همه اندامان باشند، یا از چشمه غذا که کبد است یا از سرچشمه روان که قلب است برخاسته باشد، معلوم می شود که در رگها و شریانهایی است که از این دو سرچشمه روییده اند.

۱۰- اگر سبب سرگیجه در پشت گوش یا در پشت سر است، علامتش: تپش شدید، تشویش و پیچش و سفت شدن رگهای گردن است، هر چند که دردی در گردن و عصبهای گردن حس نشود و سایر پیها به درد نیایند.

اگر دیدی که شریان بیرونی در پشت سر کشیده شده و هرگاه نبض آن را به وسیله دست یا بند (اعجمی) یا به وسیله سرب منع کردی، یا گیرنده های نامبرده را بر آن مالیدی و بیماری کم شد، علامت آن است که گذارها در آنجاست، اگر کم نشد، بدان که در آن دیگری است آن را هم آزمایش کن، اگر پیدا نکردی بدان که در رگ ناپیدا است.

۱۱- اگر از سوء مزاج مختلف است، از سبکی مغزو نبودن سببهای نامبرده شناخته می شود، این نوع از سرگیجه از هجوم سردی یا گرمی خارجی یا از خوردن یکبارگی سردی بخش یا گرمی بخش به وجود آمده که بیمار به سرگیجه گرفتار شده است.

برای بیمار سراسیمگی، آب خوردن از شراب خوردن بهتر است. و بدان که سراسیمگی و سرگیجه اگر زیاد ماند علت نمایان است و علامت بحرانی آشکار است.

معالجات:

- ۱- اگر سرگیجه از اثر چرخیدن به دور خود یا از نگاه کردن به چرخیدنیا یا از بالا به پایین نگاه کردن باشد، چاره اش آرامش و قرار گرفتن است و اگر فوراً تسکین نیافت باید بخوابد و قبوضیت دهنده های گرم را بیاورد و تکه نان در آن کند و بخورد.
- ۲- اگر از خون و خلطهای حبس شده در بدن است، معالجه اش: الف- زدن رگ قیفال؛ ب- بعد از قیفال، زدن رگ که در پشت گوش است. رگ زدن پشت گوش بهترین علاج هر نوع از سرگیجه ای است که سببش مادی باشد.
- ۳- گاهی وبه ویژه اگر سببش بالا رفتن بخار از بدن- از هراهی- به مغز باشد، داغ می گذارند.
- ۴- حجامت بر مغاکچه پس گردن و حجامت بر سر نیز در این معالجه مفید است.
- ۵- اگر خلطهای گوناگون با خون هستند یا این که سبب خلط بدون خون است، باید با حب «ایارج»، حب مسهل یا خیسیده الواء استفراغ کند، این در صورتی است که خلطها گرم باشند. اما اگر خلطها مختلف باشند، باید به وسیله آب پز هلیله یا آب پز اقیمون و حب اصطم حقیقون استفراغ کند و بعد از استفراغ به وسیله آب قنطوریون و شرنک (حنظل)، اماله به عمل آورد و حجامت بر سر و مغاکچه پس گردن گذارد. بعد از این داروهای را غرغره کند و در بینی کشد و بو کند که در آنها مشک و گندیدستر و سیاه دانه و مرزنگوش باشد؛ و اگر نوبت سرگیجه هیجان آور بود طرفهای پایینی را ماساژ دهد.
- ۶- اگر انگیزه از معده و خلطهای داخل آن بود، به وسیله آبی که شبت و ترب در آن پخته و با غسل و نمک و بقیه قی آورده همراه است قی کند. و اگر بیمار نیر و مند است به وسیله «معجون صمغ صنوبر» تخلیه به عمل آورد. و اگر زیاد نیر و مند نیست، با حب ایارج و خیسیده الواء پاکسازی به عمل آید.
- ۷- اگر دانسته شد که خلطها مراری ساده اند، علاجش آب پز هلیله با شاهره می باشد و تو باید سبب سرگیجه را از علامتهایی که در این بحث و در بحث از معده مذکور است پیدا کنی!
- ۸- اگر سبب در اندامان دیگر باشد، هر اندامی را با داروهای مناسب او معالجه می کنی. باید سر بیمار را در آغاز پیدایش بیماری، باروغن گل و کمی روغن بابونه بیندایی. و بعد از شستشو تنها سر را به روغن بابونه بمال!
- ۹- اگر دانستی که ماده بیماری فقط در داخل سر است، حجامت بر سر و مغاکچه پشت گردن بگذار، رگ پشت گردن را بزنی! «شبیاری» ها و پاشیدنیا و بوبیدنیها و به بینی کشیدنیاها نامبرده و شبیه آنها را- بر حسب ماده بیماری- استعمال کن چنان که در قانون یاد گرفته ای!
- ۱۰- اگر دیدی که سبب سرگیجه سوء مزاج مختلف است، باید اول علامت و سبب را چنان که گفتیم به دست آری و به وسیله ضد به معالجه بیردازی تا مزاج به اعتدال برگردد.
- ۱۱- اگر سرگیجه از اثر ضربت خوردن و بر زمین افتادن است، باید آن را در آغاز با علاجهایی که در باب خود بیان شده است مداوا کنی، تا بیمار بهبود یابد؛ و اما اگر سرگیجگی ماند، باید

سرگیجه را بدانچه بیان کرده ایم از بین ببری.
باید بیمار سرگیجه از نگاه کردن به هر چه باشتاب چرخ می خورد بپرهیزد. نباید از بالای
مغاره ها، قلّه کوه ها و بلندیا و بامهای بلند به پایین نگاه کند.
۱۲- سراسیمگی و سرگیجه در صورتی که از تهی بودن معده باشد، اگر چند لقمه نانی را در رُب
میوه های قبوضیت بخش و آبهای آنها و به ویژه در آب غوره خیس کند و بخورد درد آرام می شود.

فصل دوم

لوی (پیچش)

این بیماری از امتلاء پیاپی و شبیه آن در ماهیچه و رگها، بدن را در بر می گیرد. مُبتلای پیچش،
حالش حال خستگی است. رگها کشیدگی پیدا می کنند (تمدّد). خمیازه زیاد می شود، کش دادن
افزایش می یابد. زیر باد و بخار زیاد است. رخسار و چشم بیمار سرخ رنگ می شود. این بیماری
را پیچش و کشیدگی هم می نامند.
اگر بیماری پیچش در انسان زیاد به وجود آمد دلیل بر امتلا است. پس باید خلط خونی و
صفراپی را تخلیه نمود و آب سرد استعمال کرد شاید از این علاج فوراً خوب شود زیرا آب سرد
جوشش را می پراکند.
گیاه سوسن زرد (اگر)، در معالجه این حالت ویژگی دارد. «اگر» را بخایند و آبش را بمکند و
قورت دهند بسیار خوب است. شاید این خاصیت از این باشد که «اگر» بادهای جوشان را تحلیل
می برد. گشنیز و شکر نیز خوب است.
دلاکان حمام، این بیماران را بسیار آزار می دهند، بادرگ سیاتی فشار می آورند و بیمار
به حالی می رسد که غش می کند. شاید روان بالارو به سوی مغز از این حمله شدید که به وسیله
تحلیل بردن بر مواد چیره می شود، بسیار ناراحت شود که در این حالت آذیر خطر هست. نباید با
دست چنان فشاری بر رگ آورد که انسان طاقت نیاورد که خود را نگهدارد.

فصل سوم

کابوس (بختک)

این حالت را علاوه بر کابوس، «خائق»، «جاثوم» و «نید»، نیز می خوانند.
کابوس مرضی است که در حال خواب به انسان دست می دهد. و می بیند که شخص سنگینی بر
او می نشیند و او را می فشارد و نفسش را تنگ می کند، از صدا و حرکت باز می ماند و از این که
سوراخهای ریز بند می آیند نزدیک است که خفه شود. هرگاه کابوس دست بردار شد، آدمی
یکدفعه از خواب می پرد.

کابوس پیشاهنگ سه نوع از بیماری است: صرع یا سکنه یا مانیا. به شرطی که سببش مواد ازدحام کننده باشد و از سبب غیرمادی نباشد.

۱- انگیزه کابوس اکثراً بخار مواد غلیظ خونی یا بلغمی یا سودایی است که در حالت استراحت کامل که تحلیل برنده بخار است یکدفعه به سوی مغز بالا می رود. هر خلطی به همان رنگ خودش، به بیمار خود را نشان می دهد، که علامت هر خلطی را در قانون سابقاً ذکر کرده ایم.

۲- شاید از سرمای سخت باشد که به طور ناگهانی در حالت خواب بر سر وارد می آید و آن را می فشارد و می گیرد و جرم مغز را پرمایه می کند که همین رؤیاها نمایان می شوند.

در هر حال کابوس حتماً وقتی می آید که مغز ناتوان است و این ناتوانی مغزی از گرمی است یا از سوء مزاج مغز پدید آمده است.

معالجات:

علاجش رگ زدن و اسهال است تا هر يك از خلطها بیرون آیند. اگر خلطها بسیار زیاد و بسیار غلیظ باشند، چاره اش با این مسهل است که نسخه اش را در زیر ذکر خواهیم کرد:

خر بقیك درهم، گیاه محموده يك سوم درهم، پیه هندوانه ابو جهل يك ربع درهم، رازیانه شامی دو دانگ. به شرطی که بیمار نیرومند باشد و گرنه:

حب لاجورد یا حب (اصطمحقون - افتمونی) یا ایارجهای بزرگ مانند «ایارج سیماهنگ» و به ویژه «ایارج روفس». بعداً سر را تقویت می بخشی، بدانچه در قانون یاد گرفته ای.

نیز اگر بدون درنگ حب «فاوانیا» (عود الصلیب) بخورند مفید است.

۳- اگر سبب سرمای است که به مغز زده است و این بختک روی داده، باید روغنهای گرمی بخش و گیرنده، ضمادهای سرخ گرداننده پوست و غیره را به کاربری. بیش از این شاید گفتار را ادامه دهیم زیرا سابقاً چیزهایی را گفته ایم که از زیاده روی در گفتاری بی نیازی می کند.

فصل چهارم

صرع

صرع گونه ای از بیماری است که تا اندازه ای اندامان حساس را از حس و حرکت و استقامت باز می دارد، لیکن نه به طور کلی. پس می توان صرع را سدره موقتی به شمار آورد.

اکثراً صرع از تشنجی سرچشمه می گیرد که آفتی بطن جلو مغز را دربر گرفته و به طور ناقص سدی را در راه نفوذ نیروی حس و حرکت بطن جلو مغز به وجود آورده است که بیمار را از برخاستن و راست ایستادن وامی دارد.

سبب تشنج را - چنان که شرح خواهیم داد - چندین انگیزه هست.

امتلاء، یبوست، درهم آمدن (قبض)، در نتیجه آزار دهنده ای.

حالت تشنجی که منشأ صرع است هیچگاه از یبوست مغز نیست. زیرا صرع یکباره هجوم آورد. در صورتی که تشنج از یبوست به تدریج اثر می گذارد. علاوه بر این هیچگاه مغز از یبوست به حدی نمی رسد که مایه تشنج خود مغز یا از کار افتادن اندامان گردد.

پس معلوم می شود که صرع از چیزهایی غیر یبوست مغز روی آوراست که عبارتند از:
 ۱- درهم آمدن (ترنجیدن) مغز برای راندن چیزی آزاردهنده، و این آزاررسان به مغز چندین نوع می باشد: بخار، یا حالتی سوزش آور، یا رطوبت بد گوهر، یا خلطی که به طور ناقص و نامتکامل راه بندانی در بطن مغز و رستگاه عصبها پدید می آورد. اگر سبب صرع از خلط باشد باید دانست که در آن خلط تموجی روی داده یا از گرمی زیاد به جوش آمده و سبب راه بندان مذکور شده است. که قسمتی از منفذ حس و حرکت را مسدود نموده که در این حالت اندامان به کلی نیروی حس و حرکت را از دست نمی دهند و راه بندان ناتمام است.

۲- گاهی اتفاق می افتد که باد غلیظ در منافذ روان می پیچد که به نظر فیلسوف بزرگوار، ارسطو یکی از انگیزه های صرع است.

اگر خلط بر مغز غالب آید، مغز برای دفع آن درهم می آید. چنان که هر اندامی برای راندن زواید آزاردهنده، متشنج و منقبض می شود و فشار به خود می دهد. می توان سکسکه و تهوع برای معده را مثال آورد.

هرگاه مغز منقبض شد، حرکاتش غیر طبیعی می شود و پیر و آن عصبهای رخسار نیز منقبض و غیر طبیعی می شوند.

و چنانچه خلط دفع گردد، یا باد ناباب یا وسیله آزار مغز هر چه هست از میان برود، صرع تسکین یابد.

سایر اعضاء بدن که در حالت صرع بیمار، پیروی از مغز می کنند و غیر طبیعی می گردند، یکی از سه انگیزه را داراست: ۱- پیروی از گوهر مغز ۲- متأثر شدن از ماده آزاردهنده مغز ۳- پر شدن مجاری عضو از خلطی که از منشأ به وی می رسد. که در این حالت عصب پهن تر و کوتاه تر می شود.

در حالت صرع، مغز متشنج می شود، به سستی و فروهستگی (استرخاء) نمی گراید، انقباض برای راندن ماده مزاحم است. از این رو کاری به سستی و تمدد ندارد.

صرع پیه های مغز را ترنجیدگی دهد که به کوتاهی می گرایند. تشنج مغز در حالت صرع، دفع کردن مواد موزی است و باید، فشار آوردن کار را انجام دهد. احتیاجی به فروهستگی و منبسط شدن ندارد.

هر تشنجی که سببش ماده است، از حالت تب بهره می برد. و چون صرع از این قبیل است و تشنج مغز را به وجود آورده است، اگر شخص مصروع به تب مبتلا گردد، صرع فروکش کند. اگر احياناً ورمی روی دهد ممکن است که تب، ورم را نیز فرو نشانند و از بین ببرد.
 گاهی رخ می دهد که مالیخولیا به صرع تبدیل و گاهی صرع به مالیخولیا تبدیل می شود.

کسانی بر این عقیده اند که بعضی از حالات صرع از ماده عارضی نیست. چنین کسانی اگر از این رأی قصدشان این است که منشأ صرع نوعی بخار است و مغز را اذیت می کند و به هم آمدگی به بار می آورد، تا حدی می توان چنین رأی را معتبر شمرد. اما اگر منظورشان این است که بدون تدخل هیچ ماده ای حالتی بر مغز وارد آمده که سبب صرع شده است هیچ اعتباری ندارد. زیرا اگر بدون تداخل ماده ای از خارج مغز مبتلا به صرع شود و با کیفیتی که دارد بسازد، باید صرع دائمی و جدانشدنی باشد.

صرع دو گونه است: یا یکباره و فجأة می آید و یکباره و یکهو دست بردار است؛ یا این که بر بیمار چیره می شود و سبب مرگ می گردد. پس این حالت یکباره آمدن و یکباره رفتن یا کشتن بیمار حتماً باید از ماده خارجی باشد که بر مغز وارد شده است. کفی که در صرع بر دهان صرعی پیدا می شود از تشویش و اضطراب در حرکت نفس است نه از خفه شدن مغز. چنان که در سکت و ضیق النفس روی می دهد.

صرع تشنجی است که قبل از هر چیز به مغز ارتباط دارد. اصلاً تشنج برای هر عضوی نوعی صرع است. مثلاً عطسه کردن نوعی صرع خفیف است. می توان صرع را عطسه بزرگ و قوی شمرد. اکثر آن که صرع به طرف جلو رانده می شود از نیروی بسیار و ناتوانی ماده است و گرنه راندن ماده صرع به هر طرفی سهل و آسان تر از راندن به سوی جلو است. از تفصیلی که گفته شد نتیجه می گیریم که:

صرع که از مغز منشأ می گیرد: حتماً باید از ماده ای باشد که آن ماده بادی را در مجراهای حسی و حرکتی حبس نماید. یا این که به صورتی ناتمام هر دو بطن جلو مغز را پر می نماید و آن ماده یکی از این ماده ها است که ذکر می شود:

- ۱- خون زیاد و چیره شده، ۲- بلغم، ۳- سوداء، ۴- صفراء که کمتر اتفاق می افتد ماده صفراوی باشد. ۵- خون ساده که آن هم کمتر از صفراء اتفاق می افتد.
- اگر ماده خون مایل به مزاج سودایی و بلغمی باشد، در بسیاری از حالات سبب صرع می شود. لیکن سبب اساسی برای صرع اکثر رطوبت بی آلیش یا رطوبت مایل به سوداست.
- در هر حال در اکثر حالات، صرع ناشی از بلغم زیاد و چیره است.
- بقراط گوید: در تشریح مغز گوسفندان صرعی، رطوبت بدگوهر و گندیده یافته ام.
- به طور عموم صرع مغزی ناشی از ضعف دستگاه گوارش در مغز است.

حالات و چگونگی صرع

اگر ماده صرعی در گوهر مغز و در مخ جای گیر باشد، بدترین و شدیدترین صرع رخ می دهد. اگر ماده در غشای مغز باشد صرع خفیف به بار آرد. بدترین حالت صرع آن است که از ماده سودایی باشد، هر چند اکثر آن ماده بلغمی سبب صرع می شود، لیکن ماده سودایی بیشتر از همه گذارهای روان را می بندد.

و به ویژه آن حالت صرع سودایی که «ام الصببان» (صرع بچگان) نام دارد بسیار کشنده است. اگر آسیبهای ناشی از صرع پیوسته و پیاپی باشد، بیمار می میرد.

ماده صرع خارج از مغز:

شاید ماده صرع از اندامی دیگر به مغز آید و بر مغز اثر گذارد؛ و آن را چندین حالت است:

- ۱- مقداری زیاد بخار و بادهای آسیب رسان از عضوی به سوی مغز فرارود و در مغز متراکم گردد. بعداً ماده ای از آن قوام گیرد و سبب صرع شود. یا بدون قوام گرفتن بادی از آن تکوین یابد که سبب صرع گردد.

- ۲- بخار یا بادی که به سوی مغز بالا می رود، حالت آسیب رسان دارد. مثلاً منجمد کننده یا سوزاننده، یا بدگوهر و سمی می باشد و سبب صرع می شود.

- ۳- مقدار بالارونده ساده و بدون آرایش است.

- ۴- مقدار بالارونده به سوی مغز هم از حیث جنس بدی که دارد و هم از اندازه - که زیاد است - آسیب رسان است.

بخارهای بدگوهر که خارج از مغز به سوی مغز بالا می روند و از حیث کمیت زیاد سبب صرع می شوند، شاید از کلیه بدن یا از معده یا طحال یا مرق یا سایر اعضا باشد. حتی ممکن است از انگشتان دست و پا منشأ گیرد. زیرا خون یا خلط در مجرای از اندام محبوس می شود و مجرا مسدود گردد و حرارت غریزی از جریان می افتد. ماده مذکور که خون یا خلط است در مجرا می میرد و متعفن می شود و گاهی مرتب و گاهی نامرتب بخار بدگوهر و سمی از آن به بالا می جهد و به مغز می رسد و سبب صرع می شود.

- ۵- بر اندام مورد ذکر ماده سمی وارد شده و بر عصب تأثیر گذاشته است. چنان که نیش عقرب بر عصب تأثیر می گذارد. در این حالت آن ماده سمی از راه عصب به مغز روی می آورد و مغز را آزار دهد، مغز منقبض می شود و به تشنج گرفتار آید و روند حرکاتش به هم می خورد. که چنین حالتی برای معده نیز دست دهد که چیزی سوزناک را ناشتا تحویل می گیرد به سسکه مبتلا می شود چرا؟ که فم معده بسیار حساس است و سسکه نوعی از تشنج است.

اگر چنین تشنج و درهم شدن به مغز روی آور باشد، بر کلیه اعصاب جسم تأثیر می گذارد و همه باهم به انقباض و تشنج مبتلا می شوند.

جالینوس گوید: هرگاه «فلافل» - که طعامی تند مزه است - می خورد و نوشابه بر آن می نوشد، به سسکه مبتلا می شود. زیرا فم معده از تندی فلافل به درد می آید. و ما چیزهای نزدیک به این حالت را دیده ایم که برای غیر جالینوس اتفاق افتاده.

جالینوس و غیر جالینوس و ما هم دیده ایم، که بیمار صرعی قبل از صرع احساس می کند که باد سردمانندی از انگشت شست پا به سوی مغز روان می شود و همین که به مغز رسید، دچار صرع می گردد.

جالینوس گوید: اگر قبل از نوبه صرع پای مصروع را محکم ببندند صرع یا پیدا نمی شود یا سبك می باشد و ما خودمان در این باره چیزهای عجیبی دیده ایم.
بسا اتفاق افتاده که انگشت شست را یا هر انگشتی که احساس شده بخار از آن می تراود داغ گذاشته اند و از صرع شفا یافته اند.

صرع گاهی سبب کرم عادی یا کرم کدو می باشد.
بعضی از حالات صرع با غش کردن همراه است که اطباء آن را خارج از صرع دانسته ولی در حقیقت صرع است. خفه شدن زهدان نیز گاهی سبب صرع می شود؛ و این در صورتی است که خون حیض در غیر وقت معین آید و در رحم را کد بماند. یا این که زن مدتی مدید بدون جماع مانده و منی در رحم به نوعی سمیت می گراید. این احتباس حیض و منی حرکات و بخارهایی دارند، به طور مرتب یا نامرتب بخارهایی از آنها برمی خیزد و به سوی مغز بالا می رود، زن دچار صرع می شود.

امکان دارد مردی که آب پشتش متراکم و در آوند را کد مانده و سرد شده است، منی به ماده سمی تغییر یابد و بخارش سبب صرع شود.

گاهی زن حامله دچار صرع می شود. هرگاه بچه آورد و ماده ناسازگار حیض را بیرون داد، شفا یابد. شنیده ایم که گاهی صرع از ستون فقرات و گاهی از کتف و غیره شروع می شود.
اگر منشأ صرع از معده و مراق باشد، سبب این است که امتلاء (پری معده) راه بندانهای را در رگها به وجود آورده. معده غذای سازگار و خوب را نمی پذیرد و خلط در آن فاسد می شود. یا غذای سازگار در معده می ماند و از راه بندانی که واقع شده فاسد می شود. و اکثراً غذای فاسد شده به معده برمی گردد و غذای تازه وارد خوب کیموس را نیز به فساد می کشاند، بسیار اتفاق افتد که در این حالت غذای هضم نشده را قی می کنند.

در هر حال بیماری صرع بدون شراکت اندامان یا با شراکت اندامان باشد، نزدیک ترین منشأ آن مغز است یا بطن جلو مغز و یا سایر بطنهای مغز. زیرا نخست آسیب - که مهم است - بر حس بینایی و شنوایی و حرکتهای ماهیچه رخسار و پلك چشم وارد می آید. هر چند سایر حواس و اعضای متحرك از این آسیب بی نصیب نمی مانند.

اگر سایر بطنهای مغز در آسیب دیدن با مغز جلوی شريك نبودند، بیمار فهم را از دست نمی داد و در نفس زیانی نمی دید.

در اکثر حالات، تشنج پیش در آمد صرع است. صرع واکنش تشنج شدید است. همینکه ماده بدجنس آزار دهنده که سبب تشنج و صرع شده است، یا باد ناسازگار که منشأ صرع است تحلیل رفت، کنشهای حسی و حرکتی به حال عادی برمی گردند. ممکن است در چنین حالتی خلط رانده شده در سوراخ بینی یا در گلو مشاهده شود.

بسیار اتفاق افتد که بدون احساس به تشنج، صرع ظاهر گردد. این در حالتی است که ماده صرع آور سبك و کم مایه و از امتلاء نه از بدگوهری بسیار سبب صرع شده است.

کودکان بسیار به صرع مبتلا می شوند، که رطوبت آنها زیاد است. شاید از همان لحظات ولادت به صرع دچار آیند، و ممکن است در سن نوجوانی صرعی شوند. اگر زود در چاره آنها بکوشند و کوشش صحیح باشد صرع از بین خواهد رفت، والا باقی می ماند. باید کوشید که نوجوان را قبل از مو در آوردن از صرع نجات داد. کودکانی که زخم و ورم هایی در اطراف سر دارند از بیماری صرع بیشتر درامانند. ماده آبکی در سوراخ های بینی و همچنین رطوبت مغز - که با اساس خلقت همراهند - بایستی بیرون جهند. شاید در رحم از جنین تراوش کند و شاید بعد از ولادت ریزش نماید اگر ریزش ننمود حتماً بچه مصروع خواهد شد. صرعی که کودکان را در بر می گیرد علاجش سهل است و در حین بلوغ زایل می شود. به شرطی که خوب نگهداری و معالجه گردد. جوانانی که دچار صرع می شوند اگر بعد از سن بیست و پنج سالگی صرع روبه ازدیاد بود، باید دانست که علت در مغز و به ویژه در گوهر مغز است در چنین حالتی صرع باقی است و بیمار را رها نمی کند. تنها راه چاره اش آن است که نوبه صرع را سبکتر و آزارش را تقلیل داد. بقراط عقیده دارد صرع با چنین جوانانی تا سر حد مرگ می ماند و چاره پذیر نیست. سالخوردگان کمتر دچار بیماری صرع ناشی از بند آمدنیه های گذارها می شوند.

انگیزه های تحریک کننده صرع از خارج

نوعیت خوراک، مشروبات، امتلاء، زیاد زیر اشعه خورشید ماندن - که مواد را به سوی سر جذب می نماید و نمی گذارد مواد در هر دو طرف بدن انتشار یابد - در برانگیختن صرع مؤثر می باشند.

جماع زیاد، در رفاه و تبلی زیستن، ورزش نکردن، ورزش را بر سیری معده و معده پری کردن، که اخلاط را قبل از تحلیل رفتن کامل به حرکت وامی دارد و فراغها را پر می نماید از مسببات صرعدند. و هر چیزی که مایه ضعف قلب می شود، از قبیل ترس، صدا های مهیب و ناخود آگاه، روزه برای صاحب معده ناتوان، نوشیدن شراب خالص که معده را آزار دهد. چیز هایی که ذکر شد سببهای دورند، اما باعث سببهای نزدیک می شوند، و ما این سببها را در فصل جدا گانه به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

گویند بیمار صرعی اگر پوست تازه بر کنده بز را گرم بپوشد و به آب زند صرع به سراغش خواهد آمد. و هم چنین اگر «شاخ بز» و «مر» و آویشم را دود کند و دود را بر کشد صرع به سراغش می آید.

اکثراً بیمار صرعی از اثر تب شفا یابد و به ویژه اگر دراز مدت و به خصوص تب ربع (چهار روز در میان) باشد. که تبی دیر پاست و ماده سودایی را تحلیل می برد. تب لرز هم در این باره بسیار نافع است، زیرا تب لرز ماده زائده را که بر مغز چسبیده به ستوه می آورد. عرقی که بعد از تب لرز پدید

آید مواد زائده را از مغز می راند.

همچنان که در بعضی حالات، سکنه تبدیل به فلج می شود، شاید صرع هم فالج را در پی داشته باشد. بعضی عقیده دارند: صرعی که منشأ آن ماده بلغمی است، بیمار را به لرزه و تشویش می کشاند. زیرا ماده بلغمی به حدی از غلظت نمی رسد که مجاری را به کلی سد نماید. این ماده سودایی است که به کلی مجراها را می بندد و صرعی که از ماده سوداست کمتر بیمار را مشوش می کند.

و بعضی بر عکس این نظریه رأی می دهند و گویند: مصروعی که بسیار پریشان حال است و به تشویش افتاده است از خلط بسیار کم است که کمتر در مجراها نفوذ کرده است. و این هر دو نظریه تخمینی است و قطعی نیست.

روفس گوید: مصروعی که بیماری برص در اطراف سرش پیدا شد، نشانه تحلیل رفتن ماده صرع است و بیمار به زودی شفا یابد. بسیار اتفاق افتاده که سرانجام صرع به فلج و مالیخولیا کشیده است.

کسانی که برای بیماری صرع آمادگی دارند

آنهايي که در نخستين مراحل زندگي هستند مانند کودکان و نوجوانان.

مرطوبين از حيث چگونگي مزاج. مثلاً پر خورها.

ساکنان سرزمینهایی که باد جنوبی در آن بسیار می وزد.

زنان و کودکان و کسانی که کم خوندند و رگهایشان تنگ است کمتر به صرع دچار می شوند.

علامات صرع:

چنان که گویند، روی هم رفته مبتلا شدن به صرع نشانهایی دارد که از این قرارند:

زرد رنگی زبان، سبزرنگی رگهای زیر زبان، قبل از ابتلاء به صرع، مزاج جسم تغییر می یابد، سرگرانی به وجود آید، به ویژه گاهی که خشمناک می شود یا شکم باد می کند، این سرگرانی آشکارتر است.

کندی و سستی حرکت زبان، دیدن خوابهای پریشان، فراموشکاری، ترسویی، ناگاه یکه خوردن، با خود حرف زدن، افسردگی و دل تنگی، خشم و برآشفتن بی مورد، از مقدمات بیماری صرع است.

بعضی از حالات صرع چاره پذیر و در بعضی حالات علاج پذیر نیست.

صرع سخت و آزاردهنده صرعی است که بیمار قبل از نوبه صرع به شدت می لرزد. دچار بی تابي و تشویش می شود، و بعد از نوبه مدتی دراز آرامش یابد و روند نفس کشیدنش به هم می خورد. و در این حالت معلوم می شود که ماده صرع بسیار و نیروی مقاومت زبون است. اگر می خواهی بدانی که سبب صرع در سر قرار دارد یا در سایر اندامان دقت کن!

آیا بیمار سرگرانی همیشگی دارد؟ سرگیجه دارد؟ چشمش به سیاهی می رود؟ زبان به کندی در حرکت است؟ حواسش کند است؟ حرکاتش درهم برهم است؟ رنگش زرد است؟ عقلش پارسنگ برمی دارد؟ فراموشکار است؟ با کودنی و نفهمی همراه است؟ و در حال ناشتا بودن تفاوتی نمی کند؟ یا در نتیجه ملینها و پاکسازها کمی تغییر می یابد؛ بدان! که علت از مغز است. اگر در اندامان عصبی و طحال و کبد یا درد دست و پاها و بند استخوانهای بیمار گزندنی نیافتی و بیمار احساس نمی کرد که چیزی به سوی مغز و سر از جسمش بالا می رود، یقین دان که آفت در مغز است.

صرع سبک و صرع شدید

از نشانه های بیماری کمتر زبان رسان: اگر صرعی زود به هوش آمد، و همین که به خود آمد خجلت زده شد یا از داروهای عطسه دهنده و به بینی کشیدن، و از داروهای قی آور که به گلو می رسد قی کند یا نکند، صرع تسکین یافت، معلوم می شود که صرع بیمار، از نوع سبک و سهل است. علامت صرع سخت: نفس تنگی، تشویش و اضطراب زیاد، و بعد از حالت صرع سکون و افسردگی طویل المده، از بوییدنی و عطسه آورها کمتر تأثیر پذیری. حد میانه ای نیز هست که تشویش و اضطراب کم و پژمردگی زیاد یا برعکس اضطراب زیاد و افسردگی کم است.

دلایل چگونگی ماده و شناسایی

اگر سبب صرع باد غلیظ باشد، صرعی احساس سنگینی در مغز و نزدیکهای مغز نمی کند؛ بلکه صداهایی را در سر حس می کند و کشیدگی در جسم و نیز تشنجش شدید نیست. اگر سبب بلغم است، اکثر آب دهان بیمار کفی غلیظ و گرم است. در بولش چیزی مانند شیشه گذاخته هست، تر سویی، دهشت، تنبلی، سنگینی بدن، فراموشی زیاد دارد. و از قی و رنگ کف دهان و رنگ خون و عمر و محیط زیست و چگونگی غذا و روند زندگی، آرامش و بی آزاری، رنگ رخساره و چشم و غیره - که در قانون یاد گرفتی! - می توان ماده را شناخت. اگر ماده بلغمی خام و سرد باشد: فراموشی، کم فهمی، سرگرانی، سنگینی تن، خواب آلودگی و بیهوش شدن زیاد همراه دارد. و چنین صرعی سستی و ناتوانی زیاد به بار آورد و از نوع بسیار بد است.

اگر از بلغم شور مزه باشد، خواب آلودگی و احساس سردی در مغز سبک تر و حرکات بیمار سالم تر است.

اگر سبب سود است، قی بیمار یا شبیه خون سیاه، یا تند مزه سوخته، یا از آن نوع تر شمره است که بر خاک به جوشش آید. بیمار ذهنش درهم برهم و مایل به حالت مالیخولیای می شود و بعد از نوبه، دیر به حال عادی بازمی گردد.

از رنگ صورت و چشم، خشکی سوراخ بینی و خشکی زبان و سایر سببهای تولید کننده سودا، می توان صرع سودایی را شناخت.

اگر ماده سودایی خون طبیعی و تیره رنگ باشد، صرع همراه فروهستگی جسم، کم حرفی و آرامش است. بیمار در حال تفکر می باشد و آرام است.

اگر ماده صرع صفرای سوخته و تیز مزه است، رفتار مصروع جنون آمیز و بسیار گویی و نعره زنی است. صرع مضطرب و زودگذر است و احتمال دارد که تب همراه صرع باشد و این در حالتی است که ماده سودایی اندک و خفیف باشد.

خندیدن مصروع علامت این است که ماده خون سودایی است.

می توانی از برآورده همراه قی بیمار، گوهر سودا را بشناسی، اگر شبیه خون غلیظ است سودای طبیعی و عادی است. اگر شبیه شراب غلیظ است (نبیذ) سودای سوخته است. قی بیمار که گس مزه است و گلو را زیر می نماید، دلیل بر منتهای سردی و خشکی است یا این که قی ترش مزه و خفیف همراه کف است و بر زمین می جوشد، یا غلیظ و بدون کف می باشد.

اگر ماده صرع آور خون باشد، ما می گوئیم: اگر خون به وسیله جوش آمدن و جنبش منشأ صرع گردد، نه از زیادی مقدار، اثر قابل ملاحظه ای را بر رنگ رخسار و رگهای گردن نمی گذارد. بیمار قبل از نوبه صرع به حالتی خفگی مانند دچار نمی شود، لیکن سنگینی تن و فروهستگی، کندی فهمی، زیادی آب دهن و خلم، بلغم همراه حرارت، سرخی چشم، بخار خونی در سر، دلیل خونی بودن ماده است.

اگر ناشی از خون زیاد است، همراه علامات ذکر شده، رگهای گردن بیمار پُر می شود و قبل از نوبه صرع، به حالتی خفگی مانند دچار می شود.

اگر ماده صرعی صفرای باشد - که کمتر اتفاق می افتد - مصروع بسیار زجر می کشد و افسرده می شود. کمتر متشنج گردد، مدت صرع کوتاه است، حرکاتش کمتر مشوش و می توان آن را از قی و التهاب و زیاد به هم خوردن عقل، زردی رخساره و چشم شناخت.

اگر منشأ صرع معده است، صرع نتیجه لرزش و تپش دهانه معده است و به ویژه که غذا را دیر تر از وقت بیابد. بیمار در حالت صرع پیوسته در لرزش و اهتزاز است و داد می زند، و به ویژه در ابتدای نوبت، از پیش و پس شکم برآزوبول و منی و مذی بیرون دهد. سردرد و خفقان شدید دارد. شاید در این حالت، صرع را به وسیله قی دادن بیمار تخفیف داد یا از بین برد.

هم چنین حالاتی را باید در نظر گرفت از قبیل دلایل تباهی معده، زیادی و کمی نوبت صرع، که بستگی به پاکی و آلودگی معده دارد.

اگر صرع ناشی از معده، پیاپی و زیاد روی دهد، شاید بیمار را بکشد. و این در حالاتی رخ می دهد که خلطهای داخل معده از حیث مقدار و بخار بسیار باشد، که اکثراً خلط بلغمی است و ممکن است با خلط دیگر مخلوط باشد.

صرع ناشی از معده، در حالت پری معده پدید آید و در تهی بودن معده تخفیف یابد. هم چنین

اگر معده پر - که به حد امتلاء رسد - روان و اسهالی شود، صرع تخفیف یابد.
اگر ماده بلغمی همراه ماده صفراوی باشد، مصروع احساس تشنگی، التهاب، سوزش، سوختگی می کند؛ و اگر همراه ماده سودایی باشد، در اکثر بیماران اشتها زیاد می شود، احساس ترش مزگی دارند، به تفکر و دودلی افتند. و در هر حال نشانه های بلغمی بودن ماده بر سایر علامتها چیرگی دارد. خلطی که جای در معده دارد و سبب صرع می شود، از تباهی است نه از کثرت. هرگاه معده خالی باشد و خلط سبب صرع به دهان معده برسد، نوبت صرع نمودار می شود. همین که غذای خوب کیموس به معده رسید و گرسنگی از بین رفت صرع قطع می شود.

خلطی که بسیار تند و از جنس صفراوی باشد، آن را از دلایلی که ذکر کرده ایم می شناسی! اگر ماده صرع در «مراق» (لایه خارجی پرده صفاق) باشد، علامات و دلایل زیر را داراست: آروغ ترش، بادکردگی، قرقر آزاردهنده شکم که دیر آرامش یابد، التهاب در مراق. گاهی می شود که میان هر دو شانه به درد آید، که با هضم غذا درد موقتاً فروکش کند و باز عودت می نماید. اگر در حال گرسنگی صرع واقع شود، از قبوضت شکم ناشی است و به وسیله ملینات دست بردار می باشد. و به ویژه اگر حس کند که مراق کشیدگی به سوی بالا دارد و می لرزد. این حالت برای کسانی رخ می دهد - چنان که گفتیم - طعام را هضم نمی کنند و غذا هضم نشده فاسد می شود و مجراها را بند می آورد.

اگر بخار مراق از نوع صفراوی باشد، علامتش التهاب در مراق، تغییر رنگ، درهم شدن عقل، افسردگی و لجاجت است.

اگر بخار مراق سودایی باشد، بیمار به نوعی از مالیخولیا مبتلا گردد. علامتش با خود حرف زدن، ترس از تاریکی موهوم که از اثر ماده صرعی پدید آید. ترس زیاد از مرگ، یا تمنای مرگ و بقیه عوارض مالیخولیا است.

صرعی که منشأش کبد یا سایر تن است، از رنگ، مو، خشکی، بادکردگی و سستی گوشت بدن، چاقی، لاغری، زیاد خیس شدن از بخار خونی که می توان از راه معاینه بول، نبض، حالت غذایی، و چگونگیهای بیان شده دریافت. و شاید از موادی که در مقعد و رحم حبس شده و به جریان نمی افتند، و از عرق بیمار و غیره نتیجه گرفت.

اگر ماده صرعی خونی مایل به سوختگی بود، می بینی که رنگ بیمار سرخ و در حال صرع عرق می کند و می خندد. اگر ماده صفراوی یا بلغمی سودایی باشد، آن را از علاماتی که ذکر شد می شناسی! اگر ماده در رحم باشد، حتماً صرع همراه بند آمدن حیض یا آب پشت یا رطوبتهایی است که به رحم می ریزد. قبل از نوبت صرع، احساس درد در زهار، بیخ رانها، اطراف پشت، سنگینی در زهدان می کنند.

صرعی که منشأش طحال است، باید دانست که ماده سودایی است. طحال به درد آید، باد می کند یا سخت می شود، قرقر در اطراف طحال پدید آید و اکثراً تمام بدن از طحال متأثر می شود. اگر منشأ صرع از ماده سمی باشد، که از راه عصب به یکی از اعضاء بدن: پا، دست، پشت،

زهار، یا در درون مانند: معده و رحم رسیده دو حالت دارد. یا منشأ سم از خارج است به گونه ای که بیمار احساس کند دردی همانند سوزش ناشی از نیش عقرب، رتیلا، زنبور بر عصب دارد، دلیل بر تأثیر سم از خارج است. یا از داخل: که بیمار احساس می کند بخاری از تنش به سوی سر بالا می رود، چشمش به سیاهی می زند و بر زمین می افتد. اگر منشأ صرع از کرم باشد، دلیلش ریزش آب دهان و دیدن کرم معده و کرم کدو است.

تحريك كننده های صرع:

هوای محیط زیست در بیماری اثر بخش است، اگر محیط زیست علیه بیمار باشد، باید بیمار را به منطقه ای که هوایش به نفع او است انتقال داد. گرمای زیاد از تابش خورشید یا از آتش، سرما، جماع به افراط، بارانهای متمادی، بادهای شمالی و جنوبی برای صرعی خوب نیستند. هوای مناطق شمالی و باد شمالی که در تحلیل نرفتن وراکد گذاشتن مواد مؤثرند و باد جنوبی و مناطق جنوبی که اخلاط را به حرکت درمی آورند و مغز را پر از خلط می کنند و خلط را رقیق می سازند و برمی انگیزانند برای صرعی مناسب نیستند. بیماری صرع اکثر ادرزستان تحريك می شود و همانند شمال و باد شمالی نامساعد هستند. فصل پاییز هم خوب نیست، زیرا اخلاط فاسد بسیار است. صرع در مناطق شمالی کم است اما خطرناک و کشنده. زیرا اگر سبب صرع، بسیار نیر و مند نباشد پیدا نمی شود. بوی خوش و ناخوش محرك صرع است. همچنین حرکات سریع، نگاه کردن به حرکات سریع و چرخشی و نگاه کردن از بلندی به پایین، زیاد ماندن در حمام، حمام رفتن قبل از هضم طعام، آب گرم بر سر پاشیدن، نوشیدن چیزهایی که خون تیره بخارا نگیز تولید می کنند مانند: شراب کهنه و تیره رنگ، شراب تازه و تصفیه نشده و دردی نگرفته، چیزهایی خسته کننده و آزاردهنده مغز و به ویژه کرفس، و هم چنین عدس که خون را سودایی می سازد، مگر این که عدس با آب جو پوست کنده جوشیده شود. باقلی نیز محرك صرع است، سیر بد است که سر را پر از بخار می کند. پیاز هم همین طور، پیاز علاوه بر تولید بخار رطوبتی تباه در گوهر دارد. شیر، شیرینیهای قنادی، طعام پر از چربی، هر خوراکی که غلیظ، بادآور، قبضی زا و سرد باشد. هر چیز تند مزه با صرعی سازگار نیست و صرع را تحريك می نماید. قی همراه اسهال که اخلاط برانگیز است محرك صرع است. شکم پری از خوراك هضم نشده، سوء هاضمه، شب بیداری زیاد از حد، غم زیاد، خشم بسیار، ترس زیاد، واکنشهای نیر و مند حسی که از شنیدن صداها یا تند و بلند مانند صدای رعد، دهل، نعره شیر، صداها یا از قبیل آوای جرس، صدای به هم ساییدن دندانها، تماشای روشنیهای بسیار قوی مانند برق آسمان، نگاه به قرص آفتاب دوختن ضرر دارد. در مجرای باد بسیار تند توفانی قرار گرفتن صرع را تحريك

می نماید.

ورزش در حالت معده پری و در هر حال که منظور از آن تحلیل بردن خوراك باشد، صرع را تحريك كند.

داروهای صرع آور

داروهایی را که صرع را آشکار می کند و صرع آور است در جدولهای «بیماریهای سر» علامت گذاری کرده ایم، مانند تبخیر وسیله قته: نوعی از انجدان) مر، «شاخ بن» خوردن کبد بز نر و بوی بز نر «تگه». مر در بینی گذاشتن.

معالجات:

اگر صرعی بچه شیر خواره باشد، باید شیر دهنده اش غذای خوب و مایل به گرم و لطیف و خوب کیموس بخورد. از هر چیزی که تولید شیر آبکی، یا فاسد، یا غلیظ بنماید پرهیز کند، از جماع و باردار شدن دوری جوید.

باید بچه را از یک خوردن به سبب صداهای زیر و ترساننده، مانند صدای طبل و بوق و رعد و زنگ بزرگ و غیره که مایه ترس و خوف بچه می شوند دور نگاه داشت.

باید بچه را شب از بی خوابی، خشم، ترس، سرما و گرمای زیاد، از سوء هضم حفظ کرد. باید قبل از خوراك، به نرمی و آهستگی بچه را به ورزش واداشت. و بعد از طعام نگذارند حرکت کند. اگر دیدند که بچه تحمل داروهای راننده بلغم را دارد، مفید است که بخورد. اگر بچه را گاه گاهی وسیله عسلاب قی دهند مفید است. خوب است که گل انگبین شکری یا عسلی بنوشد. فیجن و غیره، از داروهای لطیف کننده را بو کند. بو کردن چیزهایی که ذکر می نماییم شاید بسنده باشد.

علاج صرع برای عموم

بر همه بیماران صرع است که:

غذای خوب و مناسب که رطوبت خوب دارد، در حد متوسط نه به افراط بخورند. از زیاده روی در خوراك و امتلاء پرهیزند. از سوء هضم حذر کنند. به اندازه کفایت بخورند و خود را سیر نگردانند. کسی که عادت به يك وعده غذا ندارد، خوراك كفافش که تماماً سیر کننده نباشد قسمت کند، يك سوم را در ناهار و دوسوم را شب بعد از ورزشی سبك تناول کند. زیاد شراب نخورند که شراب مغز را پر می کند، و اگر ناگزیر خوردند، باید کمی از شراب کهنه تصفیه شده بنوشند که مزه اش به گسی بزنند.

بدترین کار برای صرعیان نوشیدن بعد از حمام کردن است، سرمای فجائی خیلی مضر است. باید بیمار صرع، سر خود را از گرمای سخت و سرمای سخت حفظ کند. زیاد در حمام نماند. از

خوردن گوشت غلیظ (گوشت گاو) و گوسفند و بز و غذای نیر و مند و گوشت هر نوع ماهی اجتناب ورزد.

تنها گوشتِ جوجه، درّاج، تیهو، گنجشک خانگی و کوهی، چکاوک، «شفنین» (نوعی کبوتر گردن طلایی)، بزغاله، آهو، خرگوش را بخورد.
گویند گوشت خوک وحشی برای صرع بسیار نافع است. چنان که گویند گوشت بز که کم رطوبت و خشکی دهنده است مفید است.

شیرینی و چربی خوب نیست. از همه سبزیها باید دوری جوید و به ویژه از کرفس که خاصیت تحریک صرع دارد. اگر از استعمال سبزیجات ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی را برگزیند. گویند کاهو خوب است ولی من آن را بسیار نمی پسندم. گویند گشنیز خوب است که بخار را از سر منع می کند. من با گشنیز نیز مخالفم و به ویژه اگر زیاد تناول نمایند مگر در حالت صرع صفرائی و خونی.

سلق آب بز همراه روغن زیتون و آبکامه و چیزهای همانند آن را اگر قبل از غذا که لیونت بخش است تناول نمایند جایز است.

گیاه فیجن را بو کنند مفید است. شبت و فیجن را در غذا ریزند بی فایده نیست. باید به طور کلی از میوه های تر پرهیز کنند، مگر بعضی از میوه های گیرنده بعد از غذا بخورند و آنهم بسیار کم، که دهانه معده را ببندد و غذا را پایین براند و لیونتی به معده بدهد و منع بخار کند. از هر نوع خوراک سنگین از قبیل: شلغم، ترب، کلم، هویج دوری جویند.

از تیز مزه که بخار تولید می کنند دور باشند، خردل صرعی را آزار می دهد که بخار انگیز است و زواید را به سوی اندام بیمار می راند و تند مزگیش کوبنده مغز است.

باید از مستی و جای بادگیر و زیاد سیر شدن پرهیزند. و آب تنی به کلی ممنوع است. زیرا آب گرم فرو هشتگی آورد، آب سرد کرخی آور و به زیان روان حساس است.

اگر بیمار صرعی شکم را به افراط سیر نمود، باید آن را پاکسازی کند و مواظب خود باشد. از غذاهای خشک، خشکبار، آجیلی، و از غذاهای خشک تخدیر آور و بخار کننده دوری جوید.

پر شدن از شراب بسیار زیان آور است. اما اندکی از آن روان را نشاط بخش است و نیر و می دهد و فکر را صاف می کند و از زیاد نوشیدن آب جلوگیری می نماید.

خواب زیاد نیم روزی، و عموماً خواب زیاد مضر است و به ویژه خواب بر سیری زیاد. شب بیداری و بی خوابی زیاد نیز خوب نیست که روان را ضعیف می کند و تحلیل می برد و

علاوه بر این مغز را پر از بخار می نماید.

نخستین چاره صرعی پرهیز کردن از تحریک کننده های صرع است. که بیان کردیم. آرامش و عدم تحرک برای او خوب است، هرگاه بعد از فارغ نمودن و پاک کردن بدن که ذکر خواهیم کرد. نیاز به ورزش داشت، نباید در حال سیری ورزش کرد، ورزش نباید او را بسیار خسته کند، و بعد از ورزش باید استراحت کند. باید سعی کند که سرش را بالا نگه دارد تا ممکن است فرود نیآورد و

سر را زیاد تکان ندهد که مواد را به سوی خود بکشد. باید با جنباندن بالا بیها، پایینها را نیز به جنبش وادارد.

برای این که ماده پایین آید ماساژ از بالا به پایین لازم است. از سینه شروع کنند و به تدریج به ساق یا برسند. ماساژ وسیله پارچه زیر باشد و آن قدر بمالند تا جای ماساژ قرمز گردد. و هر دفعه از مالش تندتر از دفعه سابقش باشد، و در این حالت سر راست ایستد. بعد از ماساژ پیاده روی کند. باید همانجا که ورزش کرده استراحت کند و نفس به حال عادی برگردد و تشویش و خستگی از بین برود، آنگاه از جای ورزش جدا شود.

گاهی که مواد به کلی پایین آمد، می تواند سر را ماساژ دهد و شانه کند تا گرم شود و مزاج سر تغییر یابد. حجامت بر سر و داغ گذاشتن به قصد گرم کردن مغز مفید است. بعد از اسهال و پاک شدن از مواد ناباب و زیان رسان و استراحت چند روزه مانعی نیست که به حمام رود. و اسباب حجامت را زیر نهایت دنده های رو به شکم بگذارند که سرشان گرم گردد، چنان که یاد گرفته ای!

هنگام نوبه صرع گلوله ای را از موی نرم در میان دندانها بگذارند که دهان باز بماند. و باید شروع به بیرون راندن ماده کنند بعد از آن به وسیله ادویه غرغره که جاذب مواد باشند، سر را پاکسازی کنند. اگر صرع نوبتی و مرتب باشد، یا باز یاد شدن اخلاط زیاد گردد، با آمدن فصل بهار باید تنقیه شود و خلط چیره بیرون رود. چنان که ذکر خواهیم کرد.

اگر مانعی در رگ زدن نبود، رگ زده شود. رگ زنی در بهار و به ویژه در هر دو پا مفید است، به شرطی که سردی به مغزش نرسد، چنان که تفصیل خواهیم داد.

هرگاه اوان نوبت صرع فرارسید و توانستی به وسیله پر آغشته به روغن سوسن که در دهانش گذاری قی کند و به ویژه اگر معده در ماده بیماری تداخل داشته باشد، برای صرع بسیار مفید است. ولی استفراغ زیاد برای صرع مغزی زیان بار آورد. از داروهایی که به طور آیکی در دهان صرعی و غیره گردانند: صمغ انگدان، خایه سگ آبی (گند بیدستر) در اسکنجبین عسلی است.

داروهای به بینی دمیدن برای صرعی: پیه هندوانه ابوجهل، سیماهنگ و افشره اش، نشادر، سیاه دانه و امثالش، پلخم، خریق سفید، فلفل، زنجفیل، مر، گیاه شیرسگ، گندبیدستر، استوخودوس؛ به تنهایی و مرکب، صمغ انگدان و زفت و قطران نیز از نفوخت (دمیدنهای) صرعی است.

یکی از بخورات مفید برای صرع عود الصلیب (فاوانیا) است. صرعی اگر در وقت استراحت فیجن را بو کند خوب است.

حنین گوید: صمغ فیجن کوهی را با آرد جو وسیله سرکه شراب عجین کنند و گلوله هایی از آن سازند، بیمار صرع همیشه آن را بو کند مفید است.

نوشابه های مفید برای صرعی: سکنجبین یا پیاز دشتی، که هر روزه از آن بنوشد. شربت

خارا گوش، آش حسل و مرزۀ کوهی یا اسکنجبینی که حسل و مرزۀ کوهی در آن است. اسکنجبین پیازدشتی در زمستان با آب گرم و در تابستان همراه آب سرد بنوشد. داروهای مالیدنی خوب چنان که گویند مخ ساق شتر با روغن گل محمدی را بر بنا گوش و بالایه‌های سر و فقرات پشت و سینه بمالند. پیشینیان عودالصلیب را که برای مالیدن پوست به کار می بردند، در علاج صرع مفید نمی دانند و منع کرده اند. شاید عودالصلیب با «رومی سبز»^۱ بهتر باشد.

داروهایی که باید بیمار صرعی همیشه تناول نماید عبارتند از: قارچ چمنی، بیخ مدور زراوند، انگدان، «سفر دیون» (سفیدیون)، فاوانیا (عودالصلیب)، هر وقت از اوقات با آب تناول کنند. خوب است که بامداد و هنگام خواب در شب، به اندازه یک عدد زالک از «سادریطوس» بخورند، این رأی یکی از علما بود. برخی بر این رأیند که روزی دودفعه کف دریا تناول شود. گل اربه در شوربا بخورند مفید است.

داروی ترکیبی پیازدشتی که برای صرعی بسیار بهره رسان است چنین است: نسخه: سر که در بستویی بریز، پیازدشتی را در سر که بریز، سر بستورا محکم با دهان بندی ببند و بالای دهان بند پوست کلفت بگذار. بیست روز قبل از طلوع ستاره شعرا و بیست روز بعد از طلوع شعرا بستورا زیر آفتاب و روبه جنوب بگذار و هر چند گاهی کمی به هم بزنی تا گرمای آفتاب به همه اجزایش برسد. بعداً بستورا باز کن! پیازدشتی مثل اینکه زیاد در آب جوشیده باشد، از هم پاشیده است. باید افشرد اش را با غسل مخلوط کرد و هر روز یک قاشق (ملعقه) تناول نماید. اگر عجله در کار بود، پیازدشتی را در آب و سر که بجوشان و اسکنجبین عسلی از آن بساز که بیمار بخورد.

نسخه خوب دیگر: انگدان سه مثقال، ثمر درخت غار سه مثقال، زراوند غلطان دو مثقال، ریشه فاوانیا دو مثقال، گند بیدستر و قرص ساخته شده از پیازدشتی هر یک یک مثقال، با غسل کف گرفته معجون می شود، هر روز با اسکنجبین تناول نمایند.

انتقال مکان

صرعی را از مکانی به مکانی دیگر که هوای مساعد و لطیف و خشکی دهنده داشته باشد، همچون انتقال از کودکی به جوانی است و بسیار نافع است. اگر بیمار صرعی به پیچش و تشنج اندام مبتلا شود، عضو بیمار را با روغن و آب ولرم و چلانیدن قوی باید چاره نمود.

اگر ماده صرع خونی باشد بهتر است که وسیله «خریق» و همانند خریق و بیه حظل و محموده و معجون مسهل و آب پز قارچ چمنی، جسم را تخلیه کنی، و اسهال بعد از اسهال را در طول مدت

۱- «رومی» در فرهنگها نیافتیم. «روم»: سریشمی که بدان پر تیر چسباندند. منتهی الارب.

سال باید اجرا نمایی.

اگر رگ زدن بایسته بود که خلط را براند، نباید تأخیر کرد حتی اگر از هر دو «قیفال» (شریان سباتی) باهم باشد، و بعداً رگ زیر زبان را زد. گاهی در هفته يك بار حجامت بر پشت سر گذارند که مواد را از مغز جذب کند. به شرطی که مغز در حالی از ناتوانی و بدمزاجی نباشد که حجامت به زیان مغز باشد.

شاید نیاز باشد که رگ زدن تکرار شود. پس باید بیمار را بعد از رگ زدن يك هفته استراحت دهی. بعداً به وسیله نوشیدنیهای اسهالی و به حقنه های قوی از لوف و پیه حنظل و محموده و معجون مسهل و روغن گرجك بیمار را تخلیه نمایی و او را استراحت دهی. بعد از آن از طرف شانه و سر و گودی پشت گردن و ساق حجامت می گذاری. بعد از آن او را استراحت می دهی و باز به همان دستور حجامت گذاری می کنی تا به کلی پاك می شود. بعد از آن در دهن گرداننده ها و عطسه آورها و هردارویی که سر را از خلط و مواد ناپاك می نماید که یاد گرفته ای، به عمل آوری. و اگر به وسیله «شلیتا» و بعداً گیاه شایانك و آب مرزنگوش بیمار را عطسه دهی مفید است. باید قبل از نوبت صرع معده اش پاك باشد، و اگر ممکن است قبل از خوراك قی کند و به ویژه اگر خوراك ماهی نمك سود و شبیه آن باشد، مناسبتر است.

سپس به وسیله مقویات (نیر و بخشها) ی گرم کننده از قبیل ضمادهای خردل و امثال آن، مزاج مغز را - چنان که یاد گرفته ای - به طور بهتر تغییر بده! بگذار فیجن را بو کنند. اما نباید داروهای تبدیل مزاج مغز و گرم کننده ها را یکباره گذاشت بلکه به تدریج باید انجام گیرد، و هرگاه دیدی که ازین کار زیانی وارد است، بیمار را استراحت بده! برای بیرون راندن ماده بلغمی که سبب صرع می شود، بهترین دارو معجون پیه حنظل، معجون «هرمس» است.

اگر از معجون «هرمس» هر روز به وزن يك درهم با مداد و نیم درهم شبانه بخورد بسیار نافع است. اگر همراه بلغم امتلاء کلی باشد، رگ زنی چنان که بیان کردیم نافع و همچنین پاك سازی. وسیله ترید، قارچ چمنی، استوخودس و به ویژه معجون «روفس» پاك شود. ماده سودایی را می توان وسیله: پخته سس صغیر، خربق، سنگ لاجورد، سنگ ارمنی، استوخودس، پسپایك، هلیله بیرون راند، و از مالیدنیا مخ ساق شتر باروغن گل، که بر فقرات و بناگوش و سینه مالند، مفید است.

صرع صفرائی را باید وسیله سردی و رطوبت و به ویژه حقنه کردن مواد سردی و رطوبت بخش چاره کرد.

اگر ماده سوخته باشد، در حکم ماده سودایی است یا حد وسط میانه صفرائی و سودایی است. صرعی که آن را «ام الصبیان» گویند، بعضی عقیده دارند که صرع صفرائی است. از این روما امر می کنیم که وسیله آبرزن و به بینی کشیدنیهای سرد و رطوبتی، دوشیدن شیر بر سر، وسایل قوی برای رطوبت دادن به جسم، آن را معالجه کرد.

اگر بیمار بچه شیر خوار است، باید شیردهش چیزهایی بخورد که شیرش را سرد گرداند، و درجای سرد زیرزمینی ساکن باشد.

ممکن است این حالت از صرع بچگانه «صرع صباری» یا «مانیا» (دیوانگی ددمنشی) باشد که این اسم در نزد طبیبان پژوهشگر مشهور نیست.

اگر بیچیدگی و تشنج در بعضی اعضای مصروع رخ دهد، ماساژ با روغن و آب ولرم و فشار آوردن با دست بر آن عضو مفید است.

اگر صرع از معده باشد بهتر آن است که وسیله پیه حنظل و استوخودس معده را پاک کند و در سال چندین بار این پاک سازی تکرار شود، و بعد از این پاک سازی باید معده را تقویت دهد. خوراکیهای زودهضم و خوب کیموس بخورد و در خوب هضم کردن طعام کوشش زیاد کند؛ که این بحث را درجای خود تفصیل خواهیم داد.

باید معده را مدتی زیاد تهی نگه داشت و هر آنچه را که در گرسنگی از هیجان دچار شود با معالجه ای که برای سردرد و غیره ذکر کردیم جبران نماید.

صرعی که حس می شود از عضوی به سوی مغز روان است در وقت نوبت صرع آن عضو را محکم ببندد، شاید نوبه را منع کند. و باید عضو مذکور را از خلط پاک نمایی خواه به وسیله پاک سازی های مشهور، در صورتی که قوت داروپاک سازی را انجام دهد. خواه به وسیله داروهای قرحه برانگیز و چرك و خونابه بیرون آور و سوزنده ماده، مانند: مالیدن صمغ فیجن کوهی، گیاه شیر سگ و غیره. چنین داروهای را می توان در لوحهای کتاب دوم پیدا کرد.

و شاید نیاز به استعمال آلاکلنگ و کبیکه (آلاله ایرانی)، بلاذر، حب الفهم، و چلغوز باز شکاری و غیره باشد.

اگر دیدی که نشتر زدن به پوست لازم است انجام ده.

اگر ماده از جمیع بدن به سوی مغز بالا می رود، بعضی گفته اند: اگر در زدن رگ شریان سیاتی خطری نباشد و خون حبس شده باشد مانعی ندارد. اما چون زدن رگ شریانی شاید مغز را سردی دهد و نیروی روانی منقطع شود و سخته رخ دهد، باید احتیاط نمود. اگر زدن شریان با احتیاط انجام شود بیمار به کلی شفا می یابد.

و اگر این احتمالات نبود و خطر مذکور در قطع شریان وجود نداشت از بریدنش حتماً فایده زیاد است. کلیه آنچه را گفتیم از یاد مبر!

در بیان سخته

سخته چیست؟

مجرای داخل مغز و روان حساس و متحرك، سد می شوند. اعضای حرکت کننده و نفس کش یا از کار می افتند یا ناتوان می شوند و نفس کشیدن به زحمت می افتد.

اگر بیماری سکنه نوبتی باشد، مانند حالت خفگی، کف و سایر مواد از دهان خارج کند سکنه سخت است و دلیل بر ناتوانی نیروی محرکه در اعضای تنفسی است. اما اگر در حین نوبه بیمار نتواند نفس بکشد، کف بر دهان نیاید و خرخر نکند و مواد از دهان بیرون نریزد، حالت بیمار سخت تر است.

اگر در نفس کشیدن بسیار دشواری ندید و دواى آبکی را که در دهانش گرداند به گلو سرازیر شود و از بینی فرو نریزد هر چند از حالات قبلی آسان تر است باز خطر عظیم در بر دارد. بقراط گوید: سکنه قوی شفا ندارد، هر چند سکنه سبک و ناتوان هم باشد باز شفا دادنش آسان نیست.

راه بندان مجاری ذکر شده چند حالت دارد: برهم آمدن و پر شدن. برهم آمدن (انطباق) آن است که مواد آزار دهنده به مغز برسد و مغز در هم آید و متقبض شود، یا این که ماده ای که به مغز می رسد گیرنده و غلیظ کننده باشد مانند سرمای شدید. اما پر شدن، یا ورم در پی دارد یا ندارد. پر شدن ورمی آن است که ماده بیماری هم مجرا را پر سازد و هم کشیدگی (تمدید) بدهد، که این حالت از حالات سخت سکنه می باشد. خواه ماده سد کننده گرم یا سرد باشد. ماده ای که ورمی نیست و اکثراً از اثر آن ورم روی نمی دهد، یا در خود مغز و نزدیک مغز است که در مجرای روان داخل مغز راه بندان ایجاد می کند. یا در مجرای روان روانه به مغز این راه بندان روی دهد.

و آن ماده بندا آورنده، یا خلط خونی است که یکباره به بطنهای مغزی ریزد؛ یا خلط بلغمی است که اکثراً خلط بلغمی سبب سکنه می گردد. خلطی که مجرای روان به سوی مغز را می بندد، بعد از آن که شریانات و رگها را از خون زیاد لبالب می کند، منفذی برای حرکت روان نمی ماند، بیمار خفه می شود. همان حالت دست دهد که فشار تمام بر هر دو رگ سیبانی وارد شود و حس و حرکت از بین برود. اگر چنین حالتی از سبب جسمی رخ دهد، همان حالت خفگی را به بار آورد، که این از انواع سکنه و اسباب سکنه است.

شاید فالج فراگیرنده هر دو طرف از جسم را سکنه گویند، هر چند اندامان بدن سالم باشند، شاید فرو هشتگی و سستی يك طرف از جسم را سکنه گویند که این از اصطلاحات سقراط است. اتفاق می افتد که انسان چنان از حرکت باز می ماند که میان وی و مرده فرقی به چشم نخورد، نفس نمی کشد، نبض نمی تپد. با این همه زنده است و ممکن است از مرگ برهد. ما از این نوع زیاد دیده ایم، که از تنفس و ضربان نبض باز مانده اند.

ممکن است سردی در او اثر کرده باشد و بتوان گرمای غریزی چنین کسانی را با کوششی نه بسیار به نشاط برگرداند و بخار دخانه را بر طرف نمود و تنفس را از سر گیرند. از این رو بهتر این است چنین مردگانی را که سکنه کرده اند فوراً دفن ننمایند و حد کم هفتاد و

دو ساعت جنازه را نگه دارند.

اکثراً سکنه سرانجام سر به فالج می کشد. زیرا اگر طبیعت در بیرون راندن ماده از هر دو طرف بدن عاجز باشد، آن را به نزدیکترین نیمه دردمند دیرینه و ضعیف تر می راند و به داخل مجراها می برد و از مغز و بطنهای مغز دورش می دارد.

چنین می نماید که راه بندان سکنه، فراگیر همه بطنهای مغز است؛ چه اگر فقط در بطن عقبی مغز بود نیاستی حس را در قسمت جلو مغز و رخساره از کار بیندازد.

بقراط گوید: اگر شخص سالمی ناگهان احساس درد در سر کند و بعداً سکنه نماید قبل از هفت روز می میرد، مگر این که به تب گرفتار آید که ممکن است تب زواید را تحلیل ببرد.

و بدان! که در اکثر کسانی که از حیث عمر و بدن و کار و زندگی به رطوبت نزدیکند به سکنه دچار می شوند، و به ویژه اگر همراه رطوبت سردی هم باشد.

اگر گرم و خشک مزاج سکنه کند خطر است، زیرا بیماری ضد مزاج تا سبب بسیار دشوار نباشد نمی آید، و چون مزاج از مرض دور است بیمار آن را تحمل نخواهد کرد.

کم اتفاق افتد که گرم مزاج سکنه کند.

هرگاه ماده بیماری فالج هر دو طرف جسم را در بر گیرد، سکنه رخ می دهد. همچنان که اگر ماده سکنه به طرفی از جسم آید فالج به بار آورد.

اکثراً سبب سکنه در دو بطن عقبی مغز است. اگر همراه سکنه تب آید، اکثراً اورمی تکوین شده است.

کسانی که از سودایی بودن خونشان، نیاز به رگ زدن زیاد دارند و از رگ زنی فایده می بینند، در نتیجه برای سکنه و امثال سکنه، قابلیت پیدا می کنند.

آمادگی برای سکنه نوبتی

خوردن داروهای تند مزه اخلاط کندر و راشتاب بخشد و اما اخطار نوبتهای سکنه را ذکر کردیم تو آنجا را بخوان.

علامات:

فرق میان سکنه و سیات (بیماری خواب آلودگی و بیهوشی):

سکنه کننده خرخر در گلو دارد و نفسش مرتب نیست، که بیمار سیات چنین نمی باشد. بیمار سیاتی از خواب گران به تدریج به خواب سیک می رسد و گاهی ناگاه چنین شود، لیکن در بیماری سکنه در اکثر اوقات قبل از آمدن سردرد و باد کردگی رگهای گردن، سر گیجه، سر اسیمگی، تاریک شدن چشم، لرزش جسم، برهم ساییدن دندان در خواب، تبلی، سنگینی روی آوز است. اکثراً بول زنگاری و سیاه و رسوبات خاک اره ای و سپوس در آن است.

اما اگر سکنه از اثر ضربت خوردن و افتادن و اشتراك اندامی باشد، آن را از قواعدی که بارها برایت تکرار کرده ام می شناسی!

اگر سکنه از ورم باشد حتماً تب همراه دارد، که در باب علامات اورام شرح داده ایم و می شناسی. و اگر سبب سکنه خون باشد آن را نیز بارها تکرار کرده ایم، که رخساره و هر دو چشم زیاد قرمز می شوند، اوداج و رگهای گردن کشیده می شوند؛ و این درحالی است که بر موعده رگ زنی مدت زیاد گذشته و سابقاً تولیدکننده سوداء را تناول نموده اند.

سکنه که از بلغم باشد از رنگ رخسار و چشم و تری سوراخ بینی و غیره - که گفته شده - شناسایی می شود. گفته اند اگر شخص سالخورده به سرگیجه دائمی یا مکرر گرفتار آید خطاری است که سکنه می کند.

معالجه سکنه:

اگر آسیب از خارج باشد، باید سبب وارد آمده را چاره کرد. اگر از مشارکت اندام است باید آن اندام را بهبود بخشید. چنان که در قانون و فصلهای دیگر ذکر شده.

اگر سکنه از خون است چاره اش در رگ زدن به هنگام و بیرون راندن خون زیاد است. که فوراً بهوش می آید. بعداً با حقه های - که می دانی! - ماده را از سر به پایین می آری و به نرمی و لطف به چاره جویی می پردازی که فقط گلاب و آب جو آبکی، و آب پنیر کافی است. همچنین بوکننده هایی را بو کند که نیرو به مغز می بخشند و گرمی آور نیستند که این را هم می دانی!

اگر سکنه از بلغم به هم آمده است، و علامت خون را نیز پیدا کردی، باز رگ زدن لازم است. و بعد از رگ زدن حقه شدید می خواهد. و شیاف نیرو بخش که صمغها و زهره گاو و شر بتهای مسهل باشد که ماده را بیرون دهد. حبوب گیاه شیر سگ در این باره مورد اعتماد است.

و بعد از آن کمادات گرمی بخش بر سر و اعضاء بیمار بگذار، و با آب پز گیاههای گرمی بخش از قبیل شبت، درمنه، مرزنگوش، برگ ترنج، پونه، آویشم، حسل، اسپرک، مرزه کوهی، مشک چوپان سر و اعضاء را بشوید. و به روغنهایی که نیروی این گیاهان در آن باشد. روغن فیجن که (عاقز قرحا)، گند بیدستر، جاوشیر و بارزد در آن مخلوط باشد، استعمال نماید. کلیه بدن را با روغن زیتونی که گوگرد در آن باشد بینداید.

اگر کمادها از میخک، هیل، چارگون، جوزبویا و سوسن زرد باشند خوب است.

پارا باروغن گرم گرمی بخش و آب گرم و نمک ماساژ دهد، مهره ها را با استرک وزبیق (جیوه) بمالد. خردل و سکبینه و گند بیدستر و گیاه شیرسگ را بر مجرای نخاع بمالد.

مالیدنی خوب: روغن سیما هنگ، فیجن، پیازدشتی باروغن زیتون کهنه، که پیازدشتی سبز چهل روز در زیت بماند یا با هم بجوشانند، به طوری که دو اوقیه (پانزده مثقال) پیازدشتی را در یک قسط (هجده اوقیه) روغن زیتون کهنه بجوشانند تا از هم می پاشد پیازدشتی سبز (پیازموش) را چهل روز در آن خیس کنند، و هم چنین روغن عاقز قرحا (اک کرا) را با هر دو اسلوب ذکر شده

استعمال نمایند.

هر روغنی را که برای مالش به کار برند، بهتر آن است که شمع در آن باشد، تا نلغزد و ماندگار باشد. و باید قبلاً به مالیدنیهای کم نیر و تر شروع کرد. اگر تأثیر مطلوب نبخشید آن گاه نیر و مندتر را به کار برند.

بعد از پاك نمودن بیمار وسیله حقنه ها و غیره باید بوکردنیها و به ویژه خربق سیاه بکند، عطسه آورنیر و مند به کار ببرد. روغن قوی به عمل گیرد. آهن سرخ شده را نزدیک سر نگهدارد. ضمادهای تحلیل برنده را - که یاد گرفته ای - بر سر بیمار بگذارد! اگر ممکن است با پر آلوده به روغن سوسن یا روغن زیتون او را به قی و اداری؛ و به ویژه اگر گمان بردی که امتلاء در معده روی داده و از زیاده خوری به رنج افتاده، از قی کردن بسیار سود بیند. در قی کردن فایده دیگری هم هست: دل به هم آمدن و زورکی قی کردن مزاج سر کسانی که سکنه سرد و تر دارند گرمی دهد. و باید بادکردگی را راند که بدن سبك می شود.

باید چیزی میان دندانهای بیمار قرار داد چنان که گفته شد، تا نتواند دندان بر دندان بساید و دندان فاسد شود.

و اگر قبوضت داشتند، روغن گرچك پخته با آب فیجن را دو درهم همراه آب ریشه ها (اصول) بخوراند و به تدریج زیاد کنند تا روزانه به پنج درهم می رسد. و اگر ممکن باشد اندازه يك درهم تریاق و معجون تریاق (مثرودیطوس) و «شلیثا» بلاذر، «شجرینا» (سنجرینا) و امثال آنها را به قدر يك فندق در دهان گردانند. اگر سکنه از نوع سهل و آسان است، يك مثقال گندیدستر با آب عسل و اسکنجبین عسلی کافی است، هم چنین نیم درهم از این دارو را بخورد و آب عسل ساده یا همراه ادویه جات دیگر افزاز بخورد مفید است.

اگر دیدی که بیماری سبك شد، بیمار را غرغره می دهی و به عطسه می آوری و حجامت بر پشت گردن و مهره های پشت می گذاری. اگر احتیاج به نشتر زدن پیدا کند نشتر می زنی و الا نمی زنی و بیمار را در تنوم می گذاری. بعداً، بعد از سه هفته در جای گرم می نشانی و روزی که به حمام رود او را با روغنهای گرمی بخش می مالی.

ماده غرغره، بعد از پاکسازی فراگیر تمام بدن: آب پز: آویشم، پونه، مرزه کوهی، حسل، و امثال آنها در سرکه آمیخته با عسل مفید است. آب سلق، مویزك، آویشم، سماق هم همین کار را می کند. داروی قوی تر از اینها: فلفل و دار فلفل (فلفل دراز) زنجفیل، مویزك، گل محمدی، بورك، سماق را می کوبند و قاطی می کنند و با شراب سیکی خمیر نمایند و قرصهایی از آن سازند که بیمار در میان دندانها می جود. یا این که در آب پز حسل همراه مصطکی ریخته و بدان غرغره می کنند. زیرا فلفل و دار فلفل و خردل و پونه و مویزج و مرزنگوش چه تنها یا همراه هم در هر دو نوع غرغره رجویدن مفیدند. گاهی گل هم با آنها قاطی می شود ولی سماق حتماً باید باشد. وج (سوسن زرد) در این باره مفید است و تأثیر بسزا دارد.

اندودن اندام بیمار با روغنهای گرم، به روانی که در عصبها جریان دارد نیر و بخشد و زواید را در

پهها تحلیل می برد و آزاری نمی رساند. مانند: روغن سوسن، و در درجه دوم روغن مرزنگوش و روغن بابونه و شبیت و روغن گورگیا نافع است. مخصوصاً روغن گورگیا بر سر مالیدن، در حالی که نیروی از حسل و مرزه کوهی و یونه و آویشم در آن باشد، بسیار مفید است. تغذیه بیمار سکنه باید لطیف تر از نوع غذای صرعی باشد. بهتر آن است که صبحانه شان عبارت از نان تهی باشد. نان و انجیر خشک هم برای آنها خوب است. نوشیدن بر خوراك زیان آورتر از هر چیزی است.

اگر خواستند شام بخورند بد نیست که قبلاً ورزش سبك انجام دهند و اعضای سست شده را حرکت دهند. و بعد از شام خوردن زود ن خوابند، صبر کنند تا طعام فرو رود و هضم گردد. شب بیداری زیاد هم زیان رسان است. زیرا مغز را خسته می کند و از غذا بخارهایی بر می خیزد که منع هضم می کنند.

برخی بر این رأیند که بیمار سکنه، آش جو با عدس و مویز و بادام و انجیر و چیزهایی همانند آنها که با مزاجشان مناسب باشد بخورند.

شراب نو ساخته خوب نیست که زواید در بر دارد. شراب کهنه هم خوب نیست که به سرعت در مغز نفوذ می کند. شراب میانه، نه تازه و نه کهنه خوب است.

اگر بیمار سکنه به تب مبتلا شد، منتظر باش تا معلوم شود گرمی بدن از چیست. شاید بحرانی گذرا باشد. هفتاد و دو ساعت مهلت بده، اگر تب عادی نباشد و حرارت از ورم و گندیدگی باشد خطر است و بدان! که مجراهای رویه سوی مغز در فالج و بیماری سکنه تنگ می شوند و به زحمت داروهای پاک کننده ماده بیماری را از آنان بیرون می آورد؛ همه آنها را بدان!

فن و م

بیماریهای عصب
(که در یک گفتار آمده است)

فصل اول

بیماریهای عصب

منشأ عصب و تقسیمات و شکل و مزاج و تشریحش را شناخته‌ای! حال به بیماریهای عصب می‌پردازیم.

بیماریهای عصب سه قسمند: مزاجی، ابزاری، از کار افتادن تك عصب در میان عصبها. آسیب بیماری به کنشهای طبیعی و حسی و حرکتی می‌رسد.

حرکات شدید در بیمار شدن عصب دخالت زیاد دارد، که در غیر عصب کمتر پدیدار شود، زیرا عصب ابزار حرکت است.

حرکات شدید مانند طناب کشی، برداشتن چیز سنگین و هر چه به شدت کشیدن یا فشردن و به هم آوردن دارد بر عصب تأثیر می‌گذارد.

حالات و چگونگی عصب را می‌توان از کنشهای حس، حرکت و سختی و نرمی در لمس کردن و از همکاری با مغز و فقرات و از دردها و مواد ویژه به اعصاب به دست آورد.

بیشترین نشانه‌ها که حالات مغز را در حالت آسیب دیدن کنشها و از لمس کردن و از مشکل تشخیص دادن نوع بیماری عصب نشان می‌دهد، این است که آیا بیماری رطوبتی یا خشک است؟ و چگونه روی داده است؟ باید دقت کرد که اگر آسیب یکدفعه پیدا شد، بدون شك رطوبتی است؛ و اگر اندام مورد شك زود روغن را به خود جذب کرد، دلیل بر خشکی بیماری است به شرطی که عضو بیمار از گرمی خارجی متأثر نشده باشد. ورزش بعد از پاکسازی بهترین تبدیل کننده مزاج عضو است، و هر عضوی ورزش خود را دارد، و باید از ورزش آهسته شروع کرد و به قوت میانگین و معتدل رسید.

طرز معالجه: پاکسازی و تغییر مزاج اعصاب نیاز به بیرون راندن مواد به طور کلی دارد، که از مواد سردی آور به کلی تنقیه شود. و برای این منظور داروهای نیر و مند مانند: پیه حنظل، خربق و به ویژه خربق سفید، برای قی دادن بیمار، گیاه شیر سگ، اندران، کبینه و بقیه صمغهای قوی و

معجونهای معتبر و نیر و مند باید به کار رود.

ورزش معتدل و حمام خشك (حمام بخار) نیز از ماده بیرون رانهای کم نیروی و نرم هستند. آنچه مزاج را تبدیل و تعدیل می نماید، در بحث از مغز ذکر شده و به ویژه داروهایی که روغن یا روغنی هستند، و اگر پیه درنده ها و روغنهای ته نشین و غلیظ گرم، مانند غلیظ شده روغن زیتون و روغن کتان برای عصب سرد مفیدند و سختی آن را برطرف خواهد کرد. روغن کوشنه و روغن شبدر برای اعصاب ویژگی دارد. و بعد از آن داروهای آبکی و افشره ها هر یک بر حسب مزاج عضو بیمار مفید است. ولی باید بسیار قوی باشند. و باید در حال معالجه با داروها جدیت زیاد به عمل آورد که دارو نفوذ کند و مواد را تحلیل برد و مسامات را به خوبی باز کند.

فصل دوم

چگونه باید مزاج اعصاب را اصلاح کرد؟

اگر نیاز به گرمی بخشیدن داشت ضمادهایی مانند: خردل، صمغ فیجن کوهی، روغن زیتون، روغن زیتونی که روپاه در آن بپزند - که در باب درد مفاصل ذکر خواهیم کرد - و همچنین روغن زیتونی که گفتار در آن بپزند. صمغ صنوبر نیز بسیار نافع است. و بدان! که رگ زدن پشت سر، در علاج عصب سهم زیاد دارد، مگر عصب بیمار در رخساره باشد. و بعد از آن منشأ عصبی که اندام بیمار را به حرکت وامی دارد. برای عصب چیزهایی خوب هستند و چیزهایی بد، که بسیاری از آنها را در لوحه های داروهای ساده ذکر کردیم. باید تشخیص داد که حالت بیماری چگونه و در چه حدی است. شربت های تقویت کننده اعصاب عبارتند از: شربت سوسن زرد - پرورده شده - گند بیدستر، دانه داخل ثمر صنوبر، مغز بریان شده خرگوش وحشی، به ویژه اسطوخودوس که هر روزه وزن یک درهم به شکل حبوب یا با شربت عسل تناول کنند. بهترین آب نوشیدنی برای بیمار اعصاب آب باران است. ورزش به اعتدال و مالیدن روغنهای گرم نافع است.

چیزهایی که برای اعصاب بدند

زیاده روی در جماع، خواب بر شکم سیری، نوشیدن آب یخ بسیار سرد، شربت بسیار شیرین از شکر، شراب خواری زیاد که سوزش شدید دارد و به خلیه ها (یاخته) وارد می شود و سردمی گرداند. هر چیز ترش مزه و بادزا و دارای نیروی سردی بخش و رگ زدن زیاد به زیان اعصابند.

مادر اینجا می خواهیم بیماریهای عصب را از حیث مزاج و بند آمدن شرح دهیم؛ اما راجع به ورم و قرحه های عصب در کتاب چهارم - که بعد از این کتاب آید - تفصیل خواهیم داد.

و بدان! که آب سرد برای اعصاب خوب نیست که نمی گذارد رطوبتها در عصب هضم شود و خام می ماند. قارچ چمنی (غاریقون) برای تقویت و گرم کردن و پاکسازی کردن عصب بسیار مؤثر است.

فصل سوم

فلج و فروهستگی (سستی)

کلمه فالج دو مفهوم دارد: عمومی و خصوصی.
فالج به طور مطلق سستی و فروهستگی در اندامی از اندامان است.
فالج خصوصی سستی فراگیر در طول يك نیمه از بدن است. گاهی این سستی و بی حرکتی از گردن شروع شده، رخساره و سر سالمند. گاهی سراسر نیمه بدن را از سر تا پا دربرگیرد، که در زبان عرب فالج همین قسمت دوم است. فلج در زبان عرب اشاره به نیمه جسم است.
اگر ما فالج را به معنی سستی و ازکارافتادگی به کار بردیم، منظور این است که هر دو نیمه بدن به جز سر، فالج شده است، زیرا اگر سر مبتلا شود سکنه روی می دهد.
و شاید فلج فقط يك انگشت را شامل باشد. آشکار است که در حالت فلج شدن حرکت و حس از کار می افتند. زیرا روان حسی یا جنبشی یا از نفوذ در اندامان بازمی ماند یا نفوذ می کنند، ولی عضو بیمار یا اعضاء از آن استفاده نمی کنند زیرا به مزاج فاسد مبتلا شده اند.
مزاج تباه، یا گرم یا سرد یا رطوبی و یا خشک است.
چنین می نماید که گرمی مزاج مانع اثر گذاشتن حس بر آن نیست مگر این که زیاد از حد گرم باشد. چنان که می بینی آدمهای افسرده و گرفتار به بیماری «دق» با این که حرارت زیاد دارند، از حرکت و حس نمی افتند. مزاج خشک نیز به مزاج گرم نزدیک است.
مزاجی که حس و حرکت را از کار می اندازد، در اکثر رطوبت و سردی است؛ زیرا سردی ضد روان است، روان را سرد می کند. بعید نیست که رطوبت، اندام را کند حرکتی بخشد. سردی و رطوبت بدون ماده حرکت را منع می کنند. اما می توان به وسیله گرم کردن آن را تلافی کرد.
فالج تنها این نیست که تمام بدن یا نصف یا اکثریت بدن را شامل شود، ممکن است تنها يك عضو از اعضای بدن فالج گردد.
چنین می نماید که اکثراً فالج و سست شدن از حبس شدن روان است. حبس شدن روان از راه بندان یا جدایی افتادن در بین مسامها و نرسیدن روان به اندام است. از بریدگی راه بندان یا از به هم آمدن و ترنجیدن مسامات است. یا خلطی هست که چیره شده و مانع نفوذ روان گشته است. یا از ورم می باشد؛ که هر دو حالت را شامل است و سبب سستی می شود.
فلجی که روان را از اعضاء قطع می کند، از ترنجیدگی مسامات یا پُری (امتلاء)، یا ورم یا از هم پاشیدن تك عصب است.

ترنجیدگی مسامات شاید از بستن عضو از خارج باشد، که ممکن است آن را چاره کرد. پس سستی و از کار افتادگی حس و حرکت را می توان امری روی آور (عَرَضی) دانست که همین که بند را باز کردند، به حالت اولی بازمی گردد. و شاید بیماری اندام، از فشار شدید باشد. مثلاً از اثر ضربت خوردن یا افتادن بر زمین.

همچنین هرگاه فقرات به سوی راست یا چپ کج شود، فشار بر عصب خارج از فقرات به سوی طرفی که فقرات رو آورده - جلوی باشد یا عقبی - وارد می آید. در این حالت اکثر احوال عصب کشیدگی است نه زیر فشار واقع شدن؛ زیرا به هم رسیدن فقرات از دو طرف جلوی و عقبی مخرج عصب نیست، و مخرج عصب - چنان که دانستی - در دو طرف جلو و عقب نیستند، و گاهی به سبب غلظت گوهر اندام مسام بند می آید.

امتلاء چیره از مواد رطوبی سایل که به سوی اندامی در جریان است و از میان سایر اعصاب می گذرد، یا در منشأ اعصاب، یا شعبه های اعصاب می ایستد و راه را بر روان جاری در آنها می بندد. گاهی در رستنگاه و شعبه های اعصاب ورم رخ دهد و منفذها را می بندد. بریدگی: اگر بریدگی برای عصب رخ داد؛ و آن بریدگی در طول عصب بود، زبانی برای حس و حرکت ندارد. اگر در عرض عصب باشد، حس و حرکت اندام مقطوع، - که از منفذها و مجراهای سایر اعضاء بر خوردار بوده - منقطع می شود.

بدان! که نخاع هم مانند مغز، دو قسمت می شود؛ هر چند انسان آن را حس نمی کند. چگونه چنین نباشد؟ نخاع خود از هر دو قسمت مغزی روید، دور نیست که طبیعت نیمی از آن را حفظ کند و ماده بیماری را به نیمه کم نیرو تر گسیل دارد. یا نیمه ای که بیشتر آمادگی پذیرش ماده دارد، یا نیمه ای که ضربت و آسیب بر آن وارد شده، یا زائیده های تباه از قسمت نزدیک دماغ به آن رسیده است.

نباید تعجب کرد که بیماری به نیمه ای می رسد و نیمه ای سالم بماند. طبیعت به اذن پروردگار توانا، فرق میان چیزهایی از این دقیق تر را ملاحظه کرده است. ما اینها را در کتاب اول بیان کرده ایم. بیاد بیاور!

و بدان! که زیاد اتفاق افتد ماده رطوبتی سبب گرمی بدن، یا حرکت ناگهانی از ترس و وا همه یا خشم یا غم و اندوه و افسردگی بیرون جهد.

و بدان! که هرگاه آسیب رسان و ماده ای که در طرفی از بطنهای مغز است سبب فالج می شود، آن طرف از بدن به کلی فلج گردد، که رخسار را نیز شامل است.

اگر آسیب در مجراهای یک نیمه از بطن مغز باشد، مثل آن است که هر دو نیمه بطنهای مغز یا مجراهای مغز را فرا گرفته که سگته روی دهد.

اگر آسیب در رستنگاه نخاع باشد، تمام بدن فلج می شود بدون رخسار که سلامت می ماند. شاید در این حالت کرخی پوست سر را در بر گیرد و حس را از نفوذ در جلو بازدارد، زیرا عصب ویژه حس - که به پوست سر آید - از گردن آمده؛ چنان که بیان کردیم.

اگر در يك نيمه رستنگاه نخاع باشد، باز آن طرف از بدن - به جز رخسار - فلج می شود. اگر پایین تر از رستنگاه نخاع باشد، یا در طرفی از بدن رخ دهد، هر عصبی که منشأش از آن آسیب دیده است سست و فالج می شود. این فالج از نخاع نیست بلکه از عصبی است که تأثیر بر اعصاب تابع خود گذاشته است.

اگر فالج در قسمت اکثر عصب یا در نیمه آن یا در قسمتی از آن پیدا شود، هر عصبی که در حرکت کردن تابع آن است از منشأ آسیب دیده متأثر می شود، اگر چه آسیب منشأ به سبب ماده یا از بین رفتن تك عصب یا ورم، متأثر و فلج شده باشد.

گاهی فالج نتیجه بحران قولنج است، که در این حالت اکثراً حس از بین نمی رود، زیرا ماده سبب قولنج، در اعصاب حرکتی است نه در اعصاب حسی.

پیشینیان حکایت کرده اند که سالی بیماری قولنج، بسیاری از مردم را مبتلا کرد. اکثر مبتلایان را کشت؛ کسانی که نجات یافتند فلج شدند. تو گویی طبیعت ماده ای را که به روده ها می آمد بیرون راند و در خارجش جاداد. و از این غلیظ تر بوده که به وسیله عرق بزدايد، خود را در اعصاب جای داده و فالج را به وجود آورده است. در حال تبدیل شدن قولنج به فالج اکثراً حس سالم است.

بحران بعضی از بیمارهای سخت غیر قولنج نیز گاهی سبب فالج می شوند که ماده بیماری به اعصاب نفوذ می کند و این در صورتی است که از سن زیاد یا زبونی و ضعف، طبیعت نتوانسته ماده را همه بیرون راند. بعد از به نهایت رسیدن بیماری، بقایایی از ماده در اطراف مغز مانده سبب سردرد و سنگینی سر شده، آنگاه طبیعت برای دفعش فشار آورده، نه این که به وسیله پاکسازی تمام آن را دفع کند، سر به فالج و غیره کشیده است. اکثراً فالج در زمستان بسیار سرد روی دهد. و گاهی به سبب امتلاء در بهار پیدا شود.

کسانی که در مناطق جنوبی زندگی می کنند، در عمر پنجاه سالگی و قریب به پنجاه سالگی برای بیماری فلج آمادگی دارند. زیرا مزاج مناطق جنوبی سر را می آگند و مواد بیماری از سر تراوش می کند.

نبض بیمار فلج سست و نامرتب است و هرگاه علت قوت را ضعیف کند نبض هم ضعیف و مشوش و گاهی نامرتب می شود. بول بیمار اکثراً سفید و گاهی بسیار قرمز رنگ است، زیرا اکید از ضعفی که دارد یارای جدا کردن آبی از خونی را ندارد. یا از ضعیف شدن رگها که یارای جذب خون را از دست می دهند یا از دردی است که همراه با بیماری است، اگر بیماری دیگری در میان باشد.

گاهی رخ می دهد که نیمی از جسم فالج گر گرفته و تو گویی در آتش است و نیمی دیگر آنچنان سرد، که گویی برف است. نبض دو نیم جسم با هم فرق دارند؛ نبض نیمه سرد که سردی سبب است نمی تپد و ممکن است چشم مربوط به نیمه سرد، تنگتر از چشم دیگر شود. اعضای سست و فلج گرفته، همانند بقیه بدن نه کوچک می شود نه لاغر و خوددارتر از آن است که

در مقابل مخالف زبون گردد. ممکن است فالج از نتیجه بحران سکت و صرع و قولنج و خفه شدن رحم و تبه‌های مزمن منشأ گیرد.

اکثراً از لغزش فقرات فلج رخ می‌دهد. فلجی که از اثر ضربت خوردن آید، اگر عصب شدیداً کوبیده نشده ممکن است معالجه شود. اما اگر زیاد صدمه دیده باشد علاجش ممکن نیست. درحالتی که امید شفا دارد، باید با رگ زدن تداوی کرد. و ما بیان کردیم که چگونه ماده فلج سر به سکت می‌کشد و عکس را نیز گفتیم.

علامات:

اگر فلج از پیچیدگی عصب یا افتادن یا ضربت خوردن یا بریدگی باشد انگیزه اش را می‌توان یافت و شاید عصبی که فرو رفته و پنهان است سبب قطعش نیز پنهان باشد. در چنین حالتی بیماری فالج یکدفعه و ناگهانی آید و امیدی در معالجه اش نیست. اما آنچه علاج پذیر است نه از بریدگی بلکه از ورم و امثال آن است. اگر ورم گرم باشد، کشیدگی (تمدد)، درد و تب نشانه آن است. اگر از ورم سخت باشد، نشانه اش گره احساس کردن بالمس عصب و به درد آمدنش قبل از فلج است که اکثر ادلیل بر ضربت خوردگی یا پیچش عصب یا ورم گرم است. اگر از ورم سست باشد و در لمس احساس نشود، به زحمت می‌توان دلیلش را یافت. ولی در هر حال آزار کم و کرخی و تب سبک و بالا و پایین آمدن درد به وسیله حرکات و غذا، آن را نشان می‌دهد.

این نوع فالج یکباره روی آور نیست، با همه این علامتها بیمار وقتی می‌خواهد عضو را حرکت دهد، احساس می‌کند که مانعی در راه حرکت دادن عضو بیمار وجود دارد. در فلجی که منشأش رطوبت پراکنده باشد، بیمار حس می‌کند که علت در سراسر عضو واقع شده است.

اگر در نتیجه کلفتی عصب باشد، به زحمت اندام بیمار شده از ترنجیدگی به انبساط برمی‌گردد، درحالی که بیمار بخواهد به قبض و بسطش درآورد.

در فالج موضعی، اعضاء نرم نیستند؛ چنان که در فالج مطلق و فراگیرنده می‌بینی. اگر ماده فالج همراه خون باشد، از رگهای گردن، اوداج و سایر رگها و چشم و پر شدن نبض و دلایلی که بسیار تکرار کرده ایم آن را می‌شناسی.

اگر از رطوبت ساده باشد، آن را از سفیدرنگی و سستی و تخلخل می‌شناسی. اگر فلج کمی بعد از قولنج یا تبه‌های شدید پدید آید، دلیل همانا قولنج و تب شدید است، و از آنها پی به بیماری می‌بری.

اگر سبب تباهی مزاج سرد یا رطوبتی تك عصبی باشد، فالج یکدفعه نمی‌آید، علامتهای

دیگری هم ندارد؛ می توانی ازدست زدن و سببهای تأثیر گذار بر اندام بیمار شده حدس بزنی. گویند: اگر رنگ بول کودک به سبزی زد اختطاری است به بیماری فالج یا تشنج.

معالجات:

باید رگ زدن در حالات پنجگانه بیماری عصب که عبارتند از: کرخی، تشنج، لرزه، فالج، پریدن رگها (اختلاج) چنین باشد که، رگ برابر قسمت عقبی مغز را بزن! و فوراً داروهای تقویت کننده را تجویز نکن، بگذار که در روز چهارم یا هفتم داروها استعمال شوند. اگر بیماری قوی و سخت است، تداوی با مقویات را تا چهارده روز به تأخیر انداز. اول با داروهای لطیف که نرم کننده و پزنده (رساننده) باشند شروع کن، اگر بیمار را در این مدت اسهال دهی و حقیقه کنی بد نیست. بعداً وسیله تخلیه کننده های قوی بیمار را پاکسازی کن.

غذای بیمار فالج

همین که فالج روی آورد باید تا دو روز یا سه روز فقط آب جو و عسلاب به وی بخورانی. اگر توانست خودداری نماید این پرهیز را تا چهارده روز نگهدارد، اگر تحمل نکرد گوشت سبک پرنده ها را بخورد، سعی کن تا می توانی او را گرسنه نگهداری. غذاهایی را به وی بده که خشکی آور باشند، و بیمار را بسیار در تشنگی نگهدار. اگر مغز ثمر بزرگ صنوبر را در دهان بشکند و بخورد خوب است که خاصیت خوب دارد.

و بدان! که برای چنین بیمارانی آب از شراب بهتر است، شراب مواد آزار دهنده را به اعصاب می رساند، اگر شراب زیاد به بدن وارد شد ممکن است در جسم ترش گردد و سر که شود، که سر که زیان آورترین چیز برای اعصاب است.

اگر سبب ناشی از پیچش و برآمدگی و بادکردگی عضو باشد، علاجش را در باب پیچش و برآمدگی و بادکردگی شرح خواهیم داد.

اگر از ضربت خوردن و افتادن باشد، علاجش دشوار است. به هر حال باید دقت کرد که ورم از پیچش عصب پیدا شده، یا ماده ای را جذب کرده است. هر يك از این حالتها را باید مناسب حال تداوی کرد. باید علاج را بر عارضه ای که از ضربت خوردن وارد شده و بر جایی که عصب از آن به سوی عصب فالج شده روان است، گذاشت.

دارو گذاشتن بر عضو فالج شده چندان فایده ندارد. باید جای رویش عصب را پیدا کرد و داروی علت را که گرمی بخش یا بازدارنده ورم یا سستی بخش است، یا تبدیل و تعدیل مزاج می کند بر آن گذاشت.

شاید نیاز باشد که بر جای نزدیک به عضو ضربت خورده و آماسیده در راه فرونشستن، بادکش حجامت بگذاری که خون اندام بیمار را به طرفی مخالف یا به سوی رویه بدن بکشانی. اما اگر بیماری فالج راستین است و عصب را کاملاً سست کرده است، باید ضمن معالجات

مذکوره کوشید که ماده را به وسایلی که برای بیرون راندن مواد غیر غلیظ ذکر کرده ایم به کار ببری، نه بیشتر نه کمتر. بهترین دارو برای دفع ماده در این حالت: حبوب (فریبون)، شیر سگ، حبوب بیمارستانی، حبوب منتن (بدبو)، حبوب شیطرج، حشیشة الاسنان (گیاه خلال دندان)، معجون هر مس و تنقیه با خر بق سفید ساده یا با افشره ترب - که قوت خربق داشته باشد - و سایر قی آورها نافع است.

و شاید که به تدریج دارو را به بیمار داد. از اول دانه دانه تر یاق و کم کم زیاد شود ولی از وزن درهم تجاوز ننماید. می شود تر یاق را با کنجد پوست کنده و شکر مخلوط کرد. سکنجبین تنها بخورد. جاوشیر به تنهایی، گند بیدستر بدون دوی دیگر با عسلاب بخورد. مقدار تناولی دارو نیم درهم باشد که بسیار نافع است.

باید به وسیله داروهای حقنه قوی، بیمار حقنه شود. شیاف قوی بر دارند که مواد به سوی پایین آید. فقرات پشت را با روغنهای قوی ماساژ دهد. مالیدنی های گرم از انواع روغن گرمی آورو ضماد قرمز کننده پوست (محمره) - که بارها گفته ایم - استفاده کند. به ویژه اگر حس از کار افتاده باشد این معالجات لازم است.

بیخ سوسن ضمن داروهای سرخی آور به پوست است؛ اگر بر پوست بمالند و پوست را بدان بخاراند خوب است. بادکشها بر سر عضلات بدون نشتر زدن مفید است. لیکن این معالجات باید بعد از پاکسازی باشد، زیرا ماهیچه را گرمی دهد و به نفع بیمار است. شاید گاهی احتیاج به نشتر هم باشد. باید بادکشها دهان تنگ باشند و با آتش زیاد بچسبانند که با شدت هر چه تمامتر بمکند و به سرعت برداشته شوند.

اگر سستی را در چند جای از هم جدا یافتی و زیاد بود، بادکشها را به تفریق و دور از هم بگذار. اگر سست شده ها زیاد نبودند بادکشها را دور هم بگذار و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر جای بادکشها بنه! ضمادهای گرم سرخی آور، مانند: ضماد آرد سلمک، سوسن با عسل، ضماد خردل بگذار - که مفیدند - و تا ضماد قوتش را از دست داد، تبدیل کن و دیگری را بگذار تا رنگ پوست سرخ می شود و تا تاول می زند.

ضماد شیطرج (حشیشة الاسنان) در معالجه فالج بسیار سودآور است. بسیاری از اطباء عقیده دارند که ضماد شیطرج از صمغ فیجن کوهی و خردل فعال تر است. ضماد زفت هم خوب است و به ویژه اگر با نظرون (بوره قرمز) و گوگرد باشد. ماساژ وسیله روغن زیتون و بوره قرمز و آبهای گوگردی و آب دریا و آبکی های لطیف کننده در بیماری فالج مفید است.

اگر حس بیمار ضعیف باشد ممکن است ضماد نیرومند را بر کنند و احساس نکند و در نتیجه آسیب و قرحه آزار دهنده به بار آید، باید مواظب بود که ضماد را بر نکند.

چون ضماد گذاشتی، ببین اگر جای ضماد سرخ شد و باد کردگی - که از پوست تجاوز نکند - بر او ظاهر شد، با سرانگشت آهسته فشار بده! اگر جایش سفید شد معلوم می شود که اثر ضماد از پوست تجاوز ننموده. اما اگر سرخی پوست ثابت ماند و گرمی آشکارتر بود دست بردار و ضماد مگذار. این را قاعده قرار ده! هرگاه قوت ضماد را زیاد کردی معاینه کن اگر بایستی دست برداری، دست بردار، و اگر لازم بود باز ضماد بگذاری بگذار!

و بدان که پف کردن کندس (پلخم) در سوراخ بینی بیمار فالج بسیار نافع است. یا چیزی همانند پلخم، زیرا مغز را پاک می کند و مواد بیماری زا را به دور می راند.

کمی شراب کهنه برای همه بیماریهای عصب بسیار خوب و زیادش زیان آورترین چیز است. به کار بردن (وج) سوسن زرد پرورده شده به نفع بیمار است.

اگر در تناول نمودن معجونهای اسهال دهنده و به اندازه معجون، به خوردن گند بیدستر به تدریج عادت گیرند و از مقدار یک درهم به شش درهم رسانند سود بینند.

همچنین خوردن روغن گرچک با ماء الاصول (آب ریشه ها) بسیار سودمند است. اتفاق افتاده که بیمار فالج هر روز یک مثقال ایارج (معجون مسهل) با یک مثقال فلفل خورده و

شفا یافته است.

و باید هرگاه این دوا را می خورد، شب یک مثقال از معجون ایارج با یک مثقال گند بیدستر تناول کند و داروی دیگری را مانند تریاق و «مثری دیطوس» و «شلیتا» و «بلاذر» خاصه با آن قاطی نکند. صمغ انگدان نیز مفید است؛ چه بخورند چه بر بدن بمالند و به ویژه اگر در روز دو بار استعمال نمایند «مرته» (رته - نسخه^۱) هم اثر عجیب دارد.

هرگاه اندام فالج در معالجه پیشرفت کرد و رو به بهبود بود، باید آن را به ورزش واداری. برهم آور و بگستران! تا به تمامی سلامت را باز یابد.

بیماران فالج ممکن است از تب فایده بینند. بلند صدا کردن و بلند خواندن ترانه نیز مفید است. بعد از بیرون راندن زواید و بهر ورشدن از آن، مدت زیاد در حمام خشک به سر بردن و یا آب تنی کردن با آبهای معدنی گرم خوب است.

بعد از پاکسازی و تحلیل بردن آنچه باید تحلیل برود، که نباید وسیله مسهل ساده تحلیل برود، بلکه باید تا اندازه ای قبوضت کم در داروی تحلیل برنده باشد.

آب رازیانه شامی، استرک، گورگیا، گند بیدستر و امثال آن که گرم و گیرنده باشد در تحلیل مواد مفیدند.

اگر فالج بعد از قولنج آید، دارویی که با «جوزرومی» است و در اقرابادین ذکر شده نافع است. روغنهای مالیدنی نباید بسیار شدید و ترکیب شده باشد. مثلاً روغن سوسن، روغن سنبل رومی، روغن گرچک، روغن نرگس، روغن زنبق خوبند. روغن جوزرومی و روغن نرگس مخلوط

۱- مرتک: مرده سنگ سفید شده. رته: بندق هندی.

با انگم، بلاذر (حب الفهم) را تجر به کرده اند بسیار سودمند بوده که خاصیت ویژه دارد. این روغن تقویت کننده و سردی بخش است و بازدارنده ماده است و بسیاری از بیماران را بهره مند کرده است؛ و هرگاه معالجه چنین حالتی را با حرارت دادن کرده اند بیماری بیشتر شده است، زیرا ماده رقیق (نازک) از حرارت گسترده پیدای کند و اگر عضو سرد شود تقویت می گردد و ماده کوچک و کوچکتر می شود و از بین می رود.

در صورت استعمال داروی گرمی بخش نباید زیاده روی کرد. بیمار بیشتر نیاز به داروهای مقوی دارد؛ مانند: بابونه، شاه افسر، مرزنگوش، نعنه، پونه که مخلوط با داروهایی باشد که سردی اندک دارند. مانند: رب شیرین بیان، تخم کاسنی و غیره که بسیار بهره رسانند.

حالتی که از بریدگی عصب به عضو می رسد هیچ علاجی ندارد.

اگر بیماری از مزاج سرد است گرمی بخشهای مشهور را به کار ببر!

کسی که سبب مزاج سردیش زیاد نوشیدن آب باشد، حمام خشک (حمام بخار) را به کار برد. بدان که هرگاه فالج و تب باهم باشند، علاج فالج را به تأخیر انداز و بهترین دارو در چنین وقتی اسکنجبین و گلنگبین است.

فصل چهارم

تشنج

تشنج یکی از بیماریهای عصب است، که ماهیچه به سوی منشأ برمی گردد و از گسترش (انبساط) سر باز می زند.

گاهی ماهیچه به حال خود می ماند و گسترده نمی شود. گاهی به آسانی به گسترده می گردد (انبساط) برمی گردد؛ چنان که در خمیازه و سکسکه رخ می دهد.

انگیزه تشنج چندین قسم است: یا ماده است یا غیر ماده، مانند: گرمی و خشکی.

اکثر ماده تشنج بلغمی است، و شاید سودایی یا خونی باشد که در ورمهای ماهیچه روی دهد. هرگاه ماده ورم آور تحلیل رود پرزهای (لیف) عصب، زخمی و چرکین می شوند و از طولش می کاهد و بر پهنایش می افزاید.

هر تشنجی که از ماده باشد ورم در پی نداشته باشد، معلوم می شود که ماده تشنج آور بر تمامی ماهیچه چیره است. اگر ورم روی آورد، معلوم می شود که قسمتی از ماهیچه را در بر گرفته و سایر اجزاء ماهیچه به تبعیت از آن متأثر شده است. چنان که در اثر ضربت خوردن یا بریدگی یا سببی دیگر از سببهای ورم، رخ می دهد.

گاهی از باد کردگی - که باد غلیظ جمع شود - تشنج رخ می دهد، که این حالت بسیار روی دهد و زود از بین می رود.

بسیار اتفاق می افتد که سبب تشنج منتقل شدن ماده از نوعی بیماری است؛ چنان که کمی بعد

از بیماری دیفتری، بعد از ذات‌الجنب و بعد از سرسام روی آور است. در تشنجی که بسببش نه ماده، نه رطوبت است و خشکی غلبه دارد، عصب متشنج از حیث طول و پهنا می‌کاهد و بر خود می‌پیچد و خود را جمع می‌کند، همانند نوار چرمی که به آتش نزدیک کنند. و تو می‌دانی که وترها در زمستان کوتاه می‌شوند که رطوبت دریافت کنند و در تابستان نیز کوتاه شوند که خشک گردند؛ حال عصب هم همین طور است. بعضی از حالات تشنج عصب، نه از ماده بلکه به سبب چیز آزاردهنده خارجی روی آور است، که عصب از آن تنفر دارد و خود را برای دفع آن جمع می‌کند. چنین سببی یا آزاری است که از خلط سوزناک و گرم ایجاد شده، یا حالتی است سمی که بر مغز و عصب تأثیر می‌گذارد، مانند نیش زدن کژدم بر عصب. یا حالتی است غیر سمی. مثلاً سرمای سخت که عصب و ماهیچه کتف را جمع می‌کند و رو به جانب سر می‌ترنجاند. همچنان که سستی و فروهستگی در اندامان بر حسب منشأ اندام است، تشنج نیز همان حالت را دارد. که تشنج پایین تر از گردن و در قسمت جلوی و عقبی بدن باشد یا بالای گردن، قیاس هر دو یکی است. انگیزه اصلی در تشنج از امتلاء رطوبتی یا رطوبت است که سردی آن را غلیظ و منجمد کرده است.

یا خشکی است و گرمی آن را کم می‌کند که رطوبت را تحلیل ببرد. ماده تشنج‌زا از غلظتی که دارد تشنج می‌آورد ولی سستی نمی‌بخشد. ماده تشنجی در گوهر الیاف دخالت چنانی ندارد که تأثیر بر داخل گذارد، لیکن در فراغها مزاحم است. تشنج عضو حالت صرع است بر عضو، چنان که صرع تشنج کلیه بدن است، که آن فردی و این همگانی است. دیگر تفاوتی که بین این دو حالت هست آن است که اکثراً صرع به سرعت تحلیل می‌رود و گاهی نوبتی می‌باشد، که خودت می‌دانی! گاهی زنان شیرده احساس تشنج در اطراف پستان می‌کنند که ماده شیری و ترها را مرطوب سازد و شیر در پستان جامد شود.

گاهی مست شدگان از شراب نیز متشنج می‌شوند. کودکان که رطوبت زیاد دارند برای تشنج آمادگی دارند و اکثر اوقات در حالت تبهای سخت و تبهای خفیف یا قبوضیت، کم خوابی، گریه زیاد متشنج می‌شوند. عموماً کودکان که نیروی مغز و اعصاب و ماهیچه‌هایشان اندک است به تشنج نزدیکند. و چون کبد و قلب نیرومند دارند و اخلاطشان چندان غلیظ نیست که از بیرون آمدن سر باز زنند، به آسانی می‌توان آنها را از تشنج نجات داد، و به ویژه تشنج سرد را به سرعت از آنها زدود. زیرا مزاج مرطوب دارند و غذای مرطوب می‌خورند. ولی گاهی کودکان کمکی بعد از تب شدید به تشنج مبتلا می‌شوند و اگر علاماتی را که ذکر کردیم در آنها باشد به زحمت رها می‌شوند.

جوانانی را که به حد بلوغ رسیده اند نمی توان به این آسانی از تشنج نجات داد. که نه اخلاط رقیق دارند و نه مزاجی به رطوبت کودکان. نوجوانان نابالغ و از هفت سال به بالا، تنها از تب بسیار شدید متشنج می شوند. گاهی مایه تشنج ترس است زیرا روان گسترش یافته ناگهان فرورود، و ماهیچه به تبعیت آن به سوی منشأ حرکت می کند و به حالت جمود درمی آید. گاهی تشنج از ترنجیدن و برهم آمدگی اندامی از اندامان به وجود می آید، که ماده تشنج به عضو ترنجیده رسیده و در آنجا ماندگار شده و بر نظم و ترتیب و شکل اندام اثر نامطلوب گذاشته است.

شاید این انقباض از اثر ضربت یا برداشتن باری گران، یا خوابیدن بر بستر سخت باشد که چنین حالتی خود به خود از بین می رود. یا این که شاید به سبب پر شدن عضو از ماده ریزش کننده باشد که سبب کرحی اندام شده که در این حالت ماده تشنج، روان متحرک را از نفوذ بازمی دارد و نمی گذارد گسترش یابد. هرگاه اندام نیروی خود را باز یافت و ماده را پراکنده نمود، گسترش را از سر می گیرد. و شاید تشنج از امتداد (کشیدگی) باشد، که همان حکم منقبض شدن را دارد. این حالت انقباض - که سبب تشنج می شود - اکثراً بعد از خواب و در حال بیدار شدن روی دهد. اندامان منقبض (به هم برآمده) دراز نمی کشند، زیرا روان نیز در حال خواب تنبل تر از حالت بیداری است، از انبساط خودداری می کند و در لایه ها می ماند. تشنج خشک گاهی کمی بعد از خوردن داروی مسهل یا هر دوای پاک کننده (مستفرغ) آید که بسیار بد است، و شاید تشنج خشک کمی بعد از تبهای سوزنده و به ویژه تبهای «سر سام» و کمی بعد از حرکتهای شدید جسمی و روانی مانند زیاد بیدار ماندن، غم، ترس باشد، که این حالت کمتر معالجه می شود.

ممکن است تشنج همراه تب آید و بسیار بدخیم نباشد و این نوع از تبها موادرادر عصب و ماهیچه به جریان درمی آورند و به ویژه اگر ماه کامل (بدر) باشد. یا شاید سیلان ماده در حالت تب به اشتراك دهانه معده باشد که قی کردن تشنج را می زداید.

این نوع از تشنج که از تب سرچشمه گیرد از آن تشنجهای بدخیم و سخت نیست. آنچه بدخیم و سخت است تشنجی است که در تبهای سوزنده (محرقة) و سرسامی که عصب و عضله را خشک گرداند و مغز را بریان می کند. و هم چنین تشنجی که در تبهای مزمن که عصب و ماهیچه و حتی مغز را خشکی دهد و رطوبت غریزی را از بین می برد و تشنج روی می دهد.

شاید تشنجی که از این حالت خشکی آوراست به سرعت از بین برود. زیرا مغز که به خشکی مبتلا شده از ضعف و ناتوانی است و به تبعیت از مغز، اعصاب نیز خشک می شوند. و هرگاه کمترین سبب خشکی آوربر مغز وارد شود، مغز از اعصاب و نخاع رطوبت لازم را دریافت می نماید و آنگاه اعصاب منقبض می شوند، و بعد از آن اگر طبیعت، رطوبت کافی به مغز ببخشد، اندامان نیز به

انبساط وادار می شوند.

تشنج از سردی سخت نیز روی می دهد، که در این حالت تشنج زاده سردی مغز و اشتراك ماهیچه با مغز است.

تشنج آزاردهنده تشنجی است که از خشکی رخ دهد. تشنج از اثر خشکی رطوبت را منجمد می کند و از مقدار رطوبت می کاهد و بسیار غلیظ می شود. اندام متشنج می شود، همچنان که تشنج از شدت سردی روی می دهد. و چنان که برای کسی رخ می دهد که داروی مخدر مانند افیون را استعمال کرده است.

تشنجی که از آزار روی می آورد، مثلاً تشنجی که از تناول خربق روی دهد، بعد از اسهال، از یبوست تشنج آور است. قبل از اسهال از سمیت و ضدیت تشنج آور است که عصب را بسیار آزار دهد و از اثر آزار منقبض می شود.

هم از این قبیل تشنج است که کسی خلط زنگاری را قی کرده که از دهانه معده اش برکنده شده، یا به سبب نیروی حساس دهانه معده که «خلط مراری» بر او وارد شده.

تشنج ناشی از بیماریهای زهدان و آبدان (مثانه) و غیره که سهمی به مغز رسیده است.

تشنج ناشی از نیش عقرب ورتیل و مار بر عصب یا بریدگی عصب یا تآکل در عصب.

تشنج از اثر نوعی بیماری در معده و رحم و اعضای عصب.

حالت تشنجی که از کرم روی می دهد.

هر حالت تشنجی که در لب، پلك چشم، زبان روی دهد سببش از خود مغز است و از حالات بد تشنجی است. اگر بدن در حالت تشنج به جلو تمایل کرد، بدان که ماهیچه های جلوی بدن و اگر به سوی عقب متمایل بود بدان که ماهیچه های عقبی بدن متشنج شده اند. اگر به هر دو طرف خم شد بدان که تشنج در هر دو جانب است چنان که در حالت فلج مشاهده می شود.

گاهی تشنج به حدی شدید می باشد که گردن را پیچش دهد و دندان ها را برهم می ساید.

هر کسی از تشنج بمیرد، مرده است و هنوز بدنش حرارت دارد. این حالت مرگ از اختناق (خفگی) است. زیرا ماهیچه نفس کش متشنج می شود و از کار می افتد.

هر تشنجی از اثر زخمی شدن به وجود آید کشنده است و چنین تشنجی اکثراً از علامات مرگ است.

علامات تشنج:

نبض بیمار متشنج کشیده و از جای خود جابه جایی می شود، بالا رود و پایین می آید مانند تیری که از کمان تیرانداز واژگون می آید (منقلب). زدن نبض در سرعت و سستی مختلف می باشد. رگ نبض گرمتر از سایر اعضاست. جرم رگ به هم می آید چنان که رگ در تب لرز خود جمع می شود نه مانند رگ زیر فشار، و نه مانند سخت شدن رگ (تصلب) از طول بیماری یا همراه درد درونی، لیکن همانند اجزاء روده ها (مصران = روده های تابع معده) از دو طرف تمدد یابد. بعد از این

نشانه‌های درد را در حال تشنج بیان خواهیم کرد.

علامت تشنج از امتلاء این است که تشنج یکباره و ناگهانی رخ می‌دهد و به سرعت روغنی را که برای تشنج زده می‌گذارند برنچیند، مگر این که در مدتی نه دور حرارتی بر او وارد شده باشد. تشنجی که از یبوست (خشکی) است، اندک اندک و بعد از بیماریهای استفرای - از هر نوع باشد - می‌آید، یا بعد از استفراغ وسیله داروها، یا قی و اسهال بدون تدخل دارو، روی آورد. تشنج که سببش آزار باشد، از انگیزه‌های خارجی و تناول شدنی‌های مانند افیون و خربق و غیره است. و می‌دانی که آزار از معده است و مغز و عصب در آن مشترك است. شخص متشنج قبل از پیدا شدن تشنج احساس ضعف زیاد و اندوه بسیار دارد و فشار بر معده حس می‌کند، که ممکن است این حالت را در تمام مدت تشنج احساس کند. ممکن است تشنج آزار دهنده، بعد از قی کردن خلط کرائی (گندناپی) و زنگاری باشد. و هم چنین شاید از نیر و مندی نیر و حساس دهانه معده روی دهد که تا ماده تشنج به معده وارد شود صاحب معده به تشنج گرفتار آید. و قبل از تشنج آزار و گزش در دهانه معده احساس می‌شود. و شاید چنین حالات تشنجی در بیماریهای دیر پا و قوی که در مثانه و رحم باشند پیدا شود، که قبل از ابتلاء به تشنج درد و آزار و آسیب به اندام می‌رسد. بقیه حالات تشنجی یا دردی با وی نیست یا دردش ناشی از خود تشنج است نه تشنج از درد ناشی شود.

تشنج از ورم، از آنچه گفته ایم معلوم می‌شود. دلیل و معرف پیدايش تشنج اولاً کم حجمی نبض و متفاوت بودن آن است. بعداً جابه جاشدن نبض چنان که گفته شد.

اکثراً علامات تشنج به قرار زیر است:

رخساره سرخ می‌شود، کجی و لوچی در چشم، نفس بریدگی و تنگ نفسی شدید، و شاید بیمار بخندد لیکن این حالت عارضی است و اصلی به شمار نمی‌آید. قبوضیت و خشکی طبیعت، قبضی شکم، گاهی بول بیمار حبس می‌شود و شاید حبس نشود و مانند خونابه باشد و حباب دارد، بی خوابی، سکسکه، سردرد، لرزش، احساس درد زیر بند میان گردن و هر دو شانه، احساس درد در بند میان دنده کمر و دنباله و پایین تر.

اگر تشنج به سبب تب آید که از حالات وخیم در تبها است این علامات را دارد: کجی در چشم، سرخی در وسط چشم، لوچ شدن، برهم ساییدن دندان، سیاه شدن زبان، کشیدگی پوست سر، سرخ شدن بول اولاً و بعداً سفید بودنش به سبب بالا رفتن ماده به سوی سر. تپش گیجگاه و رگهای سر، و شاید شکم خشک شود یا متشنج گردد.

بقراط فرماید: اگر بعد از تشنج تب آید بهتر است از آن که بعد از تب تشنج رخ دهد. منظورش این است که هرگاه تب بر تشنج مرطوب وارد شود آن را تحلیل می‌برد. اما تشنجی که از تب ناشی باشد از آن نوع تشنج خشک است که به زحمت علاج پذیر می‌باشد.

و دیگر علامات تشنج ناشی از تب: ترسیدن و یکه خوردن در اثنای خواب، تمایل رنگ رخساره به سرخی و سبزی و بدرنگی، قبوضت شکم، شاشیدن ریم و چرك در حالت تب و لرزش. اگر شخص متشنج در حالت تب سرش عرق کرد و چشمش به تاریکی زد، معلوم می شود تشنج از اثر دمل در احشاء واقع شده.

اگر تشنج همراه تب است و تب آن قوت و طول مدت را ندارد که رطوبتها را بسوزاند یا پراکنده کند، تشنج به کلی از نوع آن خشکی نیست که ذکر شد.

از علامات بد و ناباب در تشنج مرطوب است که باد زیاد در اعضا باشد. به ویژه اگر شکم باد کند و به خصوص در اوایل تشنج.

بول گرم در حال تشنج و کشیدگی بد است و دلالت می کند که سبب حرارت ساده و خفیف است.

اگر همراه تشنج تپش یا پریدگی در احشاء باشد دلیل بدی است، زیرا تپش دو حالت را نشان می دهد: یا ورم در اندرون (احشاء) است و تپش را بزرگ نموده، یا ضعف و لاغری در اعضا روی داده، تپش درشت و زیاد به بار آورده است.

اگر مواد خفگیها (خوانیق) به عصب منتقل شود که مایه تشنج گردد، دلیلش وقوع تشنج در نبض است.

اگر ماده ذات الجنب به عصب برسد، می توان دلیل را از نفس تنگی شدید جست در حینی که تب بسیار شدید نباشد.

اگر ماده سرسام بر عصب وارد آید از پریدن پلك چشم و برهم ساییدن دندانها شروع می شود و بعداً لوچی چشم و کجی گردن روی دهد و آن گاه تشنج روی آورده است.

معالجات:

اگر تشنج از ضربت خوردن است: داروهای آبکی ساخته از آب جو، بابونه، خطمی، آرد شنبلیله و امثال آنها - که در قانون جای استعمال آنها را بیان کرده ایم - مفیدند.

اگر تشنج از آزار است: اگر آزار از اثر خوردن و نوشیدن چیزی است، معالجه اش را در باب سمها دانستی!

اگر از تب باشد: باید به وسیله مالیدنهای رطوبت آور مغز و عصب و ماهیچه ها را رطوبت بخشید که این داروها شناخته شده اند، و باید بیمار در خانه ای زندگی کند که هوای خنك داشته باشد.

اگر تشنج از درد است: باید دانست درد از کدام نوع است؟ آن گاه به وسایل لازم آن را تسکین می دهی!

اگر در نتیجه نیش زدگی است: معالجه آن را در باب ویژه به نیش زده ها بیان خواهیم کرد. اگر از ورم بود: در بحث علاج اورام عصب ذکر خواهد شد.

اگر از خشکی بود: صعب‌العلاج است. بهترین راه چاره آبرزن و بعداً مالیدن روغن رطوبت آور است. باید این عمل چندین بار تکرار شود، و این در حالتی است که تب به طوری نباشد که منقطع نمی‌شود. با مفاصل (بند استخوانها) هم همین کار را باید کرد. اگر امکان دارد آبرزن از شیر باشد وگرنه آبی باشد که برگ بید، آب جو، بنفشه، نیلوفر، کدو حلوایی، خیار در آن پخته شده، و آبرزن به کلی از افشره کدو حلوایی یا افشره خیار باشد. یا آبرزن همه‌اش از گلایی باشد که چیزی از اینها در آن پخته گردیده. یا به جای گلاب آب هندوانه یا آب بید و شبیه آن باشد. اگر از این افشره‌ها و روغن‌ها و آب پزهای رطوبت آور و چرب، بیمار حفته شود بسیار مفید است. روغنهای عرق آور بر مفاصل و منشأ ماهیچه‌ها بمالد که پیایی عرق کند و اعتنای بسیار به مغز لازم است. مغز را با داروهایی که به تو یاد داده ایم رطوبت بده!

اگر تب نداشت، مقدار مناسب شیر و اگر تب داشت یا نداشت آب جو، آب کدو حلوایی، آب هندوانه، گلاب و قند بنوشد. اگر کمی شراب سبید کم توان با اینها قاطی باشد خوب است که دارو را نفوذ می‌دهد. آب نوشیدنی را هم با کمی از شراب قاطی کن! باید بر این معالجه دوام کند بدون حرکت کردن یا ورزش. اگر ممکن بود تمام بدن را در روغن ولرم فرو برد. به وسیله روغن‌ها و افشره‌های رطوبت آور عطسه کند. سرش را با داروهایی رطوبی - که آنها را شناخته‌ای - رطوبت دهد و باید از اسفرزه و روغن گل دست بردار نباشد. ترنجبین، شیرابه برگ و ساقه خارشر تناول کند و این برای کودکان ویژگی دارد. اگر نشد که به بچه داد زن شیرده به بچه، بخورد. بیمار از تشنج رطوبی اگر ناتوان است، باید گوشت را از او قطع نکرد. ولی باید از گوشت‌های خشک مانند گوشت گنجشک، کبک، چکاوک، تیهو باشد. اگر ناتوان نیست غذایش نان و عسل، نخود آب با شبیت و خردل، آب‌کامه با زیت زیتون خوب است. بگذار در حین غذا فلفل بخورد. صاحبان تشنج خشک باید همیشه غذای رطوبت آور و نرم کننده و سوپ چرب و نرم از آب جو، روغن بادام، شکر ناب و سره، آب‌گوشت بره و بزغاله که سبزیهای رطوبتی در آن باشد و آزار گوشت را تخفیف دهد، اگر بیمار حرارت داشته باشد، و اگر کمی شراب با غذای چنانی باشد خوب است که غذا را نفوذ می‌دهد. باز به شرطی که حرارت خارج از حد معمولی نباشد. همچنین اگر آب نوشیدنی را با شراب قاطی کنند مانعی ندارد.

علاج تشنج مرطوب باید وسیله استفراغات و پاکسازی قوی باشد که در بحث بیرون راندن خلط غلیظ از عصب به وسیله اسهال‌دهنده‌ها و حفته‌های شدید بیان کردیم. اگر دیدی که چیرگی خون آشکار است و زیاد، اول رگ بز و به ویژه اگر تشنج از اثر زیاد نوشیدن شراب باشد. خونی را که در نظر داری به سبب تشنج هر عارضه دیگری بیرون آری همه را بیرون مده قسمتی را باقی بگذار تا در برابر تشنج مقاومت کند و از تحلیل رفتن تشنج تحلیل رود. فروشدن در آبهای گرم معدنی، نشستن در زیت روباه (زیت الثعالبی) نشستن در زیت کفتار - که در باب درد مفاصل بیان خواهیم کرد - به نفع بیمار است. مالش بایه کفتار، روغن سوسن - اگر تب نباشد - آب پز «سگ بچه» (جاء الکلب)، نشستن در آب‌هایی که داروهای نرمی بخش مانند:

مشك چوپان، مشك زمين (سعد) نی نهاوندى، برگ غار، مالیدنهای آبکی از بیوه‌زا (شوکه یهودیه)، بزر باد آورد (شوکه البیضاء)، بزر خرنوب مصری، افشردۀ لوفای باریک - تنها یا ترکیبی باشد - از علاجهای تشنج رطوبی است.

وبدان! که نشستن بیمار در آبن روغنی یا غیر روغنی به مدت دراز به زیان بیمار است. زیرا نیروست می شود و نوبتهای تشنج را به جای درازمدتی زیادتر می نماید. روزی تنها دو بار بیمار را در آبن نشان نه بیشتر.

بیماری تشنج عام و همگانی که «طاطاليس» نام دارد و همچنین کشیدگی (تمدد) از ماده بیماری تشنج را با انداختن ناگهانی بیمار در آب سرد معالجه می کنند که نافع است. به قول بقراط: رویه جسم از آب سرد غلظت پیدا می کند، گرمای غریزی در اندرون محصور می شود و نیرو می گیرد و ماده بیماری را تحلیل می برد؛ اما نه هر جسمی شایان این عمل است و سالم می ماند. بلکه این عمل برای جسم نیرومند و محکم جوانانی است که دمل و قرحه بر پوست ندارند، و باید در تابستان باشد. گروهی از بیماران از این به آب انداختن ناگهانی شفا یافته اند. و باید بادکشها را بر جانی بگذاری که دنباله و تر به آنجا می رسد. اگر حالت خفیف بود نشتر مزن و اگر دیدی که احتیاج هست بزن! زیرا در این حالت اگر نشتر نزدی شاید ماده چنان که باید خوب نشود. بادکشها را برگردن، فقرات پشت از هر دو طرف، اندامان ماهیچه آلود سینه بگذار! بادکش گذاردن بر قسمت جلوی آبدان (مئانه) و جای کلیه (گرده) در وقتی است که از بیرون زدن خون می ترسیم و نباید بادکشهای زیاد و یکباره باهم بگذاری و باید جای بادکش را مراعات کنی، نکند سرد گردد و سردی به جسم برساند.

نیز یکی از معالجات است که جای تشنج را به آرامی هموار کنی. از علاجاتی که طبیعت برای تشنج دربر دارد، تب شدید است. و از این رو بقراط فرموده: که تب بعد از تشنج بهتر از تشنج بعد از تب است. تب ربع (تب که چهار روز در میان باشد) نیز نافع است که ماده لرزش دهنده تب، ماده را تکان می دهد و زیاد عرق آورد است. کسانی که مبتلا به تب ربع باشند کمتر به تشنج مبتلا می شوند. تب ربع بیمه از تشنج است. از داروهای بسیار عجیب در تشنج، گذاشتن دنبه بر عضو متشنج است، دنبه می ماند تا می گندد و باز دنبه تازه می گذارند.

تشنج که همه بدن را فراگیرد نیاز به پاکسازی مغز بیمار دارد. پاکسازی مغز به وسیله عطسه آورها بسیار مفید است. آزموده اند که گردن پیچی از پشم زیاد و سست به گردن بیمار پیچند و به طور دائمی روغن گرم بر آن باشند.

حمام خشك (حمام بخار) بسیار نافع است. که در حمام دمر بر سنگ گرم شده که شراب بر آن پاشیده اند بخوابد، یا بیمار خود را در پوشش بپیچاند و عرق کند.

از مرهمهای مفید در این باره مرهمی است از استرك آبکی، فریون (شیرسگ)، گندبیدستر، شمع زرد، روغن سوسن و مرهمهایی را به کار برند که در اقرابادین ذکر شده، انواع پیه و غیره.

مالش دادن با ته نشین روغن کنجد، روغن بزرکتان، لعاب شنبلیله و کمادهای داروهای خوب و گرمی آور که بر جای بیرون آمدن عصب (رستنگاه) بگذارند. کماد مخ گرم هم خوب است. و از نوشابه‌هایی که تب می آورد گندیدستر و صمغ انگدان که با عسل عجین کنند و بیمار به اندازه يك گردوبخورد تب روی می دهد و تشنج را تحلیل می برد. و همچنین است: روغن کرچك و عسلاب با صمغ انگدان و آب پز دانه بلسان (بشام).

تناول تریاق و معجونهای بزرگ بسیار مفیدند. تناول داروهای ادراری نیز نافع است. و این دارو مجرب است:

بیخ و دنباله قارچ بیست درهم با دورطل آب بپزد تا يك سوم می ماند؛ و لرم آن را چهار اوقیه (سی مثقال) با دو درهم روغن بادام تناول نمایند بسیار نافع است، به ویژه اگر تشنج روبه قسمت عقبی جسم باشد. یا به جای قارچ ده درهم از دانه بلسان و به جای چهار اوقیه سه اوقیه تناول شود. پونه کوهی نیز از معالجات است. از داروهای بسیار مفید گاوشیر (جواشیر) است که بیمار نیر و مند، يك مثقال و میانه در نیر و، يك درهم و لاغروبی نیر و، يك چهارم درهم و پاپین تر تناول کند؛ و باید نگهدار معده بود که از این دارو بسیار ضعیف می شود.

صمغ انگدان به اندازه يك دانه از گاودانه در چهار اوقیه و نیم (سی و سه مثقال و نیم) عسل باشد. اندران نیز خوب است. آب پز حسل (زوفا)، آب پز انگدان از جمله داروهای تشنج اند. گند بیدستر از هر دارویی بی زیان تر و نفع رسان تر است. اندازه دوالی سه قاشق (مثقال) را به دفعات زیاد بخورد. اگر بعد از خوراك باشد از هر وقتی بی زیان تر است و هیچ خطری در بر ندارد. مالش دادن متشنج با روغنهای تحلیل برنده نیر و مند که ذکر شده مانند: روغن سیماهنگ، روغن کرچك، روغن سداب، روغن کوشنه (قسط)، با گند بیدستر و اك كرا (عاقرقرا) بسیار مفید است. همچنین دنیه گذاخته و روغن نرگس.

و اینك داروهای ترکیبی برای تشنج: روغن سنبل رومی يك جزء، روغن حضض (صمغ فیلزهره) يك جزء، شمع دواوقیه (۱۵ مثقال). از گل اربه، هل، استرك، مصطكى، هر يك يك اوقیه، فلفل و فر بیون (شیرسگ) از هر يك چهار مثقال، از سنبل يك اوقیه، از روغن بلسان (بشام) يك اوقیه، باهم گرد آیند بسیار خوب است. ضماد از شیرسگ (گیاه فر بیون) بسیار نافع است.

اگر زن شیرده به تشنج مبتلا شود، مفصل (بند استخوانها) را با ضمادی مرکب از عسلی که زعفران و ریشه سوسن و رازیانه شامی در آن عجین شده ببندند. ولی باید ریشه سوسن بیشتر از بقیه باشد. و در درجه دوم رازیانه شامی، و از زعفران اندکی، همچنین اعضای متشنج آنها را در آب پز بابونه و شاه افسر و شنبلیله گذارند، و شاید روغن بابونه تنها مفید باشد.

اندکی شراب برای بیمار متشنج مرطوب خوب است، شراب هم مانند تب ماده را تحلیل می برد، اما شراب زیاد بدترین چیز برای تشنج است، باید کمی از شراب کهنه و آن هم بر غذا تناول شود.

و بدان! که هرگاه تشنج همه جسم را به جز اعضای رخسار در بر گرفت، پزشکان ماده تشنج زارا

از مهره های گردن به وسیله ضمادات و مالیدنیها بر می کشند و اگر اعضای رخساره را نیز در بر گیرند این ضمادات و مالیدنیها را بر مغز نیز می گذارند.
اگر معده در تشنج سهیم باشد و علامات ذکر شده را دیدی، بی درنگ بیمار را پاکسازی کن! شاید یکدفعه به شدت قی کند، یا خلطی بدبو بیرون دهد و فوراً شفا یابد.

فصل پنجم

کُزاز و تمدد

تمدّد نوعی بیماری ایزاری است. نیروی حرکت دهنده را از گرفتن چیزی که می توانست بگیرد باز می دارد، زیرا آسیب به ماهیچه و عصب می رساند.
اما کلمه کزاز را به چندین معنی تفسیر می کنند: گاهی گویند مقصود از کزاز چیزی است که از ماهیچه های جنب شروع و آنها را به سوی جلو و عقب کشیدگی می دهد.
گاهی هر نوع کشیدگی را کزاز گویند. گاهی تشنج را کزاز نامند. و گاهی فقط تشنج گردن را کزاز گویند. گاهی هر تمددی (کشیدگی) به سبب گرمی یا تمدد در جلوی و عقبی روی دهد کزاز نامیده شده. کشیدگی به سبب سرمای منجمد کننده را نیز کزاز گویند.
تمدّد در حقیقت یعنی ضد تشنج اما کشیدگی از جنس تشنج است که باید گفت دوزخ باهم جمع آمده اند. تمدّد به هر دو معنی موجبش یکی است و دوزخ در روی هم قرار می گیرند.
تشنج عادتاً در یک طرف روی می دهد، اگر دو حالت تشنج در دو طرف ضدهم جمع شدند، تمدّد روی دهد. مانند کسی که دو طرف جلوی و عقبی اش به تشنج مبتلا شود، و از هر دو جانب در اعضای جسمش حرکتهای ضدهم روی دهد، کش دادگی به بار آید. و چون این نوع تشنج دو طرفه است بایستی از تشنج ساده شدیدتر باشد و بحرانش سریع تر آید. چنین دوگانگی از گرم شدن نیست بلکه از تمدد و طرفی است. هر یک از جنس تشنج اندام تشنج زده را به سوی خود کش می دهد. کمتر اتفاق افتد که درد شدید همراه تشنج نباشد.
سبب کزاز با سبب تشنج به وجهی مشابه و به وجهی مخالف همدیگرند.
وجه تشابه در این است که کزاز گاهی از پری آید و شاید از بیوست (خشکی) باشد، یا از آسیبی که به اعضای عصبی می رسد. یا از ورم روی آور باشد.
وجه مخالفت کزاز با تشنج این است که کمتر واقع می شود تشنج از باد باشد. اما کزاز اکثراً از باد منشأ گیرد. در وقتی که باد چیرگی بر بدن یابد، که در این حالت بیماری سخت است.
اگر تشنج به حالت انفرادی بر یک عضو از اعضا به سبب باد باشد، بیماری دشوار نیست و آسان معالجه می شود. زیرا باد بر کلیه بدن چیره نیست. اما اگر تشنج تنها همراه باد چیره و فراگیر باشد، خطر بزرگ و نشانه مرگ است. پس باید تشنج دوگانه را که حالتی مخالف حالتی دیگر باشد چگونه تلقی کرد؟ و آن به طوری است که سبب تشنج از ماده به نوعی بر عصب وارد است که مانع

کشیدگی شود. زیرا پرز (لیف) را از پهنا تمدد دهد یا به سوی منشأ منقبض می کند و سبب تشنج می شود.

اما ماده سبب کزاز بر عکس ماده تشنج است. یا رطوبتی کزاز آور در میان لیف جریان یافته و بعداً منجمد شده و در حالت سختی مانده و باز حمت می توان آن را به انقباض وادار کرد. یا این که ماده مذکور یکباره آمده و بدون این که مخالف با لیف باشد در امتداد لیف جای گرفته و لیف را پر کرده است. لیف بدون این که از درازا بکاهد می ماند و متمایل به انقباض است. ماده تشنج آور وضعیتش بر خلاف ماده کزاز است که بر عصب آید، مانند کزاز نفوذ در عصب ندارد، یا نفوذ زیاد ندارد.

شاید ماده کزاز - که چنین نفوذ می کند - شبیه ماده فروهلنده جسم، سستی آور جسم باشد. لیکن ماده سستی آور رقیق و سست کننده و ماده کزاز منجمد و سخت است و مانع از منقبض شدن و انعطاف پذیری عضو می گردد.

یا ماده کزاز در وسط ماهیچه یا وتر، یا عصب نیست در اول و مبدأ آنها قرار دارد. عصب یا وتر را به درازا حفر کرده (کنده) و در نتیجه عصب یا وتر مبتلا یارای انقباض ندارد. یا ماده ورمی است. یا این که ماده به طوری وارد لیف شده است که اگر نیاز به انقباض بود بایستی فشار بر لیف بیاورد و لیف به درد آید.

یا این که سبب درد آور و آزار دهنده چیزی است - ماده یا غیر ماده - در سر آغاز منشأ ماهیچه یا اوتار واقع شده. ماهیچه یا وتر از آن ماده می گریزد و به درازا می زند. چنان که در بعضی از انواع کزاز که کمی بعد از قی و استفراغ زیاد ماهیچه یا وتر را به درد مبتلا سازد. زیرا وتر و عصب در این حالت از سبب معده به درد می آید و آزار بیند.

اگر سبب کزاز خشکی (یبوست) باشد. باز همین حالت دست دهد. زیرا ماهیچه از تحلیل رفتن رطوبت، از پهنا کم و از درازا زیاد می شود، و منفذها تنگ می شوند و در نتیجه نیروی حرکت دهنده ناتوان می گردد و نمی تواند اندام را منقبض کند، و به ویژه اگر سخت شدگی به سبب خشکی که بر عصب وارد آمده باشد.

ولی در تشنج خشك، از پهنا و درازا به طور مساوی کاسته می شوند. پس تشنج خشك از کزاز خشك بدتر است.

و چنان که گاهی سستی از بریدگی ناشی می شود، تمدد نیز از زخم روی آور منشأ می گیرد و ماهیچه در حالت انقباض به درد آید.

گاهی به سبب ماده و عوارض زیاد اثر بخش، از کزاز آسیب بزرگ روی دهد، شاید همانند تشنج از کرخ شدن به سبب پری (امتلا) مجراهای روان مسدود شوند؛ به طوری که اندامان کشیده منقبض نشوند و اندامان منقبض از کشیدگی امتناع کنند؛ تا این که روان منفذی پیدا می کند و به جریان می افتد. چنین حالتی اکثراً بعد از خواب است، زیرا در هنگام خواب روان به درون فرو رفته است. در تشنج نیز این را گفتیم.

امکان دارد از حالت غیر طبیعی که بر عضله آید، کزاز واقع شود؛ که ماهیچه ناتوان گردد یا به درد آید و از حرکت بازماند. مانند حالت کسی در طناب کشیدن یا برداشتن چیزی بسیار سنگین، یا به دوش کشیدن بارگران، یا کسی که بر زمین خوابیده و ماهیچه هایش آزار دیده اند یا بر زمین افتاده، یا ضربت خورده و ماهیچه کوبیده شده، یا به سبب بریدگی یا سوختگی ماهیچه به درد آمده و منقبض نمی شود. شاید همراه این سببها ماده ناسازگار به ماهیچه وارد شده یا باد غلیظ در آن به هم آمده، یا باد غلیظ به ماهیچه وارد شده و ماهیچه را کشیدگی داده است. همچنان که تشنج که در اندامان رخسار روی می دهد، کشیدگی هم اگر به پلك چشم یا زبان یا تنها به لب اصابت کند همین حالت را دارد.

نوعی از کزاز هست که از بیوست است و بسیار بد و ناپسند، که قبلا تب لازم (دست بر ندار) آید و دلهره و گریه و پرت و پلا گفتن و زردی رنگ و خشکی دهان و لب و سیاهی زبان و قبوضت شکم و جرب خشک بر پوست و کشیدگی پوست را در پی دارد.

هر نوع از کزاز که از ضربت خوردن باشد و سکسکه، درد و پیچش شکم (دل پیچه) و درهم شدن عقل و هوش همراه داشته باشد، کشنده است؛ زیرا ماهیچه را خشک گرداند، رطوبت ماهیچه ها به جوش می آید و کشیدگی می یابند. و این کشیدگی از اثر خشکی دهنده زیاد که برای نگهداری هیأت اندام لازم است پایدار می ماند.

کودکان زیاد به کزاز مبتلا می شوند و تا کم عمرتر باشند علاج آنها آسان تر است. چنان که در تشنج شرح دادیم، بسیار اتفاق افتد که قبل از کزاز پرش (اختلاج) در بدن و گرانی بدن، زحمت در حرف زدن و سخت شدن ماهیچه ها، احساس سفتی طرف پشت گردن تا دنبالچه، زحمت در قورت دادن، خارش می که هر چه می خارند تسکین نمی یابد، روی می دهد.

و اگر چیزهایی مانند: ریم و چرك در بول یا لرزش (قشعریره)، تم پیش چشم، عرق در سر و گردن باشد، نشان این است که کشیدگی در هر دو طرف بدن است. زیرا ماده این حالت از بیماری اکثر از پایین به کلی پاك نمی شود و بقایایی از آن به سوی مغز بالا می رود و مغز را آزار دهد و بر جسم تأثیر می گذارد.

هر گاه کزاز عمومی بر جسم چیره باشد، دهان بسته و رخسار سرخ و آزار زیاد گردد. بیمار از آنچه می خورد لذت نمی برد، پریدن پلك چشم زیاد می شود. چشم اشك می ریزد. و ما خود زنی را دیدیم که کزاز فراگیر و عمومی داشت؛ دهانش برهم آمده، رنگش زرد شده، دندانها را به هم می سایید، و بعد از مدتی زیاد رنگ رخسارش سبز شد و یارای دهان باز کردن نداشت. مدتی زیاد بر پشت خوابیده بود و نمی توانست برگردد و بر پهلو بخوابد، و سپس که ما هر بار و هر دم او را معالجه می کردیم، کزاز از بین رفت، پهلو به پهلو شد و تا فردای آن روز خوابید.

فرق میان تشنج و تمدد این است که تشنج همراه حرکت از ماهیچه شروع می شود، ولی کشیدگی (تمدد) به آرامی بدون حرکت از ماهیچه شروع می کند. گاهی خفگیها (خوانیق) و ذات الجنب و سرسام سر به تمدد می کشند چنان که راجع به تشنج

گفتیم.

کشیدگی در سر زمینهای جنوبی بسیار است که امتلاء و جنبش و خلط بسیار است؛ و به ویژه برای کسانی که خلط بلغمی دارند. گاهی در سر زمینهای شمالی هم روی می دهد، زیرا از واید (فضول) را کدمی مانند، و به ویژه برای زنان که عصب ناتوان تر دارند.

علامتها:

مطلقاً عدم پذیرش عضو برای برهم آمدن، منقبض شدن علامت تمدد است. علامت کزاز اگر در قسمت جلو باشد، بیمار همانند خفه شده رنگ رخسار و چشمش تغییر می یابد، تیره می شود. و گاهی چنین می نماید که می خندد و در حقیقت چنین نیست زیرا ماهیچه های رخسار کشیده می شوند، سر به سوی جلو متمایل و گردن پر می شود که نمی تواند به اطراف حرکت دهد و شاید به سبب تمدد در ماهیچه های شکم و ناتوانی دفع کننده بول نتواند بشاشد، و شاید بدون اراده بشاشد که ماهیچه مثانه کشیده است و به هم نمی آید، و شاید خون بشاشد که از اثر فشار زیاد رگها تر کیده شده باشند. و شاید به سسکه مبتلا شود.

و اگر کزاز به طرف عقبی بود سر و هر دو شانه و ماهیچه به سوی پشت جذب می شوند، زیرا ماهیچه های شکم کشیده شده اند و ماهیچه مقعد نیز کشیده می شود. و بیمار نمی تواند چیزی را که در روده مستقیم دارد نگهدارد. و نمی تواند آنچه را که در روده باریک هست بیرون دهد. و این دو حالت مشترکاً سبب خفگی از نفس تنگی و بی خوابی و درد و کم مایه شدن بول و باد کردگی زیاد و از تخت خواب به زیر افتادن می شود.

علامت کزاز رطوبی یا خشک که از ورم زیاد باشد، و آنچه از آسیب و آزار روی می دهد، قیاسش همان است که در باب تشنج گفته شد. اکثراً در صورتی علت کزاز از سردی باشد قولنج پدید آید.

علاج:

همان علاجهای تشنج، علاج کزاز نیز هست، ولی بادکشیهای بیشتر باید گذاشت تا حرارت را برگردانند. نشتر زدن هم لازم است؛ به ویژه بر ماهیچه گردن و فقرات و سردنده های روبرو شکم (شراسیف). هرگاه بیمار کزاز از آزار زیاد یا از اثر مداوا عرق کرد، نباید گذاشت که عرق بر بدنش سرد شود زیرا اذیت می کند. باید عرق را به وسیله پشم تر شده، خشک کرد. یا او را در چنان روغن گرمی بخش نشانند که در تحلیل بردن بسیار قوی است، و به تناسب نیرو، از جواشیر و صمغ انگدان تا یک درهم تناول کند.

کزاز بیشتر از تشنج باید علاج شود، زیرا کزاز موزی و خفگی آور و کشنده است. گویند از داروهایی که برای مداوای کزاز و تشنج بسیار نافعند یکی این است:

نسخه: آب پز شبت را بجوشانند، بچه کفتار یا بچه سگ یا بچه روباه را در آن بجوشانند: تا گوشتش از هم می باشد. روزانه دوبار بر جسم بیمار بپاشند.

همچنین برای مالش دادن جسم بیمار کزاز: بیه کبوتر وحشی، بیه گوزن، بیه شیر و خرس و کفتار تنها یا همراه داروهای دیگر خوب است.

برای حقنه بیمار کزاز روغن فیجن همراه گندبیدستر، لوف و سایر برداشتنی های سوزناک و تند که بورك و بیه حنظل و امثال آن در آن باشد مفید است. اگر برداشتنی بسیار سوزانید، بیمار را با شیر خریا روغن معمولی یا دنبه گداخته تنها یا با هر نوع بیه - که ذکر شد - حقنه کنند مفید است.

برای علاج تمدد سرد یا رطوبی، گندبیدستر از هر دارویی مفیدتر است.

بیمار کزاز باید در حین غذا لقمه های بسیار کوچک به دهن گذارد و سوپ آبکی بر آن بخورد؛ زیرا قورت دادن بر آنها سخت می شود و سوراخ بینی را پر می کند و پریشان و مضطرب می شوند و بیماری افزایش یابد.

در کتاب اقربادین داروهای تناولی و براعضا پاشیدنی و تونشستنی بیمار کزاز را ذکر کرده ایم.

برای مالش دادن اندام کزاز، روغن خیار و غیره - که گفته شده اند - مفید است. همچنین عطسه آورها و به بینی کشیدنیها. بهترین عطسه آور برای بیمار کزاز مومیای مایع با برخی از روغنها است. برای کزاز رطوبی، تب بهترین علاج است.

فصل ششم

دهن کجی (لقوه)

علتی است رخساره را در بر گیرد. نیمی از رخسار به سوی نیمی جذب می شود، که هیأت را تغییر می دهد، دلب و پلکها به خوبی به هم نمی رسند.

سبب لقوه: یا فروهشتگی و سستی، یا تشنج ماهیچه های پلکها و رخسار است که هر دو را شناخته ای و منشأ آنها را دانسته ای!

دهن کجی که از فروهشتگی باشد. هرگاه طرفی میلان کرد، طرف دیگر را به سوی خود جذب می نماید و سستی بخشد و شکل را تغییر دهد. این در حالی است که علت قوی باشد. و اگر ضعیف باشد تنها خود طرف مبتلا فرو هلد.

بعضی گفته اند و «فولس» یکی از آنها است که: فروهشتگی در طرف سالم روی می دهد و کج شده را جذب می کند که این عقیده جای اعتماد نیست.

حالتی که از فروهشتگی روی می دهد، به همان سببها بر می گردد که از شرحش فراغت یافتیم و نیازی به تکرار ندارد.

دهن کجی (لقوه) که از تشنج باشد - و اکثراً چنین است - طرفی که متشنج شده طرف دیگر را

به سوی خود می کشاند، وانگیزه اش همان انگیزه تشنج است که در بحث از تشنج خشك بیان شد و همچون تشنج در تبهای بسیار دشوار و بیرون آمده ها از جاهای مخالف هم و قی کردن و خونریزی دماغ و غیره به وجود می آید و بدخیم و کشنده است.

بعضی گفته اند: آن طرفی که بیمار است همان است که پندارند سالم است. طرف سالم می کوشد که آن را برای راست نمودن به سوی خود بکشد، که این عقیده همیشه درست نیست. تو از یاد گرفتن تشریح و چگونگی ماهیچه های رخسار می توانی عموماً به تباهی که در این باره روی داده پی ببری! یکی از علامات شناسایی طرف بیمار شده، از کار افتادن حس در طرفی است که به لقوه گرفتار است. هستند کسانی که در ماهیچه های گردن آنان ورم به وجود می آید، اثر خفه کنندگی دارد و از این حالت به لقوه مبتلا می شوند، یا به فالج مبتلا می گردند که از گردن به دستها سرایت می کند. زیرا عصبی که نیروی حرکت را به دستها می رساند منشأش از مهره های گردن است.

هر لقوه ای که شش ماه دوام یابد، شاید شفا نیابد و از بیماریهای صعب العلاج است. و بدان که: لقوه آذیر خطر برای فالج است، و بسیار روی می دهد که سکنه در پی داشته باشد. پس دقت کن! اگر مقدمات صرع و سکنه به همراه داشت به شدت آن را پاکسازی کن. برخی پنداشته اند که بیمار لقوه شاید در مدت چهار روز به مرگ فجائی (نا به هنگام) بمیرد و اگر چهار روز گذشت از مرگ رسته است؛ چنین می نماید که سکنه بر بیمار وارد شده و لقوه آذیر خطر آن باشد.

نشانه ها:

سیلان آب دهان و تف در طرفی از رخسار جریان می کند و نیمه بیمار شده یارای منع باد و منع سیلان آب دهن ندارد.

اکثراً لقوه و به ویژه اگر تشنجی باشد سردرد همراه دارد.

برای شناختن نیمه رخسار مبتلا به لقوه هر گاه با دست طرفی را کشیدی و راست کردی طرف دیگری که سالم است خود به خود به هیأت طبیعی بازمی گردد.

لقوه اگر فرو رهنده (استرخایی) بود علامتش این است: حرکت ضعیف و حواس مکرر می شود، پوست و ماهیچه در لمس نرم گشته و کشیدگی حس نمی شود، پلك زیرین چشم سیر گردد. می بینی که نیمه از پرده نازك بالای کام (حنك) که مقابل این چشم است نیز فرو رفته و سست و مرطوب است. و این علامت با فشار بر زبان به وسیله انگشت آشکار گردد و باید دقت کرد، زیرا این پرده نازك از راه زبان که به درازا کام را می پیماید، با پرده نازك خارجی متصل است. و همچنین پوست اطراف گردن میلان می کند و از جای خود دور می شود. و باز حمت می توان آن را به حالت خود برگرداند.

نشانه لقوه تشنجی:

در اکثر حالات لقوه، حواس آسبی نمی بیند. پوست پیشانی چنان کشیده می شود که چین در آن نمی ماند. ماهیچه های رخساره سفت می شوند. کشیدگی طرف مبتلا به بیماری به سوی گردن است. آب دهن و تف اندک می شود. تمایل پوست به سوی گردن بیشتر است و برگردانیدنش سخت و دشوار.

اگر تشنج رطوبی یا از خشکی باشد که سبب لقوه گردیده است، آن را می دانی! یکی از علامات پیدایش لقوه، احساس درد در استخوانهای رخسار و کرخ در پوست رخسار و پرش و جنبش بی اراده در رخسار است.

معالجه:

قبل از هر چیز باید بیمار دهان کج شده تا يك هفته و بعضی گویند چهار روز حرکت نکند. غذای لطیف کننده همانند آب نخود آب باروغن زیتون بخورد و غذاهایی که مثل عسل و جوجه، خشک دهنده باشد تناول نکند. اگر قبوضت شکم دارد، در روز دوم حقنه ملین زیاد لازم دارد. داروهای در دهان و گلو گردانیدن در اول بیماری زیان آور است، که ممکن است مواد نزدیک را جذب کند و مواد خام و نارسیده نزدیک را تحلیل نبرد.

پاکسازی بیمار دهن کجی - که از تشنج باشد - بهتر است وسیله داروی قوی باشد نه داروی ناتوان و ناکافی تا یکبار ماده را از خامی برهاند و پخته گرداند.

شروع تداوی با داروهای تند از هر چیز زیان آورتر است و اگر ماده را خشکی دهی و غلیظ گردانی بدترین معالجه است که عصب خشک می شود و دارو به دشواری در آن تأثیر می کند. شکیبایی و صبر در معالجه بهترین راه است. و باید علاج فالج و تشنج را چنان که مناسب حال بیمار است به کار ببری و تو اینها را یاد گرفته ای!

داروی مجرب برای لقوه: هر روز به وزن دودرهم تا يك ماه بدون انقطاع معجون «هرمس» بخورد اثر زیاد دارد.

معجون زنجبیل و معجون سوسن زرد (وج) به وزن يك جوز (نه در اخمه) هر بامداد و شام بخورد، مجرب است. باید همیشه عسلاب تناول کنند.

برخی از طبیبان هند گویند: بهترین چاره دهن کج شده آن است که سر و عضو دردمند را با گوشت جانوران وحشی بپیچند. بهترین آنها گوشت خرگوش، کفتار، روباه، بز، کوهی، گوزن و گورخر است. گوشت آهو و امثالش که گرمی بخش نیستند به درد نمی خورد.

اگر لقوه از ماده رطوبی است باید طرف مبتلا را به حالت طبیعی در آورد و بست. اگر بیماری همراه تشنج است، به نرم کردنش پرداز و بعداً کوشش کن که ماده تحلیل برود. باید قسمت عقبی سر را به وسیله روغنهای نرم و تری بخش به عرق درآوری. از قبیل: روغن بنفشه، روغن بادام، روغن کدو، روغن بابونه هم خوب است. باید در شب و روز به دفعات از این

روغن‌ها بوی کند. شراب قاطی با آب بخورد نه چندان که مست گردد. و اگر نشانه خون دیدی رگ زیر زبان را بزنی، بر فقره نخستین گردن، بادکش بگذار و نشتر مزن!

بدون شك ماده ای که لقوه را سبب است در سر آغاز منشأ عصب و ماهیچه رخساره نهفته است. باید داروهای سرخ کننده پوست را بر مهره های گردن و بر آرواره گذاری، زیر الیاف بسیار از آنها به سوی ماهیچه های رخساره می آید. این در حالتی است که بیماری از نوع فروهلنده (استرخایی) باشد. اگر تشنجی خشك باشد، نکند چیزهای گرم از پاشیدنی و کماد و روغن‌ها و خوراکی‌ها را به وی بدهی!

ما خودمان دیدیم که یکی از اطباء دهن کجی تشنجی را با کماد و خوراکیهای گرم مداوا کرده بود، نیم رخ مبتلا بدتر از آن شده بود که بود. در حرف زدن زبانش می گرفت. مدت‌ها چنین ماند. من با داروهای مخالف آنها معالجه اش کردم، در کمتر از مدت معالجه آن پزشك شفا یافت. اما نباید ماهیچه پلك چشم را چون سایر ماهیچه های رخسار قیاس کرد، مداوای آن با پاکسازی قسمت جلوی مغز و کماد خشك گذاشتن بر مهره های گردن و آرواره است. باید سر بیمار را ماساژ داد به ویژه در حالت گر سبکی زیاد.

شستن روی بردوام با سرکه، مسح کردن اعضای رخساره با سرکه، به ویژه اگر با داروهای لطیف کننده آمیخته شود؛ یا سرکه که ساییده خردل در آن باشد برای مداوای حالت فروهشتگی (استرخاء) شگفت آور است، که برای تشنجی نه چندان مفید است. بیمار باید سر و روی بر آب یز درمنه، مشک چوپان، سپند، برگ غار، بابونه و امثال آن که آتش آن از درخت گز و امثال آن باشد بگذارد و بخار آن به سر و روی برسد.

اگر دارو فایده نبخشید، رگ پشت گردن را داغ گذار! اگر حالت فروهشتگی (استرخایی) داشت از حمام دوری جوید و اگر تشنجی بود باید او را هر روزه معاینه کرد و بیشتر از حالات دیگر با داروهایی که می دانی غرغره کند، جویدنیها را استعمال کند. و به ویژه: سوسن زرد، جوزبویا، عاقر قرحا، هلیله سیاه خوب است. جویدنی را در طرف مبتلا گذارد و در خانه تاریك باشد. گویند اگر برای کار ضروری خویش بیرون رود، مانعی ندارد. زهره کلنگ، زهره باشه، زهره گرگ، زهره ماهی شبوط، افشره شاهدانه یا مرزنگوش، یاسلق، یا سکبینه یا گیاه شیر سگ (فر بیون) مخلوط با شیر زن را مقدار يك عدسه به بینی کشد. و سر را باید تنقیه (پاکسازی) کرد و از عطسه آورهای آزموده: رته (بندق هندی) و به ویژه قشر بالایی آن، گیاه گوش موش، افشره سیما هنگ، آذربویه، که با داروهای گرمی آور مانند گندیدستر و سیاه دانه و غیره قاطی باشد. آب گیاه گوش موش را که به آن «اباغلِس» گویند اگر دودرهم با يك دانگ سکبینه و نیم درهم

زیت به بینی کشند، بهترین به بینی کشیدنی است و در مدت پنج روز شفا دهد.

بیمار را وادار می کنند که همیشه به آینه نگاه کند و کجی را راست نماید و اگر آینه کوچک باشد بهتر است. اگر کودک در اواخر بهار به دهن کجی مبتلا شد، تا هفت روز معجون هلیله زرد (اطر یفل - اصفر) تناول کنند و غذا نخورد آب باشد، شفا یابند.

فصل هفتم

رعشه (لرزه غیر ارادی)

نوعی بیماری است که از ناتوان شدن نیروی حرکت بخش به ماهیچه روی آوراست. این حالت ناتوانی، نیروی حرکت دهنده حرکت و انتقال طبیعی را خلل می‌رساند و حرکت ارادی را با حرکات غیر ارادی می‌آمیزد؛ یا سکون و ثبات ارادی را با حرکت غیر ارادی قاطی می‌کند، که می‌توان آن را آسیب نیروی حرکت دهنده گفت، همچنان که کرخ را آسیب بر حساسیت گوئیم؛ و این راه یافتن اختلال در نیرو یا در خود نیرو یا در ابزار (عصب و ماهیچه) است. یا در هر دو جمع است. اگر از ترس زیاد یا از پرتگاهی بسیار ترسناک نگاه کنند، یا بر لبه دیواری بروند، یا با شخصیتی ترسناک و مهیب گفتگو کنند و غیره، که نیروی روان را می‌ترساند و ناتوان کند، نیز اندوه یا شادی زیاد هم گاهی تنظیم و ترتیب نیروی روان را به هم می‌زند و خشم هم از این قبیل است که در نتیجه رعشه رخ می‌دهد.

جماع زیاد در حال سیری و امتلاء معده نیز از انگیزه‌های رعشه است. زیرا نیرو را سبک گردانند.

رعشه اگر نه از ناتوانی نیرو بلکه از ابزار است، سببش فروهستگی و بستنی عصب در اندازه ایست که به حالت فالج نرسیده، لیکن در حرکت کردن از کنترل خویش عاجز می‌ماند. مانند کسی که شراب بسیار خورد و همواره مستی کند، تلوتلومی خورد یا آب سرد زیاد بنوشد، یا در غیر وقت لازم بنوشد.

یا این که از امتلاء راه بندانهای در اعصاب از سببهای معین مانند: زیاده خوری و ترك ورزش یا این که از امتلاء راه بندانهای در اعصاب از سببهای معین مانند: زیاده خوری و ترك ورزش پدید آید، که نمی‌گذارد نیرو کاملاً نفوذ کند.

ماده لرزش بدون اراده، یا فردی و ساده است یا اشتراکی. ماده ساده و تکی، یا از کنش گذارهای عضو حرکتی است. که گاهی نفوذ را ناتوانی و کاهش دهد و گاهی راه را بر نیرو می‌بندد. یا این که کنش و واکنشی در کار نیست. مثلاً ابزار حرکت چنان خشکیده می‌شود که از عطف پذیری طبیعی باز می‌ماند.

ماده مشترك این است که به ابزار آسیبی رسد و به زیان نیرو سر می‌کشد. مثلاً از سرمای شدید خارجی، یا از نیش جانور نیش زن، یا از خلط، یا از گرمای شدید، یا از سوختگی با آتش و غیره، که ابزار و نیرو با هم آسیب بینند یا نیرو و تنها آفت ویژه به خود را می‌بینند و عضو آفت ویژه به خویش را بیند؛ و هر دو آفت با هم آیند و لرزه پدید آید.

شاید لرزه بدون اراده در کلیه اعضا و شاید در دستها و گاهی تنها در سر باشد، این بسته به رسیدن آسیب به ماهیچه‌ها است. ممکن است دستها بلرزند اما پاها سلامت باشند. یعنی ممکن است سبب در اصل نخاع نباشد بلکه در شعبه‌هایی از عصب باشد که به دست درآمده‌اند. یا این که سبب در اصل نخاع است ولیکن نخاع آن را به سوی نزدیک‌ترین جای نزدیک‌ترین سوی پرت می‌کند. طبیعت احتیاطی به نخاع داده است که چنین سببی را نپذیرد و آسیب به

منتهای حد نرسد.

یا این که: روان حرکت بخش، در پائینهای بدن نیرومند و محکم تر است؛ زیرا اندامان پائینی بیشتر بدان نیازمندند. پس نیروی حرکت بخش در پائینهای جسم از سببی که بسیار قوی و بسیار نیرومند نباشد و اکنش نشان نمی دهد. و اگر عصب یا ماهیچه آماده پذیرش سبب باشد، نیروی جسمی می تواند سبب را براند؛ اما دست به تنها، یارای دفاع از خود را ندارد. سبب چیره و غالب در لرزش اشتراکی، سرما است که عصب و روان را باهم ناتوان می کند یا رطوبت، که وسیله ابزار سست کننده است. نه آن سستی رطوبتی که در فالج رخ می دهد. بقراط گوید: کسی که در اثنای تب گرم سوزان به لرزش دچار آید، از اثر درهم شدن هوش خوب می شود. جالینوس به این نظریه راضی نیست، ولی حتماً ارزش دارد. و بدان! که سخت ترین حالت لرز از سوی چپ شروع می شود. لرز سالخوردگان علاج پذیر نیست. علامتهای لرزه سببهایی است که ذکر شده و آشکارند.

علاج:

باید علاجهایی را به کاربرد که در گفتارهای سابق آمده است از قبیل: باز کردن بند آمدنیها، کم کردن فروهستگی و سستی، استفراغ (پاکسازی)، نیرو به عصب دادن، رطوبت بخشیدن در حالت نیاز به رطوبی بودن. اگر از بیماری ناتوان شده، توان بخشیدن. گرمی دادن اگر لرز از اثر سرمای ناگهانی یا از نوشیدن باشد. چلانیدن، ماساژ، بیرون دادن مواد ناباب، اگر لازم باشد؛ و چنان که در قانون ذکر شد، آب تنی در حمامات معدنی مانند آب دارای بوره قرمز، (نظرون) یا زرنیخی، آب کویری، آب گوگردی و آب دریا نیز مفید است. اگر سبب آب سرد باشد، باید کماد بوره قرمز و خردل استعمال کرد و با روغن کوشنه (قسط) تن را مالید. اگر از زیاده خوری در شراب باشد، باید استفراغ کند، و روغن سیما هنگ و امثال آن را به کاربرد، و بر دوام روغن یونجه بمالند. روغن شیدر در این باره خاصیت عجیبی دارد. همچنین ضماد یونجه به تنهایی بسیار خوب است. اگر از خلط آب کشیده و متراکم یا غلیظ باشد و یا لرز یا بر جا و محکم است، بادکش را بر اولین مهره می گذارند و باید در آبن روغن گرمی بخش و آب پز گوشت جانورانی که در بحث از فالج و تشنج و کزاز آمده بنشینند. سرانجام گند بیدستر در مشروب عسلی تناول کند؛ یا معجونهای بزرگ اسهال دهنده به کاربرد. حیوبی را استعمال کند که از فیجن و زنگی دارو سازند. مغز خرگوش را بریان کنند و بخورند بسیار مفید است. نوشابه عسلی با آب پز خطمی و برگ «دامامون»^۱ نیم اوقیه مفید است.

۱- «دامامون» در نسخه دیگر «وامونیون» آمده که هیچکدام را پیدا نکردم. شاید «آمامون» باشد که به معنی برگ گیاه هل (دانه خوشبو) است.

افشره مشکانیه همراه آب بنوشند و عین معالجه استرخاء (فروهستگی) را به کار برند. اگر رعشه فقط در سر باشد، وزن يك يا دو درهم «اسطوخودس» تنها یا با معجون فیکرا (صبر سقوطری) حبوب ساخته یا در عسلاب ریزند و بخورند مجرب است. تناول قرص «قوقای» (صمغ صنوبر) از يك درهم تا يك درهم ونیم - در بعضی نسخه ها دو درهم ونیم - که در هر ده روز يك بار بخورند مجرب است. باید غذای بیمار سریع الهضم باشد، شراب زیان آور است، آب سرد بد است. بهترین و کم زیان ترین آب برای بیمار لرز، آب باران می باشد که برای هر نوع بیمار عصبی خوب است. غذاهای غلیظ و رطوبی زیان آور و رگ زنی بد است.

فصل هشتم

تخدير و کرخی

کلمه «خدر یا تخدير» در کتابها به معنی های مختلف آمده است. چنان که تخدير و لرزش بی اراده را یکی دانسته اند. لیکن ما و بسیاری از مردمان منظورمان از خدر و تخدير چنین است: تخدير نوعی بیماری ایزاری است که حس بساوایی را آسیب می رساند. اگر بسیار شدید باشد حس بساوایی را به کلی نابود می کند. اگر شدید نباشد ایزار حس بساوایی را به لرز مبتلا می کند. اگر ناتوان باشد اما زیاد بماند و ریشه بدواند ایزار حس بساوایی را سُست گرداند. زیرا چنان که بارها توضیح دادیم، تا نیروی حرکتی از کار نیفتد نیروی احساسی خود به خود از جریان نمی افتد؛ هر چند بعضی اوقات کرخی بدون دشواری در حرکت رخ می دهد در حالی که جهت حرکت و حس مخالف هم باشند.

انگیزه سر شدن (بی حس شدن) یا از کاهش نیرو است چنان که در تبهای شدید و سخت رخ می دهد، یا در کسانی عارض می شود که غش می کنند یا به مرگ نزدیکند. یا این که از ایزار عصب و ماهیچه است، که مزاج را از سردی زیاد تباه گرداند، مانند: تناول نوعی از دارو، نیش جانورانی مانند عقرب بحری، دست زدن به لرزمایی، خوردن افیون، که شخص را ضعیف کرده و روانی را که نیرو بخشد، غلیظ گرداند.

یا مزاج از گرمی شدید فاسد شود، مانند: مارگزیدگی، یا در حمام بسیار گرم زیاد ماندن، یا از تبهای سوزناک (محرقة)، یا از غلیظ شدن گوهر عصب، که روان به خوبی در آن نفوذ نکند. در چنین حالتی نشاید لمس پا را با لمس دست در کرخ شدن مقایسه کرد. یا سبب، اخلاط غلیظ سدکننده مجاری است که با آن اخلاط خون یا بلغم یا سوداء می باشد و

ممکن است صفرا هم باشد.

یا از فشار و رمی یا خراجی یا فشار از بستن یا حالتی که عصب را پیچش دهد یا فشردن شدید یا حالتی که خون یا غیر خون از اخلاط به طور فزاینده بر عصب ریزش کند و مجراها را ببندد. این

حالت اکثراً از خون می باشد. همین که وضع عضو را تغییر دادی، کرخی از بین می رود و آنچه داخل آن شده برمی گردد و حس را از سر می گیرد.

شاید کرخی از خشکی و خشکیدن باشد که الیاف جمع می شوند و برهم می آیند و مجرا را می بندند، که این حالت وخیم است.

یا از نوعی فروهستگی که بدون ماده و فقط از رطوبت مزاج سرچشمه می گیرد و راه بندان در عصب رخ می دهد. شاید سبب خدر (کرخی) در خود مغز باشد. اگر عمومی باشد عموم بدن بی حس می شود و در یک روز می کشد؛ و شاید در نخاع باشد یا از یک فقره (مهره) شروع کند، یا در یکی از شعبه های عصب باشد. اگر کرخی سرد، بسیار دوام یافت سر به سستی و فروهستگی کشد.

خدر که چیره شود، آژیر سکنه یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج فراگیر است. سیر شدن هر اندامی اگر زیاد ماند و شدت یافت، فالج و تشنج در پی دارد. سیر شدن رخساره، آژیر خطر دهن کجی است، بسیار اتفاق افتد که ذات الریه، ذات الجنب، سرسام سرد، سیر شدن در پی داشته باشد. و بدان! که هرگاه خدر در عضوی دوام یافت و از پاکسازی تأثیر پذیر نشد و بعداً سرگیجه روی داد آژیر سکنه است.

علامتها:

علامتها سببهای مذکور است و چنان است که در لرز گفتیم، و از بیش و کمی آنها به بیشی و کمی بیماری پی می بری.

علاج:

علاجات همان است که در بحث لرز شرح دادیم. لیکن اگر دانستی که سیری از خون چیره است، و معلوم شد که رگها پر شده اند و رگهای گردن باد کرده اند و جسم سنگین شده و خواب سنگین و چشم و رخساره سرخ رنگ و غیره باشند، باید رگ زنی کامل را به کاربری، که در اکثر حالات سری را از بین می برد. به شرطی که در خشک بودن غذا و معالجه اش مراعات کنی. اگر سبب کرخ شدن عضو، نوآمده یا کهنه باشد مانند: سردی و غیره که منشأ عصب را در بر گرفته است، نباید به علاج موضعی پرداخت، باید بر عضو بیمار و بر منشأ عصبی که به سوی آن آمده است داغ گذاشت.

ورزش و حرکت دادن دایمی عضو کرخیده نیز مفید است. و این را بدان! حقیقه ای که کاجیره در آن باشد عصب را گرمی بخشد.

فصل نهم

اختلاج (بریدن و جستن غیر ارادی در جسم)

اختلاج عبارت از جنبش ماهیچه است. همراه حرکت ماهیچه، پوستی که بر آن چسبیده به حرکت درمی آید. سبب باد غلیظ است، و از آنجا که به سرعت تحلیل می رود دلیل است که باد باشد. اختلاج همیشه از بدنهای سردمزاج و به ویژه سالخوردگان سردمزاج و نوشابه های سرد منشأ دارد. که از گرمی بخشها ساکن می شود و از نفوذ کردن باز می ماند.

دلیل بر این که باد غلیظ است آن است که بدون حرکت دادن عضو تحلیل نمی رود و از این سبب گوئیم: اختلاج در ماهیچه و گوشت و عصب است زیرا که در ماده بسیار نرم مانند مغز، باد حبس نمی شود و همچنین در استخوان بند نمی گردد. همیشه اختلاج در جایی رخ می دهد که در سختی و نرمی میانه باشد. سبب اختلاج نیروی سردی بخش و ماده رطوبی است و اکثراً از عوارض نفسانی و به ویژه از شادی زیاد و از اندوه و خشم و غیره روی آوراست، زیرا جنبش روان در این حالتها مواد را تبدیل به باد کرده است.

و بدان! که اگر اختلاج همه جسم را شامل بود، آثر سکتیه یا کزاز است. اگر در مراق (لایه خارجی پرده صفاق) باشد آثر مالیخولیا و صرع است. اگر در رخسار ماندگار باشد آثر دهن کجی (لقوه) است.

اگر اختلاج در پایینهای شراسیف (دنده های روبه شکم) بود، شاید وزمی در حجاب حاجز باشد که تابع حاجز است.

علاج اختلاج پیایی:

عضو را با کماد گرمی بخش می بندند؛ اگر شفا نیافت، روغنهای تحلیل برنده از کم نیرو به تدریج شروع می شود و به داروی قوی می رسد. اگر بهره نداد مسهل می خورد. و بعداً عضو مختلج را داروهای گرمی بخش می مالند. در این باره گندیدستر با جیوه خاصیت به سزا دارند. بیمار نباید آب یخ بخورد، نباید زیاد شراب بخورد، و از هر چه بادآور و سردی آوراست پرهیز کند. علاج اختلاج به علاج خواهرهاش (رعشه)، عصب، کرخ و غیره نزدیک است. پس بگذار از بحث بیماریهای عصب بگذریم و به اندامان حسی و حرکتی و احوال آنها بپردازیم. راجع به ورمها و گسستنیها (تفرق الاتصال) و غیره انشاء الله در کتاب چهارم به بحث می پردازیم.

فن سوم

در شرح و بیماری چشم
که در چهار کتاب راید

گفتار اول حالت چشم و رمَد عموماً

فصل اول

در تشریح چشم

گوییم: نیروی دیدن و مادهٔ روان بینایی، از راه عصب کاوک (مجوف) - که در تشریح آنها را شناخته‌ای - به سوی چشم می‌آید. عصب و غشاهای همراه عصب همین که به استخوان ابرو رسیدند، سر هر دو گشاده و پر می‌شوند و چنان وسعت و گستردنی یابند که رطوبتهای داخل کاسهٔ چشم را - که عدسی چشم در آن قرار دارد - احاطه می‌کند. عدسیه رطوبتی شفاف است، همانند تگرگ و یخ، و مستدیرالشکل است. از جلو که مستدیر است پهنی را در آن کاهش می‌دهد. پهن شدگی دارد تا حالت دربر گرفتن صورت اشیاء بیشتر در آن جای گیرد. و دیدنیهای کوچک را نصیبی زیاد باشد که در آن گرد آیند (گیر آیند).

و از این رو قسمت عقبی آن اندکی باریک (دقیق) شده که با دقت بر اجسام فرو آید و آنها را بر چیند. و این ماده رطوبتی (عدسی چشم) در وسط قرار گرفته که خوب محافظت شود. در پشت آن رطوبتی دیگر هست که از مغز می‌آید و آن را تغذیه دهد. و آن رطوبت غذایی به تدریج از خون به آب تبدیل شده است، که به رنگ شیشهٔ گداخته و شفاف است و کمی به سرخی می‌زند؛ از این رو صاف و شفاف است که به مادهٔ شفاف کمک می‌رساند، و از این رو به سرخی می‌زند که از گوهر خون است و تماماً با چیزی که از او غذا می‌گیرد هم رنگ نیست اما نشانی کم از خون دارد، و آن ماده را رُجاجیه می‌نامند.

از آن رو این رطوبت غذایی در قسمت عقبی است که از مغز به وسیلهٔ شبکیه به سوی آن روان است و باید در جهت عقبی باشد.

این رطوبت بالایی، نیمهٔ عقبی جلیدیه تا بزرگترین دایره آن را دربر گرفته. در قسمت جلوی این رطوبت، مادهٔ رطوبی دیگری هست که به سپیدهٔ تخم مرغ شبیه و آن را بیضیه گویند. بیضیه همانند زایده‌ای از گوهر جلیدیه است که زایده‌ای صاف است. بیضیه که در جلو قرار دارد دو کار انجام می‌دهد:

- ۱- زایده ای که از گوهر جلیدیه است در جهت مقابل ماده تغذیه قرار گیرد.
- ۲- موجب می شود که تدریجاً نور بینایی بر عدسی آید و مانند سپری برای عدسی باشد. فاصله سر غضب چشم، تا زجاجیه و عدسی، به اندازه فاصله میان زجاجیه و بیضیه است. در مرزی که زجاجیه خاتمه می یابد و آن را اکلیل (تاج) گویند، تورمانندی است که آن را شبکه گویند. در اطراف شبکه چیزی همانند تار عنکبوت به هم آمده که پرده نازک را تولید می کند و نخ مانده هایی از آن به جزئی که مشیمیه می باشد وارد می شود که آن را ذکر خواهیم کرد. و این پرده نازک (صفاق) در میانه جلیدیه و بیضیه واقع شده که در میان نازک و غلیظ حاجزی باشد و ماده تغذیه را از جلو دریافت دارد که از شبکه و مشیمیه به سویش می آید. نازکیش که به تار تنک شبیه است از این رو است. اگر غلیظ و پر پشت بود، و رود روی جلیدیه قرار داشت نمی شد، زیرا ممکن بود عبور نور را از راه بیضیه به جلیدیه بازدارد.
- طرف غشاء نازک پر می شود و رگهایی مانند تارهای مشیمیه را می تند؛ زیرا در حقیقت منفذ غذاست و لازم نیست که همه اجزایش برای رسانیدن غذا باشد، بلکه جزء عقبی که آن را مشیمیه گویند، هر چه به عقب تر می رود، به پرده کلفت تر تبدیل می شود رنگ آن آبی و میان سفیدی و سیاهی است، که دید را جمع کند و نور را تساوی بخشد، چنان که مادر حال خستگی چشم بر هم می نهیم و پناه به تاریکی می بریم. یا می توان گفت: ترکیبی است از روشنی و تاریکی. کار دیگرش این است که پرده میان رطوبتها و بین هر دو قرنی، بسیار سفت باشد. میان داری است عادل، کار دیگرش این است که از ماده غذایی که از مشیمیه می آید، قرنی را تغذیه کند.
- این صفاق، قسمت جلوی را احاطه نمی کند که دیدن را مانع شود، بلکه در قسمت جلوی آن منفذ و سوراخی هست، به دانه انگوری ماند که دنبالچه اش را کنده باشند. نیروی دید از این سوراخ بیرون جهد. اگر سوراخ بسته شد، دید ممکن نیست. در لایه این طبقه عنبیه پرزی هست که به جلیدیه می رسد، تا نرمی و تخلخلی به وجود آورد، و در تماسش آزاری نرسد. سفت ترین اجزای صفاق، قسمت جلو آن است که به طبقه قرنی سفت می رسد، چون سوراخ می شود باید محکم باشد تا آنچه پیرامون سوراخ است محکم تر گردد. سوراخی که گفتیم پر از رطوبت است که فایده اش را شرح دادیم؛ روان دید هم در آن ساکن است. چنان که در کسی که به مرگ نزدیک است، جایی که باید سوراخ دید در آنجا باشد پڑمرده خواهد شد.
- حجاب دومی نیز هست و آن بسیار سفت است تا نگهدارنده خوبی باشد. قسمت عقبی این حجاب دوم را طبقه صلب لایه سخت و سفت نامند. قسمت جلو آن کلیه کاسه چشم را احاطه کرده و شفاف است که دید را منع ننماید، و به رنگ شاخ حیوان تراشیده و صاف شده است از این رو آن را قرنی نامند، که قرن در عربی به معنی شاخ حیوان است. نازک ترین اجزایش جزء پایینتر از اولی است و در حقیقت می توان گفت که قرنی مؤلف از چهار لایه است، مانند چهار قشر بالای همدیگر که اگر یکی را برداری آسیبی وارد نیست. بعضی گویند سه طبقه می باشد.
- یکی از این طبقه ها در برابر سوراخ است، که سوراخ نیاز زیاد به پوشش و محافظت دارد.

طبقهٔ سومی با ماهیچه‌های حرکت دهنده کاسه چشم آمیخته و مالا مال از گوشت سفیدرنگ و چرب است تا چشم و پلك را نرم نگهدارد و از خشکیدن جلوگیری نماید و عموم این را «ملتحم» (گوشت گاه) خوانند. ماهیچه‌های حرکت دهنده کره چشم را در تشریح ذکر کردیم. مژه برای این خلق شده که هر چه به سوی چشم آید و هر چه از سر به سوی چشم سرازیر شود مانع باشد و برای این که از سیاهی خویش، روشنی را تعدیل دهد؛ زیرا سیاهی آن نور چشم را جمع می‌کند و رستنگاه مژه غشائی است که به کرک می‌ماند که مژه بر آن استوار باشد و از ناتوانی رستنگاه به کنار نیفتد و برای ماهیچه بازکننده چشم تکیه گاهی استخوان مانند باشد و پلك را خوب به حرکت درآورد.

اجزاء پلك: پوست، یکی از دولایه غشاء، پیه و ماهیچه پلك و بالاخره لایه آخر که بالاتر است. قسمت پایینی پلك از اجزاء ماهیچه ای است. جایی که در ترکیدنش خطر هست آن است که در منشأ ماهیچه و در آن طرف گوشه اشک ریز است.

فصل دوم

در شناسایی حالت و مزاج چشم و بیماریهای چشم به طور عموم

از لمس کردن، جنبش، رگها، رنگ، شکل، اندازه، کنش ویژه به چشم، چیزی که از چشم سیلان می‌کند و از واکنشها می‌توان حال چشم را شناخت، که به ترتیب شرح خواهیم داد.

۱- آیا چشم در حال لمس گرم است؟ سرد است؟ سفت و خشک است؟ نرم و تر است؟

۲- از حرکت چشم، دقت کن! آیا حرکتش سبک است؟ که دلالت بر حرارت یا یبوست می‌کند که از لمس کردن معلوم می‌شود. یا سنگین است؟ که دلالت بر سردی و رطوبت دارد.

رگها را نگاه کن! آیا غلیظ و گشادند؟ که دلیل بر حرارت است، یا نازک و ناپیدا؟ که دلیل بر ودت هستند. آیا رگها تو خالی هستند؟ که دلیل بر یبوست است، یا پر؟ که بدانی ماده زیاد در آنها است.

رنگ چشم دلیل بر چگونگی خلط چیره است که مناسب آن رنگ است، یعنی قرمز، زرد، طوسی، تیره.

از شکل می‌توان دریافت. زیبایی شکل چشم دلالت بر آن دارد که چشم خوب و پسندیده و نیر و مند آفریده شده است.

بدشکلی چشم بر عکس است.

سبب بزرگی و کوچکی چشم چنان که گویند در سر نهفته است.

از کنش ویژه چشم می‌دانی که آیا چیزهای ریز و نازک را از دور و نزدیک می‌بیند، و از چیزهایی که تابش فوق العاده دارند آزار نمی‌بیند، چنین چشمی، مزاج معتدل و نیر و مند دارد.

اگر برخلاف این است و قوت دیدش ناتوان بود، در مزاج یا در سرشت خللی وارد است.

اگر از نزدیک چیزهای ریز را هم می بیند و از دور نمی بیند، روان بینایی صاف و سلامت است اما اندک است. اطباء گویند از رفتی که دارد یا رای منتشر شدن به دورها را ندارد و منظورشان اشعه ای است که آن را جزئی از روان پندارند. که به خارج آید و دیدنی را می بیند.

اگر از دور خوب می بیند و اگر چیز کوچک را هر چند نزدیکش کنند نمی بیند و اگر از او دورتر بگیرند می بیند، معلوم می شود که روان بینایی بزرگ و تیره و ناصاف و لطیف است و رطوبی، که مزاج چشم نیز رطوبی است. اطباء گویند چنین حالتی صاف و دقیق نمی شود مگر با حرکتهای از هم دور و با فاصله. اگر نور بینایی زیاد حرکت کند، رقیق و لطیف می شود.

اگر از دور و نزدیک ضعیف می بیند، روان بینایی کم و ناصاف است، و از این حالت می توانی به چگونگی مزاج پی ببری! اگر چشم خشک است و ژفک ندارد، مزاج چشم خشک است و اگر ژفک همیشگی و زیاد از حد است مزاج چشم تر است، و اگر چشم از گرما آزار بیند و از سرما حالش خوب باشد، مزاج گرم است و عکس، عکس آن است.

و بدان! که حال میانه از این انواع معتدل است و اگر بسیار خوب می بیند اعتدال راستین دارد.

چشم به بیماریهای گوناگون از قبیل بیماری از ماده، ساده، ترکیبی از ابزار و بیماریهای مشترک با سایر اعضا مبتلا می شود. این بیماریها از زیاد برهم زدن و برهم نهادن و به صورت بازو گشاده ماندن و نیز رنگ و اشک چشم نمایان است و تعلق به بیماریهای سخت دارند که باید دریافت.

گاهی بیماری چشم ویژه چشم و گاهی بیماری همکاری است. نزدیک ترین عضو که در بیماری چشم اشتراک دارد مغز و سر و حجابهای خارجی و داخلی و معده است. هر علتی که به شراکت حجاب خارجی است سلامت تر از آن است که از حجاب داخلی باشد.

فصل سوم

علامتهای احوال چشم

اگر بیماری چشم با مغز مرتبط است، برخی از دلایل آن را باید از آسیبهای ذکر شده کسب کرد. اگر ارتباط با حجابهای داخل باشد، درد و آزار از ته چشم شروع می شود. اگر ماده بیماری گرم باشد، عطسه و خارش بینی در پی دارد. اگر سرد است، مایع سرد سیلان می کند. کمتر اتفاق افتد که این مشارکت از سوء مزاج فردی باشد.

اگر چشم درد از اشتراک حجابهای خارجی باشد. و ماده بیماری از آنها آید تمدد در پیشانی و رگهای خارج روی دهد و اکثراً زیان در نزدیکهای پلک ظاهر می شود.

اگر با مشارکت معده باشد، همان علامتها را دارد که در بحث اشتراک مغز با معده گفته شده است. و اگر اشباح پیش چشم آید، در خالی بودن معده کاهش و در پر بودن معده فزونی یابد.

در حالتی که بیماری چشم از ماده و در خود چشم باشد: اگر ماده خونی است، علامتش:

سنگینی، سرخی، اشك، بادکردگی، پرشدن رگها، تپش گیجگاه، چسبیدگی و ژفك، گرمی در لمس، و به ویژه اگر با علامتهای خونی در سر نزدیک باشد.

اگر ماده بلغمی است، علامتش: سنگینی زیاد، سرخی کم همراه نوعی رنگ طوسی. چسبیدگی و ژفك، هیجان و اندکی اشك است.

علامت ماده صفراوی: آزار سوزنی (نخس؟) التهاب، سرخی مایل به زردی نه به اندازه ماده خونی، رقت اشك سوزناك و كم چسبیدگی است، نیز در لمس کردن گرم می باشد.

علامت ماده سودایی: سنگینی و بدرنگی (زرد مات مایل به تیرگی) و اندك چسبیدگی است.

علامت مزاج ساده: سنگینی همراه خشکی و دلیلهایی را که در بحث شناسایی آن بیان کرده ایم.

دلیل بیماریهای ابزاری و مشترك را هر یکی در بحث ویژه بیان خواهیم کرد.

فصل چهارم

دستورهای عمومی در معالجه چشم

باید برای هر نوع بیماری چشم، گونه ای از علاج به کار رود. از آنجا که بیماریها یا از مزاج با ماده یا از مزاج ساده (مفرد) یا از مزاج ترکیبی و یا از گسستگی پیوندها می باشد، معالجه در چند شکل است:

- ۱- پاکسازی است و باید علاج ورم را نیز در نظر داشته باشی!
 - ۲- تغییر دادن مزاج و به اعتدال برگرداندن.
 - ۳- باید شکل و هیأت را اصلاح کرد، چنان که در برآمدگی چشم روی دهد (جحوظ).
 - ۴- بهبود دادن و به هم آوردن جوش و دمل وسیله داروی معالج.
 - ۵- پاکسازی چشم از مواد، که یا از راندن ماده و یا از دوشیدن چشم است. راندن ماده: اگر بیماری چشم از امتلاء (پری) از ماده ناباب بود، باید ماده را اول از بدن پاکسازی کنی! بعداً مغز را از ماده به وسیله داروهایی که در پاکسازی مغز شناختی، تخلیه کنی بعداً ماده را از راه بینی و رگهای نزدیک چشم مانند رگ ریزشگاهها بیرون بیاوری!
 - ۶- دوشیدن چشم: وسیله داروهای اشك آور.
 - ۷- تبدیل مزاج: با داروهای ویژه به تبدیل مزاج.
 - ۸- علاج گسستگی پیوند- که در چشم روی دهد- با داروهایی که اندك خشکی آورد و دور از گزش باشند. که اینها را در بحث از رمد و سایر بیماریهای چشم خواهیم گفت و تو یاد می گیری!
- باید بدانی! که در بیماریهای چشم از ماده، باید غذای بیمار را اندك کنی؛ چیزی بخورد که خلط خوب آورد.
- از هر خوراك بخارزا و هر چه دیر هضم می شود بپرهیزد.

اگر مادهٔ آسیب‌رسان به چشم از عضوی می‌آید، آن عضو را رگ بزن!
اگر ماده از حجاب خارج به چشم می‌آید، بر پیشانی بادکش بگذار! و اگر گرمی داشت، ضد گرمی، مانند: پوستهٔ خربزه و اگر سرد بود مثلاً زاج سفید بگذار!
رگهایی که برای رفع چشم درد زده می‌شوند شریان سباتی و بعداً رگهای اطراف سر هستند. اگر رگ زنی در قسمت جلو سر باشد، در انتقال دادن مواد مفیدتر است. اگر در قسمت عقبی باشد در جذب کردن مواد بهتر است.

بدان! موادی را که باید از چشم به عضوی دیگر انتقال داد، بهترین جای انتقال سوراخ بینی است. به شرطی که از خارج به چشم ریزش نکرده باشد. وسیلهٔ انتقال عطسه‌آورها و به بینی کشیدنیهاست، که در باب سردرد آمده‌اند.
داروهای چشم درد: یا مزاج را تغییر دهند، یا مزاج را سرد گردانند، مانند افشردۀ تاج ریزی و هفت بند، آب کاسنی، آب کاهو، گلاب، افشردۀ گل، لعاب اسفرزه. برای گرمی دادن به مزاج: مشک، فلفل، سوسن زرد، مامیران و غیره.

خشکی بخشها: توتیا، سرمه، جوش کوره (اقلیمیا).
گیرنده‌ها مانند: شیاف، مامیثا (خشخاش مقرر - شاخدار)، الواء، فیل زهره، زعفران، گل محمدی.

نرم کننده‌ها: شیر، بادام پوست کنده، سیبدهٔ تخم، لعاب.
پخته گرداننده‌ها: گوشت پختهٔ سرد شده، (عروق)، زردچوبه، آب شنبلیله، زعفران، سیکی و به ویژه که نان در آن خیس کنند.
تحلیل برنده‌ها: انزروت، آب رازیانه.
تخدیر کننده‌ها: افشردۀ مهر گیاه، خشخاش، افیون.
و بدان! اگر همراه چشم درد سردرد بود، اول سردرد را معالجه کن تا شفا یابد و آنگاه به علاج چشم پرداز!

اگر پاکسازی و تنقیه صحیح بهره نداد، بدان که چشم سرد مزاج است یا مادهٔ بدخیم و تباہ در طبقه‌های چشم است و بیرون نمی‌آید. غذایی را که به چشم می‌رسد تباہ گرداند، یا این که ضعف و ناتوانی بر مغز روی آورده و از جای دیگری غیر از راه طبیعی مواد را به چشم سرازیر می‌کند. این چیزها را بیاموز!

فصل پنجم

بهداشت چشم و زیان‌رسانها به آن

کسی که بهداشت چشم را می‌خواهد، باید آن را از گرد، دود، هواهای گرم و سرد زیاد، بادهای غبار برانگیز و بادهای سرد و بادِ سام، دور سازد. به تنها چیزی نگاه ندوزد و زل تماشا نکند. باید از

گریه زیاد بر حذر باشد. کمتر چشم به چیز بسیار ریز بدوزد؛ مگر در حال ورزش چشم، زیاد بر پشت نخوابد. زیاد روی در جماع بدترین زیان رسان به چشم است، زیاد روی در مستی، تلمبار کردن معده از خوراک، خواب بر سیری، غذاها و مشروبات غلیظ، و هر چه بخار به سر می رساند؛ از آن جمله گندنا و شبدر، و هر چه زیاد خشکی آور است. مانند: نمک زیاد، و هر چه بخار بسیار تولید می کند، مانند: کلم، عدس، و کلیه داروهای ساده که در الواح آمده و گفته ایم برای چشم زیان آور است.

خواب بسیار و بی خوابی بسیار هر دو بدند و باید حد میانه را گرفت.

بهره رسانها به چشم:

چیزهایی که برای نگهداری نیروی دید مفیدند: سرمه، توتیا، توتیا با آب رازیانه و مرزنگوش پرورش یافته. همواره آب رازیانه را به چشم کشیدن بهره عجیب دارد. قطره به چشم چکیدنی از انار شیرین بسیار مفید است. اگر انار ترش یا شیرین را با پیله انار بفشند و همراه عسل در تنور بپزند چنان که تفصیلش خواهد آمد از داروهای بسیار مفید است.

چشم را به زیر آب روشن بردن و نگاه کردن چشم را صاف و تیز می نماید.

کنشها، حرکتهای، غذاها، چگونگی تغذیه در بعضی حالات به زیان چشمند.

کنش و حرکتهایی چون عملی که خشکی می رسانند. مانند: جماع زیاد، زیاد نگاه کردن به تابش دهنده ها، بسیار خواندن خط ریز، که خواندن آن اگر میانه روی (به اعتدال) باشد بهره رسان است.

ریزه کاریها، خواب بر شکم پری و بعد از شام خوردن زیان آور است. کسی که ضعف دید دارد باید صبر کند تا طعام هضم شود آنگاه بخوابد. پری (امتلا) از هر نوع باشد بد است. هر چه طبیعت را خشکی دهد بد است. هر چه خون را غلظت دهد، مانند: شور مزه ها و تند مزه ها خوب نیست. مستی به زیان چشم است. قی کردن گاهی خوب و گاهی بد است چون معده را تنقیه می کند خوب است، و چون مواد را می جنباند و به مغز می رساند بد است. اگر حتماً لازم بود قی کند بعد از طعام باشد و آهسته صورت گیرد. زیاد به گرما به رفتن، خواب زیاد، گریه زیاد، به زیان چشمند.

رگ زدن و به ویژه حجامت کشیدن پیایی خوب نیست.

غذاهای شور، تند مزه، بخار بر انگیز و هر چه دهانه معده را آزار دهد، گندنا، پیاز، سیر، ریحان کوهی، زیتون پخته، شیبیت، کلم، عدس، به نفع چشم نیستند. هر طعامی که دیر هضم و بخار آلود است، زیان دارد که در جای ویژه ذکر شده و در مقالات این کتاب سوم بر آنها آگاهی می یابی!

فصل ششم

رَمَد و تیرگی چشم

رَمَد یکی از بیماریهای چشم است. حالتی دیگر هست که به رمدر استین شبیه است. آن را تکدر، تخثر و خثر نیز خوانند.

خثر که گرم کن و رطوبت دهنده است، از انگیزه های خارجی است که آن را برانگیزانند و سرخ گردانند؛ مانند: تابش آفتاب، سردرد سوزناك، تب روزانه سوزناك، گرد، دود، گاهی سرما که برهم آورنده (قبض کننده) است.

ضربت خوردن، باد توفانی و تند، مایه چشم دردمی شوند لیکن درد به آسانی قابل علاج است، و اگر چشم را معالجه هم نکنی خود به خود خوب می شود. این نوع بیماری را در یونانی طارطسیس (طارکسیس - نسخه) گویند.

اگر سبب از بدن باشد، یا سبب مزدوج (درد و مرحله به چشم رسیده باشد) امکان دارد بفرنج گردد و به ورم آشکار و راستین بدل گردد. چنان که تب روزانه به تبهای دیگری تبدیل می شود. این مرحله انتقال را که شروع می شود به یونانی «لقویکما» نامند.

نوعی رمدهست که از گری چشم ناشی می شود. خراشی در چشم روی دهد و همان حالت تکدر پدید آید. باید گری را از چشم زدود که معالجه شود.

لیکن عموماً رَمَد ورم در گوشت گاه (ملتحمه) چشم است. و این ورم دو نوع است:

- ۱- ورم ساده که در پر کردن رگها و سیلان و درد، بیش از حد تجاوز نمی کند.
- ۲- ورم بزرگ خارج از حدمعمول، که سپیدی به کاسه چشم می اندازد و کاسه چشم را می پوشاند و مانع چشم فرو بستن گردد. این حالت را به یونانی «کیموسیس» خوانند، و ما آن را «ورده» گوئیم. کودکان که چشم ناتوان و مواد زیاد دارند اکثراً به ورده مبتلا می شوند. ورده نه تنها از ماده گرم بلکه از بلغمی و سودایی نیز پدید آید. چون رمدر استین ورم در کاسه چشم بلکه در گوشت گاه است و هر ورمی یا از خون، یا از صفراء، یا از بلغم، یا سوداء، یا باد است؛ رمده نیز حتماً از یکی از این اسباب نصیبی برده است.

شاید خلط ورم آور در خود چشم به وجود آمده. شاید ماده ورم از مغز از راه حجاب خارج پوشنده سر، یا حجاب داخلی، یا از اطراف مغز به سوی چشم سرازیر شده است.

هرگاه مواد زیاد در مغز گرد آمد و پری در مغز حاصل شد چشم را به رمده وامی دارند. مگر این که چشم بسیار نیر و مند باشد. شاید زواید از شریانها به چشم بیاید. در حالی که مواد ناباب و ریختنی در داخل یا خارج شریانین جمع باشد.

شاید ماده از مغز و سر نیامده بلکه از اعضای دیگر باشد و به ویژه اگر سوء مزاج بر چشم چیره شده باشد و آن را ناتوان گرداند و آسیب پذیر شده باشد و مواد از اعضا به چشم ریزش کرده باشد.

در بعضی حالات رمده نوبتی و ادواری است، که تا ماده به چشم آمد یا در چشم به وجود آمد رمده ظاهر می شود. شدت درد در رمده: یا از خلط سوزناك است - که لایه هارامی خورد - یا از خلط بسیار

و تمدد و یا از بخار غلیظ است. بر حسب تفاوت آنها، درد پیدا است. چنین موادی - چنان که یاد گرفتیم - یا از تمدد است یا از خود سر، یا از رگهایی که ماده بد گرم یا سرد به چشم می رسانند. شاید ماده در خود چشم باشد، به طوری که به لایه های چشم خلط بدمزاج نفوذ کرده و حبس شده باشند. یا رمدی که مدت طولانی بر او گذشته و هر غذایی را که به چشم وارد شده است به تباهی می کشاند. کسی که چشم بر آمده دارد برای رمی سخت، قابلیت زیاد دارد زیرا چشم بر آمده و مسامها گشاده ترند.

در بعضی حالات رمی، اشک سرد بسیار است که چشم از هضم باز می ماند. و گاهی رمی از اختلافات مزاجی روی آور است.

و بدان! که بد حالی در رمی تابع چگونگی ماده و مقدار آن می باشد.

در سرزمینهای جنوبی رمی زیاد است و زود از بین می رود. زیادی رمی در آنجا از سیلان زیاد و بخارات است. و از آن روز و شفا یابند که مسامات اعضای آنها متخلخل است و کمتر به قبوضت مبتلا می شوند. اگر ناگهانی با سردی مواجه بشوند رمی و خیم می شود که سرمای اتفاقی، ماده خلط سیال سبب بیماری را از حرکت باز می دارد.

در سرزمینهای سرد و زمانهای سرد، رمی کم است لیکن سخت است. چه اخلاط در سرما ساکن و منجمد است، اما اگر احياناً خلط بدجنس در عضوی بود به سرعت تحلیل نمی رود زیرا مجر اها خشکیده می شوند، خلط بسیار تمدد می کند و گاهی به حدی می رسد که لایه نازک (صفاق) را شق کند. اگر بعد از زمستان شمالی، بهار جنوبی و پربارش و تابستان بسیار گرم آید رمی زیاد است. همچنین اگر زمستان جنوبی و بیماری دق زیاد باشد، بدن را از اخلاط پرمی نماید و بعداً که بهار شمالی آید اخلاط را بیرون دهد.

در تابستان شمالی رمی زیاد است و به ویژه بعد از زمستان جنوبی. همچنین در تابستانی که بعد از بهار جنوبی و زمستان شمالی آید رمی بسیار است.

تو بدنهای سخت را به سرزمینهای شمالی و بدنهای نرم و متخلخل را به سرزمینهای جنوبی قیاس کن! و چنان که سرزمینهای گرم موجب رمی می شوند، اگر به حمام بسیار گرم روند ممکن است به رمی مبتلا گردند.

و بدان! هرگاه رمی بود و معالجه صحیح و تنقیه لازم انجام شد و باز تغییر حالت در چشم ماند، از ماده تباه است که در چشم را کد مانده و غذای چشم را فاسد می کند. یا ماده از مغز و سر به چشم فرو می ریزد، چنان که قبلاً گفتیم.

علامتها:

بدان! که دردهای چشم یا سوزناک و خورنده است، یا تمددی است. درد سوزناک دلالت بر فساد و تندی ماده دارد. دردهایی که کشیدگی دارند دلالت بر بسیاری ماده یا باد است.

از این انواع رمد هر کدام بیشتر اشک ریزی داشت، علاجش آسان تر از آن دیگری است. اگر سوزش شدید داشت و کندتر انتشار یافت، رمد خشک است. ژفك دليل پختگی ماده یا غلظت ماده است. چشمی که زود ژفك می کند و روی آورده هایش به جز سنگینی چشم سبك می شوند، دليل بر غلظت ماده می باشد. رمدي که همراه پختگی است و چشم از آن در ابتدا سبك می شود و به سرعت تحليل می رود، رمد بسیار ناپسند نیست.

رمدي که دانه های كوچك دارد كمتر دليل خوبی است. اگر دانه كوچك بود دليل بر كندی در پخته شدن ماده بیماری زاست. اگر پلكها به هم چسبیدند وقت پختگی ماده فرارسیده، و تا سیلان آبکی باشد دليل است که هنوز در مرحله نخستین می باشد.

تكدّر را از انگیزه و سبکی و آماس ننمودن در مرحله اولی باید شناخت. نشانی رمد که مغز در آن شرکت داشته باشد سردرد و سرگرانی است. اگر ماده از مغز به سوی چشم می آید، از حجاب خارجی پوشنده سر است. در پیشانی کشیدگی و در رگهای برجسته پری پدید آید. پلك باد می کند، سرخی در پیشانی دیده می شود و پیشانی می تپد. اگر ماده از حجاب داخل است، این علامات در میان نیست، عطسه، خارش بینی و دهان روی می دهد.

اگر از مشارکت معده باشد، تهوع و افسردگی در پی دارد که دليل بر وجود خلط در معده است. رمد خونی دليلش رنگ چشم، پر شدن رگها، تپش گیجگاه. و سایر علامتهای خون در اطراف مغز است. چشم زیاد اشك ندارد، ژفك می کند و در خواب به هم می چسبند. اگر ماده صفراوی باشد، سوزش و درد التهابی و شدیدی، اندك سرخی، اشك رقیق و گرم، شاید قرحه باشد، شاید اشك نباشد. چنان که در خونی هم نیست. در خواب نمی چسبند. و نوعی رمد صفراوی، سرخی به چشم آمدن است که دليل بر مزاج پلید دارد، که ممکن است چنان باشد که گویی داغ بر چشم می گذارند و قرحه نرم و ریز در مردمك پدید آرد (ذبابه ساعیه). هم از رمد صفراوی نوعی است که کناره چشم را می خاراند، کمی سرخی چشم، ژفك کم، چنان آماسی نمی کند که به حساب آورد، سیلان در چشم نیست، که این حالت از ماده کم و تند است. رمد از ماده بلغمی سنگینی زیاد، گرمی کم، سرخی سبك، چیرگی سفیدی، ژفك، چسبیدن در خواب، برانگیختگی رخساره و رنگ در آن مشارکت دارند. اگر منشأ ماده بلغم از معده باشد، دل به هم آمدن همراه است. گاهی در رمد بلغمی گوشه گاه بر جهد و باد می کند و سیاهی چشم را می پوشاند، چشم بسیار سرخ می شود، اشك ندارد، ژفك دارد.

اگر رمد سودایی باشد سنگینی، بدرنگی، خشکی، عفونت و کم چسبیدگی دارد. اگر رمد از باد باشد تنها علامتش تمدد است؛ نه سنگینی حس می شود نه سیلانی، گاهی از تمدد سرخی روی آورد.

مداوای تکدر

تکدر و امثال آن - که رمد سبکند - شاید از قطع سبب خاتمه یابد. اگر سبب شناخته شد که از پیر شدن از خون و غیره باشد، پاکسازی می شود. یا همین قدر کافی باشد که حرکت چشم را سکون بخشید و شیر و سپیده تخم و غیر آن را در چشم چکانید. اگر تکدر از ضربت خوردن باشد، خون گرم از جای پر کبوتر یا از خون خود بیمار در چشم چکانند. یا این که ابر مرده یا پشمی را به روغن گل و آب پز عدس آلوده کنند و بر چشم گذارند. یا شیر زنان را به گرمی در دیده چکانند. اگر اینها مفید نبودند، شنبلیله آب پز و «شیاف سپید» خوب است.

اگر تکدر از سرما باشد و به مرحله رمد نرسیده و آماس نکرده و سر و بدن پر نیستند، حمام فایده دارد. همچنین کما د با بونه آب پز و شراب لطیف بعد از سه ساعت از غذا خوردن بر چشم گذارند. خوردن شراب لطیف غیر غلیظ بعد از سه ساعت از غذا خوردن و خواب سنگین و دراز مدت بعد از شراب، برای رفع تکدر بسیار نافع است. خواه تکدر از سرما باشد یا از آفتاب زدگی و غیره. رمدی که سببش گری چشم است، اگر سبک است جرب را می زدایند (حك می کنند) که شاید خوب شود، والا داروی رمد به کار برند. اما اگر جرب سخت است و تحمل حك کردن ندارد، به تدریج نرمش و نرمی دادن و پاکسازی به کار رود تا به حالی می رسد که تحمل حك کردن داشته باشد.

فصل هفتم

علاج انواع رمد و ریزش مواد به چشم

دستور کلی در مداوای رمد و سایر بیماریهای چشم به سبب ماده عبارتست از: کم خوری، سبک خوری، و آنچه خلط خوب به هم می رساند، پرهیز از: بخارا نگیزها، دیر هضمها، جماع، تحرك، روغن به سر مالیدن، شراب، ترش مزه، شور مزه و تند مزه لازم است. شکم بر دوام نرم باشد. زدن رگ شریان سباتی در همه انواع رمد مفید است. نباید کسی که رمد دارد به سپیدی و نور نگاه کند. باید زیر انداز و پیرامونش سیاه با سبز باشد. در اثنای بیماری پارچه سیاه بر رخسار آویزان کند که سیاه ببندد؛ و در بهبودی پارچه آبی را. باید مسکنش تمایل به تاریکی داشته باشد، و باید او را وادار به خواب کرد که خوب معالجه ای است. نباید موی سرش دراز شود که برای رمد بسیار بد است، مگر این که در اصل موی دراز داشته باشد. موی دراز درجایی واقع می شود که رطوبتهای روانه به سوی غذای چشم را می کشد و خشك می سازد.

اگر بدن پاک از مواد باشد و خلط رمد آور از رگها ناشی و از جنس خون غلیظ باشد، به ویژه در مرحله نهایی رمد، به حمام رفتن که خلط را رقیق می کند و شراب ناب و سره خوردن - که خلط را برانگیزد - هر دو مفیدند. حمام رفتن بعد از پاکسازی بدن بهترین علاج رمد است؛ به ویژه اگر درد از کماها تسکین یافته باشد.

باید همیشه بالش بیمار چشم درد، بلند باشد و نگذارند که پست باشد. روغن بر سر مالیدن بسیار بد است. چکانیدن روغن در گوش حتی اگر روغن گل باشد، بسیار بد است و ممکن است رمد را چنان تقویت کند که لایه های چشم را در تنگنا گذارد.

اگر ماده در یکی از اعضا پنهان است، باید ماده را از آن عضو بیرون راند و به سوی طرف مخالف هدایت کنند، خواه این عمل از رگ زدن، یا حقنه و غیره باشد.

گاهی زدن شریان سیبانی (قیفال) رمد را خاتمه نمی دهد و ممکن است نیاز به زدن شریان گیجگاه یا شریان پشت گوش باشد. تاراهی را که ماده از آن می آید قطع کند. این در حالی است که ماده از شریانات خارجی به سوی چشم آید.

برای برکشیدن یکی از این شریانات خارجی باید اول سر بیمار را تراشید و نگاه کرد که کدام از این رگهای کوچک از بقیه بزرگتر و تپنده تر و گرمتر است، آن را قطع کرد و کاملاً ریشه کن نمود. باید دقت کرد که فقط کوچکها را زد و از بزرگها پرهیز کرد. یارگ بالای گیجگاه زده می شود. باید رگ را اول بست و بعداً زد، و چنان که گفتیم بزرگتر در میان کوچکها و گرمترش را زد. باید قبل از زدن رگ با نخ ابریشمی عقب رگ را تند پیچید و مدتی نگه داشت و بعداً زد. هرگاه بوی گندداد می توان پیچش را باز کرد.

این نوع رگ زدن برای رگ بزرگتر بود، لیکن اگر رگهای کوچک را بزنی! همین بس است که نشتر بزنی و خونی که در آن است بیرون جهد.

بادکش بر فرو رفتگی چشم (نقرة) و زالو بر پیشانی نافع می باشد. و اگر بهره کافی نداد از جانب ریزشگاه و از پیشانی باید رگ زد. لیکن بادکش بر فرو رفتگی چشم بسیار نافع است. اگر بیماری به درازا کشید، شیافی را که مس و زاج سوزنده در آن است به کار ببر!

شاید الوا به چشم کشیدن درد را برطرف سازد.

اگر رمد دوام یافت و معالجه پذیر نبود، بدان که در لایه های چشم ماده بدخیم هست که غذای وارد به چشم را فاسد می کند. شیاف توتیای شسته با نرم کننده هایی از قبیل سفیداب، جوش کوره طلایی شسته، نشاسته، کمی صمغ بر چشم نهند. شاید نیاز باشد که داغ بر آهیانه گذاری که ریزش ماده را منع کند؛ که ممکن است ریزش مداوم از راه آهیانه به چشم باشد.

اگر ماده از حجابهای داخل باشد، علاج سخت است. باید بر پاکسازیهای قوی اعتماد کنی و مقویات سر از ضماهای شناخته مانند ضماد سنبل و گل و اقاقیا با آب گشنیز سبز یا خشک با کمی زعفران بر جای درد گذاری و یک ساعت یا دو ساعت بماند و بعداً پرداری! گاهی باید مواد لزج پوشنده گذاشت و گاهی داروهایی که مواد تند را تعدیل می کنند - که شیر از آن جمله است - به کار

بری!

نباید ضماد کلفت برای مدتی زیاد بر چشم باقی گذاشت. باید نازک باشد و دم به دم از نو گذاشت. سپیده تخم مرغ نیز از جمله این ضمادها است. در سپیده تخم مرغ تجدید لازم نیست باید مدت يك ساعت بماند و زیان ندارد. سپیده تخم مرغ از شیر بهتر است. هر چند شیر زداينده تر است. سپیده تخم مرغ نرم و صاف کننده است، مجرا را تنگ نمی کند و مسام را سد نمی نماید. آب پز شنبلیله تحلیل برنده، پخته گرداننده، صاف کننده و مسکن درد است. روغن گل هم همین خاصیت را دارد.

به هر حال باید داروی چشم درد و به ویژه رمد، زبری و تلخ مزگی یا ترشی و تندى در آن نباشد؛ باید خوب ساییده شود که زبری در آن نماند، و اگر توانستی که با گرمی بخشهای بدون مزه باشد، چه خوب!

به بینی کشیدنیها از آب سلق و امثال آن که بعضی مواد را از بینی بیرون می کشند خوب است لیکن باید دقت کرد که ماده دیگری را به سوی چشم گسیل ندارند.

گاهی داروهای در دهان و گلو گردانیدن (غرغره) به کار می رود. ابر مرده یا پشم خیس شده در آب ولرم بر چشم گذاشتن مفید است که شاید در دو بار یا سه بار فایده اش آشکار شود، یا چندین بار تکرار شود. این بسته به قوت و ناتوانی رمد دارد.

اگر آب کمد (چشم بند) آب پز شاه افسر و شنبلیله باشد مفیدتر است. دفع کننده های درد را بر پیشانی می مالند، و به ویژه اگر ماده نازل از حجاب خارج آید، مانند: پوسته خربزه، شیاف خشخاش شاخدار، فیل زهره، الوا، بزرگل، زعفران، انزروت، آب تاج ریزی، آب هفت بند، و همچنین: آب دیو خار، آب تاج ریزی، آب میوه به بر پیشانی نهادن خوب است.

اگر زواید (فضله) تند مزاج و رقیق باشد، مالیدنهای گیرنده قوی مانند: مازو، گلنار، خار سه کوهه، مفیدند. و ضماد آنها بر مجرای ریزش ماده تأثیر به سزا دارد. این در حالی است که ماده گرم باشد.

و اگر سرد است؛ داروهای خشك کننده و گیرنده و تقویت کننده و گرمی دهنده به عضو باشد. مثلاً: زیبق، گوگرد، بورک را استعمال کن!

باید همیشه چشم را از زفك به وسیله چکانیدن شیر - که شستشو می دهد - یا سپیده تخم مرغ پاک کرد. باید دست زدن بر چشم با کمال نرمش و آهستگی باشد.

اگر رمد بسیار شدید بود و بیم آن نرفت که بیمار غش کند، رگ بزن! ریزش خون زیاد شفای عاجل است. باید بعد از سه روز شروع به گذاشتن شیاف کرد. آنگاه به پاکسازی و معالجه های ذکر شده پرداخت که مواد را برانند. مسکن و حالاتی را که گفتیم مراعات کنند. ممکن است رمد با این علاجه از بین برود.

نرمش شکم و حتی اسهال برای بیرون راندن خلط غالب در خون حتماً باید بعد از رگ زدن

باشد.

قبل از تنقیه کماذ گذاردن و به حمام رفتن خوب نیست، که ممکن است ماده زیاد به جرم طبقات چشم برساند.

نباید در ابتدا غلظت بخشهای بسیار قوی و گیرنده به کار برد، که لایه را سفت گرداند و مانع تحلیل می شود و درد شدید را شدیدتر می کند.

داروی ناتوان در گیرندگی نیز در ابتدا خوب نیست، زیرا در منع ماده ناتوان، و در سفتی دادن به طبقه بالایی کارگر است و ماده را در طبقه بالایی نگه می دارد. اگر چنین حالتی روی داد، بدون انقطاع پارچه در آب گرم خیس شده را بگذار و «شیاف سپید» را در آب شاه افسر حل کن! داروی از این گیرنده تر در صورتی که امتلاء در سر باشد زیان آورتر است.

داروهای تحلیل برنده را به هیچ وجه در ابتدا تجویز نکن! شاید بعد از استعمال گیرنده ها و به ویژه آنهایی که با تخدیر کننده ها آمیخته اند نیاز باشد که قطراتی از شکر آب و عسلاب در چشم بچکانی. اگر درد از اینها برانگیخته شد با دارویی که سفت نمی گرداند تلافی بنما.

چنان که گفتیم باید در پاک نمودن ژفک نرمش و آهستگی را رعایت کنند، که چشم آزار نبیند. در پاک نمودن ژفک درد کاهش یابد و چشم روشن تر می شود و راه ورود دارو به چشم بازتر خواهد شد. گاهی اگر درد شدت یابد، استعمال مخدرات مانند: افشره مهر گیاه، آب کاهو، آب خشخاش و کمکی از سماق درد را تخفیف دهد؛ اینها را بر حسب ضرورت به کاربری و حذر کن! و اگر ممکن بود فقط سپیده تخم مرغ آمیخته با آب پز خشخاش استعمال کنی بد نیست. و اگر شبلیله را نیز قاطی کنی، برای تسکین درد و تحلیل بردن ماده مؤثر است که هم تحلیل می برد هم آسیب مخدر را از بین می برد.

اگر ماده رقیق و خورنده (آکله) است، به عقیده من افیون و مخدرات خوب است که شفا دهند و درد پی در پی ندارند. اما باید دانست که افیون خود برای دید، زیان بخش است. لیکن افیون دردی را که از ماده خورنده آمده است و زیاد منتشر نشده است شفا ی عاجل است. علاج درد سوزناک، پوشش چسبی و سرد و لطیف گردانیدن است. علاج تمدید، سستی به چشم بخشیدن و تحلیل. به وسیله داروهای که بعداً ذکر خواهیم کرد، ماده را تقلیل می دهی. در زیاد باقی ماندن علت، باید ریزشگاه اشک (گوشه چشم) و شریان پشت گوش را رگ بزنی. کسانی که رمد دارند و ماده به چشمشان سرازیر می شود - چنان که بارها گفتیم - نباید روغن بر سر مالند و روغن در گوش ریزند.

در علاج رمد - همانند علاج سایر ورمها - باید اولاً ماده را متوقف کرد و ثانیاً تحلیل برد. باید به آهستگی و نرمش با عضو ورم کرده رفتار نمود؛ به طوری که هر چه بر کندی، یا منع کردنی یا نرم کننده یا تحلیل برنده است، چنان آهسته لمس شود که بیمار احساس درد نکند و فشار بر چشم وارد نیاید.

برای این عطل داروی دفع کننده میانه باشد. سوزش تحلیل برنده کم و نهانی باشد. بهتر آن

است که خشکی دهنده بدون سوزش باشد. و شدت دارو را با آمیخته های مانند: سپیده تخم مرغ و شیر پستان زن که بر شیاف حک کننده - که در چشم کشند - بریزند. اگر ماده بیرون رانده شد و درد بسیار شدید نبود، شیافی را که نامش «یومی»^۱ است با زرده تخم مرغ بر آن بگذار! که ممکن است بکر و زه بیمار شفا یابد و شب آن روز به حمام رود. شیاف «سنبل» را برای تحلیل بردن بقایای ماده رمد استعمال کنند خوب است. و اگر لازم باشد - و شاید لازم باشد - در روز اول کمی از شیاف «اصطفیقان» را بو کند. در روز دوم زیادتر باشد، شفا همراه دارد. اگر ماده از تحلیل شدن سر باز زند و کهنه باشد، افشره سیماهنگ و غیره خوب است؛ که اینها را می دانی!

علاج رمد صفراوی و خونی و سرخی چشم

اگر ماده صفراوی یا خونی باشد، علاجش رگ زدن و پاکسازی است. اگر خون گرم و صفراوی یا سبب تنها صفرا باشد. همراه رگ زنی پاکسازی وسیله آب پز هلیله مفید است و تر بد با آن باشد بهتر است.

اگر در ماده کمترین غلظتی هست. و دانستی که در حجابهای مغز جای گرفته، وسیله معجون فقرا، یا الوا - که در آب کاسنی یا آب باران خیس شده باشد - به کار ببر!

باید در ابتدا و قبل از این داروها، سردی بخشهایی را مانند: افشره بارهنگ، برگ بید، لعابها، هم ضما د گذاشت و هم در چشم چکانید. بعد از آن سپیده تخم مرغ تنها یا با شیر خر بگذار. بعداً شیاف سپید و سایر شیافات را - که ذکر خواهیم کرد - استعمال کن! و به حدی نرسد که لایه های چشم سفت گردند و مواد در آنها را کد بماند و درد را شدیدتر کند.

هر وقت ماده وسیله پاکسازی و کشش و بازدارنده ها منع گردید، آنگاه تدریجاً داروهای پخته کننده را اول با بازدارنده ها مخلوط و بعداً به تنهایی استعمال می کنیم. باید داروهارا در مرحله نخست به آهستگی و نرمش استعمال کنیم و آنها را با گلاب بیامیزیم. شیرها نیروی پخته گردانیدن دارند. لعاب اسفرزه نیروی بازداشتن و پخته گردانیدن دارد که لعاب به دانه در رسانیدن از آن قویتر است. آب شنبلیله در پختن خوب و مسکن درد است و جذب در آن نیست، که آن را باید اول به کار برد. و اگر نیاز به غلظت دادن این دارو باشد، باید با لعابات باشد. اگر به سرد گردانیدن نیاز باشد با افشره ها، افشره درختی که به یونانی اطاطا و به فارسی اشک نام دارد، در ابتدا و انتهای رمد آزمایش شده خاصیت قوی دارد و می توان افشره ها را منعقد کرد و نگه داشت، هم از این قبیل داروهاست: آب پز شاه افسر که انزروت سپید در آن حل شده باشد و به ویژه که با شیر زن یا شیر الاغ سرشته باشد.

هرگاه ماده درد شروع به پایین آمدن کرد، تحلیل برنده ها را بیشتر استعمال کن و قوی تر را به کار ببر! مانند: انزروت در آب شنبلیله و رازیانه، کمد آب پز زعفران و مر.

اگر دیدی که مغز از مواد پاك است، بیمار را به حمام بفرست، چند ساعتی بعد از خوراك اندك مقداری از شراب خالص و کهنه و قوی بنوشد. اگر بعد از آن با آب گرم آب تنی کند، یا پارچه در آب گرم خیس شده را بر تن مالد نفع بیند. شیافهایی را که در اقرابادین ذکر شده، برای کاهش رمد به کار ببرد.

اخیراً اگر ماده خونی است، بعد از رگ زدن و بادکش (حجامت) هرگاه خون برآمد، اطراف آن را ماساژده و به تندی بیند. در ابتدای کار افشره های ذکر شده استعمال کن! بعداً افشره را با مغز نان بیامیز و نان را در شراب سیکی خیس کن و در آن بفر! و اگر شدت زیاد بود، کمی افیون نیز همراه ضماد باشد.

اگر ماده صفراوی است، بعد از رگ زدن داروی صفرا دفع کن را استعمال کن! با آب پاك و شیرین (شور نباشد) آب تنی کند. شاید ریختن آب سرد بر سر و چشم مفید باشد. یا با آب سرد آمیخته با کمی سرکه صورت را بشوید نافع است. در صفراوی بودن علت، باید در اول گیرنده ها را به کار ببری، ولی نه زیاد از حد. شیافهای گیرنده حل شده در افشره ها را استعمال کن!

علاج سرخی چشم:

بعد از پاکسازی وسیله حقه و مسهل پوسته انار کفیده بر اخگر، سرشته در سیکی یا غسل را ضماد کن و با ابر مرده گرم بیند تا مدتی بماند. ضماد آرد گاودانه و گندم که در عسلاب بپزد، یا با ریشه سوسن سائیده باشد، مفید است. باید بر دوام چشم را با شیر شست و سردی و رطوبت بخشید. اما سردی دهنده به تنها به کندی اثر بخشند و شفا را به تأخیر می اندازند. اگر علت بر طرف شد و سرخی چشم زایل گشت، زرده تخم مرغ بریان شده را در زعفران و عسل خرد کن و از داروهای دیگری هم که در اقرابادین ذکر شده اند استفاده کن!

علاج رمد سرد:

علاج رمد که سببش سردی باشد، پاکسازی مکرر است؛ خواه آن پاکسازی وسیله داروی تناولی یا حقه یا غرغره باشد. در مرحله اول بازدارنده های نه بسیار سرد ولی تا اندازه ای نرمی بخش مانند: مر و انزروت استعمال کن! شیاف سنبل با آبیکی های تعدیل کننده مفید است. اگر در لایه های کاسه چشم آسیبی نباشد، آب پز زعفران با زاج سفید و غسل در چشم کشد. باید در مرحله اولی و به ویژه اگر ماده از راه حجاب خارج آید، زاج سفید را بر پیشانی بمالد، و اگر با آبی که زاج سفید در آن حل شده صورت را بشوید بی فایده نیست. در ابتدای بیماری تریاق و گوگرد و زرنیخ بر پلکها بمالد خوب است. تناول تریاق نیز نافع است. کو بیده برگ گرچك، زاج سفید و برگ خطمی را در شراب بپزند داروی مجرب است. مادر اقرابادین قرصهایی را نام می بریم که برای مالیدن به پلکها مفیدند. آب شنبلیله و لعاب بزرکتنان

برای چشم درد سرد که در چشم بچکانند خوب است. شیاف «احمر لین» (قرمز نرم)، شیاف قرمز بزرگتر، شیاف «لافر حیان» (لامرخیانا - نسخه) انزروت حل شده در افشره برگ خرنوب شامی، ضماد با برگ خرنوب شامی به تنهایی، استعمال حمام، شراب سره سفید رنگ؛ همه اینها مفید و معالجتند.

علاج چشم درد و ردینج (وردنه)

چشم درد وردنه را باید با پاکسازی، رگ زنی، حجامت، و گاهی با بیرون کشیدن شریان مداوا کرد. اگر وردنه ناشی از ورم گرم باشد، بعد از پاکسازی کامل اعم از بدن و رگهای سر و حجامت، بازدارنده های مانند شیاف سپید، و افشره های نرم و سرد، ضمادهای خارجی مانند: زعفران، برگ گشنیز، شاه افسر یا زرده تخم مرغ و نان خیس شده در رب انگور و در حالت ضرورت با کمی مخدر آمیخته شود. پاشیدن آنها هم از اینها باشد، یا خشخاش مقرن، صمغ فیلزهره، الوا. مرهم زرده تخم و پیه خرس را بر پارچه ای گذاشتن و بر چشم نهادن، داروی مجرب است. گل در آب منعقد شده انگور به گرمی یا زرده تخم بر چشم گذارند، اگر درد شدت یافت شیر، که زعفران در آن خیس شده، با افشره گشنیز در چشم چکانند. صحیح آن است که وردنه را با داروهای خارجی مداوا کرد، تنها اگر وقت و زمان فرصت داده مدت سه روز شیر به چشم چکانند. اگر وردنه از قرحه باشد و درد کند، چشم پزشکان از تجربه گویند: انزروت و زعفران و شیاف خشخاش مقرن و افیون در چشم کشند. اگر وردنه بعد از رمذ غلیظ سرد آید، وسیله معجونهای مسهل (ایارجات) زیان آن را دفع کن! و لعابهای نرمی بخش که با آب کلم همراه باشد، مفید است. اگر با آب تاج ریزی یا با مر و زعفران باشد، نیز بهره رسان است.

علاج رمذ بادی:

علاجش پاشیدنی ها، کمادها و پوشاننده ها است. کماد گاورس بهترین داروی کمادی است. شاید بعضی از چشم پزشکان ریسک کنند و در به درد آمدن شدید، مخدرات به کار برند، که شاید درد تسکین یابد اما بعد از يك ساعت باز درد شدیدتر می شود، زیرا باد را از تحلیل رفتن منع می کند. باید تحلیل کننده های لطیف به کار ببری.

فصل هشتم

گفتاری مختصر درباره داروهای رمذ

۱- «شیاف سفید» دارویی است پوششی و چسبان، تسکین دهنده درد چشم، خلط گزنده را اصلاح

می‌کند. گاهی برای آرامش درد چشم- که دارو تأثیر بخش‌تر باشد- افیون در آن مخلوط می‌کنند؛ اما افیون در هر حال خالی از زیان نیست، سرکننده است و خلط را به حالت نارسیدگی باقی می‌گذارد و نمی‌گذارد زود پخته و رسیده شود. از این رومی توان گفت افیون با نیروی دید سازگار نیست و تا ممکن است نباید به کار برده شود.

۲- «قرص چشم از گل محمدی» که دو نوع کوچک و بزرگ از آن سازند. اگر آن را به جای افیون به کار برند بهتر است؛ زیرا چه در فرونشاندن التهاب چشم و چه در آرام کردن درد، بسیار بهره‌رسان است.

۳- دیگر قرصها و شیافهای چشم را در اقربادین ذکر کرده‌ایم؛ به اقربادین رجوع کن! ۴- در جدول داروهای تکی و ساده، داروهای چشم درد را ذکر کرده‌ایم، از قبیل: مرده سنگ، کتیرا، انگم گیاه فیلزهره، گل محمدی، سرمه اصفهانی، صندل، مازوج، گل مهرزده، اقاقیا، خشخاش شاخدار. همچنین افشره‌ها و صمغهایی را در آنجا گنجانده‌ایم که ویژه علاج خلط غلیظ و پرمایه هستند. مانند: مر، زعفران، کندر، سنبل، گندیستر، مقداری کم از مس سرخ، الوا، هل، سوخته شاخ گوزن (قرن الایل)^۱ و سایر قرصها و غیر قرصها.

اندازه گیری گرم مزاجی و سرد مزاجی دارو در علاج درد چشم و درهم مخلوط کردن داروها بستگی به علم و مهارت چشم پزشک دارد.

ما هم داروهای ترکیبی آزموده شده را درباره چشم درد در اقربادین ذکر کرده‌ایم.

۵- برای جلوگیری از شدت درد چشم و برطرف کردن ماده خلط غلیظ و پرمایه، (شدادالاساکفه) سریش کفش دوزان (مرکب کفش دوزان- نسخه)^۲ که با غسل بدون موم و آب شنبلیله مخلوط باشد و با میل در دو گوشه چشم کشند بسیار خوب و آزمایش شده است.

۶- داروهای ترکیبی از قبیل: «شیاف اصطیفقان»، «شیاف سرخ نرم»، «شیاف شادنه بزرگ»، «قرص گل محمدی» بسیار بهره‌رسانند.

۱- قرن الایل: شاخ گوزن. قرن الایل: گیاه کاکله. خاکه سوخته کدام از این دو منظور بوده؟ طبیبان کهنه کار می‌دانند.

۲- مرکب کفش دوزان، دو احتمال دارد: یا رنگ سیاه است که چرم را بدان رنگ کنند، یا شاید منظور آبی باشد که چرم را در آن می‌خیسانند و سیاه رنگ می‌شود.

گفتار دوم

بیماریهای کره چشم

فصل اول

باد كنك (گنبد آب، حباب)

گاهی رخ می دهد که در میانه پرده های چشم - که برخی گویند سه پرده هستند و بعضی عقیده دارند که چهار پرده - این ماده آبی حبس می شود. این ماده حبابی ذکر شده، جای معین و مستقری ندارد و در حرکت است. اگر ماده حبس شده آبی در لایه های پرده های چشم به خارج نزدیکتر باشد، بهتر و سلامت تر است، زیرا مانع دیدن عنبیه نمی شود و می توان عنبیه را دید. از این رو اگر در لایه های بالایی یعنی نزدیک به خارج باشد، به رنگ سیاه دیده می شود. اگر در لایه های ژرف تر و نزدیک تر به عنبیه باشد، سپید رنگ می نماید، زیرا شفافیتی را از نور کسب نمی کند و از دسترس نور دور افتاده است. هر چه ژرفا رو باشد، بدتر از آن است که در بالا قرار گرفته است. حباب داخل لایه های چشم از حیث چونی (کیفیت)، از حیث رنگ، از حیث قوام، از حیث صافی، تندی، تأثیر خوره ای، تفاوت هایی دارند که حال چشم حباب زده را نشان می دهند. اگر حباب داخل لایه های پرده سه گانه یا چهار گانه چشم، در مقدار زیاد و در مزاج تند باشد، بد و ناپسند است و در کش یافتن آزار رسان است و درد خورگی هم هست؛ و تا در ژرفای بیشتر باشد، بیشتر کشیدگی یابد و بیشتر پراکنده می شود و می خورد. اگر حباب چشم در لایه های داخلی چشم ماده خوره ای باشد و برابر سوراخ عنبیه را بخورد، نیروی دید را زیان می رساند و به ویژه اگر جای خوره زده چرك کند و قرحه شود.

علاج آب در چشم

تا حجم باد كنك آبی كوچك است، باید با داروی ترکیبی «گل شاموس» (که منظور همان گل کوبک است) آن را خشکانید. ترکیب داروی گل شاموس در این باره از این قرار است: نسخه: گل شاموس بوداده بر آتش سه اوقیه، توتیا يك اوقیه، جوش کوره شسته دو اوقیه،

سرمه شسته دواقيه، سونش شسته مس چهار اوقيه (يك اوقيه - نسخه)، افیون سه اوقيه، صمغ عربی چهار اوقيه، چون گرد می سایی و با آب باران قاطی می کنی و از آن شیاف می سازی و شیاف را در آب شنبلیله فرو می کنی و به چشم بیمار می کنی.

اما اگر حجم گنبد آب چشم بزرگ شد چاره اش بیشتر زدن است. من بیماری را که این حالت داشت با بیشتر زدن معالجه کردم. ماده آبکی از زیر قرنيه ریزش کرد و رویه قرنيه به حالت طبیعی بازگشت و بعداً وسیله شیر و شیاف از معجونها او را شفا دادم.

فصل دوم

قرحه چشم و ترك قرنيه

قرحه چشم اکثر از اخلاط تند مزاج و سوزناك آید. قرحه ها هفت نوعند. چهار نوع در رویه قرنيه پدید آیند که جالینوس آنها را قرحه گوید، و کسانی قبل از جالینوس آنها را زبری (خشونت) نامیده اند.

تفصیل قرحه های رویه چشم از این قرار است:

۱- مشابهت به دودی دارد که بر سیاهی چشم منتشر می شود و جای زیاد اشغال می کند این را خفی (پنهان) یا قتام (غبار سیاه) گویند.

۲- عمیق تر و سپید تر و در حجم کوچکتر است، آن را ابر، و گاهی گرد سیاه نیز نامند.

۳- بر تاج سیاهی چشم نشیند و گاهی چیزی از سپیدی گوشه گاه را در بر می گیرد، آن گاه آنچه بر کاسه چشم است سپید و آنچه بر گوشه گاه است به رنگ سرخ می نماید. این نوع قرحه را اکلیلی (تاجی) گویند.

۴- سومی را که سوزشی (احتراقی) یا پشمی نامند، تو گویی مقدار کمی پشم است بر کاسه چشم و سه گودی دارد، که یکی را «لو بیون» گویند یعنی بسیار گود و در زرفا که قرحه گود و تنگ و بی آرایش است. دومی را «لو بوما» نامند یعنی کنده کار (حافر) که گودی آن از لو بیون کمتر و جای بیشتر در بر می گیرد. سومی «اوقوما» است یعنی سوزناك، که چرك و کثافت و خشك ریشه (کبره) دارد، که در پاکسازی آن خطر وجود دارد؛ زیرا رطوبتی که از آن سیلان می کند غشاهای می خورد و چشم را به تباهی می کشاند.

قرحه چشم، یا کمی بعد از رمدا یا بعد از جوش یا به سبب ضربت پیدا می شود. و اتفاق افتد که منشأ قرحه در داخل باشد و به خارج انفجار کند و عکسش هم ممکن است.

علامت:

اگر قرحه بر قرنيه باشد، نقطه سپید بر کره چشم آید. اگر بر گوشه گاه یا قسمت تاجی باشد، سرخ است و همراه درد شدید و تینده است.

اگر وصله بالشتك مانند، که بر زخم است ریم سفید بر آن بود، دلیل درد کم و تپش زیاد است؛ اگر زرد یا بدرنگ یا رقیق بود، درد سبک تر است؛ اگر قرمز بود، درد بسیار سبک تر است، و اگر رنگ خاکی داشت، درد بسیار شدید است.

علاج:

اگر قرحه در چشم راست است، بیمار بر طرف چپ و اگر در چشم چپ است بر طرف راست بخوابد. باید قبل از انفجار، قرحه را با لطف مداوا کرد، که اگر انفجار کند، اطراف قرحه را مداوا کردن دشوارتر است. باید گوشت جوجه به بیمار داد تا نیر و محافظت کند و قرحه انفجار نکند و زواید در بدنش زیاد نشود.

نباید بیمار بسیار سیر باشد. نباید با بانگ بلند صدا کند، و تا ممکن است از عطسه کردن خودداری نماید. تا قرحه به پختگی نرسد به حمام نرود، و اگر رفت زیاد نماند. پاکسازی سر وسیله پاکسازیهایی که ماده را به سوی پایین می رانند اهمیت زیادی دارد. حجامت بر ساق گذاشتن (زدن ورید صافن) بسیار مفید است.

در میان هر چهار روز پختنیها و خیس شدنیهایی چنان بخورد که مواد ناباب گرم و رقیق را اسهال دهد.

اگر با قرحه رمد همراه بود، پاکسازیهایی که در باب رمد ذکر شد و عبارت از داروهای مسکن درد و فرو نشاندن قرحه است مانند: شیاف «نشاسته ای»، «کندری» سپیداب، چکاندن شیر پستان زن در چشم است. اگر سیلان چشم هم هست، تا این داروها، داروهای بازدارنده سیلان را بپیمیز! به هر حال باید همیشه داروهای را در نظر گرفت که خشکننده و بدون سوزش باشد. هرگاه حرارت شدت یافت، شیاف «شادانه نرم» و «شیاف کندری» بسیار مفید است. شیاف «سفانیون» (سقایون - نسخه) و شیاف «قویس» (فونیس - نسخه) نیز نافعند. اگر سیلان هست، شیاف «مادر فوس» (دیوریس - نسخه) یا شیاف «امال دوسوس» (امالون و سدی - نسخه) خوب است. اگر سیلان همراه تندی و تیزی است، شیاف «سایر بابون» (سارتابون - نسخه)، اگر آزار و حدت نداشت، شیافی که مر و سنبل رومی در آن است. اگر چرك در قرحه بود، آن را با عسلاب یا آب شنبلیله یا لعاب بزرگتان یا شیر پستان زن و یکی از این شیافها پاك كن! اگر خوردگی قرحه شدید بود «طرحا طیقون» (طرحا طیقون - نسخه) را استعمال کن!

هرگاه قرحه از چرك پاك شد، علاجش با خشکننده های بدون درد گزشی است مانند شیاف «کندری»، خود کندر، شیاف نشاسته ای، شیاف سپیداب، شیاف سرب سوخته شسته، «شیاف سپید»، به ویژه شیاف «ابار» (سرب سیاه) شیاف خاکستر صدف شسته با سپیده تخم، شیاف خاکستر صدف بزرگ شسته با مقدار آن شادانه.

اینک شیافی ترکیبی دیگر: نسخه شیاف «لونابیس»:

جوش کوره شانزده مثقال، سپیداب شسته يك اوقیه، نشاسته و افیون و کتیرا هر يك دو مثقال

می‌کوبند و با آب باران تر می‌کنند و در سپیده تخم عجین می‌شود.

نسخه دیگر از «لونا بیس» که قوی تر است:

جوش کوره سوخته شسته هشت واحد وزن، سپیداب شسته هشت واحد، مرشش واحد، سرمه سوخته شسته يك واحد، سرب سوخته شسته چهار واحد، طلق چهار واحد، کتیرا هشت واحد، با آب بسرشد و با سپیده تخم معجون شود، بسیار نافع است.

فصل سوم

دریدگی در قرنیه

دریدگی از قرچه یا از سبب خارجی مانند ضربت و آسیب شدید منشأ می‌گیرد و از معاینه عنبیه آشکار می‌شود. نام حالت دریدگی، بسته به بزرگی و کوچکی آن است؛ اگر آنچه بر عنبیه دیده می‌شود کم بود و بسیار ریز بود، آن را نملی (مورچگی) یا مورشاره یا مگسی (ذبابی) نامند. اگر درشت تر بود و برابر با حجم عنبیه بود، آن را عنبی (دانه انگوری) نامند. اگر بزرگتر بود بادکنکی و اگر زیاد از عنبیه خارج شد و مانع برهم آمدن پلکها شد آن را میخی (مسماری) گویند.

اگر از دریدگی، عنبیه سفید شد علاج پذیر نیست.

و بدان! اگر قرنيه به درازا ترك برداشت سپیدی دیده نمی‌شود، ولی ترك آشکار است و تو

گویی که مردمك دراز شده است. و توضیحش چنین است:

گویند ممکن است ترك در کلیه اجزاء قرنيه و پرده‌ها باشد و برجستگی از گوهر عنبیه به وجود آمده باشد.

یا این که، ترك در بعضی اجزاء قرنيه و برجسته از خود قرنيه است. در تآكل قسمتی از پرده‌های چشم دیده می‌شود که به حباب آب شبیه است و با سایر حباب و تاوهای چشم تفاوت دارد. زیرا حباب و تاوهای که در سپیده چشم باشند سرخی همراه دارند، اشك و تپش در پی دارند، زیر میل فرو نشینند. اما ترك بردگی در قرنيه این حالت را ندارد.

اگر برجستگی از خود قرنيه باشد، سخت و جامد است و زیر میل فروکش نمی‌کند.

اگر برجستگی از دریدگی در کلیه پرده‌های قرنيه باشد و کلیه جرم عنبیه یا جزئی بروز کند، چهار نوع است:

۱- حباب یا تاو ریز و کم حجم مگسی یا مورچه‌ای، شبیه حباب و تاولی باشد که بر کاسه چشم آید، اما تفاوت در این است که اگر در سیاهی و کبودی و میشی رنگی همراه عنبیه باشد، تاو، و اگر همراه عنبیه نباشد گنبد آبی است. می‌توانی تشخیص دهی که هرگاه چیزی سفید پیرامون بیخ ترك برداشته است که در کناره ترك قرنيه پدیدار است و به نخ حاشیه دوزی می‌ماند؛ و در حال جوش خوردن ترك در قرنيه سفید دیده می‌شود، آن را مگسی و مورچگی نامند.

۲- عنبی که شرحش آمد.

۳- تاول بزرگتر است و مانع برهم آمدن پلك می شود. که آن را حبابی و مسماری گویند.
۴- به بادکنکی می ماند اما از قریه بیرون می آید و زیاد ماندگار و گوشت آفرین است و به سر دوك نخ ریسی می ماند که نخ بر او پیچیده است و آن را فلکی (سردوکی) نامند.

علاج:

ترك هر نوعی باشد، در مرحله تکوین یافتن علاجه همان علاج جوش و قرحه می باشد، که ذکر شده است؛ و عبارت است از پاکسازی بدن به وسیله بیرون راندن مواد از اسهال و رگ زنی است. بعد از پاکسازی با آب صاف و شیرین بیمار آب تنی کند، و به ویژه اگر تندی (حدت) در مزاج باشد. اما نباید زیاد در حمام بماند، و نباید زیاد سر را در آبن گرم یا سرد فرو کند. سر را روغن نمالد، که ممکن است ماده تحلیل رفته سر از زیر از مغز را به چشم برساند و چیزی را که در چشم نیست به چشم وارد کند. گاهی ممکن است مسام ها را سفت کند و منفذ تحلیل شده را ببندد و ماده تحلیل شده از مغز را به اطراف مغز بپراکند.
باید غذاهای خوب کیموس و به اعتدال سرد و رطوبی بخورد و سایر بدن بر این مزاج معتدل باشد. تا زمانی که جوش است باید کوشش کرد که آن را به پختگی رساند و علاج قرحه را به کار برد.

هرگاه جوش سر باز کرد، باید اولاً ضمادات گیرنده و زداينده مانند: میوه به، و عدس در عسل پخته، هسته انار، افشره برگ زیتون، زرده تخم، زعفران، انار ملس در آب پخته و ازهم پاشیده (دانه انار- نسخه) با کمی سرکه یا آب غوره بر چشم بگذارد. و اگر تحمل داشت همراه نشاسته و همانند آن در دیده چکانید.

اگر جوش به ترك تبدیل شد، علاج ترك را به کار ببر!
ترك مورچگی را با آبکی های گیرنده، کمد سرکه و آب و شراب گس مزه، یا با آبی که گل در آن جوشیده، معالجه کن و شیافهای گیرنده به کار انداز!
افشره برگ زیتون و افشره هفت بند نیز مفید است.
سنبل، گل، سرب سوخته، جوش کوره، گل مهرزده، سپیداب نیز از داروهای ساده گیرنده هستند.

از به چشم کشیدن آنها مازوج دو جزء، سرمه ده جزء باهم قاطی شوند، مفید است.
از جمله شیافات: شیاف حنون، «اگردینون» (اعردیبون - نسخه)، «باروطیون» (آب کوفه - نسخه)، «دیالناس» (داملیاس - نسخه)، «شیاف عربی» (شیاف غربی - نسخه). و برای حالتی که شیاف نیر و مند خواهد، شیاف «بریطوسلس» (بریطوسلیس - نسخه) خوب است.
هرگاه شیافی را به چشم کشید، باید چشم را با پارچه ببندد و بر پشت بخوابد.

نسخه شیاف قوی برای علاج ترك:
خاکستر قالب ریخته گری که مس در آن گذاخته، با زعفران و نشاسته و کتیرا با سپیده تخم

یکروزه و گاهی سنگ یمانی را قاطی می کنند.

شیاف خوب دیگر:

شیاف «باردیون» که برای هر نوع جوش چشم خوب است. نسخه اش این است:
 سرمه سوخته شسته چهار مثقال، سپیداب سوخته شسته هشت مثقال، فیلزهره هندی شانزده
 مثقال، سنبل هشت مثقال، گل اربه دو مثقال، جوش کوره سوخته شسته هشت مثقال، اقاقایای زرد
 بیست مثقال، گند بیدستر شش مثقال، الواشش مثقال، صمغ عربی بیست مثقال، که با آب باران
 خیس شوند و بگذارند تا خشک گردد.

و بدان! که هرگاه قرحه شروع به بیرون جستن کرد، وصله بر چشم بگذار و باید بیمار بر پشت
 بخوابد. علتی که آن را بسماری گویند علاج پذیر نیست.

برخی از چشم پزشکان در بیماری مورشاره، مورچگی، برجستگیها را می برند که چشم بدگل
 نشود. بهتر آن است نبرند و حرکت هم ندهند، مبادا ماده ریزش کرده و به چشم سالم سرایت کند.

فصل چهارم

جوشهای چشم

جوشی که بر قرنیه باشد به سپیدی می زند و آنچه بر گوشه گاه است مایل به سرخی است.

علاج:

رگ زدن و خون به چشم چکانیدن چنان که در باب طرفه (نقطه خون در چشم) خواهد آمد.
 چشم را با سپیده تخم بیالای و شراب در روغن گل بر آن بپاش و بر چشم بگذار!
 شیری که بزرمر در آن است به چشم چکانند. شیاف ابار (سرب سیاه) و شیاف خنافیون در
 علاج جوش چشم بهره رسانند.

فصل پنجم

ریم زیر پرده چشم

گاهی ریم در زیر قرنیه به هم آید، جای ریم عمیق یا نزدیک قرنیه باشد. جایی از قرنیه که ریم در زیر
 آن است به ناخن می ماند. اگر تکه ریزی را از آن خوره بزند آن را «قلقطانا» نامند.

علاج:

پولس گوید: اگر غلیظ بود و زیاد ماندگار بود، علاجش با عسلاب و افشره شنبلیله، شیاف
 کندری بازعفران و سوخته ارزسیاه است. و اگر رمدر میان نباشد، علاجش با شاه افسر و لعاب

بزرگتان و ترب آب پز است. و به شرطی که قرحه در کار نباشد، علاجش تنقیه با شیاف مرّ و شاهتره است.

نسخه: از زاج سفید يك اوقیه، زعفران يك اوقیه، مرّ يك درهم و نیم، عسل يك رطل. چنان که خودت دانی شیاف بساز! داروی «مغنطیس» - که برای ناخن به کار می رود - و دارای «گل کوکب» - که در باب حبابها ذکر شد - نافعند.

فصل ششم

سرطان چشم

اکثراً در پرده بیرونی قرنیه پدید آید.

علامت:

درد شدید، کشیدگی در رگهای چشم، سوزش سوزنی زیاد که سر به ترکیدن می کشد، مخصوصاً که بیمار حرکت می کند. سرخی در لایه های چشم، سردرد، بی اشتها بی در غذا. آزار دیدن از هر چه حرارت در آن است. این حالت علاج پذیر نیست. مگر از داروها تسکین یابد. درد سرطان چشم از درد سرطان هر عضو دیگر شدیدتر است. استعمال داروهای تند، هیجان و دردی را همراه دارد که طاقت فرسا است.

معالجه:

علاجی که درد را تسکین دهد، تنقیه بدن و اطراف سر از خلط تیره و غلیظ است. باید غذای بیمار خوب کیموس و از ماده گندم باشد و گرمی بخشی در آن نباشد. نوشیدن شیر مفید است. شیاف سپیده تخم و شاه افسر و اندکی زعفران، «شیاف سفید»، هر شیافی که از نشاسته و سیب داب و صمغ عربی و افیون باشد، هر داروی نرمی بخش و تخدیر کننده، شیاف «سمر دیون»، شیاف «مامون»، معجون قیروطی که از روغن گل و زرده تخم است، مفیدند.

فصل هفتم

عَرَب (آماس کوچک در چشم) و آماس ریزشگاه اشك

در گوشه چشم خراجی سخت پدید آید که با دست زدن حرکت می کند و سر باز نمی کند و از جنس غده است. اکثراً بر جستگی آن در ریزشگاه اشك دیده می شود که با انگشت فشار دهی به درد آید و در اکثر رمذ همراه دارد.

یا این که جوشی است خراجی، جمع آید و بازمی شود. هرگاه ترکید اکثراً «ناصر» می شود. در هر دو حالت مشارکتی موجود است. هر دو با لمس کردن به حرکت درمی آیند، با فشار انگشت فرو نشینند، و به حال خود بگذاری برجسته می نمایند. گاهی گوهر این جوش و برآمدنش در عمق است و برجستگی به خارج نمی رسد، لیکن خارش دلیل است که ممکن است با فشار زیاد از انگشت حس شود. غرب ناصوری است که در گوشه روبرو به داخل چشم پدید آید. اکثراً کمی بعد از خراج و جوش در آن گوشه از چشم است. که می ترکد و ناصور می شود. چنین خراجی قبل از ترکیدن نامش «اخیلوس» است، و چون آن گوشه چشم گوهر رقیق دارد و از داخل به رویه فراغی است، میان استخوان بینی و طرف کره چشم؛ هرگاه جوش ترکید باید آن را به حال خود گذاشت که به هم آمدنش دیر می کشد یا بسیار سخت است، زیرا عضو رطوبی و همیشه در حرکت است از این رو ناصور می شود. ممکن است انفجار به سوی خارج یا داخل باشد، به طرف راست یا چپ باشد، یا به هر دو طرف راست و چپ باشد. بسیار اتفاق افتد که به سوی بینی جریان کند، که شاید ماده پلید زنگاری آن به استخوان برسد و آن را فاسد گرداند و سیاه کند و بخورد و کرکرهای پلک را تپاه گرداند و چشم را پر از چرک و ریم می کند که با فشار انگشت بیرون آید.

معالجه:

جوش غرب از بیماریهای دیر پای چشم است. تا نو بر آمده است، علاجش آسان تر است، که داروهای بیرون راننده (پاکساز) - که ذکر خواهیم کرد - به کار ببرند. اگر کهنه و ماندگار شد، علاجش یا داغ گذاری است - که دستورش را خواهیم گفت - یا آنچه بدل داغ است مانند «دیگ بر دیگ». باید با پارچه ای ناصور را حک کرد و قتیله «دیگ بر دیگ» را در میان آن آگند. بعضی پندارند: اگر ناصور پاك شود و گوشت مرده را از آن دور سازند و پنبه را در آب خرنوب نباتی خیس کنند و در آن فرو کنند نفع زیاد می بینند. اگر به جای داغ، دارو بگذاری بهتر آن است که آن را بفشاری تا آنچه در آن است بیرون آید، بعداً با شراب گیرنده (گس مزه) شسته شود. اگر جوش کوچک است و بیرون نزده است، دو روز تا سه روز با پارچه می بندند تا مقداری ماده در آن جمع آید، آنگاه فشار دهند و بشویند و پس از آن شیاف غرب - که محمد زکریا رازی به خود نسبت داده - به ویژه حل شده آن در آب مازوج را بر آن بچکانند. بهترین راه به ناصور چکانیدن آن است که هر يك ساعت يك قطره باشد. یکی از تدابیرهای مهم این است که وسیله میل عمق آن را بدانند و بعداً پنبه را با داروی سیال یا گرد بیالایند و ببندند و بیمار آرام و بدون حرکت بماند.

از شیافات خوب برای این حالت: زرنیخ سرخ، زاج، آلاکلنگ، آهک، نشادر، شب. هر يك، يك واحد. همه را می‌کوبند و با بول كودك خیس می‌شود و خشك می‌شود و استعمال می‌گردد. در اول پیدایش غرب که هنوز نترکیده است، زاج بر آن بگذارند خوب است. صمغ اندران، مویزك، گردوی گندیده و هر چه زیاد تحلیل برنده نیست برای غرب مفید است. کوبیده برگ فیجن کاشتنی را با خاکستر آب تصفیه شده بر غرب نوع اخیلوس بگذارند و هنوز درد به استخوان نرسیده است، خوب است؛ حتی اگر غرب به استخوان هم رسیده باشد، باز مفید فایده است، زیرا این دارو گوشت زده را می‌زداید و جوش را به هم می‌آورد. لیکن در اوایل، درد بسیار سوزناك دارد و بعداً تسکین یابد.

روی هم رفته در معالجه جوش غرب دستور زیر را به کار ببر!
اول پاکسازی به عمل آور، و بعداً به استعمال داروهای غرب بپرداز!

دستور پاکسازی جوش غرب:

پوست نازك درون نی، به ویژه پوست داخلی طرف كلفت که از ریشه نزيك است، در غسل بسرش و بر جوش غرب بگذار! بعداً جای دارو را به وسیله ابر مرده در عسلاب خیس شده بشوی، و اگر پوست نازك داخلی نی را خشکیده، تنها و بدون عسل بگذاری، شاید مفید واقع شود و غرب را بخشکاند.

- شیاف خشخاش شاخدار و مرّ و زعفران با آب کاسنی بیابانی را بر چشم غرب زده گذارند و زود عوض کنند خوب است.

- حلزون را خرد بکوب و با پارچه ای ببیز و مرّ و الو با آن بیامیز و در چشم غرب زده بریز! اگر غرب جوش است یا اگر قرحه هم شده است، بسیار مفید است و آزمون شده است.
- سوخته گوش ماهی را چون گرد بسای، زعفران و کاسنی بیابانی خشکیده و آب سماق در آفتاب مانده را با آن مخلوط کن!

- برگ فیجن را با آب انار بکوب و بر چشم گذار تأثیری شگفت آور دارد. این دارو علاوه بر این که جوش را شفا می‌دهد اثری از آن باقی نمی‌گذارد؛ اما بسیار درد و آزار دارد که نباید اهمیت داد.

- اگر از طرف خارجی خراج پدیدار را با ضماد ترکیب شده از: نان، بزر مرّ، یلنان و کندر و شیر پستان زن یا ضماد زعفران با آب تر تیزك آبی، یا مرّيك جزء و يك سوم صمغ عربی را با زهره گاو بسرشند و بر خراج بچسبانند و برندارند حتماً شفا می‌دهد.

- فتیله آلوده به زنگار و مقل و اندران، داروی علاج غرب است.
- طبیبان هندی گویند: ماش را بخایند و بر غرب نهند کافی است.

- برخی گویند اگر فقط مرّ بر غرب گذارند شفا دهد.
- زردچوبه يك جزء، ننه حوا يك سوم جزء، باهم کوبیده و گرد شوند و درهم آمیزند و بر غرب باشند.

- داروی ترکیب شده از سونه مس، شب، نشادر مفید و شفا بخش است.
- زاج، الوا، انزروت، سوخته پوست کندر، خشخاش شاخدار، در اجزاء برابر گرد کنند و در گوشه چشم ریزند.

- الوا و پوست کندر مفید است.

داروهای غرب در اقرابادین آمده است؛ بدانها مراجعه کن!

داروی «تندسبز» بسیار خوب است.

در جدولهای داروهای ساده و تکی نیز چند دارویی را ذکر کرده ایم، آنها را مطالعه کن!
اگر غرب بر استخوان اثر گذارد، برای معالجه اش سه راه موجود است:
اگر دیدی که می شود با استعمال دارو آن را از بین ببری، آن را شق کن! داخل شق شده را بررسی کن، گوشت مرده را - تا به استخوان می رسد - بردار. آنگاه ببین. اگر استخوان سالم است و تنها نوعی سیاهی بر آن است، سیاهی را بزدای و شق شده را پر از داروی جوش دهنده کن و ببند و بگذار مدتی بماند!

اگر حال از این بدتر بود باید داغ گذاری کنی. یا این که گوشت فاسد شده را سوراخ کن! آنگاه داغ بگذار، که هر چه داغ ژرفارتر باشد خوب است، تا بتوان داغ را به ته گذار تو خالی برسانی! باید زیاده دقت و احتیاط کنی، جای داغ به سوی بینی یا به سوی چشم نباشد. در وسط بگذار و ته ابزار داغ گذاری را در داخل به سوی بینی منحرف گردان، هر گاه خون به دهان و بینی رسید، آنگاه داغ بگذار!

اگر جای داغ گرایش به سوی چشم داشته باشد، گوشه گاه را می گذازد و سیلان دهد. دقت کن داغ تمام عیار بگذاری و نیاز به دوباره کردن نباشد.

باید منتهای احتیاط را به کار ببری که چشم از داغ آسیبی نبیند، باید کره چشم را به خوبی حفاظت کنی!!

بعد از داغ گذاری داروی گرد بر جای داغ بگذار و ببند!

شاید بدون سوراخ کردن داغ گذاری مفید باشد، و اگر چنین باشد چه بهتر.

داروهای علاج سر نیز در غرب بی بهره نیستند.

اگر داغ گذاشتی و گرد دارویی بر جای آن پاشیدی، تا دیدی که دارو بسیار گرمی آور شد، ابر مرده را در آب سرد خیس کن و بر آن بگذار! یا خمیر آرد را وسیله برف سرد گردان و بر چشم بیمار بگذار و تا دیدی که خمیر دارد گرم می شود آن را عوض کن و خمیر سرد شده دیگر بگذار!

فصل هشتم

زیاد و کمی گوشت ریزشگاه اشك

گاهی گوشت گوشه ریزشگاه اشك چنان فزونی یابد که مانع دید می شود.

گاهی به حدی کوچکتر از حد لازم می شود که از دید پنهان است و اشک ریزی بدون اراده به دنبال دارد.
اکثراً این کاهش از اثر اشتباه طبیب معالج رخ می دهد و اگر کاهش از اثر بریدن اشتباهی طبیب روی دهد، علاج پذیر نیست.
اگر کاهش گوشت در گوشه مقابل گوشه اشک ریز باشد، احتمال دارد با داروهای گیرنده و خشکاننده آن را چاره کرد.
داروهای از قبیل: الوا و بنگ با شراب و به ویژه اگر داروی دارای اثر گیرندگی در شراب پیزد، تأثیر بخش تر است.
تنها شراب نیز بی فایده نیست - چنان که اشاره کردیم - اگر با داروی گیرنده پیزد، تأثیر بخش تر است.

فصل نهم

سپیدی در چشم

گاهی رخ می دهد که پرده ای بسیار نازک بر چشم پیدا می شود، که آن را «ابر فراگیر» نامیده اند. اگر این پرده نسبتاً غلیظ باشد آن را سپیدی چشم گویند.
پرده بسیار نازک و پرده نسبتاً غلیظ - که بر سطح چشم پدید آیند - حتماً از اثر قرحه یا جوش است.

علاج:

اگر بیمار نرم اندام است و پرده بسیار نازک بر سطح خارجی چشمش پیدا است، باید سر بر بخار آب گرم بگذارد و با آب گرم تن شویی کند که پرده نرم شود. و باید دائماً با زبان چشمش را بلیسند.
- افشره آلاله، افشره کم مایه لوفه در چشم چکانند.
- زردچوبه به يك جزء، ننه حوا دوسوم جزء، گرد شود و در دیده ریزند.
- انزروت، شکر تبرزد (نبات)، کف دریا، زراوند، بورك؛ که نرم ساییده و به چشم کشند، که از زردچوبه و ننه حوا بهتر است.
- سرمه «اسطریما خون»، سرمه «رصاص سیاه سوخته»، سرمه «اصطفطیقان»، سرمه «طرخماطیقون» خوبند.
- اگر سپیدی غلیظ است و کهنه شده است و بیمار از سفت تنان است، باز باید وسیله بخار آب گرم و آب تنی با آب گرم - که ذکر شدند - آنرا نرم کنی! آنگاه شیافهای ذکر شده را در آب سوسن زرد، یا آب نمک اندرانی بوداده، آب کنند و در حمام به چشم کشند.
- اگر حمام بهره نداد:

- قطران و سوخته مس را شیاف کنند و به چشم کشند.
- شیاف شاخ گوزن (قرن الایل) خوب است.
- پشك سوسمار، تنها یا همراه «مسحقونیا» خوب است.
- سوخته مس تنها، یا همراه نمك اندرانی بوداده را در چشم کشند یا بر چشم گذارند؛ بهره رسان است.
- چلغوز پرستو با غسل دارای موم، یا غسل بدون موم به هم زنند و در چشم کشند، بسیار خوب است.
- پشك چلپاسه درشت اندام را بامدادان و شبانگاهان به چشم کشند خوب است.
- سوخته درمنه، سوخته خرچنگ دریایی، جوش کوره طلایی، داروی به اعتدال و میانه هستند.
- اگر در وسط پرده سپید رویه چشم تشخیص دادی که نوعی گودی هست:
- مامیران، اندران، مر، مدفوع چلپاسه، به طور متساوی گرد شوند و به چشم کشند.
- داروی «مغنطیس» - که در بحث ناخن آمده است - داروی خوبی است.
- داروهایی که برای رنگ دادن به سپیدی چشم تأثیر بخشند از این قرارند:
- ۱- پره‌های کوچک گلنار که بر زمین افتاده باشند، صمغ خرنوب مصری، اقاقیا، زاج سفید، صمغ عربی، هر کدام يك اوقیه، سرمه، مازوج، هر يك به وزن سه درهم، همه را در آب حل کنند و در دیده و بر سفیدی چکانند. اگر گلنار گیر نیامد، از پوسته اناریا پیه داخلی دانه‌های انار استفاده کن.
 - ۲- مازوج و صمغ خرنوب مصری هر يك به وزن دو درهم، زاج سفید يك درهم، که برای رنگ چشم دادن مفید است.
 - ۳- از داروهای به چشم کشیدنی این نسخه خوب است:
- ارزیز سوخته شسته، زعفران هر يك به وزن دو مثقال، خاکستر توی قالب ریخته گری مس، شسته با آب باران دو مثقال، سونش شسته مس نیم مثقال.
- نسخه دیگر: زاج زرد، مازوج سبز هر يك چهار مثقال در آب حل شوند و بارها در چشم چکانند.
- نسخه دیگر: مازوج، اقاقیا، هر يك يك جزء. «قلقند - زاج سبز» نیم جزء، همراه آب آلاله کوهی، چلغوز کبوتر و گنجشک سرمه شوند خوب است.

فصل دهم

سبیل

رگهای رویه گوسفندگاه (ملتحمه) و قرنيه باد می کنند و چیزی دودمانند در میان آنها می تند.

سبب سبیل پر شدن این رگها از موادی است که به سبب امتلاء سر و ناتوانی چشم از راه غشاء خارجی یا داخلی به سوی آنها می آید.

از سبل خارش، اشك ریزی و تم به وجود آید. از آفتاب و نور چراغ آزار می بیند.
گاهی در سبل چشم كوچك شود و جرم كاسه چشم كاهش یابد.
سبل از بیماریهای واگیر سرایت كننده است.

علامتها:

سبلی كه ماده اش از حجاب خارجی است - چنان كه بارها گفته ایم - از پر شدن رگهای خارج، سرخی رخساره، تپش شدید در گیجگاه یا پر شدن رگهای گردن شناخته می شود، كه آن را می دانی! و اگر از حجاب خارجی نبوده و برخلاف این باشد، آن را نیز می دانی! كه در قانون بیان شده است.

علاج:

كسی كه سبل دارد مانند سایر بیماریهای چشم باید از ریزش مواد به چشم بپرهیزد - كه آن را ذكر کرده ایم - و تنقیه و پاكسازیهایی را كه گفتیم به كار برد.
از روغن بر سر مالیدن و ضماد بر سر گذاشتن پرهیز كند. انقیه نیز خوب نیست. و من استعمال انقیه را زیان نمی بینم، به شرطی كه سر از مواد پاك باشد.
جالینوس اجازه می دهد كه بیمار شراب بنوشد و كمی بعد بخوابد، باز به شرطی كه مواد ناباب در سر و تن نداشته باشد. گمان می رود كه در سبل سبك این نظریه مفید باشد.
در سبل تند و نیر و مند، حتماً بر چیدن لازم است. بهترین نوع بر چیدن آن است كه نخهای بسیار در زیر رگها جاداد و آنها را به سوی بالا كشید. آنگاه سبل را باقیچی نوك تیز چنان چید كه هیچ از آن باقی نماند. زیرا اگر چیزی باقی بماند به حال خود بر می گردد و بدتر می شود. سپس باید نگذاشت كه چسبیدگی روی دهد كه در باب ناخنه ذكر می شود. اگر از تأثیر چیدن، چشم به درد آمد نباید زرده تخم را از آن قطع كنی! كه شفای درد است. بعد از آن «شیاف قرمز» و «شیاف سبز» به كار ببر! كه ته مانده سبل را تحلیل برد و چشم را پاكسازی كند.
بهترین وقت چیدن سبل بهار و پاییز است. كه باید بعد از پاكسازی و تنقیه باشد و گر نه درد چشم زواید را به چشم راه می دهد.

داروهایی كه در سبل نو پیدا شده سودمندند، اكثرأ به قرار زیرند:
- پوسته تخم تازه گذاشته مرغ كه ده روز در سر كه جو شیده شود، تصفیه گردد، در سایه خشك شود، بسایند و ساییده اش را به چشم كشند.

- سرمه «خاكستری» را با «مرغش» به چشم كشند.

- بول آدمی كه سونش مس قبر صی يك روز در آن مانده باشد.

از داروهای تركیبی: شیاف «اصططیقان»، «شیاف سرخ نرم»، «شیاف سرخ تند»، «شیاف سبز»، «طرخماطیقون»، شیاف «روی سوخته»، داروی «مغناطیس» كه همه اینها در اقرابادین ذكر

شده است.

شیاف گلنار و شبت.

اگر جرب یا گری همراه سبیل باشد. شیاف سماق به تنهایی یا با کمی صمغ و انزروت به چشم کشند، هم سبیل قطع می شود و هم رمد را از بین می برد.

فصل یازدهم

ناخنه

ناخنه عبارت از زائده ای در گوشه گاه یا از حجاب پیرامون چشم است که اکثراً از گوشه اشک ریز شروع می شود و همیشه بر گوشه گاه می آید. گاهی قرنیه را می پوشاند و بر آن می گذرد و سوراخ مردمک را نیز می پوشاند.

ناخنه نوع سخت و نرم دارد، ناخنه زرد، یا قرمز، یا بدرنگ (مات) است، بلند کردن می خواهد. ناخنه ای هست که به گوشه گاه چسبیده است، که از کمترین بلند کردن و آویزان کردن از بین می رود. نوعی دیگر هست که با گوشه گاه آمیخته و یکی شده است، که نیاز به برکندن دارد؛ چنان که خود آن را می دانی!

معالجه:

بهترین علاج ناخنه برکندن وسیله نیشتر است به ویژه ناخنه ای که نرم باشد. اما اگر سخت است، باید با کمال آرامی صورت گیرد و گر نه زیان دربر دارد.

باید ناخنه را با قلاب بلند کرد، هرگاه بلند و آویزان شد قیچی کردنش آسان است. اگر پایداری کرد و برکنده نشد، مو یا تار ابریشمی را وسیله سوزن یا ته نازک پر، زیر آن می نهی، و این عمل را در یک یا دو جای انجام می دهی. اگر بهره نداد، با نیشتر باریک و کند آن را می کنی!

باید آن را به کلی ریشه کن کنی، و دقت کنی که گوشت ریزه گاه را نزنی! که سر به اشک ریزی کشد.

باید از رنگ، فرق میان ناخنه سخت و نرم را بدانی! هرگاه ناخنه را بریدی، زیره جویده و نمک به چشم بکشی. سوزش و گزش را باز زده تخم مرغ و روغن گل و بنفشه تسکین ده!

یا اگر زیره جویده و نمک نباشد، گوشه گاه را به پلک بچسبان. باید بیمار هر دم چشم را بگرداند؛ بعد از سه روز شیافهای تند استعمال کند که ناخنه به کلی ریشه کن شود.

ناخنه اگر غلیظ باشد، حتماً نیاز به استعمال داروها دارد؛ با این همه، ترس از زیان رسیدن به کاسه چشم هست. از داروهای تند که به عمل می آوری، باید دارو بسیار جلا دهنده و آمیخته با

داروی عفونت آور باشد.

از به چشم کشیدنهای خوب برای علاج ناخن:

شیاف «طرخماطیقون»، «قلطارین»، شیاف «قیصر»، «باسلیقون تند»، «روشنه»، «دینارجون»؛ که همه اینها را در اقرابادین ذکر کرده ایم.

- داروی مجرب دیگر: شیاف سوخته مس، زاج سفید، زهره بز، که هر سه به یک مقدار باشند.
- زاج سفید، نمک اند، انی، هر یک، یک جزء، صمغ عربی نیم جزء. که با شراب رقیق گردد.
- سوخته مس، قلقند (زاج سبز)، پوست ریشه کبر، خرنوب شامی، نشادر، زهره بز، زهره گاو با عسل.

- عسل تنها یا با زهره بز.

- مغناطیس، زنگار، گل مغره^۱، اندران. از هر یک دو و وحده، زعفران یک واحد و برای یک اوقیه از این دوا «هفت اوقیه عسل».

- قلقند - زاج سبز، و نشادر، سرمه شود تأثیر عجیبی دارد.

- داروی دیگری که تقریباً ناخن را از هم می پاشد: شکسته چینی را بعد از حك کردن طرف شکسته بسیار نرم می کوبند، باروغن پنبه دانه آمیخته و می ساینند و در سرمه دان پوستی می ریزند. بامیل از آن بیرون کشند و هر روز دوام چندین بار بر ناخن می مالند که آن را نازک گردانند و از بین ببرد.

باید بیمار قبل از استعمال دارو، سر بر بخار آب گرم گیرد که چشم گرم شود و رخساره سرخ گردد. یا به حمام برود و به رأی من - سر بر بخار شراب در حال جوشیدن گیرد. یا کمی شراب با آب آمیخته بنوشد. بعداً به حك کردن ناخن بپردازد.
ساییده کندر در آب گرم خیس شود و یک ساعت در آن بماند و بعداً تصفیه شود و در چشم کشند. برای ناخن سبک و غلیظ نافع است. من خودم کسی را که ناخن سرخ و غلیظ و کهنه داشت، چنین مداوا کردم: کندر کهنه را در هاون ریختم، و نرم کوبیدم. آب بسیار گرم بر آن ریختم. با یاره هاون آن را آنقدر به هم زدم که رنگش به سبزی می زد. بسیار مفید افتاد.

فصل دوازدهم

طرفه (لکه خون بر چشم)

طرفه لکه ای از خون تازه و به رنگ سرخ، یا خون کهنه و مرده به رنگ خاکی مایل به سیاه است. این لکه خونی از برخی رگهای تر کیده در چشم به وجود آمده، و سببش ضربت یا چیزی دیگر است که رگ را بترکاند. مثلاً مانند: پری رگها، ورم که مانده و کهنه شده است، غریدن شدید.

۱- گل مغره: از خاکبست سرخ مایل به زردی که از روم می آورند و نوعی چسپندگی دارد. (تحفه).

حرکت شدید نیز از انگیزه های لکه خونی هستند.
یا شاید از جوشش خون در رگها باشد.
گاهی همراه لکه خون که از ضربت باشد ترك نازك بر كاسه چشم آید، و اگر ترك در گوشه گاه
باشد سالم تر است.

معالجه:

خون کبوتر یا شفتین^۱ یا فاخته (کوکو)، قمری، و به ویژه خون زیر پر آنها را در چشم چکانند.
تا در مرحله اولی است چیزهایی از بازدارنده ها بیامیزد. مانند گل قیمولیا، گل ارمنی، در مرحله
اخیر. یکی از این خونهارا با داروی تحلیل برنده مخلوط کنند حتی اگر زرنیخ، همراه گل مختوم
باشد جایز است.

شیر پستان زن، با کندرو آب شور، به ویژه آبی که نمک در آن حل شده، یا نشادر با کندر به جای
نمک باشد در دیده چکد.

شیاف «دینار جون؟» بسیار نافع است.

داروهای دیگر: سنگ فلفل، انزروت هر يك، يك جزء، زرنیخ دو جزء، با نمک اندرانی، شخار
سوخته، با شراب یا سرکه را ضماض کنند مفید است.

چلغوز کبوتر با سرکه، یا شراب، یا مویز تهی شده از هسته را به تنهایی یا با سرکه یا با چیزهایی
که گفته شد: ضماض بر چشم گذارند مفید است؛ به ویژه اگر ورم باشد.

همچنین پنیر تازه و کم نمک، پنیر تازه و پوسته ترب، شاه افسر با خون سیاوشان یا بیخ سوسن،
زعفران، یا عدس با روغن گل و زرده تخم، سر گذاشتن بر آب گرم که در آن حسل، مرزه کوهی،
پخته باشد یا بدان کماذ کنند، یا سرکه که خاکستر در آن پخته، یا خیس شده لبانه با الوا، یا آب
کاجیره بیابانی، یا خیس شده زعفران، یا آب پز با بونه و شاه افسر، یا افشره هردو، یا آب برگ کلم
پخته، یا ضماض برگ کلم پخته و کوبیده.

برای نوع سخت و دیر پای بیماری، خردل کوبیده را با دو برابر آن پیه بز تر ضماض کنند. یا
زرنیخ در شیر حل شده، یا انار در شراب پخته ضماض شود، یا نانخواه و حسل با شیر گاو ضماض
گذارند.

اگر همراه طرفه ترك در گوشه گاه بود، زیره و نمک را بجاوند، تف آن را در چشم ریزند. برگ بید
ضماض شود، بسیار مفید است.

۱- شفتین: غم خوراك. فرهنگ معین. شفتین نوعی کبوتر وحشی که پرهای طلایی بر گردن دارد. لاروس عربی و
صحیحش همان کبوتر است که در لاروس تصویر هم کرده است.

فصل سیزدهم

دمعه (اشك بدون اراده)

دمعه عبارت است از تری همیشگی چشم که رطوبت آبکی دارد و گاهی به صورت اشك فرو ریزد. دمعه یا خود به خود آمده یا از رویدادی پیدا شده. آنچه از رویداد پیداست که در حال سلامت رخ دهد یا پیر و نوعی بیماری است، که هرگاه بیماری نماند آن هم از بین می رود، چنان که در تبها رخ می دهد.

سبب روی آوردن دمعه از خارج ناتوانی نیروی گیرنده، نگهدارنده، یا ناتوانی نیروی هاضمه پخته کننده، یا کاهش مزاجی در ریزشگاه اشك است، یا به سبب، به کار بردن داروی تند، یا بعد از بریدن ناخن است.

منشأ این نمناکی مغز است، که از یکی از دوراه - که بارها ذکر کرده ایم - به سوی چشم می آید. اگر خود به خود پیداست یکی از چند سبب زیر را دارد:

- ۱- اگر از بریدن ریزشگاه باشد، شفا ندارد.
- ۲- در نتیجه تب و بیماریهای تند، اگر از علت دیگری نباشد از آسیب و ورم مغز است، که در تبهای شبانه هر روزه واقع می شود.
- ۳- در تبهای عفونتی و خونی بسیار است. گاهی اشك ریزی از بسیار دراز کشیدن بر زمین روی دهد، و اینها همه از نوع روی آورها از خارج است و همراه بیماری از بین می رود.

معالجه:

داروهایی که در گیرندگی معتدل باشند.

اگر از اثر بریدن ناخن یا از بین بردن ناخن وسیله دارو باشد، گرد پاشیدن زرد، قرص زعفران، شیاف الواء، شیاف زعفران یا بنگ، کندر یا دود کندر بر ریزشگاه اشك، مفید است. الواء، خشخاش شاخدار، زعفران به چشم کشند. اگر دمعه از بین رفت و سبب ریشه کن شد دیگر سر بر نمی دارد.

اگر از قطع ناخن نباشد، سرمه توتیایی که در باب سفیدی بر چشم ذکر شد. و همچنین شیافهای چسبان، شیاف سفید، انزروتی، شیاف «اصطفیقان؟» و سایر شیافهای مذکور در اقرا بادین. نسخه يك داروی مجرب: يك رطل انار ترش بپزد تا نصف گردد. از الوای اسقو طری، فیلزهره، صمغ فیلزهره، زعفران، شیاف خشخاش شاخدار، هر يك يك مثقال، مشك دودانگ در آب انار مذکور ریزند، در شیشه سر پوشیده چهل روز زیر آفتاب بماند. آب انار مذکور رفتن و ماندن مفید است. سرکه آمیزه با آب را زیاد در چشم چکانیدن خوب است. اگر دمعه طبیعی و از خود چشم باشد، نه از سبب خارجی صعب العلاج است.

فصل چهاردهم

لوچی

انگیزه های لوچ شدن:

۱- سست شدن برخی از ماهیچه های حرکت دهنده کره چشم که از طرفی به طرف دیگر تمایل می کند.

۲- تشنج و ترنجیدگی برخی از ماهیچه ها که کره چشم را به سوی خود می کشد، به هر حال سبب یا رطوبت است یا خشکی، که از بیماریهای سخت روی دهد.

اگر سبب ترنجیدگی ماهیچه حرکت دهنده کره چشم باشد، لوچی در پی دارد. اما اگر از ترنجیدگی در ماهیچه نگه دارنده بین کره چشم است، چشم آسیمی نمی بیند و بسیار بهره می بیند. بسیار اتفاق افتد که لوچی از بیماریهای مغز، مانند صرع، قرانیطس (ورم جرم مغز) سدر (تحیر چشم از گرما) و غیره و یا از امتلاء مغز پدید آید.

و بدان! که اگر چشم به طرف بالا یا پایین آمده است سبب يك دوبینی می شود اما اگر به راست یا چپ مایل شود، دید زیان چندانی نمی بیند.

معالجه:

اگر لوچی طبیعی باشد، خوب نمی شود؛ مگر در اوایل بچگی که بدن بسیار رطوبی مزاج است. در این حالت اگر لوچی روی داد، باید کاری کرد که گهواره مستقیم و بدون کجی باشد و چراغی را در طرف مقابل لوچی قرارداد که بچه همیشه بر آن نظر افکند، یا چیزی قرمز رنگ نزدیک گنجگاه یا گوش مقابل لوچی گذاشت که مورد نظر بچه باشد و به آسانی آن را نگاه کند. یا چیزی را با نخ قرمز برابر طرف لوچی آویزان کرد، که شاید چشم را به حال عادی بیاورد و خون را جابه جا کند و دید مستقیم شود.

پیران و سالخوردگان که لوچ می شوند و انگیزه سستی یا ترنجیدگی رطوبی است، باید با وسایل پاکسازی وسیله معجونهای بزرگ و غیره - که ذکر شده - مغز را پاکسازی کنند، و به نرمی چاره سازی کنند. به حمام گرم تحلیل برنده مراجعه شود.

داروهای مفید در بیماری لوچی:

افشره برگ زیتون را به بینی کشند و اگر از تشنج خشک سرزند باید پاشیدنیهای رطوبی به کار برند.

اگر تب نباشد، شیر خر باروغنهای بسیار رطوبی خوب است. به هر حال باید رطوبت آورهارا استعمال کرد و خون «شفنین» در دیده چکانید. ضماد سفیده تخم مرغ و روغن گل و اندکی شراب را باید چند روزی استعمال نمایند.

فصل پانزدهم

چشم برآمدگی (جحوظ)

برآمدگی چشم چندین سبب دارد:

- ۱- سنگینی و امتلاء کره چشم، بادکردگی به بار آرد.
 - ۲- از فشاری بیرون آید.
 - ۳- عصب پیوندی آن یا ماهیچه عصب پیوند، بسیار سست شده.
- ماده برآمدگی در خود چشم، از باد یا خلط مرطوب است؛ که در حالت امتلاء ممکن است خلط مذکور باشد. یا که از شراکت مغز یا بدن منشأ دارد، چنان که در راکد ماندن خون حیض دیده می شود.
- اگر ناشی از فشار به سوی خارج باشد، چنان حالتی دارد که در خفگی و در سرد شدید و بعد از قی کردن و غریدن است.
- زنها بعد از دیزانتری شدید مبتلا می شوند؛ و شاید از ماده ای باشد که به سوی چشم میلان کرده است، در صورتی که خون زایجگی پاك نباشد. یا از تباهی مزاج جنین یا مرگ و گندیدن جنین باشد.
- اگر سبب سستی در ماهیچه پیرامون عصب تو خالی باشد، کره چشم را سنگین نمی کند و به خارج میلان می کند. گاهی چشم برآمدگی فقط از سستی ماهیچه است، ولی دید را زیانی نمی رساند. اگر گسستگی در عصب ماهیچه باشد، دید از کار می افتد.
- گاهی سبب از اثر خفگیها، ورمهای حجابهای مغز، ذات الریه - که زیر فشار قرار می گیرد - و امتلاء است. اکثراً چشم برآمدگی همراه چربی نمایان و آماسیدن قرنیه است.

علامتها:

اگر از ماده زیاد و جمع شده باشد، شاید چشم بزرگتر شود. اگر از فشار باشد که شاید با ماده همراه باشد، باز ممکن است بزرگ شود و شاید بزرگی روی ندهد، در هر دو حالت نوعی کشیدگی حس می شود که از عقب چشم را به بیرون آمدن واداشته است. آن را از سببش باید شناخت. اگر از سستی ماهیچه باشد، چشم بزرگ نمی شود، و احساس کشیدگی در داخل چشم نیست، اما کاسه چشم بی آرام (قلق) است.

علاج:

در علاج چشم برآمدگی سبك همین کافی است که چشم را به جای خود در داخل برگردانند و ببندند و بیمار بر پشت بخوابد. غذای سبك بخورد و کم حرکت کند، بر دوام چشم باز نکند. اگر نیازی به تداوی بود، شیاف سماق خوب است. اگر قوی بود و ماده هست، به وسیله بیرون راندنیها و خون گیری و حجامت بر دوشریان پشت گردن و حقنه های گرم لازم است بدن و سر پاکسازی

شوند. روی هم برای هر حالتی پاکسازی و حجامت بر پشت گردن بهترین است. باید در مرحله اول پشم خیس شده در سرکه را بر آن نهند، رخساره را آب سرد یا نمکاب و به ویژه اگر داروهای گیرنده از قبیل: پوست انار، تمشک، خشخاش، کاسنی، هفت بند در آن پخته باشد، بپاشند. در صورتی که از امتلا نباشد از این دارو بسیار استفاده می کنند. اگر از امتلا باشد، باید همین که شروع کرد ماده را تحلیل بُرد. اگر از سستی باشد، باید معجونهای بزرگ، در دهن گردانیدنی، بوکردنی، بخورهای شناخته شده را به کار برد و سپس گیرنده های قوی را استعمال کرد. آنچه در حال روانی شکم به وجود آید، اگر از کمی جریان خون زایجگی یا تباهی جنین است، باید خون حیض را به جریان انداخت و جنین را بیرون آورد. اگر تنها از اثر فشار بود، داروهای گیرنده لازم است. در علاج برآمدگی و بالا زدن چشم، آرد باقلی با گل و کندر و سپیده تخم ضماد شود، همچنین هسته سوخته خرما با سنبل علاجی خوب هستند.

فصل شانزدهم

گود شدن و کوچک شدن چشم

در تبها این حالت روی می دهد و به ویژه تبهای شبانه، همچنین کمی بعد از پاکسازیهای خوابی زیاد و غم و اندوه، روی آور است. اگر از بی خوابی است، چشم خواب آلود و سنگین می نماید؛ حرکت پلك دشوار است و کاسه چشم به حال عادی است. اگر از اندوه است، چشم از جنبش می افتد. گویند شخصی نیمی از بدنش سرد شدیدی و نیمی دیگر گرم شدیدی بود. چشمی که در طرف نیمه سرد بود، گود و کوچک شده است، اینها را از یاد مبر!

فصل هفدهم

کبودی چشم

انگیزه های کبودی چشم، یا از پرده های چشم ناشی است، یا از رطوبتها. اگر سبب رطوبت باشد، رطوبت عدسی چشم در اندازه زیاد و سپیدی چشم صاف است. اگر عدسی نزدیک به خارج باشد و اندازه رطوبت به اعتدال یا کمتر از حد معمول باشد، سبب کبودی در چشم می شود. به شرطی که پرده های چشم در آن دخالت نداشته باشند. اگر رطوبت تیره رنگ یا عدسی کم اندازه و سپیدی بسیار و تیرگی آب را کدر داشته باشد، یا عدسی در گودی قرار گرفته است چشم مشکی یا سُر مه ای است. سبب در لایه ها همان است که

در عنبیه می باشد؛ اگر عنبیه سیاه است چشم سرمه ای است، اگر کبود است چشم کبود می نماید. سبب کبودی عنبیه از ناپختگی و خامی است. مانند گیاه که در اول رویدن سبزش به سفیدی می زند و بعد از رسیدن سبز تیره رنگ می شود. همین قیاس را از چشم کودکان دریاب! که چشمشان کبود، بعداً میشی می شود. کبودی چشم کودکان از رطوبت زیاد یا از تحلیل رطوبتی است که رنگ با وی تحلیل می رود، در حالتی که ماده رطوبت کاملاً پخته شده باشد - چنان که رستنی که هرگاه رطوبت را از دست داد سفید می شود - در چشم به جای سفیدی کبودی است. رنگ چشم بیماران میشی می شود؛ پیران هم همین طور، زیرا سالخوردگان رطوبت خارجی زیاد دارند و رطوبت غریزی تحلیل می رود.

یا شاید در خلقت و سرشت، چشم کبود باشد، نه این که عنبیه رنگ را عوض کرده و کبود شده است؛ و شاید از صافی رطوبتی که چشم از آن ناشی شده است و یا شاید از هر دو سبب باشد. اگر در سرشت اولی چنین باشد - که این حالت را باید از خوب دیدن و بد دیدن شناخت - پس کبودی طبیعی هست و روی آور هست. رنگ میشی از دو انگیزه مشکی و کبودی مرکب است. اگر میشی رنگی از مزاج آتشی باشد - چنان که «امبادقلس» ندارد - بایستی چشم کبود آسب دیده باشد که مزاج آتشی را از دست داده زیرا مزاج آتشی ایزار دید است.

اگر بعضی از چشمهای مشکی در دید از کبود کمتر است، مشروط بر این که کبودی طبیعی بوده و از آسبی نباشد، بلکه رنگ مشکی از بیضیه باشد، از سپیدی که دارد مانع ورود شبح رنگهایی است که بر ضد شفافیت است. و هم چنان است تیرگی رطوبت.

همچنین اگر سبب، زیادی رطوبت است از زل نگرستن و به سوی جلو آمدن چندان فعالیتی ندارد. اگر کبودی از کمی رطوبت بیضیه باشد، در هنگام شب و تاریکی بهتر از روز می بیند؛ زیرا نور ماده کم را به حرکت وامی دارد و این حرکت از به وضوح دیدن اشیاء عاجز می شود. هم چنین است اگر بعد از روشنایی یکهو به تاریکی نگاه کند.

چشمی که به سبب رطوبت مشکی است، شبها کمتر از روز می بیند؛ زیرا نیاز به زل زدن و تحریک ماده به خارج دارد. ماده که بسیار باشد، از ماده کم در این کم بینی شب مؤثرتر است. اگر مشکی از لایه طبقه باشد دید را شدیدتر جمع می کند.

علاج:

گیاه بنگ خشک شده را در آب می جوشانند تا مانند عسل می شود و به چشم می کشند. یا وزن سه درهم سرمه اصفهانی، یک درهم لؤلؤ (مر وارید)، مشک و کافور از هر یک، یک دانگ، دود چراغ که با روغن زیتون یا روغن زنبق می سوزد و در هم، زعفران یک درهم، همه را با هم کوبند و استعمال کنند. خود زعفران و روغن زعفران چشم را سیاهی بخشد؛ افشره تاج ریزی هم خوب است. یا افشره خار سه کوه دو درهم، مازوج کوبیده و ساییده یک درهم، هسته ثمر زیتون که بر درخت سیاه شده، روغن کنجد پوست نکنده، از هر یک یک درهم. که بر آتش اندک و آرام بجوشد،

در دیده کشند.

سوخته فندق با زیت زیتون بیامیزند و بر جاندا نه كودك كبود چشم گذارند چشم را مشکی می کند.

میل در هندوانه ابو جهل سبز داخل کنند و به چشم کشند. مجرب است، حتی گفته اند که حدقه چشم گربه را بسیار سیاه می کند.

پوسته فندق یا بادام تلخ بکوبند و ببیزند یا صمغ خرنوب مصری يك جزء و مازوج يك ششم جزء را با آب آلاله کوهی و افشره اش قاطی کنند در چشم ریزند.

افشره بنگ و افشره پوست انار خوب است. اگر دایه شیرده بچه، زنگی یا حبشی باشد، کبودی چشم از میان می رود.

گفتار سوم پلك و اطراف پلك

فصل اول

شپشه در پلك چشم

ماده شپشه رطوبتی عفونی است که طبیعت به سوی پوست می فرستد و از حرارت غیرطبیعی ناشی است. کسانی که انواع مختلف از غذا می خورند و کم ورزشند و پاکیزه نیستند و حمام نمی روند، به شپشه مبتلا می شوند.

علاج:

تخلیه سر و تن و طرف چشم وسیله داروهایی که می دانی. به ویژه ماده غرغره از سرکه و خردل به عمل آور! بعداً چشم را می شویی و آب دریا و آب شور و گوگردی می پاشی. رستگاه مژه ها را با داروی مرکب از: يك واحد شب، نیم واحد مویزج و گاهی از الوا و بورك نیم جزء با سرکه موسیر عجین کنی و بمالی! مویزج و بورك داروهای خوبی هستند.

فصل دوم

سُلاق - که نام یونانی آن انیوسیما است

سُلاق عبارت است از کلفتی در پلكها، که ناشی از ماده غلیظ تباه و خورنده و بورکی می باشد. پلكها را سرخ گرداند. مژه های ریزد، رستگاه مژه ها زخمی می شود، که در نتیجه چشم را به تباهی کشاند. اکثراً سلاق بعد از رمَد آید. سلاق تازه آمده و سلاق کهنه و بدخیم هست.

علاج:

تا نو است و کهنه نشده، ضمد عدس پخته با گلاب؛ ضمد خرفه و کاسنی با روغن گل و سبیده تخم که شب بر چشم نهند و صبح به حمام روند؛ عدس پوست کنده، سماق، پیه انار، گل، با شراب

سیکی معجون شود، شب استعمال کنند و فردا بامدادان به حمام روند. زیاد به حمام رفتن بهترین علاج است.

اگر کهنه و مزمن است (دیر پا است)، باید ساق پا را حجامت نهاد، رگ پیشانی را زد و زیاد به حمام فرستاد.

سوخته مس نیم درهم، زاج سه درهم، زعفران و فلفل هر يك يك درهم، با شرابی گس مزه به هم زنند، تا مانند عسل رقیق می شود و بر قسمت خارجی پلك نهند.

اگر سلاق بعد از رم آمده، شیاف: زاج زرد سوخته، زعفران، سنبل، هر يك يك واحد، شادانه ده واحد، که پلك را بدان حك کنند.

فصل سوم

سخت شدن پلك

پلك به زحمت بر هم آید و بازمی شود. غالباً درد و سرخ رنگی بدون رطوبت به همراه دارد. اکثراً با این که بیمار در خواب نیست پلك از باز شدن امتناع می کند. در بیشتر حالات ژفکهای پراکنده و خشک و سخت هست. از آنجا که ماده از خشکی یا خلط لزج (چسبناك) و مایل به خشکی زیاد است، سیلانی ندارد مگر به ندرت. اما درد و سرخ رنگی ممکن است باشد.

اگر سختی پلك از ماده نباشد و خارش داشته باشد، آن را خشکی چشم گویند، و شاید مزاج گرم و ماده زیاد و غلیظ باشد که نیاز به تخلیه دارد.

علاج:

باید پیوسته ابر مرده خیس شده در آب ولرم بر چشم بگذارند. بیمار بسیار با آب صاف و شیرین و ولرم خود را بشوید. در وقت خواب سپیده تخم مرغ آمیخته با روغن گل بر چشم نهد. تمامی سر را با رطوبت بخشها و روغنهای و پاشیدن آنها بمالد. انفیه های خیس شده در روغن بنفشه و نیلوفر و غیره استعمال کند.

اگر معلوم شد که همراه خشکی ماده صفراوی هست، انفیه روغن بنفشه که با لبلاب رقیق شده خوب است. اگر پنداشتی که ماده غلیظ و خشکی دهنده است، ضماد لعاب شنبلیله و لعاب بزرکتان آمیخته با شیر بر چشم بگذار، که این ماده لعابی سختی پلك را از بین می برد و خلط بد را تخلیه می کند.

پیه مرغ خانگی، لعاب بزر قطونا، اسفرزه، شمع و روغن گل را باید دائماً بر آن گذاشت. گاهی باید چیزی که اشك تولید می کند، استعمال کرد. مانند شیاف «اراسیا طراطس» (ارسطراطیس - نسخه) که در علاج ماده دیر پای (مزمن) نافع است. به چشم کشیدن اشك آورها ماده غلیظ را تحلیل می برد و به سیلان وامی دارد. رطوبتهای رقیق وارد می کند و تحلیل می برد.

همچنین مادهٔ سختی پلك را تحليل می برد.

فصل چهارم

غلظت پلك چشم

نوعی بیماری است که بعد از جرب پیدا می شود و ممکن است از پاشیدنهای سرد بر پلك روی آورد.

علاج:

داروهایی را به چشم کشد که از لا جورد، سنگ ارمنی، هسته سوخته خرما و سنبل رومی باشد. از استعمال حمام تقصیر نکند، شراب انگور ننوشد. با میل حك كند و شیاف «سرخ و نرم» بر پلك بمالد. حك کردن با شکر شاید هیجان پیدا کند، ولی گویند مجرب است.

فصل پنجم

برانگیختگی پلك (هیجان)

پلك از مواد رقیق و بخارها، از سوء هضم و ناتوانی جهاز هاضمه، از بی خوابی زیاد، از تبهای شبانه، و گاهی در ابتدای استسقا و گاهی از بدقوامی و شاید از ورمهای رطوبتی مانند ذات الریه و «لیثرغیس» (مرگ دروغین - خواب بدون اراده) برانگیختگی (هیجان) یابد. اگر از نو شفا یافتگان سرزند آثر برگشتن بیماری است، و به ویژه اگر اعضای پیرامون پلكها ضعیف شده باشد و پلك همچنان هیجان زده و باد کرده باشد، علاجش قطع سبب و کمادات است.

فصل ششم

سنگینی پلك

شاید از تهیج و اسباب آن باشد، شاید از ناتوانی و نماندن نیرو باشد - چنان که در بیماری دق روی دهد. شاید از غلظت و از اثر پيله چشم و غیره باشد. گاهی سنگینی و فرو هشتگی در اوایل تبها روی دهد.

فصل هفتم

برهم چسبیدن پلك در ریزشگاه و غیره

گاهی پلك به کره چشم می چسبد، یا به ملتحمه یا به قرنیه یا به هردو. این چسبیدگی در یکی از گوشه های چشم یا در وسط می باشد و گاهی کره چشم را به کلی در بر می گیرد. سببش یا قرحه های کوچک، یا ترك خورده از دست چشم پزشك است، که سبلی را کنده یا ناخن را پراکنده نموده. یا این که جرب را از پلك خراشیده و به وسیله زیره و نمک و غیره داغ تمام ننهاده چنان که گفتیم و چنان که بایستی مراعات کند مراعات نکرده تا به هم چسبیده و کار به تباهی کشیده است.

فصل هشتم

مسدود شدن (سدیه)

گوشتکی است جوش مانند که در چشم پیدا می شود. اگر در گوشه باشد باید بر کنده شود. بعداً علاج غرب به کار برد. یا داروی «باسلیقون» (زیره کرمانی)، «داروی بنفشی»، داروهای ناخن و به ویژه شیاف «زرنیخی» به کار برد. اگر گوشتك سد آورنده، سپید و سیاه بود همان علاج ناخن را به کار ببر! چنان که گفته شد.

فصل نهم

برگشتن پلك - که شتره نام دارد

این بیماری سه قسمت است:

۱- پلك می ترنجد و سپیدی چشم را نمی پوشاند. که ممکن است از خلقت باشد یا بریدگی در پلك به وقوع پیوسته. چنین چشمی را چشم خرگوشی می نامند.
۲- همه سفیدی را نمی پوشاند که آن را کوتاهی پلك نامند و همان انگیزه اولی دارد، لیکن کمتر است.

۳- پلك زبرین بر پلك زیرین نمی آید. که علتش یا غده، یا رستن گوشت زاید است که تازه برآمده، یا از تشنج پلك است که قرحه داشته و بر پلك به هم آمده است و نمی گذارد پلك بالایی بر پایینی بیاید؛ و شاید همه اینها از تشنج ماهیچه های پلك برهم زن باشد.

علاج:

اگر از کوتاهی پلك است، باید شق شود و یخیه زنند و بعد از پیدا شدن گوشت بر پوست به هم می آید. در حالت دومی همین علاج است، کمتر یا زیادتر.
اگر از غده و گوشت زیادی باشد، باید با نیشترا آن را برداشت. همچنین آنچه از اثر قرحه

به هم آمده باشد۔ که پلک را کوتاه کرده۔ علاجش بیشتر است که آن را بشکافند و به هم آید. اگر از تشنج است هر دو نوع از علاج تشنج، علاج آن است.

فصل دهم

تگرگی (برده)

رطوبتی غلیظ می شود و فضله به داخل پلک می گذارد. که به سپیدی می زند و به تگرگ می ماند.

علاج:

بر موم و امثال آن را بر آن مالند، و بد نیست که روغن گل هم باشد.
صمغ درخت بنه، انزروت، اندران ساییده یا سرکه آمیخته، بارزد، انگرده، یا «اورا بیاسوس»
- که در باب «شعیره» ذکر شده است۔ درمان آن است.

فصل یازدهم

شعیره (جودانه)

ورمی است مستطیل بر کناره پلک ظاهر می شود، شکلیش به دانه جو می ماند، که ماده آن اکثراً خون چیره است.

علاج:

رگ زدن، تخلیه به وسیله معجونهایی که می شناسی! بعد کمی از سکینه را در آب حل می کنی و بر ورم پلک می مالی! که بسیار مفید است. یا کما دپیه گداخته، یا آرد جو، همراه بارزد یا نان گرم بر آن بمالند.
کما دنباله مگس (مگس سر بر کنده) یا آب پز جو، یا خون کبوتر، یا خون قمری، یا خون شفتین مفید است. کمی بورك و بارزد خوب به هم آمیخته را بر ورم می گذاری.
مالیدنی «اور بیاسوس» که نسخه اش این است:
کندر، مر، ازهریک یک واحد وزن، لادن یک چهارم، شمع، شب، بورك ارمنی، هر یک نیم واحد.
در دودی روغن سوسن می ریزند و بر شعیره می مالند.

فصل دوازدهم

شرناق (پيله)

در بیماری شرناق، مادهٔ پیهی زائد در پلك زبرین پیدا شود. پلك به سنگینی بازمی شود، تو گویی فرو هشته است، پناه گرفته است و با لمس مانند غدهٔ زیر پوست حرکت نمی کند. اکثراً شرناق کودکان و مرطوبین را در بر می گیرد و کسانی را که بیماری دمعه و رمده زیاد دارند؛ علامتش این است اگر باد کردگی را بادوانگشت فشار دهی وانگشتان جدا باشند، از میان آنها سر بر می آورد.

علاج:

بیمار بنشیند، سرش را به سوی عقب بکشند و پوست پیشانی را نزدیک چشم کشش دهند؛ پلك بالا می رود. باید پلك بالا رفته را میان انگشتان سبابه و وسطی گرفت و اندك فشار داد؛ مادهٔ بیماری در میان دوانگشت جمع می شود. سر پوست وسط ابر و را گرفت هرگاه برجستگی نمایان شد، پوست را از آن می بری! بریدن پارچهٔ نازك سطحی است نه عمیق، که باید احتیاط کرد. و اگر چندین بار این عمل - یعنی بریدن پارچهٔ نازك - تکرار شود بهتر از آن است، که يك دفعه و تا عمق ببرند. اگر در برش اولی خوب شد چه بهتر، وگرنه پاره کردن را تکرار کن! تا تماماً آشکار می شود. هرگاه دانستی که بریدن به مرام است، پارچهٔ کتان را بر هر دودست بیچ، پيله را به طرف راست و چپ حرکت ده و بردار و اگر بقیه از آن بماند، نمك بپاش تا آن را بخورد. اما اگر پيله در غلاف هم بود به شدت چسبیده بود، آنچه آشکار شده بر گیر و کار به بقیه نداشته باش زیرا نمك پاشیدن کارش را یکسره می کند، نمك بپاش و پارچه در سر که خیس شده را بر آن بگذار!

بامداد روز دوم نگاه کن! اگر مطمئن بودی که چشم درد بر وز نمی کند، داروهای چسبناك که در آن صمغ فیلزهره، شیاف خشخاش شاخدار، زعفران باشد استعمال کن! اگر پيله چنان به گوشت چسبیده بود که پدیدار نشود، تار مویی را به وسیلهٔ قلاب به زیر آن فرو کن و به راست و چپ تکان بده تا بروزمی کند، یا این عمل را به واسطهٔ بیخ پر نازك انجام ده و آنگاه آن را شق کن! باید در این شق کردن احتیاط کرد که مبادا نشتر به پوست و غشاء زیر پوست اصابت کند و ببرد و به طوری باشد که اگر با انگشت جای بریده را فشار دادی، پیه از آن خروج کند و درد زیاد و آماس پدید آید و چیزی سخت و به تعویق انداز بر جای بماند که از پيله بدتر است!! - همچنین شاید چیزی را از ماهیچه بردارنده پلك ببرند که مایهٔ ناتوانی پلك در باز شدن گردد. اما اگر شرناق در مرحلهٔ آغاز است و قوت نگرفته است، اکثراً وسیلهٔ دارو معالجه می شود و نیاز به عمل کردن ندارد.

فصل سیزدهم

توته

گوشتی است سست، در لایه داخل پلك به وجود آید. خون سرخ و سیاه و سبز از آن جاری می شود. علاجش تخلیه به وسیله خشکننده های خورنده و شیافهای گرم است. و هرگاه توته را وسیله داروهای خورنده از بین بردی، گردها و شیافهایی را که برای رویانیدن گوشت در قرچه های پلك به کار می رود استعمال کن! در هر حال علاجش همان علاج خارش و جرب (گری) قرنيه است.

فصل چهاردهم

فضله انداختن (التجعر^۱ - چلغوزی) (التحجر - نسخه)

ورمی کوچک است که خون دارد و (سخت می شود - نسخه) فضله مانند ری را بیرون دهد. می توان با عمل دست آن را از بین برد. و بعداً داروهای قرحه پلك را به کار برد.

فصل پانزدهم

قرحه و دریدگی پلك

علاجش:

ضماد عدس پوست کنده و پوسته انار در سر که پخته گذارند تا کبره (خشك ریشه) می افتد و خوره از بین می رود. آنگاه زرده تخم وزعفران بر آن بگذار که قرحه را علاج می نماید. اگر نیاز بود، شیاف «کندر»، شیاف «ابار»، سوخته ارزیر سیاه یا شیاف «اصطفیقان» و شیاف سرخ نرم استعمال کن! که دریدگی پلك بر هم جوش می خورد؛ و علاجش هم علاج دریدگی پوست است که ذکر شده است.

فصل شانزدهم

گری و خارش پلك

این بیماری از ماده شور بورکی، از خون تند مزاج، یا خلط تند مزاج دیگر ناشی است، که اول خارش است و بعداً گری می شود. اکثراً این حالت کمی بعد از قرحه چشم به وجود می آید. سر آغاز اندک خارش پدید آید؛ در نتیجه زبری و سرخی پلك، سرانجام انجیری شکل و قرحه می شود. و بعد از آن که ترك از خارش و آماس شدید ظهور کرد، دانه های سخت پیدا می شوند.

۱- التحجر: سنگ شدن (نسخه).

علاج:

اگر گری چشم و رمدها بهم بودند، اول رمدها را علاج کن و آنگاه به سراغ گری بشتاب! اما نباید به کلی دست از معالجه گری برداری.

همچنین اگر دو حالت بیماری باهم بودند، کدام شدیدتر است، اول آن را معالجه کن! اگر قرحه و آماس بود، در درجه اول نکند داروی تند و شدید استعمال کنی!! مگر این که به آرامی و نرمی خارش را تسکین دهی، وگرنه درد شدید از دوا برخیزد.

در درجه دوم و سوم، یا باید نشتر زنی یا باداروهای حك كننده مانند: كف دریا و به ویژه كفی را که آنرا «قاشورا» گویند. برگ انجیر یا شادانه و زعفران و مارقشیشا (مرغش) را شیاف کن و آن را حك بنمای!

تا در نخستین مرحله است، علاجش تخلیه و رگ زدن است. حتی اگر در ماه دودفعه انجام گیرد خوب است. بعد از خون گیری عمومی، خون از گوشه های چشم بگیر! زیاد حمام رفتن خوب است. باید بیمار از گرد و غبار و فریاد بلند سر دادن پرهیز کند، دکه ها را تندتند نبندد، یقه پیراهن تنگ نباشد، از خشم زیاد پرهیزد، زیاد حرف نزند، تند سر بر بالین نجسباند، زیاد بر سجده نماند، از هر چه مواد را به سوی بالا می برد و به رخساره می رساند، پرهیز کند.

در ابتدا شیاف «سرخ نرم» و بعداً شیاف «سبز نرم» بگذار! اگر قوی تر بود، شیافها را تندتر کن! «طرحماطیقون» و سرمه «ارسطراطس»، شیاف زعفران به کار ببر! زهره بز و زهره خوك، نشادر، سوخته مس و زاج سفید، خوبند. داروهای نافع در این بیماری به قرار زیرند:

نسخه اول: کهر با يك جزء، پوسته نازك مس دو جزء، در عسل معجون شود. و یا يك جزء الوا با نیم جزء نشادر با عسل عجین شود.

نسخه دوم: سوخته مس شانزده مثقال، فلفل هشت مثقال، جوش کوره چهار مثقال، مر و زعفران هر يك دو مثقال، زنگار پنج مثقال، صمغ عربی بیست مثقال. همه اینها را باهم در آب قدومه یا آب باران می کوبند.

فصل هفدهم

باد کردگی (انتفاخ)

و آن عبارت است از ورم سرد همراه خارش که آن هم چندین حالت دارد: یا بادچیره گشته یا زائده بلغم رقیق، یا زائده آبی، یا زائده سودایی است. اگر از باد است، ناگاه آید و به سوی گوشه چشم کشیده می شود. تو گویی مگس آن را گزیده است. در تابستان و برای پیران رخ می دهد و پلك را سنگین نمی کند.

بلغمی، سردتر و سنگین تر است و اگر با انگشت فشار دهی اثرش می ماند.

اگر آبی باشد، از فشار انگشت اثر نمی ماند و درد هم ندارد.
سودایی، اکثراً پلك چشم را در بر می گیرد. سخت است و کشیده می شود. گاهی به ابرو و رخسار می رسد، و درد بسیار ندارد، بدرنگ است و اکثراً بعد از رمداً آید و حتماً بعد از آبله می آید.

علاج:

باید اول تخلیه و پاکسازی سروتن صورت گیرد. آنگاه اگر گرایش بلغمی دارد، ضماد خطمی و از آن مفیدتر، برگ گرچک کوبیده آمیخته با شب. ابرخیس شده در سرکه و آب گرم بر آن بگذارد. مالیدن الوا، فیلزهره، شیاف خشخاش شاخدار، تانیول، زعفران با آب تاج ریزی مفید است.

فصل هیجدهم

پلك برهم زدن بی اراده

گاهی از خاشاکی سبك، یا از جوش است و اکثراً در کسانی ظاهر می شود که تمدد دارند و برای تمدد آماده اند. در بیماریهای حاد، آژیر تمدد و تشنج است.

فصل نوزدهم

ریختن مژه

سببش یا ماده است یا موضعی. اگر از ماده باشد، یا انتقالی است. چنان که در آخر بیماریهای سخت روی دهد. یا به سبب اختلاط ماده تباه در دستگاه مژه است؛ چنان که در داء الثعلب رخ می دهد. به طوری که رطوبتی تند مزاج، یا نمکین یا بورکی در لایه داخل پلك است و آسیب در پلك دیده نمی شود، ولی زیان به مژه می رساند.
اگر سبب موضعی است، باید آسیبی آشکار باشد، که دستگاه مژه سخت و غلیظ شود. بخاری که موی را تولید می کند منفذ ندارد که بیرون آید، پلك در آن حالت یا ورم می کند یا خورده می شود. سرخی و سوزش شدید علامت آن است.

علاج:

اگر موضعی است، آسیب را باید بر حسب تعلیمات ذکر شده در جای خویش معالجه کرد، و اگر از نبودن ماده رویاننده مژه است، باید وسیله تغذیه و بهداشت، تن را معالجه کرد. همچنین داروهای باز رویاننده مژه را - که در اقرابادین و لوحهای مفرده گفته ایم - استعمال کرد.
اگر به سبب رطوبت تباه باشد، تخلیه سر و عضو لازم است. آنگاه علاج مو را به کار ببر! داروی به چشم کشیدن برای باز رویانیدن مژه: سنگ ارمنی، لا جورد، سرمه هسته خرما با

لادن- که در اقرار ابادین آمده- یا این که سوخته هسته خرما می نارسیده وزن سه درهم، سنبل رومی دو درهم، باهم سر مه شوند.

داروی مجرب: سنبل سیاه را گرد کنند و به وسیله میل به چشم کشند. پشک موش سوخته یا ناسوخته با غسل خوب است و به ویژه برای سرخی و آماس پلك. یا: خاك زیر درخت تارك، با زعفران و سنبل رومی هریك، يك جزء را سر مه کنند.
اگر ریزش مژه همراه خارش و سرخی پلك باشد و پلك خوره داشته باشد، اناری را كاملاً با همه اجزائش در سر که بجوشانند تا از هم می باشد و برجای ریزش مژه بچسبانند. همه داروهای چسبیدنی مفیدند.

زاج سفید، زاج زرد، به تساوی بکوبند، داروی سرخی و ورم پلك است.
پشک سوخته خرگوش هشت درهم، پشک بز سه درهم، در چشم کشند مفید است.
مگس سر برکنده خشکیده، فندق سوخته کوبیده و با پیه بز یا پیه خرس بر آن مالند هم مژه را باز رویاند و هم سیاه رنگ می باشد.
سر مه بوداده يك جزء، فلفل يك جزء، سوخته ارزیز شسته چهار جزء، زعفران چهار جزء، ناردین سه جزء، هسته سوخته خرما دو جزء، باهم قاطی کرده و به چشم کشند.

فصل بیستم

موی برگشته

علاجش پنج طریقه دارد: چسبانیدن، داغ کردن، تنظیم با سوزن، بریدن و کوتاه کردن پلك، برکندن که باز نروید.

۱- چسبانیدن: موی را بلند کن! و جای آن را مصطکی، صمغ صنوبر، داروش، اندران، چسبی که از شکم جانور صدفی بیرون آید، الواء، انزروت، کنیرا، کندرحل شده با سپیده تخم بگذار! روغن چینی هم خوب است و از آن خوب تر چسب پنیر است، که در اقرار ابادین ذکر کرده ایم.
۲- علاج با سوزن: سوزنی را از لایه داخلی پلك به سوی خارج روان کن و کوشش کن که سر موی زائد در سوراخ سوزن آید و بیرون بیار و ببند! اگر نتوانستی موی را در سوراخ سوزن جای دهی، موی زنی را در سوراخ سوزن کن آن سر دیگر را گری بزنی که حلقه ای باشد و موی زائد را در آن حلقه بند کن و بیرون بکش! اگر ناچار شدی که عمل سوزن را تکرار کنی، جای را عوض کن زیرا تکرار در يك جای سوراخ را گشاد می کند و موی را نمی گیرد.

۳- بریدن: رستگاه موی زائد را از پلك می برند. بعضی گفته اند جایی را که «اجانه» طشتك گویند و در کنار پلك است شق کنند و چون شق شده به هم آید حتماً گوشت زاید بر آن می روید و این گوشت موی برگشته را راست نگه می دارد، و نمی گذارد که واژگون شود و برگردد.

۴- داغ گذاشتن: سر سوزنی سر کج را گرم کن، پلك را بکش، جای موی را داغ کن! دیگر

بر نمی گردد. شاید نیاز به تکرار داغ برای بار دوم و سوم باشد که هیچ گاه موی برگشته پیدا نمی شود.

۵- بر کندن یکباره: موی را بر کن و داروهای مانع روئیدن موی بگذار و به ویژه بر پلک بگذار! که آن داروها را در الواح مفرده آوردیم و در بحث موی زائد می آوریم.

فصل بیست و یکم

موی زائد

رطوبت عفونی زیاد که در پلک چشم جمع می شود، تولید موی زائد می کند.

علاج:

تخلیه بدن و سر و چشم - چنان که دانی - بعداً استعمال به چشم کشیدن آنها، تخلیه پلک از قبیل: زیره کرمانی، روشنای قرمز، سبزند، شیاف هلیله ای، و به خصوص اگر رطوبت اشکی یا روی آورده از خلط باشد.

اگر دارو چاره ساز نبود موی را بر می کنی و جای موزا با خون خارپشت، زهره خارپشت، زهره آفتاب پرست، زهره کرکس، زهره بز، مرهم می گذاری! اگر این خون و زهره ها را با گند بیدستر مخلوط کنی و شیاف شبیه پولک ماهی درست کنی و در وقت حاجت با تف دهان انسان تر کنی و بر جای موی کنده گذاری که نیم ساعت بماند، چاره ساز است.

نسخه دیگر:

زهره هر یک از خارپشت و آفتاب پرست با گند بیدستر به طور مساوی با خون کیوتر جمع کرده و از آن قرص می سازند.

گویند خون کهنه و به ویژه کهنه سگی و خون قورباغه خوب است. ولی در آزمایش رد شده است. و گفته اند اگر مخلوط قطران باشد خوب تر است.

و گویند: زهره کرکس با خاکستر یا نشادر یا با افشره گندنا (تره)، و به ویژه که در تابه بر آتش نهند تا به هم می آمیزد و بوی می دهد، اگر خاکستر صدف باشد بهتر است.

براده آهن زنگ زده با آب دهن انسان بهترین داروست؛ هر چند دردش زیاد است.

زنگ آهن با نشادر و به ویژه با سوخته سم خر و یا سرکه تند، همچنین کف دریا با آب گیاه اسفرزه، که هرگاه جای موی را کرخی داد و سرد شد دیگر موی نمی روید.

فصل بیست و دوم

به هم چسبیدگی کناره های پلك

اکثراً بعد از زرمند روی دهد.

علاجش:

انزروت، شکر طبرزد، هریك يك واحد، كف دریا يك چهارم، نرم بكو بند ویر لبه پلك بمالند نافع است.

گفتار چهارم

نیروی دید و حالات آن

فصل اول

ناتوانی نیروی دید، که چندین سبب احتمالی دارد

- ۱- مزاج بیمار معتدل نیست و سوء مزاج دارد. سوء مزاج خشک، یا سوء مزاج تر چیره و دارای خلط است، یا سوء مزاج ساده و بدون ماده است.
- ۲- بخار بالا و از تن بیمار و به ویژه از معده بیمار به چشم رسیده و نیروی دید را ناتوان کرده است.
- ۳- سرمای زیاد، بدون ماده سردی زا.
- ۴- حرارت چیره بر بدن، بدون ماده خلط حرارت زا، یا همراه ماده خلط حرارت آور.
- ۵- سبب ناتوان شدن نیروی دید در مغز است، مثلاً: بیماری در گوهر مغز عموماً یا در بطن جلوی مغز است. مثل این که بطن جلوی مغز اثر ضربت به سر وارد شدن زیر فشار قرار گرفته باشد و تأثیر آن بر چشم آمده و نیروی دید را ناتوان کرده باشد. یا قسمت جلو بطن جلوی آسیب دیده و سیب ندیدن شده است.
- ۶- اکثراً از اثر رطوبت چیره، یا خشکی چیره مزاج بدن - که در نتیجه بیماریها رخ دهد - نیروی دید ناتوان می شود.
- ۷- حرکت و جنبش بدنی فوق العاده و بیش از اندازه لازم، بر نیروی دید اثر می گذارد.
- ۸- پاکسازیها و تخلیه های بیش از حد و به افراط سبب کم سویی چشم می شود، زیرا ماده رطوبی لازم می خشکد.
- ۹- حرکت بیش از لازم روانی، شاید سبب ناتوانی نیروی دید شود.
- ۱۰- ممکن است سبب در خود روان بینایی باشد.
- ۱۱- اندامان پیرامون چشم از قبیل عصب تو خالی آسیب دیده باشند.
- ۱۲- آسیب در خود لایه پرده های چشم است.
- ۱۳- ممکن است روان بینایی از حالت طبیعی نازک تر، غلیظ تر، سفت تر، یا کمتر شده است؛

- اما اگر روان بینایی فزونی یابد، بسیار به جا و پسندیده است و آسیبی به نیروی دید نمی رسد، بلکه نیروی دید را تقویت می کند.
- ۱۴- احتمال دارد از زیاد نگاه کردن به قرص آفتاب و چیزهای دارای پرتو نیرومند- که روان بینایی را پراکنده می سازد- دید گزند بیند.
- ۱۵- احتمال دارد از زیاد چشم دوختن به یک چیز معین، نیروی دید کاهش یابد. مثلاً زیاد در تاریکی ماندن و ندیدن روشنایی به مدت زیاد، روان بینایی را سفت گرداند و پیر پشت می شود و بعداً به تدریج به نازکی بیش از معمول می گراید.
- ۱۶- اکثراً نازک شدن بیش از حد لازم روان بینایی، از خشک مزاجی رخ می دهد، و غلظت و پرمایگی بیش از لازم، از رطوبت مزاج هم سبب می شود.
- ۱۷- و ممکن است در سرشت خشکی یا رطوبت زیاد از لازم همراه بوده باشد.
- ۱۸- ممکن است روان بینایی کمتر از لازم در خلقت چنین بوده باشد.
- ۱۹- احتمال دارد از سوء مزاج خشک شدید، دید نیروی خود را از دست دهد.
- ۲۰- قسمت جلو مغز بسیار به ناتوانی مبتلا باشد.
- ۲۱- بیماریهای سخت و دراز مدت سبب ناتوانی نیروی دید می شود.
- و هرگاه نیروی بینایی کاملاً تحلیل برود، مرگ نیروی دید حتمی است. گفتیم شاید سبب ناتوانی نیروی دید در پرده های چشم باشد. اکثراً سبب در پرده های خارجی پرده سومی یا چهارمی است. و آن گاه یا آسیب در خود پرده است یا سوراخی، گداری، در پرده رخ داده و روان بینایی از آن روان شده است.
- اگر از خود پرده خارجی چشم است، باید تشخیص داد که سوء مزاج بدجنس دارد. و اکثراً آسیب دیدگی پرده چشم از بخاری روی می آورد که در لایه دو پرده بند آمده است. - یا رطوبتی زاید با پرده آمیخته است.
- یا پرده به خشکی و مزاج خشک کننده مبتلاست به زبری و ترنجیدگی انجامیده است، و به ویژه اثر ترنجیدگی و زبری به عنیبیه یا قرنیه سرایت کرده است.
- یا پرده خارجی چشم قرحه نمایان یا نادیده داشته و اثر آن بر سطح پرده مانده است.
- پرده خارجی از اثر چشم درد زیاد که زیاد رنج دیده است، شفافیت و روشنی خود را از دست داده است.
- رنگ خارجی بیگانه با پرده خارجی چشم آمیخته است، همچنان که در بیماری «یرقان» قرنیه رنگ عوض می کند و زرد می شود.
- یا از باد سرخ گزند دیده است.
- یا رنگ طبیعی و سرشتی از پرده خارجی چشم سلب می شود، چنان که برای عنیبیه روی می دهد و بیش از حالت لازم شفافیت پیدا می کند و نور بیشتر و نیرومندتر بر چشم می تابد و روان بینایی را پراکنده می کند.

احتمال دارد در این حالت تأثیر هوا و روشنایی بر رطوبت لازمه چشم، رطوبت بر چیده شود و از گرمی بخشیدن هوا، گرمی و خشکیدن پدید آید.

- یا این که، پرده خارجی چشم به سبب ماده خوره ای نازک تر از لازم شده است و نور و روشنی به تدریج - چنان که طبیعی است - بر آن نمی تابد، بلکه یکباره هجوم بر جلیدیه (ماده یخی) می آورد.

- پرده ای بسیار نازک بر چشم آید چنان که در ناخن دیده می شود.

رگهای چشم ستبر و باد کرده شده اند، چنان که در حالت ابتلای چشم به بیماری سبل رخ دهد.

- روی آوری بر سوراخ عنیه و گذار روان بینایی روی می آورد، که تنگ تر از حالت طبیعی می شود - که سبب را بعداً ذکر خواهیم کرد - یا گشادتر از طبیعی خواهد شد.

- یا عنیه به طور ناتمام بند خواهد شد، که قسمتی باز و قسمتی مسدود می شود.

- یا عنیه به کلی و به طور کامل بند می آید؛ چنان که اگر آب ناپسند در چشم باشد و سوراخ عنیه را بند آورد.

یا در حالی که قرحه در قرنیه چشم باشد، چرک چکیده از قرحه قرنیه دهانه سوراخ عنیه را می بندد و سوراخ عنیه پر از چرک می شود.

ما این حالات را یکان یکان شرح خواهیم داد.

اگر سبب کاهش نیروی دید رطوبت باشد، چند جهت دارد:

- اگر رطوبت ناسازگار و روی آورد جلیدیه را در بر گیرد، قوام و حجم طبیعی جلیدیه تغییر می یابد.

یا غلیظ و پرمایه تر از حالت طبیعی می شود، یا یکدفعه تند و سفت تر از حالت طبیعی می گردد.

- یا از جای طبیعی خود تکان می خورد و منحرف می شود و یارای تحمل کردن نور و رنگهای بسیار درخشان را از دست می دهد و از نور قوی و رنگهای درخشان آزار می بیند.

اگر بیضیه آسیب بیند، آن هم حالاتی دارد:

- یا حجمش بسیار بیشتر از حالت طبیعی می شود.

- یا غلظت پیدا می کند، و این غلظت یا در وسط در برابر سوراخ عنیه است، یا در اطراف و نزدیکیهای وسط، یا در سراسر عنیه است، که موجب کاهش شفافیت بیضیه می شود.

- یا رطوب و بخار با بیضیه می آمیزد و شفافیت را دگرگونه می سازد. اگر بخار و دود از خارج آید، شفافیت بیضیه را کاهش می دهد، تا چه رسد به بخار و دودی که از داخل با بیضیه مخلوط شود.

پس هر چه حب و داروی ودانه است اگر بخار بر انگیز باشند، دید را سنگین کنند و از کاربرد آن می کاهند.

اگر سبب کاهش نیروی دید در زجاجیه - ماده شیشه سان - است، مستقیماً و در نخستین مرحله گزندی به نیروی دید نمی رساند، اما زیانش به جلیدیه می رسد. جلیدیه را از اعتدال - حالت طبیعی و سرشتی لازم برای بهبود چشم - تغییر می دهد. زیرا ماده غذایی را که به جلیدیه می دهد تا معتدل

است و سازگار نیست.

اگر سبب کاهش نیرو در شبکه چشم باشد، باید گسستگی پیوندی روی داده باشد؛ و این حالت گسستگی در برخی از اجزاء شبکه روی داده که نیرو کاهش یافته و به کلی از کار نیفتاده است.

- یا گسستگی در سراسر شبکه رخ داده که دید یکباره از کار می ماند.
اگر آسیب از عصبی است که به نیروی دید بستگی دارد، یا در عصب، بند آمدنی روی داده است، یا ورم کرده، یا گشاده تر از حال طبیعی شده و یا گسسته است.

نشانیها:

اگر کاهش نیروی بینایی سببش در بدن است و بدن در این ناتوانی بینایی شرکت دارد، ما نشانیهای سوء مزاج گوناگون بدن را شرح داده ایم، مزاج بدن را بررسی کن!
اگر تشخیص دادی که آسیب چشم از سوی مغز است، مغز را معاینه کن! که خود مغز به چه آسیبی مبتلاست.

اگر آسیب از مغز باشد و به چشم سرایت کرده، حتماً باید بقیه حواس نیز آسیب دیده باشند.
گاهی در آسیب دیدگی مغز، چشم بیشتر از سایر حواس سهیم و همدرد است. چنان که حس بویایی قبل از حس شنوایی از آسیب مغز گزند ببندد.

مثلاً در ضربت خوردن قسمت جلو مغز که از اثر فشار، مغز بیمار می شود، می بینی که حس شنوایی دست نخورده و به حال خود مانده است. اما چشم به حالت باز می ماند و انسان نمی تواند پلکها را حرکت دهد و چشم هر چند باز است چیزی نمی بیند.

اگر کاهش دید بستگی به روان بینایی دارد؛ اگر روان بینایی نازک تر از حالت طبیعی شده باشد و در عین حال کمتر از حالت طبیعی باشد، علامتش این است که هر چند نزدیک را به خوبی می بیند، چیز دور افتاده را کاملاً نمی بیند.

اگر روان بینایی زیاد است اما نازکتر از روان طبیعی است، نزدیک و دور را بسیار خوب می بیند. لیکن اگر بسیار نازک تر از لازم باشد، چیز بسیار درخشان را ثابت نمی بیند. مثلاً نور بسیار قوی نیروی بینایی را بسیار خسته گردانیده و چشم آن چیز درخشنده را جدا جدا می بیند.

اگر روان بینایی زیاد از حد طبیعی غلیظ باشد، چشم از دور خوب می بیند و نزدیک را خوب نمی بیند. در نظر بعضی سبب شعاع (پرتو) است؛ که دید عبارت از بیرون جستن پرتو است و ملاقات با شیء دیدنی، که حرکت دید به سوی دور از غلظتش می کاهد و قوامش را استقامت بخشد. چنین حرکتی، روان رقیق را تحلیل می برد و کاری از دستش بر نمی آید.

اما به نظر بعضی دیگر، دید از جایگاه شفاف صورت می گیرد. گویند در نگاه کردن به دور جنبش جلدیه شدت می یابد؛ از این رو روان غلیظ داخل خود را رقت بخشد و روان رقیق را به ویژه اگر کم باشد تحلیل می برد. اثبات یکی از این دو نظریه کار حکما است نه کار پزشکان.

اما اگر چنین حالتی سببش در لایه‌ها و رطوبتهای پایین رفته باشد، نمی‌توانی بدانی مگر چیزی دیگر همراه باشد. لکن می‌شود از رنگ، بادکردگی، کشیدگی، ترنجیدگی، پژمردگی، کوچک شدن چشم، رطوبتی که بر چشم نشیند کمک گرفت، چشم بیمار شده، چیزی مانند رنگین کمان ببیند، یا خشکی و تیرگی را که از خارج می‌توان دید و مردمک چشم به وضوح مشاهده شده را نمی‌بیند، که شاید حالت قرنیه را از آن شناخت، یا حال بیضیه را که شخص بیمار همیشه به مانند‌ی را میان دو چشم خود می‌بیند.

اگر تیره رنگی تنها در برابر سوراخ مردمک باشد و بقیه اجزاء قرنیه تیره نباشد، دلیل است که تیرگی در بیضیه است و بیضیه صاف نیست.

اگر تیرگی تمام اجزاء قرنیه را دربر گرفت، بدون شك آسیب در قرنیه است. تنها اشکال در این است که آیا در بیضیه هم هست یا نه؟ گاهی خشکی بر بیضیه روی آور است. شاید از این خشکی بعضی از اجزایش گردهم آیند و جمع شود، در نگاه کردن سوراخی یا سوراخهایی می‌بیند، که شاید از اثر جوشهایی پنهان در قرنیه باشد و سیاهیایی پیش چشم آید که وجود ندارند. و گمان می‌رود که دیدن سیاهیها از آب باشد، و شاید از آب نباشد.

تنگی و گشادی و آب و حالات عصب را در بحث جداگانه‌ای می‌آوریم.

علامت گسستگی پیوندها، اگر در کلیه چشم باشد بینایی یکپوش از دست می‌رود. و بدان! هر نوع تباهی که از خشکی باشد، در حالت گرسنگی و ورزش تحلیل برنده، هنگام تخلیه‌ها و در گرمای نیمروز شدت یابد؛ اگر سبب رطوبی باشد، عکس آن را در نظر بگیر!

علاج:

اگر ضعف دید از خشکی است: آب پنیر، رطوبت بخشها، شیر نوشیدن و شیر در چشم دوشیدن، روغن‌های رطوبی بر سر مالیدن، و به‌ویژه برای نوشفایافتگان از بیماری، خواب، آرامش، به بینی کشیدنیهای رطوبت‌آور و به‌ویژه روغن نیلوفر خوب است. اگر سبب یبوست است و در لایه است، علاجش سخت می‌شود. اگر از رطوبت است؛ بعد از تخلیه، تحلیل برنده‌ها استعمال شوند. سبک قی کردن به‌ویژه برای سالخورده‌گان مفید است. اگر ماده کهنه شده باشد، بسیار زیان رسان است.

غرغره‌ها و عطسه‌آورها مفیدند. برای استفراغ در این حالت روغن گرچک با آبی که الواد آن خیس شده مفید است. هرچه بخار را از سر براند مانند: معجون هلیله‌ای - به‌ویژه هنگام خواب - خوب است. ورزش دست و - به‌ویژه - پا نافع است. باید چشم را ماساژ داد، اگر سبب غلظت باشد، علاجش در لوح داروهای چشم ذکر شده.

باید هرگاه داروهای تند به کار می‌بری، داروهای گیرنده هم باشد. توتیای شسته و پرورده در آب مرزنگوش یا آب رازیانه، یا آب ریحان کوهی، افشره گندنای وحشی نافع است. به چشم کشیدن صمغ فیلزهره بسیار مفید است، که نیروی دید را تا زمانی دراز نگه می‌دارد. اگر رطوبت

رقیق و همراه حرارت و خارش باشد، ساییده هلیله و گلاب بسیار مفید است.
 داروهای مفید برای تقویت دید: زهره جانورانی مانند: كيك، زق (نوعی مرعابی كوچك)،
 ماهی شبوط، لاشخور، گاونر، خرس، خرگوش، بز نر، كلنگ، پرستو، گنجشك، روباه، گرگ،
 گربه، سگ شکاری، قوچ کوهی، هوبره را به چشم کشند، بسیار مفید است. به ویژه زهره هوبره
 خاصیتی عجیب دارد. این داروها تنها یا ترکیبی باشند، مفیدند.

از روغنهای نافع: روغن گرچك، روغن نرگس، روغن ثمر غار، روغن ترب، روغن شنبلیله،
 روغن سوسن، روغن مرزنگوش، روغن بابونه، روغن بابونه گاوشمی است، آب ریحان کوهی
 به چشم چکانند، مفید است.

افشره انار میخوش (ملس) بجوشد تا نصف شود و به هم زنند، يك دوم آن عسل مخلوط کنند و
 در آفتاب گذارند؛ از داروهای تقویت کننده دید است.

دو عدد گردوی سوخته، سی عدد هسته هلیله زرد بکوبند و يك مثقال فلفل ناسوخته بر آن ریزند
 و به چشم کشند.

آب انار ترش و شیرین را دو ماه در زیر آفتاب گرم بگذارند و صاف کنند. دار فلفل (فلفل دراز)،
 الوا، نشادریا الوا بدون نشاد نرم کوبند و بر يك رطل از آب انار، سه درهم بریزند و نگه دارند و تا
 کهنه شود بهتر است. سوسن زرد با آب مامیران، مانند سرمه کوبیده شود. آب پیاز با عسل برای
 چشم مفید است.

شیاف از زهره ها داروی قوی است. زهره های قوی مانند: زهره بازو و کرکس. قطراتی از
 سرکه و شیر و عسل در هاون مسی آن قدر بسایند تا سیاه گردد و به چشم کشند.
 و بدان! که همیشه خوردن شلغم پخته یا بریان دید را تقویت کند و از ضعف آینده چشم مانع
 شود. گوشت مار - چنان که در تریاق پخته می شود و چنان که در باب جذام آمده است - تناول شود،
 به بهداشت چشم بسیار خدمت می نماید.

برای پیران و کسانی که از اثر جماع چشمشان ضعیف شده داروی زیر خوب است:
 نسخه: توتیای شسته و شراب به اندازه حاجت، روغن بلسان، بیشتر از توتیا. توتیا سائیده
 می شود، روغن بلسان بر آن ریزند، بعداً شراب اضافه می کنند و بسیار می ساینند و به چشم کشند.
 نسخه داروی دیگر که به نفع دید است و حتی در نگاه کردن به قرص خورشید زبانی نمی بیند از
 این قرار است:

نسخه: سنگ «باسفیس»، سنگ «مغناطیس»، سنگ «احاطیس» که زاج سفید است، شادانه،
 بابونه و افشره پلخم. از هر يك يك جزء. زهره کرکس، زهره مار، از هر يك يك جزء، سرمه چشم
 گردد.

شانه کردن مو، به ویژه برای پیران روزانه چندبار تکرار شود. زیرا بخار را به سوی بالا
 می کشد و از چشم دورش می سازد.

توی آب صاف رفتن و سرفه کردن و چشم زیر آب باز کردن بهداشت چشم است و چشم را

تقویت کند. و به ویژه برای جوانان.
کسی که از بخار معده و زیانِ رطوبت در رنج است، قبل از غذا خاراگوش آب پز و اسکنجبین، پیاز دشتی، سیر و هر چه ملین است و مواد ناباب را از معده بیرون می راند بخورد.

فصل دوم

آنچه برای چشم زیان آور است.

کار و حرکات، اغذیه، تصرف در اغذیه.
کار و حرکات: هر چه خشکی آور است. مانند: جماع زیاد، خیره شدن در درخشنده ها، خواندن خط ریز به افراط. اما در حد متوسط نافع است. ریزه کاریها، خواب بر سیری، و بعد از شام خوردن زیان به چشم رساند. باید کسی که ضعف بصر دارد، بعد از هضم طعام بخوابد، هر نوع امتلاء زیان است، هر چه قبوضت آور است خوب نیست، هر آنچه خون را تیره بدرنگ کند، از قبیل: شور مزه ها، تند مزه ها و غیره خوب نیست. مستی کردن به زیان چشم است.
قی از آنجا که معده را تخلیه می کند خوب و از آنجا که مواد مغز را تحریک می کند و به سوی چشم می راند، بد است. اگر قی دادن لازم باشد حتماً باید بعد از غذا و به آرامی باشد، حمام رفتن خوب نیست. خواب زیاد بد است. گریه شدید، رگ زنی زیاد، حجامت گذاشتن پیاپی، خوب نیست. از خوراکیها: شور، تند مزه و بخار آور و هر چه دهانه معده را آزار دهد، شراب غلیظ و تیره، گندنا، پیاز، ریحان کوهی، زیتون بسیار رسیده، شبت، کلم، عدس، خوب نیستند.

فصل سوم

شبکوری

چشم در شب نمی بیند و در روز می بیند و بعداً ضعیف می شود. این از بسیاری رطوبت چشم و غلظت آن، یا از رطوبی بودن و غلظت روان بیننده است.
اکثراً مشکي چشمان به شبکوری مبتلا می شوند و کبود چشم ها محفوظند.
کسانی که کاسه چشم کوچک دارند یا رنگارنگی و خطوط پر پیچ و خم در چشم دارند، که دلیل کمی روان بینایی در خلقت است. به شبکوری دچار می شوند.
شاید از علتی در خود چشم، یا به شراکت مغز و معده باشد که علامات اینها را می دانی!

معالجه:

اگر ماده شبکوری زیاد است، رگ سر را و شریان سباتی و گوشه چشمها را بزن! و از سایر تخلیه های شناخته استفاده کن و چند باره کن! اگر تخلیه با محموده و گند بیدستر باشد بی فایده

نیست.

قبل از غذا شربت زوفا: حسل یا گرد حسل و فیجن تناول کند. بعد از هضم خوراك كمی شراب کهنه بنوشد.

جگر بزتر بر اخگر نهند کارد در آن فرو کنند، سایی را که از آن می تراود بگیرند، نمک هندی و دار فلفل پیاشند و در چشم کشند؛ و می توان داروهای نامبرده را در حال برشتن جگر بر جگر پاشید و سر بر بخارش بگیرند، و از جگر کباب شده بخورند، که بسیار نافع است. نیز اگر پارچه نازک را از آن ببرند و شیاف چشم کنند، خوب است.

شیاف دار فلفل هم خوب است، یا از قسمت بالا و پایینی جگر پارچه هایی را ببرد و در تنور بریان کند و زیاد برشته نشود. و سایل آن را تصفیه کنند و به چشم کشند. جگر خرگوش و شیاف دار فلفل خوب است.

نسخه دیگر: فلفل، دار فلفل، ورس (اسپرک) اجزاء متساوی، با هم مخلوط و به چشم کشند. هر زهره ای نافع است و به ویژه زهره بزتر، قوچ کوهی، روغن بلسان آمیخته با کمی افیون، به چشم کشیدن هر سه نوع از فلفل که مانند گرد بسایند، شب مصری، عسل آب و رازیانه در چشم چکانند و مدتی زیاد چشم باز نکنند. اگر عسل قوتی از شب و نشادر در آن باشد، از آب رازیانه قوی تر است.

خون حیوان گرم مزاج برای به چشم کشیدن خوب است، افشره سیما هنگ آمیخته با بز خرغه، شیاف، هوه جوه، شیاف زنگار مفید است. فضله ورل و ریگ ماهی نیز بهره رسانند. زهره «حدات» (پرنده جوجه ربا، غلیواژ)، يك جزء، فلفل دو جزء، اندران سه جزء، با عسل عجین شود.

خون گیری از رگ گوشه چشم اگر مانعی نباشد - چنان که خود دانی - مفید است.

فصل چهارم

روزکوری

روزکوری عبارتست از: کمی ورقیقی روان بینایی که از تابش آفتاب تحلیل می رود و در تاریکی جمع می شود. گاهی علت کم است و چشم در سایه - نه در آفتاب - می بیند و در مقابل نور ضعیف است. علاجش زیاد شدن حالت رطوبی و غلظت دادن خون است چنان که دانی!

فصل پنجم

سیاهی ها، خیالات

در این حالت چشم رنگهایی را می بیند که گویی در فضا پراکنده اند. سببش وجود چیزی غیر

شفاف در میان جلیده و دیدنیهاست، و آن چیز یا همانند آن را به حالت عادی نمی توان درك كرد، لیکن نیروی بینایی خارج از اعتدال آن را حس می کند، یا اگر در حد متوسط باشد، با چشم می توان دید، هر چند چشم بسیار قوی نباشد.

معنی اولی آن است که: اگر دید قوی باشد، كوچك و نهانی ها از چیزهایی را که در هوا پرواز می کنند و به نزديك چشم آیند درك می کند که این اشكال در فضا زیاد است. اما از آن که نزديك است و یا از روشنی آن، نمی تواند آشکارا آنها را ببیند.

همچنین اگر در داخل اثری از بخارهای اندك باشد - که هیچ مزاجی از آن تهی نیست - به هر حال شکل های فضایی و آثار بخارها از چشمهای عادی که زیاد قوی نباشند پنهانند. اما برای چشم بسیار قوی، چون خیالی دیده می شوند، که در این حالت زیانی نیست.

اگر از آثار بخار است یا بخار در لایه پرده های چشم است، یا در رطوبی های چشم اگر در لایه هاست شاید بر لایه قرنيه اثرهای بسیار پنهان باشد که بقیه از آبله یا رمد، یا بقیه جوش و غیره است که چشم از خارج آن را نمی بیند. اما در باطن برای چشم پدیدار است، زیرا جای پنهان شدن اثر شفاف نیست چشم آن را احساس می کند.

در هوای شفاف اجزایی هست که به کثرت دیده می شود و گویی حقیقت دارد و از خارج دیده می شود. شاید جزئی از این اجزاء كوچك است که درست به اندازه سیاهی سوراخ عنیبیه است، که در مقابل آن قرار گرفته.

اگر ماده سبب بیماری روزکوری در رطوبت باشد، بر دو قسم است: یا خود به خود از گوهر رطوبت است و به سیاهی گرایده، یا از خارج عارضه بر گوهر رطوبت آمده و گوهر رطوبت خود به خود تغییر به ماده بیماری شده است. یا برای جزئی از چشم سوء مزاج رخ داده و رنگ را عوض کرده و شفافیت را از بین برده است و سوء مزاج ناشی از سردی یا رطوبت یا از حرارت به جوشش آمده و مزاج هوایی را تحريك کرده است؛ که یکی از خصوصیات ماده مزاج هوایی آن است که هر گاه با ماده رقیق شفاف مخلوط شود آن را غلیظ و رنگش را کره ای و غیر شفاف می سازد. یا از بیوست سفت کننده و برهم آورنده شدید است.

آنچه از ماده خارجی است یا عرضی (رویدادی) و ثابت است و از جنس بخارهایی است که از کلیه بدن بالا می روند. یا از معده یا از مغز است. اگر لطیف باشد می توان آن را پیدا کرد و تحلیل برد. چنان که در بحر آنها و بعد از قی و بعد از خشم پدید آید. یا ثابت است و آثر آب چشم است. سیاهیها در اندازه مختلفند، بزرگ و كوچك دارند، در قوام هم مختلفند. سفت هست و رقیق پنهان هست. در اوضاع مختلفند، متخلخل هست و سفت مه مانند هست. شکل مختلف است گاهی به دانه های ریز و گاهی پشه ای و مگسی می باشند و گاهی نخی و مویی که به درازی پیش چشم می آیند.

علامات:

اگر از حس بینایی قوی است، خفیف است و به اشکال گوناگون و دارای منظر به خصوصی نیست، و تا چشم سالم است آن هم موجود است و اختلالی ندارد. اگر سبب از قرنيه است، سببهای قرنيه را ذکر کردیم که ثابت می ماند، افزایش نمی یابد و زیبایی به چشم نمی رساند به جز این که موجب وجود اشباح است. اگر به سبب بیضیه است مدت زیاد ماند و آسیبی بزرگ به چشم وارد نیامورد. که این حالت یا کمی بعد از رمدم گرم یا پیر و سبب سردی یا گرمی بخش پیدا می شود و از معاینه معلوم است. و به ویژه که قرنيه با جلا و صاف است و زبری ندارد، و چیزی ثابت هست که زیاد نمی شود و زیبایی هم نمی رساند.

اگر سبب بخارهای معده و بدنی است، علامت این است که از بخار آورها و امتلاء و هضم و جنبشها و سرگیجه و حیرت زدگی چشم برانگیزد. آن هم گذرا است و زیاد نمی یابد و زیاد و کم می شود. و ویژه يك چشم نیست و در هر دو چشم می باشد. اگر غثیان (دل به هم آمدن) همراه داشت، دلیل درست است. اگر قی و استفراغ بود، باید معجونهای مسهل (ایار ج) به کاربرد و غذا را لطیف کرد و هضم رو برآه باشد که آن را افزایش یا کاهش دهد.

تو در باب ضعف چشم، علامت آنچه از خشکی بیضیه باشد یاد گرفت! و اگر تا شش ماه سلامت چشم و شخص صاحب چشم خیالاتی استمرار یافت، اکثراً جای نگرانی نیست. اما اگر سیاهیها پیش در آمد آب در چشم آمدن باشد، به تدریج چشم به تیرگی گراید تا آب نازل می شود و یا یکباره آب آید. کمتر اتفاق افتد که از شش ماه بگذرد.

اگر دیدی که اشباح می رود و بر می گردد، کاستی و فزونی دارند، بدان که آثر آب نیست. اگر مدت طول کشید و ناتوانی به چشم روی نیامورد، بدان که از آب در چشم آمدن خبری نیست.

معالجات:

آن شبها که پیش در آمد آب هستند باید زود معالجه شوند، و در غیر این صورت اگر از خشکی است، از رطوبت دهنده ها نفع بیند. اگر از رطوبت و غیر رطوبت است و از خشکی نیست، از به چشم کشیدنهای جلا دهنده استفاده کن! در معالجه آنچه آثر آب آمدن به چشم است، باید اولاً بدن و به ویژه معده را تخلیه کرد. بعداً سر را وسیله غرغره ها و انفییه ها و کلوچیدنهای پاکسازی کرد. عطسه آورها از آن رو که سستی آور است و تخلیه کننده مفید است، و از آنجا که عطسه سبب حرکت شدید می شود، بیم آن دارد که آب را تحريك کند و به ویژه اگر زیر عصب یا نزدیک آن باشد. و بدان! که «ایار ج فقرا» بسیار خوب است و «حب الذهب» (حب طلا) آمیزه با لوف و خیار تلخ که با شیرۀ الواء معجون کنند، خوب است. نباید داروهای لطیف کننده و جلابخش در چشم کشند مگر بعد از تخلیه.

در اوایل آب آمدن خون گیری کامل از شریان پشت گوش لازم است که باید اول داروهای نرم مانند: آب رازیانه با عسل و روغن زیتون استعمال کرد. چنان که گویند: اگر بیم آب آمدن باشد، بو کردن مرزنگوش مفید است، و روغن مرزنگوش خشک کننده آب است، و گویند در ابتدای آب آمدن عرق کردن گیجگاه مفید است. گویند بزروسمه به چشم کشیدن بسیار خوب است؛ که آب را زایل می کند و تحلیل می برد. آنگاه به تدریج به داروهای ترکیبی احتیاج است.

نسخه: سکبینه سه جزء، صمغ انگدان، کندس، هر یک دو جزء، عسل هشت قوطولی. سوخته سرپرستو با عسل به چشم کشند مجرب است. شیاف «اصطفیقان» و کلیه زهره های مذکور در باب ضعف چشم خوبند، که بهترین آنها شیاف زهره های مارستانی، سرمه «او میلاوس؟». و سرمه ای است که در اقرابادین آمده است. که زهره لاک پشت در آن دخالت دارد. یا داروی «اتعاسیوس» با آب رازیانه، یا شیاف مرزنگوش و «ساروس؟» و «مرحومون». و روغن بلسان هم مفید است.

داروی سر آغاز جلوگیری از آب آمدن چشم به قرار زیر است: نسخه: زهره گاونر جوان و سالم، در ظرف مسین ریزند، از ده روز تا دو هفته نگه دارند. مر و زعفران ساییده، زهره لاک پشت دشتی، روغن بلسان، از هر یک به وزن دودرهم، همه باهم خوب مخلوط می شوند و در چشم کشند.

نسخه دیگر: خربق یک جزء، صمغ انگدان یک جزء، سکبینه سه دهم جزء، شیاف شود و به چشم کشند.

نسخه دیگر: خربق سفید، فلفل هر یک یک جزء، اندران سه جزء، با آب ترب شیاف شود. بیمار نباید ماهی و غذاهای غلظت آور و بخارا انگیز بخورد. از بسیار نوشیدن شراب و آب پرهیزد. خون گیری و حجامت پیایی نباشد بهتر است و تا نیاز مبرم نباشد و تا ندانند که خون گرم و زیاد است از آن خودداری کنند.

فصل ششم

انتشار (گشادگی)

سوراخ عنیه گشاده تر از طبیعی می شود، که بعد از سردرد یا از ضربت و صدمه ناشی است. یا سبب در خود کاسه چشم است، که یا در بیضیه یا در عنیه است. اگر بیضیه رطوبت زیاد داشت، فشار بر عنیه می آورد و حرکت می دهد و گشادی دهد. اگر بیضیه خشک بود، گشادی در خود عنیه نیست بلکه عارضه ای است بر عنیه، که به پیروی از بیضیه، عنیه خشکی پذیرد، و هرگاه عنیه به خشکی گراید و به جوانب خود کشیده شد - چنانچه پوست سوراخ شده در حالت خشکی تمدد می کند و سوراخ وسعت یابد - سوراخ عنیه گشادتر می شود؛ به ویژه اگر رطوبتهای اطراف مزاحم باشند.

گاهی گشادگی عنبیه از رطوبتی است که در گوهر آن درآید و ستبری را زیاد کند و به سوی غلظت می کشد یا ورمی کشیده در عنبیه پدید آید.
 شاید گشادگی چشم سرشتی باشد، در هر حال به زیان چشم است، که چیزها را به حجم کمتر از طبیعی می بیند. یا شاید چیزی را نبیند، چه ممکن است که گشادگی به «اکلیل» (قسمت تاجی) برسد و چندان از نیروی دید نماند که به حساب آورد.
 اگر از ضربت و آسیب خارجی (تصادف) بود، علاج پذیر نیست.
 از شخصی معتمد شنیدم که گشادگی از اثر ضربت را معالجه کرده، فوراً خون گیری کرده و قرص الوا به وی داده و در مدتی کم شفا یافته.
 اگر گشادگی از گسستگی پیوندها در شبکه باشد، به هیچ وجه علاج پذیر نیست، و آنچه را گشادگی عصب توخالی باشد، شفای دشوار است.
 علامتها را در باب ضعف چشم گفتیم.

معالجه:

اگر سرشتی است، دوا ندارد. اگر از خشکی است، داروهای رطوبت بخش - که ذکر شده اند - مفیدند. اگر از رطوبت است و مواد رطوبی در بدن زیاد است رگ زنی؛ زدن رگ گوشه چشم - که موضع را پاکسازی کند - سود می بخشد.
 رگ گیجگاه زدن و بر کشیدن، تخلیه هایی که یاد گرفته ای! آب نمک، یا آب شور بر سر پاشند و به ویژه با سرکه مخلوط باشد. نباید مسهل های زیاد به کار برد که نیر و را ضعیف می کند و چنانچه لازم است پاک نمی نماید. شاید کافی باشد که درده روزیک دفعه پاکسازی وسیله يك يا يك درهم و نیم حب صمغ صنوبر باشد. غذا نخورد آب باروغن کنجد باشد. چشم سالم را توتیا بکشد تا همانند آن بیمار نشود.
 داروهای به چشم کشیدنی - که در باب خیالات و آب آوردیم - مفید است. حجامت بر پشت گردن خوب است که ماده را به عقب می کشد.
 اگر از ضربت خوردن است و می خواهی علاج کنی، خون بگیر، سر را گرمی ده، سردی بخشها را به کار بر! آرد باقلی پوست کنده، یا آرد جو خیس شده با آب برگ بید، یا آب کاسنی را ضماد کن!
 پشم آلوده به زرده تخم مرغ و روغن گل و کمی شراب بر چشم بگذار! خون «شفنین» (کبوتر دشتی) و جوجه مرغ در چشم بچکان. در روز سوم شیر در چشم چکانند، داروهای به چشم بسیار قوی لازم است.

خلاصه:

علاج این حالت از جنس علاج ورم گرم است. و اخیراً این نسخه را به کار برند:
 کندر، زعفران، مر، هر يك يك جزء، زرنیخ نیم جزء شیاف چشم شود. و این دارو را به کار ببر که

در علاج گشادگی نافع است.

نسخه: زهره بزغاله دو مثقال، زهره کلنگ دو مثقال، زعفران يك درهم، يكصد و هفتاد دانه فلفل، رب شیرین بیان پنج مثقال و دوسوم مثقال، اندران دو مثقال، عسل به اندازه حاجت. که داروها را با آب رازیانه می ساینند و با عسل مخلوط کنند و به چشم کشند.

برای علاج ضربت خوردن چشم، نیم مثقال از این داروها را با آب ترب می سایند و می گذاری تا خشک شود و گرد گردد و سرمه شود.

نسخه: زهره بزغاله دو مثقال، فضل خشک سوسمار یا ورل يك مثقال و نیم، بوره قرمز يك مثقال، فلفل، زهره کلنگ از هر يك دو مثقال، زعفران يك مثقال، اندران نیم مثقال، کندس يك مثقال، با آب رازیانه ساییده و با عسل مخلوط می شود.

اگر گشادگی از منحرف شدن لایه شبکیه یا از گشاد شدن دو عصب تو خالی باشد، علاج پذیر نیست هر چند در علاج گشاد شدن دو عصب مذکور امیدی باشد.

فصل هفتم

تنگی چشم

سوراخ عنبیه از حال طبیعی تنگ تر است. اگر سرشتی باشد خوب است، اگر از بیماری باشد بدتر از گشادگی است و ممکن است بند آید.

سبب: یا از قرنیه که خشک شود و می ترنجد و جمع می شود و سوراخ را می ترنجانند و تنگی یا بند آمدگی رخ دهد؛ یا رطوبت است که قرنیه را از اطراف کشیدگی دهد و به سوی وسط می آورد و سبب تنگی سوراخ عنبیه می شود. چنان که در الک (آرد بیزه) می بینی که اگر تر و سست شود به هر سو کشیده می شود؛ و یا خشکی شدید در بیضیه است که کاهش باید و به یاری لایه پزمرده می شود و جمع می گردد و برضد حال برجستگی چشم عمل می کند.

اکثرأ تنگی چشم از خشکی است، و شاید تنگی چشم از تنگی عصب تو خالی باشد. چنان که گشادی چشم از گشادی عصب کاوکی است. علامتها را در باب ضعف چشم گفتیم.

علاج:

تنگی از خشکی: داروهای رطوبت بخش از قطره، انفیه، افشره های پاشیدنی، و غیره است. که تو می دانی. غذاهای نرم و چرب. گاهی ناچار می شوی که چیزی کمی گرمی زار را به کاربری تا ماده رطوبی را به سوی چشم آرد.

باید به طور مداوم و پیایی سرور خساره و چشم را ماساژ داد. ولی به مدت کم، که جذب رطوبت کند.

تنها به کار بردن رطوبت آورهای خالص شاید زیانی هم دربر داشته باشد.

هر گاه داروهای به چشم کشیدنی جذب کننده را به کار بردی، باز رطوبت‌ها را استعمال کن! تنگی از رطوبت: داروهای به چشم کشیدنی در باب ضعف چشم و آب و اشباح ذکر شده اند و شیاف زیر خوب است.

نسخه: زنگار، اندران، هر یک یک جزء، زعفران یک جزء و یک سوم جزء، الو پنج جزء، مشک نیم جزء، شیاف شود و در چشم کشند.

نسخه دیگر: اندران دو مثقال، زنگار چهار مثقال، مدفوع ورل سه مثقال، زعفران دو مثقال، صمغ عربی یک مثقال، با عسل عجین شود و استعمال گردد.

نسخه: فلفل و اندران هر یک دو جزء، روغن بلسان نه جزء، زعفران یک جزء، صمغ اندران را در آب رازیانه حل کن! روغن بلسان را بر آن بریز و با عسل عجین کن بسیار مفید است. من خودم تنگ چشمی را که اول قرحه قرنیه سطحی داشت چنین معالجه کردم.

اول با داروهای جلا دهنده مخلوط با شیر پستان زن گاهی و بعداً با افشره آلاله کوهی (شقایق النعمان) افشره رازیانه سبز مخلوط با عسل، مداوا کردم و شفا یافت.

فصل هشتم

آب آوردن چشم

آب آوردن یکی از انواع بیماریهای چشم است که سدی را در میان چشم و دیدن به وجود می آورد. آب آوردن چشم عبارت از رطوبتی خارجی است که به چشم آید و در میان رطوبت بیضیه و پرده نازک قرنیه در جایی که سوراخ عنبیه آنجاست جمع می شود، و دید را مانع است.

این آب چشم در چندی و چونی تفاوت‌هایی دارد.

اگر آب به چشم آمده زیادتر از حجم سوراخ عنبیه باشد و همه سوراخ را بپوشاند، دید به کلی نابود می شود و چشم چیزی را نمی بیند.

اما اگر حجم آب کمتر از حجم سوراخ عنبیه باشد و تنها قسمتی از آن را بپوشاند معلوم است که دید هست اما ناقص است. آن قسمتی را که آب پوشانیده است نمی بیند و قسمتی که آب اشغال نکرده است می بیند، یعنی نیم به نیم می بیند. اگر بیمار به چیزی نگاه می کند فقط آن قسمت را می بیند که آب آن را نپوشانیده است و قسمتی از چیز دیدنی پیدا نیست. برای دیدن چیزی به طور کلی باید بیمار کاسه چشم را به طرف قسمت نادیده بگرداند و همه را ببیند.

ممکن است گاهی چیزی را کاملاً ببیند و ممکن است گاهی اصلاً آن را نبیند. مثلاً چیزی که می خواهد ببیند همگی در برابر قسمت پوشیده از آب قرار گیرد. یا آن چیز دیدنی همه اش در مقابل قسمت ناپوشیده از آب کدایی باشد. زیرا این راه بندان میان چشم و دیدنی وقتی ناتمام و نیم به نیم است که آب قسمت بالایی عنبیه را بپوشاند و قسمت پایینی مکشوف و بی آب باشد. یا در قسمت بالا و پایین آب باشد و در وسط مکشوف باشد. اما اگر چشم عنبیه را بپوشاند هیچ چیزی دیده

نمی شود. و چنان که گفتیم اگر در جای دیگر غیر از عنبیه این آب بیگانه گرد آید و عنبیه کاملاً مکشوف باشد، همه چیز را و همه اجزاء چیز دیدنی را می بیند.
ممکن است بند آمدنی در وسط سوراخ عنبیه سوراخ چشم و عالم خارج باشد. که در آن حال چشم کلیه چیز دیدنی را می بیند. اما در وسط دیدنی نقطه سیاهی گودال مانند می بیند.
آب بیگانه که به چشم وارد می شود و راه بندها در میان چشم و دیدنیها ایجاد می نماید، دو حالت احتمالی دارد:

۱. صاف و شفاف و نازک است و نور و آفتاب را از تابش به چشم باز نمی دارد.
 ۲. بسیار پرمایه است و تابش و روشنایی را از ورود به چشم مانع می شود.
- آب چشم علاوه بر اختلاف در نازکی و غلیظی در رنگ نیز اختلاف دارد که ممکن است به رنگهای زیر دیده شود:
- الف - هوایی رنگ.
 - ب - سپید به رنگ گچ.
 - ج - سپید به رنگ مروارید.
 - د - سپید مایل به کبودی.
 - هـ - پیروزه رنگ آبی درخشان.
 - و - طلایی.
 - ز - زرد معمولی.
 - ح - سیاه رنگ.
 - ط - به رنگ خاک.
 - ی - سبز رنگ.

آنهایی را که به رنگهای هوایی، سپید مروارید رنگ، سپید مایل به کبودی و آبی درخشان فیروزه رنگ باشند به آسانی معالجه می شوند. اما گچی رنگ و سبز و تیره یا بسیار سیاه یا زرد باشد، بر کشیدن به آسانی را نمی پذیرد و علاجش دشوار است.
گاهی این ماده آبی به حدی غلیظ و سخت می گردد، که نتوان آن را آب نامید. که این حالت علاج پذیر نیست. آنچه از سایر حالات ذکر شده آسانتر معالجه می شود نوع آب چشم است، که به حدی نازک و آبکی است که اگر چشم را در سایه روشن، سایه همسایه آفتاب معاینه کنی، می بینی! و اگر انگشت بر آن گذاری و کمترین فشاری بدهی، زیر انگشت می پراکند و همین که انگشت برداشتی باز گردد و جمع آید. اگر این آزمایش نتیجه مثبت داد، بدان که بر کشیدنش بسیار آسان است. اما نکند این آزمایش را بسیار بار تکرار کنی، که آب ممکن است چنان پراکند و در هم بر هم شود، که از بیرون کشیدن سر باز زند و بیرون آوردنش به زحمت افتد!
آزمایش دیگر هست، و آن این است:

کمی پنبه بر چشم بگذار و به تندی آن را پف کن و پنبه را بردار و فوراً و بی درنگ چشم را نگاه کن، بین آیا آب حرکت کرده، اگر حرکت کرده نشان این است که می توانی به آسانی آن را بیرون بیاوری.

آزمایش دیگر از هردو آسان تر:

بیماریک چشم را ببندد، اگر چشم دیگر در حال بسته شدن این چشم گشادتر از طبیعی به نظر آمد، آب در چشم بسته شده هست و بیرون آوردنش بسیار زحمت نیست. اگر آب به چشم آمدن از اثر افتادن بر زمین است، بر کشیدن آب از آن دشوار است. اگر مغز به آسیبی مبتلا شده است و از اثر آسیب مغز آب در چشم آمده است بر کشیدنش زحمت می خواهد.

نشانیهای آب آمدن در چشم:

- ۱- شبیحا، سیاهیها و جرمهای ریز پیش چشم آمدن، که سببی ویژه خارج از موضوع نداشته باشد، پیش در آمد و زنگ اخطار آب به چشم آمدن است، که این را سابقاً هم ذکر کردیم.
- ۲- اگر شبیحا را تیره می بیند و به ویژه تیره دیدن در یک چشم باشد.
- ۳- اگر چشمی چیزهای درخشان و پرتوانداز مانند چراغ را یکی دو ببند.
- ۴- در آزمونی که بحث شد، اگر بیمار چشمی را ببندد و چشم دیگرش در حال بسته شدن آن چشم گشادتر به نظر آید، آب هست. و اگر گشادتر به نظر نیاید آب نیست اما بند آمدنی در چشم هست و باید علاج بند آمدنی را رعایت کنی، زیرا گشاد شدن چشم باز در حال بسته شدن دیگر چشم دلیل بر انتقال نیروی روان از جای بسته به جای باز است. اگر روان در بین راه باراه بندانی داخلی روبرو شود نمی تواند این جابه جا شدن را انجام دهد.
- این آزمون بسته شدن چشمی و گشادتر شدن چشم دیگر اکثریت دارد که نشانه آب در چشم است، اما نه همیشه، زیرا ممکن است آبی که به چشم آمده غلیظ باشد، که روان بینایی هر چند راه بندانی را سر راه خود نمی بیند، اما غلظت و پرمایگی آب چنان است که روان یارای منتقل شدن به چشم دیگر ندارد و از غلیظ نفوذ نمی کند.

علاج:

من خودم دانشجویی را دیدم که آب به چشمش آمده بود، اما تازگی داشت و کهنه نشده بود. خودش خودش را این طور معالجه کرد، غذا کم می خورد، خوراکیهای رطوبتی از قبیل آبگوشت و شوربا و غیره نمی خورد، از هر چه رطوبت زا بود پرهیز کرد، غذایش تنها بریان شده و در تابه سرخ شده بود.

داروهای گدازنده و نرمی بخش به چشم می کشید، آب ناباب در چشمش نماند و خوب شد. حقیقتاً اگر زود به داد بیمار برسی و تا آب در چشم پا نگرفته است و کهنه نشده است به

معالجه‌اش پیردازی بهتر است.
اما اگر مستحکم و پابرجا شد باید حتماً آب را به هر وسیله‌ای باشد برکشی و چشم را از شر آن برهانی که برکشیدن به آسانی معالجه بدون برکشیدن نیست.
دستوراتی برای بیماران که آب چشم آورده‌اند:
باید از سیر شدن زیاد، از شراب خوردن، از جماع پرهیز کنند. در بیست و چهار ساعت يك وعده غذا بخورند و آن هم وعده ناهار.
نباید ماهی، میوه و به هیچ وجه گوشت غلیظ بخورند.
قی کردن که گفتیم برای پاکسازی معده خوب است، برای بیمارانی که آب ناباب در چشم دارند خوب نیست.

داروهای علاج آب به چشم آمدن:
- داروهایی که در باب دیدن ریزه میزه‌های ناموجود گفتیم در اینجا نیز مفیدند، علاوه بر آنها، داروهای دیگر به قرار زیرند:

نسخه: ثمر پوست کنده غار، دو جزء، صمغ عربی يك جزء. هر دورا در بول پسر بچه نابالغ بسایند و خوب به هم زنند، برای علاج آب به چشم آمده داروی خوبی است.
- اگر همین دارو را به جای بول کودک در آب بسایند داروی ناتوانی نیروی بینایی است.
نسخه دیگر: افیلوس آمدی (اطیوس آمدی - نسخه) می گوید: زهره مار به غسل بسر شدند و در چشم کشند، آب را برطرف می کند. من می گویم نباید از زهره مار نگران بود، بسیاری از دانشجویان و دانش پژوهان زهره مار را آزموده‌اند و ثابت شده که هیچ سمیتی ندارد.
نسخه دیگر: افشره دانه‌ای که آن را به جزیره «فندقس» (قنیدس - نسخه) نسبت می دهند و دانه فندقسی یا قنیدسی می گویند يك مثقال، کمادریوس (بیخ گیاهی است شبیه دانه بلوط) يك مثقال، بدل مرجان يك مثقال، همه را با آب رازیانه بسر شدند و در دیده کشند.
برکشیدن آب ناباب از چشم:

باید تن بیمار پاکسازی شود، به ویژه باید سر را از مواد ناپسند تخلیه کرد، و اگر دیدی که نیاز به رگ زدن هست رگ بزن! باید دقت کنی بیمار به سردرد مبتلا نباشد، مبادا در اثر آب برکشیدن در لایه پرده‌های چشم ورمی رخ دهد.

بیمار به سرفه تند و شدید مبتلا نباشد، نباید بسیار غمگین یا زودرنج و خشمگین باشد. چنین کسانی که بسیار اندوهبار یا زودرنجند و بسیار خشمگین می شوند، آب برکشیدن از چشم برای آنها فایده ندارد، زیرا باز آب به چشم برگردد. باید از شراب خواری و جماع کردن و حمام رفتن دوری جویند. در جراحتی چشم شتاب مکن! منتظر بمان تا آب در يك جا جمع و متوقف می شود، و چیزی که تراوش کردنی است از آن تراوش کند و اندکی غلیظ و پرمایه شود. که این را رسیدن یا کامل شدن گویند. و در حال جمع شدن و در يك جا متوقف شدن و به غلظت گراییدن و از جایی که اول در آن فرو آمده دورتر گردد. در حالی که در انتظار رسیدن آب هستی، نباید رگ بیمار را بزنی و

از او خون بکشی. بگذار آب نخود آب بخورد تا جایی را که ابزار آب ریختن را که در آن فرو می بری پر کند. معلوم است باید ابزار را از طرف پایین چشم به چشم فروبری و آب ناباب چشم را باید از جای شروع کردن فرو بردن میل جراحی چشم دور سازی.

هرگاه دیدی که کاربر مرام است. آب چشم رسیده و آماده جراحی است، قبل از آن که شروع به آن کنی، رژیم غذایی بیمار را معین کن! گوشت تازه ماهی بخورد، غذاهای رطوبت بخش بخورد که آب ناباب را سنگین تر از آنچه هست بکنند. چیزهای تقویت بخش بخورد، که در برابر زیان آب مقاومت داشته باشد.

بعد از آن کار را شروع کن و میل بزن!
روی هم رفته اگر آب ناباب چشم بسیار رقیق و آبکی باشد، یا بسیار غلیظ شده باشد، میل زدن بهره ای نمی رساند.

چگونه میل می زنی؟

بیمار را وادار کن که به سوی گوشه مقابل گوشه اشک ریز، چشم بدوزد و به بینی خود نگاه کند، و این حالت را تغییر ندهد. نباید در عمل میل زنی بیمار رو به پنجره و روزنه باشد. نباید جای عمل جراحی بسیار روشن باشد، آنگاه مته را، منظورم میل جراحی را چنان در چشم فرو بر که درست از میان دو پرده چشم بگذرد تا در برابر سوراخ عنیه قرار می گیرد و در آنجا به جای خالی و فراغی می رسد که مثلاً دهلیز مانده است.

برخی از جراحان چشم در این کار با میل سوراخ می کنند و میل را بیرون می آرند و دنبال میل را که کند است به داخل لایه های چشم فرو می برند تا به برابر سوراخ عنیه می رسد؛ منظورشان این است که جای نك تیز میل را تأمین کنند و لایه چشم زیانی نبیند و بیمار زیاد نگران نشود. آنگاه طرف نك تیز را حواله می کنند تا به همان جای می رسد که دم میل رسیده بود، یعنی در برابر سوراخ عنیه قرار می گیرد، به وسیله میل آب جمع شده را بلند می کند و فرو می آرد تا چشم به خوبی و صافی می بیند و تا آب در طرف پایینی عقب قرنیه فشرده می شود.

آنگاه میل آن قدر در جای آب رانده شده می ماند تا در جای تازه خود که همان قسمت پایینی عقب قرنیه است جای گیر و ثابت می شود. آنگاه میل را بر می دارند و دقت می کنند که آیا آب به جای اولی برگشت؟ اگر برگشت باز بالا بردن و پایین آوردن قبلی تکرار می شود. تا از بازنگشتنش خاطر جمع می شوند.

ممکن است آب بدجنس تن در ندهد که به راهی که جراح برایش در نظر گرفته برود، و به سوی طرفی دیگر گرایش کند، باز مانعی ندارد باید جراح آن را آزاد گذارد. به هر جا تمایل کرد برود و دست از لجاجت بردارد. در هر جا جمع شد در آنجا پراکنده اش کن!

اگر در مدتی که به معالجه چشم آب کشیده سرگرمی حس کردی که آب بازگشته است، میل را در همان سوراخ اولی فرو کن! زیرا سوراخی که اول با میل انجام داده ای جوش نمی خورد و باز می ماند.

اگر در حین جراحی دیدی که خون به سوی سوراخ عنیه می آید، آن را نیز با دارو زیر فشار قرار ده و سرنوشتش سرنوشت آب ناپاب باشد، زیرا اگر بماند و لخته شود علاج پذیر نیست. هرگاه از میل زدن فارغ شدی، فوراً پنبه را با زرده تخم و روغن بنفشه بیالای و بر چشم عمل شده بگذار و ببند. فراموش مکن چشم سالمش را نیز ببند که مبادا حرکت کند و چشم عمل شده را نیز به حرکت در آورد.

باید همین که عمل شد بیمار مدت سه روز در جای تاریک بر پشت بخوابد. شاید نیاز باشد که بارها و بارها داروی گذاشتنی ذکر شده را به کاربری، عوض کنی و تازه تر بگذاری.

و شاید نیاز باشد که در تاریکی و بر پشت خوابیدن و بستن هر دو چشم یک هفته دوام بیاورد، زیرا ممکن است چشم آماس کند، یا از اثر جراحی و چشم بندی سر بیمار به درد آید و مبتلا به سردرد شود، یا چیز دیگر نگران کننده روی دهد.

در هر حال و خلاصه کلام این است، باید تا بیمار احساس درد و آزار می کند و تا درد چشم و جراحی تسکین نیافته است، باید همچنان بر پشت بخوابد. هر سه روز یکبار داروی گذاشتنی بر چشم را عوض کن و تازه بگذار!

اگر چشم بیمار آماس کرده بود، باند پیچی را کمی سست تر کن. وقتی باند را بازمی کنی تا دوار از نو بگذاری پارچه قماش خیس شده در گلاب و آب بیدمشک، یا آب کدو حلوائی، یا آب گیاه هفت بند و امثال آن را بر چشم بمال و بگذار. برخی از چشم پزشکان جراح روند ویژه به خود دارند و زیر قرنیه را نشتر می زنند و آب را ریزش می دهند که در حقیقت خطر دارد. زیرا اگر احیاناً آب غلیظ تر از متوقع باشد رطوبت بیضیه را همراه خود بیرون می آورد. (به جای سرمه کشیدن کورش می کند. م).

فصل نهم

نابینا شدن

سابقاً گفتیم ناتوان شدن نیروی بینایی در حالتی که ناتوانی بیش از حد و به افراط باشد نابینایی کامل رخ می دهد، و سبب ناتوانی نیروی روان بینایی را بیان کردیم، بدان مراجعه کن! بگذار از بحث سبب ناتوانی نیروی روان بینایی که مغز در آن سهمی داشته باشد بگذریم زیرا آن را نیز شرح دادیم و تو تفصیل را از آنجا بر خوان!

حالا بحث را از سر می گیریم و راجع به نابینا شدن بینا شرحی داریم که از قرار زیر است: کسی که بینایی را از دست داده و به تو مراجعه می کند که معاینه اش کنی، خوب دقت کن:

- ۱- آیا اجزای نمایان چشم - که تو می بینی - در گوهر سالمند و خللی ندارند یا دارند؟
- ۲- آیا ماده سوزناک یا ماده سیلان آور یا چنین چیزهایی به چشم راه یافته است؟

۳- اگر ظاهراً سوراخ عنبیه درست و سالم است و چیزی نمایان نیست و خود دارنده چشم نمی بیند، چند احتمال دارد:

- الف. ماده آبکی سوراخ را بسته است و نمایان نیست.
- ب. در رگ تو خالی ماده آبکی راه بندان به وجود آورده است.
- ج. چیزی در لوله رگ تو خالی گیر کرده است.
- د. رگ تو خالی خشکیده و برهم آمده است.
- هـ. ورم در قصبه تو خالی پیدا شده.
- و. قصبه تو خالی است و فرو هشته گردیده است.
- ز. ورم در ماهیچه ها رخ داده و فشار در خود ماهیچه است.
- ح. قسمت جلوی مغز آسیب دیده و بر چشم فشار آورده است. که سابقاً توضیح دادیم.
- ط. دریدگی هست یا نیست.
- ی. جلیدیه از برابر سوراخ عنبیه منحرف شده است.
- یا. چشم به سوء مزاج تباه کننده مبتلا شده است و بینایی را از دست داده است.
- سوء مزاج چشم که سر به نابودی نیروی دید می کشد اکثراً از چیرگی رطوبت یا از چیرگی خشکی می باشد، که می ترنجد و سفت می شود و برهم جمع می شود. این حالت از بیماری چشم را «علقوم» گویند. و علاج پذیر نیست.
- و اگر چشم به این بیماری مبتلا باشد مردمک فرو رفته می نماید و رنگ چشم میشی می گردد، - سیاه مایل به کبود- (چشم زبر و ناصاف می نماید. نسخه).
- اگر سوراخ عنبیه سالم و درست نیست؟ یکی از دو حالت دارد:
- ۱- یا زیاده تر از آنچه لازم است گشاد شده است.
- ۲- یا آنقدر تنگ شده که کاملاً برهم آمده و راه دید به کلی بسته شده است.

نشانیها:

نشانه های آب به چشم آمدن و گشاد شدن بیش از حالت طبیعی و تنگ شدن بیش از حالت طبیعی عنبیه را، در بحث از آب به چشم آمدن بیان کرده ایم.

اگر سبب از دست دادن بینایی در پی رگ تو خالی پنهان است، به آسانی می توانی بشناسی و علامتش را در باب راجع به آب نایاب گفتیم، اما تفصیل دادن این موضوع و شرح کافی و چون و چرا ی آن از دسترس علم ما خارج است.

اگر چشم بیمار سرخ شد و می تپد، حدس بزن که ورم گرم در رگ تو خالی پدید آمده است.

اگر چشم گران حرکت و کم حرارت است، باید تشخیص دهی که ورم داخل رگ تو خالی ورم سرد مزاج است.

اگر چشم بسیار سنگین است، یا بسیار مرطوب و نمناک است، بدان که ماده سوء مزاج چشم

رطوبی است.
اگر چشم خشك است و رطوبت ندارد، معلوم می شود كه سوء مزاج خشك در چشم است و ماده همراه سوء مزاج سودایی است.
اگر سر بیمار ضربت خورده، یا بیمار بر سر به زمین افتاده است و اول چشم برآمده است، و بعداً فرو رفته است و بینایی نابود شده است. باید بدانی كه عصب تو خالی گسسته است.

فصل دهم

بیماری از روشنائی

بیماری كه از دیدن روشنائی بيزار است. دليل آن است كه روان بينایی نازكتر از لازم گشته و به گرمی و التهاب مبتلا شده است.
اكثراً بيزاری چشم از روشنائی، آذير و پيش درآمد بیماری «قرانيطس» (ورم مغز) است. و احتمال دارد كه از گری پلكهای چشم اين بیماری رخ دهد، كه در اين حالت علاجش را یاد گرفته ای!

فصل یازدهم

قمور

قمور به نوعی از بیماری چشم گویند، كه از روشنائی بسیار قوی و چیره، یا از نگاه كردن زیاد به چیز بسیار سفید رنگ رخ داده است. چنان كه بارها اتفاق افتاده كه شخص از نگاه كردن بسیار به برف چشمش به درد آمده است. كه به حالتی می رسد یا هیچ نمی بیند یا از نزدیک می بیند و از دور نمی بیند، و دليل بر ناتوان شدن روان بینایی است و هر رنگی را می بیند گمان می كند كه سفید است.

علاج:

۱- باید بیمار را وادار كرد كه به سبزرنگها و رنگهای آبی آسمانی چشم بدوزد و همیشه چیزی سیاه رنگ در برابر دیدش باشد.

اگر چشم درد و سپید دیدن از اثر نگاه كردن زیاد به برف بوده و در عین حال سرمای ناشی از برف و زمستان بر چشم اثر گذاشته است، دستور معالجه این است كه در زیر آید:

۱- كاه گندم را در آب بپزند و بگذارند تا ولرم می شود و در چشم چكانند، كه آزاری هم ندارد.

۲- یا شب هنگام غسل، یا آب سیر در دیده كشند.

۳- شراب انگوری جوشیده (نبید) را قطره قطره بر سنگ آسیای گرم شده ریزند و بیمار چشم

بر بخار آن گیرد.

۴- نبید منعقد شده سفت شده را بر چشم ببندند.

۵- سر بر بخار آب پز گیاهان نرمی بخش گذازنند؛ از قبیل گیاهان حسل شاه افسر،

بابونه و امثال آنها.

فن چہارم

کوشش کہ در یک مقابل آمده است

فصل اول

تشریح گوش

بدان! که گوش اندامی است برای شنیدن خلق شده. صدفه کج ناهموار دارد، که صدا را جمع و حبس می نماید و آن را به طنین اندازد. سوراخی دارد که در استخوان سنگی (حجری) کج ولولیی (پیچ و مهره مانند) فرو شده که هوا مسافت درازتری طی کند. و این سوراخ پیچ مانند کلفتی اندک و کوتاه دارد.

چرا پیچ پیچ است؟ زیرا اگر سوراخ مستقیم بود مسافت کمتر می شد. طول مسافت برای چیست؟ طول مسافت از این است که گرمی و سردی زیاد یکدفعه هجوم نیاورند، بلکه به تدریج داخل شوند. سوراخ گوش به فراخنایی می رسد که هوای را که در آن است. در سطح رو به خارج گوش لیف عصب هفتم که از زوج پنجم از زوج عصبهای مغز است گسترده است. سوراخ گوش سخت و سفت است که از کوبیدن هوا تأثیر پذیر نباشد. هرگاه امواج صدا در داخل سوراخ با لیف نامبرده برخورد کند، گوش آن را احساس می نماید. این لیف عصبی در گوش همانند عدسی در چشم است. بقیه اعضای گوش همانند اعضای است که در پیرامون عدسی است که لایه ها و رطوبتهایی است که عدسی را خدمت کنند و یاری دهند و حفظ کنند. صماخ - سوراخ گوش - همانند سوراخ عنبیه است، ماده گوش کرکرکی است، زیرا اگر گوشتی یا غشایی بود، شکل محذب و حلزونی را نمی پذیرفت. اگر استخوانی بود، از هر صدمه ای آزار می دید. کرکرکی شد که انعطاف پذیر باشد. گوش در دو طرف سر خلق شده که قسمت جلو برای چشم سزاوارتر است. در جایی خلق شده که زیر موهای برچیدنی است، که در زیر پوشش موی و پوشش لباس قرار نگیرد. گوش به بیماریهای مختلف دچار می شود؛ گاهی درد گوش کشنده می باشد. اکثر بیماریهای گوش از تبهای سخت ناشی است.

فصل دوم

بهداشت گوش

باید گوش را از گرما و باد و چیزهای بیگانه غیر طبیعی و زیان آور نگه داشت و نگذاشت آب و جانوران بدان راه یابند، چرك را باید زدود، به طور همیشگی هر هفته يك بار روغن بادام تلخ در آن چکانند، که تأثیری شگرف دارد.

باید دقت کرد که آماس و جوش و قرصه در گوش تولید نشود، که گوش را به تباهی می کشانند. اگر بیم آن بود که جوشهایی در راه سر بر آوردن هستند، شیاف خشخاش شاخدار را در سر که ریزند و در گوش چکانند. اگر هر هفته یکبار این شیاف را در گوش کشند، آسیبها را از گوش منع می نماید. شکم سیری زیاد و امتلاء و به ویژه خواب پر شکم سیری به زیان گوش است چنان که به زیان سایر حواس است.

فصل سوم

آسیبهای شنوایی

آسیبهای گوش همانند سایر آسیبها از کنش و واکنشهایی سرچشمه می گیرد، و رویدادهایی هست که حس شنوایی را از بین می برد یا کاهش می دهد و بیمار از دور نمی شنود یا صداهای مانند غرش و وزوز و سوت کشیدن را می شنود که وجود خارجی ندارند.

و بدان! که آفت گوش سه حالت دارد: صمم، طرش، وقر^۱ (کری کامل، سنگینی گوش که آنهم فزونی و کاستی دارد) و این حالات یا مادرزادی است، یا از رویدادی ناشی است. و بدان که معنی صمم با معنی طرش مغایرت دارد.

کری کامل در حالی رخ می دهد که صماخ پر است و تجویفی را که گفتیم به عنبیه شباهت دارد، ندارد. آن کاواکی که گفتیم همانند عنبیه است که هوای را که در آن بند آید و امواج صدا را حس کند، پر است و تو خالی نیست.

منظور از کلمه طرش وقر آن است که آسیب چندان نباشد که حس را به کلی از بین ببرد. وقر گوش گرانی زیاد است و به صمم شبیه است گناه از تجویف نیست بلکه از عصب است که نیروی حس را ادا نمی نماید.

طرش گران گوشي است بدون از دست دادن حس شنوایی. گاهی معنی طرش وقر بر عکس آنچه گفتیم آید. اکثر اطرش کمی بعد از بر آوردن شدید (قی کردن) آید که به آسانی از بین می رود. در هر حال هر سه حالت اگر مادرزادی باشند علاج پذیر نیستند. و اگر سنگینی از اثر رویدادی

۱- صمم: کری تمام عیار. طرش: سنگینی زیاد گوش. وقر: سنگینی گوش در درجه سوم. گاهی وقر به معنی طرش و طرش به معنی وقر آید.

باشد در اوایل علاج پذیر است اما اگر کهنه شد نو می‌دکننده یا صعب‌العلاج است. اگر سنگینی گوش نو آمده باشد علاج پذیر است. سبب گران‌گوشی شاید از مشارکت اندام یا مشارکت مغزی یا اعضاء همسایه مغز باشد. چنان که در ابتدای رستن دندان یا درد دندان روی دهد. و شاید از آسیب ویژه به حس شنوایی باشد، که یاد در عصب یا در سوراخ گوش متمرکز است. اگر آفت در عصب شنوایی باشد، گوش برای قبول بیماریهای ترکیبی که اجزاء شبیه به هم دارند و پذیرش بیماریهای ایزاری و از بین رفتن تك عصب آمادگی دارد. منظور از بیماریهای متشابه الاجزاء هر يك از انواع سوء مزاج ساده و یا همراه ماده است که اکثراً از سرما روی دهد، و ممکن است هر يك از این بیماریها سبب متغیر شدن ماده گردد که ماده سودایی، صفراوی یا بلغمی نارسیده و یا بادی باشد. بسیار اتفاق افتد که تخلیه شدن خلط مراری بند آید و کری در پی داشته باشد؛ و دور نیست که از عدم تخلیه عضوی دیگر روی دهد، که خلط بیرون نیامده و بند آمده است و کری را به بار آورده است. اگر گفتیم بیماری ایزاری مقصود بیماری عصب است که راه بندانی از خلط یا چرك و ریم یا ورم از جوش یا ورم گرم یا سخت در آن روی دهد یا پوششی از ماده پلید، یا فروهشتگی و سستی، یا بادکردگی به عصب روی آورد. منظور از بیماری تکی (مفرد) آن است که از قرحه یا تاكل باشد. اگر گران‌گوشی از مجرای داخل گوش است، اکثراً سبب آن در بدن است یا از خارج آمده است. سبب بدنی، مانند زگیل، ورم، یا گوشت زائد یا کرم، یا بسیاری چرك یا خلط غلیظ یا صملاخ (ماده شمعی که از گوش تراود) یا ریم منعقد شده از ورم ترکید، یا کرم است. آسیبهای خارجی مانند دانه ریگ یا شن یا هسته در گوش می‌رود. یا منعقد شدن خونی که از گوش ریزش کرده و بقیه‌ای از آن مانده است، که در این حال سنگینی یکباره، یا به تدریج آید. گاهی آفت حس شنوایی از راه بحران و از راه جا به جا شدن ماده در مرحله پایان بیماریهای حاد است، و در حینی که بعد از تب سرسنگین می‌شود. چنین آفتی یا روی آوری است که از بین می‌رود. چنان که در حرکات بحران روی دهد. یا روی آوری ماندگار است که حالت بحرانی ماده را به اطراف گوش آورده و پابرجاش کرده و همسایگیش با گوش سر به سنگینی گوش کشیده است، که در این حالت آذیر قی یا خون‌ریزی بینی موجود است و اکثراً تخلیه آن را از بین می‌برد.

علامات:

اگر آسیب حس شنوایی از شراکت مغز است، سایر خواص را نیز در بر می‌گیرد، که گوش

ضمن آنهاست. مشارکت اعضای حرکتی نیز در شنوایی مؤثر است. دلیل روشن مشارکت زبان است، و به ویژه کمی بعد از سرسام، و بعد از به هم خوردن عقل و بعد از آفت‌های مغزی که به سوء مزاج گرفتار آید و غیره که در باب مغز گفته شد.

اگر آفت شنوایی از عصب باشد، دلیلش را از سلامت مغز و سلامت سوراخ گوش می‌توان یافت و سایر منفذهای گوش، و باید حس شنوایی سابقاً بدون نقص بوده باشد.

اگر سبب جوش داخلی یا ورم گرم در خود عصب باشد، تب لرز، لرزش، گرمی تن، به هم خوردن عقل و هذیان در پی دارد و خطر است؛ مگر این که جوش یا ورم باز شود (بترکد).

اگر ورم در خود عصب نباشد، چنان تبی را همراه ندارد، مگر این که تب روزانه روی دهد، کشیدگی و درد و تپش در گوش احساس می‌شود.

اگر درد و گرانی گوش باهمند، هر آنچه با وجود ورم و ماده در هر جای بدن هستند در گوش هم هست.

اگر سبب باد باشد، گرانی گوش همراه صداها و وزوهاست. اگر قرچه و جوش باشد خارش و درد باهمند.

اگر راه بن‌دان (سده) باشد، گاهی گوش را سنگین می‌کند و اکثراً سنگین نمی‌کند. پس اگر گوش گرانی نیست، و تباهی مزاج چیره روی نیاورده و آفت هست، سده است که قبلاً شرح دادیم.

اگر سده از دمل و جوش باشد، تپش نشان آن است.

اگر از خون باشد جریان خون از گوش - چنان که ذکر شد - معلوم می‌کند.

اگر از سوء مزاج تکی و ساده باشد، کشیدگی نیست، درد در ته گوش احساس می‌شود و گوش گران نیست. اگر ماده به هم زن مزاج سرد باشد از چیزهای سرد آزار می‌بیند و آزار در سردترین دم آخر روز شدت یابد. اگر از گرمی مزاج باشد عکسش را بگیر! که همراه التهاب و سوزش است.

اگر ماده ای هست، گوش علاوه بر درد، سنگینی می‌کند و به خصوص درد سجده بردن. اگر از خشکی باشد، دلیل بر پیدا شدن آن بعد از بی خوابی و روزه گیری است که رخساره و چشم نیز به پژمردگی می‌زنند.

علامت وجود کرم در گوش، احساس غلغلک است و گاه گاهی سر بیرون آوردن کرم است.

معالجه:

هر چه را در گوش می‌چکانی نباید سرد یا گرم باشد، باید ولرم باشد. این علاجی است کلی و جزئیات آن را شرح خواهیم داد. آنچه از بند آمدن خلط مراری است، باید وسیله اسهال دهنده ماده تخلیه شود، که بسیار اتفاق افتده همین که ماده مراری تخلیه می‌شود، کری بر طرف می‌گردد. بسیار واقع شده که در خلط مراری اختلاف روی دهد و بند می‌آید و سبب کری می‌شود.

اگر سبب تنها حرارت است روغنهای سردی بخش و غیره به کار ببر! یا اناری را با پوسته اش بفشار و آبش را با کمی سرکه و کندر و روغن گل بپز تا غلیظ می‌شود و در گوش بچکان، یا آب

کاهو، یا آب تاجریزی، در گوش ریز! اگر از سردی و ماده سرد است، همه انواع روغنهای گرمی بخش که پاره‌هایی از گندیدستر در آن باشد و به ویژه روغن بلسان و کوشنه یا روغن بادام تلخ، افشره خاراگوش، روغن بابونه یا پیه گاو و زهره گاونر، یا روغن کنجد که پیه حنظل یا ریشه‌هایش در آن پخته است خوب دارویی هستند.

شاش گاونر که مر در آن حل شده در گوش چکانند، یا افشره سیما هنگ، که همه اینها را بعد از اخراج ماده سرد به کار برند، اگر خفه شدگی داشت همان وسیله تخلیه‌های عمومی بدن و به ویژه تخلیه‌های اطراف سر به کار بپند! و بعد از پاشیدنیهایی که خودت می‌شناسی و به ویژه آنچه برگ و دانه غار در آن است مفید است. ورزش گوش بسیار خوب است، و همچنین صدا کردن تند در گوش. صدای شیپور و امثال آن. قیف در گوش گذاشتن و از راه آن بخار داروهای پخته و تحلیل برنده وارد گوش کردن بسیار مفید است. افشره فیجن با عسل و گندیدستر و روغن شبیت و شاش بز و زهره بز و به ویژه اگر بارزد در آن باشد برای همه انواع بیماریهای گوش مفید است. نسخه: آزمایش شده که گندیدستر سه درهم، بوره قرمز یک درهم و نیم، خربق یک درهم و نیم، قطره ای یا به شکل قرص استعمال کنند بسیار مفید است. و در نسخه ای دیگر خربق سیاه سه چهارم درهم، بوره قرمز یک سوم درهم باشد.

نسخه دیگر: کندس و زعفران و گندیدستر هر یک یک جزء، خربق سیاه، بورك ازهر یک چهار جزء، در شراب حل شود و استعمال گردد.

یا، الوا، گندیدستر، پیه حنظل، فریون یا زهره گاو. روغن ترب و روغن مویزک، تجربه شده، بسیار نافع است. افشره یا آب پز افستین (خاراگوش) یا افشره ترب با نمک و به ویژه اگر بند آمدنی و رطوبت باشد. فتیله از خردل کوبیده با انجیر و گاهی بوره قرمز هم باشد خوب است. آب دریا را به گرمی در گوش کنند خوب است.

خربق سیاه و زهره ها و به ویژه زهره بز یا روغن گل مفید است. بعضی عقیده دارند که ثمر سرو کوهی را در روغن کنجد بپزند، تا ثمر سرو سیاه گردد. قطره ای در گوش کنند، برای رفع کری خوب است.

روغن شبیت یا روغن غار یا روغن سوسن یا روغن سنبل رومی با گندیدستر باشد خوب است. همچنین کف گیاه خاراگوش یا افشره فیجن از داروهای نافع هستند. اگر سنگینی گوش از خشکی است، علاجش زیاد در حمام ماندن، خوراک و نوشابه رطوبت بخش، روغن معتدل و آب ولرم بر سر پاشیدن است. همچنین روغن نیلوفر و روغن بیدو روغن تخم کدو و غیره به بینی کشیدن خوب است. اگر از بند آمدنی است، علاوه بر آنچه در باب سده گفتیم، افشره ثمر شهدانه و افشره حنظل سبز نافعند.

اگر سنگینی گوش یکهو پیدا شد، آب پزخارا گوش، یا افشره آن، مخلوط با زهره گاونر یا زهره ماهی شیوط یا زهره لاک پشت علاج آن است. یا زهره گاونر با روغن، یا خربق با سرکه، یا پوسته انداخته مار با سرکه از جمله داروها هستند.

سنگینی گوش اگر از اثر سردی باشد، آب ترب و روغن گل یا گندبیدستر و ثمر غار با روغن گل داروی خوبی است.

آنچه بعد از سرسام است، تخلیه وسیله ایارج فیکرا: معجون مسهل تلخ، بعداً چکانیدن گندبیدستر در روغن کوشنه یا روغن به تنها، یا روغن بادام شیرین یا آب ترب و روغن گل یا گندبیدستر با ثمر درخت غار و روغن گل مفید است.

اگر علت از سد آمدن و خلط تباه یا از باد است، حبهای هست که آزموده شده؛ ترکیب آن از این قرار است:

نسخه: تربد بیست درهم، حنظل ده درهم، انزروت دودرهم و نیم، کتیرا هفت درهم، هلیله ده درهم، درهم عجین کنند و حب سازند و شبانه به وزن یک درهم می خورند.

تکرار می کنم: هر گوش گرانی، درد و باد و صداها و وزوزها که از ماده سرد و سرما باشد؛ باید بعد از تخلیه سر این داروها را در گوش چکانند: بورك با سرکه و عسل، زهره گوسفند با روغن زیتون و شراب، یا با روغن بادام تلخ، یا آب گندنا و آب پیاز با عسل یا با شیر پستان زن. داروهایی که در بحث درد گوش ذکر شد، قطران را با ممداد و شبانه یک قطره در گوش باید کرد. یا خربق سیاه و سفید با برخی از روغنهای ویژه روغن خارا گوش، یا آب خارا گوش و آب پوسته ترب و همچنین روغنی که پوسته انداخته مار در آن پخته با ثمر غار، یا گیاه شیر سگ و گندبیدستر با روغن خودمانی یا روغن بلسان یا نفت.

و این نسخه: سقز درخت بنه یک اوقیه، روغن گیاه خیری دو اوقیه، روغن بادام تلخ نیم اوقیه باهم در آب می جوشند، صبح سه قطره و شب سه قطره در گوش چکانند.

عسل لبنی (استرك سایل) با روغن خیری، آب برگ حنظل سبز، افشره فیل گوش و هزارچشان داروی بسیار قوی است.

برای بچه ها روغن جوجادو که با فیجن و مرزنگوش پخته باشد، یا مرزه کوهی و نمک بجوند و آب دهن به گوش آنها بچکانند. برای بر گوش گذاشتن (کمد) در آب پخته با بونه و شبیت و برگ غار و مرزنگوش، بونه وحشی خشك، عاقر قرحا را بر چشم و پاییهای گوش کمد کنند.

پاشیدنیهایی در بحث از سر ذکر شده اند خوبند که گرم آنها را در لوله نی ریزند و برابر گوش نگه دارند و بخار به گوش داخل شود.

تخلیه برای معالجه گوش از سنگینی باید مکرر صورت گیرد، و هر بار مقدار کمتر شود تا بیمار نیروی خود را حفظ کند و ماده به پختگی برسد.

اگر سبب ورم است، ورم گرم و سرد را با داروهای ذکر شده - که می دانی! - معالجه کن و نیازی به تکرار نیست.

فصل چهارم

درد گوش

درد یا از تباهی مزاج است یا از ورم یا جوش یا از گسستگی پیوندها. تباهی مزاج یا گرم بدون ماده است که مثلاً از هوای گرم یا باد گرم باشد؛ به ویژه اگر یکهو از سرما به گرما انتقال یابد. یا با آب گرم خود را شسته و آب گرم داخل گوش شده؛ یا آبهای معدنی گرم به داخل گوش راه یافته اند؛ یا وسیله ماده گرم خونی و صفراوی است.

یا سرد بدون ماده که بر عکس گرمی باید سردی را در نظر گرفت که از هوا و باد سرد باشد، و به ویژه اگر یکهو از گرما به سرما منتقل شود؛ یا چیزی سرد در آن اثر گذاشته؛ یا ماده بادزای سرد؛ یا ماده خلطی کمین گرفته باشد.

اگر سبب ورم و جوش است: یا ورم و جوش گرم است، یا سرد.

اگر از گسستن پیوندها است، کشیدگی باد و قرحه و زخم علامت آن است.

یکی از اسباب درد گوش - که از گسستن پیوندی است - اینکه بادی در آن به وجود آید، یا آبی در آن می رود، یا جانوری به صماخ (برده داخلی گوش) یا گرمی در گوش تولید می شود؛ و شاید از اثر افتادن یا ضرب خوردن این حالت دست دهد.

سخت ترین درد گوش آن است که از ورم گرم ته نشین باشد و این با تب دست بر ندارد آید و به ویژه اگر در شدت تب عقل را مشوش کند. درد در کرکرهای خارجی حس شود هر چند درد شدید است ولی خطر ندارد.

حالت اولی شاید همانند سکنه - سبب مرگ ناگهانی گردد. چنین درد گوشی که ناشی از ورم گرم ته نشین باشد، برای جوانان خطرناک تر است تا پیران؛ ممکن است در مدت هفت روز بیمار را بکشد. لیکن اکثر ورم گوش در سالخوردهگان، ریم و چرک می کند، اما جوانان قبل از رسیدن ورم و چرک کردن ورم می میرند، و اگر چرک کرد، امید علاجی هست. درد گوش گاهی همراه خارش است و گاهی خارش ندارد. در باب خارش گوش علاج را ذکر کردیم.

علامت:

از همان علامتهایی که در باب کری و طرش ذکر شد دلیل چگونگی درد گوش را می یابی!

معالجات:

دستور عمومی در معالجه گوش آن است: هر قطره ای را که در گوش چکانند، باید نه بسیار سرد و نه بسیار گرم باشد. اگر سبب پری بدن و سر از مواد ناباب است، علاج خون گیری و تخلیه به وسیله تخلیه کننده های سر از ماده گرم است چنان که یاد گرفتی.

اگر خلط لیز (لزج) و پابرجا است، حبوب شبیار به کار ببرند و غرغره‌ها استعمال کنند! اگر خلط در یکی از اطراف گوش پنهان شده، باید بعد از تخلیه با بخارهای نرمی بخش و قطره‌های مُلین آن را معالجه کرد و بعداً دوباره خون‌گیری شود، که آن را از اندام مربوطه بیرون آورد. اگر سبب حرارت شدید است، باید مغز را وسیله داروهای سردی بخش - مذکور در باب مغز - سردی داد، و قطره ولرم روغن گُل و سپیده تخم و امثال آنها را در گوش ریزی. - سپیده تخم به تنهایی خاصیت عجیب دارد - یا شیر با آب تاجریزی و آب گشنیز - بهترین شیر آن است که تازه از پستان دوشند - بسیار نافع است. یا کرم سرخ خاکی را در روغن گُل پزند و در گوش چکانند؛ یا حلزون در روغن گُل پزند؛ یا روغن گل را با سه برابرش سرکه بجوشانند تا تنهاروغن گل می ماند و در گوش چکانند برای درد گوش گرم و تپش بسیار نافع است.

روغن تخمه کدو یا روغن نیلوفر، روغن بید و امثالش خوبند. افشره‌هایی که از جرم و برگ کدو گرفته شود، و همچنین ضمادهای سردی بخش از خارج برای درد گرم گوش مفیدند. برخی گویند آب لبلاب داروی بسیار خوب برای این حالت است. افشره شاهدانه سبز هم خوب است.

اگر تپش شدید و درد و آزار در گوش باشد و بیم تشنج برود، حتماً باید سستی آورهارا به کار برد که در این باره از روغن کهن شده گاو - که گرم کنند - داروی بهتری نیست. شاید همین بسنده باشد که لوله‌ای در گوش دردمند کنند، سر لوله را به قمقمه‌ای وصل کنند که آب جوشیده در آن است، تا بخار را به گوش گسیل دارد که درد تسکین یابد و شاید نیاز به داروی مخدر و غیره نباشد؛ و به ویژه اگر داروهای سستی بخش و نرم کننده در آب جوشیده داخل قمقمه باشد، و با چیزی اندک از مخدر مخلوط باشد.

اگر نیاز به مخدر بود، بهتر ینش شیاف خشخاش شاخدار است با مقدار بسیار کم از افیون که با شیر پستان زن ساینند و در گوش کنند.

اگر سبب دخول آب در گوش بود، علاجش ذکر شده.

اگر سبب سردی و درته یا در خارج تمکین یافته بود، باید قطره‌های گوش از روغنهای گرم مانند: روغن فیجن، روغن شبیت، روغن سنبل رومی، روغن غار، روغن با بونه گاوچشمی، روغن بلسان، روغن کرچک و امثال آنها باشد؛ یا روغن زیتون که سیر در آن پخته و تصفیه شده؛ یا روغن زیتون با فلفل و گیاه شیر سگ و گندبیدستر یا غالیه (نوعی ترکیب خوشبو) یک دانک در یک مثقال روغن، یا روغنی از روغنهای گرم خوشبوی باشد.

شاید اگر بیمار شراب ناب قوی بنوشد و بخوابد، هنگامی که بیدار می شود درد گوش در میان نباشد. اگر سبب باد سرد است، علاجش را در باب وزوز و صداها ذکر می کنیم، و در بحث آنچه از خلط لزج و چسبنده و آنچه از سرماست ذکر شده اند. خوب است در این حالت شیشه‌ای حجامتی پر از آب گرم را بر پیرامون گوش نهند. آب فیجن و هل یا مشک چوپان و مرزنگوش در روغن سوسن، یا گندبیدستر در روغن سوسن بجوشد و تصفیه شود و قطره آن را در گوش چکانند. یا

بوره قرمز و سرکه باروغن گل یا افشره فیل گوش، قطره گوش شود. داروی قوی تر از آن که نیاز باشد عبارت است از: (فریون). شیرۀ گیاه شیرسگ، گندبیدستر باروغن کوشنه، یا کوشنه دریایی و زراوند.

کمد گاوری و پارچه گرم نمدی هم خوب است.
اگر سبب جوش است، در بحث جوش گوش می آوریم.
اگر سبب کرم است، در بحث از کرم در گوش تولید شده می گوئیم.
اگر سبب وارد شدن چیزی مانند آب یا شن است، در آتیه بحث خواهد شد.
اگر ورم گرم و ته نشین است چون به مغز نزدیک است تا جمع نشده و چرك نکرده خطر در بر دارد.

بعد از خون گیری و تخلیه باید نخست نرمی بخش و سردی بخشها را و به ویژه شیر را تا سه روز پیاپی استعمال کرد. روغن گل پخته با سرکه - که بحث شد - در اوایل مفید است، بعداً لعاب شنبلیله، لعاب بزرکتان، لعاب بزرمرّ نافع است. شیر و آب لبلاب نیز هر دو بهره رسانند.
کنجد کوبیده را هم تجربه کرده اند، خوب است. باید همواره کمد روغن زیتون مایل به گرمی بگذارند و باید روغن زیتون صاف باشد و ولرم باشد. و پنبه را بر میل پیچند و به روغن زیتون آلوده کنند و پیاپی به گوش کشند. و از خارج ضماد نرمی بخشهای رساننده بگذارند.
اگر از مرحله اول تجاوز کرد و بسیار شدید نبود، باید پیه روباه، یا پیه ورل، یا زیرۀ کرمانی با روغن گل یا باروغن حنا، یا پیه اردک، یا پیه لاشخور، یا مرهم از پیه مرغ خانگی یا اردک در گوش چکانند.

اگر ورم بسیار گرم نبود، پیه گذاخته بزرک جزء، عسل یک جزء، سیکی یک جزء، حسل یک جزء، همه را مانند پیه باید حل و مخلوط کرد و در گوش ریخت.
داروی بسیار قوی: مردار سنگ و اسپیداب هر یک یک اوقیه، گرد سنگ آسیا، صمغ صنوبر از هر یک سه اوقیه، روغن زیتون یک رطل، پیه خوک یا پیه تازه بز دور رطل، افشره بزرکتان به مقدار لازم؛ باهم مرهم می شوند. و شاید به مخدر نیاز باشد که طرز استعمال آن را خواهیم گفت.
اگر ورم چرك وریم کرد، لعاب بزرکتان باروغن گل، یا روغن بابونه و غیره - که ذکر خواهد شد - استعمال شود.

اگر ورم در قسمتهای خارجی گوش است خطر ندارد. آرد جو کافی است، و در این باره ضماد مرکب از: آرد باقلی، بابونه، بنفشه، آرد جو، خطمی، شاه افسر کوبیده با آب ولرم و روغن بنفشه خیس کنند، بسیار مفید است.

اگر جوش در داخل گوش است، انجیر آب پزرا با گندم، فتیله گوش کنند یا به صورت قطره در آورند، درد را تسکین دهد.

لوله بخار آب گرم - که ذکر شد - برای تسکین درد مفید است. شاید مخدرهایی که بعد از بحث از بخار آمد، نیز مفید باشند.

یکی از داروهای ترکیبی برای درد گوش و به ویژه دردی که مایل به سردی است از این قرار است:

نسخه: روغن زیتون نارسیده که سوسک یا کرم خاکی، یا کرم زیرسبوی آب در آن پخته باشد. یا زهره ماهی با روغن زیتون نارسیده، یا پیه ورل یا روباه، یا پیه لاشخور یا کلنگ، یا روغن کزدمها (عقارب) بسیار نافعند. آب مرزنگوش سبز، آب پزبرگ ترنگوت (پرک) و پوسته آن، یا پخته شده کرم خاکی در آب پزمر صاف شده و پیه گذاخته اردک در آن مخلوط باشد، خوب است. اگر سردی شدید است، زهره گاونر در روغن خیری به اندازه ای بجوشد که پنداری زهره حل شده و از بین رفته، آنگاه برمی داری و در گوش می چکانی! اثر عجیبی دارد. گاهی در معالجه درد شدید گوش نیاز به مخدر می باشد (معجون فلونیا و شیر، قرص زعفران، قرص کوکب یا افیون و گندیدستر و زعفران با شیر پستان زن) اما باید از استعمال مخدر خودداری کرد، مگر این که بیم غش کردن برود. به ویژه اگر خلط سرد باشد، مخدر بسیار زیان بخش است. اگر از استعمال مخدر زیانی دیدی، گندیدستر تنها را استعمال کن! قرصهایی هست که از گندیدستر نرم کو بیده و ساییده و افیون ساییده بر آن اضافه کنند و با شراب خالص عجین کنند و اگر در گوش قرحه بسیار آزار دهنده باشد، صمغ فیلزهره با افیون و شیر استعمال کن! یا این که:

نسخه: بیست عدد بادام پوست کنده، افیون و بورك و کندر هر يك يك درهم و نیم، زعفران شش درهم، بارزد و مر هر يك يك درهم و نیم، همه را در سرکه تند می سابی و خشک می کنی و در وقت به کار بردن آن را با روغن گل خیس می کنی و در گوش می ریزی. اگر قرحه همراه ریم بود، به جای سرکه شراب یا عسل یا اسکنجبین و غیره را - چنان که بیان کرده ایم - به کار بگیری!

فصل پنجم

صدا، وزوز، سوت در گوش

صداهایی به گوش می آید که وجود خارجی ندارند و به شبیهای چشم می ماند که دیدن چیزهای وهمی است. سبب صدا تموج هواست که با حاسه شنوایی در تماس است. پس این وزوز و صداها از تأثیر حرکت هواست. هوا اگر از خارج نباشد در داخل پیدا شده است. هوای داخل بخاری است که در تجویفها ریخته است. و این موج زنی هوا یا بسیار سبک و پنهان است که با هر بخاری که در بطنها قرار می گیرد آمیزش دارد، یا مقدار بیشتر از سبک دارد. اگر از قسم سبک و نهانی است و فراگیر است و همه جای سوراخ گوش را دربر گرفته، در بعضی بدن ها به صدا دادن و وزوز می رسد و در بعضی نمی رسد، زیرا این مربوط به نیرری زیاد حس است - چنان که در اشباح دیدن چشم بیان کردیم - یا از ناتوانی نیروی شنوایی است که از

کمترین موج هوایی واکنش نشان می‌دهد. چنان که آدم ضعیف از کمترین سرما و گرما متأثر است. ناتوانی نیروی شنوایی - چنان که دانستی - از تباهی مزاج است. اگر مافوق سبک است و مافوق آن است که بسته به ضعف و نیرومندی باشد، وجودش از محرکی است که بخار را متموج می‌کند، که از تموج و تحریک معمولی بالاتر است. و آن محرك، موج‌دهنده بخار یا بادی است که از ناحیه سرد در حرکت است. یا صدای جوشش چرك و ریم است که در اطراف گوش به هم آمده یا از حرکت کرمی است که در مجاری گوش تولید شده. سببی که چنین حالتی را به بار آورده است، یا اضطراب و هیجانی است که اخلاط همه بدن را به جوش می‌آورد، چنان که در تبها و اوایل نوبه تبها روی دهد؛ یا اینکه امتلاء زیاد در بدن و به ویژه در سر است، چنان که بعد از مستی کردن زیاد رخ می‌دهد؛ یا تشویش است که ویژه مغز است، چنان که بعد از قی کردن شدید و بعد از صدمه و ضربت خوردن رخ دهد؛ یا سبب نه از جنب و جوش زیاد خلط، بلکه ماده لزج است که در اثر تحلیل رفتن به باد تبدیل می‌شود و صدا دوام می‌یابد. یا امتلاء و پری نیست، سبب تهی شدن بدن است، و این تهی شدن از اضطراب و تشویش رطوبتهای پراکنده در بدن می‌باشد. هرگاه جسم غذایی را دریافت ننمود، بر آن رطوبتهای روی می‌آورد و آنها را تحلیل می‌برد و به حرکت می‌اندازد. شاید وزوز و صدا بعد از تناول داروهایی باشد که خلط و باد را در اطراف مغز بند آورند، و شاید صداها در خود گوش، یا به شراکت معده و اعضای دیگر که باد را به سوی گوش می‌فرستند، باشد.

علامات:

اگر صداها همیشگی است و قطع نمی‌شود، سبب در سر نهفته است. اگر در پری و تهی بودن بدن است که گاهی تسکین یابد و گاهی به هیجان آید، یا از سرما و گرما کم و زیاد شود، دلیل آن است که اعضای دیگری در آن شریک است. چگونگی صداها: گاهی مانند صدای جوشیدن رو به بالا است، که اکثراً از مشارکت بدن بخصوص معده است. گاهی مثل صدای چیزی است که به دور خود می‌چرخد، یا صدا به خش خش برگ درخت می‌ماند که این از بادی است که در گوش به هم آمده است. اگر همراه صدا تب و درد و لرزش کم بود، معلوم است که ریم و چرك جمع شده. اگر صدا سبک و پنهانی آید و منقطع نمی‌شود، از خلط چسبنده است. اگر از نیرومندی نیروی شنوایی است، نبودن سبب بادی، امتلاء، شنیدن و هیجان گوش در حالت گرسنگی و تهی بودن دلیل آن است. اگر از خشکی است، صدا بعد از تخلیه‌ها و تبها آید. اگر از ناتوانی است، از زیاده‌رویها که بحث شده و می‌دانی! اگر با مزاج گرم است، صداها یکدفعه آیند و التهاب گوش همراه دارد، که در مزاج سرد برعکس است.

علاج:

کسانی که درد گوش همراه صدا و وزوز دارند، باید همگی از آفتاب، حمام، حرکات تند، فریاد بلند، قی و امتلاء دوری جویند، مزاج باید ملین باشد. اگر علت از مشارکت اعضای دیگر است، باید خون از عضو مشارک گرفت، و به ویژه اگر معده باشد باید تنقیه شود.

مغز را با داروهایی از قبیل روغن آس و امثال آن، و گوش را با روغن بادام و شبیه آن باید تقویت کرد.

مزاج مغز را باید با قیاس مزاج عادی برابری کرد، در هر دو حالت نامعتدل بودنش، به یاری آن شتافت و به اعتدال برش گرداند.

اگر از امتلاء بود، باید بدن یا سر را تنقیه کرد و به خوبی رعایت نمود.

اما اگر در بحران تب است نباید حرکت کند که بعد از تب، درد زایل می شود.

اگر از نیر و مندی حس است، کسانی مخدر تجویز می کنند؛ مثلاً روغن گل پخته در سر که - که بحث شد - با کمی افیون، یا مخلوط با روغن بنگ، یا شوکران ساییده با گند بیدستر و روغن.

بهترین علاج: ثمر صنوبر، گند بیدستر در سر که ساییده در گوش چکانند.

اگر از چرک و ریم است، علاج ورم و ریم استعمال می شود.

برای تازه شفا یافتگان از بیماری (ناقهین) و صاحبان مزاج خشک، اگر سبب خشکی است، غذاهای رطوبی بخش و روغنهای معتدل مایل به سردی یا گرمی بر حسب نیاز تجویز کن! اگر سبب ناتوانی حس است، قطره هایی را استعمال کن که مزاج روی آور را به اعتدال می کشاند و آنها را ذکر کرده ایم.

اگر سبب ماده ای باشد از اثر سرسام روی آورده، یا خلط غلیظ لزج باشد، داروهای درد گوش و سنگینی گوش - که ذکر شده اند - به کار ببر! برای بیماری گوش که بعد از سرسام و به ویژه بعد از تب عارض است، افشره خارا گوش با روغن گل یا با سرکه و روغن سوسن، مُعالج خوبی است. اگر سبب خلط لزج و سرد است، نسخه دارویی این است: خربق سفید سه درهم، زعفران پنج درهم، بوره قرمز ده درهم، در هم معجون شوند و از آن قرص بسازند.

از داروهای ترکیبی آزمون شده: برای حالت ناتوانی نیروی شنوایی یا از بند آمدن یا از خلط؛ میخک و بزرتره (گندنا) هر یک نیم درهم، مشک یک دانگ، با آب مرزنگوش و آب فیجن یا با شراب قطره کنند.

همچنین آب پز برگ صنوبر و برگ شمشاد و برگ غار، داروی درد گوشند. اما باید از

شبکوری بر حذر بود.

یکی از علمای پیشینه گفته است: برای دفع سوت گوش هیچ دارویی بهتر از آن نوع داروی پودنه ای نیست که برای تقویت حفظ تجویز کرده اند، مفیدترین دارویی است که خداوند تعالی خلق کرده است.

قطره ساخته از حسل، برگ صنوبر، ثمر غار، نیز دارویی خوب است.
راجع به علاج بیماریهای مشترك و به ویژه بیماریهای سرد، به بحثهای ذکر شده در باب سنگینی و درد گوش، چندان که دانسته ای دقت کن!

فصل ششم

چرك و ریم و قرحه گوش

نخست باید خوراکیهای لطیف و تولیدکننده خلط خوب، از سبزی و گوشتها به بیمار داد تا حالت مزاجی را به سوی اعتدال بکشاند. اگر مزاج تعدیل یافت، آب جو و امثال آن را تناول کند. ورزش خفیف باشد. وسیله عطسه آور و غرغره ها ماده را به سوی بینی و دهان سوق دهد.
قرحه از دو حال خارج نیست: یا آشکار است و دیده می شود؛ یا پنهان است و در ژرفا قرار گرفته.

قرحه دیدنی را با سرکه و آب یا با اسکنجبین و آب یا با عسل و آب یا شراب یا گل محمدی و آس در عسل پخته بشوی. بعداً چیزهایی را که خشکاننده هستند، مانند سوخته زاج و غیره در گوش پف کن!
روغن شاهدانه در علاج چرك و ریم مفید است، بهتر است که اگر چرك و ریم قرحه زیاده از حد نیست، در برگرداندن و منع آن نکوشید. باید با دارویی مانند روغن گل، قرحه را بشوری و پاک سازی.

افشره برگ زیتون و عسل نیز قطره خوبی است.
اگر در ژرفا و عمق است و ناپیدا است، دو حالت دارد: یا نو برآمده است یا کهنه و دیر پا. اگر نو است، شیاف خشخاش شاخدار با سرکه، یا شیاف گل و مرّ با الواد عسل، یا در شراب در گوش کنند.

آب غوره نیز خوب است و به ویژه اگر با عسل باشد. افشره برگ بید، آب پز برگ بید، یا سوخته شب یمانی (زاج بلوری) و مرّ هر يك يك درهم با عسل کوبیده شود و با پشم در گوش کنند. یا خون سیاوشان و کف دریا و انزروت و بورك ارمنی و مرّ و شیاف خشخاش شاخدار همه به يك اندازه بر فتنه ای پاشند که به عسل آلوده است، و در گوش کشند.

اگر درد داشت، ریم آهن که کثیرا در آن ساییده با مسکن درد، از قبیل روغن بادام یا مرّ، الواء، زعفران معالجه شود. اگر نیاز بود کمی افیون با آن مخلوط شود.

داروی زنجفیل شامی هم نافع است، که با این که خشکاننده است مسکن درد هم هست. داروهای ترکیبی - که در اقرا بادین آمده اند - خوبند. قرصهای اندران (انزروت، نسخه) نیز بهره رسانند.

هسته هلیله و مازوج بسوزند و با روغن خیری و «ته نشین بزر؟»، «مرهم سفید آب» و مرهم «زیره

کرمانی» باهم مخلوط شوند و در گوش کشند.

اگر عمیق و کهنه باشد بسیار بد است، ممکن است استخوان را لخت کند، علامتش گشادگی مجرا و فزونی چرك عفونی است. قطران و عسل مخلوط به هم، زهره کلاغ سیاه و زهره لاک پشت با شیر پستان زن، شاه زیره و بوره قرمز یا انجیر دانه گرفته (بی دانه) فتیله کنند و بعد از تنقیه در گوش کشند.

از داروهای قوی یکی این است: سونش مس، با زرنیخ و عسل و سرکه، یا ریم آهن جوشیده خشکیده گرد شده، بعد از آن که بارها با سرکه یا شراب جوشیده شود تا منعقد - مانند عسل - گردد، در گوش کنند.

اگر زیاد کهنه و پلید شد، مرهم زنگار استعمال کنند، داروی متوسط در این باره: سوخته شب با برابرش عسل و گاهی خرما هم می افزایند. از این قوی تر داروی زیر است:

نسخه: زنگار، پوسته نازک مس هر يك چهار درهم، افشره گندنا يك اوقیه «عسل سفید» يك اوقیه.

اگر چرك بسیار بود فتیله آلوده به زهره گاونر، یا بول بچه علاج است. از این قوی تر: ریم آهن شسته، بارها در تابه با سرکه بجوشد.

اگر همراه چرك دیر پا درد هم بود، نبیذ غلیظ را مخلوط با روغن گل یا آب گندنا، یا آب ماهی نمك سود، در گوش ریزد.

گاهی برای رفع درد، الوا و زعفران را در عسل عجین کنند و در گوش نهند.

اگر دیدی رطوبت وسیله داروهای بازدارنده و خشکننده بند آمد، روغن گل در گوشش چکان! که کبره بیفتد؛ بعداً داروهای رویاننده گوشت استعمال کن!

در هر حال نباید چرك قرحه گوش بند آید. باید کوشش کرد که تولید نکند و قرحه ها خشک شوند.

بعضی از پزشکان کلاه بردار هستند که گوش چرك کرده را از لته می آکنند و چرك از بیرون آمدن منع می شود و نمی گذارند بیمار بر گوش دردمند بخواهد تا چرك بیرون نریزد. آنگاه چرك به سوی گوشت سست که در ته گوش است می رود و ورم ایجاد می کند، بعد از رسیدن قرحه نشتر می زنند و معالجه می کنند تا ماده از گوش و پول از جیب بیمار قطع شود!

فصل هفتم

نزيف (خون ریزی گوش)

گاهی در حالت بحران بیماری گوش نزيفی همانند خون ریزی بینی دارد. که شاید از ترکیدن یا بریده شدن یا باز شدن رگی باشد، یا از اثر صدمه یا ضربت خوردن باشد.

علاج:

اگر خون ریزی گوش از اثر بحران بیماری است، و بیم غش کردن و ناتوانی بیمار نرود، نباید آن را بند آورد. اما در سببهای دیگر باید آن را به وسیله داروهای گیرنده، یا داغ گذار یا سردی بخش بند آورد.

داروهای گیرنده مانند: آب پزمازوج با آب یا با سرکه، آب پز سفیدخار که اگر با مر و شراب کهنه یا سرکه باشد بهتر است، شیاف خشخاش شاخدار، صمغ فیلزهره، آب پز برگ درخت مصطکی، افشره انار پخته در سرکه.

سردی بخشها: افشره هفت بند و بارهنگ با شراب، شیاف خشخاش شاخدار و افیون. داغ گذارها: مانند افشره ریحان کوهی، پنیر مایه خرگوش، با سرکه که بسیار مؤثر است. افشره گندنا با سرکه، در این باره داروی مجرب است. دوگرده گاوانر نمک سود را بر آتش نهند نیم برشته اش را بر گوش بفرسند و آبش به گوش وارد شود.

فصل هشتم

کثافت در گوش که گوش مسدود می شود

اگر درد گوش سبک است، روغن بادام کوهی ویژگی دارد که شبانه در گوش چکانند و حمام بروند و گوش بر زمین گرم حمام گذارند که چرك و کثافت حل گردد. پف کردن زاج در گوش هم مفید است و نیز این شیاف:

نسخه: شاه زیره يك مثقال، بورك ارمنی نیم مثقال، با انجیر سفید معجون شود و فتیله گردد و در گوش کشند.

نسخه دیگر: زهره بز با روغن تره کوهی (یا تره کوهی کوبیده، یا آب تره کوهی) یا بورك گذاخته با سرکه را بگذارند تا از جوشش آرام گیرد.

روغن گل را در گوش ریختن و برگوش مالیدن، بورك را با انجیر بدون دانه معجون کنند و از آن حبوب بسازند، و در گوش نهند. و بعد از سه روز بیرون آرند، چرك و پلیدی زیاد با خود می آرد، و علت سبک می شود. یا شاه زیره و گزنه در گوش نهند. از همه قوی تر در این باره، افشره برگ حنظل در گوش چکانیدن است.

بورك و زرنیخ متساوی در عسل عجین شود و در سرکه حل گردد و در گوش چکانند و بعد از يك ساعت گوش را با عسلاب یا آب گرم بشویند.

فتیله های قوی را باید بعد از تخلیه به عمل آورد، که فتیله آلوده به روغن زیتون و روغن بابونه و روغن ناردین (سنبل رومی) از آنهاست.

بعضی پندارند که روغن کافور برای سنگینی گوش بسیار مفید است. شاید که این در علت ناشی از خلط مراری مفید باشد. «زیت کزدم» کری را از بین می برد، و مجرب است. اگر بند آمدن

گوش از پلیدی است، تخم تر تیزك بستانی و بورك فتيله شود و در گوش کنند و بعد از سه روز بیرون آرند، پلیدیهای زیاد با خود می آورد. فتيله هایی که عسل در آن داخل است خوبند.

فصل نهم

بند آمدن گوش، که چندین حالت دارد:

سرشتی: که پرده ای بر سوراخ گوش است. پلیدی و کثافت، خون منعقد، گوشت زائد، زگیل، شن یا هسته میوه که داخل گوش است، یا جانوری در آن مرده است. خلط لزج و چسبنك که سوراخ یا مجرای عصب را گرفته و انسان همیشه حس می کند که گوشش بسته است. گاهی از اثر باد شدید روی می دهد.

علاج:

اگر از پرده های نازك یا از گوشت زائد و مادرزادی است که مجرا را بسته است، اگر در ته باشد صعب العلاج است، اگر پدیدار است و در ژرفا نیست علاجش آسان تر است. آنچه را که در ته است باید با ابزاری بسیار نازك برید و نگذاشت که به هم آید چنان که شرح خواهیم داد.

اگر در بالا و پدیدار است، باید با کاردی که در عملیات بریدن بواسیر بینی به کار می برند، آن را برید و فتيله از زاج زرد و امثال آن را در گوش فرو کرد که گوشت را از باز روییدن باز دارد. اگر بند آمدن از اشیائی است که بر آن چسبیده، قطره روغنی مانند روغن گل، روغن سوسن، روغن خیری، خوب است.

اگر چسبیده جانوری است که در گوش مرده، نوعی روغن استعمال شود که آن را بر کنند و به آرامی وسیله آلت گوش سفتن بیرون آورده شود.

اگر از زیادی گوشت یا زگیل است، باید با آب گرم و بوره قرمز شسته و مس سوخته و زرنیخ سرخ را بسایند و با سرکه در گوش چکانند تا گوشت زائد بسوزد، بعداً زخم را مداوا کرد.

گویند اگر پیایی زهره خوك در گوش ریزند بسیار نافع است.

گاهی که انسان پندارد گوشش بسته است، روغن سوسن، یا زهره گاو در افسره سلق در گوش چکانند. افسره شاهدانه و حنظل در علاج مسدود شدن گوش ویژگی دارد.

اگر بسته شدن از پلیدی است، داروها را ذکر کردیم. علاوه بر آن فتيله از بزر تر تیزك و بورك که سه روز در گوش باشد خوب است. قرصهای خربق در این باره قوی تر است که عصب را نیز تنقیه می کند.

نسخه قرصهای خربق: خربق سفید دو مثقال، بوره قرمز شانزده مثقال، زعفران سه مثقال، بکوبند و با سرکه بسایند و قرص سازند و اگر نیاز بود قرص را در سرکه حل کنند و در گوش

چکانند، بسیار خوب است.
اگر مادرزاد گوش سوراخ نداشته باشد و از داخل مسدود است، عمل جراحی می خواهد حتی اگر برداشتن و راه باز کردن به سوراخ داخلی (صماخ) برسد، شاید نفع دهد و شاید علاج پذیر نباشد.

فصل دهم

بیماری روی آورد خارجی و ضربت خوردن گوش
بقراط گوید نباید با چیزی معالجه شود. اما بعد از او طبیبان علاجش را افاقیا (صمغ خرنوب مصری)، مر، الوا، کندر که با سرکه یا با سفیده تخم مخلوط کنند و بر گوش مالند، دانسته اند.

فصل یازدهم

خارش گوش

آب خارا گوش با بعضی از روغن‌ها، یا خارا گوش با روغن بجوشد و در گوش چکانند.

فصل دوازدهم

آب در گوش

گاهی در حین آب تنی آب در گوش می ماند و بیرون نمی آید که سبب ورم در زرفای گوش و درد شدید می شود.

علاج:

لوله ای را در گوش کنند و بر مکنند که آب را یکباره برکشند. بعداً روغن بادام شیرین در گوش ریزند. گاهی از عطسه و سرفه هم بیرون می آید.
یا ساقه خشک شبیت، یا باریکه ای از گیاه بردی را به اندازه يك وجب، يك سومش را پنبه بپیچند و به روغن زیتون بیالایند، بیمار دراز بکشد، طرف بی پنبه را در گوش فرو برند و پنبه را که در آن طرف است آتش زنند تا حرارت به داخل گوش برسد سپس یکهو بیرون کشند.
در مرحله اول آب در گوش رفتن، پر يك كف دست آب را در گوش کنند و بیمار بر آن طرف لی لی کند تا آب همه بیرون آید.
می شود که سرنگ در گوش کنند و آب را بکشند. اگر آب اندک باشد، کمی از روغن‌ها یا ریختن شیر و لرم را بارها در گوش ریزند و به ویژه اگر آب نماند و درد باقی بود. اگر درد بسیار شدید بود،

ضماد پوست خشخاش و شاه افسر و بابونه و بنفشه و خطمی و بزرکتان و آرد جو با شیر پستان زن خوب است.

فصل سیزدهم

فروشدن جانور در گوش و تولید کرم

گاهی حشره ای داخل گوش شود، که از شدت درد و از چگونگی خراش و حرکت به اندازه جانور پی می برند. اگر کرم باشد غلغلک علامت آن است.

علاج:

در همه این حالات قطران در گوش چکانیدن حشره را از حرکت می اندازد و به زودی می کشد و به ویژه اگر جانوری کوچک باشد. افشره سیمانهنگ، تنها یا با محموده، گوگرد و زراوند دراز، زاج سفید، استرک، خوب است. آب گوشت برشته گاو نافع است. روغن زیتون در گوش چکانند و در آفتاب نشینند.

برای هر جانوری و به ویژه در علاج کرم گوش، افشره بیخ درخت توت، افشره بیخ کوزره (کبر) افشره ریحان کوهی، افشره برگ آلو، برگ هلو، خارا گوش، لوف، تره کوهی، برگ درخت بنه، برگ شمشاد، برگ صنوبر که با سرکه بپزد، افشره سیمانهنگ. افشره خربق سفید یا آب پزیش مفیدند.

نسخه: افشره سس صغیر، پونه با محموده، افشره درمنه، مر و خوش، یا عسلاب با مقداری از این افشره ها، افشره ترب، افشره پیاز و به ویژه پیاز تلخ، یا بزرپیاز با عسلاب، برخی از زهره ها و به ویژه اگر در داخل انار همراه پیه انار گرم شده باشد، آب پزیر کوزره سبز، یا افشره اش، افشره لوبیا گرگی، یا الوا با آب ولرم یا کوشنه ساییده، یا عاقر قرحا؛ همه در علاج کرم داخل گوش مفیدند.

داروی دیگر: شراب دودرهم، عسل سه درهم، روغن گل یک درهم، با سپیده دو تخم مخلوط و ولرم باشد، پشم بدان بیالایند و گوش را از آن پر کنند، و بر گوش دردمند تکیه دهند و نخواهند و بعداً یکهو برکشند، کرم بیرون آید.

افشره کاهوی سبز، افشره سفید خار، افشره خارا گوش، یا آب پزاین دو، یا ساییده ریشه های نازک کبر (کوزره)، یا آب مر و خوش، یا مرزنگوش، یا شاش کهنه شده، داروی درد کرم در گوش می باشند.

فصل چهاردهم

ورم بیخ گوش

ورمهایی که در بیخ گوش سر برمی آورند از جنس ورمهایی هستند که در گوشتهای سست و کم مایه و به ویژه در گوشت غده ای پیدامی شوند، ورم بیخ گوش را «اریطوس» یا دختران گوش می نامند. احتمال دارد درد و آزار این نوع ورمها به حدی برسد که بیمار را از پای در آورد. اکثراً قبل از سر برداشتن ورم بیخ گوش، عقل بیمار در هم می شود. ورم بیخ گوش و ورمی که در صماخ گوش پدید آید، برای جوانان بیشتر از آن که برای پیران خطرناک باشد، خطرناک است.

ورم در بیخ گوش پیران نرم تر است، زیرا گوشت پیران از گوشت جوانان سست تر است. اما جوانان مزاج گرم تر از پیران دارند و ماده ورم گوش جوانان مزاج گرم تر از آن پیران است و دردی که از ورم بیخ گوش و صماخ جوانان روی دهد، بسیار شدیدتر از دردی است که در این حالت بر پیران رخ داده است.

ورم بیخ گوش جوانان کمتر از ورم گوش پیران مهلت می دهد. تا ماده ورم جمع می گردد درد شدید و بردوام است.

اگر ورم بیخ گوش از اثر بحران بیماری باشد و بحران بیماری نشانیهای خوب شدن همراه داشته باشد، از هر ورمی از این جنس که بیخ گوش را اشغال کرده است، سلامت تر و دورتر از نگرانی است.

اگر ورم بیخ گوش موجود بوده و بحران بیماری بر آن اضافه شده است آثر حالت نگران کننده است و بسیار ناپسند است.

سبب ورم بیخ گوش به طور عموم ماده گرم صفراوی، یا ماده خونی، یا ماده سودایی، یا ماده بلغمی می باشد.

چگونه بدانیم که کدام از این ماده های بدجنس سبب به وجود آوردن ورم بیخ گوش شده اند. اگر رنگ ورم سرخ است، اگر گوش سنگین است، اگر حس شنوایی ناتوان است و کار نمی کند، اگر گدازه های گوش را تنگ کرده است، باید بدانی که ماده ورم خونی است.

اگر درد ورم سوزناک است، اگر بیمار به چندش و لرزش مبتلا شده است و گوش سنگین نیست و گدازها تنگ نشده اند و التهاب هست، بدان که ماده ورم صفراوی یا خون رقیق و آبکی است. اگر ورم در لمس نرم است، اگر سرخ رنگی ورم کم است، اگر پژمردگی دارد، نشان آن است که ماده بلغمی است.

اگر ورم سخت و سفت است و احساس درد و آزار اندک است، بدان که ماده ورم آور سودایی است.

اگر ماده ورم بیخ گوش از اندام های رئیسی در بدن، به بیخ گوش رسیده و در آنجا آشیانه کرده و سبب درد و آزار شده است و هر چند در معالجه آن که سرد گردانی یا کوشش کنی که ماده را برکشی

کمتر بهره می‌بینی - که از این جنس است ورمی که از اثر بیماری فراموشکاری و مرگ دروغین روی می‌دهد، که هر چه در علاجش بکوشی درد بر طرف نمی‌شود - باید علاج آن را در کلیات کتاب بجویی، که شرح داده‌ایم.

پس نباید اول علاج ورم را از قبیل داروهای بازدارنده ورم و گیرنده به کار ببری، و بعداً داروهای ترکیبی را - که در علاج ورم مفیدند - به کار اندازی، و سپس گدازیدن ورم را هدف قرار دهی!

باید همین که ورم شروع شد و به ویژه اگر بیمار تب داشت یا به سردرد مبتلا شد، به هر وسیله باشد - حتی اگر بادکش استعمال کنی - باید کاری کنی که ماده پراکنده را اگر به آسانی جذب نشد به سوی ورم بکشانی که در یک جا جمع آید. آنگاه بارگ زدن و خون‌گیری ماده را از ورم کم کنی! اما اگر دیدی که ماده به آسانی جذب می‌شود و تاحدی زیاد بیرون می‌آید، کاری به کارش نداشته باش و از رگ زدن و خون‌گیری استفاده مکن! مبدا از رگ زنی و خون‌گیری درد بیشتر گردد و تب دوچندان شود.

اگر دیدی که درد ورم زیاد و شدید است، داروهای گرم و تر مزاج، سست‌کننده و تسکین‌دهنده درد به کار بر، تا درد تسکین می‌یابد.

اگر در سر آغاز ورم درد شدید پیدا شده، تنها با بستن ورم وسیله پارچه در آب صاف خیس شده اکتفا کن! و اگر درد در اوایل سر بر آوردن ورم سبک است و شدید نیست، کمانک بگذار، یا داروی «بابونه چشم گاوی» و مرهم «داخلیون» و «مرهم خشخاش شاخدار» که با مر مخلوط باشد بر ورم بمال!

اگر درد ورم میانه است و بسیار سبک نیست و ورم سر بر آورد، داروهایی را استعمال کن که هم چسبنده، هم سست‌کننده ورم، هم دارای نیروی رسانیدن و پخته گردانیدن ورم باشند. از قبیل: کمانک از آرد گندم و کتان با شربت عسل، یا آب شنبلیله، آب خطمی، آب بابونه و امثال آنها خوب است.

اگر دیدی که ورم تحلیل نمی‌رود و چرك کرده است، باید به هر وسیله‌ای باشد با داروهای نرم‌کننده و تحلیل‌برنده و گرنه با داروهای تند و شدید حتی اگر به وسیله نشتر، شق کنی و بمکی، چرك را بیرون بیاوری. داروی خوبی در این باره که بعد از نشتر زدن ورم چرك وریم را خوب بیرون می‌آورد، همانا داروی «سمیلون» است.

برای تحلیل و جذب ماده از ورم گوش، پشک گوسفند با پیه غاز یا مرغ خانگی خوب است، آهک، کعک، پیه گاو نمک‌نسوده نیز نافع است.

اگر ورم کهنه شده: خاکستر صدف، خاکستر گوش ماهی، با عسل یا پیه کهنه شده. یا انجیر در آب دریا پخته یا اندران را تنها یا با داروی دیگر استعمال کنند.

زفت‌تر، مقل، بایرموم، استرك سایل و مخ ساق شتر - (گوزن. نسخه) خوب است. اگر خنازیر شد و پابر جا ماند، مرهم زیر را به کار ببر!

نسخه: سقز درخت بنه، زفت، ثمر غار، مویزك، صمغ عربی، زیره، فلفل، بیخ فیل گوش، بارزد، شاه زیره، خاکستر بیخ کبر (کوزره)، عاقر قرحا، پشك گوسفند ویز، پیه و به ویژه پیه خوك و بز و بزیر کوهی و به ویژه برای ماده سودایی. هم چنین منخ سر مرغ خانگی، و منخ کبک و منخ گاو و منخ استخوان گاو به ویژه گاو وحشی و روغن آنها. اگر ماده ورم بسیار گرم باشد، روغن گل و بنفشه، اگر سردتر است از روغن سوسن و شبیت و بابونه و گرچك استفاده کن! مرهم از صمغ صنوبر نیز مفید است.

فصل پانزدهم

آزار دیدن گوش از صداهای بلند

سبب ناتوانی نیروی روانی در مغز یا ریزش زائده از مغز به سوی حس شنوایی است، که باید مغز را تقویت کرد، که آن را می دانی!

فنج محم
پنی که درد و غما را مده است

فصل اول

تشریح بینی

درباره کالبدشکافی بینی، قبلا استخوانهای بینی، کرکرك بینی و ماهیچه های جنباننده هردو جانب بینی را شرح داده ایم و از آن فراغت یافته ایم. هر دو گدار بینی به پالایشگاهی می رسند، که آن پالایشگاه زیر دو جرم شبیه به دو نك پستان قرار دارد. در جایی که گدارها به پالایشگاه می رسند، پالایشگاه سوراخی دارد که در مقابل آن نیز سوراخی در پرده مغز هست و هردو برابر هم واقعند، تا باد از این دو سوراخ رود و بتواند آمد و شد کند. برای هر يك از دو گدار واقع در بینی، راه برای رسیدن به گلو باز است.

ابزار بویایی:

دوزانده برآمده در قسمت جلو مغز که به دو نك پستان می مانند، ابزار بویایی هستند و از دو بطن جلوی مغز امداد می گیرند و ریختنی های مغز از آن دو سوراخ تخلیه می شوند. مغز و دو برآمده شبیه سر پستان، از راه دو سوراخ نامبرده هوا را برمی کشند و از هوای برکشیده، حس بویایی را به بینی می دهند. مغز از راه این دو سوراخ تنفس می کند تا گرمای سرشتی خود را حفظ نماید. مغز در نفس کشیدن ویژه به خود، بالا می رود و برمی گردد و کاملاً به نبض شبیه است. و در حال فریاد و جیغ کشیدن دارنده مغز، مغز بالا می رود همچنین در حالی که خفگی هوا هست و روان در تنگنای افتد، باز مغز به سوی بالا تکان می خورد. در منتهای بینی دو گدار به سوی هردو ریزشگاه اشك چشم هستند، و از این است که وقتی سر مه به چشم می کشند مزه آن را از راه زبان می چشند. درباره چگونگی بو در باب راجع به نیروهای پنجگانه حواس بحث کردیم. اما این مسئله که آیا در هوا از اثر واکنش، حس بویایی تشکیل می شود یا از خارج به بینی

می آید، یا سبب بویایی بخار است و می گدازد؛ به کار ما مربوط نیست کار فیلسوف است که جواب دهد.

همین قدر بر طبیب است که بداند، بود اصل هوایی است و تغییری می یابد و بخار متصاعد از چیز بویا کمکش می نماید.

تا اینجا مادر تشریح بینی و بهره های بینی و ماهیچه های حرکت دهنده پرده های سوراخ بینی، بحث کردیم. بهتر آن است که درباره بیماریهای ویژه بینی گفتگو نماییم، و سبب و نشانی این بیماریها و علاج آنها را بیان کنیم.

بدان که! در معالجه بینی علاوه بر داروهای به بینی کشیدنی، داروهای غرغره ای و بر سر پاشیدنیها نیز هست. به بینی کشیدنیها مانند: بخور، بوکردنیها، انفیه ها که مرطوبی باشند و در بینی چکند. بر کشیدنیها از راه بینی هستند که مرطوبند و از راه هوا به بینی داخل شوند. داروهای خشک هستند که در بینی دمیده می شوند، که باید دارو را و هر چه انفیه است در لوله ای کرده و در بینی پف کنند.

باید هر دارویی را که به بینی کشند، با منتهای قوت برکشند که تأثیر بخش باشد. گاهی از بر کشیدن دارو، سردرد شدید رخ می دهد که باید خود به خود تسکین یابد. یا نیاز به مسکن داشته باشد. بهتر آن است که بیمار قبل از به بینی کشیدن داروی تند و تیز، پارچه خیس شده در آب گرم بر سرش بگذارد و بینی را قبل از دارو وسیله شیر یا روغن مانند روغن دانه کدو یا روغن گل به عرق آورد. هرگاه داروی انفیه کار خود را کرد، باز شیر در بینی چکاند و روغنی سرد بر سوراخ بینی مالد.

فصل دوم

روند لازم برای استعمال دارو در بینی

این را بدان! که برای معالجه بیماریهای بینی چندین نوع دارو هست و به چندین جهت استعمال می شوند:

- ۱- بخورات.
 - ۲- بوکردنیها.
 - ۳- در بینی کشیدنیها به صورت انفیه.
 - ۴- عطسه آورها که ماده آبکی هستند و در بینی می چکانند.
 - ۵- از راه بو کردن بر کشیدنیها که داروی نمناکند و از راه هوا بر می کشند.
 - ۶- پف کردنیها در بینی، که عبارت از داروهای خشک گرد شده هستند و به وسیله چیزی لوله ای و توخالی، به بینی بیمار پف می کنند.
- وقتی می خواهی داروی عطسه آور به بینی بیمار بریزی! بیمار را وادار کن که دهان را پر از آب

کند و بر پشت دراز بکشد و سر را به سوی عقب خم کند. آنگاه قطره عطسه آور را در بینی اش بچکان؛ و حتماً باید هر چه به بینی داخل می شود آن را هر چه شدیدتر برکشد تا به بالا بیها برسد، که دارو تأثیر لازم را بگذارد.

بارها روی داده که داروی تند و تند مزاج که به صورت قطره یا گرد پف کردنی به بینی می رسد، درد گزشی شدید در سر به وجود آورده، که شاید خود به خود آرام گیرد یا وسیله داروی آرام بخش تسکین یابد.

برای جلوگیری از سردرد گزشی که از اثر داروی چکیدنی یا به بینی پف کردنی پدید آید، قبل از به کار بردن داروی عطسه آور تند و تیز، بیمار به وسیله شیر که بر سرش ریزند، یا به وسیله روغنهایی از قبیل: روغن بزرکدو، روغن گل، روغن بید، که بر سرش مالند سر عرق کند. آنگاه پارچه قماش را در آب گرم خیس کنند و بر سرش گذارند و سپس قطره یا گرد را به بینی بیمار بچکانند یا پف کنند.

هرگاه داروی عطسه آور کار خود را کرد، قطره هایی از شیر در بینی بیمار بچکان و اگر همراه شیر روغنهای سرد باشد، چه بهتر، که به نفع بیمار است.

فصل سوم

آسیب حس بویایی

بویایی در آسیب دیدن - همانند سایر کنشهای اندامان بدن - حالاتی دارد، مثلاً: بویایی به کلی از بین می رود.

بویایی ناتوان می شود و کاربردش کامل نیست.

بویایی تغییر می کند و بویایی تباه جای بویایی طبیعی و درست را می گیرد.

اگر گفتیم نیروی بویایی ناتوان می شود ناتوانی هم دو احتمال دارد:

۱- یا بوی خوش و بوی ناخوش را احساس نمی کند و چیزی نیست که به مشام برسد.

۲- یا یکی از انواع بوها را حس می کند و از درک دیگری عاجز است.

تباهی بویایی نیز چند حالت دارد:

۱- بوی بد را احساس می کند که وجود خارجی ندارد.

۲- بوی چیز بد را می پسندد، مثلاً از بوی مدفوع انسان خوشش می آید، اما از بوی خوش مثلاً

بوی گل متنفر است.

سبب آسیبهای بینی يك از احتمالات زیر است:

۱- سوء مزاج تکی و ساده.

۲- وجود خلط بدجنس در قسمت جلو مغز و هردو قسمت بطن جلوی مغز.

۳- تجمع خلط ناپسند در دو چیزك نك پستانك آسا.

- ۴- استخوان کرکر کی (مشاشی) زیر فشار در تنگنا قرار گرفته است. فشار از خلط، یا از باد، یا از ورم، یا از سرطان.
- ۵- رویش گوشت زائد در بینی.
- ۶- بند آمدنی در حجاب بالای بینی.
- ۷- بارها رخ داده که بینی از اثر داروهای به بینی کشیدنی و در بینی چکیدنی، با سوء مزاج گرم روبه روده شده است یا از اثر دارو تخدیر شده و به سرد مزاجی مبتلا گشته است. یا این که هوای بسیار گرم بر بینی تأثیر گذاشته و آن را گرم مزاج نموده، یا هوای بسیار سرد بینی را به سرد مزاجی سوق داده است.
- ۸- استخوان بینی ضربت خورده یا انسان دمر و بر زمین افتاده و استخوان بینی آسیب دیده است.

نشانیهای حالات بیماری بینی

انسانی که اصلاً بو نمی کند اما نمین های تراوشی از بینی به حال طبیعی می باشد، نشان آن است که راه بندانی در پالایشگاه وجود ندارد.

اگر نتواند از راه بینی نفس بکشد و در وقت حرف زدن صدا از بینی می آید، بدان که نوعی بند آمدنی در ته بینی و نزدیکیهای آن روی داده است.

اگر ماده تراوشی بند آمد و تشخیص دادی که از اثر سوء مزاج مغز نیست و از کم شدن ریختنی های مغز هم نیست و پایین تر از پالایشگاه باز بود، نشان آن است که راه بدان هست ولی ژرفارو است و در این نزدیکها نیست.

اگر تراویده های بینی طبیعی است و راه بندانی در پایین ته بینی و اطراف آن رخ نداده است، بدان که مغز آسیب دیده است. آنگاه حالت مغز را بررسی کن!

چه نوع مزاجی دارد؟ کنشهای مغز چگونه اند؟ احوال مغز چگونه است؟ که اینها را همه می دانی!

اگر حس بویایی ناتوان است و خللی دارد، باز به سراغ مغز برو که سبب از مغز است.

اگر بوی بد را در بینی احساس می کنند و در نفس کشیدن بوی بد بر می کشند، بدان که خلط گندیده در یکی از جاهای بینی و آنچه با بینی مربوط است موجود است، و چنان که یاد گرفته ای آن را شناسایی کن!

اگر انسان در هنگام بیماریهای سخت بوی چیزهای غیر عادی و بی سابقه به مشامش برسد و چیزی در میان نباشد که این بوی غیر عادی از آن برخیزد، و با این همه بویهایی همانند بوی ماهی، گل ولای، روغن حیوانی و غیره به مشامش می رسد و نشانی های دیگری ناپسند هم بود، بدان که مرگ بر او سایه افکنده است.

علاج:

اگر سبب آسیب دیدگی بینی سوء مزاج مغز است، باید داروهای ضد سوء مزاج تشخیص داده شده را به کار ببری. قسمت جلو مغز را به وسیله داروهای پاشیدنی، بوکردنیها و به بینی کشیدنیها و داروهای مایع و ضمادها که در باب معالجه بیماریهای سر ذکر شده اند معالجه کن! اکثرأ در این حالات، سوء مزاج سرد در دو بطن جلو مغز یا در دو پرآمده پستانك مانند رخ می دهد، پس باید روغنهای گرم که داروهای مانند: شیر گیاه، شیر سگ، گندیدستر، مشک در آن حل شده به بینی کشند.

اگر خلط در بطنهای مغز است، در بیماریهای مغز علامتش را گفتیم؛ که اگر خلط بر همه بدن چیره است باید همه تن را و اگر فقط در مغز است مغز را پاکسازی کرد و خلط را بیرون راند؛ که باید داروهای معجونی و غرغره ای و انفییه و بر کشیدنیها و بوکردنیهای نرمی بخش و امثال آن را به کار برد.

اگر نیاز به خون گیری بود، خون بگیر! در همه اینها تابع دستوراتی باش که در معالجه مغز آمده اند.

اگر راه بندان در استخوان کرکرکی - که به پالایشگاه مشهور است - باشد، پاشیدنیهای بازکننده نامبرده در علاج سر را استعمال کن! که بر آن می پاشی یا بیمار سر بر بخار آنها گیرد، و داروهای را که فلفل و کندس و گاوشیر در آنها حل شده از راه بینی بر کشد. سپس حجامت بر سر گذارد و داروهای گرم و بازکننده را غرغره کند.

از داروهای مجرب: سیاه دانه را چند روزی در سر که خیس کنند و بعداً نرم بسایند و باروغن زیتون مخلوط کنند و در بینی چکانند و تا می توانند آن را بیشتر و تندتر بر کشند. یا سیاه دانه را گرد کنند و باروغن زیتون کهنه شده مخلوط کنند و برای بار دوم بسایند تا اثری از آن نمی ماند و آن را به بینی کشند.

زرنیخ سرخ، پونه باهم کوبیده و ساییده شوند و در شاش شتر ریزند و در آفتاب نهند و هر روز دوبار آن را به هم زنند، هرگاه دارو بول را بر مکید بول تازه بر آن ریزند و یک درهم آن را بخار بینی کنند بعداً بیمار از روغن گل، بینی را به عرق کردن وادارد.

برای مسدود شدن بینی از اثر باد گویند: روغن بادام تلخ کوهی، پف کردن سپند در بینی، یا سپند و فلفل در روغن بادام نامبرده حل شده داروی خوبی است.

بعضی گویند پوست خشك شده فندق هندی را گرد کنند و در بینی پف کنند مفید است.

اگر سبب بواسیر است، داروهای علاج بواسیر لازم است.

کسی که بوی خوش را درك کند و بوی بدرادرك نمی کند باید بارها گندیدستر به بینی کشد تا خوب شود.

کسی که بوی بدرادرك کند و از درك بوی خوش عاجز باشد باید انفییه مشک به کار برد تا خوب شود.

فصل چهارم

خون ریزی بینی

گاهی خون ریزی به شکل چکه هایی از خون است و گاهی خون از اثر بند آمدن زیاد و حبس شدن، یکهو و با فشار زیاد ریزش می کند، ممکن است از ترکیدن شبکه ای از رگها باشد، و گاهی شریان مغزی می ترکد که اکثراً علاج پذیر نیست.

بارها از اثر سردرد و التهاب و بیماری حاد یا از افتادن و ضربت خوردن، خون ریزی بینی رخ دهد که کنشهای مغز به تباهی می گرایند. و شاید از بخارهای بالارو باشد. اگر از شریانهاست، با آنچه از ورید است فرق دارد؛ که خون شریان رقیق تر و سرخ تر و گرم تر است.

خون ریزی بینی گاهی نوبتی و گاهی بدون نوبت است. ریزش خون بینی ممکن است مفید باشد و ممکن است آسیب رسان. کسی که بعد از خون ریزی بینی، سرش از پری به سبکی و رنگش از سرخی غیر عادی به حالت طبیعی آمده و بادکردگی رخسار فرونشسته است، از آن فایده دیده، و مخصوصاً در بیماریهای سخت و در ورمهای درونی و به ویژه ورمهای خونی و صفراوی مغزی و کبدی و حجاب و ریه مفید است. نفع خون ریزی بینی در بیماری ذات الجنب، از خون ریزی بینی در بیماری ذات الریه بهره رسان تر است.

خون بینی در بیماریهای سخت و زیاد، پی آمد بحران شدید است و به ویژه در آبله و سرخک. اگر خون ریزی بینی بیش از حد باشد رنگ رخسار زرد غیر عادی می شود، یا به رنگ توسی یا ماتی میان زرد و سیاه یا یزمردگی زیاد از حد درمی آید و دست و پا سرد می شوند. چنین خون ریزی هر چند متوقفش کنند باز خطر در بر دارد. کسی که رنگش زرد می شود زهره صفراوی چیره شده و از خون ریزی، آسیب کاهش می یابد.

اگر رنگ توسی شد، بلغم چیره است. اگر رنگ مات شد و به زردی و سیاهی زد، خلط سودایی چیره است. در این دو حالت خون بدن را کاهش می دهد و بسیار زیان آور است. در هر حال خون ریزی بینی که زیاده از حد شد خطر بیماریهای ناتوانی کبد و استسقا و غیره بیمار را تهدید می کند.

جسم های دارای خلط مراری صفراوی که خون رقیق دارند بیشتر آمادگی خون ریزی بینی دارند. جسم معتدل المزاج از خون ریزی بینی نفع بیند.

پیش درآمدهای خون ریزی بینی عبارت است از اینکه: بیمار درخشندهایی می بیند و خطهای سپید و زرد و سرخ - به ویژه بعد از سردرد - پیش چشمش آید، و بقیه چیزهایی که در بیماریهای حاد و بحرانی گفته ایم پدیدار می شوند.

می توان از چگونگی خون ریزی بینی حالت بیماریهای بحرانی و سخت را دریافت که در موقع خود بیان کرده ایم.

علاج:

خون ریزی بحرانی را آنچه خود به خود می آید باید دست نزد تا احساس شود که نیر و در حال از بین رفتن است. شاید خون ریزی بینی به چهار رطل برسد و هرگاه بسیار زیاده تر از حد شد باید آن را متوقف کرد.

در غیر این صورت داروهای بندآور خون به کار ببر! اگر به سبب آمادگی بدن و دارای خلط مراری بودن، خون ریزی بینی به وجود آید، باید خلط مراری را پاکسازی کرد و خونس را وسیله غذا و نوشابه ها تعدیل بخشید. خون گیری (رگ زنی) بهترین علاج بند آوردن خون بینی است، که باید رگ را در طرف برابر جای خون ریزی تنگ زد و به ویژه اگر بیمار از هوش برود و غش کند حتماً باید رگ زد. داروهای بند آوردن خون بینی یا باید بسیار گیرنده یا بسیار سردی بخش و غلیظ کننده و منعقد کننده یا چسبناک یا تند و داغ گذار یا داروهای ویژه خون ریزی باشند. یا چندین دارو که دو خاصیت یا سه خاصیت داشته باشند به کار روند.

داروهای دارای خاصیت گیرندگی:

افشره گیاه سنگ، انگم خرنوب مصری، گلنار، گل محمدی، عدس، مازوج، افشره برگ سفیدخار، برگ درخت گلابی، برگ درخت به، آب گیاه هفت بند.

داروهای سردی بخش:

افیون، کافور، بزر بنگ، گچ، بزر کاهو، آب برگ کاهو، آب برگ بید، آب خرما، کال، بارهنگ و شاپانک ناپخته هر دو مفیدند.

داروهای دارای خاصیت چسبندگی:

گرد آرد برسنگ آسیا، کو بیده گرد شده پوسته کندر.

داروهای داغ گذار:

انواع زاج، زاج زرد (قلقطار)، اما باید در استعمال زاج احتیاط کنی که مبادا کبره بر جای خون ریزی گذارد. زیرا اگر کبره بود و خون بند آمد، هرگاه کبره افتاد خون ریزی از اول بدتر می شود.

داروهایی که در بند آوردن خون ریزی و ریشه کن کردن آن خاصیت ویژه دارند به ترتیب اولویت از این قرارند: سرگین الاغ، آب ریحان کوهی، آب نعناع.

اینک اسامی داروهایی که عموماً در علاج خون ریزی بینی که سبک باشد و شدت نیافته باشد: نسخه: خرما، کال و نارس، صمغ خرنوب مصری، ازهریک به وزن سه مثقال و نیم، کافور به

وزن یک حبه مثقال در بینی فروکنند.

داروهای ساده که در بند آوردن خون ریزی بینی مفیدند از این قرارند:

۱- آب افشره سنگ.

۲- کافور.

- ۳- آب خرمای کال و نارسیده با آب تره.
 - ۴- آب نمک تلخ (آبی که با نمک تلخ شورمرزه گشته است) در بینی چکانند.
 - ۵- آب گیاه گشنیز.
 - ۶- آب گیاه شابانک بدون این که پیزد.
 - ۷- آب خیارچنبر دراز (خیار چنبر خوردنی) با کافور.
 - ۸- آب ریحان کوهی با کافور.
 - ۹- آب گیاه بارهنگ با گل مهرزده و کافور.
 - ۱۰- آب گیاه هفت بند با بارهنگ و کافور.
 - ۱۱- افشره سرگین تر الاغ که بسیار تأثیر بخش است.
- اگر احساس کردی که خون ریزی بینی زیاد است و به این آسانی ها بند نمی آید این داروها را به کار انداز!
- الف- زنگار حل شده در روغن کنجد (در سرکه - نسخه) اندک اندک و به تدریج در بینی بیمار بچکان!
- ب- گلنار ساییده گرد شده آمیخته با آب بارهنگ
- ج- اگر افیون در آب آن حل شده باشد برای جلوگیری از خون ریزی زیاد از بینی بهره رسان است.
- بیمار در وقت خون ریزی بینی نباید آب بسیار سرد بر صورت باشد، که احتمال دارد از اثر آب بسیار سرد خون لخته گردد و در پرده های مغز بند آید.
- در اقرابادین: کتاب پنجم قانون، داروهای به بینی کشیدنی برای بند آوردن خون بینی بسیار خوب نوشته ایم، به آنجا رجوع کن!
- فتیله ها برای بند آوردن خون بینی:
- ۱- فتیله را در مرکب سیاه نوشتن فرو برند و خیس کنند، آنگاه گرد زاج بر آن پاشند تا غلیظ و پر مایه می شود، در بینی فرو کنند.
 - ۲- از آب برگ گیاه گزنه، زاج زرد، پشم خرگوش، سرگین الاغ - تر باشد یا خشک - آب تره و کندر، فتیله درست کنند و در بینی جای دهند، خون ریزی بند آید.
 - ۳- سوخته انگم فیلزهره هندی و آب ریحان کوهی را فتیله سازند.
 - ۴- از گرد آسیا، خاکه پرزه های کندر کوبیده، فتیله درست کنند و در بینی فرو کنند.
 - ۵- فتیله از الواء، سرکه، سپیده تخم مرغ نیز مفید است.
 - ۶- فتیله ای را در گلاب بخیسانند و با زاج زرد و الواء بیالایند.
 - ۷- زاج، سوخته کاغذ، پوسته کندر، آب ریحان کوهی فتیله شوند و در بینی کشند مفید است.
 - ۸- فتیله در آب گندنا (تره) خیس کنند و با گرد ساییده نعناع بیالایند.
 - ۹- از ابر مرده فتیله سازند و در سرکه فرو کنند تا سرکه را برکشد و آنگاه با گداخته زفت

بیالایند.

- ۱۰- فتیله از مهر گیاه سازند و در بینی گذارند.
 - ۱۱- فتیله از تار تارتک و زاج زرد یا زاج دیگری و کمی زنگار درست کنند و به بینی کشند.
 - ۱۲- پشم صاف و شانه زده خرگوش را در گرد ساییده کنند و الو و سفیده تخم مرغ درهم بپاشند و فتیله بینی سازند.
 - ۱۳- سوخته زاج دو جزء، افیون یک جزء با سرکه قاطی شوند و از آن فتیله سازند.
 - ۱۴- پوست سخت تخم مرغ را بسوزانند و سوخته را با الو و ماز و درهم بپاشند و فتیله سازند.
- داروهای پف کردنی در بینی که خون ریزی را بند آورند:
- ۱- سوخته فیلزهره هندی.
 - ۲- قورباغه را بسوزانند و از سوخته اش گرد سازند.
 - ۳- گرد آسیا.
 - ۴- خاکه خردل سفید ایرانی.
 - ۵- آهک.
 - ۶- گرد پوسته کندر و سوخته کاغذ و زاج در اجزاء برابر.
 - ۷- پوست درخت چنار که باید آن را با دستکش درست بسایند تا پرزه های زیر آن پاک می شود و پوست چنار صاف و بدون زبری می ماند. پارچه های صاف شده را در بستوی تازه ساخته که خاک بستو (خاک رس) در آن باشد، بنهند و سر بستو را ببندند و در سایه گذارند تا کاملاً خشک می شود. هرگاه بدان نیاز افتاد- یعنی خون ریزی بینی رخ داد و خواستند آن را بند آورند- پوست خشک شده چنار را چنان خرد کنند و بکوبند و ببیزند تا همانند سبک ترین گرد می شود، در بینی پف کنند، فوراً خون ریزی متوقف می شود.
 - ۸- پوست سخت تخم مرغ را بسایند و ببیزند و گردش را در بینی پف کنند.
 - ۹- نی نهاوندی، گل نوشکفته نسزین، بزرگل، میخک، از هر یک به وزن یک درهم، مر، مازو، از هر یک به وزن نیم درهم، اندکی مشک و کافور، باهم گرد شوند و چند روزی پیاپی در بینی دمند.
- دستور گرد دارو در بینی دمیدن:
- قبل از آن که دارو را در بینی بدمی! بینی بیمار را یک ساعت قبل ببند. هر خونی که از بینی می ریزد از راه دهان بیاید و آن را تف کند.
- دارو را در ابزار لوله ای تو خالی بگذار که مانع ریزش خون در هنگام دمیدن دارو باشد.
- داروهای پاشیدنی و مالیدنی برای بند آوردن خون ریزی بینی:
- نسخه: آب برگ بید، آب برگ مو (برگ درخت تاک)، آب برگ آس، گلاب، که همه خوب سرد شده باشند، بر پیشانی مالند و پاشند و پیشانی را با پارچه کتانی ببندند.
- داروهای سردی بخش و دارای خاصیت گیرندگی و داروهای تخدیر کننده - که شناسایی شده اند- هر کدام از آنها را در افشردن های سردی بخش و گیرنده حل کنی و بر پیشانی بمالی یا بر

پیشانی بگذاری، بسیار مفیدند.

افشره‌های سردی بخش و گیرنده از قبیل: افشره شاخه‌های نازک درخت بید، افشره شاخه‌های سفید خار، افشره شاخه تانک، افشره برگ درخت گلابی، افشره برگ درخت به، افشره گیاه هفت بند است.

بوکردنیها که برای بند آوردن خون ریزی بینی خاصیت دارند:

سرگین هنوز تر الاغ بسیار مفید است.

آگندنیها در بینی که بازدارنده خون ریزی می‌شوند عبارتند از: پرهای نی (پنبه‌مانندی که در گل نی پدید آید) گل گیاه جارو، پنبه گیاه بردی، یا پنبه هر گیاه دیگر.

اگر خون ریزی بینی از اثر جوشش حرارت شدید باشد، یا شریان ترکیده و سبب خون ریزی بینی شده است، حتماً باید در نزدیکی سوراخی از بینی که خون از آن می‌ریزد، شریان سبانی را تنگ بزنی! پشت سر بیمار را با لبه تیغ یخراشی و حجامت بر خراشیده بگذاری! حجامت بدون خراشیدن با لبه تیغ بر پستان بیمار، بر آن پستانی که در برابر طرف خون ریزی است حجامت بگذار! شاید نیاز باشد که خون شریان سبانی را آن قدر ببرد و آن قدر تا بیمار غش کند. یا رگ عقبی شانه را زد که مهم است و خون را از بالا رفتن به سوی سر باز می‌دارد.

هرگاه خون گیری به حالت غش رسید، فوراً خون ریزی بینی متوقف می‌شود، این رگ زنی را باید در خون ریزی شدید و ضعیف کننده به کار برد، که هرگاه خون شدت یافت باید فوراً و قبل از آن که بیمار از نیر و ساقط شود رگ بزنی. اما اگر ضعف بیمار زیاد پدید نیامد و خون ریزی قطره قطره و نوبتی بود، باید خون گیری اندک اندک و در چندین دفعه پیایی باشد.

هرگاه خون ریزی به حد کافی رسید، باید وسیله سردی بخشها خون را غلظت بخشید، وگرنه آن را منعقد گردانید. مثلاً به وسیله عناب می‌توان خون را منعقد کرد.

حجامت تنها برای بازداشتن خون چیره کافی نیست. باید نخست خون را وسیله رگ زدن کم کرد، بعداً حجامت گذاشت. اگر خون از سوراخ بینی طرف راست بود حجامت بر کبد و اگر طرف چپ بود بر طحال بگذار، اگر از هر دو سوراخ بود، بر هر دو بگذار!

باید دست و پا و گوش و حتی خایه‌های مرد و پستان زن را بست و بستن دست و پا و گوشها بسیار اهمیت دارد. باید به حد زیاد آب سرد پاشید، گاهی باید بیمار آن قدر در بر فاب نشیند تا اعضا به سبزرنگی بزند. شاید نیاز باشد که سرش را در گچ مرده یا گچ حل شده در سرکه پیچیم و بر فاب بر سرش ریزیم تا سر می‌شود، و شاید احتیاج به این عملیات نباشد.

فتیله‌های قوی از زنگار و از آب ریحان کوهی با کافور، فتیله از مومیای سره و خالص به وزن يك درهم در بینی کشیدن مفیدند. و شاید بر فاب در دهن نگه داشتن تأثیر خوب داشته باشد.

و بدان! که شاید بیمار با وجود خون ریزی دماغ زندگی کند، تا خون بیرون آمده به بیش از بیست رطل و بیست و پنج رطل می‌رسد، آنگاه می‌میرد.

گاهی از هوش رفتن بیمار در اثر خون دماغ سبب قطع خون می شود.
غذای بیمار: آش عدس با سماق یا با سرکه یا غوره و امثال آن باشد، پنیر تازه، شیر بسیار جوشیده غلیظ شده بخورد خوب است و برای کسی که خون مراری دارد و آماده خون ریزی است تخم مرغ آب پز خوب است.
شاید ترش مزه ها برای آسیب دیده از خون دماغ خوب نباشد که قطع کننده خلط و نرمی بخش هستند.

بعضی ها که تجربه کرده اند گویند مغز مرغ خانگی بهترین غذا و بهترین داروی خون دماغ است. به ویژه برای کسانی که از اثر افتادن و ضربت خوردن به خون دماغ مبتلا شده اند، که باید زیاد از آن بخورند و چندین بار پیایی باشد.
شراب از آنجا که مقوی است مفید، و از آن رو که خون را به هیجان می آورد زیان آور است. اگر ناچار شدی که شراب به بیماری دهی با کمی آب مخلوط کن! اگر ناچار نبودی و خون ریزی در حدی نبود که قوت از بیمار سلب کند شراب مده!
باید نگذاشت خون دماغ به درون بریزد که معده بادمی کند و نبض ضعیف می شود و ماده غش کردن را برمی انگیزد. اگر چیزی از خون دماغ به اندرون راه یافت باید فوراً تا در معده است بیمار قی کند و آن را بر آورد و اگر از معده خارج شد، باید حقنه استعمال کرد، که هر چه زود است بیرون آید و چیزی در معده نماند.

خون دماغ مصلحتی:

گاهی در بیماریها و به ویژه در بیماریهای مغزی، خون ریزی دماغ مفید است. از این رو پیشینیان آلتی را در بینی بیمار فرو می کردند که سبب خون ریزی شود. همچنین می توان بینی را وسیله بعضی گیاه نرم در لمس غلغلک داد. به ویژه برای این منظور چیزی که بر تارک گور گیاه گل مانند است و به تار عنکبوت شبیه است، و شیاف از شکوفه گور گیاه یا از پونه وحشی یا شیاف داروهای گرم از قبیل کندس و مویزک و شیر گیاه شیر سنگ که با زهره گاو بسر شدند در بینی کشند، خون ریزی شروع می شود.

فصل پنجم

زکام و نزله

این هر دو بیماری در این حالت مشترکند که از سیلان مغز ناشی می شوند لیکن بعضی از مردم آنچه را که در گلو ریزد نزله، و آنچه از راه بینی ریزد زکام گویند.
کسانی دیگر هر دو را نزله گویند. حالتی را که مایع رقیق از بینی آید و پیایی است و مانع بویایی است و تأثیر بر چشم و رخسار ندارد، زکام نامند.
نزله گاهی به گلو و ریه و مری و معده می رسد و ممکن است معده را زخمی کند. اکثراً درد سیر

نشدن از غذا (جوع الکلب) در پی دارد. یا به اعصاب می ریزد و به دورترین عضو سر می کشد. و گاهی سبب خفگیها، ذات الریه، ذات الجنب، و به ویژه سل می شود. و مخصوصاً اگر نزلۀ تند و گرم باشد. یا نزلۀ سبب درد معده و اسهال و قشر انداختن روده می شود، به ویژه اگر ترش مزه یا شور مزه باشد و اگر خلمی خام باشد، ممکن است سبب قولنج شود.

سبب نزلۀ چند حالت دارد: یا حرارت مزاجی ویژه است، یا سبب خارجی است، از قبیل: آفتاب زدگی، چیزهای سمی، بو کردن داروهای گرمی بخش مانند: زعفران، مشک، پیاز. یا سرد مزاجی است و ویژه مزاج است، یا سرد مزاج از سبب خارجی است مثلاً از هوای سرد شمالی و به ویژه اگر سر برهنه باشد. و در وقتی که از رفتن حمام یا از ورزش یا خشم یا تفکر و غیره مغز متخلخل است.

گاهی از اثر خون گیری زیاد، جسم متخلخل می شود و گرما و سرما بر آن اثر گذارند و سبب نزلۀ می شوند.

در سوء مزاج گرم و سوء مزاج سرد که نزلۀ نیر و گیرد- چنان که برای سالخوردگان روی دهد- گویند نزلۀ سرما در پیران به پختگی نمی رسد مگر این که سلامت مزاج و حرارت مزاج کافی باز یابند.

مغز سرد مزاج در پیران هرگاه غذا را دریافت کرد، و در ضعیف مغزان هرگاه مغز غذا را هضم نکرد، زائده آن می ریزد. نزلۀ سرما بیشتر از نزلۀ گرما اتفاق افتد.

صاحبان مزاج گرم برای پذیرش سببهای خارجی زکام آور، آمادگی بیشتر دارند تا صاحبان مزاج سرد. گرم مزاجان از عوارض زکام نسبت به سرد مزاجان در امان ترند. مغز سرد مزاج، چیزی را که دریافت می نماید به پختگی نمی رساند و چیزی که از بخارها به سوی آن بالا رود تحلیل نمی برد، بلکه غذا را بر می گرداند و بخارها را جمع و برهم انباشته می کند و بر می گردد. چنان که در انبیب می بینی که بخار از قرع به سوی آن بالا می رود و به صورت سایل فرو می ریزد.

نزلۀ گاهی غلیظ است و گاهی آبکی و رقیق است، گاهی گرم و تلخ و شور یا بدمزه است، گاهی گرم سوزناک است و گاهی سرد.

نزلۀ سرد از تب به پختگی می رسد، اما نزلۀ گرم از تب بهره نمی بیند. نزلۀها و بیماریهای نزلۀ ای در حین وزیدن باد شمالی زیادند؛ به ویژه اگر بعد از باد جنوبی آید. در زمستان هم زیاد است و به ویژه اگر تابستان شمالی و کم باران و پاییز سال جنوبی و پر بارش باشد.

در سرزمینهای جنوبی نزلۀ بسیار است که امتلاء سر زیاد است. بقراط گوید: کسانی که نزلۀ می گیرند کمتر به درد طحال دچار آیند. جالینوس گوید: زیرا اکثرأ کسی که عضوی مبتلا به بیماری دارد اعضای دیگرش سالم می مانند. و من گویم شاید چنین باشد زیرا کسی که خلط رقیق دارد برای پذیرش نزلۀ آماده تر است اگر خلط غلیظ است کمتر نزلۀ را می پذیرد.

اگر سردرد با نزلۀ آید نزلۀ را بیشتر جذب می کند.

علامت:

نزله گرم و تند اگر زکامی باشد رخسار و چشم سرخ است، سایل گزنده است و آبکی، در لمس کردن جسم بیمار گرم است، شاید تب بگیرد، اما تب در این حالت نزله را تخفیف نمی دهد. اگر سیلان ماده متعلق به گلو است و از آن تجاوز نمی کند علامتش: سوزناکی شدید، رقیق و آبکی، هرگاه می خواهد آن را تف کند احساس التهاب در گلو می کند، در تف کرده اش رنگ مایل به زردی و سرخی است. امکان دارد که بند آمدگی در گلو باشد که آوازه و غلغله گزنده گلو دلیل آن است.

علامت نزله سرد:

اگر سایل از بینی آید سرد است، غلغله در بینی، تمدد پیشانی، راه بندان شدید، آوازه از بینی و گاهی غلظت ماده گواه بر نوعیت نزله است. اگر نزله به گلو آید: تف کرده سرد و سپید رنگ است و بیمار از تب بهره می بیند.

علاجها:

علاج مهم این است که: ۱- ماده را کاهش داد. ۲- با سبب نزله آور مبارزه کرد. ۳- سیلان را قطع کرد یا منحرف به طرفی نمود. ۴- پیشگیری کردن از نزله و نگذاشت که سبب عفونت در بینی، قرحه در سوراخ بینی، یا زبری در گلو، سرفه و قرحه در ریه و نزدیکیهای ریه و ورم و آماس شود. بیمار نزله باید از پر خوری، اسراف در طعام و نوشیدنی دوری جوید. در ابتدای نزله و زکام عطسه زیان است، که مانع پخته شدن خلطهای داخل مغز می گردد، که آن خلطها فقط در آرامش کامل به پختگی می رسند. که عطسه زائده های دیگری را به مغز می رساند. اما بعد از پخته شدن خلط عطسه مفید است زیرا زائده های پخته را بیرون می آورد. مبتلا به زکام و نزله نباید با سیرش کمی شب را به روز آورد، زیرا سرش پر می شود. باید همیشه سر را گرم نگه دارد و از سرما بپرهیزاند. نگذارد باد شمال به سرش بزند و به ویژه اگر بعد از باد جنوبی بوزد، باد جنوبی سر را پر و متخلخل می کند. باد شمالی می گیرد و می فشرد، کمتر برف آب بنوشد. در روز نخوابد و تا می تواند تشنه و گرسنه و بی خواب باشد که اساس علاج است. نباید در خون گیری شتاب کرد و به ویژه در اوایل، مگر این که مواد نزله زیاد باشد و بیمار تحمل نکند.

در نزله ای که سرفه همراه ندارد، خون گیری لازم نیست. اگر سرفه خشک و کم رطوبت باشد باید خون گیری کم در چندین دفعه صورت گیرد که شاید از تکرار آن ماده بیماری بیرون آید. اگر بیمار بی خوابی می کشد، شربت ساده خشخاش بنوشد. اگر کم خوابی ندارد شربت مذکور را با شکر بیامیزد. حقه با آب جو خوب است که زواید را می کشد.

اگر همراه نزله سوزش مانند‌ی در تهیگاه احساس شد و تهیگاه نمین شد، بدان که بیماری به آن پهلوی سرایت می‌کند، بی‌درنگ خون بگیر! دودکن‌ها ممکن است تب آور باشند. قرص سرفه برای نرم کردن سینه است نه برای مواد سر. باید بر تشنگی صبر کند، تشنگی را با شربت خشخاش آمیخته با آب رفع کند. نوشیدن آب جو، خوردن قاوت جو مقوی است. اگر تب همراه نزله بود، بیمار به حمام نرود. کسی که در تابستان و زمستان همیشه نزله دارد «حب قویا» (حب از صمغ صنوبر) بهترین دارو است.

حرکت دادن پایی‌های بدن بسیار مفید است که ماده به پایین می‌خزد. کما‌دها و بخورها را نباید در حال سیری شکم گذاشت کسی که عادت نزله دارد، اگر قبل از نزله آمدن در حمام عرق کند، نزله را بازمی‌دارد. باید بیمار نزله همیشه سرپایین گیرد و سر بر بالش بچسباند و بر پشت نخوابد. اگر خواهی که ماده را کاهش دهی، باید بدن را پاکسازی کنی! علاج نزله گرم خون‌گیری و تخلیه خلط‌های گرم است؛ باید ماده را به وسیله حقنه به سوی پایین آورد.

علاج نزله سرد:

داروهای راننده خلط بلغمی از سر، که نوشیدنی یا حقنه‌ای باشند. در هر حال باید خوراک و نوشیدنی کم باشد و یک‌دفعه یک شب و روز از خوراک و نوشیدن دوری جوید که علت برطرف می‌شود.

مبارزه با سیب نزله: اگر گرم است باید آنچه نیروی سردکننده دارد به کار برد. مانند این که هر صبح ناشتا به حمام آب شیرین برود، آب بر دست و پا بپاشد. سر و دست و پا و ناف و مقعد و ذکر و حوالی آنها را روغن بنفشه بمالد. پاشیدنی‌های ساخته از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه استعمال کند. سردی بخش‌های قوی بر سر ریزد. غذا خفیف و سردتر باشد، هر روزه گلنگبین تناول نماید. اگر نزله سرد است و غلغلک گلو و عطسه همراه دارد، باید در ابتدا سر را گرم کند و با پارچه‌های گرم‌کننده بپوشد تا این که حس می‌کند که گرما به مغز رسیده است. سر را در این حالت نگه دارد و ممکن است بر پارچه سر پیچ نمک و گاورس بریزد. پارچه را در آب گرم، گرم نماید چندان که می‌تواند، حرارت را تحمل کند. داروهای آبکی - که رساننده و تحلیل برنده اند - به کاربرد. دست و پا را روغن گرم از قبیل: روغن شبیت، بابونه، مرزنگوش بمالد، که از آنها قوی تر روغن فیجن و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن است که بر ذکر و اطراف ذکر و حلقه مقعد و ناف و اطراف ناف بمالد. سر را با صابون استانبولی بشوید.

و تا می‌توانی مگذار روغن بر سر بمالد، مگر این که به ناچاری برای سرد گردانیدن پا بر جا، یا گرم گردانیدن پا بر جا باشد، آن هم بعد از تخلیه داروهای آلاشی (لطوخت) از خردل و کوشنه و امثال آن بر سر و پیشانی بمال و با همان صابون و امثال آن بشوی.

غذا لطیف و خفیف و گرم و خشکاننده و نرم‌کننده سینه باشد. گاهی نیاز به داروهای سرخ‌گردان (آنچه خون را به زیر پوست می‌کشد) می‌افتد که باید چلغوز کبوتر و خردل و انجیر و

پونه و صمغ فیجن کوهی در آن باشد. گاهی داغ گذاری مورد نیاز است. به هر صورت گرم و خشک نگه داشتن سر از رویداد مفید و مانع روی آور است. در چنین نزله ای نباید قبل از پخته شدن ماده به حمام رفت. باید کمادات خشکاننده استعمال کرد.

بو کردن مشک، پنبه آغشته به روغن گرم گرمی بخش در گوش آکندن مفید است. به وسیله غرغره های سرد منعقد کننده از قبیل آب سرد، گلاب، آب عدس، آب گشنیز، آب پز پوسته خشخاش، می توان سیلان را قطع کرد. آب انار هم خوب است که برای حالت گرم سرد باشد و برای حالت سرد گرم باشد. همچنین گلو را با شربت آلودن که مرد در آن ساییده شده و به ویژه در نزله سرد، خوب است. همچنین قرصهای کوچک ساخته از افیون و استرک و کندروزعفران را در دهان گذاشتن بدون این که آب را ببلعند، نافع است. شربتهای دارای خاصیت، مانند شربت خشخاش ساده برای نزله گرم، شربت ساخته از افشره خشخاش و مخلوط با مر و غیر اینها را نیز در اقربادین خواهیم آورد، که برای نزله سرد مفیدند.

شربت خشخاش را تنها باید در ابتدای نزله بنوشند که نزله را از سینه بازدارد، اما اگر نزله بند آمد و احتیاج به بیرون دادن مواد از راه دهان بود این شربت فایده ندارد. بخورات بند آور به بن (ته) بینی و سق می فرستند که بخار را بند آورد. این بخورات عبارتند از: سندروس، برای نزله گرم و سرد، سیاهدانه برای نزله سرد که هم بخور و هم بو کردندش مفید است. کوشنه و سیاهدانه بوداده، که در پارچه کنند و بادست بپایند و بو کنند مفید است.

بخور قشری که آن را «قوقی» (نوعی بخور خوشبو) گویند نیز خوب است. بخار شراب و بخار غسل از سنگ آسیای داغ شده، کندر، عود خام، سندروس، کوشنه، گیاه گوش موش و عود خو بند.

بخور چوب گز و گل محمدی برای نزله گرم خوب است، بخور نبات، باقلا، جودردوغ ماست گاو خیس شده، شکر، کافور، سیوس در سر که خیس شده برای نزله گرم خوب است. بخار سر که که از سنگ آسیای شسته و نظیف و داغ بر آید از جمله علاجات نزله هستند.

برای اعتدال بخشیدن ماده نزله: لیسیدنیا (انگشت پیچ) مانند کتیرا و یا به دانه را در دهان نگه داشتن تا ماده آبکی و رقیق نزله را غلیظ و چسبناک گرداند و پایینتر نرود و به آسانی از دهان پرت شود. گاهی داروی رقیق کننده لازم است، که غلظت و چسبیدگی آن را کم کند.

اگر نزله سرد است، نباید قبل از پخته شدن ماده به حمام رفت؛ اما اگر گرم است مانعی نیست، بلکه مفید هم هست. منحرف کردن نزله به جای دیگر، مانند نزله ای که به گلو وارد می شود باید وسیله عطسه آورها باشد و هر نوعی از نزله که سوراخهای بینی را می سوزاند، و مانند نزله ای که

گرم است و به سوی پایین آید، باید حجامت بر گودی پشت گردن گذاشت.
 سر بر بخار داروهای آبکی که از گیاهان خوشبوی جذب کننده ماده هستند، بگیرد.
 پیش گیری از آسیب نزله - که نگذارند به گلو و ریه آسیب رسانند - اکثراً باید با چگونگی غذا
 باشد. اگر نزله گرم است روغن بنفشه بر سینه مالند، غذا آب جو با بنفشه پرورده شده، آب انار
 شیرین، سوپ نشاسته و آرد جو و آرد باقلی با شیر باشد - اگر تب نباشد - چه در تب شیر خوب
 نیست.

استعمال کردن لیسیدنیهای نرم و سرد، شربت حسل تناول شود.
 در نزله سرد، مالیدن روغن بنفشه و بان، بر سینه. غذا سوپ گرم و نرم مانند رشته با عسل، آب
 سپوس گندم باروغن بادام، نان باسیکی، لیسیدنیهای سرد و گرم، شربت‌ها، حسلی گرم، حسل، با
 اصطرك (قره بخور)، نوشیدن آب گرم در نزله مفید است که رساننده است و از آسیب رسیدن به
 اعضای نفس کش جلوگیری می کند و نرم می سازد.
 شراب انگوری (تبید) خوب نیست، ممکن است در ابتدای نزله بد نباشد، اما بعد از پختگی
 ماده معتدلش مفید است که لازم است دارای نزله گرم، شراب مخلوط با آب بنوشد.
 بد بویها (زهومات) [مثلاً بوی گوشت گندیده - م] در ابتدای نزله رقیق مانع پختگی ماده
 می شوند.

گفتار دوم

سایر حالات بینی

فصل اول

عفونت

عفونت بینی چند سبب دارد:

- ۱- بخارهای عفونی از اطراف سینه و ریه و معده بالا می‌روند و به بینی می‌رسند.
- ۲- خلط گندیده در استخوان ته بینی موجود است که اگر گرم باشد قرحه به بار آرد، بوی گند از آن برخیزد و بالا رود و حس می‌شود.
- ۳- خلط عفونی در یکی از بطنهای مغز یا در کلیه مغز یا در قسمت جلو مغز و اطراف مقابل بینی است.
- ۴- یا تباهی و عفونت استخوان ته بینی را دربر گرفته.
- ۵- بواسیر بینی سبب تعفن شده است.

علاج:

اگر از خلط داخل معده و مغز است و در ته بینی نیست باید خلط را تخلیه نموده و معده یا مغز را از آن پاکسازی کرد. سپس فتیله‌ها و به بینی کشیدنیها و پف کردنیها و غیره را در بینی به کار برد. قبل از گذاشتن فتیله بهتر آن است بینی با شراب شسته شود، آنگاه فتیله گذاشت، که در این باره فتیله «مر»، هل، صمغ خرنوب مصری، با عسل، یا هل، مر، گل محمدی، باروغن سنبل رومی. فتیله‌های دیگری هم هست از قبیل فتیله از مشک زمین، سنبل، گل نسرین، «ذریه»، «گل شیپوری ایتالی»، هل، میخک، آس، الوا، گل، کمکی هم نمک، همه با هم یا متفرقه. فتیله از آب انگور پخته که يك ثلث بماند و رقیق باشد، گرد میخک و مشک زمین و «رامک» و لادن به طور تساوی بر آن باشند. فتیله آس، نی نهاوندی، نسرین، گل، میخک، از هر کدام يك درهم، مر، مازوج هر يك نیم درهم، مشک چهار حبه، کافور چهار حبه، جوش کوره و نمک اندرانی هر يك چهار قیراط. انفیة‌ها: افشره پونه و از همه بهتر بول الاغ است، قرص «اندر و خورون» که از انواع تریاقها

است، در شراب حل کنند و در بینی چکانند. آب پز قندول با شراب ریحانی چند روز بر مکنند، بسیار مفید است.

مالیدنیها: داخل بینی را با زاج زرد، یا برگ یاسمن گرم کنند و با آب بسایند. داروی قریطن که عبارت است از مرّ چهار درهم و دوسوم درهم، دارچین خطایی یک درهم و یک ششم درهم، هل به اندازه آن، در عسل معجون شود.

پف کردنیها: پونه ساده، خربق سفید، سوخته صدف، و داروی آخرین فبلة ذکر شده و ساییده چوبك، بلسان را در بینی پف کنند.

بر مکیدنیه از راه بینی: آب پز قندول با آب یا با شراب چند روزی استعمال کنند. در هر حالی و به ویژه اگر عفونت بینی از مغز یا جلو مغز است در هر دو طرف گوشها جاندارانه را داغ گذارند، که داغ متمایل به گیجگاه باشند یا داغ را بر تارك سر نهند.

فصل دوم

قرحه در بینی

سبب قرحه بخارهای تند مزاج یا پلید، یا سیلانهای حاد که عفونتی و گندیده اند، یا سبب کبره شده اند، یا از پوست کنده شدن، یا جوش چرکین است. قرحه یا آشکار است یا پنهان.

علاج:

بینی از گوش رطوبی تر و از چشم خشک تر است، پس باید علاج قرحه بینی میانه بین علاج قرحه گوش و چشم باشد. داروی خشکاننده قرحه بینی باید از خشکاننده قرحه گوش کم نیر و تر و از خشکاننده قرحه چشم نیر و مندتر باشد. قرحه گوش داروی بسیار خشکاننده می خواهد. و قرحه چشم به دارویی نیاز دارد که در اولین مرحله خشکانندگی باشد.

اگر قرحه بینی سیلانی در پی داشت، یا بخارهایی از آن برخاست، باید پاکسازی شود و ماده را به سوی دیگر راند. چنان که دانی! خلاصه باید قبل از هر چیز خشکی را به سر داد و سر را تقویت دهی، آنگاه خون از سوراخهای بینی بگیر!

بدان که هر دارویی که برای بواسیر و بیخ رانها ذکر خواهیم کرد، در قرحه بینی مفید است. در حالی که قرحه قوی باشد، دارو را با لعابها و امثال آن می جوشانند تا قرحه نرم شود و قرحه قوی و ضعیف اگر نرم شد به آسانی علاج پذیر است.

اگر قرحه خشک بود، شمع يك جزء با نیم جزء مخ ساق گاو آب شده در روغن نیلوفر و روغن کنجد - که به عقیده من روغن گل و به ویژه آنچه با روغن زیتون نارسیده است بهتر است - بر قرحه بمالند.

روغن بنفشه با کتیرا، یا کمی کف اسفرزه و خطمی از مالیدنیهای خوب است.

فتیلۀ آلوده به حسل و پیه اردک و شمع زرد، پیه بز نر کوهی، پیه مرغ خانگی، عسل؛ فتیلۀ شمع و روغن هلیله زرد، یا مازوج همه خوبند.

شاید زدن رگی که از شریان سرار و به بینی می آید، مفید باشد.

حجامت برگودی پشت گردن خوب است، پاکسازی لازم است.

اگر ماده تند یا پلید یا عفونی به قرحه وارد شود، علاجش سخت است، حتماً باید تخلیه و خون گیری باشد. گاهی نیاز به معجونهای بزرگ مسهل (ایارجات کبار) می باشد. باید به طور همیشگی با بورۀ قرمز و صابون و به ویژه صابون منسوب به «اسقلینادس» (اسقلسادس - نسخه)، یا صابون منسوب به «قسططبونس» (قسطنطین - نسخه) بشویند. بعد از داروهای بسیار خشکاننده به کار برند. از قبیل: پوستۀ نازک مس، زاج سفید، زرنیخ سرخ، خربق، که دارو را چند روزی در زهرۀ گاو نگه دارند تا تخمیر می شود. گاهی هل و مر و پونه و ترۀ کوهی و زعفران و شب و مازوج بر آن اضافه می کنند.

داروی «روفس» نیز مجرب است که نسخه اش این است: مشک زمین، مازوج، زعفران، زرنیخ، اگر درد شدید با قرحه بود، سوخته سرب شسته در اسفیداب و مردار سنگ را با روغن گل و موم مرهم کنند.

داروی قرحه آشکار این نسخه است: سفیداب یک رطل، مردار سنگ سه اوقیه، ریم مس سوخته سه اوقیه، با شراب و روغن آس مرهم شود.

آب انار ترش را در ظرف مسین بجوشانند تا نیمه شود و فتیله بدان آلاینند.

قرص «اندرون» گاهی حل شده در شراب، گاهی در سرکه، و گاهی با سرکه و آب بر حسب نیاز.

ریم سرب، شراب کهنه، روغن آس، را مخلوط کنند و بر آتش زغال آهسته بجوشد تا غلیظ شود، در ظرف مسین ریزند.

سوخته سرب حکم ریم سرب دارد.

افشرۀ سلق به تنهایی یا با داروهای دیگر نیز از داروهای قرحه بینی است.

فصل سوم

داروی قرحه که آن را قرحه شیرین نامند

در مرحله اول، روغن گل یا شمع و پیه مرغ بمالند. و از این بهتر مرهم سفیداب و به ویژه مخلوط با لعاب به دانه و اگر خواستی که بیشتر خشکاننده باشد، از ریم نقره استفاده کن! یک ریم نقره به تنها و با روغن آس مفید است.

اگر علت کمی شدت یافت، این مرهم را استعمال کن! سفیداب یک رطل، مردار سنگ سه

اوقیه، ریم سرب سه اوقیه، سوخته سرب شسته ساییده در شراب چهار اوقیه، باروغن آس و سرکه مرهم شود.

اگر علت کهنه و پابرجا بود و زیاد شدت یافت، این نسخه را به کار برند: مردار سنگ چهار درهم، فیجن سبز چهار درهم، شب دودرهم، باروغن آس و سرکه مرهم شود. نسخه قوی تر: زاج سبز، مر، هر یک هفت جزء، زاج سفید شش جزء، شب یمنی، مازوج، سونش مس، هر یک چهار جزء و نیم، سرکه یک رطل و هشت اوقیه، در ظرف مسین بیزند تا مانند عسل منعقد می شود و بر قرحه مالند.

فصل چهارم

بند آمدن بن بینی

چیزی در داخل گیر می کند، گدار از گلو به بینی یا از بینی به گلو را می بندد، که شاید ماده خلط لزج و چسبنده یا زیاده گوشت یا کبره باشد. علامتش آواز از بینی است که مجرای باد تنگ شده و با فشار می رود و آواز می دهد.

علاج:

عذس تلخ یک درهم، گندبیدستر نیم درهم، افیون یک قیراط، زعفران یک قیراط، مر نیم درهم حبوب شود. آب مر زنگوش سبز را به بینی کشند. در اکثر حالات عمل کردن می خواهد، که آلت ویژه در بینی گردانند و سد کننده را کم کم بتراشد تا پاک می شود. گاهی از این عمل آن قدر مواد بیرون آید که باور کردنی نیست، که ممکن است به نیم رطل برسد. اگر باز بهره نداد، علاجهای بواسیر بینی استعمال شود که ذکر کرده ایم.

فصل پنجم

خرناسه

داروهای انفیه و غرغره ای لازم دارد. نسخه این است: مازوج گرد شده را با آب انار شیرین می پزند تا به هم می آمیزند، آنگاه خشک می کنند و نیم آن کندر و انزروت اضافه می کنند و دوباره با آب اناری که مازوج در آن پخته است معجون می نمایند. و چند روزی به طور انفیه یا غیره استعمال کنند. تنکار با شمع و روغن در بینی کشند و دوام کنند تا خوب می شود.

فصل ششم

کوفتگی و شکست در بینی

بهرتر آن است بینی را از داخل بیاکنند و در خارج راست نمایند و هر باره کمی از آگنه را بیرون کشند تا استقامت یابد. دارویی را که با آگنه قاطی کنند عبارت است از: ماش والوا، مرّ و زعفران، رامک، سک (افشره آمله)، گل ارمنی، گل مختوم رومی، خطمی، لادن، افشره درخت گز بزرگ یا آب درخت گز کوچک بپاشند. و شاید ما در این باره در باب شکست و بست علاجهایی را بگوئیم.

فصل هفتم

بواسیر و پلپ (غده های ریز در بینی)

منظور از بواسیر، گوشت های زائد است که در داخل بینی روید. اگر سست و سفید باشند سهل العلاج است، و اگر سرخ و بدرنگ و درد شدید داشته باشند علاج سخت تر است، به ویژه اگر ریم گندیده از آن آید. اگر سرطانی باشند ریخت بینی به هم می خورد و از کشیدگی زیاد درد شدید دارد، که همان بدرنگ بدتکون است و زیاد ریشه دو انیده است و تراوش های دائمی و بدون انقطاع و بدون کاهش دارد.

فرق میان بواسیر بدخیم و سرطان این است: اگر بعد از بیماری سر، گوشت در بینی روید و سیلان بود بواسیر است، اگر نه از بیماری بلکه در حالات سلامت بدن در بینی پیدا شد و سیلان نداشت، سرطان است. به ویژه اگر قبل از پیدا شدنش اعراض سودایی در مغز بوده باشد. در مرحله اول به اندازه يك نخود یا فندق و بعداً روبرو به افزایش باشد و سفتی و سختی در سق ایجاد شود. سرطان اکثراً بدون ریم و ماده سیلانی است که به گلو بیاید، بلکه خشک و سفت است. گاهی بواسیر می ماند و دوام می یابد و شاید از بینی یا سق بیرون آید. هر دارویی در پلپ بینی نافع باشد، در بواسیر بینی نیز نافع است و شاید نیاز باشد که از نیروی دارو بکاهند.

علاج:

اگر از قسم اولی است (زائده گوشت های سست و سفید) با کاردی نازک بریده شود و آن را با حك كنده كاونده باریك، کم کم بیرون آرند. اگر از قسم دوم است: یا با داروهایی که ذکر می کنیم یا با داغ گذارهای کوچک و باریک یا با كاونده هر چه زوائد را که در بینی است بیرون می آوریم. بهترین ابزار كاونده در این باره آن است که لوله ای و تو خالی باشد. بعد از پاک سازی سر که و آب در بینی می ریزیم. اگر نفس طبیعی شد و بند آمدنی نماند چه خوب، و الا معلوم می شود که بقیه ای به جا مانده است، آنگاه اره نخعی به کار می بریم. یعنی نخعی ابریشمین یا موئین را چنان گره می زنیم که مانند اره دندان دار باشد، و به وسیله سوزن سربی سر کج آن را از سوراخ بینی می گذرانیم تا به کام می رسد. یا نخ اره ای نامبرده بقیه گوشت را که در دو طرف مانده می بریم. بعداً انبوی از سرب

یا پری را در پارچه ای می پیچیم و داروی بواسیر از قبیل «داروی کاغذی»، «اندرون» و غیره - که ذکر می کنیم - بر آن می پاشیم و در بینی می گذاریم که راه نفس کشیدن باز باشد. اگر ابزار کاونده مانند سوهان برنده اما انوبی باشد، می توان پاکسازی را به کلی انجام داد. هرگاه ابزار بریدن و کاویدن یا داروی خورنده در بواسیر بینی به کار برده شد، باید بعد از آن شخص بیمار عطسه کند تا مواد عفونی و مواد اره شده را پراکنده کند و بیرون دهد.

داروی علاج بواسیر سبک: فتیله از پوست انار ساییده با آب تا معجون می شود، که مفید است ولی دیر تأثیر.

فتیله از چوبک رخت شویی سبز تنها یا با پیه حنظل، فتیله از ثمر درخت سر و با کمی انجیر چند روزی استعمال شود. فتیله آلوده به آب پونه وحشی، یا بعد از خیس کردن فتیله در آن، گردش را نیز بر آن بپاشند، یا فتیله را در شراب فرو کنند و گرد پونه وحشی بر آن بپاشند. یا فتیله از آب منعقد شده انار شیرین و ترش که با پوست و پیه انار کوبیده شوند. فتیله از عسل و گل محمدی هر روز بارها استعمال شود، یا گرد زرنیخ و زاج سبز در شراب مایه زده ساییده را به بینی پف کنند.

اگر بواسیر کهنه شده است داروهای از قبیل: شب، مر، سوخته مس، پوسته مس، ریشه سوسن سفید، زاج سبز، زاج زرد، زاج، بوره قرمز، با شراب یا با آب پونه وحشی یا آب انار ترش یا شیرین با پیه و پوست انار را به هر سه نوع: فتیله، گرد پاشیدنی و مرهم استعمال کنند. اگر شافی نبود، بر فتیله ساخته شده از این داروها، مقدار بسیاری از زاج سفید و زاج زرد، شخار، زنگار، زاج، شب، به طور تساوی بپاش! بهتر است بعد از تیغ زدن، دریدن با نشتر صورت گیرد. اگر باز علاج نیافت «قلقندیون» خوب است. گویند بزر فیل گوش بواسیر بینی را شفا دهد. اگر خوشه بالای فیل گوش بزرگ را بفشرد و پشم بدان بیالایند و در بینی کشند گوشت زائد و سرطانی را زایل می کند.

غده های داخل بینی را بهتر آن است جراحی کرد که بعد از تخلیه و پاکسازی بدن و سر صورت گیرد. اما اگر خفیف بود، داروهای قرحه قوی به کار می بریم از قبیل: شب و مر، هر یک یک جزء، زاج زرد و مازوج هر یک نیم جزء، گرد شود و در بینی دمنند. فتیله و داروی جالینوس که نسخه اش چنین است:

انار شیرین و ترش با پوست و پیه کمی می جوشانند و در ظرفی سربی می ریزند، دودی را می کوبند تا عجین می شود، و مقداری از آب انارها را بر آن می ریزند و فتیله های دراز می سازند و در بینی می کشند و می گذارند و بعد از مدتی مانند و راحت شدن بیمار آن را بیرون می آورند و داخل بینی و سق را با افشرد انارها می اندایند. عمل تکرار می شود تا بیمار شفا یابد، همین دارو برای قرحه و بواسیر بینی هم مفید است، و چندان درد ندارد که به حساب آورد. می شود این دارو را از سه انار ترش، شیرین، گس مزه گرفت. اگر بواسیر سخت باشد آب انار ترش بیشتر و اگر زیاد رطوبی و سیلانی است گس مزه بیشتر باشد.

بعضی از اطباء بعد از جالینوس رأی داده اند که قلقطار (زاج زرد) و نشادر و زنگار بر آن بیفزایند.

اگر داروی بسیار تند و شدید و خورنده به بینی بدمند غده ها را برمی کند. اگر آماس کرد بگذار تا تسکین یابد. سپس شمع و روغن و عسل را بر بینی بمال و باز دارو را پف کن و باز دست بردار! همین کار را انجام ده تا غده می افتد.

اگر خرنوب نبطی را در پشم به بینی کشند، پلیپ را می خورد. همچنان که زگیل را هم می اندازد. ثمر سر و نافع است. زاج سبز را بسایند مانند سرمه، صبح و شام به بینی پف کنند خوب می شود. هرگاه غده ها قطع شدند برای منع خون ریزی گل با آب سرد غلیظ شده را بسیار سرد گردان و به بینی بیندای!

فصل هشتم

عطسه

عطسه حرکتی است قوی از مغز که خلطی یا ماده آزاردهنده غیر از خلط را به کمک هوای برکشیده از راه بینی و دهان بیرون براند. عطسه برای مغز همچون سرفه برای ریه و اطراف آن می باشد. بعضی پنداشته اند که مغز عطسه را هنگامی سر می دهد که خلط آزاردهنده به هوا تبدیل شده باشد که به وسیله هوای برکشیده از راه بینی آن را بیرون راند، لیکن این پندار حتمی نیست. هرگاه بدن پر از هوای غیر منقطع باشد، هوا به سراغ خلط ناباب در مغز آید. هرگاه هوا مجموعاً به شدت تکان خورد که از حرکت آن ماهیچه های سینه و حجاب نیز به شدت تکان می خورند و از داخل چنان به سوی خارج حرکت می کند که اجزای خلط را از سینه برمی کند و آماده بیرون شدن می شود و از آنجا که پیای هوا به دنبال دارد نیر و می گیرد و ماده را پراکنده و نابود می کند.

در اول زکام و نزله عطسه زیان است، زیرا باید خلط تا موقع پخته شدن بماند و حرکت نکند. گاهی عطسه در تب و امثال تب به حدی زیاد است که نیر و را سلب و سر را پر می کند، شاید سبب خون دماغ شدید شود که باید در بند آمدن عطسه شتاب نمود، لیکن عطسه، سکسکه از ماده تولید شده را تکان می دهد و تحلیل می برد. گاهی عطسه در اوایل نوبه های تب آید. هندیان گویند: برای عطسه کننده بهترین حالت آن است که سرش را راست در برابر سینه نگهدارد و فرود نیارد و برگرداند که به آسیبی دچار نمی شود که این نظریه اکنون مورد پسند نیست.

عطسه برای خشکی به سر بخشیدن از هر چیز مفیدتر است. در صورتی که ماده یا اندک باشد و بتواند آن را از هم بپاشد، حتی اگر خام باشد. یا اگر ماده بادی باشد و در اندازه زیاد یا بخاری باشد. عطسه برای علاج پر شدن سر از ماده بخاری بسیار نافع است.

اگر ماده غلیظ و بخاری و رسیده است؛ و به حد زیاد باشد، عطسه نشانه نیر و مندی مغز است و از این رو کسی که در حالت نزدیک به مرگ است نمی تواند عطسه کند و اگر از عطسه آورها به عطسه نیامد امید به شفایش نیست.

عطسه در تکان دادن ریختنی های بند آمده کمک می کند، زایمان را سهل می نماید، در بیرون آمدن پرده زهدان مددکار است، سر سنگینی را آرام بخشد. برای کسی که ماده در سرد دارد و ناپخته است و باید ماده تا زمان پختگی حرکت نکند. و اطرافش گرم نشود و در حرکت کردنش ماده دیگری را جذب نکند، عطسه زیان دارد. برای کسی که ماده زیاد یا نارسیده در سینه دارد، عطسه خوب نیست.

فصل نهم

بازدارنده های عطسه

روغن گل خوشبوی به بینی کشیدن، روغن بید مسکن خوبی است. سوپ گرم خوردن، سر را با آب گرم، گرم کردن، روغن گرم در گوش ریختن و بر پشت خوابیدن به طوری که سر بر بالش مانند گرم گذارد، بو کردن سیب، قاقوت، بو کردن ابر مرده دریایی، فکر کردن و سر گرمی داشتن که عطسه را از یاد ببرد و شاید قطع شود.

برای کودکان گرده حیوان را بر آتش بریان کنند قبل از آنچه به تمامی بریان شود آن را بردارند و آبش را در بینی کودک کشند، یا به وسیله آن به عطسه وادار شود. الوار را بر بینی بندند، عطسه را بند آورد و برای عطسه سبک کافی است.

ماساژ چشم و گوش و دست و پا و کام و دهان باز کردن زیاد، پر نمودن دهان، نگاه دوختن بر بالا، پهلوی به پهلوی شدن و خود را برگرداندن، روغن رطوبی بر ماهیچه مالیدن و به ویژه ماهیچه های آرواره، خواب سنگین، پرهیز از یکدفعه از خواب پریدن، دوری از گرد و دود، از بازدارنده های عطسه هستند.

داروهای عطسه آور: خربق سفید، گند بیدستر، کندس، فلفل، خردل همه باهم یا هر یک تنها که بر پر بچسباند و در بینی کشند. عاقر قرحا، سنبل، «سُک»، دود شده - یعنی آنچه دودش گرفته شده - فیجن کوهی، الواء، بر بینی مالند.

عطسه آورهای خفیف: بو کردن افیون، ساقه ریحان کوهی، زراوند، گل با پرزه هایش، که تب داران را به عطسه می آورد

دارو را به بینی مالند بهتر از پف کردن در بینی است.

فصل دهم

اگر چیزی در بینی گیر کند، باید سوراخ سالم بینی و دهان را ببندند و داروی عطسه آور استعمال کنند بیرون می آید. گویی این را سابقاً ذکر کردیم!

فصل یازدهم

خشکی بینی

شاید از حرارت و شاید از خشکی شدید باشد، یا از خلط چسبنده که در بینی خشک شده که علاج آشکار است. روغنهای و افشره های سرد رطوبت بخش که خلط را نرم کنند و بیرون آرند و چیزی غیر از خلط که لازم نیست بیرون آید همراه خلط بیرون نیاید.

فصل دوازدهم

خارش بینی

از بخار تند مزاج، یا نزله تند مزاج یا سیلان نزله قوی و سرد است. و گاهی از جوش، یا از اثر خون دماغ است، که دلیل بر بحرانی بودن است، یا دلیل آبله و سرخ است که در جای خود ذکر خواهد شد. علاج همه اینها - چنان که یاد گرفته ای - سهل و آسان است.

فنِ ششم

دہان و زبان - دریا و گھٹار

فصل اول

تشریح دهان و زبان

دهان عضوی است که برای رسانیدن غذا به اطراف پایینی درون و رسانیدن هوا به قسمت بالایی جسم ضروری است. در بیرون انداختن ریختنی های جمع آمده در دهانه معده که از پایین رفتن سر پیچی کنند مفید است.

دهان آوندی فراگیر برای اعضای تکلم برای انسان و اعضای صوت برای هر حیوانی است که به وسیله هوا صدا درمی دهند.

زبان عضوی از اعضای دهان است، که وظیفه اش گرداندن کلوچیده ها و مکیده ها، برش دادن به صدا و ساختن حروف و تشخیص مزه هاست. پوست پایینی زبان نصفش به مری و داخل معده و نصف دیگر به سقف کام در برابر درز سهمی سر پیوسته است، و هر دو قسمت با زردپها به هم متصل و مشترك هستند. و تو قبلا ماهیچه های حرکت دهنده و بازدارنده زبان را شناختی! بهترین زبان که سخن را خوب ادا نماید زبانی است که در درازا و پهنای میانه و معتدل و سر زبان باریک تر از پهنای باشد، اگر زبان بسیار کلفت و پهن یا بسیار کوچک و ترنجیده مانند باشد، صاحبش از سخن گفتن عاجز است.

گوهر زبان گوشتی است سفید و سُست، رگهای کوچک در هم تنیده سرخ رنگ خونی آن را در خود گرفته است و از این رو رنگ زبان سرخ می نماید. این رگها شامل شریانها و عصبهای بسیار و شاخه شاخه شده از چهار عصب برجسته است که در تشریح اعصاب شرح دادیم. به حدی رگ و عصب در زبان هست که در عضوی هم اندازه او وجود ندارد. در زیر زبان دو دهانه هستند که می توان میل در آنها فرو برد، این دو دهانه به سر چشمه لعاب و به گوشت غددی ریشه زبان که آن را تولید کننده لعاب نامند پیوسته اند. این دو سر چشمه را لعاب ریز گویند که تری زبان و پرده نازک بالای زبان را نگه دارند که با غشاء کلیه دهن متصل و تا مری و معده می رسند. دورگ بزرگ سبز رنگ در زیر زبان است که رگهای بسیار از آنها توزیع می شود، این دورگ را صُردان، یا صردین، یعنی دوصُرد گویند.

فصل دوم

بیماریهای زبان

بیماریهای زبان عبارتند از: آسیبهایی که حرکت زبان را مختل سازند، یا از کار می اندازند، یا ناتوان می کنند، یا تغییر رنگ می دهند، یا یکی از دو حس آن را از بین می برند، مثل این که زبان حس بساوایی یا چشایی را از دست می دهد. آسیب بر ناتوان ترین حس از این دو حس چیره شده است.

یا بیماری از سوء مزاج یا از ابزار که بزرگی یا کوچکی یا بد ریخت شدن است. یا حالت طبیعی را از دست می دهد، پهن می شود جمع نمی شود. بیماری زبان شاید از آسیبی ساده و تنها، یا مرکب (ترکیبی) باشد، مانند ورم.

شاید بیماری ویژه زبان باشد و شاید مغز در آن سهمی داشته باشد، که در این حال اکثر آگونه و لب نیز از آسیب بهره می برند و اگر آسیب در خود عصب ویژه زبان باشد ممکن است سایر حواس را در بر گیرد.

گاهی در درد زبان، معده نیز سهم است.

از رنگ زبان که سفید یا زرد یا سرخ یا سیاه بنماید، می توان نوع سوء مزاج را تشخیص داد. همچنین می توان بیماری را از حس بساوایی زبان، مزه چیره بر زبان که مثلاً احساس ترش مزگی، شیرینی، بی مزگی، تلخی، بدمزگی - که از عفونت است - یا گس مزگی و گیرندگی، تشخیص داد. تشخیص از رنگ و مزه گاهی رهنمون تشخیص بیماری اندامان غیر زبان است. مثلاً سرخی و به خصوص سرخی و زبری زبان دلیل ورمهای خونی در اطراف سر و معده و کبد می شود. سپیدی زبان شاید نشانی از سردی دهانه معده، کبد، خلط بلغمی در سر و گاهی دلیل یرقان است. حتی اگر رنگ بدن تغییر نیافته باشد.

مزه دهان خلط چیره بر همه بدن یا بر معده و سر را نشان می دهد، و از رطوبت و خشکی آن می توان پی به بیماری برد، حتی خشکی دو حالت دارد یا سطح زبان صاف است و خشک، که این خشکی راستین است یا خلطی چسبنک که حرارت آن را خشکانیده بر زبان در جریان است، که این را نتوان خشکی در گوهر زبان دانست، بلکه رطوبتی چسبنده بر زبان جمع آمده که سبب نزله یا بخار متر اکم و غلیظ است. در اینجا بسیاری از اطباء به اشتباه می اقتند؛ همین که دیدند دهان خشک است بدون این که بدانند این خشکی از کدامین حالت نام برده است حکم می کنند.

خشکی سبب زبری، و رطوبت سبب صافی زبان می شود؛ و در حال حرکت دادن زبان در وقت گفتگو، از پرمردگی، سبکی، کلفتی - به حدی که همیشه گزیده می شود - می توانی چگونگی حالت زبان را درک کنی! زبان اگر سنگین است (گران حرکت است) دلیل بر شدن از خون یا رطوبت است و می توان از ورم و جوشهای زبان پی به نوعی بیماری برد. می توانی از این دلایل بیشتر استفاده کنی که دستورات و شرح کلی را یاد گرفته ای و شرح جزئیاتش را در آینده یاد می گیری! زبان شاید خود به خود به درد آید و شاید با مشارکت مغز یا معده آسیب ببند.

از آنجا که عصبهای زبان با بسیاری از عصبهای دیگر پیوسته اند، دو حالت هست: یا اعصابی که به سوی زبان آیند زبان ندیده و حرکت زبان را زیانی نمی‌رسانند که سخن به روانی ادا می‌شود.

یا در راهی که می‌پمایند به سستی مبتلا و به سهولت به زبان نمی‌رسند که لکنت زبان و غیره را سبب می‌شود. ممکن است لکنت زبان از آن باشد که عصب زبان نیر و از عصبی دیگر دریافت می‌کند و آن عصب در راه رسیدن به زبان گیر می‌کند.

فصل سوم

معالجات

اگر آسیب رسیدن به زبان از سهمیم بودن سر یا معده باشد، علاجه را یاد گرفته‌ای! گاهی معالجه ویژه را وسیله نوشیدنیهای اسهالی - که از قی آور بهتر است - تجویز می‌کنی! یا داروهای تعدیل مزاج یا تحلیل برنده، قطع کننده و نرمی بخش که اثرش به زبان سرایت کند و نیر و بخش زبان باشد استعمال کن! هر داروی تناولی برای علاج زبان، بهتر است بعد از غذا باشد. گاهی در دهان گردیدنیها و غرغره‌ها و به دندان سودنیها و روغنهای دهان و قرصهای میان دهان نگه داشتن که از داروهای تقویت کننده نامبرده هستند، در این باره مفید می‌باشند.

بهتر است که داروها را در پهنای دهان جا داد. نباید داروی دهان و زبان از نوعی باشند که از سیلان مایع آنها گلو و ریه آسیب بینند.

فصل چهارم

چشایی از دست دادن

سه حالت دارد:

یا از بیماری مشارکتی است، یا بیماری ویژه از سوء مزاج است، یا آسیب دیدگی ابزار به تنهایی یا با مشارکت است که دلیل ها را ذکر کرده ایم.

علاج:

اگر بیماری مشارکتی بود، تو خودت حال مغز و معده را در باب مغز و معده شناخته‌ای و می‌توانی معالجه کنی. اگر بدون مشارکت است، تنها زبان را مداوا کن. اگر سبب پری از خلط بد است، باید تخلیه به عمل آید که برای چنین تخلیه‌ای معجون فیقرا، حب از صمغ صنوبر، یا قرص ساخته از «محموده» پیه حنظل، نمک نفتی. و اگر خلط غلیظ باشد، معجونهای بزرگ و غرغره‌هایی را که در باب سستی زبان خواهد آمد به کار ببر! بیمار را غذاهای تند مزه از قبیل پیاز، خردل، سیر و سرکه بخوران!

فصل پنجم

سستی - فروهشتگی زبان

سستی زبان از جمله سستی های اعضاء است که سابقاً ذکر شد و سببش از رطوبت خونی آبکی است، یا سبب در مغز یا در عصب حرکت دهنده زبان یا از شاخه عصبهای پیوسته با عصب زبان است.

اگر بیماری زبان از مشارکت مغز است، خودت می دانی که معالجه هر عضوی که حس و حرکتش به شراکت مغز باشد چگونه است!

اگر زبان سرخ و حرارتی باشد، دلیل خونی بودن ماده است، اگر سیلان لعاب آبکی زیاد است، دلیل وجود ماده رقیق آبی است و از تحلیل برنده ها کمتر بهره می برد و از داروهای گیرنده فایده بیند.

سستی زبان گاهی انسان را از سخن گفتن منع می کند یا زبان به زحمت کلمات را ادا می کند یا به لکنت و تته پته می افتد.

گاهی بچه تا زمانی دراز حرف نمی زند. کسی که در حرف زدن زبانش گره کند، هرگاه مبتلا به بیماری گرم شد، رطوبت زبان - که سبب گرفتگی شده - می گدازد و زبان به حال طبیعی درمی آید؛ زیرا رطوبت مذکور در بیخ عصب زبان بند آمده است. کودک هم از این رطوبت است که کلمات را صحیح ادا نمی کند و «التغ»^۱ می شود. هرگاه بزرگ شد و رطوبت جسم کاملاً طبیعی شد، زبان سلامت و فصیح می شود.

علاج:

بدن را باید وسیله معجونهای کوچک و سپس معجونهای بزرگ پاکسازی کرد؛ آنگاه مداوای ویژه سر را استعمال کن.

اگر بیم آن رفت که همراه رطوبت چیرگی خون هست، رگ زبان را بزن و حجامت بر زنج بگذار. سپس غرغره ها و گردهای ساییدنی بر زبان استعمال کن. بعد از پاکسازی زبانش را بسیار حرکت دهد که این علاجهای خون گیر و دارویی را در بیماریهای سر یاد گرفته ای.

اگر بیماری زبان موضعی است، داروهای تحلیل برنده و قطع کننده بر زبان بمالد و زبان را با آنها ماساژ دهد و با آب آنها غرغره کند و در دهان گرداند. و این داروها از قبیل: مرزه، آویشم، خردل، عاقر قرحا، پوست ریشه کبر، یا خردل و کندس که اینها را با آب کامه یا با سرکه پیازدشتی مخلوط می کنی. یا زبان را با نشادر با آب لوریا آب دوغ چکیده آنقدر بمالد تا لعاب زیاد از آن سیلان کند. سکنجبین پیازدشتی اگر در دهن گردانند و غرغره کنند نافع است. سوسن زرد هم

۱- کسی که حروف را درست تلفظ نمی کند؛ مثلاً «ر» را «غ» و «س» را «ث» گوید.

بسیار خوب است، که برای سستی و سنگینی زبان مفید است.
 اگر سستی زبان چنان بود که مانع سخن گفتن باشد، شیرۀ گیاه شیر سگ و کندس بر زبان و
 بینخ زبان مالند و ادامه دهند.
 باید از این داروها بر گردن نیز گذاشت، و از این داروها و امثال آن حیوبی هست که با چیزهایی
 عجین شده اند که نمی گذارند به زودی بگدازند؛ آنها را استعمال کن. از قبیل: لادن، عنبر، که
 قرص شده اند.
 از قرصهایی که زیر زبان گذارند: سقز درخت بنه دودرهم، صمغ انگدان يك درهم، قرص به
 اندازه نخود از آن را زیر زبان نهند.
 غرغره ها: نشادر و فلفل و عاقر قرحا و خردل و بورك و زنجفیل و مویزج و مرزه و سیاه دانه و
 مرزنگوش خشك و نمك نفطی کوبیده و بیخته در آب گرم ریزند و چند روزی غرغره کنند.
 هندیها گوارشی را برای زبان نام می برند که نسخه اش این است: زیرۀ سیاه، زیرۀ کرمانی،
 پوست قرفه، نمك هندی از هر يك نیم مثقال، دار فلفل (فلفل دراز) صد عدد، فلفل دویست عدد،
 شکر سه استار (استارشش درهم و نیم است که می شود نوزده درهم و نیم) به حالت گرد شود و از آن
 بر زبان ریزند.
 اگر تحلیل برنده بهره نداد و دیدی که رطوبت رقیق و در جریان است، تحلیل برنده های
 گیرنده استعمال کن. مانند: قندول مخلوط با گل محمدی، شکوفۀ گور گیاه، تباشیر.
 ترش مزه های گیرنده بر زبان مالیدن مفید است که از تحلیل شدن، آب دهن را ریزش دهند.
 مانند: آب دوغ چکیده، غوره، میوه های نارسیده.
 اگر از حرف زدن دیر کرد، باید زبانش را بر دوام حرکت داد و ماساژ کرد و آب دهن از آن جاری
 کرد. و به ویژه اگر زبان بچه را با عسل و نمك دارانی ماساژ دهند خوب است. و هر چه راجع به علاج
 رطوبت زبان گفته شد در این باره مفید است. باید بچه را به حرف زدن واداشت که زبان به حرکت
 درمی آید و آزاد می شود.

فصل پنجم

تشنج زبان (که چند حالت دارد)

۱- رطوبت لزج ماهیچه زبان از پهنای تمدد یابد. ۲- مادۀ سودایی گیرنده. ۳- بیماریهای حاد که از
 راه خشکندگی تشنج و بد ریختی زبان را سبب می شوند و امکان دارد که به حرف زدن زبان برسانند.

علاج:

علاج تشنج زبان از علاج کلی تشنج- که در فن اول این کتاب آمده- چندان دور نیست. اگر
 ویژگی زبان را در نظر بگیریم، معالجه چنین است: کماد گذاشتن بر بینخ گلو از خارج که: بابونه،

شاه افسر، یونجه، مرزنگوش، شبیت تنها یا جمعاً در آن به کار رود. غرغره باروغن این داروها، سوپ آنها را به حالت نیم گرم مدتی در دهن نگه داشتن، آفروشه باروغنهای گرم و شیرینیهای تحلیل برنده، بزرشنبلله و امثال آن. اگر تشنج زبان در اثنای تب رخ داد، روغنهای مانند: بنفشه، کدو، بید. به حالت ولرم بر زبان مالند، و باید آب و افشره های ولرم بر جای تشنج پاشید.

فصل ششم

کلفتی زبان

از خون چیره، از رطوبت زیاد بلغمی سست کننده برانگیزنده، زبان کلفت می شود. گاهی چندان کلفت شود که در دهن نمی گنجد و از دهن بیرون می آید، که در باب اورام چسبندگی بحثش آمده.

علاج:

اگر از ماده خونی و گرم است، باید وسیله داروهای ترش قطع کننده و گیرنده مانند ریواس و ترنج مداوا شود.

اگر از رطوبتها است، بعد از پاکسازی لازم زبان را نشادر و نمک با آب دوغ چکیده و سرکه یا زنجفیل و فلفل و دار فلفل و نمک سنگ بلوری نرم کوبیده شوند و بر زبان مالند، به حجم طبیعی بازگردد و بیرون آمده به داخل می رود.

اگر بچه به سستی زبان مبتلا شد تنها کافی است که پرهیز دهند و غذایش گنجشک و جوجه های تازه پر در آورده باشد.

شخصی در حجامت گرفتن نشتر به لیف عصب کناره غشاء زبانش خورد، زبان به بیماری سست حرکتی مبتلا شد.

فصل هفتم

کوتاهی زبان

زردپی زیر زبان به سر و اطراف زبان می پیوندد و نمی گذارد زبان پهن شود و گاهی از تشنج رخ دهد.

علاج:

راجع به تشنج گفتیم. اگر از زردپی است باید کمی از آن را از طرف نزدیک زبان قطع کرد و فوراً با زاج ساییده خون ریزی را متوقف کنند و تا اندازه ای قطع کنند که زبان به آزادی به سقف دهان (سق) برسد و از دهان بیرون آید. اگر جسارت نکردی که با نشتر ببری! و ترسیدی که خون زیاد

برجهد، سوزنی را با نخ زیر زیر زردپی فروکن که آن را شیار کند و نبرد، آنگاه داروی مانع چسبیدن بگذار، که عبارت از داروهای داغ گذارتند است. اگر می توانی به آهستگی زردپی را ببر و دقت کن، رگهای زیر زبان بریده نشوند و خون ریزی سیلان نکند.

فصل هشتم

ورمهای زبان

ورمهای زبان چند قسم است:
ورم گرم، بلغمی، بادی، ورم سخت، سرطان. که علامات همه آنها ذکر شده و ممکن است از اثر قارچ سمی و افیون، زبان ورم کند.

معالجه:

اگر آماس زبان از ورم گرم است، خون گیری و تخلیه اسهالی که از قی سلامت تر است استعمال کن! شاید نیاز مبرم به زدن رگ زیر زبان باشد که باید بعد از آن فوراً افشره کاسنی و به ویژه افشره کاهو، افشره تاج ریزی، ماست، گلاب و گلابی که گل در آن پخته، افشره هفت بند، پوست انار، و اگر با شفتالوی تر ماساژ دهند بسیار مفید است.
اگر ورم تحلیل نرفت و باز نشد، باید غرغره های رساننده مانند عسل با شیر، آب پز بیخ شیرین بیان، آب پز انجیر، آب پز شنبلیله، آب پز مویز و رازیانه استعمال شود. معجون فیکرا بخورند که ماده غلیظ را از دهانه معده بیرون راند. غذای بیمار رساننده و تحلیل برنده باشد مانند: آش کلم، آش سلمک با روغن کنجد.
اگر زبان چرک داشت، گیرنده های مانند آب پز سماق، آس، عدس، برگ زیتون، شراب گس، مرهم افشره تاج ریزی و روغن گل و عدس پوست کنده و گل خوب است.
اگر ورم سست و بلغمی است، یا ورم بسیار گرم است، بیخ رازیانه را بسوزانند و بر زبان چسبانند.

در برخی از ورمهای گرم غلیظ این دارو مفید است:

نسخه: زعفران، معجون فیکرا هر يك يك جزء، کافور، مشک از هر يك يك سوم جزء، نبات يك جزء و نیم. از همه اینها به وزن دودانگ در شیر پستان زن ریزند و در بینی کشند.
جالینوس گوید: زبان شخصی بسیار ورم کرده بود، عمرش شصت سال بود، هیچ وقت رگ نزده بود، من هم رگ نزدم. داروی صمغ صنوبر به خوردش دادم و خواستم که زبانش را در ضمادهای گرم بپیچم. وقت شب بود، طبیبی مانع این کار شد، همان شب در خواب دید که افشره کاهو در دهان نگه دارد. از این علاج تماماً خوب شد و این عمل را با مشورت من انجام داد.
باید خلطهای غلیظ را وسیله معجونهای بزرگ - که ذکر شده اند - تخلیه کرد. غرغره های

نرم کننده خوب است، خیس شده و آب پز شنبلیله با انجیر، ثمر برگ بو با مویز از دانه تهی شده و دنبالچه کنده، شیر پستان زن یا بز و یا الاغ در دهن نگه دارد. آب پز خرما و انجیر با نبید شیرین یا با مربای انگور یا با «عسل خیار چنبر» مفید است. بر تناول معجونهای کوچک یا خیار چنبر دوام کند که لیونت بخشد.

فصل نهم

نارسایی در حرف زدن

در بحث سستی زبان چیزهایی گفتیم و اکنون می گوئیم: لال شدن و غیره که آسیب زبانند چندین سبب دارد:

۱- آسیب از مغز و در جای بیرون آمدن عصبی که به زبان آید و زبان را به حرکت در آورد، یاد ر حوالی آن رخ داده.

۲- شاید آسیب به ماهیچه ها رسیده.

چگونگی آسیب یا تشنج، یا کشیدگی، یا سفتی، یا سستی، یا کوتاهی زردپی، یا گره خوردگی از زخم بهبود یافته، یا ورم سخت که این حالت - چنانکه می دانی - اکثراً از رطوبت است و گاهی از بیوست می باشد، یا شاید سبب از ورم و قرچه هایی باشد که در زبان و اطراف آن روی می دهد. یا بعد از سرسام آید که ماهیچه ها از مغز به سوی پیها می آیند.

تبهای گرم به شدت خشکاننده اند و زبان را پژمرده و متشنج می سازند، که این حالت غیر اصلی و روی آوری است موقتی.

یا آسیب از ماهیچه حنجره است که مبتلا به تمدد و سستی شود. شاید انسان به زحمت بتواند صدا بیرون دهد چنان فشار بر ماهیچه های سینه و حنجره می آورد که ماهیچه تحمل نمی کند و عصبان می نماید.

اگر در تلفظ اولین کلمه عاجز ماند و بعداً توانست به سخن ادامه دهد، باید چنین شخصی با صدای بلند و نفس بلند حرف نزنند، یواشکی شروع کند و بعد از عادت گرفتن به روانی سخن می گوید. سببهای دیگری را اگر داشته باشد، علاج آنها را هر يك در باب ویژه ذکر کرده ایم. اگر بعد از سرسام باشد، زدن دورگ زیر زبان بسیار خوب است.

فصل دهم

قورباغه

غده مانندی سخت است و در زیر زبان پدید آید که رنگش آمیزه ای از رنگ رویه زبان و رگهای داخل زبان است و به رنگ قورباغه شبیه است که سبب، رطوبت چسبنده است.

علاج:

داروی خورنده تقطیع کننده تحلیل برنده و آنچه بسیار خشکاننده است مانند نشادر و سرکه و نمک را بر آن بیازمای، بازنگار و زاج ماساژیده، اگر بهره نداد، داروهای تند مانند داروی «ابیرون» (همیشه بهار) و «اسفاریون؟» و داروی «سفید نمناک» - که در اقرابادین آمده است - مفیدند. زدن رگ زیر زبان، داروی زخم زبان که قوی باشند اگر همه اینها مفید واقع نشد، باید عمل شود. برای معالجه قورباغه زبان کودکان: مرزه فارسی، پوست انار و نمک بر زبان مالند خوب می شود. سورنجان با سپیده تخم مخلوط شوند و در زیر زبان بگذارند از داروهای مجرب است.

فصل یازدهم

سوزش زبان

ممکن است از حرارت دردها نه معده یا مغز که هنوز به حالت تب نرسیده اند، یا از خوردن تند مزه یا بسیار شور، یا تلخ، یا شیرین، یا از تشنگی زیاد، یا شاید از سبب بزرگتر مانند تبهای شدید، ورمهای درونی باشد.

علاج:

کسی که این بیماری را دارد، نباید بر پشت بخوابد؛ نباید زیاد دهان را باز نگه دارد؛ قرصهای ساخته از: تخم خر بزه، تخم خیار چنبر خوردنی و خیار و کدو و ترنجبین و نشاسته و امثال آن استعمال کند. هسته گلابی و تمر هندی، شکر حجاز، لعابهای شناخته و افشره های رطوبی و سردی بخش را در دهان نگه دارد. اگر خلط چسبنده هست، این داروها را بر زبان بمالد و زبان را چرب کند. چرب کردن زبان و در دهان گردانیدن این داروها با روغنهای شمع و چکیده لبنیات، افشره ها، لعابها، بیه پرنده خوب است. و کسانی هستند وسیله نفع زبان را مالش می دهند.

فصل دوازدهم

ترکهای زبان

علاجش:

لعاب اسفرزه در دهان نگه داشتن و فرو دادن، خوردن پاچه و تخم مرغ نیم بند، کف پارچه دنباله خیار و سپستان است.

فصل سیزدهم

زبان بیرون آمدن

از اثر ورمهای بزرگ، یاد رخفگیهاست، که طبیعت زبان را وادار به بیرون آمدن می کند که مجرای تنفس گشاد گردد.

فصل چهاردهم

جوش دهان

جوش دهان اکثراً از حرارت اطراف معده و سروبخارها ناشی می شود، گاهی در تب هم پدید آید. گویند اگر در تب شدید جوشهای سیاه بر زبان بود بیمار در روز دوم می میرد. داروهای ساده در ابتدای جوش دهان، که نیاز به سرد گردانیدن و خشکانیدن باشد عبارتند از: آمله، مازوج، بزرگل، نشاسته، ثمر درخت گز، شیاف خشخاش مقرن، گلنار، کتیرا، هر دو نوع صندل، گل، تباشیر، سماق، عدس، گل ارمنی، چشم انار، جفت بلوط، «قلیمیا» (قیمولیا = گل اندلسی: نسخه) جوش کوره، تانبول، افشره های سرد، از قبیل افشره کاهو، تاج ریزی، هفت بند، خرفه، شاخه تانک، کافور و نبات برای جوش دهان کودکان مفید است. اگر جوش گرم است در مرحله بعد از اول نیاز به: مامیران و به ویژه دارشیشعان (قندول)، پوست جوزبوا، مشک زمین، زعفران، ثمر سرو، گاوزبان، عاقر قرحا، میخک، پونه، سگ، و از داروهای پلید: مدفوع سگ. اگر جوش چرك داشت زرنیخ، برای جوش غلیظ آب پز قندول يك اوقیه، عروق (زردچوبه) نیم اوقیه، مامیران يك چهارم اوقیه، الوا دو درهم، زعفران يك مثقال. آبی که میخک و جوزبوا و قندول به طور مساوی در آن پخته باشند یا وزن قریب به یکدیگر داشته باشند.

هرگاه جوشها ریم کردند، لعابها، بزرکتان، بزرمرو، بزریحان، بزر خطمی که با آرد جو باشد، شیر الاغ تنها یا با چیزی از این بزرها، آب پز بزرکتان با انجیر و روغن و آرد گندم و نعناع و شنبلیله.

بعضی از پژوهندگان طب گویند: برای جوش دهان روغن ولرم گورگیا در دهان نگه داشتن بهترین علاج است.

فصل پانزدهم

زخم و قرحه های بدخیم

زخم دهان در پوست دهان و زبان پدید آید و منتشر می شود. اکثراً کودکان را مبتلا می سازد که سبب شیر تباه یا خوب هضم نشدن شیر در معده است. از هر خلطی باشد از رنگش می توان شناخت. سفید: بلغمی است و اکثراً از بلغم شور مزه است، زرد صفراوی و التهابش شدیدتر از سایر جوشهاست، سرخ تمام عیار و خالص خونی است و بدتر از همه جوش سودایی است. بعضی انواع آن بسیار خورنده و قسمتی آرام ترند. گاهی ورم همراه زخم است و گاهی بدون ورم است. هر قرحه ای در دهان باشد به سرعت انتشار می یابد زیرا حرارت از آن دست بردار نیست و پوست دهان نرم و رطوبی است. جالینوس فرماید: زخم دهان را تا در رویه است و آشکار است زخم «قلاع» گویند، اگر گندید و به عمق سرایت کرد، قرحه پلید می نامند که نیاز به داروهای داغ گذار دارد. زخم دهان در مواسم بارانهای زیاد و در تبهای و بایی زیاد رخ می دهد.

علاج:

باید اول خلط سبب زخم را از کلیه بدن تخلیه نمود، اگر بر بدن چیره شده باشد؛ بعداً خلط رگهای زیر چانه و به ویژه «چهارك» را پاکسازی کرد، که زدن این رگ در همه زخمهای گرم ماده مفید است، بعداً داروهای جوش ذکر شده استعمال شود، که به تناسب زخم بسیار رطوبی و چرك و ریم دار را با داروی قوی و میانه را با میانه و ناتوان را با داروی کم توان معالجه باید کرد. اگر قرحه به استخوان نزدیک شد داروی بسیار قوی مانند: فلفل مویه با اندازه زیاد از صمغ قرط می خواهد. هیچ روغنی حتی روغن زیتون هم نمالند. داروهای جوشهای سرد و گرم - که در باب اول ذکر شده است - برای قرحه دهان هم خوبند. اگر سرخ رنگ خونی است، باید در ابتدا داروی کمی گیرنده و سرد کننده و بعداً تحلیل برنده به کار برد. اگر سرخ مایل به زردی یا زرد مایل به سرخی است، باید داروی سرد کننده بیشتر باشد.

۱- چهار رگ که در هر يك از دو لب زوجی از آنهاست.

در سایر حالات اولاً داروهای خشکاننده و صاف کننده به اعتدال، و بعداً خشکاننده و تحلیل برنده قوی لازم است. در معالجات باید عمر بیمار را در نظر داشت. برای کودکان باید دارو کم توان تر باشد و شیر مکیدنی را اصلاح کرد، که برای بزرگتران باید دارو قوی تر باشد. شاید کودکان از نوع غذا شفا یابند. اگر کودک غذا نمی خورد باید شیرده کودک بخورد.

برای زخم گرم دهان، داروهایی مانند: برگ تمشک، عدس با سرکه، هر نوع مخ اگر با میوه به مخلوط باشد، و به ویژه مخ بز نر کوهی و مخ گوساله، سیب و گلابی گیرنده، زالزالک، به، عناب، شاخه تانک، پنیرک کاشتنی خشک شده، آرد عدس، آرد برنج و از اینها قوی تر: گردهای پاشیدنی، مازوج، تباشیر، گل، صمغ قرط، و غیره مفید است. مامیران با داروهای گیرنده خاصیت عجیب دارد، کافور هم بسیار خوب است.

اگر زخمها سردند و به ویژه اگر بلغمی باشند، داروهای زداینده و اگر سودایی باشند تحلیل برنده های قوی و خشکاننده مانند آرد گاودانه، عسل با مازوج، زهره لاک پشت داروی بسیار خوبی است و به ویژه برای کودکان که با زاج و سرکه مخلوط باشند.

اگر زخم و قرحه خورنده و بدخیم باشند، حتماً باید زنگار و زاج زرد، مازوج در شراب سیکی یا مازوج و شب و گلنار به اندازه مساوی باشند.

قرص «موشاس؟» (موسارین. نسخه) یا سرمه «طراحیون» با افشره گیرنده مانند آب غوره هم خوب است.

دارویی که شب و مازوج ساییده در آن باشد و گرد آن را آهسته به دهان بمالند، مفید است. مازوج برای هر نوع از زخم پلید مفید است و به ویژه اگر با سرکه و نمک بپزد، که کودک در دهان گرداند.

خاکستر خامالون (هفت برگ) در زخمهای بدخیم خوب است و ضمن داروهای زخم دهان است، بستان افروز با آب معدنی مسی و دُردی سوخته هم از این قبیل است.

زخم دهان سودایی سیاه، مویز تهی شده از هسته و رازیانه شامی در عسل بسرشد و در دهان گذارند. اگر بازخم ورم باشد، این مرهم خوب است: آب ریحان کوهی یک سکرجه، روغن گل نیم سکرجه، عدس نیم سکرجه، زعفران دو مثقال مرهم می شود.

فصل شانزدهم

آب دهن و لعاب که در خواب سیلان می کند

سبب حرارت و رطوبت و به ویژه در معده است. یا سبب تنها حرارت چنان که برای روزه دار اتفاق افتد، یا از غذای کم، یا کسی که غذا گیر نمی آورد، آب دهن همیشه پیداست و تا غذا نخورد فروکش نمی کند، گاهی از بلغم یا از سرماست.

علاج:

اگر از گرما است، باید نخست از شاهرگ دست خون گرفت، سپس مرباهای ترش مزه و میوه‌های سرد و گیرنده و نبیذ تازه ساخته را با آب زیاد مخلوط بخورند. غذا: ماهی و گوشت سبک از قبیل گوشت بزغاله و پرندگان باشد. آب پزهای گیرنده از قبیل آب پز عدس و سماق و غیره را در دهن گرداند.

اگر از سردی و بلغم است، هر هفته دوبار یا سه بار - چنان که می‌دانی - بیمار را وادار به قی کردن کن.

هر هفته يك بار این دارو را تناول نماید:

نسخه: ایارج فیکرا (معجون مسهل تلخ) دو درهم، نمک هندی دو دانگ، رازیانه شامی، نانخواه هریک يك دانگ با اسکنجبین عسلی یا اسکنجبین بزوری بخورد و بعداً تریاق و گوارشیهای گرم استعمال کند. غذایش جوجه با ادویه پخته، سیر، خردل، وشام: کعک و آبکامه معمولی و بعد از آن آب گرم بنوشد و قبل از خواب مسواک کند.

اگر هر روزه يك درهم نمک کوبیده با کاسنی سبز بخورد، سپس «اطر یفل صغیر» استعمال کند و زیاد مسواک کند مفید است. موش برشته را هم تجربه کرده اند خوب است و به ویژه برای کودکان.

فصل هفدهم

علاج بوی بد دهان که از خوراك باشد

جویدن برگ فیجن، برگ تمشک، و مضمضه کردن به سرکه پیازدشتی، خوب است. مشک زمین و زنجفیل بیابانی را در دهان نگه دارند.

فصل هیجدهم

خون ریزی دهان

اگر از گوهر دهان و پوست دهان باشد، علاجش داروهای گیرنده است که در باب جوشهای دهان و غیره ذکر شد. آب پز شاخه‌های تانک و جوانه‌های نازک تانک بسیار مفید است؛ اگر خون از دیگر جای بود آن را در باب ویژه‌ای ذکر خواهیم کرد.

فصل نوزدهم

گند دهان

یا از عفونت لثه یا سست شدن لثه یا عفونت بیخ دندان است که آسیب به دندان رسانیده.
یا این که از سوء مزاج پوست دهان است و بدون رطوبت است اکثراً چنین سوء مزاج گرم است.

یا سبب از دهانه معده است که خلطی گندیده در دهانه معده قرار دارد، که آن خلط صفراوی یا بلغمی است.

یا از اطراف ریه می باشد چنان که در مسلولین دیده می شود.

علاج:

اگر از لثه و گوشت وسط دندانهاست باید در پاکسازی دندانها کوشش کرد، با سرکه و آب بشویند، اگر بهره نداد و عفونت زیاد بود بعد از شستن با آب و سرکه، ثمر گزو عاقر قرحا و فیجن و سازج (درخت هندی) و عود و مصطکی و پوست برنج و میخک بجاوند. الواو مر و امثال آن را بر لثه گذارند، سرکه پیاز دشتی مضمضه کنند. رازیانه شامی و شراب غلیظ یا نبیذ شیرین بر لثه مالند، اگر علاج نشد مویزک را بخایند و تف بیرون اندازند. اگر باز فایده نداد و گند دهان آشکارتر بود: نسخه: سوخته زاج یک جزء، بیخ سوسن و زعفران هر یک نیم جزء، با عسل عجین شود و قرص گردد و استعمال شود و سپس با سرکه خالص یا مخلوط با گلاب مضمضه کنند.
داروی قوی تر از اینها: سوخته کاغذ سه درهم، زرنیخ دو درهم و نیم، سُک، سماق.
نسخه: زنجفیل، فلفل سوخته، قرصهای «فلدفیون؟» از هر یک دو درهم که بر دندان و لثه مالند و بچسباندند و پارچه کتان بر آن نهند. شخار (قلی) به تنهایی بر گوشت گندیده دهان نهند. آن را بر می کند و می اندازد و گوشت تازه می رویاند.

نسخه: صمغ خرنوب مصری، زرنیخ سرخ، زرنیخ زرد، آهک، شب با سرکه قرص سازند و در عسلاب یا آب پز ثمر سرو کوهی می ساینند و بر لثه و دندان مالند.
اگر عفونت در خود دندان باشد و در طرف قرار گرفته وسیله سوهان حک کنند.
اگر عفونت بیخ دندان را فرا گرفته باید کشیده شود.
اگر سستی در گوشت لثه است و سبب عفونت شده، با داروی بند آور که در باب سستی لثه خواهیم گفت معالجه شود.

اگر خلط صفراوی و در معده یا در پوست دهان عفونت یافته بهترین دارو: زرد آلودی تازه نخشکیده است که ناشتا تناول کنند، خربزه و خیار و شفتالو هم ناشتا بخورند خوب است.
اگر زرد آلودی یا خوخ تازه گیر نیامد، خیسیده خشک آنها را و به ویژه زرد آلود خشکه را ناشتا بخورند. قاوت و شکر و بر فاب مفید است، «حبوب الوا» - که در اقربادین آمده است - خوب است.

باید غذا خوراکیهای سردی بخش باشد که صفرا تولید نکند. اگر خلط بلغمی است: اولاً قی، آنگاه استعمال ایارجه‌ها (معجونهای مسهل) که تخلیه دهانه معده کنند. که در باب معده ذکر شده. و «اطریفل کوچک» (معجون هلیله ای)، زنجفیل پرورده شده، ماهیابه، غذا سرخ شده‌ها در تابه باشد، کم آب بنوشد، از میوه و سبزی تازه پرهیز کند، مسواک دهان از درختهای تلخ قطع کننده مانند اراك و زیتون باشد. اگر هرروز صبح برگ آس و مویز از دانه تهی شده را به اندازه يك گردو؛ یا به این اندازه ثمر سرو و ثمر سرو کوهی و مویز تناول کند خوب است. ثمر صنوبر، حب تانبول هم خوب است. نسخه اش این است: تانبول، میخک، خولنجان، هریک نیم درهم، مشک، کافور، هریک يك دانگ، عاقر قرحا يك درهم، الواسه درهم، خردل يك درهم با شراب سیاه غلیظ. داروهای مفرده تجربه شده عبارتند از: کندر، عود هندی، قرفه، پوست ترنج، گل، کافور، صندل، میخک، کبابه، مصطکی، چارگون، جوزبوا، بینخ گورگیا، ارمال، اشته، ناخن پریان، هل بویا، پلنگ مشک، برگ ترنج، سنبل، نارمشک، زنجفیل و بقیه داروهای مفرده که در لوحها بود. آنچه باید داروها را با آن معجون کرد، شراب سیکی، شراب سوسن، افشره ترنج است.

فصل بیستم

گشاد ماندن دهان

دهان باز ماندن، یا از نیاز مبرم به تنفس زیاد است، یا از التهاب شدید، یا از تنگ نفسی و خفگی، یا ناتوانی ماهیچه دهان که در وقت خواب وظیفه خود را انجام نمی دهد، که در بیماریهای سخت روی می دهد. راجع به رنگهای زبان، در بحث از بیماریهای سخت سخن خواهیم گفت.

فن ہنرمند

و ندان - دریک گفتار

فصل اول

گفتاری درباره دندانها

دانستی که مادر باره دندان و تشریح و فایده آن سخن رانندیم، باید بدان رجوع کنی! و بدانی که دندانها جزو استخوانهایی هستند که هر چه از عصب نرم مغز بر آنها وارد آید حس می کنند. هر گاه به درد آمد، احساس تپش و پریدگی و گاهی خارش و غلغلک می کند. گاهی سستی، بی آرامی، بر کندگی، بر آمدگی و تغییر رنگ در خود دندان یا در مینای دندان و درد، تا کل، تعفن، شکستگی وجود دارد.

گاهی درد بسیار شدید، خارش، کندی که نتواند شیرین یا ترش مزه را بجود، از گرم یا سرد یا از هر دو با هم آزار ببند، در اندازه تغییر یابد: درازتر، بزرگتر، یا ساییده و کوچکتر می شود. گاهی به ورمهایی مبتلا می شود و این چیزی طبیعی است که هر چه وسیله غذای نمودهنده تمدد یابد کشیدگی ماهیچه ها را هم پذیر است. اگر مواد زائد از نیاز را در خود نفوذ نمی داد، رنگش به سبزی و سیاهی تبدیل نمی شد، که این تبدیل رنگ از مواد زائد از نیاز است. دندان همیشه قابلیت رشد و افزایش را داراست که جای ساییدگی را پر کند، به طوری که دندان مقابل با دندان افتاده یا کشیده درازتر از حالت اولی می شود، به شرطی که ساییدگی از دراز شدن پیشگیری نکند. و بدان! که از لثه می توان مزاج دندان را شناخت، آیا زرد مراری، یا سفید بلغمی، یا سرخ خونی، یا سیاه بدرنگ سودایی است.

فصل دوم

بهداشت دندان

کسی که بخواهد دندانش سالم بماند، باید هشت چیز را رعایت کند:

۱- از زیاد استعمال کردن خوراك و نوشابه هایی که به سرعت در معده فاسد می شوند مانند شیر،

ماهی نمک سود، ماهیابه، یا از رعایت نکردن اصول بهداشتی در خوراك - که در جای خویش بیان شده - بپرهیزد.

۲- خود را زورکی قی ندهد و به ویژه اگر قی شده ترش باشد بیشتر زیان به دندان می رساند.
۳- از هر نوع جاویدنی و به ویژه اگر شیرین مزه باشد مانند: حلوا مغزی و انجیر جاویدنی بپرهیزد.

۴- چیزهای سخت را با دندان نشکند.

۵- از کندی بخشها به دندان دوری جوید.

۶- از بسیار سرد و به ویژه سرد برگرم، و بسیار گرم و به ویژه گرم بر سرد دور باشد.
۷- همیشه وسیله خلال دندان را پاک کند اما نه به حدی که زیان به گوشت میان دندانها برساند و گوشت را بیرون بیاورد و دندان را لق نماید.

۸- از چیزهایی که خاصیت آزاردهنده برای دندان دارند مانند: تره که برای دندان ولته بسیار بد است و امثال آن که در داروهای ساده آمده اند بپرهیزد.

در مسواك کردن باید میانه باشد، کاری نشود که درخشندگی و مینای دندان را از بین ببرد، که آنگاه از مواد سرازیر و بخارهای بالارواز معده تأثیر پذیرد و سبب خطر گردد. اگر مسواك به اعتدال باشد، دندان را جلا دهد و تقویت می کند و گوشت میان دندانها را سفت می کند و مانع برکندگی می شود و دهان خوشبوی گردد. بهترین چوب مسواك آن است که گیرندگی و تلخی در آن باشد.

اگر نیاز به سردی بخشیدن به دندان باشد باید هنگام خواب روغن گل، اگر نیاز به گرمی باشد روغن بان و سنبل رومی بر دندان مالند. گاهی نیاز به هر دومی باشد، بهتر آن است اگر به سردی نیاز بود اولاً با عسل دندانها را ماساژ داد و اگر کمی سردی بود یا گرمی کم بود با شکر ماساژ دهند. عسل و شکر هر دو برای جلا و پوشش و گرم کردن و پاکسازی دندان بسیار خوبند و شکر از عسل بهتر است.

اگر نبات ساییده با عسل آمیزند و بر دندان مالند دندان را جلا دهد و پاک کند و ولته را سفت نماید. سپس باید روغن نامبرده و ویژه دندان را استعمال کنند.

در ماه دوبار مضمضه با شرابی که بیخ لبانه در آن پخته شده بسیار مفید است و شخص به درد دندان مبتلا نمی شود. سوخته سر خرگوش بر دندان سایند، نمک سوخته یا ناسوخته با عسل معجون شده - که سوخته بهتر است - به اندازه يك فندق در پارچه بپیچند و بر دندان مالند. لوبیا گرگی، شب یمانی، با مقداری از مر و به ویژه شب سوخته با سرکه بر دندان مالیدن مفید است. بعد از ماساژ دندان با این داروها باید با عسل یا با شکر دندان را ماساژ دهند و بعداً روغنهایی را که ذکر کردیم به کار برند. اگر مواد ناباب بر دندانها آید، باید آب پز گیرنده ها را به مدت زیاد در دهان نگه داشت و پیوسته گرد شب و نمک سوخته را بر دندان پاشید.

فصل سوم

گفتاری کلی دربارهٔ علاج و داروهای دندان

داروهای علاج دندان دو بهرند: یا نگه دارنده یا علاج کننده.

گوهر دندان خشك است؛ داروهای بهداشت دندان و شفای درد دندان اکثراً باید خشکی دهنده باشند و اگر مزاج دندانها به سردی یا گرمی زیاد از حد روی آورد، بهترین داروی دندانها خشكاننده به اعتدال است. هر دارویی که خشك کننده مزاج دندان است، نه برای این است که ویژه دندان باشد، بلکه برای دفع رویدادی است که بر دندان روی آورده.

در درجهٔ دوم خشكاننده های سرد و خشك، و گرم و خشك آید. بهترین داروی دندان آن است که با خشكانیدن و برچیدن تری، جلا بخش هم باشد و مواد زائده را - که بر دندان آید - به اعتدال تحلیل برد و بازدارندهٔ مواد ناباب شود که به سوی دندان آیند.

خشكاننده های سرد یا مایل به سردی، آنها هستند که از ترش مزگی یا گس مزگی - مانند: غوره و ترشی - ترنج دندان را کند نمی کنند؛ که عبارتند از:

سُك، كافور، صندل، گل، بزرگل، گلنار، خون سیاوشان، ثمرگز، مازوج، کهربا، مروارید، تانبول، آرد جو، لیف درخت توت، برگ درخت گز، بیخ ترشك.

داروهای گرم و مایل به گرمی دو نوعند: یا در گوهر گرمند یا گرمی را کسب کرده اند.

آنچه در گوهر گرم است مانند: نمك سوخته، درمنه سوخته، مشك زمین سوخته و ناسوخته، دارچین، حسل، شكوفهٔ گورگیا، ثمر کبر، که از آن قوی تر پوست ریشه کبر است، عود، مشك، پر سیاوشان درست یا سوخته، برگ سرو، برگ سرو کوهی، برگ ساذج، شاخ بز کوهی سوخته و ناسوخته، پونه و خاکستر پونه، مصطکی، سوخته شیشه، خاکستر بورك، زراوند ماده، خاکستر پوست درخت تارك، خاکستر سر خرگوش، خرمای سوخته.

آنچه گرمی اکتسابی دارد، مانند: خاکستر مازوج - که اگر با سرکه خاموش شده باشد به اعتدال نزدیک تر است -، خاکستر شاخهٔ تارك، خاکستر نی و امثال اینها نیز همین خاصیت را دارند.

داروی معتدل مانند: سوخته شسته شاخ بز نر کوهی، ثمر درخت چنار، الیاف درخت صنوبر و داروهای ترکیبی از قبیل: آرد جو که با نمك و شراب سوسن عجین شود و آنرا بسوزانند، خرمای عجین شده در قطران بسوزد یا اخگر شود و با شراب سوسن خاموش کنند.

از داروهای مجرب دندان یکی این است:

نسخه: شاخ سوخته بز نر کوهی ده درهم، برگ سرو ده درهم، ثمر چنار پنج درهم، بیخ «قیطایلون؟» (قیطافون = لوبیا گرگی. نسخه) ده درهم، سوخته پر سیاوشان پنج درهم، گل بدون پایک سه درهم، سنبل سه درهم؛ نرم بکوبند و گرد دندان کنند.

نسخهٔ خوب دیگر: ترکیب سوخته شاخ بز نر کوهی، گز مازوج که ثمر گز است، مشك زمین، گل، سنبل الطیب از هر يك يك درهم، نمك اندرانی يك چهارم درهم، گرد دندان خوبی است.

باز هم در اقرا بادین گردهای دیگری را ذکر می کنیم.

باز سخن را از سر می گیریم و گوئیم علاج مناسب دندان خشك کننده است؛ و در حالی که از

اعتدال بسیار کنار گرفته باشد گرمی و سردی بخشها را باید استعمال کرد. داروی دندان اقسام دارد: گرد دندان، جویدنیها، پاشیدنیها و مالیدنیها بر دندان یا بر آرواره، مضمضه ها، ماساژها، پر کردنیهای دندان، کمادها، داغ گذار، بر کنها، بخورات، به بینی کشیدنیها، قطره های چکیدنی در گوش، تخلیه مواد از راه خون گیری یا حجامت بر نزدیکترین جای از دندان.

داروهای تحلیل برنده، سردی بخش، تخدیر کننده، اگر داروی مخدر در دندان استعمال کنند بسیار دور از خطر است، اما زیاد استعمال کردن ممکن است گوهر دندان را فاسد کند. نباید داروهای را که به شدت تحلیل می برند و گرمی بخش هستند مانند هندوانه ابو جهل، سیما هنگ، و غیره را استعمال کرد مگر در حالت ناچاری. و نباید چیزی از اینها و از مخدرات به شکم بیمار راه یابد. شاید نیاز افتد که به وسیله سنبه باریک دندان را سوراخ کرد و ماده آزار دهنده را از آن راند و دارو را به ته دندان رسانید.

سرکه هر چند برای دندان خوب نیست لیکن گاهی در داروهای سردی بخش و گرمی بخش دندان باید وارد باشد.

زیرا سرکه داروها را - گرمی بخش یا سردی بخش باشند - به سر منزل مقصود می رساند. یا داروهای گرمی بخش علاوه بر بدرقه دارو، در پاره کردن و گداختن ماده آزار دهنده تأثیر بخش است، که در این صورت باید آسیب سرکه را با داروهای دیگر که ویژه دندانند از بین برد.

فصل چهارم

درد دندان

درد دندان یا از به درد آمدن گوهر دندان است - چنان که سابقاً گفتیم - یا از دردی است که عصب بیخ دندان را دربر گرفته است، یا این که از ورم و زیادی گوشت لثه است که پذیرای ماده می باشد، یا از سستی لثه و فرو هشتگی آن است که مواد بد را می پذیرد و در آن تعفن یابد و سبب درد دندان شود و آرامش دندان را به هم زند.

اکثر کسانی که درد دندان دارند، میان سببها فرقی نمی دانند.

سبب درد دندان:

- ۱- یا سوء مزاج ساده از سردی یا گرمی است.
 - ۲- یا خشکی از دریافت نکردن غذای لازم است - چنان که در سالخورده گان کم رطوبت رخ می دهد - که در جای خود بحث شد.
 - ۳- یا سوء مزاج همراه ماده یا باد است، ماده یا از بسیاری یا از غلظت یا از تند مزاجی، درد آور است. گاهی ماده سبب ورم دندان می شود، یا می خورد یا کرم پدید آرد.
- منشأ ماده یا از معده یا از سر، یا از هر دوی آنهاست. اگر همه بدن پر از این ماده بود، مجراهایی

که از راه معده و سر به دندان می‌رسند، تأثیر می‌گذارند.
گاهی در تبهای سخت دندان به درد می‌آید که در سوء مزاج تن شریک می‌باشد.
اگر خوره به زیر دندان راه یافته و درد و تیش احساس شد، معلوم است که در بیخ دندان مواد زائده وجود دارد که نارسیده است. باید درد و آماس را علاج کرد و آنگاه کشید.

علامتها:

باید دقت کرد که اگر همراه درد دندان بیماری در لثه یا اطراف لثه هست، می‌توانی حدس بزنی که شاید درد در خود دندان نباشد. هم چنین اگر با فشار انگشت لثه به درد آمد و ورمی در لثه نبود؛ یا سبب در خود دندان، یا این که در عصب بیخ دندان است. اگر احساس ورم در دندان کردی، یا تأکلی بود سبب در گوهر دندان است و همچنین است اگر درد همه دندان را دربر گرفته بود. اگر تنها درد در ته دندان احساس شد، سبب از عصب بیخ دندان است و به ویژه اگر گوشت میان دندانها به درد آمده بودند، یا درد در آرواره باشد و گندی ماندنی احساس شود.
مزاج گرم و سرد را می‌شناسی، علامت مزاج خشک را از پزردگی و بی‌آرامی دندان بشناس! اگر درد در حال انتقال و انتشار است، دلیل باد است. اگر درد ثابت و بدون حرارت، و سردی آشکار است از خلط غلیظ خبر می‌دهد. اگر آزار سریع است و از فشار انگشت به درد آید، از خلط گرم خونی یا صفراوی است. می‌توان از تغییر رنگ و حرارت زیاد در بساواپی، چگونگی خلط را تشخیص داد. در حالی که مغز یا معده پر باشند می‌توان منشأ ماده را به مغز یا معده نسبت داد. اگر سبب درد در لثه باشد، نیاز به کشیدن دندان نیست، اما اگر در دندان باشد کشیدن لازم است.

اگر در عصب دندان باشد، ممکن است از کشیدن دندان درد ساکن شود و ممکن است نشود. وقتی درد به کلی بر طرف گردد، که طبیعت یا دارو ماده سببی را که در دندان خفه شده یا بند آمده است تحلیل ببرد و بیرون براند.

علاج:

اگر درد از اشتراك عضوی است، آن عضو را وسیله خون‌گیری یا اسهال با معجونها و پیه حنظل یا محموده یا داروهای خیس شده تخلیه کننده، یا با غرغره های پاك كننده سر- اگر در سر باشد- پاکسازی کن.

اگر ورمی محسوس در لثه و گوشت میان دندانها بود، باید اول بر حسب نیر و مندی و چگونگی آن خون‌گیری و تخلیه استعمال کرد.

در معالجه هر نوع درد دندان باید اول افشردن آب پزهای سردی بخش را که با کافور تقویت شده اند، در دهان نگه دارند و داروهای گیرنده را زیاد از حد نگذارند. اکثراً تنها روغن گل و مصطکی، یا روغن زیتون نارسیده، یا روغن آس کافی است.

شراب کهنه مویز، روغن خام گل، در شراب مویز خوب بجوشد و در دهن نگه دارند، بعداً به تدریج تحلیل برنده های رساننده به کار برند و بر حذر باشند که چیزی به درون راه نیابد. سپس به تدریج عضو را تخلیه کنند. به طوری که زالو بر پائینهای دندان گذارند یا رگ زیر زبان زده شود، یا حجامت بر استخوان رویشگاه دندان گذارند و تیغ بزنند. اگر درد شدید شد، عاقر قرحا با کافور بر بیخ دندان بچسبانند و تا باز شد، آن را باز بچسبانند. اگر درد بسیار شدید باشد، شاید نیاز باشد که افیون با روغن گل بگذارند، اما تا می توان باید آن را ترك نمود، بلکه تنها باید برای رسانیدن ماده استعمال کرد.

اگر سبب درد در خود دندان یا عصب است و ماده نیست و تنها سوء مزاج است، ضد آن را از داروهای دندان که می شناسی به کار ببر!

اگر دندان از گزیدن چیزی گرم به سوء مزاج و ناتوانی مبتلا شده، با روغن سرد مزاج و لرم مضمضه کند و بعداً آن را به سردی مایل گردان!

اگر از گزش چیزی سرد است، روغنهای گرم مانند روغن سنبل رومی، روغن بان، گزیدن زرده تخم مرغ برشته داغ یا نان داغ. و در هر سوء مزاجی سرد یا گرم ضد آن را استعمال کن! که مفید فایده است.

اگر سبب ساده و خشك است، کره و پیه اردك بر دندان و لثه مالیدن خوب است.

اگر سبب همراه ماده است، که گرم یا غلیظ یا بسیار است، باید تخلیه شود و چگونگی تخلیه را مناسب حال قرار ده! باید اول سردی بخش و بازدارنده به کار رود.

اگر ماده گرم بیشتر بود، دوا را افزایش ده! در ماده غلیظ دوا کاهش یابد.

داروهای بازدارنده بسیار نیر و مندوبه و ویژه در مواد سرد، شب سوخته با سرکه خاموش شده، با همان اندازه نمک ساییده می شوند و بر دندان گذارند و سپس با شراب مضمضه می کنند.

مازوج با سرکه هم بازدارنده خوبی است.

اگر ماده گرم است، با افشره های سردی بخش مزاج گرم را تعدیل بنما! که ماده تحلیل برود یا ریزش کند.

اگر ماده غلیظ یا بسیار است، همان علاجی را که در ابتدا گفتیم و تحلیل برنده است به کار ببر!

اگر با سرکه مضمضه می کنند، بهتر آن است که روغن گل در آن باشد. زیرا سرکه ممکن است رطوبتهای اصلی را همراه ماده زائد برکشد.

گاهی باید با داروهای تحلیل برنده داروی گیرنده هم باشد. زیرا اندام مورد بحث خشك مزاج است.

اگر سبب باد است، تحلیل برنده های باد- که ذکر خواهد شد- به ویژه سکبیه و دانه سپند و بارزد خوب است.

فصل پنجم

داروی تحلیل برنده ماده درد در دندان

مضمضه‌هایی هست که باید مدتی زیاد در دهان نگه دارند، مانند سرکه که پوست انداختنی مار را در آن پزند. سرکه که حفظ در آن پزند، بسیار نافع است.

اگر سردی آشکار است، شراب یا زنجفیل بیابانی، یا عاقر قرحا، یا صمغ انگدان با خردل، پوست کبر، پوست درخت صنوبر، پونه، برگ چنار، گل اربه و پوسته آن با سرکه یا آب، برگ غار،

شلمک، علاج آن است.

ساقه‌های سیر با عاقر قرحا، سرکه و کندس، عاقر قرحا و ثمر گز در سرکه، مرزنگوش خشک، بیخ سیما هنگ یا افشره اش در سرکه، سیما هنگ و اسپند پخته در سرکه، کبیکه پخته در سرکه، هم بسیار خوبند.

برای درد همراه تپش: آب پزمزوج نارسیده با سرکه، تاج ریزی و سرکه، بنگ با سرکه پخته، شاخ بزنر کوهی سوخته و با سرکه پیاز دشتی پخته، یا ساییده اش با اسکنجبین مخلوط شده، علاج است.

غرغره‌ها هم همانند مضمضه‌هاست که ذکر شد. ویکی از اینها: مویزک و سیر در آب بجوشد و غرغره کنند و دهان را باز نگه دارند تا لعاب زیاد بریزد.

جویدنیها را نیز از داروهای نامبرده و امثال آنها درست کنند. مثلاً پونه وحشی و عاقر قرحا و فلفل سفید و مر، با مویز عجین شود و قرصهای گرد و مدور به اندازه فندق بسازند و بجاوند. پاشیدنیها، لیسیدنیها، خیس کردنیها، ضمادهایی از داروهای تحلیل برنده را با چیزهایی که قوام دارند مانند عسل، قطران یا چیزی از آن را در آب حل کنند. یا با آب عجین کنند، یا کلم را با فیلزهره بردندان مالند. خردل ساییده بر بیخ دندان گذارند تپش را از بین می برد.

دانه میان هسته شفتالو، با نیم آن فلفل با قطران معجون شود و بر دندان مالند یا بچسبانند. یا تنها دندان را با تریاق، یا صمغ انگدان تنها یا «شجر نیا» یا «اراسطخان» (ارسطیفان - نسخه) «سورطخان» (سورطیخان - نسخه) یا سیاه دانه ساییده با روغن زیتون بیندایند.

مر، فلفل، عاقر قرحا، مویزک، زنجفیل هر یک یک جزء، بورك ارمنی یک جزء و نیم با هم خرد شوند و بر دندان و لثه مالند، بسیار مفید است.

داروهای ضماد که از خارج بر آرواره گذارند، مانند: خطمی، بابونه، شبت، شنبلیله، بز رکتان با آب پز شبیت و روغن شبیت.

جالینوس پنداشته است که اگر زهره «سام ابرص» را بر دندان گذارند درد فوراً تسکین یابد. کمادهایی هست که بر خارج گذارند و باید دو ساعت قبل از غذا یا چهار ساعت بعد از غذا گذارند، کماد در حالی لازم است که درد شدید باشد. کماد نمک و گاورس با روغن زیتون گرم یا با شمع گداخته باشد. کماد بعد از کماد بگذارند تا ماده را به سوی خود کشد. هرگاه آرواره ورم کرد، درد تسکین یابد، به ویژه اگر دندان را وسیله روغن جوشان بر آتش داغ گذارند.

داغ گذاشتن بر دندان چند طریقه دارد:

روغن زیتون با داروهای تحلیل برنده مذکور بجوشد، یا روغن زیتون جوشیده به تنها، جوال دوزی را در آتش سرخ کنند و در آن روغن فرو برند و در سوراخی که بر سر دندان کرده اند فرو کنند تا آن را داغ کند. باید اطراف سوراخ را اعم از دندان و گوشت دندان با شمع یا خمیر یا چیزی دیگر بپوشانند که نسوزند.

گاهی روغن داغ را با احتیاط نامبرده به وسیله انبوی در دندان ریزند، روغن زیتون از هر روغنی بهتر است. در عمل داغ گذاشتن باید با سنبه بسیار باریک و نازک، دندان را سوراخ کرد که نیروی داغ گذار در آن نفوذ کند. اگر از اینها بهره نگیرد، وسیله جوال دوز در آتش سرخ شده چندین بار داغ کنند تا درد زایل شود و دندان از هم می باشد.

بر دندان مالیدنیا از داروهای ذکر شده و زنجفیل و عسل هم خوب است. سرکه و نمک، سرکه و پیه حنظل با عاقر قرحا خوبند.

دود و بخورات؛ بهتر آن است وسیله قیف باشد.

تحلیل برنده ها: ریشه حنظل، یا دانه حنظل، دانه خردل، سم خر، بزر پیاز- و به ویژه برای کرم زدگی- برگ آس، اربه، برگ فیجن، عاقر قرحا.

انفیه های تحلیل برنده، آب سیما هنگ، افشره بیخ سلق، افشره یونجه، با آب مرزنگوش. قطره هایی که در گوش طرف آزار دندان کنند: انفیه های نامبرده را آب کنند و در گوش چکانند، افشره کبر سبز.

بر کردنیهای دندان خورده شده: اگر درد از تأکل باشد، باید به آرامی نه با شدت پر شود و درد را شدت بخشد؛ مانند سگ یا مشک زمین، یا مصطکی، قوی ترش صمغ انگدان یا کبیکج، یا سیاه دانه ساییده در روغن زیتون یا فلفل، سوخته لایه شراب، عاقر قرحا، شیر گیاه شیر سگ «داروی هسته شفتالو» باید گرم را با داروی سرد و سرد را با داروی گرم پر کنند.

برای بحث از بر کشیدن دندان بای و ویژه داریم، که نباید کشید مگر این که درد در خود دندان باشد.

فصل ششم

داروهای مخدر

همچنان که داروی تحلیلی استعمال می شود، مخدرات را هم می توان استعمال کرد؛ لیکن بهتر است که داروی اندایشی یا چسبان یا پرکردنی به کار برند و جایز است که مضمضه و بخور کنند.

بزر بنگ، افیون، صمغ کاج، بارزد، ازهریک دودرهم؛ فلفل، صمغ انگدان شامی، هر یک یک درهم با آب انگور منعقد شده شیاف کنند و بر دندان گذارند.

افیون، گندیدستر هر یک یک جزء در روغن گل یک قطره یا دو قطره در گوش طرف دندان

دردمند چکانند. بیخ مهر گیاه با آب قوام گیرد بر دندان بچسبانند.
 بزر بنگ، یا آب پز بیخ مهر گیاه تنها یا با بنگ و شراب بخور کنند یا در دهان نگه دارند.
 یا کسی که درد دندان دارد «فلونیا» بخورد و در دهان نگه دارد و بخواهد بیماری به پختگی رسد و
 درد تسکین یابد.
 بر فآب بسیار سرد را چندین بار پیایی در دهان گردانند، دندان را سرد می کند و درد تسکین
 می یابد که شاید در ابتدا درد را زیاد کند.

فصل هفتم

لق شدن دندان

ممکن است از ضربت خوردن یا افتادن باشد؛ یا رطوبتی عصب دندان را سست کرده، با این که
 دندان به حالت طبیعی است لق شده باشد، یا خوره رویشگاه دندان را گشاد کرده، یا دندان
 نازک تر از حال طبیعی گشته، یا خللی در رویشگاه دندان ایجاد شده باشد؛ یا از خشکی چیره
 رویشگاه دندان پژمرده شود، چنان که برای نو بر خاستگان از بیماری و پیران و کسانی که بسیار
 گرسنگی کشیده و به غذا نرسیده اند، پیش می آید؛ و یا از کوتاهی گوشت میان دندانها است.

علاج:

نباید با آن چیزی جوید، نباید زیاد حرف زد، از دست و زبان زدن به دندان لق پرهیز کنند و تا
 ممکن است اصلاً چیزی را نخایند و تا ممکن است سوپ بنوشند. اگر سبب لق شدن تآکل باشد، با
 علاج تآکل داروهای محکم کننده از داروهای دندان به طور مضمضه و مالیدنی و غیره استعمال
 کنند. اگر از پژمردگی و ضعف است، با غذا معالجه می شود. هر چند زحمتی در آن هست، بعداً
 استفاده از داروهای رطوبت بخش اعم از چسبیدنی، مالیدنی، و قطره در گوش ریختنی، از قبیل:
 روغن گل، روغن بید، افشره برگ تاج ریزی و داروهای گیرنده لازم است. اما اگر از پژمردگی و
 ضعف دندان باشد، غذا فایده ندارد و به سرعت دندان را سر حال نمی آورد، باید داروهای گیرنده
 سرد استعمال کرد، و همچنین است اگر از ضربت باشد.
 اگر از رطوبت سست کننده است، باید گیرنده های گرمی بخش مانند: مضمضه با آب پز سدر،
 برگ سرو، یا شراب غلیظ مویز و دو جزء شب و یک جزء نمک در آن پخته باشد، یا آب پز سکبینه
 استعمال شود.

بر دندان چسبیدنیها: شب دودرهم، نمک یک درهم، بر بیخ دندان چسبانند. پوسته نازک منس با
 روغن زیتون و بیخ سوسن، پوست سرو هر یک چهار درهم، شب کمکی.
 خاکستر درخت گز و نمک به طور مساوی، شاخ بز نر کوهی و نمک با عسل سوخته معجون
 شده، سوخته خرما هر یک ده درهم، مر، زعفران، سنبل، مصطکی از هر یک دودرهم، فیجن خشک،

سماق، گلنار، هر يك سه درهم گرد شوند و بردندان مالند یا بجسبانند. داروهای گیرنده مخلوط با الوا و زاج زرد و جوش کوره خوبند.

نسخه دارویی که همیشه برای دندان خوب است:

مشك زمين، گُل، سنبل الطيب (علف گر به)، نمك بلوری، كزمازو، سوخته شاخ بز نر کوهی (قرن الايل) به طور تساوی.
اگر از کاهش گوشت میان دندانها باشد، علاجش شب یمانی (زاج سفید) سوخته عود، مشك زمين، گلنار و سماق است.

فصل هشتم

سوراخ شدن و تآكل

که از رطوبت ناپسند است و در دندان متعفن شده است.

علاج:

منظور از معالجه تآكل آن است که تآكل را از افزایش بازداریم، که باید گوهر ماده بدخیم را زدود و ماده منشأ آن را از بین برد و نگذاشت به دندان برسد، که اگر نیاز باشد باید پاکسازیه را استعمال نمود.

داروی بازدارنده تآكل، داروهای خشك كننده است، که تا علت قوی باشد باید داروی بسیار خشکی بخش و گرم كننده به کار برد، و اگر قوی نباشد دارویی که خشکی بخش و گیرنده است، از قبیل: آس، صمغ فیلزهره، سنبل رومی، کافی است که به صورت گوناگون ذکر شده استعمال شود.

اکثر آذاروهای دندان آگندن مفید است از قبیل: مشك، مشك زمين، یا سُك مشك آلوده به تنها، که مانع تآكل و مسکن درد است، یا آگنه مصطکی و مشك زمين، یا مر، یا صمغ کاج، یا مازوج و صمغ فیلزهره، یا صمغ کاج و افیون، یا بارزد و گوگرد زرد و صمغ کاج، یا سقز و فلفل، یا سُك و سقز و پونه، یا کوبیده و ساییده سیاه دانه معجون با سرکه و عسل، دندان خوره زده را با گوگرد پر کنند و بمالند. زنجفیل جوشیده با عسل و سرکه که بسیار خوب است، صمغ انگدان و قطران، صمغ انگدان و درمنه، صمغ انگدان تنها در موم بجوشد که تحلیل نرود، مسکن درد خوبی است. قیر تنها یا همراه داروهای دیگر. صمغ فیلزهره و زاج، کافور هم برای آگنه دندان استعمال شده، بسیار مفید است که تآكل را منع می کند و درد را تسکین دهد و باید از داروهای مسکن که در باب درد دندان آمده اند استفاده کرد.

آبکیهای مالیدنی ساخته از گندبیدستر و عاقر قرح و افیون و بارزد، هر يك جزء مفیدند.

فلفل، هل بویا، با عسل، عاقر قرحا و مرّ با عسل، ثمر درخت بنه با عسل، یا خاک پاک که سرکه جوشیده بر آن ریزند، جگر چلیپاسه، گوگرد زنده با هم وزن آن صمغ فیلزهره، فلفل و شیرۀ لبانه، بورك و عاقر قرحا، بارزد و بزر بنگ، صمغ کاج و افیون. نسخه خوب: بورك و بنگ هر يك دو جزء، عاقر قرحا و فلفل هر يك يك جزء، افیون سه جزء، بر دندان گذارند.

نسخه خوب دیگر: شیرۀ انار (میعۀ الرمان)، فلفل، ثمر سرو کوهی، هر يك يك جزء، مویزك، بزر گزنه، افیون هر يك نیم جزء، که برای مالش و آگنه خوب است. «فلفندیون قوی» (فلوفیون - نسخه) یا سورنجان، یا آهک دو جزء، نشادر، شب، مر، مازوج، صمغ قرط، زنبق، هر يك يك جزء، بر جای درد گذارند. سوخته مرزۀ کوهی، کف دریا تنها یا با بارزد، بیخ کبر با سرکه که بجوشد تا سرکه به نصف برسد، درد هن نگه دارند، بسیار نافع است، زرنیخ حل شده در زیت جو شان را در دندان خوره زده چکانند. روغن بادام هم در این باره مفید است.

فصل نهم

شکستن و از هم پاشیدن دندان

اکثر سبب سوء مزاج دندان، رطوبی یا خشکی زیاد است. از پز مردگی و ضد پز مردگی می توان علت را تشخیص داد و اگر تغییر رنگ یا تأکل بود، دلیل سوء مزاج ازتری همراه ماده است. اگر سوء مزاج رطوبی است، باید ماده را منع کرد و به وسیله داروهای گیرنده قوی - که ذکر شده - دندان را تقویت کرد؛ که شب، و نشادر در این مورد خوبند. اگر علاوه بر آن گرمی زیاد هم بود، معجون خریق سیاه و عسل و اگر از خشکی بود با داروهای ضد خشکی نامبرده علاج شود.

فصل دهم

تغییر رنگ دندان

شاید بر تاج دندان زنگارمانندی روی دهد؛ یا ماده ای در بیخ دندان تحجر کند که بر کندش دشوار باشد؛ یا ماده بد که در گوهر دندان نفوذ کرده و رنگ دندان را به بادمجانی و غیره تغییر داده، و زنگاری بر دندان نیست. اگر زنگاری رنگ است، علاجش داروهای جلا دهنده پاک کننده از قبیل: کف دریا و نمک و بزر تر تیزك ساییده و خاکستر صدف، خاکستر بیخ نی و زراوند ماده، سوخته مرزۀ کوهی، نمک بلوری، به طور تساوی و اگر خواستی سوخته صدف حلزون بر آن ریزی مفید است. سوخته سنگ پا يك جزء، فلفل يك جزء، هل سه جزء، سادج دو جزء، سوخته گچ ده جزء؛ بکو بند و استعمال کنند.

ساییده پارچه شکسته چینی، ساییده شیشه، کف شیشه گداخته، ساییده سنگ سنباده و سنگ الماس، دندان را بسیار سفید می کنند.

اگر از ماده بد داخل دندان باشد، باید داروی تحلیل برنده و بیرون انداز ماده و جلا دهنده مانند: فلفل، پونه، کوشنه، زراوند ماده، صمغ انگدان مخلوط با جلا دهنده نامبرده یا گرد دندانهای ذکر شده در این باب استفاده کرد.

دارو دندانی خوب: بیخ زراوند یک جزء، سوخته شاخ گوزن دو جزء، مصطکی سه جزء، روغن گل پنج جزء با هم ساییده شوند.

داروی دیگر: سنگ پا، نمک برشته، سوسن، هر یک چهار جزء، مشک زمین پنج جزء، سنبیل یک جزء، فلفل شش جزء؛ گرد دندان شوند.

داروی دیگر: نمکی که در سوختن مانند آخگر شده سه جزء، ساذج دو جزء، سنبیل یک جزء.

داروی دیگر: خاکستر صدف چهار جزء، گل خشکیده پنج جزء، مشک زمین سه جزء، شکوفه گورگیا یک جزء.

فصل یازدهم

تسریع در رویش دندانها

بعضی از کودکان به زحمت دندان در می آورند و آزار بینند. گاهی به اسهال هم مبتلا می شوند که باید پاشیدنیها بر شکم پاشند و افشره های بازدارنده اسهال بخورند و شیافهایی بر جای دندان مالند که در بحث کلی کتاب آمده است.

آنچه رویش دندان را سرعت دهد مالیدن پیه و مغزها و به ویژه مغز پخته خرگوش که آن را بعد از پختن سر خرگوش بیرون آرند. حنا، روغن حیوانی، روغن سوسن، و گویند شیر دله سگ بسیار خاصیت دارد.

اگر درد زیاد است، افشره تاج ریزی با روغن گل داغ شده بمالند و نباید چیزی جویدنی را جوید.

باید زن شیرده همین که حس کرد که بچه درد دارد، انگشت به دهانش فرو برد و لثه اش را تند ماساژ دهد تا رطوبت از آن سیلان کند، آنگاه داروهای نامبرده را بر آن بمالد. هرگاه دندان کمی آشکار شد، با پشم که در روغن ولرم فرو شده سر و گردن و آرواره های بچه را بپوشانند. روغنهای مناسب در گوش بچه چکانند که در این باب از آنها سخن رانندیم.

فصل دوازدهم

کشیدن دندان

گاهی درد دندان علاج پذیر نیست، یا تسکین می یابد اما از کمترین آسیبی باز به درد آید، و شاید برای دندانهای دیگر هم زیان رسان باشد، که در این حالت تنها علاجش کشیدن است. باید دندان را از گوشتها و پیرامون لخت کرد، و دقت کرد که آیا درد در خود دندان است، در این صورت دندان را با گاز بکش! اگر درد در خود دندان نبود، نباید کشید، ممکن است درد راجع به لثه یا عصب زیر دندان باشد، در این حال اگر درد کمی تخفیف یابد به کلی از بین نمی رود، بازمی گردد. تخفیف درد به وسیله داروهای تحلیل برنده ماده دردآور صورت پذیرد. دندانی که لق نیست اکثراً کشیدنش خطر دربر دارد، که ممکن است آرواره آشکار شود و گوهرش متعفن گردد و درد شدید در پی داشته باشد و شاید چشم درد و تب به بار آورد. اگر دانستی که کشیدن موجب زحمت است و بیمار تحمل نمی کند، خوب نیست که دندان را به شدت بجنبانی، که درد بیشتر می شود. ممکن است درد در خود دندان نباشد، هرگاه دندان را حرکت دادی ماده دردآور که در پایین دندان است فرو ریزد و درد تسکین یابد. و ممکن است وسیله دارو دندان را کشید.

بهتر آن است با نیشتر پیرامون دندان را برید و دارو بر آن نهاد، مثلاً: پوست ریشه توت و عاقر قرحا را زیر آفتاب با سرکه غلیظ سایید تا عسل آسانی شود و سه بار در روز به بیخ دندان مالید. یا عاقر قرحا ساییده و در آفتاب گذاشته چهل روز در سرکه بماند و بر جای بریده شده نهند و یک ساعت یا دو ساعت بماند. اما باید موم بر قسمت سالم گذاشت و آنگاه دندان را کشید. یا به جای عاقر قرحا، بیخ سیما هنگ، یا زرنیخ پرورده در سرکه بماند که سست کننده است. یا بزرگزنه و بارزد به طور مساوی، یا بزرگزنه و دوچندان کندر، در بیخ دندان گذاشت، اگر بزرگزنه با برگ انجیر پخته باشد سست کننده است و دندان به آسانی کشیده می شود، لایه سرکه بسیار عجیب است.

زردچوبه، پوست درخت توت هر یک یک جزء، زرنیخ زرد دو جزء، با عسل معجون شود و مدتی بر پیرامون دندان بماند، دندان کنده می شود. بیخ مشک چوپان، شیرۀ لبانه هر یک یک جزء، بیخ لبانه دو جزء، بر دندان گذارند. اگر دندان ناتوان است، شمع گذاشته از آفتاب را با عسل بیامیز! و روغن زیتون بر آن بریزد و وادارش کن که بجود.

فصل سیزدهم

ازهم پاشیدن دندان خوره زده که دندان از بین می رود و درد ندارد آرد با شیرۀ لبانه خمیر شود، چند ساعتی بر دندان بماند دندان را ازهم می پاشد. برگ لبلاب بزرگ تند مزاج و پیه قورباغه درختی دندان را می برد و خرده می کند. قورباغه درختی قورباغه ایست سبز

رنگ که در میان گیاه و درختان است و از شاخه ای به شاخه ای می پرد. پیه این جانور دندان را می برد و از هم می پاشد.

فصل چهاردهم

کرم دندان

بزر بنگ، بزر تره هر یک چهار جزء، بزر پیاز دو جزء و نیم؛ بکو بند و با پیه بز عجین شود و از هر یکدرهم آن قرصی بسازند، سر را بپوشانند و بخور یک قرص را وسیله قیف به دندان رسانند.

فصل پانزدهم

به هم سایش دندان

به هم سودن دندان در وقت خواب از ضعف ماهیچه های آرواره است و تشنج مانند است. کودکان زیاد به این درد مبتلا می شوند و چون بزرگ شدند از بین می رود. اگر به هم سودن دندانها در خواب زیاده از حد بود، آذیر سکنه، یا صرع یا تشنج یا دلیل کرم شکم است. اگر از کرم باشد، همیشگی نیست و گاه گاهی آید، باید سر را پاکسازی کرد و روغنهای گرم خوشبو که نیروی گیرندگی در آن باشد بر گردن بیمار بمالند.

فصل شانزدهم

دندانی که از سایر دندانها درازتر می شود

باید با دوا نگشت یا با ابرازی گیرنده گرفت و سوهان زد، سپس ثمر غار و شب و زراوند را به دندان بمالند.

فصل هفدهم

کندی دندان

کندی نوعی سر شدن است که از سببی زیر کننده پدید آید و آن سبب یا گیرنده و یا گس است؛ یا سبب از خارج بر دندان وارد آمده، یا نتیجه قی کردن است و اگر خلط ترش مزه باشد سبب از معده است؛ و گاهی از نگاه کردن کسی که پیایی چیزی ترش را گاز می گیرد، کندی دندان روی دهد که این را می توان تأثیر خیال و تصور نامید.

علاج:

جاویدن خرفه بسیار نافع است، جاویدن ریحان کوهی، بزر خرفه کوبیده با آب خیس شده و سقر درخت بنه، «جوز ملکی»، نارگیل یا فندق یا روغن زیتون نارسیده مالیدن - یا دُردی غلیظ

روغن زیتون، در ظرف مسین در آفتاب بگذارند و یا بر آتش نهند تا مانند عسل منعقد می شود. مضمضه با شیر الاغ و روغن ولرم، قیر اندایش، مشک شراب، ثمر غار، زراوند نر، صمغ انگدان، شیرۀ لبانه، پیازدشتی و نمک که ضد ترشیدن هستند، در علاج کندی دندان مفید است.

فصل هیجدهم

رفتن مینای دندان

دندان بدون مینا تحمل چیز سرد یا گرم یا سخت را ندارد و اکثراً مقدمۀ درد دندان است.

علاج:

اگر سبب سردی بود، ثمر غار، شب، زراوند نر، و بر دوام کماذ از زردۀ تخم گذارند؛ اگر تسکین نیافت، با ایارج فیکر مالش دهند؛ اگر بهره نداد، تریاق و روغن خردل بسیار نافع است. اگر چندین بار با قطران مسح کنند مفید است. اگر سبب مزاج گرم است و کم، از رنگ لثه و دست زدن به لثه و دندان تشخیص داده می شود؛ باید بر دوام روغن گل را با کافور و صندل بر آن مالید و لعاب اسفرزه با گلاب را بر آن ریخت و خرفه یا نزر خرفه را - که ویژگی دارد - بجاوند.

فصل نوزدهم

ناتوانی دندان

علاجش داروهای گیرنده نامبرده است، مازوج سوخته با سرکه خاموش شده، ثمر آس سفید، نمک بلوری سوخته با سرکه خاموش شده، رامک.

۱- داروی دنداننی خوب: مشک زمین سه درهم، هلیله زرد بدون هسته پنج درهم، قرفه (پوست درختی شبیه دارچین) پانزده درهم، دارچین سه درهم، شب دودرهم، عاقر قرحا هفت درهم، نشادر یک درهم، فلفل دراز یک درهم، سُک یک درهم، زعفران یک درهم، نمک پنج درهم، سماق دودرهم، ثمر درخت گز سه درهم، هل بو یا چهار درهم، زنجفیل بیابانی شانزده درهم، گلنار چهار درهم؛ همه باهم ساییده و استعمال شوند.

۲- داروی دیگر: صندل سرخ، کبابه، تانبول، هر یک پنج درهم، قرفه پنج درهم، دارچین یک درهم، دانه گیاه چشم خروس چهار درهم، با نشاسته گندم عجین شود و بر دندان مالند.

۳- داروی دیگر: آب جو غلیظ، با عسل و کمی قطران به هم می زنند و قرص سازند و در کاغذ پیچند و بر آجری در ته تنور گذارند تا سیاه می شود جزئی از آن را با جزئی از هر یک از خاکه ریزۀ عود و گلنار و مشک زمین و پوست انار و نمک می ساینند و گرد دندان کنند.

۴- سوخته جو که بحث شد بیست جزء، مشک زمین، تانبول، گز مازوج از هر یک چهار جزء، زنجفیل یک جزء، را گرد دندان کنند.

فنِ ششم

لهٔ ولب در یک گفتار

فصل اول

بیماریهای لته

ورمهای لته اکثراً از ماده ای است که از سر به سوی لته می آید. گاهی معده نیز مشارکت دارد. گاهی در اوایل بیماری استسقا پیدا می شود، یا از نقص در خلقت است که بخارهای فاسد به لته می رسد؛ از رنگ و لمس کردن لته می توان درد را تشخیص داد. سبب ورم لته شاید آشکار باشد و شاید پدیدار نباشد و در اندرون لته جایگیر شده باشد. اگر پیدا است علاجش آسان تر از ناپیدا می باشد، و گاهی لته از اثر تب بیمار می شود.

علاج:

اگر از ماده ریختنی گرم است، تخلیه و خون گیری از «جهارک» (چهاررگ که بر هر یکی از لبان زوجی از آنها موجود است) لازم است. در ابتدا در دهان گردانندهای سردی بخش و گیرنده مانند: گلاب، ماست، آب آس، آب برگهای گیرنده، آب پزگلنار، آب بارهنگ، آب بلوط خیسیده، افشره خرفه مصرف شود، سپس مضمضه باروغن زیتون نارسیده و روغن درخت مصطکی، روغن آس که در هر اوقیه سه درهم مصطکی باشد، روغن گل که سنبل در آن جوشیده، گل خشکیده و مصطکی - روغن درخت مصطکی، در تسکین درد ورم لته خاصیت عجیب و بسیار قوی دارد و به ویژه اگر تازه باشد که درد ورم را به کلی از بین می برد. و بعد از آن افشره زنبق سبز ناخشکیده استعمال شود که خون را جریان دهد و آرام بخش است، یا افشره برگ زیتون یا دودی غلیظ شراب یا افشره فیجن، یا روغن ثمر درخت بنه که با آبی بجوشد و برگ درخت بنه با آن باشد، یا آب پزراوند دراز.

اگر ورم پدیدار نبوده و در ته بود - که «بارولیسر» نامند - و بادار و تحلیل نرفت و چرك کرد، شاید نیاز به بیشتر باشد. و ممکن است گوشت تازه بر ویانند، اگر چرك کرد، یا زنگار و مازوج یا پوسته مس ساییده در سر که که چند روزی مانده باشد، یا زاج سرخ (سوری) سوخته با مازوج، استفاده

شود.

اگر لته باد کرد و آماسید و علاج پذیر نبود، باید داغ کرد. و بهترین عمل این است: پشم بر میل بپیچند و در روغن زیتون جوشان نهند و چندین بار بر لته مالند تا ورم فرو نشیند و سپید رنگ گردد. اگر ورم از رطوبت زائده بود، اول با روغنهای گرم و عسل و روغن زیتون و خرما و رب میوه های گرمی بخش مضمضه کند و بعداً تحلیل برنده های بسیار قوی که ذکر شده است استعمال کند.

فصل دوم

خونریزی لته

سوخته شب با سر که خاموش شده با دوچندان نمک و یک و نیم آن زاج سرخ (زاج سوری) بر آن بپاشند.

شاه ماهی نمک سود را بسوزانند تا مانند اخگر شود، یک جزء از خاکستر آن و دو جزء از گل محمدی خشکیده، آس و سوخته عدس هر یک یک جزء، سماق، زاج سرخ دو جزء، شکوفه گورگیا سه جزء مخلوط شود و به کار برند.

فصل سوم

ترکهای لته

که با ترکهای لب یک علاج دارد و ذکر خواهد شد.

فصل چهارم

قرحه و ناسور و خوره در لته

قرحه های لته سه حالت دارند: ساده، متعفن، خوره ای.

علاج قرحه ساده ضمن علاج زخم دهان است، اگر شروع به تعفن کرده با ثمر سرو کوهی و گیاه سه کوهه مداوا شود، اگر بهره نداد، مازوج یک جزء، مر نیم جزء، باروغن گل مخلوط کنند. مضمضه با سرکه پیازدشتی، شیر الاغ، آب پز برگ زیتون، گل، عدس، مازوج، چشم انار، مفید است.

قرحه خوره ای اگر شدید است، باید «فلفندیون» ویژه علاج این بیماری - که در اقرابادین آمده - استعمال گردد. ناصور هم همین طور؛ سپس داروهای گیرنده بر آن نهند که در این باره: ثمرگز، عاقر قرحا هر یک سه درهم، مامیران یک درهم، هلیله زرد دو درهم، گل خشکیده دو درهم،

باقلی و نشادر و کبابه و کف دریا هر يك نیم درهم، گلنار و زعفران (مازوج - نسخه) هر يك يك درهم، کافور يك چهارم درهم؛ بر لئه ها مالند. زراوند، زاج زرد، سونشها، زرنیخها نیز مفیدند. اگر قرحه یا ناصور در شدت میانه باشد؛ عاقر قرحا، بیخ سوسن، هر يك يك جزء، گلنار، سماق، مازوج بدون سوراخ، شب از هر يك دو درهم؛ همه را با هم بسایند و گرد کنند و بر لئه ها مالند. گلنار، ریم آهن، بر لئه چسبانند و بعداً با سرکه پیازدشتی یا سرکه ای که برگ زیتون در آن پخته است مضمضه کنند. معجون «فلونیا» را در جای متآکل گذارند بسیار نافع است. معجون «پونه ای» و معجون «سپندی» و سایر معجونهای تحلیل برنده خوب است. اگر علاج نشد باید «فلفندیون» استعمال شود. داروی ذیل به فلفندیون نزدیک است:

شب، آهک، مازوج، زرنیخ زرد و قرمز به تساوی خوب ساییده شوند و يك دانگ از آن را بر لئه مالند و يك ساعت صبر کنند، بعداً با روغن گل تنها یا با کمی صمغ قرط مضمضه کنند. و از این دارو می توان قرص ساخت و خشک کرد و برای حاجت نگه داشت.

تنها هر دو نوع زرنیخ و آهک و صمغ قرط را قرص کنند کافی است. داغ گذاشتن - چنان که ذکر کردیم - مفید است، که تآکل را بر اندازد و گوشت سالم می رویاند. بعد از داغ گذاشتن گرد مازوج با سه برابرش مر مخلوط کرده، بر لئه بمالند که گوشت می رویاند و لئه را محکم کنند. خون گیری از «جهارك» نیز نافع است. علاج بوی گند لئه در گندیدگی دهان آمد.

فصل پنجم

کاهش گوشت لئه

علاج آن:

کندر نر، زراوند ماده، خون سیاوشان، آرد گاودانه، بیخ سوسن به تساوی با هم سایند و با عسل و سرکه پیازدشتی معجون شود و بر لئه مالند. آرد گاودانه ده درهم با عسل عجین شود و قرص گردد و بر آجر یا بر سفال گذارند و در ته تنور نهند، یا در تنور چنان برشته شود که بتوان سایید؛ یعنی نسوزد اما به سوختگی نزدیک باشد. آنگاه بسایند، چهار درهم خون سیاوشان و چهار درهم کندرنر بدان بیفزایند و از زراوند ماده و زنبق هر يك دو درهم نیز در آن مخلوط کنند و بر لئه مالند.

فصل ششم

سستی لئه

اگر سستی اندك است، مضمضه با آب پزداروهای گرم یا سرد بر حسب مزاج لئه کافی است، شب در سرکه جوشیده نیز بسیار خوب است.

اگر سستی زیاد باشد، بهتر آن است نشتر زده شود و خون بیاید و خون را تف کنند، سپس با آب پزگیرنده ها- چنان که گفته شد- مضمضه کنند. آب پزهای مناسب این بیماری از این قرارند:

- ۱- کوبیدهٔ ثمر گز سه درهم، برگ حنا دو درهم، زراوند دو درهم، به حالت ولرم در دهان گردانند.
- ۲- گلنار و پوست انار هر یک شش درهم، زرنیخ زرد و قرمز و شب یمانی، هر یک سه درهم که بر لته چسبانند. زدن رگ «جهارك» هم مفید است.
- ۳- گل با کاسبرگ و دنباله هفت درهم، فلفل هفت درهم، جفت بلوط، گلنار، ثمر آس سبز هر یک چهار درهم، خرنوب نبطی، گرد سماق، ارماک (پوست درخت کادی)، هر یک پنج درهم، یا به جای ارماک هشت درهم آس که بعد از مضمضه بر لته مالند. ایارج کوچک بر سق مالیدن هم مفید است که بعد از آن با سرکهٔ پیاز دشتی و سرکهٔ حنظل مضمضه کنند و گرد دندانهای قوی بر لته مالند.

فصل هفتم

گوشت زائد

علاجش «قلقنت» و مرّ است که می گدازد و بر اندازد.

فصل هشتم

تشریح لب

لبها از گوشت و عصبهایی که پارچه‌هایی از ماهیچه‌های پیرامون است خلق شده‌اند، پوشش دهان و دندان و بازدارندهٔ لعاب دهن و مددکار سخن گفتن و مایهٔ زیبایی هستند.

فصل نهم

ترکهای لب

داروی ترك لب باید گیرندگی، خشکانندگی و نرم کنندگی داشته باشد. کثیرا در دهن گذاشتن و با زبان حرکت دادن خوب است؛ ناف و معقد را روغن مالیدن خوب است. کف پزیدهٔ سرخس بر ترك لب مالیدن نیز مفید است. آب سیستان، آب جو، لعاب اسفرزه، بر لب مالند مفید است. کره، مخ، پیه گوساله و غاز با غسل و روغن، ثمر درخت بنه، روغن گل مخلوط با سپیدهٔ تخم و آرد و به ویژه آرد گاودانه، معجون قیروطی با روغن گل و گاهی همراه مردار سنگ خوب است. مازوج ساییده، سفیداب، ارزین، نشاسته و کتیرا و پیه مرغ، مازوج ساییده در سرکه، مصطکی و سقر، حسل با غسل معجون می شود و پماد شود.

مردار سنگ، شادنه (حجر الدم)، رگهای تارك از هر يك نیم جزء، ساییده سُم بز، زعفران، هر يك يك سوم جزء، کافور يك ششم جزء، شمع شش جزء، روغن گل شانزده جزء، باهم معجون کنند. عنبر حل شده در روغن بان یا روغن ترنج يك چهارم جزء، به طوری که روغن سه برابر عنبر باشد مرهم شود. غذای بیمار پاچه و نیمبرشت باشد.

فصل دهم

علاج ورم و قرحه لب

باید اول خلط چیره را بیرون راند و دارو گذاشت. ورم لب با ورم لثه چندان فرقی ندارد و داروی آن باید کمی قوی تر از داروی ورم لثه باشد. داروی قرحه لب باید گیرنده باشد؛ از قبیل: هلیله، صمغ فیلزهره، بزرگل، ثمر سرو، بیخ کرکم، (زردچوبه) و اگر زاج سبز و سوخته سُم بز، سوخته مرزه، دوده جمع شده، و دوال باشد بهتر است. روغنهای مالیدنی: روغن زردآلو، روغن نارگیل برای لب ورمی و قرحه دار خوب است که لب را بدان چرب کنند.

فصل یازدهم

بواسیر لب

داروی بواسیر لب، ریم آهن، مردار سنگ، سفیداب، زعفران، شب، دريك اندازه. با موم و روغن نارگیل یا روغن بادام پماد شود.

فصل دوازدهم

پریدن لب

اکثراً از مشارکت دهانه معده - و به ویژه اگر دل به هم خوردن و بر آوردن (تهوع) داشته باشد - رخ می دهد که در بیماریهای سخت و بحرانی زیاد است. گاهی به مشارکت عصبی است که از مغزو نخاع همکار مغز به سوی لب آمده.

فن خمس
کلو۔ دریک گفتار

فصل اول

تشریح گلو

گلو عبارت از فضایی است که نفس و غذا از آن درجریانند. و چند زائده دارد که عبارتند از: زبان کوچک، لوزتین، غلصمه (گوشت میان سر و گردن). و تو تشریح مری و حنجره را دانستی! زبان کوچک: گوشتی معلق در قسمت بالایی حنجره و پرده مانند است که هوا را به تدریج وامی دارد تا سردی هوا یکباره و یکپوریه را نکوبد، و دود و گرد را بازدارد. و زبان کوچک مانند دری است بر مخرج صوت و در کوبه ای است که به وسیله آن صدا تقویت شود و بلند گردد و از این رو اگر زبان کوچک قطع شود به صدا آسیب می رسد. زبان کوچک ریه را برای پذیرش سرما و آزار دیدن از سرما و سرفه آماده می سازد.

لوزتین: دو گوشت برآمده بالای بیخ زبان و تو گویی دو گوش کوچکند، این دو پارچه گوشت، پی آلوده و غده مانند خلق شده اند تا نیر و مند باشند، و در عین حال همانند دو بیخ آن گوشند، راه به سوی مری از میان آنها می گذرد.

وظیفه لوزتین جمع کردن و کنترل کردن هوا در سر قصبه الریه است که هرگاه قلب هوا را برکشد هوا همگی یک دفعه وارد نشود و روان را بیرون نراند.

غلصمه: پرده ای گوشتی است که در زیر زبان کوچک به سق چسبیده و فرو هشته و بر سر قصبه آمده است و در بالای غلصمه استخوانکی است چهار ضلع: دو تاروبه بالا و دو تاروبه پایین و آن را قایق گویند. قصبه و مری را بعداً شناسایی می کنیم.

فصل دوم

بیماریهای گلو

گاهی از سوء مزاج یا ورم یا بیماریهای ساده یا از بین رفتن يك عصب گلو آسیب می بیند.

گفتار اول

حاسه بویایی، آسیبهای وارده بر بینی، سیلان مواد از بینی

در گلو گیر کرده ها:

اگر چیزی از خوراك يا هر چه در گلو گیر کرد، دستور معالجه این است:

۱- باید با مشت بر پشت گردن و میان دو شانه بیمار بارها بکوبند.

۲- اگر با کوبیدن دست بیرون نیامد، حتماً باید قی کنند.

اگر خار یا همانند خار در گلو خلیده است، مثلاً تراشه نازک چوب یا استخوان نازک و از این قبیل، دقت کن! اگر خلیده دیده می شود و بسیار ژرفار و نیست و در حالتی است که پَر یا چوبک سر کج شده خیزران یا زه کمان دولا به شده بدان می رسد، آن را با یکی از این وسیله ها یا هول بده پایین برود یا بیرون بیار.

اما اگر پیدا نیست و در ژرفا قرار گرفته است، باید سویی را بخورد که خلیده را به سوی پایین سوق دهد. اگر وسیله سوپ نلغزید، کاری کن که به وسیله سکسکه یا قی کردن وسیله انگشت یا پَر یا دارو بیرون آید. داروی آزمون شده در این باره این است که هر روزه به وزن يك درهم ترتیزك ساییده گرد شده را با آب گرم بنوشد و بعداً وسیله پَر یا انگشت قی کند.

بهتر است بعد از سیر شدن از غذا قی کند. یا نخي محکم به پارچه گوشت تنك بریده ببند و بیمار گوشت را ببلعد، سپس نخ را بکش! خلیده را با خود می آورد.

یا نخ را به انجیر خشک ببند و بگذار کمی آن را بخاید و ببلعد و بلعیده را برکش که خلیده را بیرون آورد.^۱

رب انگور را که انجیر در آن پخته است در گلو گردانند؛ خلیده از جای خود تکان می خورد و دور می شود.

شاید داروهای گذاردنی که رساننده و بازکننده باشند و از خارج بر گلو گذارند آهسته آهسته خلیده را بلغزانند، زیرا داروی ضمادی جای خلیده را بازتر می نماید و خلیده می افتد، ضمادی که برای این حالت مفید است عبارت است از:

آرد جو با روغن زیتون و آب نیم گرم، ضماد شود و از خارج بر گلو گذارند.

فصل سوم

زالو

در بعضی از آبها ممکن است زالوهای بسیار ریز که با چشم دیده نمی شوند باشند و انسان که آب می نوشد، به گلو راه یابند و به آن بچسبند.

شاید زالو به قسمتی از گلو که پدیدار است و ممکن است آن را دید، بچسبند و احتمال دارد از دید نهان باشد. چنین زالو که بسیار ریز است همین که مدتی در گلو ماند و خون مکید چاق و چله

۱- اگر استخوان ماهی در گلو گیر کند، نیم استکان سر که بخورند، آن را می گدازد. در کرستان آزموده شده است. م

می شود و می توان حجمش را درك نمود.
احتمال دارد که در درون مری چنگ اندازند و احتمال دارد به معده بچسبند.
نشانیهای زالو در درون بودن:
انسان پژمرده و پکر است، خون از دهان بر می آورد.
اگر انسانی تندرست و سالم را دیدی که خون تف می کند یا خون بر می آورد، قبل از هر چیز گلو را معاینه کن که شاید زالو سبب این خرابکاری شده باشد.

علاج:

اگر زالو دیده می شود، باید گرفت و بر کند چنان که شرح خواهیم داد؛ و اگر نزدیک گلو است، داروهای غرغره و بخور استعمال کن! اگر گرایش به سوی بینی دارد وسیله به بینی کشیدنیها و اگر در زرفا قرار دارد و در معده جایگیر است وسیله قی آورها و داروهای ضد کرم و امثال آنها باید گزند آن را دفع کرد، و یا وسایلی دیگر را به کاربر! از قبیل: بیمار در آب گرم فرو رود، یا در حمام گرم بنشیند و به ویژه که قبلا سیر غذا بخورد و پیای آب بسیار سردی در دهان گرداند تا زالو از شدت گرما می گریزد و به سوی سردی می آید، اگر گرمای حمام چندان نبود که بیم غش کردن برود باید بمانند و صبر کنند که این علاج بسیار مفید است. گاهی فقط خوردن سیر و بادهن باز در آفتاب نشستن و در مقابل برق آب بودن این کار را می کند. بعضی از پزشکان ساس و نوعی پشه سرخ خونی - که به کنه شبیه است و پوست بسیار نازک دارد که دست بزنی از هم می پاشد - به خورد بیمار می دهند؛ که گاهی این پشه را با سرکه یا با شراب مخلوط کنند یا بخور کنند و وسیله قیف وارد می نمایند. شاید این همان جانور باشد که در مملکت ما «انجل» (انگل) نام دارد. اگر تنها سرکه بنوشند ممکن است زالو را بیرون راند و به ویژه اگر با نمک باشد.

غرغره ها: سرکه و صمغ انگدان تنها یا با نمک، غرغره با خردل و دوبرابرش بورك، یا خردل و يك برابر نشادر، یا درمنه و يك دوم گوگرد، خارا گوش و سیاه دانه به تساوی، سرکه شراب که سیر و درمنه و لوبیا گرگی و حنظل و سرخس در آن پخته باشد. سرکه شراب دواوقیه، بورك سه درهم، دو دانه سیر. غرغره با افشره برگ غرَب (ترنگوت) ویزگی دارد. سرکه و صمغ انگدان یا زاج زرد و آب.

اگر زالو به معده سرایت کند دارویش این است:
نسخه: درمنه، مشک چوپان، خارا گوش، سیاه دانه، لوبیا گرگی، کوشنه، دانه برنگ کابلی، سرخس، از هر يك دو درهم با سرکه درهم آمیزند و بخورند.
باید بیمار سیر و پیاز، یا کلم، یا پونه سبز و خردل خوشبو شده بخورد. هر تندمزه ای خوب است؛ سپس اگر توانست قی کند و اگر قی آسان نبود، تندمزه شور بخورد. اگر زالو به بینی چسبیده، سرکه و سیاه دانه و افشره سیما هنگ و خربق به بینی کشد.
اگر زالو پاره شد، باید بیمار از فریاد بلند و حرف زدن خودداری کند.

اگر خون از گلو جاری شد یا خون تف کرد یا نزیف روی داد، علاج آنها را در جای خود یاد گرفتی! سورنجان در بند آمدن خون ویژگی دارد. بیرون آوردن زالویه وسیله قالب: کسی که زالو قورت داده، زیر آفتاب بماند و دهان باز کند، زبان را به سوی پایین به سر میلی بچسباند که به ملاغه می ماند، هر وقت زالو را دیدی قالب را بر بیخ گردن زالو بگذار که قطع نشود. این همان قالب است که بواسیر را بدان بر می کنند.

فصل چهارم

خفگیها و ذبحه

اختناق (خفگی) عبارت از حالتی است که جریان نفس را به سوی ریه و قلب بازمی دارد و آن را چندین سبب هست:

خوردن داروهای خفگی آور، داروهای سمی، منعقد شدن شیر در بعضی اعضای درونی. لیکن مادر باره حالتی سخن می گوئیم که اختلال در جهاز تنفس نزدیک حنجره روی می دهد. این اختلال از ورم یا برهم آمدگی یا کم نیرویی که نتواند ابزار نفس کشیدن را چنان که لازم است حرکت دهد، ایجاد می شود؛ و تو می دانی که ورم سبب راه بندان در نفس می شود و اگر از عضوی بر عضو همسایه اش فشار آمد، منفذهای همسایه را می بندد و تو می دانی که ماهیچه های اعضای متحرك که هوا را جذب می کنند و عبارتند از ماهیچه های حنجره - چنان که در بحث از تنفس شرح خواهیم داد - هر گاه از کار خود بازمانند و سبب ناتوانی، یبوست باشد که بر ماهیچه های داخل حنجره و پیرامون آن است، یا سبب سستی یا تشنج یا آسبیبی دیگر باشد، روان نمی تواند نفس بکشد با این که مجرا باز باشد.

برهم آمدگی به سبب فشار آوردن همسایه شاید سببش زایل شدن فقرات نخستین گردن به سوی داخل باشد، که از ضربت خوردن یا افتادن رخ داده و علاج پذیر نیست.

یا خفگی از ورم در ماهیچه های «مهره گردن» یا زردپیهای آن، یا ماهیچه ها و زردپیهای مری مشترک می باشد یا از سببی است که ماهیچه ها را به سوی داخل کشانده، یا تشنجی در ماهیچه ها روی داده و آنها را کش داده است. بدترین حالت آن است که از یبوست یا آسبیبیهای دیگر باشد که بر زردپیها وارد آمده است که اکثراً کودکان که زردپیهای نرم دارند به بیماری خفگی (خناق) گرفتار آیند. از همه خطرناک تر آن است که در مهره دوم و بالاتر از آن باشد؛ اگر پایین تر باشد سالم تر است که شدیدترش آن است که در مهره اول روی دهد.

خفگی اگر از همسایگی عضو باشد از نوع وجود کرمهاست که در باب دشواری بلعیدن ذکر شده است.

ورمهای سبب اختناق چهار دسته اند:

۱- ورم در ماهیچه های از حنجره بیرون آمده که متمایل به سوی جلو یا پایین باشند، که ورم

به صورتی سرخرنگ در قسمت جلو گردن، یا سینه، یا زائده خنجری دیده می شود.

۲- ورم در ماهیچه های حنجره متمایل به سوی عقب و ماهیچه های مری که ورم ورنج ورم در داخل دهان نمایان است. گاهی به فقرات و نخاع به طور مشترك می رسد.

۳- یا در ماهیچه های داخلی و ناپیدای مری و اطراف آن آید و راه تنفس را به سبب همسایگی تنگ می نماید و دیده نمی شود.

۴- در ماهیچه های داخلی حنجره و در آبشامه آستر حنجره - که از سایر حالات سه گانه خطرناک تر است - که آن هم دیده نمی شود.

گاهی چندتا. دوتا یا سه تا از این ورمها روی می دهد، که سبب این ورمها همان سبب سایر ورمهاست و شاید گاهی از نوع خوراك به وجود آیند، از قبیل شبدر که گویند پادزهرش کاهو یا کاسنی است.

ممکن است خناق از امتلاء کلیه بدن نباشد، بدن پاکیزه باشد اما زوائدی در اعضای اطراف گلو ماندگار و سبب ورم شده باشند.

ورم گلو چند قسم است: ۱- در رویه و آشکار است. ۲- در داخل گلو است اما دیده می شود. ۳- در داخل است و دیده نمی شود که یا در مری، یا در حنجره است که باید بیمار زبانش را بیرون آورد و دهان را کاملاً باز کند و زبان را به سوی پایین بچسباند که بتوان ورم را معاینه کرد.

شاید ورم از خون یا از صفرای مراری یا از بلغم باشد.

اکثراً خفگی از برهم آمدن ماهیچه های سست است، ورم بلغمی علاجش آسان و سلامت است و شاید چهل روز دوام کند.

ورم بلغمی از بلغم غلیظ و لزج و سرد، یا از بلغم آبکی و گرم به وجود آید که بلغم رقیق و گرم اکثراً از سوی سر پایین آمده و در ماهیچه های پایینی حنجره قرار گرفته است.

آنچه از بلغم غلیظ است، در ماهیچه های بالای حنجره می باشد، که سنگین است و کمتر نفوذ می کند.

کمتر ورم خناق از ماده سودایی است؛ حتی کسانی گویند که هرگز از سودا نمی باشد زیرا کمتر اتفاق می افتد که سودایی یکباره از عضوی به عضوی دیگر منتقل شود؛ اما با این همه نه دور است که اتفاق افتد و یکباره یا اندك اندك به هم آید و سبب خفگی شود.

شاید ماده خناق از ورم گرم منتقل شده باشد، در هر صورت ورم خنابی بدخیم است و اکثراً یا کشنده است یا ماده اش جا به جا می شود، یا جمع گردد و چرك وریم کند.

گاهی ورم در داخل قصبه پدید آید، اما سر به خفگی نمی زند.

خفگی بدخیمی که بیمار همیشه زبان را بیرون می آورد و دهان را باز نگه می دارد، آن را «کلبی» (سگی) نامند. این نوع از خناق یا در ماهیچه های داخل حنجره است، یا در هر دو قسم ماهیچه هاست. یا از زایل شدن مهره ها است. اگر ماده خناق به ریه برسد، ذات الریه در پی دارد، اگر ماده به سوی پیها آید تشنج روی دهد. اگر به قلب رسد کشنده است، و ممکن است به معده

بریزد.

علامت خناق کشنده آن است که بیمار اولاً متشنج می شود.

خناق سگی در میان روز اول تا چهارم می میراند.

در موسم بهار نزدیک به فصل زمستان خناق زیاد است.

اگر خناق شدت یافت، نفس از سوراخ بینی آید و از حرکت دادن ماهیچه کتاره بینی مدد می طلبد، عضو تنفسی به دشواری حرکت می کند و سینه همراه عضو نفس کش می جنبد. بیمار که برای نفس کشیدن فشار بر خود می آورد، نفس سریع تر و میانه بر می شود در تبهای دائمی (شب و روزی) گاهی خناق، یا آبله، یا گلودرد بدون خناق پدید آید. در تبهای شدید که بیمار نیاز مبرم به نفس کشیدن دارد، خناق بسیار بدخیم است. اگر در روز بحرانی خناق عارض شود، بیمناک و کشنده است. بحران به وسیله ورم خنافی حتماً بیمار را می کشد.

علامت:

علامت خناق از هر نوعی باشد: نفس تنگی، بسته نشدن دهان، دشواری بلعیدن است. گاهی بیمار خناق آب که می نوشد از سوراخ بینی اش بیرون آید. بر آمدن چشم، در خناق شدید، بیرون آمدن زبان و سست حرکتی زبان که ممکن است به طول بینجامد و حرف زدنش طوری باشد که گویی از راه بینی حرف می زند؛ هر چند در حقیقت سوراخ بینی مسدود می شود و سخن از بینی نمی آید.

در ورم بلغمی و سخت درد شدید نیست، در ورم گرم درد زیاد است و هرگاه درد شدت یافت، شاید کلیه گردن و رخساره باد کند و زبان فرو هلد. ذبحه که همراه دشواری نفس کشیدن نباشد، بی خطر است.

نبض بیمار خناق در ابتدا مشوش و مختلف است، بعداً کوچک و متفاوت.

هر ورم خنافی را می توان یا با چشم دید یا با لمس حس کرد، آنچنان که حس شود اندامان حنجره خشک و کشیده شده اند و بیمار می خواهد قی کند.

اگر خناق از تکان خوردن مهره باشد، که مهره به سوی قسمت داخلی گردن متمایل شده باشد، سستی در جای تکان خوردن مهره حس می شود. اگر با دست لمس کنی به درد آید و اگر بر پشت بخوابد نتواند چیزی را به آسانی ببلعد.

فرق میان تنگ نفسی از ذبحه و تنگ نفسی از ذات الریه این است که: آنچه از ذات الریه است یکدفعه خفگی ندارد و اگر از ذبحه است ممکن است بیمار را خفه کند.

فرق میان ورم در حنجره و ورم در مری این است: اگر بلعیدن ممکن باشد و نفس دشوار، ورم در حنجره است. اگر بر عکس، ورم در مری است. شاید حنجره چندان ورمش بزرگ باشد که مانع بلعیدن شود یا ورم مری به حدی برسد که مانع نفس کشیدن باشد.

ورم اگر در قسمت بالایی مری است، نفس تنگی می آورد؛ اگر پایین تر است، مانع نفس

کشیدن نمی شود هر چند ممکن است نفس دشوار یا تنگ آید. زیرا مزاحم قصبه و اطراف قصبه نیست که نگذارد هوا در آن وارد شود. اگر ورم در مری و ماهیچه های داخلی باشد، دیده نمی شود و زبان به شدت بر سق می چسبد.

فرق میان ورم بدخیم که خوب نمی شود با ورمی که چندان جای بیم نیست این است: ورم هر چند در آخر ماهیچه های مری باشد و دیده نشود، نفس تنگی نمی آورد؛ مگر در وقت بلعیدن. بدترین نوع آن است که در داخل حنجره باشد و هر چند معاینه کنی نه از خارج نه از داخل دیده نمی شود و ته رفته است. اگر ورم از داخل دیده نمی شود اما از خارج پدیدار است، بد است، اما بدترین نیست. خناق بدخیم به سرعت مانع نفس کشیدن می شود و اگر بیمار بر پشت دراز بکشد اصلاً نفسش در نمی آید و اگر بر پشت هم نباشد، نفس دشوار است و باید گردن بکشد تا نفس به سرعت بکشد. می خواهد همیشه راست بنشیند و راست بایستد و دراز نکشد هر چند بتواند که دراز بکشد.

اگر تنگ نفسی به حدی رسید که نیاز به بیرون راندن بخار دودی بود و نیروی نفس کش رطوبت ها را به خارج فرستاد و کف بر دهان ظاهر شد، امیدی بر شفا نیست و معالجه بی فایده است. ممکن است که خناق گاهی شدت یابد ولی بیمار نیر و مند و دارای اشت های خوب باشد، که در این حالت امید بهبود هست؛ اما اگر رخساره سبز و گرداگرد چشم سیاه باشد، آژیر مرگ است. اگر نبض کوچک و دست و پا سرد و زبان غلیظ و سیاه شد، علامت بدخیمی خناق است. اگر همراه خناق بدخیم تب باشد، مرگ زودرس است، زیرا تب نیاز به نفس کشیدن زیاد دارد. گویند اگر کسی که خناق دارد پشت گردنش - که عادتاً سرخ رنگی دارد - به سپیدی یا سبزی تبدیل شد و کناره بینی و زیر بغلش عرق سرد کرد، در مدت دو روز می میرد.

علامت بهبود:

اگر سرخی به رویه خارجی گردن بازگشت، اکثراً بیمار چشم باز می کند و به هوش می آید، اگر نفس کشیدن تغییر یافت و توانست نفس کوتاه بکشد امید بهبود هست و دلیل است که اعضای نفس کش به حال اعتیادی بازگشته اند، زیرا در اثنای شدت بیماری، بیمار نفس بلند می کشد که به تدریج وارد ریه شود و اگر ورمی در جانب مقابل ورم خناق پیدا شد، امید تحلیل رفتن هست چنان که یاد گرفت!

انتقال خناق

اگر در ورم خنّاقی، پژمردگی و تحلیل رفتن بدون منفجر شدن به سوی خارج احساس شد و تا اندازه ای بیمار استراحت کرد، نبض موجی و بزرگ بود، سرفه همراه داشت، علامت این است که به ذات الریه منتقل می شود. اگر نبض متشنج بود، تشنج پدید آید. اگر نبض بسیار ناتوان و کوچک و متفاوت و تپش هیجانی

بود و نیروی غریزی تحلیل یافت و بیمار غش کرد، علامت این است که ماده به سوی قلب آمده است.

اگر معده به درد آمد و دل به هم آمدن همراه بود، دلیل آن است که ماده به معده وارد شده است. جمع شدن ماده: اگر بعد از روز چهارم اندکی نرمی در ورم حس شد، علامت جمع شدن است.

گاهی می شود که از اثر خناق گردن و سینه سرخ رنگ گردد، هرگاه این سرخ رنگی ناپدید شد، دو حالت دارد: ۱- ماده به سوی داخل بازگشته، ۲- بیرون آمده. اگر به سبب تخلیه شدن ماده باشد، امید شفا می رود، که نفس کشیدن هم از دشواری تخفیف یابد. در غیر این صورت حال بد است.

علامت ورم خنابی خونی همان علامات سایر ورمهای خونی است که می شناسی! سرخی زبان و رخساره و چشم و احساس مزه خون شیرین یا مزه مانند مزه شراب غلیظ، درد شدید، کشیدگی (تمدد) و تنگی نفس در پی دارد.

علامت ورم صفراوی: التهاب، حرارت، اندوه شدید، درد شدید تمددی و سوزناکی، نفس تنگی، احساس تلخ مزگی در دهان، خشکی دهان و بی خوابی است. نفس تنگی صفراوی، به شدت نفس تنگی خونی نمی رسد.

از رنگ زبان و سوزش موضعی و شدت آن - که تو گویی چیزی تند مزه و سوزناک در آن جای گرفته است - می توان نوع ورم را شناسایی کرد. درد ورم صفراوی کمتر از درد ورم خونی است. علامت ورم بلغمی: شور مزگی یا بورکی همراه حرارت و لزجی، زیرا چنین بلغمی فاسد و متعفن شده، رنگ زبان و رخساره سفید، عطسه و التهاب کم، گاهی زبان از دهان بیرون آید و فرو هلد. با خناق بلغمی کمتر ورم در غده ها پیدا می شود، دردی نیست یا بسیار کم است، تب همراه ندارد، ممکن است چهل روز دوام یابد، اگر بیمار سعی کند می تواند بیلعد، که بلعیده به سستی نفوذ می کند.

علامت خناق سودایی: سختی ورم، احساس ترش مزگی و گس مزگی اندک اندک روی آور است و گاهی از ورم گرم منتقل شده است. اگر خناق از خشکی اندامان نفس کش - هر کدام - باشد، موجب کم بودن رطوبت در دهان است که باید از آب گرم بهره یابد که هم سست کننده و هم رطوبت بخش است.

و بدان! که گاهی انسانی مدت يك سال یا دو سال احساس درد در گلو می کند؛ دلیلش این است که زائده ای در اطراف گلویش متحجر شده.

فصل پنجم

در معالجه کلی ورمهای اطراف گلو، حنجره و غده‌های پیرامون حنجره و گلو، زبان کوچک، شراع الحنك و لوزتین

باید قبل از هر چیز ماده بیماری را به وسیله خون‌گیری و اسهال بیرون راند، و آن را به سوی مخالف کشید حتی اگر با حجامت باشد که بر جاهای دور برابر ماده ورمی گذارند. دست و پاها را تند ببندند که شخص را به درد آرد، و از داروهای گیرنده مخلوط با داروهای کمی جلادهنده بیرون آورنده، مانند غسل شروع کنند، که بهترین این داروها پوسته‌گردو، و در درجه دوم رب توت است. و بدان! که در ابتدای بیماری زبان کوچک یا خناق، غرغره کردن با سرکه مفید است که بازدارنده است و رطوبت زیاد می‌کشد و مانع از رویدادی می‌شود که نزدیک است روی دهد. هم از این قبیل داروهاست: شب، مازوج، گلنار، انار ترش و انار شیرین که در آب بجوشند تا از هم می‌پاشند و انگشت پیچ سازند و بلیسند، بی بهره نیست. اگر موی جاندارانه را بتراشند و افشرد آفاقیا بر آن مالند، خارج از فایده نیست. بعد از مراحل اولیه به تدریج داروهای رساننده استعمال شود، بعداً به بازکننده‌های قوی برسد که در قوت نشادر و عاقر قرقا و غیره باشد که ذکر خواهند شد.

عطسه کردن وسیله کندس، کوشنه، برگ خرزهره، مرزنگوش نافع است. برای علاج خناق و زبان کوچک و لوزتین و سایر اعضای گلو داروی مجرب هست که از این قرار است:

با نخی و به ویژه نخی که با ارغوان بُستانی و آبی نه دیمی رنگ شود، ماری خفه کنند و نخ را برگردن بیمار ببندند؛ اثر مثبت بسیار عجیب دارد. شیر هم از داروهای خوب است. در اواخر بیماری داروهای نرم‌کننده و بازدارنده باید که در دراز تسکین بخشند. باید در استعمال داروهای گیرنده و تحلیل برنده و رساننده دقت کرد، و دقت کرد که آیا بدن بیمار نرم یا سفت است. اگر سفت است داروی قوی تر داد، اگر نرم است دارو کم‌توان تر باشد. لازم است که عمر و مزاج و زمان و عادات بیمار را مراعات کرد. گاهی اقتضای کند که ورم زبان کوچک و لوزتین و سستی و فروهستگی آن را برید، که در باب ویژه‌ای بحث خواهد شد.

یکی از اسلوب علاج، با فشار انگشت بر جای ورم است، که آن را در سه حالت به کار می‌برند: ۱- وقتی مهره از جای می‌لغزد. ۲- در ورم زبان کوچک و لوزتین که فروهشته را به سوی بالا برکشند. ۳- در ورم بلغمی که منفذ هر دو (حنجره و قصبه) تنگ می‌شود، با فشار انگشت منفذ را پاک کنند و نرمی بخشند.

فصل ششم

علاج خناق و ذبحه

اگر ماده سبب خناق و ذبحه گرم است، باید خون گیری کنی! اما نباید يك دفعه خون زیاد بیرون آوری، و به ویژه اگر احساس کردی که بیمار از اثر خون گیری نیروی جسمانیش کاهش می یابد و ناتوان می شود، در اول بار تا مدت سه روز در هر يك ساعت ده قطره خون بگیر!

اگر نیروی بیمار سر حال بود و ناتوانی رخ نداد، باید خون گیری را همچنان ادامه دهی، تا هنگامی که احساس می کنی ممکن است بیمار از اثر خون گیری غش کند؛ آنگاه دست بردار! نکند به فکر این بیفتی که اگر فاصله هنگام خونریزی را بیشتر کنی ممکن است بیمار نیرو را از دست ندهد؛ زیرا ما گفتیم اگر دیدی که ممکن است غش کند دست بردار، چون که اگر غش کند دیگر کار از کار گذشته و نیروی بدن به کلی نابود شده است و همراه نیرو از دست دادن نفس تنگی هم هست و به ویژه که بیمار به اختیار خود یا اجباراً غذا را کمتر کرده است.

باید در خون گیری چیزی را زیر نظر داشته باشی، مثلاً ورم هست و ورم خنّاقی است و سبب بند آمدن خون شده است و به ویژه در کسانی که عادتاً خونریزی دارند مانند خون حیض و خون بواسیر، که در این حالات باید خون را از طرفی بگیري که خون در آن بند آمده است. و حتماً باید رگ صافن (ورید پایین ساق) را بزنی و حجامت بر ساق بگذاری، هرگاه خون زیاد ریزش کرد، ممکن است بی درنگ سبب دفع شود و اگر به کلی دفع و رفع نشد، فردای آن روز رگ زنی و حجامت را دوباره کن!

راستش این است اگر بیمار تحمل خون گیری داشته باشد و ماده بیماری رسیده و پخته گشته است، رگ زدن بهترین راه علاج است که هم نیروی بیمار باقی می ماند و هم خود ماده بیماری مستقیماً تخلیه می شود. خونی را که می گیری اگر در مدت بیست روز هر روز، ده وزنه، یا پنج وزنه، و بدون تأخیر در نوبت باشد خوب است که علاوه بر نیرو باقی ماندن و خلط بر انداختن نفس کشیدن بیمار نیز به سهلی و آسانی می انجامد.

اگر خواستی که داروی در گلو گردانیدنی به کار ببری، باید اول بدانی که پرشدگی از خون وجود دارد یا نه، اگر پرشدنی هست داروی در گلو گردانیدنی را به تأخیر انداز! که احتمال می رود ماده غرغره ای جذب شود و سبب درد و آزار زیاد گردد.

پس باید بعد از تخلیه ماده، داروهای در گلو گردانیدن استعمال شود.

نوعی دیگر از حالت ذبحه هست که در دورترین طرف «غلصمه» (گوشت میان مرز مشترك سر و گردن) [شرع الحنك] پدید آید، باید منتظر بود تا از شدتش کاسته شود و پایین آید، آنگاه رگ زنی را استعمال کن! پایین آمدن را از حالت بلعیدن بیمار می فهمی. شاید بیمار در حین شدت ذبحه بسیار دشوار بتواند خوراك ببلعد، یا ذبحه مدتی به حالت رکود می ماند و آنگاه به پایین آمدن می انجامد و تا تشخیص دادی که ذبحه کذایی رو به پایین آمدن و از بین رفتن نیست، رگ مزنی! و اگر تشخیص دادی که پایین آمده است باز چندان خون مگیر که زیاده از حد باشد، و همان قدر که

سابقاً گفتیم کافی است.

اگر خناق سببش از پرشدگی (امتلاء) سراسر بدن نیست و فقط زائده ایست در طرفهای گلو، بیم آن هم نرود که کمک از اندامی دیگر به وی برسد، ممکن است نیازی به رگ زدن نباشد. شاید به وسیله دارو کاری بشود کرد که گداخته زیاد را - که نیاز به تعویض داشته باشد - بازدارد.

باید بیمار از غذا خوردن امتناع ورزد تا بدن از خون خود تغذیه نماید و خونی را که به ورم می رسد به سوی خود برگرداند و خون راه ورم را از دست بدهد؛ مثل این که بدن خون را از ورم غصب می نماید. آنگاه به تحلیل بردن و رسانیدن ورم بپرداز! زیرا اگر رگ بزنی ممکن است بیمار تحمل نکند و اگر رگ بزنی حتماً بیمار باید غذا بخورد و هرگاه غذا خورد و به ویژه اگر غذا بخورد و سیر نشود، به شکنجه و آزار گرفتار آید. اما در هر حال اگر تشخیص دادی که باید رگ زیر زبان زده شود، کار را به تأخیر مینداز و روز اول بزنی و حتی در حالت خون گیری نوبتی يك ساعته در زدن رگ زیر زبان درنگ مکن! به ویژه هرگاه دیدی که رگهای زیر زبان کشیدگی یافته اند.

احتمال دارد در بیماری ذبحه نیاز باشد که رگ گردن (وداج) را بزنی.

یا زبان را با لبه تیغ خراش دهی و شیار نمایی.

حجامت بر ساق نهادن نیز مفید است.

کسانی که اکثراً به بیماری خناق گرفتار آیند باید احتیاط کنند، همین که حس کردند که حالت خفگی در راه است خون گیری به عمل آورند. منظور این است که هرگاه احساس پری کردند یا در سر آغاز موسم بهار خون گیری از آنها به عمل آید خوب است.

اگر بیمار خناق با تب شدید روبه رو نیست و تب مانع تخلیه نباشد، اماله وسیله داروهای تند مزاج و نیرومند بسیار مفید است. و اگر تب هست به وسیله داروهای سبک و نیر و بخش حقنه شوند.

در هر حال حقنه وسیله داروهای بسیار تأثیر بخش در تخلیه و شیاف از آنها در بیماری خناق بسیار بهره رسان است.

باید دست و پای بیمار را ببندند، پشم و به ویژه پشم آلوده به پشکل میش را در روغن زیتون یا روغن بابونه فرو کنند و پیرامون گردن بزنند که هم آرام بخش درد است و هم نرم کننده ورم خنّاقی است و در آخر کار که دیدی پشم کذایی بهره نداد، آن پشم گردن پیچ را با داروهای بیامیز که ماده ورم را جذب می کنند؛ که عبارتند از: بورك، خردل، کوشنه، گندیدستر، گوگرد و مرهمهای سرخ گرداننده پوست بسیار تأثیر بخش، که مرهمها با عسل بلاذر درست می شوند. و هر داروی تاول آور در این باره مفید است.

باید بیمار تا روز سوم فقط اسکنجبین و عسلاب بخورد و غذای دیگر نخورد، آنگاه به تدریج شروع به خوردن آب جو همراه با شربت های خوش مزه بکند، بعد از آن زرده تخم مرغ بخورد.

اگر دیدی که خوراك را به آسانی می بلعد، سوپ بلال بخورد، در اواخر بیماری سوپهای رساننده و گدازنده ماده ورم بخورد.

اگر بلعیدن را به دشواری انجام می دهد، حجامتهایی وسیله مکیدن یا وسیله آتش، بر مهره دوم گردنش بگذارد! تا گذار بلع به تدریج گشاد و گشادتر گردد و بتواند به آسانی هر چیزی را بلعد. هرگاه دشواری در بلعیدن نماند ابزار حجامت را بردار و اگر ابزار حجامت وسیله آتش چسبیده است خود به خود می افتد.

اگر جای حجامت گذاشتن را با لبه تیغ بخراشی مانعی ندارد و شاید مفید باشد که درجای خراش خون بیرون آید. به وسیله خراشیدن با لبه تیغ خون از جای مهره دوم و خون ازدو «اخذع» (رگ گردن) آید مفید است.

تنها حجامتی را بر سر بیمار بگذارد! اگر بادکشها را زیر زنج بر گوی بیمار قرار دهی خوب است.

و این حجامت گذاری زیر زنج را باید بعد از پارچه پارچه شدن ماده انجام دهی که حجامت همگی ماده را به سوی مخالف جذب می کنند و کاهش می دهند. حجامت بر گردن گذاشتن نیز همین کار را انجام می دهد.

همچنین حجامت زیر پستان و بر میان دو شانه گذاشتن بی فایده نیست و بهره رسان است. اگر چوبك خیزران و امثال آن را در پنبه بیچی و به گوی بیمار خنق فروبری شاید بی فایده نباشد که گلو را از خلط و چرك می رويد.

یا این که ابزار باریك توخالی از طلا و نقره و امثال آنها را به گلو فروبری که در آسان نفس کشیدن كمك کنند خوب است.

اگر بیمار خنقی و ذبحه به تنگ نفسی شدید مبتلا شد، حتماً باید حجامت بر گردنش بگذاری. اگر شانه های بیمار را با فشار بچلانی، شاید گذار بلع و گذار نفس کشیدن گشادتر شوند.

داروهای معالج:

در مراحل نخستین بیماری باید داروهای گیرنده به کاربری و به ویژه اگر ورم خونی باشد. بهتر آن است که داروی گیرنده برای علاج ورم خنق و ذبحه دارای گوهر لطیف باشد که زود پایین برود و زود تأثیر بخشد.

نتیجه آزمایشات چنین نشان داده است که داروهای گیرنده ترکیب شده از چند دارو، تأثیر بخش تر از داروی ساده گیرنده اند.

ممکن است در اوایل بیماری درد شدید روی دهد، در این حالت داروی گیرنده را با داروی مسکن درد قاطی کن! که درعین حال نرم کننده باشد. و این داروها عبارتند از:

شربت بنفشه، پانید، شیر گرم، لعاب بزرکتان، شراب سیکی.

احتمال دارد که ماده بدجنس ریزش کننده زیاد باشد، که در این حالت حتماً باید داروی

تحلیل برنده را همراه داروی گیرنده نمود. یا شاید ماده به حد زیاد ریزش می کند اما ورم سفت و نیرومند نیست؛ در این حالت تداوی را وسیله نشادر و مازوج شروع کن که در بازدارندگی و تحلیل بردن ورم بسیار تأثیر بخش است.

در خناق صفرائی، باید بر داروی سردی بخش و گیرنده اعتماد کرد و بعضی مالیدنیها لازم است. در خناق صفرائی و در هر حالت گرم، غرغره ها، پف کردنیها به وسیله ابرار و پاشیدنیها، استعمال می شود.

غرغره با اسکنجبین و آب، سرکه و آب، که در اول خناق گرم و سرد بسیار مفید است. همچنین غرغره با مر بای توت و به ویژه توت بیابانی و در درجه دوم هر چه در آن شکر یا عسل باشد. عسل را در ابتدا خالص استعمال می کنند. ماده غرغره را با گیرنده هایی از قبیل آب سماق خشکیده و غوره خشکیده تقویت کنند، یا تنها آنها را بدون فشردن تناول کنند. گلنار با یک برابر عسل مخلوط کنند، که برای پاکسازی خوب است ولی نیر و بخش نیست. آب پز خرمای قسب با عسل، آب پز سماق، آب منعقد انگور و از اینها قوی تر: افشره گردوی تر و ناخشکیده که در این مورد بهترین است. افشره گل شاداب، رب خشخاش که با گیرنده ها مخلوط باشد، در ابتدا بسیار نافع است. آب پز آس و بلوط و سماق و آب گشنیز با سماق، آب پوست گردو، آب آس، آبی که عدس یا میوه به در آن بسیار جوشیده باشد، که بسیار گیرنده است. زالزالک هم در این باره ویژگی دارد. شب یمانی هم خوب است.

در گلودمیدنیها: بزرگل، سماق، گلنار، به اجزاء متساوی، اندکی کافور. در علاج ورم خناق صفرائی افشره گیاهان سرد مخلوط با کمی گیرندگی و افشره هفت بند، افشره تاج ریزی، افشره جوانه های تاک مؤثرند. داروهای مشترک برای گیرندگی و سردی بخشی در ابتدا، بزرگل، بزرپنیرک، لعاب اسفرزه، نشاسته، تباشیر، سماق، کتیرا، کافور، که حب پهن آن را در زیر زبان نهند.

هرگاه ریزش از ماده قطع شد، باید مر و زعفران را بارب توت مخلوط و استعمال کنند. که مر از گیرندگی که دارد ژرفار و است و تحلیل برنده است. زعفران نفوذکننده است. هرگاه باهم باشند می توانند ورم را به پختگی برسانند.

اگر دیدی که ورم تا اندازه ای سختی دارد، کمی بورك با توت مخلوط کن! اگر از انتها نزدیک شد یا شروع به تحلیل رفتن کرد، باید مسکن و سردی بخش به کار برد. مانند: شیر که فلوس خیارچنبر در آن حل شده، زفت در رب توت، یا آب پز انجیر و شنبلیله، یا رب آس با شراب سیکی، یا آب کلم با عسل یا سیکی. مقل عربی حل شده در رب انگور، بسیار مفید است.

هم چنین آب «اصول» (بیخهای چهارگانه) که مویز در آن پخته باشد. شنبلیله و خرما و انجیر و مر و زعفران و دارچین، غرغره با اسکنجبین یا عسلاب.

ضمادهایی هم برای رسانیدن ورم استعمال می شود، مانند: ضماد گیاه ساهر^۱ (شاهتره- نسخه). چکانیدن روغن بادام در گوش نیز مفید است.

اگر دیدی که ورم نمی رسد و سفت است، باید گوگرد با دارو مخلوط کنی! اگر ورم رسید کوشش کن که بترکد. برای این منظور غرغره هایی را تجویز کن که هم ترکنده و هم نرم کننده باشند، از قبیل داروهای تند مزاج، با شیر.

اگر ورم آشکار است و ترکیدنش به درازا کشید می توان نشتر استعمال کرد. داروهای معتدل و ترکاننده ورم: آب پزانجیر و شنبلیله، خرما، آب پز عدس با گل، رب سوسن، بزرگیاه مرو، و بعداً به تدریج داروهای قوی تر مانند: رب توت آمیخته با بورك و کتیرا، بزرگیاه مرو حل شده در شیر بز، روغنهای گرمی بخش، و به ویژه با عسل و سوك. غرغره با عسلاب که انجیر و پونه و مرزنگوش و شبیت و نعناع و شیرین بیان و نَمَام به طور مجموع یا انفرادی در آن جوشیده اند، کوشنه به ویژه کوشنه آبی بسیار نافع است.

در مرحله نهایی، برای پاکسازی و ترکیدن: نظرون (بوره قرمز)، بورك، صمغ انگدان، مر، فلفل، گندبیدستر، چلغوز پرستو، چلغوز خروس، با رب توت ماده غرغره باشند. یا نشادر و عاقر قرحا و بزر اسپند، خردل، بزر ترب با آب و اسکنجبین. و همین داروها برای دمیدن به گلو نیز استعمال می شوند. پف کردن نشادر، مایه آسایش بیماری می شود. اگر علت تماماً پایین آمد، شراب و حمام و پاشیدن آنها را تجویز کن!

نسخه مفید برای مرحله نهایی:

بیخ سوسن (شیرین بیان- نسخه) چهار جزء، صمغ انگدان نیم جزء با افشره کلم، یا آب غلیظ انگور جمع شوند.

علاج ورم بلغمی: چوبك مانند سرکج شده را که پارچه بر آن پیچیده به گلو فرو کند و بر ورم بمالد که رطوبت را از آن بکشد، اگر ورم کهنه شده است، صمغ انگدان و دارچین، یا صمغ صنوبر و ایارج (معجون مسهل و امثال آن) استعمال شود، حقه بسیار شدید مفید است. داروی مفید در هر وقت برای ورم خناق سودایی، عبارت است از: مدفوع سفید سگ و گرگ، سگ را گر سینه کنند و فقط استخوان به وی می دهند که مدفوع عش سفید می شود و زیاد بوی گند ندارد.

مدفوع انسان و به ویژه مدفوع کودک نیز در این باره علاجی خوب است، که باید کوشش کرد خوراك کودک یا بزرگسالان آن قدر باشد که هضم می شود. بهتر است کمی نان و لوبیا گرگی به وی داد و شراب کهنه بنوشد، آنگاه مدفوع عش را خشک کنند که کمتر بوی بد می دهد. اگر آرزو کرد که چیز دیگری با نان بخورد، خوراك خوب کیموس گرم مزاج و معتدل مانند: گوشت مرغ و کبک و پاچه بز باشد که مدفوع حاصل از این خوراکیها زیاد بدبو نیست.

۱- ساهر: گیاهی است که بیشتر در گندمزارها روید، کوپك قره یروغی (تحفه)

پرستورا سر می برند خوش بر بالها می ریزد، نمك سود می شود، در سبوی نهند و سر آن را با گل می بندند و در تنور می گذارند تا می سوزد، که به عقیده من اگر در شیشه گذارند و سر شیشه را با گل حکمتی ببندند بهتر است.

سوخته چلغوز پرستو هم خوب است، اگر سق بیمار خنق را با نمك و عسل و سرکه و زیت ببندایند مفید است؛ همین دارو برای ورم زبان کوچک هم نافع است.
زهره گاونر با عسل، زهره لاک پشت، زهر مس، سر ماهیهای کوچک نمك سود، به ویژه برای زبان کوچک. غرغره با اسکنجبین که بزر تر ب در آن پخته باشد.
«قلقطار» (زاج زرد) و «قلقدس» (زاج سفید) هر دو در ورم «نغانخ» (گوشت میان کام و بنا گوش) داروی خوبی هستند.

داروی توت با مر و زعفران، داروی «خطاطیف» (پرستوها) داروی «سپند»، داروی «پوست گردوی سبز»، «قرص اندراوس» از داروهای خوب ترکیبی برای ورم خنق هستند. همچنین داروی زیر:

مدفوع سفید سگ، که در سفال سوخته، یا ناسوخته اوقیه. فلفل دودرهم، سوخته مازوج، پوست انار، استخوان آرواره خوک یا بوزینه یا کفتار، از هر يك نصف اوقیه. مر، کوشنه هر يك نصف اوقیه. در گلو دمند یا بر ورم مالند.

در مرحله اخیر اگر در نهایت شدت باشد، مدفوع کودک که نان و لوبیا گرگی خورده یا سوخته مدفوع سگ و چلغوز پرستو با نشادر را روزی چند بار استعمال کنند.

شاید زبان بیمار ورم کند که معالجه ورم زبان را شرح دادیم، باید بدان رجوع شود. علاوه بر آن باید بعد از خون گیری مواد را به سوی پایین کشانید، که ایارج فیکرادر این زمینه بسیار اثر دارد، که در جذب مواد به سوی بالاییهای گلو، بالای معده و مری ویژگی دارد. بعداً سردی بخش های بازدارنده استعمال می شود، مانند افشره کاهو که مفید است. سپس اگر نیاز به تحلیلی لطیف داشت، داروی تحلیلی لطیف زبانی ندارد.

اگر از در رفتن مهره است باید با انگشت یا با ابزار به آرامی بر آن فشار آورد و به سوی عقب کشاند. شاید به جای خود برگردد که بیمار آسودگی حس می کند. ابزار این کار چیزی است مانند لگام در گلو داخل کنند.

در ورمها فشار دادن بسیار زیان آور است. اگر خنق شدید بود و از دارو علاج نشد و بیم مرگ رفت، باید قصبه را از وسط پاره کرد، یعنی زردپهای میان دو حلقه از حلقه های قصبه را شق کرد بدون اینکه به کرکره بخورد. تا از آنجا نفس بکشد. بعداً که ورم معالجه شد شق شده را با بخیه باید دوخت و به وسیله دارو معالجه کرد و شفا داد.

طرز معالجه:

سر را به سوی عقب بکش و بگیر و پوست را بگیر و شق کن! بهتر آن است که پوست را با قلاب

گرفته دور کرد تا قصبه ظاهر شود. و میان دو حلقه وسطی را که در برابر پوست شق شده قرار دارد ببر و بعداً بدوز و گرد زرد بر آن پاش! باید هر دو لبه پوست شق شده را پیچید و به تنها دوخته شود؛ بدون این که به کرکره و آبشامه ها بخورد. این است دستور شق کردن.

اگر حدس زدی که زردپها ورمی یا آفتی دارند شق کردن را انجام مده! اگر بیمار غش کرد و ترسیدی که خفه شود فوراً حقه قوی استعمال کن و رنگ زیر زبان ورگ پشانی را بزنی! حجامت بر مهره ها و زیر زنج بگذار، با تیغ زدن یا بدون تیغ زدن. اگر خفگی و بیهوشی از غرق شدن در آب است، سرش را پایین نگه می داری تا آب فرو ریزد، بعداً به وسیله دود خوش بوی قوی او را به هوش می آری.

کسی که تازه از خناق شدید رهایی یافته، باید خون گیری شود و حقه استعمال کند و چند روزی سوپ آرد نخود و شیر یا آب گوشت که نان در آن حل شده و زرده تخم مرغ بخورد. و بدان! که هر کسی درد گلو دارد - هر دردی باشد - بهتر آن است که از سخن گفتن دوری جوید.

فصل هفتم

زبان كوچك و لوزتین

گاهی می شود که نژله هایی روی دهد و به سبب آنها زبان كوچك و لوزتین آماس می کنند و به حدی می رسند که نفس کشیدن دشوار می شود و ممکن است که زبان كوچك ورم نکند اما فرو هلد. باید با داروهای خشك کننده و گیرنده ورم گرم و سرد را معالجه کرد، و ممکن است احتیاج به جراحی داشته باشد. معالجه زبان كوچك و لوزتین به علاج خناق نزدیک است، باید در مراحل اولیه داروهای مالیدنی به وسیله پر استعمال کرد، نه با انگشت که انگشت این نرمش و پاکی پر را ندارد و ممکن است درد را دشوارتر کند. اگر ورم بزرگ است و التهاب کم، باید داروهای گس مزه استعمال کرد و اگر التهابی است، داروهای بسیار سردی بخش لازم است. از قبیل: آب تاج ریزی، بزرگ گل، برگ گل، که بزرگ گل بسیار فعالند و از آنها قوی تر: صمغ عربی، کتیرا، انزروت با بسپایك. و هم چنین گلنارد و جزء، شب یمانی يك جزء، با پارچه حریری بیخته شود. مازوج ساییده در سر که به وسیله پر بر آن مالند. آب انار ترش با گیرنده ها، سنگ سادنه (فر وخیوس - نسخه)، سنگ «فر وهبوس» (فر وخیوس - نسخه) سوخته که آن را «اخراطیوس» (اخراطوس - نسخه) گویند، سنگ «افروچی»، (افروخی - نسخه) تباشیر، گل مختوم، گل ارمنی، رب غوره، ثمر شو که مصریه (خار مصری)، شب یمانی، بزرگ گل، همه برای مالیدنی مفیدند. بخور وسیله ساقه های شبت برای ترنجیدگی دادن به زبان كوچك بسیار مفید است. افشره انار شیرین که با پوست کوبیده همراه يك ششم آن عسل غلیظ، از مالیدنیهای مفید است و باید پیوسته بعد از غرغره های گیرنده، با آب گرم غرغره کنند، که سختی را نرمی دهد و نمی گذارد که از گیرنده ها سفت شود. اگر از داروهای گیرنده سفتی و فشردگی و ترنجیدگی آزار دهنده روی داد، باید لعابها و صمغ

کثیرا و نشاسته و انزروت و بزر خطمی، و آب سیوس، آب جو، و یا افشره شاخه های نازک سفید خار، با یک پنجم آن عسل یا روغن زیتون، آب پز گل و سماق با یک ششم آن عسل بپزد و منعقد شود و از خارج بر آن بمالند که خشکندگی و گیرندگی را به اندازه مازوج و زاج بلوری و نمک دربر دارد. که مازوج و زاج بلوری و نمک از همه قوی تر است. اگر ورم سودایی است، مازوج کال یک جزء، زاج سرخ و سماق هر یک سه جزء و یک سوم جزء، نمک برشته بیست جزء.

داروی خوب برای هر وقت و حالتی: شب یمانی سه جزء، بزر گل دو جزء، گوشه یک جزء، به وسیله پر یا آلت بالا برنده زبان کوچک ضما د کنند.

افشره انار با پوست با یک پنجم آن عسل معجون شود و بمالند.

شب یک جزء، نوشادر نیم جزء، مازوج کال دوسوم جزء، زاج سه جزء.

هرگاه علت به دوران نهایی رسید یا نزدیک به نهایت بود، مرّ و زعفران و مشک زمین و امثال آنها را استعمال کنند. قندول هم مفید است. شکوفه گور گیاه، ساقه بلسان، دوال، داروهای مالیدنی مفید و غرغره با آب آنها نیز خوب است. و به ویژه غرغره با آب پز بیخ شیرین بیان و بزر گل با عسل باشد.

پیوسته روغن زیتون در گوش چکانیدن مفید است. اگر هر دو لوزه و اطراف آن دردمند باشند، در آب جوشیده های ذکر شده در خنّاق استعمال شود. اگر درد تسکین نیافت، اسهال را اعاده کن! اگر بهره نداد، داروهای زیاد تحلیل برنده مانند: سیما هنگ، کلم، لوفاف، بوره قرمز، تنها یا با عسل استعمال کن! اگر ورم سخت شد و دوام یافت، صمغ انگدان بهترین داروست. اگر ورم در جایی باریک بود و در جایی ستبر، تا ممکن است با ماساژ دادن آن را چاره سازی کن و الا باید بریده شود، اما باید قبلا به وسیله قاشقی که به لگام می ماند نشادر بر آن ریزی که بپژمرد، و تا بیخ ورم کرده پژمرده نشود نباید ببری که خطر زیاد در بردارد.

دارویی که قرحه و آماس «نغانغ» (گوشت پاره میان کام و زیر بنا گوش) را خشک و پاک سازی می کند: عدس، گلنار هر یک پنج جزء، شیا ف خشخاش شاخدار، زعفران، گوشه هر یک یک جزء، در آب بجوشد و از آب جوشیده آن جزئی یا نیم جزء رب توت و یک چهارم جزء عسل، غرغره کنند.

فصل هشتم

افتادن زبان کوچک

گاهی از تب و شاید بدون تب زبان کوچک بر افتد. افتادن یعنی کشیده شدن به سوی پایین و به جای خود برنگشتن. در بعضی حالات انسان نمی تواند بدون فشار انگشت لقمه را ببلعد.

علاج:

اگر حرارت و سرخ رنگی هست، خون بگیر و بعداً غرغره های نامبرده در فصلهای گذشته را

تجویز کن! از قبیل: سرکه و گلاب، و بعداً با داروهای از قبیل گل، صندل، گلنار، کافور، به ویژه رب توت، در ایزاری که شبیه لگام است می ریزی و به وسیله آن بر افتاده را بلند می کنی، و تا ممکن است باید عمل به آرامی صورت گیرد.

اگر حرارت و سرخی نیست، غرغره با اسکنجبین و خردل یا آبکامه معمولی ایرانی استعمال کن و با ایزار نامبرده آن را بلند کن! مازوج و نشادر نیز جزء داروهای بلند کردن زبان کوچک هستند که ساییده استعمال شوند.

بهترین علاج آن است که به وسیله ایزار نامبرده زبان کوچک را به سوی خارج کشید و داروهای گیرنده و مخلوط با تحلیل برنده ها در آن جای داد و ممکن است انگشت را با دارویی از قبیل رب توت و گردو و غیره آلود و بر زبان کوچک فشار آورد و برای نگه داشتن از افتادن: گلنار، شب و کافور مفیدند. برای بلند کردن: سُک، نشادر، مازوج با گلنار، که سُک از همه لطیف تر است. بعد از آن که ورم و امتلائی در میان نباشد، هرگاه در جای اصلی خود جایگیر شد، چندین بار پیایی با بر فاب غرغره کند.

از داروهای مجرب در این باره یکی این است: بزرگل نیم رطل، افشره گیاه شنگ سه اوقیه با عسل یا با شراب سیاه انگور بجوشد، که با شراب قوی تر است. و برای بجا آوردن زبان کوچکۀ کودکان: مازوج ساییده با سرکه، و به ویژه که بر جاندا نه مالند.

فصل نهم

بریدن زبان کوچک و لوزتین

باید دقت کرد که زبان کوچک و به ویژه در طرف پایین باریک و پُرمرده شده و این در حالتی که آن سرش ستبر شده و چرك و ریم مانندی از آن می آید، آنگاه وقت بریدن است که باید با نشتر یا داروهای داغ گذار آن را برید. باید بیمار شکمش بیوست داشته باشد، بدن از امتلاء خالی باشد، خواه ماده امتلائی خون یا غیر خون باشد.

در حال امتلاء بریدن خطرناک است. زبان کوچک که باریک و مستطیل مانند دم موش و بر زبان سوار باشد و امتلاء و سرخی یا سیاهی نداشته باشد، در بریدنش خطر اندک است.

طرز عمل:

زبان را به پایین بکش! با قالب مخصوص زبان کوچک را بگیر و به سوی پایین ببر! اما به کلی ریشه کن مکن، بلکه قسمتی را باقی بگذار! اگر بریدگی به حنك نزدیک باشد، خون بند نمی آید. اما نباید اندك برید و علت را به حال خود گذاشت، باید آنقدر را که از حال طبیعی بیشتر شده است، برید. اما اگر ورم کرده سرخ رنگ است، در بریدنش خطر هست و ممکن است به هیچ وسیله خون ریزی قطع نشود.

می توان آن را وسیله دارو قطع کرد، صمغ انگدان و شب را برین زبان کوچک بگذار تا آن را قطع کند.

داروهای داغ گذار که در این زمینه مفیدند: نوشادر با صمغ انگدان و زاجها است که باید این داروها را وسیله ایزارویژه بر زبان کوچک نهاد و يك ساعت زمان بماند تا تأثیر کند و باز تکرار شود، تا سیاه می گردد و هرگاه سیاه شد، بعد از سه روز می افتد. باید بیمار دمر و باشد تا لعاب دهانش فرو ریزد و در دهان باقی نماند.

در عمل لوزتین: باید لوزتین را با قلاب بلند کرد و به سوی خارج کشید، چندان که ممکن است و رعایت کرد که برده های نازک «صفاق» کشیده نشوند. و به طور مستدیر بالای بیخ لوزتین و يك چهارم طول یکی از لوزتین را با ایزار جراحی می بری و ایزار را بر می گردانی و دیگری را می بری، اما باید شروط ذکر شده در رنگ و حجم را ملاحظه کنی.

اگر قطع انجام شد بگذار به اندازه لازم خون بیاید و بیمار دمر و بخوابد که خون به گلویش نرسد. بعد از آن سر که و آب سرد در دهان گرداند و قی کند و سرفه کند که داخل پاکسازی شود، آنگاه داروی خون بند آمدن از قبیل: زاج زرد، شب، زاج، بر آن نه! و با آب پز تمشك و آب برگ آس ولرم غرغره کند.

فصل دهم

آسیب ناشی از بریدن زبان کوچک و لوزتین

ممکن است صدا زیان بیند، یا ریه از سرما و گرما گزند بیند، از هر سرما و گرمایی سرفه کند، شکیبایی تشنگی را نداشته باشد، ممکن است از باد و گرما و امثال آن سوء مزاج به معده برسد. اکثر عمل شدگان حتی از هوای معتدل احساس سرما می کنند. بسیاری بوده اند که سرما به سینه و ریه آنها به اندازه ای نفوذ کرده که سبب مرگ شده است.

و ممکن است نزیف خونی رخ دهد که بند نیاید.

علاج خونریزی از عمل لهاة و لوزتین:

باید حجامت برگردن و پستانها گذاشت و ورگهای پایینی مشترك را مانند رگ زیر بغل و غیره را زد که خون را جذب کند.

داروهای ساده بند آور خون مانند: زاج که بر آن مالند، یا زاج را گرد کنند و بر آن پاشند، سردی بخشهایی مانند برف آب، افشره های سرد و گیرنده مشهور مانند: آب غوره، آب جوانه های تانک، ریواس، تاج ریزی، آب به ترش مزه.

داروی مجرب و با خاصیت که باید فوراً استعمال شود، دارویی است که دیوجانس که از دانشمندان نامی است تجویز کرده است و به دیوجانس مشهور است و آن را کوهسارک نیز نامند. همچنین افشره بارهنگ، و به ویژه اگر با قرص کهر با و گل مختوم باشد، داروی خوبی است. نباید داروی گرم استعمال شود، باید سردی بخش باشد، زیرا گرمی که جذب کننده است، اثر دارو را از بین می برد.

فن دهم

ریدوسینه که درنج گفتارآمده است

گفتار اول

صدا و نفس

فصل یکم

تشریح حنجره و قصبه و ریه

قصبه ریه اندامی است مرکب از کرکرهای زیاد دایره مانند و اجزاء دایره مانند، که با هم پیوسته اند. هر آنچه در قسمت عقبی گذار خوراك قرار دارد که آن را مری می نامیم، دایره مانند کامل نیست و نزدیک به شکل نیم دایره است. و پارچه های آن به سوی مری آمده اند و با مری تماس دارند، آن قسمتی که از قصبه به مری می پیوندد کرکرکی نیست، بلکه گوهر کرکرکی است که در جلو قصبه است و این قسمت جلوی است که با مری در تماس است.

این کرکرها به وسیله زردپها پیچیده شده اند و غشایی آنها را پوشیده است. و بر کلیه آنها در داخل غشایی صاف و مایل به خشکی و تا اندازه ای سفتی گستریده است. همچنین از رویه و بر سر قسمت بالایی قصبه در جایی که به دهان و حنجره سر می زند، زیر پوشش غشایی قرار گرفته اند.

طرف پایینی قصبه نخست به دو قسمت تقسیم می شود، و سپس چندین بخش از آن جدا می گردد و در ریه نفوذ کرده و در همسایگی، رگهای تنیده و ساکن در جریان می باشند و توزیع می شوند تا به دهانه بسیار تنگ - تنگ تر از رگهای همجوارش می رسند و آنها را همراهی می کنند.

چرا قصبه کرکرکی است؟

- ۱- آماده بادکردگی داشته باشد.
 - ۲- چندان نرم نباشد که بر هم آید و بر هم چسبد و سختی کرکرکی نگهدارش باشد زیرا در قسمت جلو قرار دارد و بیشتر در معرض آسیب است.
 - ۳- سفتی قصبه - که کرکرکی است - سبب پیدایش صدا یا کمک کننده صدا باشد.
- چرا قصبه از کرکرهای زیاد ترکیب یافته و چرا با غشاء پیوستگی دارد؟
- ۱- تا بتواند کشیده شود و جمع گردد.

- ۲- در بر کشیدن و پس دادن نفس از هر آسیبی در امان باشد، که از بالا و پایین به وی روی آورند.
 ۳- از کشیدنهای جانبی محفوظ باشد و به اطراف کشیده نشود.
 ۴- اگر احیاناً آسیبی بر او روی آورد، همه جرم را در بر نگیرد و پراکنده نشود.
 چرا مستدیر است؟

تا فراگیرنده تر و در امان تر باشد.

چرا دایره در جایی که بامری در تماس است دایره کامل نیست و نیم دایره شده است؟
 تا مزاحم لقمه فرو داده نشود و گذار لقمه را باز گذارد، زیرا هر گاه مری برای گشاد شدن کشیدگی یافت مثل این است که تجویف قصبه به طور امانی به کمک مری می آید، مری به سوی تجویف گسترده می شود و در آن نفوذ می کند. به ویژه که معلوم است بلعیدن خوراک و نفس کشیدن در یک آن با هم نمی باشند.

در بلعیدن، گذار قصبه از بالا بر هم آید تا خوراکی که از بالای آن می گذرد به داخل راه نیابد، که در این حالت کرکرکی که بر گذار قصبه و بر اندامی است که نام ندارد بر هم می آید.
 اگر در حال بلعیدن و قی کردن باید دهانه این گذار بر هم آید، این بر هم آمدن در حال نفس کشیدن امکان ندارد و حتماً باید باز و گشاده باشد.

چیزی هست تنک و کم حجم که آن را زبانه مزمار نامیده اند، برای صدا آفریده شده است، سر زبانه در جایی که به قصبه می رسد قصبه تنگ می گردد پس از آن در نزدیکی حنجره گشاد می شود، و باز از گشادی به تنگی روی می آورد و به فضایی گشاده منتهی می شود، چنان که در سرنا این حالت را ملاحظه می نمایی، زیرا برای صدا دادن مجرای تنگ لازم است و این جرم که به زبانه مزمار بسیار شبیه است برای این که صدا از آن برخیزد باز و بسته می شود.
 چرا غشاء داخلی قصبه سفت است؟

تا در برابر نزله های شدید و تف کردنهای بد و ناباب و بخارهای دودی که از قلب بازمی گردند و از کوبش صدا سست نشود.

چرا قصبه به دو قسمت می شود؟

زیرا ریه که قصبه با او سر و کار دارد خود به دو قسمت تقسیم شده است.

چرا شاخه هایی از قصبه با رگهای ناچهنده همراه است؟

تا از این رگها غذا دریافت کند.

چرا دهانه های این شاخه ها تنگ شده اند؟

تا در حدی بماند که فقط راه نسیم رسانی از شریانها به قلب باشد؛ و خونی که غذاست، در این گذارهای نسیم بر نفوذ نکند. اگر خون در آنها نفوذ کند، خون بر آوردن رخ می دهد. این بود تصویری از قصبه.

حنجره:

حنجره ابزاری است برای تکمیل شدن صدا و بند آوردن نفس که جرم شبیه زبانه سرنا در داخل آن قرار دارد. و چنان که ذکر شد این زبانه در برابر سق قرار گرفته و زبانه سرنا گفته می شود و به وسیله آن است که صدا تکوین می یابد. در حالت بلعیدن لقمه، مری به سوی پایین می گراید و لقمه را به سوی خود می کشد، در آن هنگام حنجره به حالت برهم آمدگی روبرو بالا بلند می شود و برخی از کرکرهایش به هم تکیه می دهند و در نتیجه غشاء و ماهیچه کشیده می شوند. همین که خوراک به گذار مری رسید، دهانه قصبه و حنجره از طرف بالا به کام می چسبند و چیزی که باید به مری راه یابد به حنجره و قصبه راه ندارد.

خوراک یا نوشیدنی بدون این که چیزی از آنها به قصبه وارد شود از راه مری می گذرند مگر این که در بلعیدن شتاب غیر عادی به خرج داده شود، که آنگاه طبیعت به وسیله سرفه آن را بیرون می دهد.

در کتاب اول قانون، تشریح کرکرکها و ماهیچه های حنجره را بیان نموده ایم.

ریه:

از چند جزء تشکیل شده است:

۱- شاخه رگهای قصبه.

۲- شاخه رگهای شریان وریدی.

۳- شاخه رگهای ورید شریانی.

که همه آنها به وسیله گوشتی سست و متخلخل هوایی که از رقیق ترین و لطیف ترین خون آفریده شده است به هم پیونده داده شده اند؛ و ریه از همین خون تغذیه می نماید. ریه دارای منفذهای بسیار است، رنگش به سپیدی مایل است و به ویژه ریه ای که در آفریده شدن بی کم و کاستی است.

چرا متخلخل است؟

تا برای دربرگیری هوا گشادگی کافی داشته باشد و هوادر آن بیزد و بتواند چیزهای زائد را از خود دور سازد. ریه برای هوا چنان است که کبد برای غذا. ریه دو قسمت دارد: یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ. قسمت چپ دارای دو بخش است و قسمت راست سه بخش.

بر کشیدن هوا به عهده ریه می باشد، ریه عهده دار است که هوای بایسته قلب را آماده و ذخیره کند، زیرا قلب هر چند از هر تپش مقداری هوا دریافت می نماید باز نیاز به هوای اضافی دارد که تأمین این هوای اضافی به عهده ریه می باشد.

در این هوای آماده و ذخیره شده برای قلب بهره دیگری نیز هست، جاننداری که در آب غوطه می خورد یا بدون انقطاع فریاد می کشد و نمی تواند نفس را تازه کند، یا این که به سبب گندیدن هوا

یا غیر آن از نفس کشیدن متنفر است، این هوای ذخیره شده ریه در این اوقات به کمک قلب می آید و تلافی نفس کشیدن را می کند.

هوایی که در ریه ذخیره شده است، از نسیم خویش حرارت قلب را تعدیل می نماید و گوهری که در مزاج آن چیرگی دارد به کمک روان زندگی می رود و بهره به روان می رساند. برخی پندارند که هوای ذخیره در ریه هوای ساده است و گوهری ندارد که بر آن چیره باشد و تنها هواست که به روان تبدیل می شود؛ چنان که برخی پندارند که آن به تنهایی غذای اندامان را آماده می سازد، که این هر دو نظریه درست نیستند.

اما هر يك از هوا و آب یا جزئی از غذا دهنده اندامان یا بدرقه کننده غذا هستند و غذا را به سر منزل مطلوب می رسانند، آب برای غذای جسم در کار است و هوا برای تغذیه روان و هر يك از غذاهاى بدن و روان جسم مرکب هستند نه ساده.

منظور از بیرون راندن زائده سوخته از روان، پاکسازی ماده دودی از ریه و داخل شدن هوای تازه نفس خنك است. زیرا نفس بر کشیده دیری نمی پاید که گرم می شود و برای کمک به روان کاری از دستش بر نمی آید و باید عوض شود.

رگها و قصبه در داخل ریه چه کاری را انجام می دهند؟

قصبه و شریان وریدی در تکمیل شدن نفس کشیدن سهیم هستند، و شریان وریدی و ورید شریانی از خون پخته و صاف شده ای که از قلب می آید ریه را تغذیه می کنند. گوشت ریه برای این است که راه بر هر خللی ببندد و شاخه رگها را به هم پیوند دهد و جمع نماید.

تخلخل ریه از این رو است که برای بر کشیدن هوا آمادگی داشته باشد و در تخلخل بودن ریه چندین بهره هست:

هوا به قصبه وارد می شود و از آنجا به جرم ریه می رسد، که بهره تخلخل دوچندان گردد، یعنی هوا که در دو مرحله آید بیشتر می شود. در متخلخل بودن می تواند به آسانی بترنجد و باز شود، هوا را وارد کند و بیرون براند و اگر متخلخل نبود برای بادکردگی آمادگی نداشت. سپیدمانی رنگ ریه از آن است که هوا بر ماده تغذیه اش چیرگی دارد و زیاد در ریه آمد و شد می کند.

چرا ریه دو بخش است؟

تا اگر بخشی از آن گزندی دید، بخش دیگر کار را انجام دهد و علاوه بر کار خویش عضو علی البدل هم باشد.

هر قسمت از این دو بخش دو قسمت می شود، قسمتی که در طرف راست است زیر اندازرگی است که آن را اجوف (کاوکی) نامند، که این رگ در کار نفس بر کشیدن و پس دادن بهره چندانی ندارد.

چون قلب کمی به سوی چپ ریه گرایش دارد و فضای سینه در طرف چپ است و در طرف

راست نیست، لازم بود که در طرف راست ریه، زیادیهایی باشند که زیر انداز رگها شوند و به زیر انداز نیاز داشتند، که چنین هم شده است.
 غشایی پی آلود، پوشش ریه شده است تا واجب خود را انجام دهد، که این را یاد گرفته ای!
 ریه خود به خود زیر اندازی برای قلب شده است که برای قلب فرشی است نرم و از قلب نگهداری می کند.

سینه:

دارای دو تجویف است؛ غشایی است که آنها را به دو بخش کرده است و آن غشاء از برابر نیمه استخوان سینه (قص) منشأ دارد.
 هیچ يك از این دو تجویف منفذی به یکدیگر ندارند و اگر راست خواهی! همین غشاء تقسیم کننده دو تجویف نامبرده، يك غشاء نیست بلکه دو غشاء است، که از عقب به مهره های پشت و از بالا به جای به هم رسیدن دو استخوان چنبر پیوسته است.
 این دو غشاء برای این آفریده شده اند که دو آستر سینه باشند اگر به یکی از آنها آسیبی رسید دیگری کار نفس کشیدن را رو به راه کند.
 و همین غشاء است که مری و ریه و اندامان سینه را به هم پیوند داده است.

حجاب:

چگونگی شکل و بهره رسانی حجاب را در تشریح ماهیچه ها بیان کردیم که در حقیقت حجاب یکی از ماهیچه هاست و از سه لایه تشکیل شده است، لایه میانه در حقیقت وتری است که انجام دادن کارهای غشاء به عهده اوست.
 لایه بالایی شالوده مانندی است و زیر بنای غشاهای سینه است و آستری برای سینه است.
 لایه زیرین برای غشاهای «صفاق» (پرده نازک و پوشش روده و شکم) همانند لایه بالایی منشأ است.
 حجاب دارای دو سوراخ است، مری و شریان بزرگ از سوراخ بزرگ حجاب می گذرند، سوراخ دیگر که کوچک است گدار ورید «ابهر» است (رگ جان - رگ پشت که به قلب پیوسته است) و با این ورید جوش خورده و به هم چنگ اندر زده اند.

فصل دوم

چگونگی مزاج ریه و چاره جویی

اگر سوء مزاج ریه از گرمی بود، نشانه هایی دارد از این قراز:
 گشادی سینه، بلندی نفس که شاید دو چندان نفس معمولی گردد، صدا همراه نفس، سنگینی

صدا و نوع آن، کمتر از هوای سرد زیان دیدن و از هوای گرم زیاد آسیب رسیدن، نوعی حالت تشنگی که اکثراً از هوای سرد فرو نشیند و نیاز مبرم به آب خوردن ندارد. در بسیاری از حالات سوء مزاج گرم ریه، التهاب و سرفه پدید آیند.

اگر سوء مزاج ریه سرد است، آن هم علامتهای ویژه دارد از قبیل:

تنگ شدن سینه، کوچک شدن نفس، نازک و ناتوان آمدن صدا، حدت نفس و صدا، از هر چیز سرد آزار دیدن و بلغم زیاد. و بسا روی می دهد که نفس دوچندان شود و ربو و سرفه هم هست.

اگر سوء مزاج ریه رطوبی است، علامتش:

بسیاری ریختنی ها، در رگه شدن صدا، خرخر سینه، و به ویژه اگر سوء مزاج گرم همراه ماده باشد و ماده تمایل به سوی بالا داشته باشد، بدون ناتوان شدن بدن از فریاد و صدای بلند عاجز می ماند.

سوء مزاج خشك ریه:

بیرون دادنیهای اندك، صدای زیر که به صدای پرنده کلنگ می ماند، و ممکن است از شدت برهم انباشته شدن ماده، سوء مزاج رطوبی به بیماری آسم (ربو) تبدیل شود.

هر يك از این مزاجهای گرم و سرد و تر و خشك که بر ریه آیند ممکن است طبیعی و دخالتی از غیر نداشته باشد و ممکن است طبیعی نباشد و روآوری، ریه را تغییر مزاج داده باشد، زیرا سوء مزاج طبیعی با سوء مزاج روی آورد در برخی از علامات مشترکند و در برخی از هم جدا. ممکن است در علامتهای ذکر شده سوء مزاج طبیعی و سوء مزاج روی آورده دوشريك باشند مگر آنچه بعداً استثنا می کنیم.

در آنچه از هم جدا هستند دو چیز است:

۱- اگر مزاج طبیعی است علامت را باید در خود مزاج بررسی کرد.

۲- اگر مزاج از روی آوری اعتدال را از دست داده، علامتش نیز روی آورو عارضی است و بر او وارد شده است، مگر این که علامت سوء مزاج از آن علامتها باشد که فقط در خود مزاج پدید آید. برای مثال بزرگی و کوچکی سینه علامت سوء مزاج طبیعی ریه می باشد و هیچ روی آوری در آن دخلی ندارد.

و بدان! که می توان از نفس و صدا، روشن ترین و قاطع ترین دلیل چگونگی مزاج ریه و سینه را دریافت.

گرمی و سردی و بزرگی و کوچکی نفس، آسان یا دشوار بر آمدن نفس، بدبویی یا خوشبویی نفس، و غیره همگی گواه راستین بر چگونگی مزاجند.

چنان که نفس کشیدن کسی که به بیماری خفگی (خناق) مبتلاست نشان از گسترش غیر عادی ماهیچه ها دارد؛ همچنان نفس کسی که صدایش زیر و غلیظ است در صورتی که ماهیچه ها آسیب دیده باشند نشان از ترنجیدگی ماهیچه ها می دهد.

سرفه، انداختن مواد ناباب از راه دهان، نبض، خبر از چگونگی حال ریه می دهند.

و تو چگونگی نفس، چگونگی صدا، چگونگی علامتهای تف کردنیهای ناباب و ارتباط نبض را با چگونگی مزاجهای گوناگون یاد گرفته‌ای!

ریه همسایه قلب است و می‌توان به آسانی از راه همسایه حال همسایه را دانست. نبض در شناسایی حالت شعبه رگهایی که از قصبه به ریه می‌آیند رهنمای خوبی است. می‌توان از سرفه هر آنچه را که از قصبه آید شناخت، هم از سرفه می‌توان به چگونگی حالت ماده گشتین ریه پی برد.

اگر سنگینی احساس شد، خبر از بودن ماده در ریه می‌باشد. اگر درد گزنده و درد خلیدن سوزن مانند احساس شد، علامت این است که ماده در غشاء ماهیچه‌ها جای خوش کرده است. اگر سرفه سبک است و بیرون انداختن از راه دهان را همراه دارد، دلیل آن است که ماده به قسمت بالایی قصبه نزدیک است.

اگر بدون سرفه تند و شدید، بیرون انداختن ماده ناباب از راه دهان نبود معلوم می‌شود که ماده پایین‌رو است و در ژرفای دور قرار دارد.

گاهی علاماتی در اندامان دور از سینه پدید آیند که آسیب دیدگی اندامان سینه را بازگو می‌کنند، همانند سرگیجه که نشان از ورم حجاب دارد و سرخی رنگ رخسار که حکایت از ورم ریه می‌کند.

فصل سوم

بیماریهای ریه

- بیماریهای ریه را می‌توان به چند قسمت کرد:
- ۱- بیماریهایی که در جزئیات به هم شبیه‌اند.
 - ۲- بیماریهای ابزاری و به ویژه بند آمدن مجرای رگها و اجزاء قصبه ریه؛ که بند آمدن مجرای رگهای درشت ویژگی دارند.
 - ۳- بیماری در جرم متخلخل ریه.
 - ۴- بیماری از بند آمدن مجرای رگهای ریز و درشت و حتی بر هم آمدن رگها را نیز که مایه بند آمدن مجرا می‌شوند باید به حساب آورد.
 - ۵- بیماریهای مشترك، یعنی اندامان دیگر در بیماری ریه سهمی داشته باشند.

موسم بیماری ریه:

در فصل پاییز و زمستان که تراوش ماده از سر زیاد است بیماری ریه بسیار رخ می‌دهد، و به ویژه در پاییز پُر بارش که به دنبال تابستان خشک و شمالی آمده باشد.

به طور کلی هوای سرد به زیان ریه می‌باشد، مگر این که ریه از گرمای زیاد آسیب دیده باشد.

جابه جا شدن بیماری ریه:

در اکثر حالات بیماریهای ریه به بیماریهای کبد تبدیل می شود، چنان که سرمای زیاد و گرمای زیاد بیماری استسقا را در پی دارند، و گاهی بیماری ریه جای خود را به بیماری حجاب واگذار می کند.

فصل چهارم

معالجه بیماریهای ریه

دقت کن! که در باب آسم (ربو) و در باب تنفس چه گفتیم، و بنگر که کدامین انگیزه از کدامین بیماری در آن موجود است که در این بیماری سهمیم باشند. ورزش دادن ریه وسیله فریاد بلند، و به قوت پف کردن مفید است که زائده های ریختنی را نرم می نمایند.

به کار بردن داروهای علاج بیماریهای سینه ویژگیهایی دارند، قرصها و انگشت پیچهایی هست که اکثراً باید بیمار در دهان نگه دارد و هر آنچه کم کم و به تدریج از دارو آب می شود آنرا ببلعد؛ و این در دهن نگه داشتن و به تدریج بلعیدن آب دارو بدین جهت است که مرور لعاب دارو در نزدیکی قصبه به طول انجامد و از آنجا به راه ادامه دهد و به قصبه و ریه برسد. به ویژه اگر در هنگام دارو در دهان نگه داشتن بیمار بر پشت دراز کشد و ماهیچه هایی که بر ریه و قصبه هستند سست شده باشند.

باید کوشش کنی که ماده ناباب را به نزدیک ترین جانب ریه که همانا مری است، متمایل کنی و اگر مانعی در قی کردن نباشد در عمل بیرون راندن ماده ریختنی، قی از هر وسیله دیگری بهتر و مفیدتر است.

فصل پنجم

موادی که به ریه چنگ زده اند و چاره آنها

ماده ای که به ریه چسبیده است ممکن است:

۱- ماده رطوبی باشد.

۲- ماده مرکب از ریم باشد.

۳- ماده خونی باشد.

۴- ماده های گرم و رقیق (کم حجم و آبکی) باشند.

۵- مواد غلیظ باشند.

ممکن است ماده آن قدر غلیظ و لزج باشد که بر کندن و بیرون دادنش به دشواری صورت

گیرد. ممکن است آن قدر رقیق و آبکی باشد، از بادی که از سرفه بیمار برخیزد تکان نخورد و رطوبت از باد سرفه منعقد شود و آنگاه باد آن را دور می‌سازد اما نمی‌تواند برکند.
۶- یا ماده بسیار برهم انباشته است.

اگر خلط داخل سینه غلیظ است، در خشکانیدن آن زیاد کوشش مکن! کوشش کن که خلط غلیظ نرم گردد و پاره پاره شود و به آرامی و به تدریج تحلیل برود.
پاره کردن خلط غلیظ بسیار دارای اهمیت است و از تحلیل بردن آن مهمتر است.
در همه داروهای ریه، عسل را به کار بر! که عسل دارو را به مقصد می‌رساند؛ زداينده است و نرم کننده، و تو خودت طرز به کار بردن و تهیه عسلاب را می‌دانی!

فصل ششم

داروهای ساده و ترکیبی سینه و دستور به کار بردن آنها

داروهای پاکساز سینه از خلط انواع دارد و برای هر حالتی داروهایی هست.

۱- آرد باقلی، عسلاب، بزرکتان بوداده، بادام، شراب شیرین مزه، که شراب شیرین مزه برای باز کردن بند آمدنیهای ریه بسیار کاری است اما گاهی در کبد راه بندانهای به وجود می‌آورد و سبب این تناقض را در باب راجع به کبد می‌فهمی!

از داروهای سرد: تخم خیار و خیار چنبر و خربزه و کدو حلوائی را بشناس!
اگر تنها روغن معمولی (روغن حیوانی) را به کار برند، بیش از آن که خلط را پاکسازی کند به پخته شدن خلط کمک می‌نماید، اما اگر روغن حیوانی را با عسل و بادام تلخ مخلوط کنند پخته کنندگی کمتر و پاکسازی بیشتر دارد.

داروی قوی تر: روغن و عسل و سفردرخت بنه و بادام تلخ و اسکنجبین پیازدشتی و شنبلیله و کندر است.

خرمای هیرون (نوعی از خرما) در این باره تأثیر به سزا دارد.

قوی تر از خرمای هیرون: زیره و گاودانه و بیخ سوسن و بیخ جواشیر و گند بیدستر همراه عسل است، پیازدشتی پرورده شده و اصلاح شده را بسایند و با عسل قاطی کنند و معجون شود، داروی خوبی است.

لوفای بزرگ و زراوند ماده (زراوند غلتان)، سیاه دانه، کرم زیر سیوی آب که بر سفال بر اخگر یا در تنور خشک گردد و سفید رنگ شود و با عسل مخلوط کنند.

زنجفیل شامی همراه ادویه دیگر ابزار، نیز آب زنجفیل شامی بسیار مفید است. بیخ ریواس در آسان بیرون دادن تف کردن آنها تأثیر بخش است. کاشن هم بهره رسان است. موسیر و به ویژه موسیر خام و در درجه دوم موسیری که يك بار در آب جوشیده يك غلت خورده است، مفید است. زعفران در نیر و بخشیدن به اندامان نفس کش بسیار مؤثر است، و نفس کشیدن را آسان

می‌کند. داروهایی را که ذکر کردیم، چه تناول شوند و چه ضماد گردند و بر سینه گذارند بهره رسانند.

از داروهای ترکیبی: «حب افلاطون» که عبارت از حب استرک است و «شر بت حسل» که در نسخه‌های مختلف آمده است در این باره بهره زیاد دارند.

داروی «اندروماخس»، داروی «سقلنیادوس»، داروی «جالینوس»، شر بتهای خشخاش به نسخه‌های گوناگون، داروی «مغناوس»، داروی «بلادر» همراه با داروهای «هلیله ای» هم خوب و تأثیر بخشند.

برای بیرون راندن خلط غلیظ و ریم این دارو خوب است:

نسخه: سکینه و مرّ هر یک یک مثقال، شاه زیره دو مثقال، افیون یک مثقال، گند بیدستر یک مثقال، با شراب شیرین بسرشد و هر دفعه نیم مثقال از آن تناول شود.

داروهای آزموده خوب دیگر: کندر چهار جزء، مرّ دو جزء، شراب سیکی سه اوقیه، همه با هم بپزند تا همچون عسل منعقد می‌شود، انگشت پیچ کنند و بلیسند.

داروی دیگر: افشره کلم با یک برابر آن عسل، یا این که آب پز کلم با عسل بر اخگر بپزند تا منعقد می‌شوند و انگشت پیچ آن را بلیسند.

داروی دیگر: مرّ، فلفل، بزرگزنه، سکینه، خردل، را با هم آمیزند و از آن حب سازند و بام و شام هنگام خواب آن را تناول نمایند.

داروی دیگر: خردل یک درهم، بوره نه قیراط، افشره سیما هنگ و رازیانه شامی هر یک یک قیراط و نیم، همه را با هم شربت کنند؛ ریختنی‌های زیاد را بیرون راند و در پاکسازی خلط بی‌آزار است.

داروی دیگر: بیخ انگدان، خردل، بزرگزنه، افشره سیما هنگ، رازیانه شامی، همه با هم با عسل معجون شوند.

برای چاره خلط متمایل به گرمی این دارو خوب است: شنبلیله دو اوقیه، بزرکتان یک اوقیه و نیم، گاودانه نیم اوقیه، مغز پنبه دانه نیم اوقیه، رب شیرین بیان دو اوقیه، همه را می‌کوبند و در روغن بادام می‌ریزند و می‌سایند و با عسل قاطی می‌کنند و معجون می‌شود.

نسخه دیگر: میوه سپستان، انجیر سفید، میز تهی شده از دانه، ریشه‌های سوسن، پر سیاوشان؛ همه با هم در آب می‌پزند تا به خوبی نرم می‌شوند و از آن تناول نمایند و اگر آب بسپایک و تربدهم با آنها باشد بهتر است.

و بدان! که گاهی روی دهد چیزی در سینه گیر می‌کند و می‌توان آن را بیرون داد. اما بدان! اگر ناتوان باشد، نای بیرون راندن آن را ندارد که در این حالت باید کمک از عطسه گرفت.

فصل هفتم

گفتاری کلی دربارهٔ نفس

چنان که در بحث از نبض بیان نمودیم، نفس هم همانند نبض با دو حرکت و دو سکون صورت می‌پذیرد، فرقی که میان این دو هست، آن است که: نفس تابع اراده است و می‌توان آن را از گذار طبیعی منحرف ساخت، اما نبض صد در صد طبیعی و خارج از ارادهٔ ماست. نفس چه کاری را انجام می‌دهد؟

نفس عهده‌دار است که ریه را از نسیمی خنک پر کند تا تپشهای قلب را آماده سازد. قلب مرتباً از ریه هوای خنک دریافت می‌نماید و بخار دودی را به سوی ریه گسیل می‌دارد. توضیح می‌دهم، قلب از ریه هوای خنک دریافت می‌نماید که این هوای خنک ریه از راه نفس آمده است، تا هوای به قلب رسیده خنک است و بی‌آلایش، برای کمک به تپش قلب آماده‌گی دارد. اما وقتی از مجاورت گرم گوهری، گرم شد، یا از آمیزش با بخار دودی صفای خود را از دست داد، دیگر نمی‌تواند به نبض کمک کند و قلب به هوای تازه نفس احتیاج دارد، ناچاراً هوای کهنه و بخار آلوده باید بیرون رود و هوای تازه نفس خنک و بی‌آلایش که بایستهٔ کمک کردن به نبض است، درآید که آن تازه وارد از راه برکشیدن نفس می‌آید و این گرم بخار آلوده از راه نفس پس دادن از قلب بیرون می‌رود، در میان نفس کشیدن و نفس پس دادن دو ایستگاه موجود است. فرورفتن نفس که همان برکشیدن هوای خنک است با گسترش ریه صورت‌پذیر است و اگر احیاناً ریه در کار نفس کشیدن با اشکالاتی روبه‌رو شود، جر‌مهایی که در پیرامون ریه می‌باشند کار ریه را انجام می‌دهند و نفس را روبه راه می‌نمایند.

و هم چنین است که بیرون دادن یا بهتر بگوییم پس دادن نفس به وسیلهٔ ترنجیدن ریه انجام می‌شود که این ترنجیدن نیز پیر و جر‌مهای پیرامون ریه می‌باشد.

کلمهٔ نفس در نزد تودهٔ مردم به معنی بیرون دادن نفس (بازدم) است که در اصطلاح طبیبان گاهی بر پس دادن نفس اطلاق می‌شود و گاهی بر برکشیدن و پس دادن نفس، که اتفاقاً معنی کردن نبض هم سرنوشت معنی کردن نفس را دارد. تودهٔ مردم تنها گسترده‌گی تپش قلب را نبض گویند اما در اصطلاح طبیبان همهٔ حالات تپیدن قلب را می‌رساند. جنبش بدون عیب و کاهش نفس، بسته به حرکت حجاب است، و اگر احیاناً حجاب به نوعی ناتوانی برخورد کند به طوری که نفس به آسانی آمد و شد نکند، ماهیچه‌های سینه همگی به کمک حجاب می‌شتابند و اگر نیاز به مدد بیشتر بود ماهیچه‌های بالایی سینه نیز از کمک کردن حجاب دریغ نخواهند کرد؛ یا اقلاً برخی از ماهیچه‌های پایینی سینه به یاری حجاب می‌آیند.

هر گاه به بیرون دادن صدا نیاز باشد، حتماً باید ماهیچه‌های حنجره دست به کار شوند؛ و هر گاه نیاز به پارچه پارچه نمودن صدا بود، که صدا به حروف تبدیل شود و حروف گفتار را تشکیل دهد، باید ماهیچه‌های زبان را به کار وادار کرد که ماهیچه‌های لب نیز در این پاره پاره کردن صدا و بیرون دادن حروف و تبدیل حروف به سخن سهیم می‌باشند.

تو راجع به نبض فهمیدی! که نبض درشت، ریز، دراز، کوتاه، سریع، کند، گرم، سرد، مرتب، مختلف، نامرتب، نیرومند، ناتوان، بریدگی نبض، پیوستگی نبض، نبض تشنجی، نبض لرزان، هر يك دليل بر حالي معين در انسان است.

همچنان که رگهای پرازاگنه، کم‌اگنه، حالات پسندیده، حالات ناپسند، هر یکی از آنها، نشان از حالي معين دارد.

و چنان که در هر کسی بر حسب مزاج در عمر، نژاد و نوعیت نژادی، روی آورها بر بدن و روی آورهای روانی تفاوت‌هایی هست و هر حالي رهنمونی است برای تشخیص سلامت و بیماری انسان، در نفس و نوعیت آن نیز تفاوت‌هایی هست و می‌توان از راه نفس، چگونگی حالت انسان را تشخیص داد. نفس بزرگ، کوچک، سریع، کند، جدا از هم، نامرتب، تنگ، گشاد، آسان، دشوار، نیرومند، ناتوان، گرم، سرد، درست و مرتب، نامرتب می‌شود و هر يك از این حالات نفس، رهنمون تشخیص بدن انسانند.

برخی از انواع نفس نام‌ویژه به خود دارند مانند نفس بریده، نفس دوچندان، نفس راست ایستادگی (نفس الاتصاب)، نفس خفگی، نفس زورکی و دارای فاصله‌های زمانی مانند نفسی که در بیماری سکت و امثال آن پدید آید.

آسیب دیدگی نفس و انگیزه آن

هر گاه خللی بر نفس وارد آمد انگیزه اش یکی از سببهای زیر است:

۱- اندامان نفس کش آسیب دیده‌اند و خلل در نفس پیدا شده است. منظور از اندامان نفس کش حنجره، ریه، قصبه، رگهای زیر (کلفت)، شرایین، حجاب، ماهیچه‌های سینه و خود سینه است که شاید سینه تنگ و کوچک باشد و از این تنگی و کوچکی نفس به کوچکی و تنگی بینجامد.

۲- منشأ و مبدأ: منشأ و مبدأ در این جا مغز است و نخاع، که نخاع منشأ حجاب است قسمت اعظم حجاب از زوج چهارم عصب نخاع رویده و همچنان شاخه‌ای از زوج پنجم و ششم و عصبی که به سوی شعبه زوج پنجم و ششم آید به نخاع پیوسته‌اند.

۳- یا آسیب دیدگی نفس از اندامان همجوار است و در گزندی که به نفس رسیده است این اندامان همسایه سهیم می‌باشند، منظور از اندامان همجوار: معده، کبد، زهدان، روده و سایر احشاء است.

چگونگی آسیب نفس:

۱- یا سوء مزاج، ناتوان کننده گرم است.

۲- یا سوء مزاج سرد.

۳- یا سوء مزاج تر.

۴- یا سوء مزاج خشک.

این انواع از سوء مزاجها یا مزاج ساده است و بدون ماده یا این که با ماده ای خلطی است و آن خلط همراه سوء مزاج یا خلطی است حبس شده و بیرون نمی آید، یا در آوندی که در آن است در اندازه ای زیاده ریخته و لزج است، یا غلیظ، که ریم و چرك زخم را می توان در این رده به شمار آورد، یا ماده باد است یا بخار.

- ۱- یا آسیب دیدگی نفس از بیماری ایزاری است مانند فالج و تشنج.
 - ۲- یا از ترك بردن و از بین رفتن تك است (انحلال فرد).
 - ۳- یا از ورم سرد یا ورم گرم یا ورم سخت که تعفن کرده یا چرك آلود است، یا خورده شده است.
 - ۴- یا از درد و آزار است.
- و تو از آن که ما برایت بیان می کنیم می دانی که نفس خود به خود گواه بر نوع بیماری است و حالش در این باره حال نبض است. همچنان که حالت نبض را بررسی می کردی و نبض طبیعی را الگوی شناسایی سلامت و بیماری انسان قرار می دادی از نفس هم همین استفاده را بکن و در نفس انسان سالم دقت کن و آن را الگو قرار ده!

فصل هشتم

نفس بزرگ و نفس کوچک، انگیزه چگونگی نفس و بر چه حالی دلالت دارد

منظور از نفس بزرگ نفسی است که بیش از حد اعتدال هوا را بسیار بسیار دریافت می نماید و نفسی را بزرگ می نامیم که در بر کشیدن آن، اندامان نفس کش در هر طرف بسیار گستردگی یابند که آن هوای زیاد از حد را روبه راه کنند.

نفس كوچك و تنگ كاملاً مخالف نفس بزرگ است، هواکش كوچك می شوند و هوا كمتر از حد اعتدال از آنها می گذرد.

انگیزه نفس بزرگ همان انگیزه های نبض درشت است، یعنی یکی از انگیزه های سه گانه است که بیان کردیم (آسیب از بیماری ایزاری، ترك بردن اندام نفس کش، ورم).

كسانی پندارند که نفس كوچك تنها به وسیله حجاب صورت می گیرد، که اصلاً این پندار صحیح نیست. چرا؟

زیرا نفسی که تنها به جنبش حجاب نیازمند است، همانا نفس معتدل است؛ حتی اگر كوچك باشد باید كوچکی معتدل باشد. آری در حالی که حجاب كاملاً سالم و نیر و مند باشد در روبه راه کردن نفس معتدل نیازی به غیر خود ندارد، اما وقتی که برای نفس كوچك اندامان سینه همگی به حرکت درمی آیند و اندامان سینه هم ناتوان شده اند و نیروی لازم در اختیار ندارند، چگونه حجاب به تنهای آنها می تواند نیاز انسان را در نفس کشیدن بر آورد.

حتی در نفس معتدل- چنان که شرح دادیم- اندامان نفس کش به كمك حجاب می آیند و این در صورتی است که حجاب نیر و مند و سالم باشد. اما اندامان نفس کش دیگر که باید به كمك حجاب

بیایند، اگر ناتوان باشند که حجاب هر چند سالم و سر حال باشد به تنهایی نمی تواند به حد کافی و لازم گسترش یابد و حتی اگر همه اندامان دیگر نفس کش حجاب را کمک رسانند به اندازه لازم نمی توانند گسترش ریه را تأمین کنند که از انگیزه ای ناتوان شده اند و از سوی دیگر گذارهای نفس کش تنگ شده اند، چنان که در بیمای ذات الریه این حالت برای نفس رخ می دهد.

اما در نفس بزرگ، قیاس و اعتماد بر اندازه هوای برکشیده و پس داده است باید هر دو حالت را بررسی کرد، در نفس بزرگ ماهیچه های سینه همگی به حرکت درمی آیند، در بر کشیدن نفس همه این ماهیچه ها گشاد می شوند و گسترش یابند.

در پس دادن نفس، همه ماهیچه های سینه می ترنجند و در هر دو حالت ماهیچه ها در حرکتند. در نفس بزرگ که ماهیچه ها همه به حرکت درمی آیند برای این است که در هوا به حدی زیاد تصرف کنند ما این را نفس بزرگ گوئیم.

نفس کوچک کاملاً در برابر نفس بزرگ قرار گرفته و بر عکس نفس بزرگ است. گاهی رخ می دهد که در هنگام بر کشیدن نفس بزرگ، اندامان ابزار نفس کش چنان به حرکت شدید درمی آیند که گسترش آنها از جلو به دو استخوان چنبر، و از عقب به استخوان هر دو شانه و از دو جانب به قسمت اعظم گوشت کتف می رسد.

و گاهی شدت حرکت به حدی می رسد که سوراخهای بینی نیز به بر کشیدن نفس کمک می کنند.

در برخی از حالات، در حال نفس بزرگ یا نفس کوچک گسترش و ترنجیدگی تفاوت دارد و هم آهنگ نیستند. گاهی گسترش بر ترنجیدگی می چربد و گاهی بر عکس ترنجیدن از گسترش بیشتر است. و این تفاوت و ناهماهنگی بر حسب نیاز و چگونگی حالت ریه و چگونگی ماده بیماری است که آیا در نفس گسترش بیشتر مورد نیاز است یا ترنجیدن اندامان نفس کش. مثلاً اگر ماده بخار دودی به حدی زیاد در ریه باشد، یا ماده بخار دودی در چگونگی تند و بد باشد، نیاز به ترنجیدن اندامان نفس کش بیشتر از گسترش آن است که بتواند ماده بخار دودی را پاکسازی کنند و برای چنین حالتی پس دادن نفس بزرگ پف مانند لازم است. پس در اینجا نیاز به ترنجیدگی اندام بیشتر از گسترش آن است.

اما اگر التهابی موجود است و لازم است که فرو نشیند و خاموش گردد نیاز بیشتر به گسترش اندامان نفس کش است. اگر شخصی در نفس بر کشیدن اندک هوا را صرف می کند و در پس دادن نفس هوای زیاد بیرون می دهد، دلیل آن است که این شخص حرارت غریزی (طبیعی) اش کاهش یافته و حرارتی بیگانه در اندازه زیاد به سوی او روی آورده است.

گفتیم که در بر کشیدن و پس دادن نفس بزرگ، کلیه اندامان نفس کش به حرکت شدید درمی آیند؛ این به حرکت درآمدن شدید، یکی از چهار انگیزه زیرا را دارد که بدین قرارند:

۱- هرگاه حرارت شعله ور (التهابی) در پیرامون قلب و ریه باشد، بر اندامان نفس کش است که بیشتر از حد معمولی هوای خنک برکشند و حرارت را فرو نشانند و آن را به حالت معتدل در

بیاورند، که برای انجام این کار ناچار باید جنبش زیاد و خسته کننده از خود بروز دهند.
 ۲- هرگاه ماهیچه های جنباننده هوای بایسته نفس، ضعیف و ناتوان شوند و از عهده جنبانیدن هوای مورد نیاز کاملاً بر نیایند. که این ناتوانی ماهیچه های جنباننده هوا، زاده یکی از سببهای زیر است:

الف - سبب ناتوانی در خود ماهیچه ها.

ب - سبب از اندامان منشأ.

ج - ناتوان شدن ماهیچه ها از اثر بیماریهای مانند دق، سل و جمع شدن ریم.

د - ابتلای ابزار نفس کش به نوعی بیماری که آن هم دو حالت دارد؛ یا بیماری ویژه اندامان نفس کش است، یا از شراکت اندامان دیگر است که بیماری شراکتی را ذکر کرده ایم؛ که مثلاً تشنج، یا فالج، یا سوء مزاج، یا ورم و درد و آزار است.

ه - عاملی از عوامل که بر ماهیچه ها روی آورده، مانع گسترش ماهیچه ها شده است. مثلاً معده از غذا یا باد چنان آکنده شده است که بر آمدگی معده بر حجاب فشار آورده و حجاب یارای آن را ندارد چنان که لازم است گسترش یابد.

۳- تنگی یا تنگ شدن اندامان نفس کش که عبارتند از: حنجره، جویر گهای قصبه، شریانها و آنچه با این اندامان در تماس است، مانند: تخلخل ریه، که هرگاه ریه پر از خلط بود و بند آمدنیهای زیاد روی داد یا ورم در ریه پیدا شد و ریم بسیار جمع آمد، که این حالات را می توان از بیماران مبتلا به آسم و بیماران ذات الریه دریافت.

۴- اهمال و غفلت و ورزیدن در نفس کشیدن که زیاد و کم و بزرگی و کوچکی مطرح نیست و اینک چند مثال:

الف - شخصی نفس را در سینه حبس می کند، مدتی می گذرد، آنگاه یکهو نفس بزرگ می کشد تا تلافی مدت تأخیر نفس کشیدن را درآورد.

ب - عقل درهم شده ای که در حالتی نیست مزاج قلبش بسیار سرد باشد، ممکن است از نفس کشیدن در وقت خود غفلت ورزد و بعداً به تلافی این تأخیر در نفس کشیدن نفسی بزرگ بکشد.

ج - شخصی خوابیده است، بخار دودی زیاد جمع شده است، روان خوابیده از بیرون راندن آن بخار دودی غفلت ورزیده است، همین که بخار گرد آمده بیش از حد زیاد شد و نیاز مبرم به بیرون راندن آن بود، شخص خوابیده حتماً نفس بزرگ می کشد که این بلا را دفع کند.

د - کسی هست مزاج قلبش به این حد از اعتدال خارج نشده است که نیاز مبرم به نفس کشیدن پیاپی داشته باشد، پس نفس بزرگ کشیدن را برای وقت لازم تر نگاه داشته است و هرگاه خواست نفس بکشد با نفسی بزرگ تلافی این پس اندازی را درمی آورد.

نشانه هایی که از حرکات سینه به دست خواهد آمد:

اگر نیرو بر مرام است و کاهش نیافته است، و نیاز به نفس بزرگ دارای صدای پف ماندنی هست و نفس در بر خورد با پوست، گرم و التهابی است و نبض درشت می زند، دلیل بر گرم مزاجی

است و علامات التهاب مزاج از سینه و رخساره و چشم و زبان نمایان است، که به تغییر رنگ و زبری و غیره جلوه می کنند.

اما اگر التهاب همراه حرارت نیست و نیرو همچنان به حالت خود باقی است ولی اندامان سینه چنان که شاید و باید گسترش نمی یابند، دلیل بر تنگی در ابزار سینه است که آنها را ذکر کردیم.

اگر لازم است که اندامان سینه همه با هم به حرکت درآیند، اما چنان حرکتی را از خود نشان نمی دهند که به حساب آید و چنان که بایسته است کاملاً گسترش نمی یابند و در حین نفس بر آوردن اعتماد کلی بر دوسوراخ بینی باشد و در پس دادن نفس صدای پف ماندنی نیست، نشان از آن دارد که نیروی حرکت دهنده ماهیچه ها آسیب دیده است.

اگر تنگی سینه از رطوبی بودن قصبه و اطراف قصبه است و به همراه نشانه های ذکر شده خرخر هست و شخص نیاز به «تنحنح» (صدای سینه صاف کردن) دارد، نشان از آن دارد که تنگی در کلیه سینه است.

و در غیر این صورت یعنی وقتی تنحنح نبود، سبب سینه تنگی ژرفاروتر است، اگر سینه تنگی به همراه خرخر سینه یکباره روی آورد، دلیل آن است که ماده نزله ها از بالا به ریه ریزش کرده اند، یا این که ریم و چرك از اندامی دیگر به طور ناگهانی جاری شده و به ریه ریخته یا ریم و چرك اول به ریه و بعداً به قصبه سرازیر شده است.

فصل نهم

نفس تند (شدید)

منظور از نفس شدید نفسی است که با وجود بزرگی، در بر کشیدن آن باید زحمت کشید و انسان را پکر می کند و در پس دادن (بازدم) صدای پف از آن شنیده می شود که می توان نفس شدید را نفسی بزرگ و همراه نیرو و کوشش زیاد نامید.

فصل دهم

نفس بلند بلند

گونه ای از نفس را بلند بلند می گوئیم که از نوع نفس بزرگ است و تنها به حرکت دادن بالاییهای سینه صورت می گیرد و نیازی به حرکت دادن حجاب و قسمتهای پایینی ماهیچه های سینه ندارد.

اکثراً چنین نفسی را در اشخاص مبتلا به تبهای و بایی مشاهده می کنی!

فصل یازدهم

نفس كوچك

نفس كوچك آن است كه در مقابل نفس بزرگ قرار دارد و انگیزه اش بر عكس انگیزه های نفس بزرگ است.

اگر دردی چنان اندامان نفس كش را در بر گیرد كه آن اندامان از حرکت طبیعی کوتاهی ورزند، نفس كوچك است.

گاهی تنگی سینه سبب كوچکی نفس است.

اگر با نفس كوچك خمیازه همراه باشد، آثر مرگ طبیعت است.

اگر نفس كوچك برخلاف عادت پیاپی آید، نشان از وجود دردی در اندامان تنفس و درد در اندامان نزدیک به اندامان نفس كش است كه منظور معده است و درد شاید از قرحه و ورم در معده باشد.

نشان انگیزه های نفس كوچك:

۱- چنان كه ذكر شد، در برابری كردن انگیزه های نفس بزرگ و نفس كوچك عكس انگیزه های نفس بزرگ، انگیزه های نفس كوچك هستند.

۲- نفسی كه از درد كوچك است و كوچکی از تنگی سینه نیست، بودن درد آن را معلوم می نماید و اگر شخص دردمند، كه از درد به نفس كوچکی مبتلاست، بر آزاری كه می بیند شكیبا باشد و در درازا تحمل كند می تواند نفس را بزرگ گرداند.

با این كه نفس چنین شخصی كوچك است، باز گاهگاهی نفس بزرگ بر حسب نیاز و بر حسب اندازه تحمل درد پا در میان می گذارد، یا این كه فرصت می آرد كه هرگاه درد آرامش نسبی یافت، نفس بزرگ بر كشد.

۳- اما اگر كوچکی نفس، از تنگی سینه است كاملاً خلاف مورد فوق است.

فصل دوازدهم

نفس دراز (عمیق)

نفسی است كه زمان حرکت هوا در دم و بازدم به طول می انجامد تا نیروی بدن بتواند هوای بسیار به مصرف برساند. شاید دردی یا تنگی سینه از برکشیدن و پس دادن نفس بزرگ سریع جلوگیری كند، نفس عمیق در برکشیدن هوا جای نفس بزرگ سریع را بگیرد.

فصل سیزدهم

نفس کوتاه

نفس کوتاه برعکس نفس عمیق است. اگر نفس کوتاه برخلاف عادت پیایی آمد، انگیزه درد در ابزار نفس کش و اطراف آن است. اگر نفس کوتاه مختلف بود آژیر مرگ غریزه است.

فصل چهاردهم

نفس سریع

نفس سریع نفسی است که در مدتی کوتاه نیاز بر آورد، که نه مانند نفس کوتاه است و نه مانند نفس کوچک.

انگیزه نفس سریع:

۱- در وقتی که نفس بزرگ نیاز بر آور نباشد.

۲- از نفس بزرگ بیشتر نیاز به نفس باشد.

۳- مانعی در راه نفس بزرگ باشد. چنان که در نبض گفتیم. و آن مانع یا در ابزار پدید آمده باشد یا در نیرو. گاهی حرکت بر کشیدن و پس دادن نفس سریع جدا از هم می باشند؛ یا در بر کشیدن سرعت بیشتر از پس دادن نفس است و یا بالعکس؛ چنان که راجع به نفس بزرگ شرح دادیم.

فصل پانزدهم

نفس کند

نفس کند کاملاً برعکس نفس سریع است و سببهای هر دو کاملاً با هم مخالفند. هر گاه اندام نفس کش نیازمند آن باشد که یواشکی و به آهستگی حرکت کند، دردی را که در اندام است و سبب نفس کند شده است، نوعی آرامش می دهد.

فصل شانزدهم

نفس پیایی

نفس پیایی نفسی است که فاصله زمانی میان یکی و بعدی بسیار کوتاه است. انگیزه اش همانا نیازمندی به نفس پیایی است، هر گاه نفس بزرگ و نفس سریع نتوانستند چنان که شاید و باید عمل کنند و این کوتاه آمدن نفس بزرگ و سریع یکی از انگیزه های زیر را داشته باشد:

۱- ورم مانع باشد؛ ۲- درد مانع باشد؛ ۳- تنگی گذار نفس از جمع شدن مواد، در اندازه زیاد؛ ۴- زیر فشار قرار گرفتن مانع گردد؛ ۵- ریزش چرك زخم در فضای سینه؛ ۶- یا چیزی دیگر از انگیزه های تنگی.

در هر يك از اين شرايط نفس پياپى مورد نياز است و بيشتر از هر دو نفس (بزرگ و سريع) كار را انجام مى دهد.
و تو ياد گرفتي! كه ميان حالت مورد نياز و حالتى كه از درد ناشى است، فرق است. بقراط درباره نفس پياپى مى فرمايد:
نفس پياپى بلايى است كه خشكيدن ريه و خسته شدن اندامان نفس كش نزديك ريه را به دنبال دارد.

فصل هفدهم

نفس سرد

نفس سرد نشان از مرگ نير و خاموش شدن حرارت غريزى دارد و سرد شدن مزاج قلب را مى رساند. نفس سرد در بيماريهاى شديد (حاد) و به ويژه اگر نمناك باشد، گواهى راستين بر از بين رفتن غريزه است.

فصل هجدهم

نفس بدبو

نفس بدبو از نوع گند دهان به شمار مى آيد؛ تنها فرقى كه با ساير حالات گند دهان دارد اين است كه بدبوىى وقتى احساس مى شود كه نفس بر مى آيد، كه دلالت بر اين دارد كه خلط گنديده يا ورم متعفن، در اندامان نفس كش يا در قصبه يا در ريه جاي خوش کرده است.

فصل نوزدهم

جابه جا شدن نفس بزرگ و نفس سريع و نفس پياپى و آنچه برخلاف آنهاست. اين را دانستى كه هر گاه نياز بود و مانعى در راه نبود، نفس بزرگ است. اگر نياز به نفس بيشتر شد، نفس سريع آيد؛ اگر باز نياز بيشتر و بيشتر شد، نفس پياپى مى آيد. اگر نياز به نفس كمتر شد، و اگر مانع و حايل از ميان برداشته شد، نفس رو به كاهش بر مى گردد. در مرحله اول پياپى آمدن كاهش يابد، در مرحله دوم سرعت كم مى شود، در مرحله سوم بزرگى نفس به كاستى مى گرايد. و در اين بازگشت حالات نفس پياپى زدن به نسبت كند شدن نفس بيشتر است و كند آمدن از كوچك شدن بيشتر مى شود. پس خارج شدن از حالت طبيعى نفس به سوى كوچكى كمتر از خارج شدن نفس از حالت طبيعى كند است و خارج شدن از حالت طبيعى در كند و كوچك بيشتر از حالت نفس پياپى است و اين بالا رفتن و پايين آمدن در هر دو حالت گسترش و تنجيدن به اعتبار آيد، كه در هر دو حالت نياز به بيشى و كمى حكم فرماست.

هرگاه نیاز بود که گسترش بیشتر از ترنجیدن باشد، زمان پیش از گسترش کوتاه تر است. اما اگر نیاز به ترنجیدگی بیش بود، زمان پیش از ترنجیدن کوتاه تر است. اگر نفس پیایی و سریع آید بدان! که دنباله رو و رمی گرم و تنگی گذار نفس از بند آمدنی است.

فصل بیستم

نفس در حرکت (منظورم نفسی است که ریه را به حرکت درمی آورد) چنین نفسی نشانه آن است که نیرو به سستی گراییده، یا این که در اثر بیماری ذبحه، تنگی شدید و خفه کننده روی آورده؛ یا ریم جمع آمده و به ریه ریخته است یا این که خلط در ریه گرد آمده است.

فصل بیست و یکم

بدی نفس کشیدن، به طور کلی (سوءالتنفس) مقصود از سوءنفس: نفس کشیدنی است که از حالت طبیعی خارج باشد، که تابع یکی از بیماریهاست و آن بیماری:

- ۱- یا ابزاری است؛ همانند دشواری شاشیدن (عسر الیول)، تنگ نفسی، دو چندان شدن نفس، بریده شدن نفس، نفس راست ایستادن، (انتصاب النفس).
- ۲- یا از سوء مزاج، پر شدن (امتلاء)، راه بندانها، همسایگی فشار آورها، ورمها، درد، چیزهایی که مانع حرکت می شوند، پیدا شدن قرحه در حجاب و اطراف سینه.
- ۳- بیماریهایی خستگی آور و ناتوان کننده نیرو.
- ۴- تبهای و بایی شدید.
- ۵- مسموم شدن.

هر نوع بدنفسی و تنگ نفسی و دشوار بر آمدن نفس که از ماده باشد، وقتی که آدم بر پشت خوابیده است بیشتر می شود، وقتی که بر پهلو دراز کشیده حالت میانه دارد و اگر راست بنشیند و اگر راست بایستد تخفیف یابد. اما اگر خفگیهای درونی بود، انسان بر پشت دراز بکشد اصلاً نفس نمی آید.

فصل بیست و دوم

تنگ نفسی (ضیق النفس)

منظور از تنگ نفسی آن است که مقدار هوایی که در نفس کشیدن باید به مصرف برسد، گذار کافی

کافی ندارد و ناچار از گذار تنگ عبور می کند و کم کم می آید.

انگیزه نفس تنگی:

- ۱- ورم که در رهگذر نفس، یا در ابزار نفس کش که عبارتند از: حنجره، قصبه، شاخه رگها، شریانها، گوشت متخلخل ریه، جرم ریه باشد.
 - بدترین و شدیدترین ورمی که در ریه پیدا می شود و نفس تنگی شدید با خود می آورد، ورم سخت است.
 - ۲- یا این که خلط غلیظ و لزج در اندازه زیاد در ریه گرد آمده است؛ یا خلط آبکی و رقیق است و در مقدار زیاد.
 - ۳- فشار آوردن اندام، همجواری ریه بر ریه که از اثر فشار، ریه بر هم آمده است و این در حالی است که ورم گرم در کبد یا معده یا طحال باشد.
 - ۴- یا از بیماریهای استسقای و غیره مثلاً ورم در فراغ پایینی ریه پدید آمده و ترکیده و خلطهایی از آن در ریه ریخته و مانع گسترش ریه شده است.
 - ۵- یا ریه از اثر خشکیدن یا ترنجیدن سفت و سست شده است.
 - ۶- یا از سرما که اثر بر ریه و حجاب گذاشته.
 - ۷- یا سبب نفس تنگی در عصب و حجاب است که سزاوار است آن را دشوار نفسی (عسر النفس) نامیم.
 - ۸- یا از بخارهای دودی است که مدخل نفس را در جاهای تنگ، تنگ تر کرده است.
 - ۹- یا از تنگی سینه است، که اندامان جای گسترش کافی برای برکشیدن نفس ندارند.
 - ۱۰- یا از بحران بیماری است. هر گاه موادی از ورمهای درونی به سوی بالا بگرایند، نفس تنگی پدید آید و می توان آن را علامت بحران بیماری دانست.
 - ۱۱- شاید تنگ نفسی یا دشوار نفسی، از اثر سیلان کردن مواد ناباب از ورمهای درونی به سوی سر باشد، و این نوع از سیلان مواد- که از ورم درونی بالا روست- فقط به سر برسد اگر سلامت تر است، آثر پیدا شدن ورم در پشت گوشهاست، اما اگر بدخیم تر باشد آثر ورم در مغز است که بسیار وخیم است.
- چگونه به نوعیت انگیزه ها پی ببریم؟
- اگر انگیزه نفس تنگی ورم خفگی (خناق) باشد، برایت شرح داده ام و می شناسی!
- اگر ورم در خود ریه موجود است، درد سنگین، آن را معرفی می کند.
- اگر ورم در ماهیچه ها و پرده های سینه است، دردی مانند خیلدن سوزن احساس می شود. اگر این درد از داخل آید، شدید است و قوی تر، اما اگر از رویه ماهیچه ها یا پرده های سینه آید کمتر است و به این شدت نیست.
- اگر ورم در کرکرهای تابع ریه باشد، دردی احساس می شود که طاقت فرسا است (درد نخ)،

نخ ماننده احساس می شود. نسخه) و شاید به سرفه کردن بینجامد.
 اگر ورم گرم هست، نشانه اش را از تب جوی!
 نشانه های خفگی را دانسته ای و ناشناس نیستند، که در وقت بر پشت دراز کشیدن نفس تنگی شدید است.

اگر سبب نفس تنگی از پری از خلطها باشد چند جهت دارد:
 الف- اگر خلط در قصبه است، در بر آوردن و تف کردن خلط هست و انسان در آرزوی سرفه کردن است. هر گاه خلط را تف کرد- که از حداقل سرفه و با خرخر سینه بیرون می آید- تنگ نفس می آساید و بهره بیند.

ب- اگر خلط در ریه باشد، باز حال بدین منوال است؛ تنها فرقی که با خلط جمع شده در قصبه دارد این است که خلط از جای ژرف تر به سوی دهان آید و خرخر سینه در همان اندازه است که راه خلط می پیماید. اگر راه خلط بر آمدن دشوار باشد خرخر سینه زیاد است و اگر آن دشواری کمتر باشد، این هم کمتر پدید آید.

ج- اگر خلط در فضای خالی سینه است، در پهلوی به پهلوی شدن، انسان نفس تنگ احساس میکند که سنگینی جابه جا می شود و از پهلویی به پهلویی انتقال می یابد، و بعد از آن بیرون دادن ماده تف کردنی از راه دهان شروع می شود؛ و با این که تنگ نفس است چنان سرفه ای ندارد که به حساب آید.

فصل بیست و سوم

نفس مختلف (گونه گونه شدن حالت نفس)

گاهی نفس مرتب آید و گاهی نامرتب. می توان قیاس آن را با حالات نبض بکنی و از نبض نامرتب و نبض مرتب، حالت و دلالت نفس را دریابی.

فصل بیست و چهارم

نفس دو مرحله ای (متضاعف)

نفس دو چندان را باید از زده نفس مختلف به شمار آورد که عبارت از گونه نفسی است که با گسترش اندامان نفس صورت گیرد، یا به سبب ترنجیدن است. یعنی نوعی نفس است که دارای دو حرکت و در میان هر دو حرکت ایستی هست، درست همانند گریه کودک که در اثنای گریه یکپهو از گریه باز ایستد و دوباره گریه را از سر می گیرد. پس تغییری در گسترش و ترنجیدن ابزار نفس رخ می دهد.

انگیزه نفس دو مرحله ای چند احتمال دارد:

۱- حرارت زیاد باشد و اندازه نفسی را که بر می کشد کفایت نمی کند و به حد کافی بهره رسان

- نیست، پس باید حداقل هوای برکشیده بیشتر شود.
- ۲- ابزار نفس- که آنها را شناخته ای!- ناتوان شده اند و نیاز به آسودن دارند و این ایست نفس، همان آسودن ابزار نفس است.
- ۳- شاید از سوء مزاج باشد، چنان سوء مزاجی که نیرو بر انداز یا خشکاننده یا سفت کننده ابزار نفس است که اکثراً سفت شدن ابزار نفس سبب نفس دو مرحله ای می شود.
- ۴- ابزار نفس به درد آمده یا اندام همجوار ابزار نفس آزار دیده است.
- ۵- ورم در ابزار نفس است، یا اندامان همجوار ابزار نفس ورم کرده اند؛ از قبیل: حجاب، کبد، طحال، که کبد ورم کرده بیشتر از طحال ورم کرده بر اندامان ابزاری نفس کش تأثیر دارد.
- ۶- از نوعی بیماری است که ابزار نفس کش را در بر گرفته و بارها ابزار نفس کش را گفته ایم که چه هستند و کدامند.
- ۷- تشنجی زیاد روی داده است یا در راه رخ دادن است. که این نوع از نفس تشنجی در بیماریهای سخت و تهیهای شدید خوش خبر نیست و نشانی از بدی دارد
- ۸- یا اثر سرماست که در این حالت از تب شفا یابد.

فصل بیست و پنجم

نفس نیمه به نیمه

نفسی را نیمه به نیمه گوئیم که شخص نیمی از ریه اش سالم است و نیمی ناسالم و آسیب دیده، پس نفسش نیم به نیم می شود و مرکب از نفس سالم و ناسالم می باشد.

فصل بیست و ششم

نفس دشوار (عسر)

نفسی را دشوار می نامیم که خواه گذار نفس تنگ باشد یا فراخ، نفس به زحمت کشیده می شود. انگیزه آن نیز چند جهت دارد:

- ۱- آسیب دیدگی اندامان نفس، چنان که در بحث از غیر این نوع نفس هم آمده است.
- ۲- حرارتی آلا و مانند آتشین بر قلب چیره شده است.
- ۳- سرمایی که نیروی حرکت دهنده اندامان نفس را از بین برده است، یا به چنین نیرویی گزند رسانیده است، چنان که اتفاق می افتد که از داروی سردی بخش آیکی مالیدنی یا غیر مالیدنی سردی بر حجاب تأثیر گذاشته باشد.
- ۴- سوء مزاجی که از هوای سرد یا از ضمد سردی بخش، که بر بالای بیهی حجاب می گذارند تا آسیبی را از حجاب دور کند یا معده و کبد را چاره ساز باشد، حجاب که بسیار به ضمد نامبرده نزدیک است از ضمد متأثر شود و به خوبی نتواند گسترش یابد.

- ۵- از نوعی بند آمدنی در گذار نفس که راه را بر هوای بر کشیده می بندد، و نیاز به کوشش زیاد دارد تا راه بندگان را از راه برداشت، این نوع از نفس برخلاف نفس تنگی است.
- ۶- ممکن است راه بند آور و رمی باشد.
- ۷- از اثر داروی مسهل که کار نکرده و نفس را برانگیخته است.
- ۸- از اثر حقه ای تند باشد که عمل نکرده باشد.
- ۹- در بیماری ذات الجنب رگ زنی شده و بهره ای نداده است.
- و بر توست که هر آنچه در این کتاب - چه در همین موضوع نفس چه در آخر - درباره تنگ نفسی نوشته ایم، بخوانی!

فصل بیست و هفتم

نفس درست ایستادن (انتصاب) راستا

نفسی را نفس انتصاب می نامیم که تا انسان در نشستن و ایستادن راست نباشد و گردن را به سوی بالا نکشد گذار هوای نفس باز نمی شود.

اگر کسی گردنش را به سوی جلو یا عقب خم کند یا سینه را پس و پیش ببرد، نفسش تنگ می شود.

هر گاه راست نشستن یا راست ایستادن نبود و به ویژه اگر دارنده نفس بر پشت دراز کشید اجزاء ریه بر هم می آیند و گذارها را می بندند. این را هم باید یادآوری کنم که در حالت بر پشت خوابیدن اجزاء ریه خود به خود بر هم می آیند و تنها گذاری کوچک و تنگ می ماند که در حالت نفس تنگی بر پشت خوابیدن، آن مجرای کوچک نیز بسته می شود.

ممکن است این بند آمدن گذار نفس در تبها و امثال تب روی دهد که بخارهای آبی و رطوبتهای تراوش کننده زیاد است.

ممکن است مجرای نفس از خلط پر شده باشد یا از خلط بند آمده باشد و یا ورم این راه بندگان را ایجاد کرده است. یا این که ماهیچه ها سست شده اند؛ که در این حالت اگر به سوی پاها فرو هشته نشوند و به سوی پشت و سینه فرو هلند، فشار بر گذار نفس وارد آید.

فصل بیست و هشتم

نفس طبیعی نسبت به سن و سال و حالات گوناگون انسان

۱. کودکان انسان در کودکی هضم خوراکش بیشتر و بادوام تر است، زائده های ماده دودی در آنها بیشتر از بزرگان است و حرارت هم دارند. پس نیاز به نوعی نفس دارند که بتوانند از عهده بیرون راندن ماده دودی و فرو نشانیدن حرارت خارج از طبیعی بر آیند. کودکان نیروی زیاد ندارند و هنوز

بدنشان به حد کافی نمو ننموده است، پس حتماً در چنین حالتی، سرعت و پیایی آمدن و بزرگی نفس - اما نه بسیار بزرگ - در كودك حس می شود.

۲- نفس جوانان: بزرگ تر از نفس كودكان است، لیكن سرعت نفس و پیایی آمدن نفس در جوانان كمتر از آن است كه در كودكان است، زیرا تنها نفس بزرگ نیاز آنها را بر می آورد.

۳- نوپیران (از چهل ساله تا شصت ساله كهل): نفس نوپیران از حیث زیادی از نفس جوانان كمتر و از حیث كاهش به نفس پیران نمی رسد.

۴- پیران (از شصت سال به بالا): نفس پیران از نفس نوپیران و جوانان كوچك تر و كندروتر است و بیشتر مختلف می باشد و سبب بر تو پوشیده نیست!

فصل بیست و نهم

نفس فشاری

نفس کسانی كه معده شان زیادتر از لازم پر باشد، نفس زنان باردار كه شكم برآمده دارند، نفس بیماران استسقای و هرچه از هر سببی شكم برآمده است؛ اگر نیروی کافی ندارند نفس به كوچکی گراید، زیرا فشار بر حجاب وارد آمده و حجاب از گسترش می كاهد. نفس چنین کسانی تا نیرو دارند تنها كوچك است و سرعت و پیایی زدن ندارد، اما اگر نیرو و كاهش یافته است تنها نفس پیایی هست.

فصل سی ام

نفس حمامیان

كسی كه با آب گرم خود را می شوید، از آنجا كه ابزار نفس كش نرم می شوند، بر حسب حالت گرمی حمام و آب آب تنی، نفس بزرگ، سریع یا پیایی می شود.

كسی كه با آب سرد آب تنی می كند، حالش برعكس حالت حمامی است.

فصل سی و یکم

نفس در خواب

اگر شخص دارای نیروی کافی است، نفس بزرگ و مختلف می كشد و سبب همان است كه در بحث نبض بیان شد. ترنجیدن ابزار نفس در خواب بیشتر و سریع تر از گسترش آن است؛ زیرا در هنگام خواب هضم كردن خوراك بیشتر است.

فصل سی و دوم

نفس در سینه درد

نفس سینه درد - چنان که قبلاً برایت شرح داده ایم - به کوچکی و کوتاهی گرایش دارد و امکان دارد که نفس دومرحله ای، و شاید نفس دشوار باشد و اگر التهابی اندامان سینه را در بر گرفته است؛ ممکن است نفس کند و پیایی باشد - چنان که یاد گرفته ای! - اکثراً کوچک و کوتاه است و احتمال کُندنفسی کمتر است؛ زیرا احتمال بند آمدن راه نفس و کم گستردن ابزار نفس بیش از آن است که نیاز به نرمش و کُندروی باشد.

آزار دیدن ابزار نفس از گسترش، بسیار بیشتر از آزاری است که از سرعت نفس احساس می کنند و هر گاه قلب گرم التهابی شد، چاره ای جز این نیست که نفس سریع به میان آید هر چند آزار دهنده هم باشد.

فصل سی و سیم

نفسی که از هر انگیزه ای تنگ می شود و نفس بیماران آسم

کسانی هستند که از بسیاری از رویدادها نفسشان تنگ می شود، و باید با نفس سریع نفس تنگی را جبران کنند، همچنین چنین کسانی از کمترین سبب - هر چه باشد - نفس پیایی می کشند، اضافه بر این که به تنگ نفسی دچار شده اند.

پس در نتیجه نفس آنها، هم کوچک، هم تنگ و هم پیایی آید.

اما نفس بیماران آسم (ربو) در باب ویژه به بیماری آسم بحث خواهد شد.

فصل سی و چهارم

نفس دارندگان ریم

چنین کسانی که ریم در ابزار نفس کش دارند، باید سینه را با زحمت زیاد کاملاً گسترش دهند، نفس آنها گرم و پف مانده است. نفس بزرگ به میان نمی آید و چیزی نیست که انگیزه نیرو باشد زیرا چنین بیمارانی در ناتوانی به غایت و منتهی رسیده اند، در صورتی که نیرو در بیماران ذات الریه و بیماران آسم به کلی از بین نمی رود.

فصل سی و پنجم

نفس بیماران ذبحه و خفگی

نفس کسانی که با بیماری ذبحه و خفگی دست به گریباند، همراه گسترش بزرگ است و

گاهی که نیاز باشد سریع و پیایی می شود، این در حالی است که ماده در ژرفا باشد. نفس چنین کسانی صدای پف مانند ندارد.

فصل سی و ششم

گفتاری به طور خلاصه دربارهٔ ربو (آسم)

ربو یکی از بیماریهای ریوی است، کسی که به این بیماری مبتلاست ناچار است که نفسش پیایی باشد، همانند کسی که دارد خفه می شود یا کسی که بسیار خسته است و به هن هن می افتد. بیماری آسم که به سراغ جوانان رود، علاجهش دشوار است تا چه رسد به پیران که به زحمت شفا یابند و مادهٔ بیماری در پیران به پختگی نمی رسد.

اکثراً در هنگام بر پشت دراز کشیدن درد آسم شدت می یابد. این بیماری از بیماریهایی است که به درازا می کشد و به زودی دست بردار نیست، و با این که به درازا می کشد، نوبتهای شدید هم همراه دارد، نوبتهای همانند صرع و تشنج. سبب بیماری ربو چندین احتمال دارد:

۱- خود ریه و آنچه باریه پیوند نزدیک دارد، آسیب دیده باشند، به طوری که خلط غلیظ در شریانها و شاخه رگهای ریز شریانها و پرزه رگهایی که از شریانها می مکند خزیده و بیرون نمی آید.

۲- خلط - که مایهٔ بیماری است - در خود قصبه باشد.

۳- خلط در قسمت گوشتین متخلخل ریه و مکانهای خالی باشد.

۴- رطوبتهای ناباب از سوی سر آمده و به ریه ریزش کرده است، که این نوع بیماری آسم در کسورهای جنوبی و در هنگام وزیدن بادهای جنوبی زیاد روی می دهد.

۵- یا این که مادهٔ بیماری از جاهای دیگر - نه از سر - به ریه ریزش کرده است.

۶- سردمزاجی ریه، خلط مایهٔ بیماری را در خود ریه به وجود آورده است که کم کم شروع می کند.

۷- یا سبب در ریه و شریانهای ریه نیست، در معده است که یا خلط در معده به وجود آمده یا این که از سوی سر و کبد آمده و به معده ریخته است.

۸- منقطع شدن نفس از خستگی در هنگامی که نفس برمی کشند، سببش این است که معده بر حجاب فشار می آورد و حجاب بنوبهٔ خود مزاحم ریه می شود.

۹- اگر ریه سرد گردد یا غلیظ و ستر شود، به بیماری ربو کمک می نماید. خلطهایی که سبب بیماری آسم می شوند گاهی از چگونگی آزار می رسانند و گاهی از چندی، که در اندازه زیاد باشند.

۱۰- گاهی - اما به ندرت - روی می دهد که ربو از خشکی و خشکیدن ریه و ترنجیدن و بر هم

آمدن ریه روی می دهد.

۱۱- شاید از سردمزاحی ریه پیدا شود.

۱۲- آسیبی به منشأ اندامان نفس کش رسیده باشد که خلط مایه بیماری از عصب و نخاع و مغز بر آنها تأثیر گذاشته باشد.

۱۳- مایه بیماری به صورت نزله (ماده آبکی) از منشأ آمده و اندامان نفس کش را در بر گرفته است.

۱۴- از اندامان همجوار اندامان نفس کش است که برای اندامان نفس کش مزاحمت ایجاد کرده اند و از گسترش باز می مانند. مانند معده که مزاحمت برای حجاب ایجاد می کند.

۱۵- شاید از جمع شدن و بند آمدن بخار دودی در ریه باشد، یا بخار دودی به ریه رسیده باشد.

۱۶- شاید از حبس شدن باد در اندامان نفس کش باشد و مزاحم نفس کشیدن شود.

۱۷- یا از کوچکی سینه باشد که نمی تواند نیاز را از نفس بر آورد.

۱۸- آسیبی سرشتی و در خلقت برای نفس ایجاد شده است، همچنان که از کوچکی معده آسیب بر غذا وارد آید.

گاهی بیماری ربو شدت می یابد و بیماری نفس انتصابی (نفس راست) می شود و بسیار روی می دهد که ربو تبدیل به ذات الریه شود.

نشان از چگونگی حالت بیماری ربو:

۱- اگر سبب ربو خلط و رطوبتهایی است که در قصبه هستند، در اوایل نفس کشیدن نفس تنگ است، سرفه کم است، صدای سینه صاف کردن (تنحنج)، خرتاسه از بینی شنیده می شود، توگویی چیزی در راه نفس گیر کرده است.

تا اندازه ای گرانی در سینه حس می شود، تف کردن خلط هست که از جای نزدیک بر می آید.

۲- اگر سبب خلطی است که از بالا ریزش کرده است نشانش این است که ربو یکدفعه روی آورد، و گرنه ربو به تدریج و اندک اندک پدید آید.

۳- اگر سبب موجود بودن خلط در رگهای درشت باشد، نبض بیمار مختلف و خفقانی است و اگر این حالت خفقانی نبض، ریشه دواند و محکم گردد، به مرگ بیمار می انجامد. در اکثر حالات نبض بیمار ربو خفقانی است.

۴- اگر خلط انگیزه ربو در خارج از جاهای تهی باشد، هر کیفیتی داشته باشد فرقی نمی کند، نشانه اش این است که سرفه در کار نیست.

۵- اگر بیماری ربو از شراکت اندامان منشأ گرفته است، سابقاً علامتها را برایت گفته ایم!

۶- اگر در شراکت، اندامان همجوار ابزار نفس هستند، نشانه اش بر انگیزگی ماده بیماری است از سوی آنها و پر شدن ابزار نفس از ماده است.

۷- اگر سبب از نزله هاست، چگونگی نزله ها نوعیت خود را می نمایند.

۸- اگر از ترکیدن ورم ریم و چرك یکباره هجوم آورده و در جایی در ابزار نفس جمع شده است،

سابقاً بحث شده است و همچنین حالت بعد از ورم را شرح داده ایم.

۹- اگر سبب سرایت خشکی به ابزار نفس است، تشنگی و نبودن تف کرده ناباب نشان آن است که در این حالت بیمار از خوردن چیزهای رطوبی و به کار بردن نمین ها احساس سبک شدن و کاهش در بیماری می کند.

۱۰- اگر سبب بیماری ربو باد است، نشانش را در سبک شدن سینه بجوی! گاه به گاهی سینه تنگ می شود و این بر حسب چیزی است که بیمار تناول کرده است. مثلاً چیزهای بادزا، یا چیزهایی که سبب باد نمی شوند.

۱۱- اگر سبب ربو سردمزاجی ریوی است - چنان که پیران را مبتلا سازد - ربو کم کم و به تدریج آید و در نتیجه محکم می شود.

معالجه ربو، تنگ نفسی و سایر اقسام آن:

۱- اگر سبب ربو رطوبت است، باید به نرمی و یواشکی رطوبتی ها را از ریه برچید. اگر دانستی که آسیب وارد بر ریه سببش گرد آمدن ماده زیاد است، همگی بدن را پاکسازی کن و مسهل به کار ببر! داروهای نرمش آور و پخته گرداننده مورد نیاز است، اما دقت کن دارو آن قدر گرمی آور نباشد که ماده را در ریه غلیظ نماید و بخشکاند و از این روست که پیشینیان در چنین حالتی افیون، بنگ، مهر گیاه را با داروهای معالج قاطی نمی کردند. مگر در حالتی که ماده نزله ای زیاد ریزش می کرده و می خواسته اند آن را از ریزش باز دارند و حتی اسفرزه را به کار نمی گرفتند مگر در صورت بسیار لازم و از روی ناچاری.

پس باید ماده غلیظ یا لزج را نمناک تر کرد و کوشش کنی که برسد و آمادگی بیرون دادن داشته باشد، نباید تنها به نرم کردن یا پارچه پارچه کردن ماده به سادگی اکتفا نمایی؛ زیرا ممکن است ماده به حالتی در آید که از بیرون آمدن سرپیچی کند و شدت یابد و زخم ریه را سبب گردد.

نباید داروهای ادرار آور به کار ببری! زیرا تنها ماده رقیق را بیرون می ریزند و با غلیظ بر نمی آیند. اگر تشخیص دادی که همراه بیماری ربو غلظتی در کبد پیدا شده است، داروهای از قبیل: مشکانیه، خارا گوش، داروهای که برای هر دو حالت آسم و غلظت کبد مفیدند از قبیل: روناس و زراوند را استعمال کن!

۲- اگر بیمار مبتلا به ربو، کودک باشد باید دارو را با شیر مادر قاطی نمود و داروها معتدل باشند مثلاً رازیانه سبز را با شیر مادر مخلوط کن!

غذایی که در پخته گردانیدن ماده و بیرون دادن آن از راه دهان کمک کند: آبگوشت خروس پیر است.

۳- اگر در بیماری ربو نفس انتصاب (نفس راستا) هست، تا ممکن است به وسیله پارچه قماش زبر و گر نه با دست بدون پارچه زبر، سینه و نزدیکهای سینه را به اعتدال ماساژ ده! و ماساژ بدون روغن باشد مگر این که خستگی زیاد را در بیمار احساس کنی. اگر دیدی که خستگی زیاد روی

آور است، روغن را در ماساژ به کار ببر!

در بعضی حالات ماساژ را وسیلهٔ مشک چوپان و بورهٔ قرمز باید انجام داد و ماساژ تند باشد. ۴- اگر دیدی که مادهٔ سبب بیماری ریزش زیاد است، حتماً باید آن را وسیلهٔ مسهلی که از بزرگزنه، بسپایک، سیماهنگ، پیه حنظل درست می‌کنند، ماده را پاکسازی کنی.

بهتر آن است که بعد از پاکسازی وسیلهٔ اسهال وقی، بیمار ورزش صدا انجام دهد، به تدریج صدای بلند سر دهد تا به صدای قوی و دراز می‌رسد.

یکی دیگر از معالجات ربو، قی کردن پیایی است و به ویژه بعد از خوردن ترب قی کند. اگر بیماری شدت یافت و معالجه به اشکال بر خورد، چهار درهم بورك را با پنج اوقیه شربت عسل تناول کند. خربق سفید نیز در علاج ربو بسیار مفید است. استفاده از خربق در بیماریهای سینه هیچ جای بیم نیست و نباید گمان بد دربارهٔ آن داشته باشی! طرز استعمال خربق برای معالجهٔ ربو آن است که پارچه‌هایی از خربق را در ترب جای دهند و يك شبانه روز بماند و آنگاه خربق را از ترب بیرون آورند و ترب را بخورند.

اینك داروی دیگر: خردل و نمك هر يك يك درهم، بورك ارمنی نیم درهم، بورهٔ قرمز يك دانگ با پنج استار آب و عسل مخلوط کنند و تناول نمایند، و باید عسل در این دارو يك اوقیه باشد. نرمی شکم بیمار در طول بیماری، یکی از بایسته‌های علاج است و بدین منظور بهتر آن است که بیمار قبل از غذا خوردن کبر نمك سود بخورد. گوشت شاه ماهی کهنه (تازه از آب بیرون نکشیده)، آگوش خروس پیر با مغز دانهٔ کاجیره، لبلاب و سلق در نرمی شکم کمک می‌نمایند. اگر از این معالجه شکم نرم نشد، آب جو بسیار جوشیده را با کمی فریون (گیاه شیر سگ) و سس صغیر بخورند. اگر با آبی که سس صغیر در آن پخته است عسلاب درست کنند و بنوشند بسیار فایده بینند.

اگر مقدار يك مثقال از سس صغیر را با شراب سیکی بخورند خوب است.

آب پزانجیر و پونه و سداب را با عسل مخلوط کنند و بنوشند داروی خوبی است.

آب پز شنبلیله را با انجیر چاق و چله همراه عسل زیاد بارها قبل از غذا بخورند و مدت خوردن دارو قبل از غذا زیاد باشد. آب پز مویز و شنبلیله با آب باران قاطی کنند یکی از داروهای مفید می‌باشد.

يك نوع معالجهٔ ربو ورزش است. از ورزش سبك شروع کنند و به تدریج آن را سرعت بخشند، که مبادا شتاب در سرعت بخشیدن به ورزش به شدت ماده را به حرکت درآورد و خفگی در ابراز نفس روی دهد.

غذای بیمار آن ربو: باید غذا را هم چنان که دربارهٔ ورزش گفتیم از کم و سبك شروع کنند و به تدریج به غذای نیر و بخش تر برسند. نان برشته با دیگ ابرار خوشبو شده که از خمیر برآمده باشد، آجیل (نقل)، از آن نرمی بخشها باشد که بزرگتر تریك، حسل، مرزهٔ کوهی، پونه در آن داخل باشد.

چربی که در غذای بیمار به کار می رود، باید از قبیل پیه خرگوش، گوزن، و آهو باشد، که پیه روباه در این باره ویژگی دارد. بیمار از خوردن ریه روباه باید استفاده ببیند. ریه روباه داروی بیماری ربو است. اگر ریه روباه را خشک کنند و بیمار ربو به وزن دودرهم از آن بخورد، بسیار بهره ببند.

همچنین ریه جوجه تیغی بیابانی از داروهای بسیار مفید برای معالجه ربو به حساب می آید. گوشتی که خوردنش برای بیماران ربو خوب است عبارت است از: ماهی سنگلاخی که در رودخانه زندگی می کند، نه ماهی باتلاقها. گوشت گنجشک، کبک، دراج، آبگوش خروس، گاهی زبان بره^۱ را هم باید جزء غذای بیمار به حساب آورد. مشروبات مناسب بیماران ربو: شراب ریحانی که نه شده و آبکی بنوشند اما زیاد ننوشند. اگر نیاز بدین بود که ماده را پخته گردانند، مانعی ندارد که زیاد بنوشند، اما باید بسیار آبکی و کم نیر و گردانند، شربت عسل نیز بهره رسان است.

شرابهای تخمیر شده شیرین که با داروهای نرمی بخش قاطی باشند در معالجه این بیماری مفیدند زیرا زداینده، نرمی بخشی و گرمی بخشی به اعتدال دارند. بیمار ربو باید میان غذا خوردن و مشروب نوشیدن فاصله اندازد و نزدیک به همدیگر نباشند. بیمار ربو نباید آب خوردنی را یکدفعه سر کشد، باید جرعه جرعه و در چندین بار بنوشد. پرهیز بیماران ربو: تا حدی که ممکن است از حمام رفتن دوری جویند و به ویژه بعد از غذا خوردن فوراً به حمام نباید بروند. خواب زیاد زیان آور است و به ویژه خوابیدن در روز، خوابیدن بعد از غذا بدون فاصله زمانی زیان آورترین چیز برای بیمار ربو است. اگر بیمار ربو احساس سستی کرد یا بسیار خسته شد، و از گرما پیکر گشت بخوابد اما خواب کم و سبک.

از هر تخمه ای که بادزا باشد دوری کنند. هرگز بر غذا آب ننوشند، شراب ننوشند. داروهای مسهل که برای بیماران ربو بهره رسان است و در اسهال دادن قوی هستند از این قرار است:

- ۱- جواشیر، پیه حنظل، هر يك يك درهم با عسلاب تناول کنند.
- ۲- گند بیدستر، اندران.
- ۳- و هر گاه بیماری شدت یافت، حتماً باید در ماه دو بار «حب غاریقون» تناول نمایند که نسخه اش این است:

قارچ چمنی سه جزء، پیه حنظل نیم مثقال (يك درهم: نسخه)، ریشه سوسن (شیرین بیان):

۱- لسان الحمل: زبان بره، گیاه بارهنگ، در اینجا که غذای گوشت برای بیمار مطرح است، گمان می کنم که زبان بره مقصود باشد نه گیاه بارهنگ. م.

نسخه) يك جزء، گندناى يبابانى يك جزء، تربد پنج جزء، معجون تلخ مسهل (ايارج فيقرا) چهار جزء، انزروت يك درهم، مريك درهم؛ همه آنها را به وسيله شراب سيكى درهم بسر شدند و هر باره به وزن دودرهم از آن تناول شود.

نسخه ديگر: پيه حنظل نيم مثقال، رازيانه شامى يك ششم مثقال، با آب درهم بسر شدند و حب گردد. بيماريك روز قبل از آن كه حب را به كار بيرد بايد حقه شود. ماده حقه: آب سلق، روغن كنجد، بورك و امثال آنها باشد. آنگاه حب را تناول نمايد.

نسخه ديگر: پيه حنظل دودانگ، بزرگزنه يك درهم، سس صغير نيم درهم در عسلا ب به هم زده مى شوند و معجون مانندی گردد بعد از تناول آن بايد سه ساعت صبر كنند و آنگاه يك يا سه اوقيه عسلا ب بر آن بنوشند.

نسخه ديگر: پيه حنظل، درمنه در اجزاء برابر، بورك نيم جزء، ريشه سوسن (شيرين بيان: نسخه)، يك جزء، جواشير يك جزء؛ از آنها حب سازند و مقدار تناولى هر باره از نيم درهم تا دودرهم است، بعد از تناول حب يك ساعت صبر كنند و آنگاه نيم قوطولى عسلا ب بنوشند.

نسخه ديگر: خردل يك مثقال، نمك طعام نيم مثقال، افشره گياه سيماهنگ نيم مثقال، هشت عدد قرص شود و يك روز درميان قرص را تناول كنند، قرص را به وسيله عسلا ب بيلعند كه هم شكم را نرم مى كند و هم در آسان بيرون دادن ماده ناباب از راه دهان كمك مى نمايد.

هرگز نبايد يك نوع دارو را براى هميشه در علاج به كار ببرى! نوع دارو را تغيير ده، زيرا اگر دارويى هميشه به كار رفت، طبيعت با آن خو گيرد و از آن تأثير نمى پذيرد.

بايد بدانى كه بدن كسى با بدن ديگرى فرق دارد. هر بدنى با نوعى دوا علاج پذير است و اين مناسبيت دارو با بدن را بايد از راه آزمون به دست آورد؛ وقتى از آزمون نتيجه گرفتى، در دارو دقت كن كدام بيشتر بهره رسان است آن را تجويز كن! بايد راه ريزش ماده را پيدا كنى، اگر ماده از سر سرازير شده است، داروى بازدارنده نزله ها را - كه ياد گرفته اى - به كار انداز و در پا كسازى خلط مائى بيمارى كوشش كن!

شايد در معالجه سرازير شده ها از سر، نياز به داروهاى مخدر باشد، گل ارمنى در بازداشتن نزله ها اثر شگفت آور دارد.

براى معالجه ربو داروهاى متفرقه ديگر نيز هست، از قبيل:

۱- داروى «ديسقوريدوس».

۲- زراوند غلطان، كه هر روزه نيم درهم از آن را با آب تناول نمايند.

۳- سكيينه همراه شراب.

۴- ثمر سرو كوهى يا ثمر سرو.

۵- ثمر سرو بستانى.

۶- هزار گوشان.

۷- هزارچشان كه به وزن چهار دانگ و نيم با آب رگهاى چهارگانه (اصول اربعه) باشد.

- ۸- سرکه ای که بزرگزنه در آن بارها خیس شده است.
 - ۹- بزرگترین که روغن بادام شیرین بر آن باشند.
 - ۱۰- ریشه روناس به وزن سه چهارم درهم، همراه اسکنجبین پیاز دشتی.
 - ۱۱- اسکنجبین پیاز دشتی خود به خود در علاج بیماری ربو مفید است.
 - ۱۲- پیاز دشتی برشته به تنهایی و به ویژه اگر با عسل و زراوند غلتان باشد بسیار بهره رسان است.
 - ۱۳- داروی پونه ای (فوتنجین).
 - ۱۴- درمنه.
 - ۱۵- سوسن.
 - ۱۶- گند بیدستر.
 - ۱۷- ماش دارو.
 - ۱۸- آب پز لوف، لوفای بزرگ و کوچک هر دو برای هر دو حالت بیماری ربو یعنی ماده بیماری غلیظ و در حرکت باشد، یا این که ماده هنوز در مرحله نخستین است و آبکی و آرام گرفته است و به حرکت در نیامده است، داروی بسیار خوبی است. در آخرین مرحله های بیماری از لوف، انگشت پیچ سازند که عسل با آن باشد و بلیسند، بسیار خوب است.
 - ۱۹- شیرۀ درخت بنه به تنهایی یا با اندکی عاقر قرحا.
 - ۲۰- بارزد.
 - ۲۱- جواشیر نیز در این بیماری بسیار مؤثر است، لیکن باید با احتیاط به کار برد و باید بیم آن داشته باشی که نکند به عصب زیان برساند.
 - ۲۲- «داروی گوگرد» نیز برای علاج این بیماری خوب است.
- و اینك يك نسخه ترکیبی از داروها:
- ترتیزك، كنجدهريك به وزن سه درهم، حسل خشكیده هفت درهم، باهم قاطی شوند و بر حسب تشخیص مقدار خوراکی را تجویز کن!
- نسخه دیگر: ریۀ خشك شده روباه پنج جزء، پونه کوهی چهار جزء، بزرگ کرفس و ساذج هر يك هشت جزء، هل و فلفل هر يك چهار جزء، بزرنگ دو جزء، آب پیاز دشتی باهم و زرش عسل بر آتش زغال نهند بجوشد تا منعقد می شود، داروهای نامبرده را در آن قاطی کنند و مقدار يك «مسطرون» قبل از غذا و يك مسطرون بعد از غذا تناول نمایند.
- نسخه دیگر: پونه، آویشم، زنبق، فلفل، رازیانه شامی، در عسل بسرشند و هر صبح و شام به اندازه يك فندق از آن تناول کنند.
- نسخه دیگر: نخود مریم کوهی، درمنه رومی، ماش دارو، گند بیدستر، کندر، حسل، هر يك يك مثقال با شراب سیکی بسرشند و شبانه روز دوبار و هر بار يك باقلا (نیم درهم) با عسلاب تناول نمایند.

نسخه دیگر: گند بیدستر، زراوند غلطان، اندران، ازهر يك يك درهم، ده دانه فلفل با مر بای انگور مخلوط شود، هر باره يك باقلا (نیم درهم) در اسکنجبین تناول شود.

نسخه دیگر: بورك چهار جزء، فلفل سفید دو جزء، انجدان سه جزء، اندران دو جزء، با شراب سیکی به هم زده شوند و هر باره با آب عسل به اندازه نیم درهم تناول شود.

نسخه دیگر: گند نای بیابانی، کوشنه، صمغ درخت کاج، دانه ثمر صنوبر، ازهر يك يك مثقال. ار به (مریم نخودی کوهی)، گند بیدستر هر يك يك مثقال، فلفل سفید، افشره سیماهنگ هر يك نیم مثقال با عسل سرشته شود و هر باره نیم درهم از آن را با عسلاب گرم بخورند.

نسخه دیگر: بورك، خردل، ازهر يك دو جزء، پونه کنار رودخانه ها، افشره سیماهنگ هر يك يك جزء با سرکه پیاز دشتی معجون شود و در هر باره اندازه يك دانه از گاودانه درناشتا با عسلاب ببلعند.

نسخه دیگر: درمنه، خاراگوش، سداب با عسل آمیخته یا با عسل بپزند یا این داروها در آب بجوشند و منعقد شوند و با عسل تناول کنند. اگر با عسل آمیخته شده اند باید با اسکنجبین بنوشند.

نسخه دیگر: آب پز پونه با شیر خوب دارویی است، برای بیماری ربو و به ویژه اگر بیمار حرارت داشته باشد.

و بدان! که زنجفیل شامی، برای این درد دواست.

زرنیخ با صمغ صنوبر با هم حب شوند داروی خوبی است.

زرنیخ با عسلاب، گوگرد با نیمبرشت نیز از داروهای بیماری ربو است.

زیره با سرکه آمیخته، دوايي است به اعتدال و خوب، و برای نفس انتصاب (نفس راستا) بسیار بهره رسان است.

لعاب خردل سفید با يك برابرش عسل انگشت پیچ شود و بلیسند، بیماران ربو فایده ببینند. اینك داروی خوب که برای علاج خفگی و تنگ نفسی و حتی برای علاج عرق النسا هم مفید است:

نسخه: بورك چهار درهم، بذر تریزك دو درهم، همراه پنج اوقیه آب و عسل که به فوریت فایده رسان است.

روغنهای خوردنی برای بیماری ربو:

روغنهایی که بیمار ربو در خوراك می ریزد عبارتند از: روغن بادام شیرین، روغن بادام تلخ، روغن صنوبر.

روغنهای مالیدنی بر جسم: روغن سوسن، روغن غار، روغن شبت که بر سینه مالند. بخوریها:

۱- زرنیخ، گوگرد، با پیه گرده بز بر آتش نهند و بخور کنند.

۲- مر، کوشنه، دارچین خطایی، زعفران با هم بخور شوند.

- ۳- صمغ درخت کاج منعقد نشده، بارزد (قنه)، الوای اسقو طری.
- ۴- زرنیخ، زراوند نر، کوبیده و ساییده با هم آنگاه با پیه گاوماده بسرشند و قرصهایی به اندازه فندق از آن سازند و تاده روز هر روزه سه باریک درهم از این قرصها را بر آتش نهند و بخور کنند. هر گاه تشخیص دادی که ماده بخار دودی سبب آسم و نفس تنگی شده است و بخار دودی بر قلب مستولی است، یا این که معلوم شد که اخلاط در شریانها جمع است و سبب بیماری آسم و نفس تنگی شده است، در هر دو حالت آسم یا تنگ نفسی، رگ زدن بهره می دهد و بهتر آن است که از جانب چپ رگ زنی کنی.
- اگر سبب بیماری ربو باد است، دوراه دارد:
- الف- باید وسیله داروهای لطافت بخش- که آنها را می شناسی!- به نرمی و یواشکی بادر از میان برداری.
- ب- کاری کنی که راه بندانها باز شوند تا آنچه از بیرون آمدن سر پیچی می کند گذاری را بیابد و از آن بگذرد.
- در این باره مالش دادن سینه با روغن سنبل رومی، روغن غار، روغن سداب خوب است.
- ضمادها: ضماد شبت، بابونه، مرزنگوش، که هر سه در آب جوشیده بپزند و آنگاه بر سینه و هر دو پهلوی گذارند.
- داروهای نوشیدنی: ۱- شجرینا ۲- امروسیا ۳- سکبینه ۴- جواشیر. که مقدار تناولی از سکبینه و جواشیر هر کدام یک مثقال است.
- اگر سبب بیماری آسم و تنگ نفسی نزله است، باید نخست به باز داشتن نزله از سیلان پردازی و در مرحله دوم ماده جمع شده از نزله را از هم بپاشی.
- اگر پنداشتی که تنگ نفسی را سبب اعصاب است- اگر راست خواهی بخشی از دشوار نفسی است و از رده سوء تنفس به شمار می آید و البته نباید آن را تنگ نفسی گفت- علاج آن در باب راجع به نفس دشوار آورده ایم.
- اگر سبب بیماری ربو از خشکی و خشکیدن است، علاجش:
- نوشیدن شیر الاغ و شیر بز، نوشیدن افشره های سرد، روغنهای سرد رطوبت بخش، استعمال کردن روغن بادام در سوپهای رطوبی بخش، شراب آبکی آمیزه با آب.
- دوری جستن از چیزهایی که خاصیت گرمی دارند، دوری کردن از تحلیل برنده ها و خشکی آورها، چنان که خودت می دانی!
- آنچه برای چنین بیمارانی ملایم و سازگار است، داروهای پاشیدنی رطوبت بخش، مرهمها و مالیدنیهای نرم هستند.
- اگر سبب نفس تنگی حرارت بود و همراه حرارت التهاب هم بود، باید برای معالجه، مرهمهای سردی آور، قیر و طیهای سردی بخش به کار بری! چنین حالت تنگ نفسی- که در حقیقت- بخشی از بد نفسی (سوء نفس) است نه نفس تنگی که بخش آمد.

شر بت بنفشه، آب جو، در این حالت بهره رسانند.
اگر سبب سردی بود، باید در علاجش گرمی بخشهای نوشیدنی، پاشیدنیهای گرمی بخش به کار گرفت. شنبلیله پخته با روغن زیتون مفید است.

فصل سی و هفتم

انواع سوء نفس، نفس تباه

اگر سبب تباهی نفس حرارت قلب بود، داروهای مالیدنی و تناول شدنی سردی آور استعمال کن!
اگر سبب افزونی بخارها در خود قلب است، یا بخارهای زیاد از جاهای دیگر به ریه وارد شده است، شاهرگ دست را بزن! بیمار را وسیله داروی مسهل که از آب پنیر و اسکنجبین و معجون تلخ (ایارج فیکرا) ترکیب شده است پاکسازی کن!

هر دودست و هر دو پای بیمار را ماساژ ده!

اگر سبب رطوبت است و رطوبت زیاد از حد نیست و در اندازه میانگین است، اما رطوبتی است بند آورنده گذار نفس، داروهای زداینده از قبیل: دانه صنوبر، گردو، مویز استعمال کن!
همچنین برای علاج تباه نفسی رطوبی، یک سکرجه آب ریحان کوهی یا آب فیجن بهره رسان است.

اگر سوء نفس از رطوبت غلیظ است، داروهای پاکساز و زداینده - که قبلاً شرح داده ایم - خوبند. مانند: پیاز دشتی، حسل و غیره. و بدانچه در علاج ربو و به آنچه در باره بیماریهای سینه گفته شده است رجوع کن!

اگر سبب سوء نفس بخار و موادی باشند که از جاهای دیگر به ابزار نفس کش منتقل شده اند، دقت کن! اگر از مغز سرازیر شده اند، داروی علاج نزله را به کار ببر و سر را از مواد ناباب پاکسازی کن! و این در صورتی است که گوهر مغز ناتوان نشده باشد؛ که اگر گوهر مغز نیر و را از دست داده باشد، علاج پذیر نیست. اگر بخارها و رطوبتها از جاهای دیگر غیر مغز آمده اند و در ابزار تنفس جای خوش کرده اند، نخست رگ بزن، بعداً پاکسازی به عمل آور! سینه را با داروهای از قبیل: زراوند، سیر صحرایی، گیاه اسطوخودوس تقویت کن! شربت کوکنار ساده یا شربت کوکنار آمیزه با داروی تقویتی در تقویت سر بسیار مفیدند.

اگر سبب نفس تباه در اعصاب است، باید داروهای نیر و بخش اعصاب و داروهای نیر و بخش روان از قبیل روغنهای خوشبوی دارویی را استعمال کنی.

اگر سوء نفس از ورم مری، یا از سوء مزاج است، علاجش را می دانی و گفته شده است.
اگر سوء نفس از شراکت معده است، معده را بعد از پاکسازی تقویت کن! که داروی تقویت معده را بعداً ذکر خواهیم کرد.

اگر سبب سوء نفس سردی بود، در علاجش «شجرینا»، «امر و سیا»، «انقر دیا» (داروی بلاد)

به کار ببر!
 اگر سبب سوء نفس خشکی است، پانید و شیر تجویز کن و داروهای علاج خشکی را سابقاً ذکر کرده ایم از آنها استفاده کن!
 اگر سبب سوء نفس باد است، در علاجش کمادهایی را استعمال کن که در بحث ربو آمده اند. ضمادهایی بگذار که در بحث از ربو ذکر شده اند و سایر داروهای بادزا را به کار ببر!
 این را بدان! که زعفران در علاج نفس تباه و در علاج نفس دشوار بسیار مفید است؛ زیرا ابزارهای نفس کش را تقویت می کند و نفس کشیدن را چنان که لازم است آسان می نماید.

فصل سی و هشتم

علاج دشواری نفس کشیدن که آنهم از رده نفس تباه است.
 اگر سبب دشواری نفس رطوبت است، علاج را از جالینوس بشنو که می فرماید:
 «کسی که نفس به دشواری می کشد، چاره اش پیاز دشتی در غسل است که هر ماه دوبار تناول نماید و اندازه تناولی سی و شش قیراط باشد.
 در روزی که دارو می خورد، حرف نزنند. دو روز قبل از تناول دارو حرکت نکنند.
 خوراکش در ساعت هفت نان و شراب آمیزه با آب باشد، وقت شام زرده تخم مرغ را با مغز نان بخورد و فردای آن روز جوجه مرغ کوچولو را آبگوشت کند و بخورد، شب فردای آن روز حمام (آب تنی) کند».
 اگر از این داروی جالینوس کاملاً بهبود نیافت، «معجون بدل مرجان»، داروی «اندروماخس»، به کار انداز! و به ویژه اگر دیدی که بیماری درازمدت شده است حتماً از این داروها استفاده کن!

اگر تشخیص دادی که سبب دشواری نفسی در سر نهفته است، بیمار را وادار کن که هر هفته دوبار سر را با صابون و یورک بشوید. داروهای عطسه آور را زیاد به کار ببرد. باریب توب آمیزه با الواومر غرغره کند. پشت بیمار را با دستمالیدن ورزش ده؛ ساق پایش را از بالا به پایین باندپیچی کن؛ پاکسازهای ذکر شده را به کار ببر! حبی را تناول کند که ترکیبش بدین منوال است:

۱- نسخه: درمنه، ساقه فیجن، خشکه گیاه خاراگوش را با هم قاطی کنند و از آن حب سازند و هر یکی از این حبها به اندازه يك دانه نخود باشد، بیمار هر روز دو حب از آنها را ببلعد و اسکنجبین بعد از تناول حب بنوشد؛ اگر اسکنجبین پیاز دشتی باشد چه بهتر.

۲- نسخه دیگر: گند بیدستر، درمنه، هر يك يك جزء، خاراگوش، زیره، هر يك نیم جزء، همه با هم درهم شوند و حب گردند و حب به اندازه دانه نخود باشد.

۳- انگشت پیچ ساخته از کلم در علاج دشواری نفسی مفید است که بیمار آن را ببلسد.

نسخه دیگر: آهک چسبیده (کلس العلق) به زیر سبور در ظرفی سفالین بسوزانند تا خاکستر

می‌شود، خاکستر را با عسل مخلوط کنند، بیمار روزانه يك ملعقه = قاشق بخورد.
داروهای نامبرده در بالا، برای معالجه دشوار نفسی که از اعصاب سرچشمه گرفته باشد نیز مفیدند.

اگر سبب دشوار نفسی حرارت باشد، حبّی که ذکرش آید بسیار بهره‌رسان است:
نسخه: گل محمدی شش جزء، ریشه سوسن (شیرین بیان. نسخه) چهارده جزء، زرشک
دو جزء، لاک، راوند، مصطکی، صمغ عربی، کتیرا، رب شیرین بیان، بزرپنیرک، هر يك يك درهم،
افشره مشکانیه، افشره خاراگوش، سنبل، رازیانه شامی، بزررازیانه هر يك سه درهم، زعفران نیم
درهم، بزرخیار، بزرخیار چنبر خوردنی، بزرکدو حلوائی، بزرخر بزه هر يك يك درهم، که از همه
اینها با هم حب سازند، بیمار استعمال کند.

باید داروی پاکسازی چنان را در پاکسازی به کارگیری که خلط گرم را پاکسازی می‌نماید.
اگر سبب دشوار نفسی از ناتوانی رویشگاههای عصب یا آسیب وارد آمده است، علاجش:
۱- داروهایی است که روان داخل عصبها را تقویت کند.

۲- روغنهای گرم خوشبو از قبیل روغن نرگس، روغن سوسن، روغن رازقی.

۳- روغنهای آمیخته با ادویه دیگر ایزار.

۴- مرهمهای ساخته از روغنهای نامبرده.

۵- روغن زعفران و خود زعفران در این باره بسیار بهره‌رسان است.

اگر سبب نفس دشوار، ضربت خوردن رویشگاه این عصبها باشد، باید داروی بازدارنده ورم
را به کار برد.

گفتار دوم

صدا

فصل اول

پیدایش صدا و آسیبهای آن

به وجود آورنده صدا، ماهیچه‌هایی هستند که در حنجره جای دارند، این ماهیچه‌ها در اندازه معین و بایسته باز می‌شوند و صدا را بیرون می‌دهند و صدا را می‌کوبند. پس ابزار صدا ساز حنجره و جرمی است شبیه به زبانه سرنا که می‌توان در حقیقت همین زبانه سرنا مانند را اولین ابزار راستین خلق صدا دانست. سایر ابزارهای صدا ساز مددکار این زبانه به شمار می‌آیند.

فرستنده اصلی برای ماده صدا، ریه است. حجاب و ماهیچه‌های سینه بر انگیزنده ماده صدا هستند. ماده صدا عبارت از هوایی است که در حنجره شروع به موج زدن می‌نماید. پس باید دانست که هر گاه آسیبی صدا را در بر گرفت، سبب یا از خود حنجره است یا از آسیب دیدگی بر انگیزنده ماده صداست که همانا حجاب و ماهیچه‌های سینه می‌باشند. آسیب دیدگی صدا ممکن است چندین حالت داشته باشد:

۱- از کار افتادن صدا به کلی.

۲- کاهش یافتن صدا.

۳- دگرگون شدن صدا، که این دگرگون شدن صدانیز چند گونه است:

الف - صدا کلفت دورگه می‌شود.

ب - صدا غلیظ می‌آید.

ج - صدا حدّت و شدّت دارد.

د - صدا سنگین و به تائی بیرون آید.

ه - صدا زیر است.

و - صدا می‌لرزد و غیر اینها.

انگیزه‌های آسیب‌رسان به صدا، چند جهت دارد:

۱- سوء مزاج ساده و تنها بدون ماده.

۲- سوء مزاج همراه ماده.

۳- ریزش ماده نزله‌ای به حنجره.

۴- از بین رفتن تك عصب.

۵- بریدگی در عصب.

۶- ورم.

۷- درد و آزار.

۸- ضربت خوردن.

۹- بر زمین افتادن.

همچنین سبب آسیب دیدن صدا چندین احتمال دارد:

۱- آسیب در خود ابزار صدا آفرین است.

۲- آسیب از شراکت منشأی باشد، که عصبهای پراکنده در ماهیچه‌های صداساز به آن نزدیکند.

۳- آسیب از شراکت منشأی باشد، که دور از عصبهای پراکنده در ماهیچه‌های صدا آفرین می‌باشد، که منظورم مثلاً مغز است.

۴- اندامان همسایه ابزار صداساز آسیب دیده‌اند و آنها را در این آسیب شرکت داده‌اند.

اندامان همسایه عبارتند از:

الف - اندامان تغذیه.

ب - اندامان نفس کش.

ج - اندامانی که فراگیرنده تغذیه و اندامان نفس کش هستند، که عبارتند از: شکم، سینه، آنچه با شکم و سینه پیوند محکم دارد، مانند مهره پشت.

۵- یا کام آسیب دیده و اندامان صداساز را شریک خود گردانیده است؛ که هر گاه کام به سوی رطوبت غیر عادی یا خشکی خارج از معمول یا زبری فوق العاده گرایش پیدا کرد، صدا نیز دگرگون می‌شود.

۶- پریده شدن زبان کوچک و لوزتین، که در چنین حالتی اگر انسان بخواهد صدا بیرون دهد احساس می‌کند که او را غلغلک می‌دهند. غلغلک چنان قوی است که ناچار است صدای صاف کردن سینه را (تنحنح) سر دهد. یا این که در هر فریاد کشیدنی گلو بند آید.

۷- منشأ آسیب دیدگی صدا، فرستنده صدا باشد که آسیب دیده است و فرستنده صدا را گفتیم که ریه می‌باشد. هر گاه ریه با گرمی شدید برخورد یا سردی بر آن تأثیر گذاشت، یا رطوبت ریه از اعتدال خارج شد، یا از سوی ورمها چرك آمد و به ریه ریخت، یا نزله‌ها از بالا به ریه سرازیر شدند، یا ریه به خشکیدگی مبتلا آمد، صدا تغییر می‌یابد که تفصیل آن از این قرار است:

- از حرارت ریه، صدا کلفت و بزرگ شود.

- از سردی ریه صدا تخدیر می شود و كوچك و نازك گردد.
 - اگر ریه خشك است، صدا زبر است و به صدای پرنده^۱ كلنگ می ماند.
 - اگر ریه رطوبت خارج از اعتدال دارد، صدا زمخت و غلیظ است.
 - اگر صاف است، صدا صاف و هموار و معتدل است.
 - اگر ریه پر از خلط رطوبی باشد و قصبه از آلايش پاك نباشد، انسان نمی تواند صدای بلند یا صاف خارج کند؛ زیرا بلندی و صافی صدا به صافی ریه و حنجره بستگی دارد و اگر ریه و حنجره آلوده باشند، صدا نیز آلوده و ناصاف است.
 صدا گاهی سنگین و گاهی سبك تر از آنچه معمول است از گلو بر آید؛ كه این سنگینی و سبکی به گشادی و تنگی قصبه مربوط است.
 هر گاه اندامان برانگیزنده و فرستنده صدا آسیب دیدند و آسیب شدت یافت، صدا از میان می رود و این بدان معنی نیست كه انسان از سخن گفتن باز می ماند، زیرا با نفس میانه رو (معتدل) می توان سخن گفت.
 برای مثال: شخصی عصب بر گردان صدایش آسیب دیده بود و نیاز بدان افتاد كه به وسیله^۱ نشتر آن را معاینه كنند، در نتیجه چون پوشش عصب را وسیله^۱ نشتر برداشتند، سرما بر عصب اثر گذاشت و صدا از كار افتاد.
 شخص دیگری كه داشتند خنازیرش را معالجه می كردند، یکی از دو عصب صدا بر گردانش پاره شد و نیمی از صدا را از دست داد.
 - اگر آسیب ماهیچه^۱ دولا به را در بر گرفته باشد، صدا غلیظ و زمخت است.
 - اگر آسیب به ماهیچه های حرکت دهنده و گیرنده^۱ صدای رسیده است، صدا همراه باد است.^۱
 اگر ماهیچه های حرکت دهنده و گیرنده به کلی از كار افتادند، صدا نیز از كار می افتد.
 اگر در ماهیچه های حرکت دهنده و گیرنده^۱ صدای سستی روی داد- لیكن نه سستی تمام عیار- و به حالتی از لرزش دچار شدند، صدا می لرزد.
 اگر رطوبت ناباب به این اندازه نبود كه ماهیچه های جنباننده و گیرنده^۱ صدا را سست كند، صدا غلیظ می شود كه غلظت صدا سبب رطوبت است و هر گاه رطوبت كمی فزونی یافت صدا لرزان می شود. اما اگر فزونی رطوبت بسیار زیاد بود صدا از بین می رود.
 گاهی از گشاد شدن غیر معمولی ابزار صدا ساز، صدا غلیظ و زمخت می شود، كه از این گشاد شدن، با خستگی دست به گریبان می شوند.
 یا از اثر گشاد شدن، ابزار صدا به ورم یا پیچیدگی می انجامند، كه بدترین حالات كه از اثر گشاد شدن ابزار صدا به وجود می آید آن است كه در اثنای غذا خوردن روی می دهد.
 شاید سبب غلظت صدا، گرمای شدید یا سرمای شدید، بی خوابی زیاد و خوردن غذاهای

۱- پف كردن مانند ی با صداست. م.

زبری بخش باشد، زیرا خشکی مزاج به بار آرند.
ممکن است سبب غلظت صدا زیاد جیغ کشیدن و فریاد زدن باشد، که از فریاد و جیغ، پرده پوشنده گلو و حنجره نمناک می شود.

- اگر صدای پیران به غلظت انجامید، علاحی ندارد.
- اگر بعد از تابستان شمالی و خشک، پاییز جنوبی و پر بارش باشد، مبتلا شدن به زمختی صدا زیاد است. اما اگر تابستان و پاییز از حیث هوا و بارش جابه جا شوند یعنی تابستان جنوبی و پر بارش و پاییز شمالی و خشک باشد اکثراً به نفع صداست و صدا اصلاح می شود.
و بدان! که تازه از بیماری برخاستگان، کسانی که تن ناتوان دارند و کسانی که پژمرده و زبونند و به تن ناتوانان می مانند و در واقع کم نیر و هستند، تو پنداری که از به مصرف رسانیدن هوای زیاد درمانده اند، حنجره را در تنگنا می گذارند و فشار می آورند که صدای تیز (حاد) بیرون دهند.
چنین ناتوانانی که کوشش می کنند حنجره را گشادتر کنند و صدا را سنگین گردانند طوری می شوند که اصلاً صداشان شنیده نمی شود.

علاج منقطع شدن صدا:

اگر سبب قطع شدن صدا سوء مزاج واقع در ماهیچه هاست، یا سبب آسیبی است که ماهیچه های صدا ساز را در بر گرفته است، علاج آنها را قبلاً بیان کرده ایم و یاد گرفته ای! کسی که احساس کرد صدایش دارد قطع می شود، حتماً باید علاج واقع را قبل از وقوع کند و فرصت ندهد که علت قوی تر گردد. دستور معالجه به شرح زیر است:

نسخه: زرده تخم مرغ در آب پخته، کنجد پوست کنده، شیر حیوان، در مدت سه روز هر روزه یک قاشق (یک درهم)، از هر یک از آنها با آب تناول نماید؛ و باید انار شیرین صاف پوست را در زیر خاکستر گرم بکفاند، همین که انار در زیر خاکستر گرم نرم شد، طرف بالایی انار را بر کند، با چوبکی محتوای آن را به هم زند و در ظرفی بریزد، کمی شکراب در آن قاطی کند و بنوشد.
اگر بریدگی صدا انگیزه اش ماده رطوبی در ماهیچه های نزدیک حنجره است، یا حنجره بیش از حد معمول فروشته است و با این همه درد و آزاری حس نمی شود اما صدا تا اندازه ای ناصاف و سنگین می شود باید داروی زیر را استعمال کند:

نسخه: انجیر خشک با پونه پخته شود، صمغ عربی را بسایند و با آب انجیر و پونه بیامیزند تا مانند عسل به قوام آید، انگشت پیچ کنند و بلیسند.

نسخه دیگر: مر، زعفران در آب انگور منعقد شده، انگشت پیچ سازند و بلیسند.
نسخه دیگر: زعفران سه درهم و نیم، رب شیرین بیان و کندر هر یک یک درهم با مر بای انگور، یا با عسل مخلوط کنند و بلیسند.

نسخه دیگر: زعفران یک جزء، انگرده نیم جزء، عسل سه جزء، با هم بجوشند تا منعقد می شود، حب از آن سازند و زیر زبان گذارند.

نسخه دیگر: انگشت پیچی که از کلم قمری می سازند در این باره مفید است و همچنین جویدن قسمت‌های نسبتاً سفت کلم سبز و مکیدن آب آن که به تدریج و کم کم وارد گلو شود نیز مفید است.

اگر انگشت پیچ کلم بهره لازم نداد، کمی انگورده بر آن اضافه کن! آرد گاودانه، شنبلیله، گندمای شامی، تره معمولی، پیاز، آب پیاز، سیر، پسته، انگور شیرین زمستانی جزو داروهای علاج منقطع شدن صدا هستند و همچنین این دارو: نسخه: زنجفیل که بسیار در شیر خیسیده باشد، بکوبند در قوام هماهنگ زرده تخم مرغ (مخ - نسخه) شود، یک دوم آن زنجفیل، فلفل دراز بسایند تا مانند سرمه گرد شود و بر زنجفیل در شیر پروریده ریزند؛ یک چهارم زنجفیل زعفران و به اندازه همه آنها یعنی زنجفیل و فلفل دراز و زعفران، نشاسته اضافه کنند؛ همه را با هم بسایند و با آبی که نبات در آن حل شده و غلیظ شده یا با عسل بسروشند؛ دارویی است بسیار پاکساز سینه.

برای تقویت بخشیدن هر دو تهیگاه، خوردن پاچه خوب است و به ویژه پاچه گاوماده؛ و بیمار تنها پیه‌های داخل پاچه را بخورد. اگر آن را با عسل بخورد یا پاچه گاودر عسل بیزد بهتر است. اگر سبب قطع صدا از خشکی باشد یا خشکی ابراز صدا و مری را در بر گرفته باشد، که علامت آن همراه غلظت صدا، بزرگی صدا نیست، صدا باریک است و تا اندازه ای نیمه صاف و نیمه زبر و آزار هم احساس می شود، دستور دارویی به قرار زیر است: نسخه: یک قاشق روغن بنفشه که روغن را از بنفشه سبز گرفته باشند به وسیله نبات شیرین کنند و هنگام خواب بخورند.

لعلب اسفرزه با شکراب زیاد در این باره مفید است. غذاهای رطوبتی و نرمی بخش از قبیل آبگوشت مرغ، شوربای ساده، سوپ سبزیهای شناخته که رطوبتی بخش و نرم کننده اند، خوبند. اگر سبب صدا افتادگی رطوبت یا خشکی باشد، خوردن انجیر مفید است و به ویژه دارویی که از انجیر و پونه سازند. بر پشت دراز کشیدن در علاج غلظت صدا و ناتوانی صدا بهره رسان است.

فصل دوم

زمختی و زبری صدا

سابقاً انگیزه های زمختی صدا را شرح دادیم و یاد گرفتیم! پس بدان! کسی که صدایش غلیظ (زمخت) شده است باید از هر چیز ترش مزه، شور مزه، زبر، تند و تیز مزه بپرهیزد مگر اینکه برای علاج که در پاره پاره کردن خلط اثر دارد به کار ببرد؛ و در صورتی که نیاز به استعمال یکی از اینها بود، باید آن را با داروهای نرم قاطی کرد.

اگر غلظت صدا سببش جیغ و داد کشیدن و فریاد بر آوردن زیاد است، علاجش داروی زیر است:

نسخه: انجیر، نعناع، الواد اجزای متساوی با شراب سیکی معجون نمایند و تناول کنند مفید است.

از سوپ مغز گندم، آب جو جو شیده، روغن بادام و نشاسته تغذیه کنند. شراب سیاه انگوری بخورند نیز بهره رسان است.

هر آنچه دربارهٔ علاج افتادن صدا بیان کردیم، در علاج زمختی صدا نیز مفید است؛ به ویژه داروی صمغ انگدان که با زعفران سازند، در علاج این علت بسیار مؤثر است.

اگر سبب حرارت است، این دارو را به کار ببرند:

نسخه: سوپ از گیاه سلمه، خیار، آب جو، تخم خیار چنبر خوردنی، بادام، نشاسته همه مفیدند.

اگر سبب سردی است: باز داروی انگزده و زعفران - که ذکر شد - بهره رسان است. و این دارو هم خوب است:

نسخه: خردل بوداده سه درهم، فلفل يك درهم، گاودانه، «لبنی»^۱، بارزد، از هر يك چهار درهم، از این مجموعه حب سازند و حب را زیر زبان گذارند.

نسخه دیگر: مُردودرهم، لبانه (سینه پیچ) ده درهم، در شراب سیاه انگوری حل کنند و تناول نمایند.

اگر سبب فریاد زیاد و خسته شدن است، همانند سایر انواع خستگیها از حمام رفتن بهره بیند و بهتر آن است که غذای نرمی بخش و چسبان از قبیل شیر، زرده تخم مرغ نیم بند بدون نمک، آش رشته، سوپهای معمولی، شوربای سلمه و پنیرک و امثال آنها را بخورد.

حبهایی که از نشاسته و کثیرا و رب شیرین بیان و صمغ عربی سازند در این علت علاج هستند. حبوب نرم رسانندهٔ ماده نیز خوب است که اگر حتی ورم مانندی در میان باشد، آن را تحلیل می برد. غرغره ها و انگشت پیچهای نرم، که ضمن داروهای علاج بیماری خفگی گرم هستند در اینجا هم مفیدند.

هر سوپی که هم چسبان و هم زداينده بدون گزش باشد، خوب است؛ مانند: سوپهایی که از آرد باقلی، بزرکتن سازند که از آنها کاری تر شیرۀ درخت بنه است.

کسی که صدایش غلیظ شده است، به هیچ وجه شراب نخورد و به ویژه در شروع بیماری اصلا نباید به شراب نزدیک شود.

اگر سبب غلظت صدا، ورم است و ورم دیر پا و کهنه شده است، از نوشیدن شراب شیرین، ترب پخته و آبکامه خوردن بهره بیند.

۱- لبنی: ۱- صمغ درخت کاج؛ ۲- گوش موش بستانی.

اگر سبب غلظت صدا رطوبت است علاجش:

- ۱- داروهای زداینده است که در علاج قطع شدن صدا ذکر کردیم.
 - ۲- داروهای منقطع شدن صدا همگی در علاج غلظت صدا مفیدند.
 - ۳- سوپ آرد باقلی که با آرد گاودانه بیامیزد، در این باره نفع رسان است.
 - ۴- آرد گاودانه خودبه خود یکی از داروهای علاج غلظت صداست.
 - ۵- چیزهایی که زداینده درجه اول هستند.
 - ۶- رشته، شیر، روغن حیوانی، آب انگور منعقد شده، ریشه شیرین بیان، رب شیرین بیان، باقلی با عسل، انجیر پخته، مر، پیازدستی و امثال آنها همگی در علاج غلظت صدا واردند.
- اگر سبب غلظت صدا، ماده ریزش کرده رطوبی از نزله هاست، باید بیمار خشخاش ورب خشخاش بخورد.
- صدای زبر و ناصاف علاجش خاییدن کبابه (فلنجه) در دهان است.
- آب انار شیرین جوشیده بر آتش که روغن بنفشه را با آن قاطی کنند و قوام گیرد، برای بردن غلظت صدا خوب دارویی است.

گفتاری در باره صاف نگهداشتن و خوش نمودن صدا.

- در این باره داروهایی هست که عبارتند از: باقلی، دانه صنوبر، مویز، انجیر، صمغ عربی، شنبلیله، بزرکتان، خرما، ریشه شیرین بیان، بادام و به ویژه بادام تلخ، نیشکر، سپستان، داروی شربت عسل با شراب سیکی که در آینده آن را شرح خواهیم داد.
- داروهای مزاج گرم: مر، انگرده، فلفل، بارزد، لبانه.
- اگر ناصافی صدا نه از حرارت باشد نه از خشکی علاجش داروهای زیر است:
- سقز درخت پنه، پونه، صمغ درخت کاج، صمغ صنوبر، سرکه پیازدستی، ریشه جواشیر.
- داروهای سرد در علاج ناصافی صدا عبارتند از:
- تخم خیارچنبر خوردنی، تخم کدو حلوایی، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی، لعاب اسفرزه، گلاب قند (جلاب)، رب شیرین بیان.
- زرده تخم مرغ و شیر بهترین ماده هستند که در ترکیب داروها استعمال شوند.

فصل سوم

صدای زبر و علاج آن

سبب زبر شدن صدا چندین احتمال دارد:

- ۱- سرما
- ۲- پیچش ماهیچه های صدا ساز.

- ۳- حالتی تشنج مانند که بر ماهیچه‌ها می‌آید.
- ۴- خشکیدن رطوبتی که در ماهیچه‌ها موجود است.
- ۵- از آواز خوانی بسیار.
- ۶- از بریده شدن زبان کوچک.
- ۷- از جماع.
- ۸- از بیداری کشیدن زیاد.

علاج:

پرهیز کردن از سبب‌هایی (از چیزهایی. نسخه) که چندین بار تکرار کرده‌ایم، آوازه خوان از ترانه خوانی دوری جوید.

نرمی بخش‌هایی را به کار برند که در بحث از غلظت صدا بیان کردیم. انجیر تر یا انجیر خشک، مویز و به ویژه مویزی که در روغن بادام خیس شده، بسیار بهره‌رسان است، کسانی که از بریدن زبان کوچک صداشان زبر می‌شود، اگر داروی زیر را به کار برند خوب است:

نسخه: آب انگور منعقد شده را با عسل بر آتش بجوشانند تا کف بر طرف می‌شود، آنگاه جوشیده کف گرفته را با آب گرم قاطی کنند و بیمار از آن غرغره کند و از آن تناول نماید، اگر بگذارند این دارو کهنه شود از تازه ساخته‌اش تأثیر بخش‌تر است.

فصل چهارم

صدای کوتاه

سبب صدای کوتاه کوتاهی نفس است؛ پس باید کوتاه نفسی را علاج کنیم. شخصی که نفسش کوتاه است باید:

- ۱- خود را عادت دهد که نفس را در سینه حبس نماید و آنگاه نفس دراز بکشد تا کم کم به نفس کشیدن دراز عادت می‌گیرد.
- ۲- ورزش کند؛ از تپه‌ها بالا رود و پایین بیاید، از پلکانها بالا و پایین بیاید، خلاصه کاری کند که بتواند به تدریج نفس را دراز کند؛ مثلاً زیاد ماندن در حمام گرم انسان را به نفس دراز مجبور می‌کند. هر چیزی و هر کاری که نیاز به نفس زیاد و سرعت دادن نفس دارد بکند و چنان که گفتیم نفس را حبس کند، از ورزش دریغ نورزد، در حمام گرم زیاد بماند.
- ۳- هرگاه از حمام بیرون آمد، باید شراب بنوشد به طوری که مقدار زیاد از شراب یکدفعه و لاجرم با یک نفس بنوشد.
- ۴- خوابیدن برای صدا کوتاهان بهره‌رسان است.

فصل پنجم

صدای زمخت دورگه

صدای زمخت دورگه، سببش همان غلظت صداست به طوری که گذارهای صوتی را سست و گشاد می گرداند و ممکن است سبب فریاد و جیغ کشیدن باشد که علاجش از اولی دشوارتر است.

گاهی کسانی که بسیار در بوق و سرنا می دمند به صدای دورگه زمخت مبتلا می شوند. زیرا چنین اشخاصی در هنگام دمیدن بوق یا سرنا یا چیزی همانند آنها نفس را در چند مرحله و جدا جدا بیرون می دهند و گذارهای صوتی گشاد می شوند.

فصل ششم

صدای باریک (نازک)

صدای باریک کاملاً در برابر و بر ضد صدای ناصاف قرار دارد و سببها نیز بر ضد همدند. صدای باریک ممکن است از چند چیز باشد: شب بیداری زیاد، خستگی، آواز خوانی و به ویژه آواز خواندن بعد از غذا، ورزش خسته کننده، پاکسازیها.

علاج صدای باریک:

آواز نخواند یا اگر آواز می خواند صدا بسیار آرام باشد، ورزش میانگین و چاق کن بکند، غذاهای میانه و به اعتدال بخورد، هر صبح زود به حمام برود، از خوراکیهای گیرنده و خشکاننده و از جماع دوری کند.

فصل هفتم

صدای تیره و ناصاف

منظور از صدای تیره و ناصاف نوعی صداست که به صدای برهم زدن و به هم ساییدن ارزیز می ماند. سبب چنین صدایی رطوبت بسیار بسیار غلیظ است.

علاج آن:

ورزش، کشتی گیری، حبس کردن نفس، ماساژ به وسیله پارچه کتانی، حمام رفتن، خوردن غذاهای نرمی بخش و پاره کننده ماده خلط، از قبیل: ماهی نمک سود و شراب کهنه.

فصل هشتم

صدای لرزان

کسی که صدایش می لرزد علاجش آن است:

- ۱- فریاد و جیغ نکشد.
- ۲- در مدت يك ماه بلند صدا نکند و تا امکان دارد از سخن گفتن با صدای بلند و از هر هر خندیدن بپرهیزد.
- ۳- نباید بدود.
- ۴- نباید زیاد حرکت کند.
- ۵- از بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها دوری جوید.
- ۶- از خشم و قهر کردن دور باشد.
- ۷- تا می تواند دستها را خسته نکند تا بیاسایند.
- ۸- بعد از آن بر پشت دراز بکشد و خود را به حرف زدن وادارد.
- ۹- چیزی سنگین مثلا آلیاژی ارزی را بر سینه گذارد، چندان که تحمل می کند.
- ۱۰- غذایش که در این حالت بسیار مفید است، غذایی است که تهیگاه را تقویت بخشد؛ که عبارت از ماهیچه ها و پاچه است. هر خوراکی که چسبندگی و گیرندگی در آن باشد برای بیمار دارای صدای لرزان بهره رسان است.

گفتار سوم

سرفه و خون برآوردن

فصل اول

سرفه

- سرفه از جمله حرکت‌هایی است که طبیعت به وسیله آن آزاری را از اندامی دفع می‌نماید. سرفه بر عهده دارد که آزار وارد به ریه را تخفیف دهد و آزار را از اندامان همسایه و پیوسته باریه دفع نماید.
- سرفه برای سینه چنان است که عطسه برای مغز.
- سرفه از باز شدن و ترنجیدن سینه و جنبش حجاب، به وجود می‌آید.
- سبب سرفه دو وجهه دارد:
- ۱- سبب سرفه در خود ریه و ویژه به ریه می‌باشد.
 - ۲- سبب شراکتی است و اندامان دیگر در به وجود آوردن سرفه سهیم هستند.

حالات سرفه:

- ۱- یکدفعه روی آور است و ناگهانی پیدا می‌شود.
 - ۲- سرفه بدون مهلت آید و قطع نمی‌شود.
 - ۳- یا سرفه سابقه دار است و مدتهاست که شروع کرده است.
- سرفه ناگهانی و بدون سابقه چندین جهت دارد:
- سبب شروع کردن سرفه که ناگاه آید، از چند حالت خارج نیست.
- ۱- اندامان سینه گزند دیده اند و این گزند یا به مزاج اندامان سینه رسیده است و به درد آورده یا بر هیأت اندامان سینه اثر گذاشته است.
- مثلاً سرما بر ریه اثر گذاشته است، یا ماهیچه‌های سینه را در بر گرفته است و غیره مانند: هوای سرد یا نوشیدنی سرد ناباب بر ریه آید، طبیعت می‌جنبد که آزار رسان را از خود دفع نماید.
- ۲- چیزی از آن سببهای فجائی است که بر ریه می‌آید و ریه را افسرده و پژمرده می‌سازد.
 - ۳- چیزی خشکاننده، یا زبری آور از قبیل گرد و غبار، دود، یا مزه خوراک ترش، یا گس، یا تند،

یا چیزی بیگانه در گدار نفس گیر کرده که تنها می تواند نفس بکشد و چیزی دیگری را گدار نمی دهد. چنان که گاهی ناخود آگاه چیزی از خوراك یا نوشیدنی در این گدار گیر می کند و سبب آن یا غفلت و رزیدن انسان است یا انسان به سخن سرگرم است و توجه به خوراك بلعیدن ندارد. سببهای سرفه پیایی و نامنقطع:

۱- سبب همان سببهای علت پذیر شدن بدن است که عبارتند از: مزاج گرم، مزاج سرد، مزاج رطوبی، مزاج خشک، یعنی مزاجی بر ریه آید که گرم کننده ریه، یا سرد کننده، یا رطوبت بخش، یا خشک کننده ریه می باشد و این سوء مزاج ریه بر قیاس سوء مزاج بدن یا سوء مزاج ساده و بدون ماده است یا سوء مزاج همراه ماده. اگر ماده همراه سوء مزاج است یا ماده خونی یا صفراوی یا بلغمی آبکی و تنک یا غلیظ یا ماده سودایی است که سبب سرفه شده است، که این حالت اخیر یعنی بودن ماده سودایی در ریه همراه سوء مزاج، به ندرت اتفاق می افتد.

حالا باید دقت کرد:

۱- آیا ماده همراه سوء مزاج از طرف بالایی آمده است یا نه؟

اگر از بالا ریزش کرده به کجا رسیده است؟

اگر ماده ریزش کرده تنها بر دیواره خارجی قصبه آمده است، مایه برانگیختن سرفه زیاد نمی شود و سرفه کم است.

اما اگر ماده در فضای داخل قصبه ریخته است، سرفه را برانگیزد.

اگر ماده گزنده قصبه باشد سرفه را تحریک می کند.

اگر ماده ریزش کرده از بالا به ریه وارد شود و در آنجا ماندگار باشد و طبیعت بخواهد آن را بیرون کند، سرفه برانگیخته خواهد شد.

و یا از بالاییها نیامده است و ماده از معده یا از کبد یا از برخی از اندامان سینه به یکدیگر تحویل داده شده و سرانجام به ریه سرزده است؛ یا این که ماده در خود ریه به وجود آمده است.

۲- سبب سرفه مداوم از بین رفتن تك عصب است (انحلال فرد).

۳- ورم و راه بندان در حجاب یا ریه یا گلو، یا هر جایی از اندامان بدن که چنین مواد نابابی را می پذیرند، از قبیل ریه، حجاب حاجز، حجاب میان قلب و ریه، ایجاد می شود.

انگیزه های سرفه سابقه دار:

۱- مالا مال شدن (امتلاء) معده یا رگها.

۲- سببهای سوء مزاج بدنی، که در بحث از سببهای سرفه پیایی ذکر شد.

سبب سرفه مشارکتی، که اندامان در برانگیختن سرفه با ریه سهیم باشند.

۱- مشارکت تمامی بدن، چنان که در مبتلا شدن به تب مشاهده می شود و به ویژه اگر تب آتشین (محرقه)، یا تب روزانه خسته کننده و امثال آن باشد و یا تب وبائی در میان باشد.

۲- مشارکت بدن بدون تب، که در برانگیختن سرفه سهیم باشد.

سرفه انواع دارد:

الف - سرفه تر.

ب - سرفه خشك؛ سرفه خشك آن است كه تف كردن ماده نایاب در آن نیست. سبب سرفه خشك از سوء مزاج گرم یا سوء مزاج سرد یا سوء مزاج خشك ساده و بدون ماده است. شاید سبب سرفه كردن، پیدا شدن ورمهای گرم در اطراف سینه باشد و تا ورم پخته می گردد و می رسد سرفه هست و ممكن است با ورم سخت ناپخته و نارسیده سرفه باشد، اما سرفه بسیار خشك.

امكان دارد سبب سرفه، ورم كبد باشد؛ كه ورم در طرف اندامان آویزه پدید آمده باشد. گاهی سبب سرفه ورمهای سپر است.

و ممكن است ریم و چرك زخم، فضای سینه را بپا گند و بدون سرفه بیرون نیاید. و بدان! كه گاهی ممكن است همراه سرفه چیزی سخت سنگ مانند به اندازه دانه نخود یا تگرگ بیرون آید كه عبارت از خلط غلیظ است و از حرارت زیاد سخت شده است. اسکندر و پولس این تگرگ مانند سنگ آسارادیده اند و پولس گوید «دیدم كه چنین چیزی با تف كردنی همراه بود». ما خودمان هم دیده ایم.

سرفه لجوج و دست بر ندارد. اكثرًا به خون از راه دهان بر آمدن می انجامد. سرفه در زمستان و در بهار زمستانی زیاد است و ممكن است در بهار میانه در گرما و سرما هم زیاد باشد.

وزش باد شمالی سرفه زیاد به بار آرد.

اگر تابستان شمالی و كم بارش و پاییز جنوبی و پر بارش باشد، در زمستان آن سال سرفه زیاد است.

نشانه ها:

علامت سرفه سرد:

۱- تا سردی زیاد باشد سرفه فزونی یابد و هر چند سرما کاهش یابد از سرفه نیز می كاهد و در

گرما اندك است.

۲- رنگ رخساره در سرفه سرد به رنگ سرب درمی آید.

۳- تشنگی كم است.

۴- اگر همراه سرفه سرد نزله هم باشد، سرفه كننده احساس می كند كه چیزی از بالا به سوی سینه می ریزد و از گلو می گذرد، و هرگاه ماده را از راه نفس به بینی بر كشد این احساس اندك می شود و آنچه با نزله آمده است به وسیله سرفه نرم كه برای سینه صاف كردن است به گلو می ریزد.

علامات این که نزله هست چند جهت دارد:

الف - احساس غلغلک در گدارهای نزله.

ب - کشیدگی در پوست اطراف پیشانی.

ج - بند آمدن سوراخهای بینی و غیره.

د - در نخستین مرحله ریزش نزله، ماده ای را تف نمی کند. بعد از آن ماده بلغمی خام را تف می کند که رنگ تف کرده به زردی و گاهی به سبزی می زند. اگر ماده تف کرده گرایش به سبزرنگی داشت، شاید تب همراه داشته باشد.

علامات سرفه گرم:

۱- برافز وختن - تشنگی شدید التهابی - که از اثر هوای سرد بیشتر از نوشیدن آب سرد فرو نشیند.

۲- سرخی رنگ رخساره.

۳- بزرگی و درشتی نبض.

علامت سرفه تر:

۱- تری گوهر ریه.

۲- مبتلا شدن کسانی که سالخورده اند. یعنی سرفه پیران اکثراً تر است.

۳- کسانی که اندام مرطوب دارند سرفه شان تر است.

۴- خرناسه زیاد و به ویژه در هنگام خواب و در هنگام بیدار شدن از خواب.

علامت سرفه خشک:

سرفه خشک آن است که در حال جنبش و گر سنگی فزونی یابد، در آرامش و سیری شکم سبک می شود، از اثر آب تنی کردن و نوشیدن رطوبت بخشها سرفه اندک است.

علامت سرفه ساده بدون ماده، در همه حالات:

همراه سرفه تف کردن ماده اصلاً نیست.

علامت سرفه همراه ماده:

تف کردن ماده. از نوعیت تف کرده می توانی چگونگی و جنس ماده را تشخیص دهی!

علامت سرفه ای که سببش ورم و امثال ورم است:

بودن نشانه های ذات الجنب گرم و ذات الریه گرم و ذات الجنب و ذات الریه سرد است: که هر

کدام از این نشانه ها را در جای ویژه به ذات الجنب و ذات الریه ذکر می کنیم.

علامت سرفه که از اثر جمع شدن چرک زخم باشد:

۱- نشانه های چرکین شدن ورم است که ذکر خواهیم کرد.

۲- احساس درد.

۳- خشکی سرفه و بسیار اتفاق افتد که سرفه تر باشد.

علامت سرفه ای که سببش زخم چرک کرده باشد، آن را در بحث درباره قرچه های ریه خواهیم

آورد که عبارت است از تف کردن کبره، یا تف کردن چرك زخم، یا تف کردن پاره‌هایی از قصبه. و اگر سرفه بعد از ریزش کردن مواد نزله‌های خورنده آید، یا سرفه درد نبال خون تف کردن باشد یا سرفه از اثر ورمها باشد.

اگر سرفه خشک باشد، باید بدانی که اکثراً از آن است که نیروی راننده ماده سرفه ناتوان است و از عهده بیرون راندن ماده بر نمی آید. که این بحث را در باب ویژه ای یاد می گیری! سرفه ای که از شراکت اندامان دیگر باریه می باشد از این قرار است: علامت آنچه معده در آن سهیم است؛ که آن را از تشخیص دادن بیماری معده می توان شناخت.

آیا بیماری معده از پیری است یا از گرسنگی، یا از نوع غذاها بیمار شده است؟ سرفه بر حسب حال معده در فزونی و کاهش است. اما اکثر ادر چنین حالتی هر گاه معده پر باشد، سرفه برانگیخته می شود و در وقت هضم خوراك سرفه فزونی می یابد.

اگر سرفه از مشارکت کبد باریه است، علامتهای چگونگی کبد خود رهنمای آن هستند. اگر ورم گرم سبب سرفه شده است، حتماً تب همراه دارد.

اگر ورم گرم نیست حتماً احساس سنگینی می شود. علاوه بر این علامات، بقیه علاماتی را راهنما قرار داده که آنها را خودت می دانی! و این را بدان! که حرارت دارو یا هر چیز دیگر، ماده را رقیق می کند که برای بیرون آمدن آمادگی داشته باشد.

اما اگر حرارت زیاد از حد بود و بسیار شدید، ماده را می خشکاند و نتوان از راه دهان آن را بیرون راند.

حکایت چیزهای سرد هم تا حدی شبیه به چیزهای گرم است، داروی سردی مانند: خشخاش، آتش حریره^۱، ماده را گرد هم آورد و آماده می سازد که بیرون رود، اما اگر زیاد بخورند ماده را می بندند.

شریت حسل اگر منظور از نوشیدنش زدودن ماده غلیظ سرفه آور باشد، بهترین زداينده است. اما اگر ماده سرفه آور آبکی و رقیق است، کاری از شریت حسل بر نمی آید.

اگر تف کردن نه رقیق است و نه غلیظ (یعنی میانه رقیق و غلیظ است)؛ باید بدانی که سبب سرفه زبری سینه است و آن را با انگشت پیچها مداوا کن!

گاهی شخص تب دارد در اثنای تب شروع به سرفه کردن می کند. کاری کن که سرفه آرام گردد؛ چه اگر آرام نشود تب برمی گردد و از نو شروع می شود.

دارو یا خوراکیهای بسیار گیرنده، گذار ماده را که باید با تف بر آید تنگ می نمایند. آب جو بهترین گردآورنده ماده تف کردنی است.

۱- حریره: آتش آرد و روغن، یا آرد و شیر (المنجد). حریره: حلوا از آرد و مغز بادام و برنج و شکر. معین).

اگر ماده سزاوارانندن با تف بیرون دادن بند آمد و بیرون نیامد و شخص سرفه دار را تب فرا گرفت، بدان که ماده گندیده است و تبی که روی آورده تب عفونی یا تب دق است.

علاج:

اگر تشخیص دادی که سبب سرفه مزاج سرد ریه است، سرفه را بررسی کن! اگر سرفه زیاد نیست و اندک است، علاجش حبس نمودن نفس در سینه است، که نفس حبس شده در سینه بدون درنگ و به آسانی ریه را گرم می نماید. اگر نیاز به داروی کاری تر افتاد، دارویی که برای این حالت سرد مزاجی ریه و سایر حالات سرد مزاجی به کار آید و بهره رسان باشد، شرحش به قرار زیر است:

- ۱- مرّ با عسل به اندازه يك فندق زیر زبان گذارند.
 - ۲- استرك با عسل به اندازه يك فندق زیر زبان گذارند.
 - ۳- ته نشین قطران يك درهم تناول نمایند.
 - ۴- سقّز درخت بنه همراه عسل به اندازه وزن يك درهم بخورند.
 - ۵- روغن بلسان با سکیبینه به اندازه يك مثقال یا قریب به يك مثقال بخورند.
 - ۶- تخم نیم بند آمیزه با گوگرد، به همان اندازه روغن بلسان و عسل.
 - ۷- انگشت پیچهای ساخته شده از لعابهای گرم مزاج.
 - ۸- گاودانه با عسل.
 - ۹- آب انار شیرین به حالت ولرم که عسل یا پانید بر آن ریزند.
- مالیدنیها بر سینه:
- ۱- روغن سوسن با موم قرمز و کتیرا.
 - ۲- روغن نرگس با موم قرمز و کتیرا.
- داروهای دیگر که در این علت بهره رسانند:
- ۱- گلنگبین عسلی یا خوشاب انجیر و مویز.
 - ۲- آب حسل با حسل.
 - ۳- بر باله و انجیر.
 - ۴- ریشه شیرین بیان و پر سیاوشان.
 - ۵- يك مثقال «قوفی» (نوعی صمغ صنوبر) که در روغن بادام حل شده باشد و غیر اینها.
- غذای بیمار سرفه سرد:
- الف - سوپ گندم همراه شنبلیله.
- ب - روغن حیوانی.
- ج - انجیر و خرما.
- د - بیخ گندمای شامی.

داروها و روغنهای متفرقه:

روغن پسته، دانه صنوبر، آش رشته با پانید، برای چنین بیمارانی بهره رسانند.

گوشت غذای بیمار:

گوشت جوجه و خروس، شوربای ساده جوجه و خروس، شیشك يك ساله.

آجیل - نقل:

پسته، دانه صنوبر، مویز با شنبلیله، نیشکر، انجیر، زردآلو، موز.

خوردن انجیر خشك با بادام و گردو، سرفه سرد کهنه و دست بردار را از بین می برد.

مشروبات:

شراب آبکی ریحانی، عسلاب در این باره بهره رسانند.

علاج سرفه گرم:

علاج سرفه ای که از مزاج گرم ریه منشأ دارد، از داروها و دستورات زیر معالجه می شود:

۱- داروهای فرونشاندن گرمی (نرم کننده - نسخه)، که آنها را می شناسی و شناخته شده اند و عبارتند از افشره ها، روغنها، پاشیدنیهای آبکی، مالیدنیهای گرمی فرو نشان.

۲- گلاب قند نیز در این باره بی فایده نیست.

۳- انگشت پیچ خشخاش که بلیسند، مفید است.

۴- شربت ساده خشخاش، چنان که نسخه اش را می نویسیم بسیار خوب است.

نسخه: خشخاش که بسیار تازه و شاداب نباشد یازده عدد، در يك قسط^۱ آب و اگر آب باران باشد. بهتر است خیس نمایند و يك شبانه روز در آب بماند، آنگاه آب و خشخاش را بر آتش نهند بجوشد تا خشخاشها به کلی از هم می پاشند، آنگاه ببالايند و در مقابل هر جزئی از پالیده نیم جزء عسل یا شکر اضافه کنند تا قوام گیرد و انگشت پیچ می شود، شبانه يك^۲ درهم تناول شود.

۵- آب جو که با سپستان باشد.

۶- شربت بنفشه و مربای بنفشه.

۷- آب پز حسل که سرد شود و به ویژه در وقتی که ماده رسیده است، یا رسیدن ماده در مرحله نهایی باشد.

۸- آب انار غلیظ شده و به قوام آمده که نبات در آن ریخته اند.

۹- نیشکر نیز مفید است.

۱۰- انگشت پیچهای لیسیدنی ساخته از: اسفرزه و به دانه و نشاسته و صمغ عربی، مفیدند.

۱۱- قرصهای دارویی که در باب ویژه به حبه های سرفه می آوریم و در بعضی از آنها مخدر هم به کار رفته است.

۱۲- مغز میوه های تابستانی که سرد مزاجند.

۱- قیسط: هشتاد رطل. ۲- ملعقه: يك درهم از دارو، چهار مثقال عسل.

غذای بیمار:

- ۱- سبزیهای سردمزاج.
 - ۲- مغز خیار چنبر خوردنی، کدو حلوائی، مغز خیار با روغن بادام.
 - ۳- باقلی در آب پخته و از هم پاشیده را بکوبند و با روغن بادام بخورند.
 - ۴- روغن کدو حلوائی.
 - ۵- آب جو.
 - ۶- سوپی که در آن جو، باقلی، سبزیجات باشد.
 - ۷- نشاسته.
 - ۸- سوپ سپوس آرد.
- اگر دیدی که بیمار دارد اسهال می شود، آرد جو با شکر ورشته بخورد. اگر اسهال بیشتر بود و فشار آورد، خرچنگ دست و پاکنده را تمیز با خاکستر آب شور شده با نمک بشوید و با آب جو بپزد و بخورد.
- نسخه شربت خشخاش سردمزاج:**
- خشخاش سبز ناخشکیده را در آب بجوشان تا از هم می پاشد، آن را بیالای و شکر در آن بریز تا گلاب قندسان به قوام آید.
- اگر خشخاش سبز گیر نیاید، بزر خشخاش بکوب و یک شبانه روز در آب خیس شود، آنگاه آن را بر آتش بپز! اگر نیاز به داروی قوی تر از آن بود، بزرو پوست خشخاش را با هم مورد استفاده قرار ده!
- اگر پوسته خشخاش سیاه باشد بهتر است.
- اگر باز نیاز به داروی تأثیر بخش تر بود، چیز کمی از بزرینگ را بر آن اضافه کن و کمی افیون در آن حل نمای!
- علاج ترمزاجی ریه و رطوبت در خود ریه:**
- باید داروهای خشک و خشکاننده آمیخته با داروهای زداینده به کاربری، دارویی ترکیب شده هست که نسخه اش این است:
- نسخه: گل ارمنی، کتیرا، صمغ عربی از هر يك يك جزء، پونه، حسل، آویشم، دارچین، پرسیاوشان، از هر کدام نیم جزء، با هم پسرشند و استعمال شود.
- علاج مزاج خشک ریه:**
- حال از دو احتمال خارج نیست: یا تب هست یا مزاج خشک بدون تب است.
- اگر تب نیست بهترین علاج شیر الاغ، شیر بز و شیر حیوانات دیگر است، که بقیه معالجات سوء مزاج خشک را باید مراعات کنی.
- اگر تب همراه مزاج خشک ریه هست:
- ۱- نوشابه های سردمزاج.

- ۲- مرهمهای سردی بخش که آنها را می شناسی.
- ۳- آب جو.
- ۴- باید همواره غذا را به وسیله روغنهای رطوبت بخش رطوبی گردانی!
- ۵- سوپهای بادامی رطوبت بخش بخورد.
- اگر سوء مزاج ریه ترکیبی از دو نوع سوء مزاج است، تو هم باید داروی ترکیبی علیه هر دو مزاج به کار ببری!
- اگر ماده بیماری نازک و آبکی است، آن را وسیله شربت ساده خشخاش، وسیله انگشت پیچهای ساخته از خشخاش، انگشت پیچهای درست شده از لعابها - که در اقرا بادین شرح داده ایم - به پختگی برسان!
- اگر ماده نه رقیق، بلکه غلیظ است:
- وسيلة تحليل بردن و زدودن آن را سابقاً بیان کرده ایم دستور ذکر شده را اجرا کن، که نباید گرمی زیاد بدهی. گرمی بخش به ماده غلیظ میانه باشد، کوشش کن که ماده را نرم کنی و پاره پاره شود و آماده لغزیدن گردد.
- قی آورهایی را که قبلاً ذکر کرده ایم به کار گیر!
- داروهایی که در این حالت بسیار اثر بخشند و ویژگی دارند، عبارتند از:
- ۱- سقز درخت بنه با عسل.
- ۲- کاجیره با عسل.
- ۳- مشک چوپان با يك برابر عسل.
- ۴- رب شیرین بیان و کتیرا به يك اندازه.
- ۵- بارزد و بادام شیرین در اندازه برابر.
- ۶- الوارا با عسل زیر زبان نهند مفید است و بسیار بهره رسان.
- ۷- سه عدد تخم مرغ کامل، دو چندان آن عسل، به اندازه نیمی از سه تخم مذکور روغن حیوانی، چهل دانه فلفل را بسایند و در این ترکیب بسرشند، و بدون این که تمام بیزد آن را منعقد شده بخورند.
- ۸- پیاز گندنای شامی هفت عدد در سه رطل آب بجوشد تا يك سوم از آب باقی می ماند، آنگاه بپالای و بعداً آب پوست گندنای شامی و عسل را بر آن اضافه کن و بر آتش نه که بیزد.
- ۹- پر گل محمدی شاداب هشت جزء، صنوبر دانه يك جزء، انگم درخت بنه يك جزء، مویز چهار جزء، عسل به اندازه کافی، از اینها همه با هم انگشت پیچ بساز و بگذار بیمار بلیسد.
- و اینک دارویی خوب:
- ۱۰- نسخه: یونه ای که در کنار رودخانه روید پنج اوقیه، صنوبر دانه و بزرگرنه هر يك يك اوقیه، بزرگتان و فلفل از هر کدام سه اوقیه، با عسل بسرشند و به کار برند.
- ۱۱- نسخه دیگر: خرماي پر گوشت و چاق پنج جزء، سوسن هشت جزء، زعفران و فلفل هر

يك يك جزء، گاودانه بیست جزء، با عسل کف بر چیده بسرشد.

۱۲- نسخه دیگر: زعفران، علف گر به، فلفل، هر يك يك جزء، گندنای بیابانی، حسل هر يك سه جزء، مرّ، سوسن از هر يك دو جزء، با عسل موم گرفته و صاف شده بسرشد.

۱۳- عسل و قطران را انگشت پیچ کنند و بلیسند بهره رسان است.

۱۴- کوشنه هندی در آب شبیت بپزند، به اندازه يك درهم (سکرجه - نسخه.) از آن را با يك درهم (ملعقه) سرکه بیامیزند.

۱۵- بزرکتنان بوداده تنها با عسل، یا بزرکتنان بوداده با فلفل، که فلفل يك درهم عسل باشد، یا پونه به جای فلفل باشد.

۱۶- عسل لبنی (میعه سائله: صمغ درختی است خوشبو) با عسل معمولی انگشت پیچ شود و بلیسند.

۱۷- جواشیر با عسل انگشت پیچ شود.

۱۸- خردل.

۱۹- بادام تلخ.

۲۰- معجون میترا دات (نوعی تریاق)، همگی در علاج این بیماری واردند.

اگر بیمار مبتلا به سرفه، بچه بود، کافی است که پونه بیابانی را در شیر پستان زن ریزند و بجوشانند که عسل مانده قوام گیرد. یا این که پونه بیابانی را با آب رازیانه سبز بپزند و به بچه بدهند.

اگر سبب سرفه ماده سرازیر شده از بالایهاست علاج نزله را به کار بر!
اگر برای بازداشتن نزله از سیلان نیاز باشد ضما د بگذاری، ضما د انجیر را بر سر بیمار گذار!
قرص نشاسته را همواره - و به ویژه شبانگاهان - در زیر زبان نگه دارد، با داروهای گیرنده که نه ترش مزه باشند و نه گس مزه، غرغره کند.

اگر ماده گرم مزاج است با شربت ساده خشخاش غرغره کند.
اما اگر ماده بیماری سرد است، مرّ و زعفران و غیره را با شربت خشخاش مخلوط نماید!
اگر سبب سرفه، ورم ریه یا قرحه ریه و سینه هستند، علاج را در بحث از علاج ذات الریه و ذات الکبد و بیماری سل خواهیم آورد، بدانها رجوع شود.

حبها در علاج انواع سرفه:

برخی از حبهای سرفه را باید در دهان نگه داشت.

حبهایی که ویژه علاج سرفه گرم هستند بدین قرارند:

۱- حب سرفه که مشهور است و نیاز به شرح نیست.

۲- حبهایی که از داروهای زیر سازند:

رب شیرین بیان، صمغ، کنیرا، نشاسته، لعاب اسفرزه، به دانه، مغز دانه ها تخم خیار چنبر خوردنی، تخم کدو حلوائی، تخم خیار، پنیرک، تباشیر، بزر خشخاش و غیره همه در علاج سرفه

گرم بهره رسانند.

۳- نشاسته و کتیرا و رب شیرین بیان را با آب کاهو قاطی می کنند و حب می سازند.

حبهای ویژهٔ علاج سرفهٔ سرد:

۱- حبهای ساخته از: رب شیرین بیان، تمر هندی پاك و صاف شده، مغز دانه گندم، زعفران، کتیرا، دانه صنوبر، پنبه دانه، ثمر آس، بزر خشخاش، پوسته خشخاش، رازیانه شامی، شبت، مرّ، زعفران و پانید در علاج سرفهٔ سرد بهره رسانند.

۲- برخی از حبوب دارویی هستند که مادهٔ تخدیر کننده و خواب آوردر آنها قاطی شده است و اعتماد زیاد بر مادهٔ مخدر است.

گاهی داروهای پادزهری گرم مزاج را در حب داخل می کنند.

حبی که آزمایش شده است و در علاج سرفهٔ کهنه شده و آزاردهنده آرام بخش است «حب اصطرک» است. و این حب ترکیبی نیز بسیار خوب است:

نسخه: اصطرک، گند بیدستر، بر باله، افیون، در اجزای متساوی؛ از این چهار دارو حب می سازند و بیمار در دهان نگه می دارد.

نسخهٔ دیگر: بزر بنگ، شب، صنوبر دانه، هر يك سه جزء، زعفران يك جزء با شراب سیکی بسر شدند و حب سازند.

نسخهٔ دیگر: مرّ، افیون، ازهر يك به وزن نیم اوقیه، روغن بلسان، زعفران ازهر يك به وزن دو درخمی، حبهای به اندازهٔ يك گاو دانه سازند.

بخور:

اگر سرفه کهنه و دیرینه است و رطوبتی، ماده های بخوری - که در باب ربو ذکر شده اند - استعمال شود. اگر رطوبت در سرفه زیاد باشد، با مادهٔ بخور ترکیب شده از: زرنیخ قرمز، پشک خرگوش، آرد جو، پوستهٔ پستهٔ سرشته در زردهٔ تخم است و از آن قرص ساخته اند و هر يك از قرصها يك درهم وزن دارد و در آفتاب خشک شده اند، روزی سه بار بخور کنند.

بخوری دیگر: زراوند، مرّ، اصطرک، باد آورد، در اجزای متساوی، زرنیخ به اندازهٔ همگی، در روغن گاوی بسر شدند و قرصهای به اندازهٔ فندق از آن سازند و يك عدد از آن قرصها را در بخور استعمال کنند.

علاج سرفه ای را که در تبها به وجود آید، در بحث از روی آورده های تبها، ذکر خواهیم کرد.

فصل دوم

خون تف کردن

خون تف کردن، حالتی دارد:

۱- گاهی یکباره و بی مقدمه خون با تف آید، که این از داخل دهان است و از اجزای دهان تراویده است.

۲- گاهی با فن فن بینی و نوعی نفس تنگ بیرون آید که معلوم می شود از گلو آمده است.
۳- گاهی همراه با سرفه نرم سینه صاف کردن آید، که دلیل بر بودن خون در قصبه است.
۴- گاهی به صورت قی کردن خون بر آورند که این چنین خونی یا از مری و دهانه معده یا از معده یا از کبد آمده است.

۵- گاهی همراه سرفه می باشد که دلیل بر آن است از اطراف سینه و ریه می آید.
خون تف کرده که از سینه آید، از خونی که از ریه می آید کمتر خطر دارد، خونی که از سینه آید علاجش آسان است و به سرعت چاره می شود. حتی اگر به کلی شفا نیابد باز به اندازه خونی که از قرحه ریه آید خطرناک نیست و هر گاه قرحه ریه به ناسور بینجامد، تف کردن خون برای بیمار عادت می شود.

نزدیک به همه این حالات، نوعی خون تف کردن است که از زخمی سرچشمه گرفته است و زخم سبب خون تف کردن از اثر ضربت خوردن یا دمر و بر سینه افتادن است، که بر کبد و حجاب اثر گذاشته، یا بر چیزی تیز و برنده افتادن است.

یا این که از اثر سرفه سمج و دست بردار یا فریاد و جیغ کشیدن عارض می شود. یا شخص بیمار خواسته است که یکهو صدای خود را تیزتر کند و مراعات آن نکرده است که به تدریج صدای او را از آهستگی به تیزی برساند.

یا حالت پکری به حدی رسیده است که خون با تف می آید. از این رو است که می بینی دیوانگان و کسانی که از هر چیزی بیزار و پکر می شوند خون تف می کنند.
گاهی از اثر قی کردن شدید، خون تف می کنند و به ویژه کسانی که برای خون تف کردن بدنشان آمادگی دارد.

انگیزه های دیگری نیز هست که خون تف کردن را به همراه می آورند، که از این قرارند:

- ۱- خوردن مسهلی که سبب اسهال شدید می شود.
 - ۲- خوردن غذاهای تند مزه از قبیل سیر و پیاز.
 - ۳- ترس زیاد.
 - ۴- غم و اندوه زیاد که سبب برانگیختگی خون شود.
 - ۵- خوابیدن بدون زیر انداز.
 - ۶- زانو که به داخل گلو بچسبد.
- انگیزه خون تف کردن ممکن است از دخالت اشیای خارج نباشد، بلکه در خود بدن باشد. مثلاً

- سبب از رگها و غیر رگها باشد.
- اگر سبب از رگ باشد چند حالت دارد:
- ۱- بریدگی در رگ به وجود آمده.
 - ۲- رگی ترك برداشته.
 - ۳- رگ یا از تند شدن یا از سست شدن گشاد گردیده.
 - ۴- خلطی خورنده هست، رگ را خورده است.
 - ۵- رگ از اثر ناتوانی و زبونی تنك و نازك شده و این اثر زبونی پابرجا است.
 - ۶- بسیار روی می دهد که گذارهای اجزای قصبه و شریانها بیش از حالت طبیعی گشاد می شوند و خون به قصبه می تراود.
- اگر سبب خون از راه دهان برآمده از رگ نباشد، چندین احتمال دارد:
- ۱- زخمی در ریه موجود است.
 - ۲- چرکی است که از زخم ریه تراوش کرده است.
 - ۳- خونی است که از زخم خوره ای می چکد.
 - ۴- چیزی از اندامی برکنده شده و اندام عفونت کرده.
 - ۵- ورم خونی در ریه است که خون می تراود. که خون تراویده از ورم خونی ریه جای بیم نیست، زیرا ورم خونی در ریه ماده بیرون راندنی را در خود نگه نمی دارد و نمی گذارد غلیظ گردد.
 - ۶- همه سببهایی که در خود اندام باشند و سبب خون بر آوردن شوند شاید در ریه به وجود آیند، مگر چسبیدن زالو و این سببهای درونی نیز انگیزه های پیشینه دارند که از این قرارند:
- الف- ماده بیماری زیاد است و این بسیاری ماده یا از زیاده خوری به بار آمده و انسان ترك ورزش کرده است، یا ماده بیشتر از آن است که طبیعت آن را لازم دارد و مازاد بر احتیاج است، چنان که در کتاب کلی درباره ترك ورزش، یا بند آمدن خون حیض یا بند آمدن خون بواسیر یا گسستگی اندامی شرح داده ایم.
- ب- از بسیار جذب شدن ماده.
- ج- از شدت حرکت و جنبش ماده.
- ۷- از بادهایی که در رگها جای گرفته و به ویژه کسانی که عادت به سینه صاف کردن وسیله سرفه نرم دارند، خون تف کردن به سبب رگهای باد کرده زیاد روی می دهد.
- ۸- ابزاری که ماده را در بر گرفته است برای خون تراویدن آمادگی دارد و این آمادگی یکی از سببهای زیر را دارد:
- الف- از سرما ترنجیده است و به دشواری می گسترده، نیروی انجام دهنده کار نمی تواند ابزار سرما زده را کشش دهد، ناچار ابزار در این گیر و دار می ترکد و خون از او می تراود.
- ب- حرارت خارجی یا حرارت درونی ابزار را سفت گردانیده به حدی که آمادگی ترك برداشتن داشته باشد.

ج- از خشکی که بر ابزار چنین اثری گذاشته است که از کمترین سبب ترك برمی دارد در هر دو حالت حرارت و خشکی که سبب ترك برداشتن ابزار در برگیرنده ماده خونی هستند خون از ترك می تراود.

د- رطوبتی ابزار در برگیرنده ماده خون را سست کرده، مسامها (سوراخهای ریز) گشاد شده اند و خون تراوش می کند.

ه- ابزار به چیزهایی سوراخ کننده، یا خورنده، یا گسلنده، یا گنداننده برخورد کرده است.
۹- اگر پرشدگی از خون روی داد، طبیعت ماده خونی مازاد بر احتیاج را به هر جایی که آماده پذیرش آن باشد می ریزد، یا به نزدیک ترین اشغال دانه زائد بر لازم می اندازد، که خون بیرون ریخته از راه خيو از دهان بر آید.

۱۰- خون از اثر بواسیر، یا در حال حیض، یا خون ریزی بینی، سیلان می کند و از راه دهان بیرون آید. اگر رگها به حد کافی نیرومند باشند خود را آن قدر از خون تهی نمی کنند که سبب مرگ ناگهانی شوند، زیرا رگ سالم و سر حال خون را در کاوکهای داخل نگه می دارد و خون زیاد از اندازه لازم بیرون نمی آید.

کسی که خون تف می کند ممکن است که قرحه در ریه اش پدید آید، زیرا اکثراً خون تف کردنی از زخم است و زخم گرایش به قرحه شدن دارد.
اگر خون بر آوردن بند آمد، بعداً از نو شروع کرد، بیم آن می رود این خونی که بدنبال خون اولی آمده است، از قرحه ای آید که زخم اولی بدان تبدیل شده است.
بسیار ممکن است که خون همراه تف نوعی خون سر باشد که به ریه رسیده است و ریه آن را به دهان تحویل داده است.

اگر خونی که از راه دهان بر آید از جانب ریه منشأ گرفته باشد، دو احتمال بیمناک دارد:

۱- خون زیاد از اندازه و به افراط موجود بودن خون.
۲- ممکن است زخمی در ریه پیدا شده و قرحه گردیده است.
هر خون بر آوردنی از راه دهان، جای نگرانی نیست، در حالتی جای نگرانی است که بند نیاید و دوام یابد.

خون بر آوردنی نگران کننده است که همراه تب باشد.

۱۱- بسیار اتفاق افتد که سرما سبب خون بر آوردن باشد.

۱۲- سبب خون بر آمده از راه دهان ورم در کبد یا سپرز باشد.

نشانیها:

اگر خون با سرفه سبک بیرون آمد، بدان! که خون از جای نزدیک حنجره آید.

اگر با سرفه زیاد خون تف شود، بدان! که منشأ خون بر آمده در جای دور از حنجره است. و تا دورتر و دورتر باشد سرفه تندتر و بیشتر می خواهد تا بیرون آید.

اگر خواستی بدانی که خون از کدام طرف بدن می آید، بیمار را بر هر دو پهلو بخوابان! طرفی که سبب خون بر آوردن در آن نهفته است تشخیص داده می شود، زیرا هر گاه بیمار بر طرف خون بر آوردنی بخوابد خون بیشتر آید.

باید دقت کنی که نکند خونریزی بینی به خون تف کردنی انجامیده باشد، باید نوعیت خون را تشخیص دهی و این تشخیص دادن از چند جهت ممکن است:

- ۱- بیمار به خونریزی بینی عادت دارد؟
 - ۲- روی آورهای خونریزی بینی پدیدارند؟
 - ۳- آیا از خون بر آوردن سنگینی سر سبک شده است؟
 - روی آورهای خونریزی بینی از این قرارند:
 - الف - رنگ رخسار و چشم سرخ می شود.
 - ب - بیمار چیزهای ریز درخشانده می بیند که وجود خارجی ندارند.
 - ج - خونی که از بینی می ریزد کف ندارد.
 - د - خون بینی یکدفعه می ریزد.
- خونی که از راه دهان و از گوهر گوشت بر آید، که گوهر گوشت در این حالت با زخم روبه رو است و زخم به قرحه تبدیل شده است؛ پس خونی که بر می آید و از راه دهان انداخته می شود، کف آلود است.

خونی است که در آمدنش فاصله هست، خونی است که درد همراه ندارد.

خونی که از قرحه ریه سرچشمه گرفته است، کمتر از خونی است که از رگ می تراود، اما خطرش بیشتر و سرنوشت بدتری را از خون برآمده از رگ در بردارد.

بیماران ذات الجنب و ذات الریه اگر حرارت آتشین و جوشان در ریه داشته باشند، خون کف آلود بیرون می دهند. گاهی خونی که از قصبه می جهد کف آلود است، لیکن چنین خون کف آلوده که از قصبه آید، نیاز به نفس تنگ کردن و سرفه سینه صاف کردن دارد و با این همه خونی که از قصبه آید اکثراً اندک است و تا اندازه ای درد همراه دارد.

خونی که از رگها آید کف آلود نیست و از خونی که از ریه می آید گرم تر و قوام گرفته تر است و بیشتر از خونی که از ریه آید شباهت به خون طبیعی دارد؛ اما در غلظت به خونی نمی رسد که در سینه است.

خونی که از راه دهان بر آید و از سینه تراویده است، سیاه رنگ و غلیظ است، و از آن که فاصله زیاد است تا اندازه ای جامد شده و دارای کف و کفک است. دردی در سینه احساس می شود که جای درد را می نمایاند و هر گاه بر سینه بخوابد درد بیشتر می شود. انگیزه چنین دردی در سینه پی آلودگی اندامان سینه است. خونی که از سینه به دهان راه می یابد کم کم آید نه یکدفعه و بسیار. اگر خون برآمده از راه دهان بسیار است، علامت آن است که گسستگی در رگ روی داده است.

اگر سبب خون برآمده از دهان خوره است، انگیزه های خورگی را ذکر کرده ایم که عبارت بودند از:

- الف - خوردن چیزهای تندمزه.
- ب - سرازیر شدن ماده تند و تیز از بالا.
- ج - باید تب باشد.
- د - همراه تف کرده چرك زخم یا کبره زخم یا پاره ای از ریه باشد.
- ه - تف کرده به آبی شبیه است که گوشت در آن شسته اند.
- و - اول کم خون آید و شاید بعداً یکهو بریزد و چیزی را تف کند که خوب است ولی بدرنگ و زشت است.
- علامت خونی که از باز شدن دهانه های رگ - به سبب پر شدن از خون - تراویده و به دهان رسیده و با تف بیرون داده می شود، به قرار زیر است:
- ۱ - هیچ آزاری احساس نمی شود.
- ۲ - بیمار از خون برآوردن می آساید و احساس لذت می کند.
- ۳ - در اول کمتر از خونی است که از گسستگی و ترك برداشتی رگها بیرون می آید و اکثراً بیشتر از خونی می باشد که از اثر خوره درونی است.
- خونی که از ورم می تراود، چند علامت دارد:
- ۱ - خونی که با تف آید کم است.
- ۲ - نشانیهای ذات الریه و غیره را داراست.

علاج:

کسی که به خون از دهان آمدن مبتلا است، باید همیشه امتلاء (پر شدن) رگها را از خون در نظر داشته باشد و خود را معاینه کند، همین که احساس کرد که امتلاء روی داده است باید هر چه زودتر رگ بزند.

به ویژه کسانی که در خلقت، سینه تنگ دارند و کسانی که سرفه سمج و دست بردار دارند. در رگ زنی بهتر آن است که خون رو به پایین رود و از زدن رگ صافن (ورید پایینی ساق) شروع کنند و بعد از صافن شاهرگ دست زده شود.

اگر زن خون حیض را در موعد مقرر ریخت و به تأخیر نیفتاد و به حد کافی و بدون کاهش آمد، خون تف کردنی می ایستد. اما اگر خون حیض بند آمد و بیرون نریخت، خون از راه دهان بر آید. کسی که به تف کردن مبتلا است، باید از هر چیزی که تحریک کننده خون است دوری جوید. غذای گرمی بخش نخورد، برنجهد، پرش نکند، فریاد نکشد، از اشیاء پکرکننده (آزاردهنده - نسخه) دوری جوید، جماع نکند، نفس بلند نکشد، زیاد حرف نزند، به چیزهای سرخ رنگ نگاه ندوزد، زیاد شراب ننوشد، زیاد آب تنی نکند. از داروهای بازکننده از قبیل

کرفس، الواء، کنجد، شراب، پنیر کهنه بپزید که برایش زبان رسان است. اما پنیر تازه بهره رسان است. غذایی که با حال آنان سازگار است، خوراکیهایی است که چسبان، بندآورنده، جوش دهنده باشد. غذایی که گرمای خون را فرو نشاند و نگذارد به جوش آید شیر جوشیده است، که در این باره تأثیر به سزا دارد زیرا که چسبنده است. دوغ از ماست گاو خوب است که دارای نیروی گیرندگی است.

کره خوب است، پنیر تازه بی نمک خوب است، میوه های گیرنده خوب هستند، نوعی آلودی ریز هست که قبوضت آور است، بسیار خوب است، روغنی که از زیتون نارسیده و گس مزه باشد و تازه فشرده باشند که برای چربی در غذا ریزند، خوب است، آبهای شب زارها بسیار بهره رسان است.

اگر خونی که همراه تف آید خونی است که از جرم ریه نشان دارد، باید داروهای تناولی که جوش دادن و خشکی در بردارند به بیمار داد. این داروها از قبیل: گل، شادانه با آب گیاه بارهنگ، سرکه آمیزه با آب.

علاوه بر تهیه غذای سازگار با بیماری، باید شاهرگ دست را بزنی! شاهرگ دستی را بزنی که حدس می زنی خون از آن سوی آید و از بین رفتن تک عصب در آن طرف روی داده است. باید رگ را نازک و باریک زد. در چندین بار خون مورد نظر را بگیری، فاصله میان خون گیری تا خون گیری بعدی سه ساعت یا تقریباً سه ساعت باشد. باید نیروی جسمی بیمار را در نظر داشته باشی. از رگ زدن، خون به خلاف راهی که دارد منحرف می شود، رگ زدن نمی گذارد که زخم به ورم انجامد. دست و پای بیمار را اول ماساژده و بعداً از بالا به پایین محکم باند پیچی کن! باید پرهیز رانگه دارد، باید هوایی که در آن زندگی می کند معتدل باشد.

باید بر پهلوی چیزی تکیه دهد که به نشستن راست شبیه باشد، تا برخی از اجزاء سینه بر برخی نیفتد.

سرکه آمیزه با آب بنوشند که دو فایده دارد:

- ۱- نزیف خون را باز می دارد.
 - ۲- اطراف سینه و ریه را اگر خونی در آنها بند آمده باشد پاکسازی می نماید، و خون بند آمده جامد نمی شود. داروهای سرد و چسبان بخورد، که در این حالت چسبان از سرد مهم تر است. و اگر دارو همراه چسبناکی پاکساز هم باشد چه بهتر.
- اگر بیمار زیاد تشنه گردد، اسفرزه را تجویز کن! که سردی بخش است و علاوه بر تأثیر دارویی تشنگی را فرو نشاند.

شاید نیاز باشد که داروی مخدر با اسفرزه قاطی شود، که دو فایده در بر دارد:

- ۱- خون را آرام و رقیق گرداند.
 - ۲- خواب آور است و بیمار حرکت نمی کند.
- برای هر نوع از خون بر آوردن از راه دهان، داروهای ترکیبی است که در آخر این گفتار ذکر

خواهند شد.

اگر خون تف کردنی از نزنله است و نزنله تیز مزه صفرا بی نیست. باید بی درنگ رگ بزنی. بیمار را وسیله روغن زیتون گرم یا روغن سیما هنگ و غیره - که گرم باشند - ماساژ ده! اما به هیچ وجه سر بیمار را روغن مالی مکن، دست و پاهای بیمار را از بالا به پایین تند باندپیچی کن! غذای بیمار سوپ گندم با چیزی از گس مزه ها قاطی باشد، گس مزه قاطی شده با سوپ ثمر درخت و غیره باشد. اگر دیدی که بیمار توانایی کافی ندارد، بگذار نان را در سر که آمیزه با آب سرد خیس کند و بخورد. او را با ماده تند حقه کن! که ماده خونریزی را از بالا به پایین بکشانی و به ویژه اگر مانعی در راه رگ زدن باشد حقه بسیار بایسته است.

تأمی توانی کاری کن که سر بیمار را سرد گردانی و در این باره بسیار کوشش کن! رطوبی گردانیدن سر بیمار نیز مفید است ولی به اندازه سرد گردانیدن سر مهم نیست. در چنین حالتی قرصهای ساخته از کهر با شاید مفید باشند.

اگر آنچه ذکر کردیم کار را انجام نداد، تنها چاره این است که نزنله را بند آوری، که برای بند آوردن نزنله دستور زیر را به کار ببر!

۱- سر بیمار را بتراش.

۲- ضماد ساخته از چلفوز کبوتر بر سرش بگذار و هر گاه نیاز بود برداری، بردار!

جالبینوس داستانی در این باره دارد و فرماید:

«زنی از اثر نزنله به نزیف خون دچار شده بود، و از آنجا که چهار روز بود خون از دهان می انداخت چنان ناتوان شده بود که نمی شد وی را رگ زد، او را حقه کردم و ماده تند در حقه به کار بردم، به جای غذا حریره و میوه های گیرنده دادم زیرا مدتی زیاد بود غذا نخورده بود.

ضماد چلفوز کبوتر بر سرش گذاشتم، اجازه دادم که به حمام برود که منظورم جزیی از تداوی بود، سرش را روغن نمالیدم تا رطوبتی نشود.

تریاق تازه و شاداب به خوردش دادم که بخواهد، زیرا در این تریاق نیروی افیون موجود است و خواب آوراست و از غلغله دادن سرفه جلوگیری می کند و ماده نزنله را غلیظ می کند که سیلان نکند.

در روز دوم کاری نکردم که حرکت کند و چون نیاز بود که ریه را پاکسازی کند، او را در آرامش و سکون گذاشتم، تنها کاری را که با وی انجام دادم آن بود که دست و پایش را ماساژ دادم و به اندازه یک دانه باقلی تریاق تازه - که از اندازه دیر وز کمتر بود - به وی خوراندم. منظورم این بود که به تدریج به خوردن عسل عادت کند که به وسیله عسل ریه پاکسازی شود. بعد از آن مدت یک ساعت از تداوی دست کشیدم و بعد از آن باز دست و پاهایش را ماساژ دادم. آب جورا با کمی نان به وی دادم که بخورد و نیرو را از سر گیرد.

در روز چهارم تریاق کهنه همراه عسل بسیار به وی دادم تا ریه به کلی پاکسازی شود، و در روزهای دیگر غذای لازم تجویز کردم و با او همانند تازه از بیماری برخاستگان رفتار نمودم. و گاه

گاهی مرهم «نافسیا» بر سرش می گذاشتم و آب تنی را از او منع کردم.

این طرز معالجه جالینوس خوب و پسندیده است.

باید تریاقی را که به چنین بیماری دهند، دوماه تا چهار ماهه باشد؛ که هم خواب آوراست و هم نزله را از سیلان باز می دارد. نباید سر چنین بیمارانی را روغن مالید، و حتماً باید سر آنها را تراشید تا این گونه خون به زیر پوست کشها تأثیر بخش باشند، حتی اگر بیمار زن باشد سر تراشیدن حتمی است.

اگر ماده بیماری زیاد است حتماً باید به وسیله دارو اسهال شود و اگر داروی اسهالی حب صمغ صنوبر باشد بهتر است. اسهال باید بعد از رگ زدن باشد، بعد از رگ زنی و اسهال داروهای سرخ گرداننده پوست بگذارند.

اگر ماده خون بر آمده از راه دهان، سبب ترك برداشتنی رگ یا گسستگی رگ باشد و سبب ترك یا گسستن پری رگ از خون باشد، باید بیمار را سه روز گرسنه نگاه داری، و تا ممکن است نباید غذا بخورد. در مدت سه روز غذایش بسیار کم و آن هم از غذاهای لزج باشد. اگر دیدی که از اثر گرسنگی نیرو از دست نداده است مدت گرسنه نگهداشتن را به چهار روز برسان!

اما اگر احساس کردی که بیمار از گرسنگی کشیدن نیرو را به کلی از دست می دهد، باید ناچاراً غذاهایی به وی بدهی و دقت کنی که غذا از نوعی باشد که خلط معتدل به وجود می آورد، یا غذایی مایل به سردی باشد و همراه سردی پوشنده و چسبان و لزجی و گیرندگی در آن باشد.

غذاهایی که خوب هستند و ویژگی دارند که خون را غلیظ گردانند، از قبیل: حلیم با پاچه، کله پخته حیوان، نیمرو، آش رشته و به ویژه رشته ای که با عدس پخته باشد، آش عدس، عتاب می باشند.

و اگر امکان بود که غذای نیرومند نخورد، نخورد. بگذار خوراکش آب جو باشد. و اگر آب جو با عدس یا با عتاب یا به پیزد بهتر است.

نان خیس شده در آب سرد، یا در چیزی ترش مزه که سرد گرداننده و منحرف کننده ماده به سوی مخالف هستند مفید است. دوغ از ماست گاودر جلوگیری از به درازا کشیدن بیماری علاج خوبی است، زیرا هم گیرنده است و هم سردی بخش.

شیر جوشیده بر آتش بهره رسانند؛ زیرا شیر هم پوشنده و هم چسبان است، اما شیر نجوشیده خوب نیست زیرا خون را فرونی دهد و زیان به بیمار می رسد.

ماهی «رضاضی»^۱ بسیار مفید است.

باید غذای این نوع از بیماران و غذای بیمارانی که بیماریشان يك درجه کمتر است، سردی بخش باشد، پنیر تازه نمک نزده بسیار بسیار بهره می رسانند.

۱- نوعی ماهی فلس ریز، استخوان درشت، پشت منقط، شکم سفید، نقطه هایش به سیاهی مایل به سبزی می زند-م.

اگر چنین بیماری و بیماران امثال او را از گوشت تغذیه می‌کنی، گوشتی را برگزین که کم خون، خشک، سبک باشد. از قبیل: گوشت سنگ خوارک، گوشت شفنین^۱ (نوعی کبوتر دشتی) گوشت دراج که گوشت مورد تغذیه در چیزهای گیرنده و گس مزه بپزد. برای قطع شدن خون که از راه دهان بیرون آید، خرفه چاره سازی است که آزموده شده است. خرفه را در دهان بگذارند و بخایند و آبش را ببلعند. ممکن است فوراً خون بند آید. از میوه‌ها: به گیر او گس مزه، سیب گیر او گس مزه، عناب تر، دانه آس، خرنوب شامی و امثال آنها، در بند آوردن خون تف کردنی مفیدند. و اگر به جای آجیل (نقل) گِل مُهر زده، گِل ارمنی با صمغ عربی و کمی کافور، بخورند بهره‌رسان است.

هر گاه خون بند آمد و این بند آمدن تا چهار روز دوام یافت، باید بیمار را وسیله غذا تقویت کنی، نخست نان خیس شده در آب به وی بده و بعد از آن حلیم و کله پاچه و مخ بخورد. اگر تشخیص دادی که خون تف کردنی از ترك بردن یا گسستن رگ است و ترك و گسستگی رگ از فشار آوردن خون زیاد است، کوشش کن خون را به سوی مخالف جهت موجود یا به سوی دست و پا منحرف سازی. صفرار را پاکسازی کن! بعداً کاری کن که سردی شدید دست به کار شود و بیمار را رطوبت بخش! غذاها و داروهای گیرنده و چسبان بخورد؛ آب جو، خرچنگ، کدو حلوائی، داروی «اندروماخس» و داروی «جالینوس» در این باره بهره‌رسانند. اگر خون تف کردنی از گشاده شدن رگها است، علاجش: داروها و غذاهای گیرنده و گس مزه همراه پوشندگی است و داروهایی که سابقاً گفتیم در این باره مورد نیاز است و باید پوشنده و جوش دهنده همراه گیرندگی باشند از قبیل: گلنار، چشم انار، سماق، افشره سماروغ^۲، افشره جوانه‌های تارک، برگ سفید خار، برگ بلوط، کهر با، اقا قبا، شیرۀ فیلزهره، افشره گل محمدی، افشره گیاه هفت بند، گیاه چرخه: کنگر خر، آب غوره، قارچک انگل گیاه شنگ، که این قارچک تقویت کننده است و گاهی با شب و مازوج والوا و خارا گوش مخلوط می‌کنند و داروی ترکیبی از آن می‌سازند و قرصهای متعدد و گوناگون که در این باره تأثیر داشته باشند از آن درست می‌کنند. می‌شود که داروهای نامبرده را با آب ساده یا با برخی از افشره‌ها بپزند و آب پز را بخورند. یا این که از آنها ضماد سازند یا با داروی گذاردنی (ضماد) قاطی کنند. یا داروهای ذکر شده را با همه داروهای علاج خون تف کردنی و داروهای علاج سینه گرد آورند و به کار برند.

منظور از داروهای نامبرده برای خون بر آوردن و داروهای سینه داروهای هستند از قبیل: کرفس، نانخواه (ننه حوا)، رازیانه شامی، سنبل، رامک، که گاهی داروهای مخدر هم با آنها

۱- شفنین: غم خورک (معین) شفنین: نوعی کبوتر دشتی دارای پرهای طلایی بر گردن (لاروس عربی) در لاروس تصویر شفنین هم هست.

۲- نوعی از قارچ که در مزارع و جاهای نمناک و دیواره چاه و میان درختان روید.

می آمیزند؛ مانند پوست بیخ مهر گیاه، بنگ، خشخاش، و گاهی پوشنده ها و چسبانهای از قبیل: صمغ عربی، پوسته کندر، گل شاموس، تباشیر، بزر بارهنگ، لعاب اسفرزه، بزر خرفه، لعاب به دانه با آنها به کار می روند.

اگر خونِ تف کردنی از ورم تراوش کرده است علاجش:
۱- رگ زدن.

۲- پاکسازی ورم از تراوشها.

۳- بعد از رگ زدن و پاکسازی کوشش کن که ورم را پخته گردانی و برانی!
نکند داروهای گیرنده در معالجه چنین حالتی به کاربری که خطر بزرگ در پی دارد، باید طرز معالجه ذات الکبد را در پیش گیری.

اگر خونِ تف کردنی از نتیجه خوره است، به زحمت چاره می شود و تقریباً باید از مداوایش نومید شد. زیرا حالت خوره بر طرف نمی شود و خوره زده جوش نمی خورد مگر این که سوء مزاج به کلی بر طرف گردد و این بر طرف کردن و برداشتن سوء مزاج مدّت زیاد می خواهد که در این مدت ممکن است قرحه سخت گردد یا بگنجد. لیکن اگر بتوانی کاری کنی که خوره محکم نشود به نفع بیمار است، به طوری که خلط گرم را بیرون برانی. و شاید بتوانی ماده صفراوی و ماده غلیظ را هر دو با هم اسهال دهی که برای این منظور قرص ساخته از قارچ چمنی خوب است. اگر نیاز به داروی قوی تر بود، دوا را قوی تر کن و کاری کن که به هر وسیله باشد غلغلک دادن سرفه آرامش یابد که اگر داروی «بزرها» را به کاربری ممکن است فایده زیاد بینی.

خلاصه و رویهم رفته علاج این گونه از بیماران:

۱- پاکسازی کردن است، پاکسازی وسیله رگ زدن یا غیر رگ زدن.

۲- تغذیه از غذاهای خوب کیموس.

اگر خون از راه دهان برآمده در نتیجه خوره است، داروهای زیر استعمال شود:
۱- لبانه.

۲- مر.

۳- بارهنگ بزرگ.

۴- بزر خرفه.

۵- بیخ خطمی.

۶- قرص کوکب که یک دوم آن افیون باشد.

۷- داروهای ترکیبی، مانند: «داروی پولس» که آن را در کتاب اقرا بادین ذکر خواهیم کرد.

۸- داروهای ترکیبی که در این حالت نفع رسانند عبارتند از داروهایی که شادنه، خون سیاوشان، کهر با، سندروس، گل مهرزده، در آنها باشند.

۹- داروهای که خاصیت خشکاندن، پوشندگی، و جوش دهندگی داشته باشند به طور عموم

بهره رسانند.

اگر خونِ تف کردنِ از سینه آمده است، علاجش با داروها و ضمادهایی است که در گوهر لطیف هستند یا این که با چیزی که دارای گوهر لطیف است آمیخته شده اند - که آنها را نام برده ایم - تا دارو بتواند به سینه برسد.

آب ریحان کوهی در این باره می تواند هر دو کار را انجام دهد (چه گذاشتنی باشد و چه نوشیدنی. م)

اگر سبب خون تف کردن گرما بود، علاجش را از داروهایی که ذکر کرده ایم بجوی! اگر سبب خون تف کردن سرما بود - چنان که سابقاً بحثش آمد - علاجش آن است که جالینوس فرموده است. می فرماید:

«جوانی از سرما به خون بر آوردن از راه دهان مبتلا شده بود، او را چنین معالجه کردم: روز اول رگ زدم و همان روز رگ زدن را دوباره کردم، دست و پاهایش را ماساژ دادم و چنان که در هر حالتی که بخواهیم ریزش خون را بند آوریم، دست و پاهایش را بستم، دستور دادم که سوپ بخورد قیروطی «ثافسیا» بر سینه اش گذاشتم و شبانگاه قیروطی را برداشتم که مبادا بیش از حد لازم سینه را گرم نماید؛ این باره هم دستور دادم که از سوپ تغذیه کند، بعد از سوپ خوردن داروی «بزرها» را تجویز کردم که تناول نماید.

در سومین روز باز همان قیروطی (ثافسیا) را برای مدت سه ساعت بر سینه اش گذاشتم و آنگاه برداشتم، برای غذایش آب جو، شوربای ساده گوشت اردک تجویز کردم. وقتی احساس کردم که مزاج ریه جوان به اعتدال برگشته و جوان سر حال آمده است و دیگر بیمی نمی رود که ورمی در ریه روی دهد، به وسیله تریاق کهنه و تمام عیار ریه اش را پاکسازی کردم. به تدریج جوان را وادار کردم که شیر الاغ بنوشد، و داروهای علاج خون بر آوردن بخورد.». همو (جالینوس) می فرماید: «هر کسی که برای این حالت خونریزی از راه دهان در روز اول بیماری به من مراجعت کرده است شفا یافته است، و کسانی را که حالت بیماریشان برخلاف این حالت بوده به گونه های مختلف معالجه کرده ام».

ما خودمان فایده این علاج جالینوس را دیده ایم و بیمارانی را که به همان حالت بیمار سرما زده جالینوس بوده اند از این طرز علاج یا علاج نزدیک به آن معالجه کرده ایم.

اگر تشخیص دادی که خون برآمده از راه دهان از اثر رطوبت و سست شدن است، داروهایی در علاج بیمار به کار بر که خشکانیدن و گرم کردن و گیرندگی داشته باشند. از قبیل: بیخ گورگیا، مصطکی، زیره بوداده، پونه کوهی، زاج سفید، گندیدستر، زعفران که حب بلعیدنی شوند؛ و گاهی بر حسب نیاز داروهای دارنده گیرندگی میانه با این داروها قاطی می شود، مانند شاه بلوط.

من از این داروها داروهای ترکیبی ایجاد کرده ام که در اقرابادین ذکر شده اند. اگر تشخیص دادی که سبب خون از دهان آمدن خشکی است - که این حالت کمتر روی

می دهد. رطوبت بخشهایی را که شناسایی شده اند، از قبیل: انواع شیر، روغن‌ها، افشره‌ها را به کار ببر! اما باید شروع به تجویز چنین رطوبت‌هایی بعد از معالجه مشترک باشد. منظورم این است که باید ماده را قبلاً به سوی مخالف منحرف سازی.

باید یادآوری کنم که در چنین حالتی یعنی اگر خشکی سبب خون برآمدن شده است، نیاز به رگ‌زنی و غیر رگ‌زنی کمتر از آن است که برای حالات دیگر از خون تف کردن لازم است. اگر سبب خون برآمدن از راه دهان، صدمه دیدن کبد است، این گرد داروئی علاج آن است.

نسخه:

راوند چینی ده جزء، لاک پنج جزء، گل ارمنی پنج جزء، گرد همه را با هم قاطی کن، بیمار هر باره به وزن يك درهم بخورد. داروهایی هستند که برای چند حالت خون برآوردن مفیدند و این داروها هر کدام که ساده و تکی هستند در کتاب دوم آمده اند و رجوع به جدولها شود.

و آنچه در علاج سزاوار این حالت (برآمدن خون از دهان در اثر صدمه دیدن کبد) است، سنگ شادنه می باشد. شادنه را این اندازه خرد کن و بسای که گرد مانند شود، آن گرد شادنه را در چیزی گیرنده یا در افشره گیرنده بریز و بیمار به وزن يك درهم از آن تناول کند، بسیار بسیار بهره بیند.

نسخه‌های دیگر:

- ۱- اگر خرفه را بجاود و آبش را قورت دهد ممکن است فوراً خون بند آید و دیگر خون نیاید.
- ۲- آب خیار؛ افشره خیار در این باره مفید است، اما اگر آب یا افشره خیار را با چیزهای بسیار گیرنده قاطی کنی و بیمار کم کم و جرعه جرعه از آن بنوشد، فایده دو چندان گردد.
- ۳- سوخته شاخ گوزن، اگر داروهای دیگر در آن باشد بسیار بهره رسان است.
- ۴- آب نعناع.

- ۵- ثمر درخت ترنگوت، مقدار تناولی به وزن يك درهم.
- ۶- شکوفه گشنیز سه درهم، بامداد و شام با آب سرد تناول شود.
- ۷- مرجان (بدل مرجان) هم در این باره اثر بخش و بهره رسان است.
- ۸- گل شاموس که گویند به زبان یونانی ستاره زمین (کوکب الارض) نامیده شده است. و من گمان می کنم که غیر از آن چیزی باشد که آن را «طلق» نامند. در داروهای این بیماری وارد است.
- ۹- خون بزغاله قبل از آن که منعقد شود به اندازه نیم اوقیه از آن را در مدت سه روز بنوشند.
- ۱۰- دانه آس و بزر بارهنگ به وزن دو درهم در آب بارهنگ ریزند و بخورند مفید است.
- ۱۱- افشره گل محمدی بسیار بهره رسان است.

- ۱۲- به نیز در این باره مفید است و به ویژه کفیده در خاکستر گرم یا بریان شده.
- ۱۳- پنیر مایه خرگوش با گلاب، یا پنیر مایه غیر خرگوش که پنیر مایه خرگوش نیز مستثنی نیست با چیزی گس مزه بجوشد یا با آب ریحان کوهی بپزد مفید است و به ویژه برای بیماری که خون برآمده از راه دهانش از سینه تراویده باشد.

- ۱۴- گل مُهرزده، اگر نبود گل شاموس، با کمی سرکه مخلوط گردد.
- ۱۵- سوموقطون که نامش همیشه بهار است، در این داروها وارد است. مردی می گفت من گیاهان را جمع می کنم، سوموقطون نوعی از پونه است در میان سنگلاخها روید، آن را در دست میچاله می کنند و با نمک می خورند. و در موصل دونا نام دارد، یکی بیروج بیابانی، دومی: سیب بیابانی، که در اینجا علامت سؤالی پیدا می شود.
- در هر حال سوموقطون همیشه بهار باشد یا آنچه مرد موصلی می گفت باشد، با يك برابر نشاسته تناول می شود.
- ۱۶- شب یمانی (زاج بلوری) را تناول کنند فایده بینند و اگر با زرده تخم نیمه گرم بند نیامده باشد بسیار تأثیر بخش تراست.
- ۱۷- اگر از سریش ماهی چیزی تناول کنند نفع بینند.
- ۱۸- اگر علاج با اشکال بر خورد و کار دشوار شد، به وزن يك چهارم درهم بزر بنگ در عسل مخلوط کنند و بخورند.
- باید داروهای بند آور خون برآمده از راه دهان را با شراب گس مزه قاطی کنند تا دارو نفوذ کند و به مقصد برسد، اما اگر بیمار تب دارد نباید شراب بخورد، دارو را با افشره دیگری بخورند.
- علاج سرفه دیرینه و کهنه شده:
- ۱- بزر تره کاشتنی، دانه آس، هر يك يك جزء متساوی، مقدار تناولی دودرهم است که با آب گیاه هفت بند تناول نمایند.
- ۲- افشره گندناي شامی يك اوقیه، سرکه نیم اوقیه، بامدادان می نوشند.
- ۳- سوخته ابر مرده با اندکی از شراب انگوری (نبیذ) تناول شود.
- جالینوس خونریزی را وسیله تریاق، معجون میترادات، داروهای خوشبوی معالجه می کرده است. داروهای خوشبوی که جالینوس از آنها استفاده کرده است، طبیعت را چنان نیر و بخشد که در خون دادن خسیس باشند و در جوش دادن زخم اثر به سزا داشته باشند.
- ۴- قرص ساخته از کوب، داروی «اندروماخس»، لوف، خون تف کردن را بند آورند و پاکساز هم هستند. بیمار هر يك از این داروها را می تواند مورد استفاده قرار دهد. اگر بیمار تب دارد، دارو را با آب تناول کند، اگر تب ندارد با شراب تناول نماید.
- طبییان نژاد اسلاوی برای معالجه خون تف کردن ریشه لوفای بزرگ را می پزند و به بیمار می دهند.
- داروهای نوشیدنی:
- ۱- افشره بارهنگ به وزن يك درهم.
- ۲- آب گل گاوزبان به وزن دو درهم.
- ۳- افشره خرفه به وزن دو درهم.
- ۴- افشره شاخه های گل تازه و شاداب يك اوقیه، باید گل را بکوبند و آبی بر آن نپاشند. آب گل

که بدون پاشیدن آب به دست آمده است، پالیده شود. نباید بر آتش بجوشد، مقداری کم گل مُهرزده را در آن حل کنند و بیمار بنوشد.

۵- افشره شاخه های گل، شیرۀ بیخ سنگ را در آن حل کنند.

۶- شادنه و سوخته شاخ گوزن.

قرصها:

۱- قرصی است به نسخه زیرین:

۱- نسخه:

اقاقیا، گلنار، گل سوری، افشره سنگ، جفت بلوط، پوستۀ کندر، همه با هم در اجزاء برابر.

۲- نسخه دیگر:

زرنیخ، بیخ مهر گیاه، گل دریاچه، کندر، اقاقیا، بزخرفه، بزریحان کوهی، گلنار، کافور، همه را با هم می سرشند و از آن قرص سازند و هر باره به وزن دودرهم از آن قرص با نیم اوقیه آب یا شراب گس مزه، یا آب ریحان کوهی تناول نمایند.

۳- نسخه دیگر:

بزرخشاش، گل مُهرزده، شیرۀ سنگ، کندر، کافور، قرص شود و با آب ریحان کوهی تناول نمایند.

۴- نسخه دیگر:

قرصی که با انگم درخت بادام می سازند و «ابن سرافین» ذکر کرده است.

۵- نسخه خوب دیگر:

گل دریاچه، بدل مرجان، گل شاموس، گل خشکیده، از هر يك دو جزء، کهر با، صمغ عربی، نشاسته، از هر يك يك جزء؛ با هم قاطی می شوند و از آنها قرص سازند. اگر بیمار تب داشت چهار مثقال از این قرصها را با افشره گیرنده ببلعد، و اگر تب نداشت با شراب که شراب گیرنده خوب تر است.

روغنهای بر سینه مالیدنی:

اگر وقت تابستان باشد، روغن میوه به خوب است و اگر وقت زمستان بود، روغن سنبل مناسب است.

ضمادها:

ضمادی که برای بند آوردن خون تف کردنی در چندین حالت مفید است، بدین قرار است:

نسخه: آرد جو، خاکه کوبیده کندر، اقاقیا با سپیده تخم مرغ بسر شد و ضماد گردد. و هر گاه

خون بند آمد، کوشش کن که زخم را جوش دهی و ورم را باز داری!

جوش دادن زخم رami دانی و یاد گرفته ای، که باید داروهای پوشان و چسبان و گیرنده به

کارگیری! باز داشتن ورم که نگذاری سر بر آرد، باید با منع کردن بیمار از غذا باشد و کاری کنی که

ماده بیماری را به سوی دست و پا هدایت کنی و سینه را سرد گردانی. باید بیمار سر که آمیزه با آب

را چندین بار جرعه جرعه بنوشد. باید بیمار هنگامی که خون از راه دهان بر آید و هنگامی که خون بند آمده است، از چیزهایی که گفتیم زیان دارند پرهیزد.

آبی که بیمار می نوشد:

یا آب باران باشد، یا آبی که با گل ارمنی و گل آمیخته است، و آبی که آهن سرخ شده را در آن خاموش کرده اند بسیار مفید است زیرا گیرنده است.

اگر بیم آن رفت که خون در ریه جامد شود، باید در وهله اول سرکه آمیخته با آب بنوشند، مگر این که سرفه موجود باشد. در حالی که سرفه هست و بیم لخته شدن خون در ریه می رود، نباید سرکه بنوشد. اگر خون در ریه بسته شده است، علاجش این است:

۱- گرچك هندی نیم درهم، زردچوبه با کمی آب تره به وزن يك درهم (ملعقه^۱) اسکنجبین.

۲- شنبلیله، آب پز شده دو درهم، زراوند يك درهم، مرّسه درهم، روغن سوسن يك درهم، فلفل يك درهم، بنگ يك درهم، گل دو درهم، همه را با هم می سرشند و قرص از آن سازند و در سایه خشک می کنند و با آب رازیانه و کرفس تناول نمایند.

۳- پنیر مایه خرگوش یا آب خاکستر درخت انجیر با آویشم.

۴- مرزه کوهی با عسل.

باید پاکسازی وسیله داروهای پاکساز ساده - که در کتاب دوم نام آنها را ذکر کرده ایم - و یا به وسیله داروهای ترکیبی - که در اقرابادین شرح داده ایم - انجام پذیرد.
و تو در کتاب چهارم ما، بحث راجع به گدازیدن خون بسته شده را بخوان!

گفتار چهارم

قرحه و ورمهای اندامان اطراف سینه که قلب از آنها مستثنی است.

فصل اول

احساس درد در اطراف سینه و پهلو به طور عموم

گاهی اتفاق افتد که حجابهای درونی، پرده های نازک پوشش اندامهای درونی، ماهیچه های سینه، ماهیچه های اطراف سینه، دنده ها، به ورمهای خونی بسیار آزارمند مبتلا می شوند، که این ورمهای خونی را به نامهای شوصه، برسام، ذات الجنب، نامگذاری کرده اند. گاهی ممکن است همان درد ورم خونی احساس شود، و فکر کنند که از اثر ورم است در حالی که ورمی نیست و درد و آزار از اثر بادهای غلیظ شده و انبوه است.

ذات الجنب:

ذات الجنب ورمی است گرم که در یکی از اندامهای زیر پیدا می شود:

۱- در اطراف سینه و آنچه در اطراف سینه است که عبارت است از:

الف - ماهیچه های آستر سینه.

ب - حجاب آستر سینه.

ج - حجاب حاجز. که این ورم را ذات الجنب خالص گویند و از هر حالت دیگری سخت تر و دشوارتر است.

د - ماهیچه های رویه خارجی.

ه - حجاب خارجی با مشارکت پوست یا بدون مشارکت پوست.

اگر ورم گرم در خود حجاب حاجز باشد، از همه حالات ورم کردن اندامان نامبرده دیگر خطرناک تر است و علاجش دشوارتر. ماده این ورم اکثراً مراری یا خون پلید است، زیرا اندامان صفاقی به جز ماده لطیف مراری را در خود راه نمی دهند و بعد از ماده مراری خون خالص و بی آلایش در آنها می تواند نفوذ کند و بس. از این رو اکثراً در شدت بیماری به تب نوبه مبتلا می شوند.

کسانی که آروغ ترش دارند، کمتر به ذات الجنب مبتلا می شوند؛ زیرا چنین کسانی بلغمی

مزاج هستند و با این که بلغمی مزاج از ذات الجنب تا اندازه ای در امان است گاهی ممکن است ذات الجنب از خون سوخته، یا از بلغم گندیده باشد.

به ندرت اتفاق افتد که ذات الجنب از ماده سودایی گندیده التهابی باشد. ما سابقاً در کتاب کلی بیان نمودیم که ورم گرم شرط نیست که حتماً زاده بلغم و ماده سودایی نباشد؛ بلکه ممکن است از بلغم و سوداء هم ذات الجنب روی دهد، لیکن نشانه ویژه دارد. اگر ذات الجنب از ماده مراری یا خون باشد، دارای شدت و حدت است. اما اگر ورم ذات الجنب از ماده غیر ماده مراری و خون باشد، آن را ورم دیرینه گوئیم و زیاد می باید و این حالت اخیر را در اکثر بیماران ذات الجنب کمتر توان یافت.

از آنجا که هر ورمی از سه حالت تجاوز نمی کند: یا تحلیل می رود، یا جمع آید، یا به سختی گراید؛ ورم ذات الجنب هم از این حالات سه گانه جدا نیست. تنها فرقی که دارد آن است که ورم ذات الجنب به آن سختی و سفتی نمی رسد که برای ورمهای دیگر پیش می آید، پس دانستیم که ورم ذات الجنب در اکثر حالات یا تحلیل می رود، یا جمع می شود.

هر گاه ورم ذات الجنب شروع به تحلیل رفتن کرد، ماده تحلیل شده را تحویل ریه می دهد و ریه ماده تحلیل رفته تحویل گرفته را از راه گلو به سوی خارج بدرقه می کند و سرانجام از راه دهان بیرون می رود.

امکان دارد که ماده تحلیل رفته از ورم ذات الجنب به جایی دیگر غیر از ریه منتقل شود. تا اینجا راجع به تحلیل رفتن ورم ذات الجنب بحث کردیم حال ببینیم در جمع شدنش چه سر نوشتی دارد.

اگر ریم ورم جمع آمد و تحلیل نرفت، باید کوشش کرد که ورم برسد تا بترکد، و اگر ترکید ریمی که از ورم سیلان کرده امکان دارد به ریه وارد آید و ریه آن را از راه دهان بیرون راند. ممکن است رگ تو خالی آن را بپذیرد و از راه بول آن را به خارج گسیل دارد. یا شاید به گذارهای مدفوع وارد شود و در حالت اسهال بودن شکم فرو ریزد و به خارج راه یابد. گاهی رخ می دهد که ماده تر کیده ورم در فراغها و گوشتهای غده ای بخزد، که در این حالت به ورمهایی تبدیل می شود و از اطراف بینی، پیچ و خمهای پوست، پشت گوشها سر بر می آرد. ممکن است ماده چکیده از ورم ذات الجنب راهی مغز و اندامان دیگر شود. که این را نیز بحث خواهیم کرد. و خطری به بار آرد و بیمار را هلاک گرداند.

ممکن است ماده چکیده از ورم رسیده ذات الجنب که به ریه رسیده است، به حدی زیاد باشد که ریه را غرقه در خود نماید و گذار نفس کشیدن ریه را ببندد.

شاید ماده چکیده از ورم به این حد از زیادی نباشد که ریه را در خود غرق نماید و راه نفس کشیدن ریه را ببندد، تنها همان اندازه باشد که به طور عادی از ورم می تراود، و سزاوار است که با تف بیر و ن داده شود. اما بیمار از نا افتاده است و ریه اش یارای آن را ندارد که ماده را از راه دهان

بیرون دهد. در این حالت باید کوشش کرد که ریه را تقویت بخشید که به حالتی از نیر و مندی در آید و بتواند چنان که لازم است ترنجیده شود. و بتواند با سرفه تند ماده را به سوی دهان و به خارج پرت کند.

بیرون راندن چنین ماده ای از راه دهان به دو نیر و نیازمند است:
یکی نیروی طبیعی است که ورم را می رساند و ماده حاصل از رسیدگی ورم را هول می دهد.
نیروی دومی، نیرویی است که حاصل از اراده و دفع کننده است.
اگر هر دو نیر و با هم همکاری نکنند، ممکن است پاکسازی ماده صورت نپذیرد.
و بدان! که هر گاه بیرون انداختن ماده ناباب از راه دهان با دشواری روبه رو شد، یکی از انگیزه های ذیل را دارد:

۱- نیر و به کاستی گراییده و به زحمت افتادن، تف کردن ماده از راه دهان از کم نیرویی است.
۲- تاوان از ازار است، و این در حالی است که ابزار از حرکتی که بکند آزار ببند یا این که از حرکتی که همسایه اش می کند آزار ببند.

۳- ممکن است سبب دشواری بر آمدن ماده در خود ماده نهفته باشد، مثلاً ماده انداختنی از راه دهان بسیار رقیق یا بسیار غلیظ و لزج باشد. که در هر سه حالت ممکن است ماده ریختنی در ریه بماند و با هوا بیامیزد و به جوشش بینجامد و این وقتی روی می دهد که ماده به ریه و عصب ریه ریخته باشد و از بیرون آمدن ابا کند.

اگر ماده ورم ذات الجنب تا مدت چهارده روز از راه تف انداختن پاکسازی نشود، بدان که ماده جمع شده است و اگر چرك ورم ذات الجنب تا مدت چهل روز پاکسازی نشود، ممکن است ذات الجنب به ذات الریه یا به بیماری سل تبدیل شود.
عادتاً باید چرك حاصل از ورم ذات الجنب تا روز هفتم پاك شود. و حد اکثرش باید تا بیست روز پاك گردد، و ممکن است به چهل روز و شصت روز برسد.
گاهی اتفاق افتد که ورم قبل از آن که برسد می ترکد و این ترکیدن بدون پختگی و قبل از پخته شدن در چند حالت اتفاق افتد:

- ۱- ماده آزاردهنده بسیار باشد و بسیار بیشتر از حد عادی در ورم گرد آید.
- ۲- ماده آزاردهنده بسیار تند و تیز باشد که طبیعت ناگزیر آن را بیرون می راند.
- ۳- از حرارت زیاد مزاج.
- ۴- شاید از اندازه عمر انسان سرچشمه گیرد.
- ۵- ممکن است چگونگی آب و هوای فصل سال سبب ترکیدن ورم هنوز نارسیده گردد.
- ۶- ممکن است محیط زیست در این کار تأثیر داشته باشد.
- ۷- یا از اشتباه پزشک معالج باشد که داروهای ترکاننده ورم به بیمار داده قبل از رسیدن ورم به ورم رسیده است؛ و ما در آینده این داروهای ترکاننده ورم را ذکر می نمایم.
- ۸- از طرز حرکات بیمار باشد که زیاد از اندازه لازم بجنبد و بسیار خسته شود.

۹- فریاد و جیغ و داد بلند بیمار که واقعاً خطرناک است.

ممکن است ذات الجنب جای خود را به ذات الریه بدهد و این در حالی رخ می دهد که ماده ورم در ریه جمع شده باشد و ریه توان آن را نداشته باشد که ماده را از خود براند و از راه دهان به خارجش روانه کند، ماده جمع شده در ریه به ورم تبدیل شود و ذات الریه پدید آید.

ممکن است ذات الجنب به بیماری سل تبدیل شود، که این هم از دوراه ممکن است:

۱- ذات الجنب ذات الریه شده است، چنان که بیان کردیم و ذات الریه به سل تبدیل شده است که این را نیز شرح خواهیم داد.

۲- بدون پادرمیانی ذات الریه، ذات الجنب جای خود را به بیماری سل داده است، به طوری که ماده یاریم ورم تحلیل رفته بسیار بدگوهر و تند است و راه به ریه یافته است و سبب قرحه در گوهر ریه شده است.

ممکن است ذات الجنب به تشنج و کزاز منتقل شود و این در حالتی است که ماده ورم ذات الجنب در عضبهای پیوسته با ورم و اعصابی که ورم در آنها روی داده بخزد؛ که این اثر گذاشتن ماده ورم بر عضبها بسیار وخیم است و بیمار از اثر آن ممکن است بمیرد و حتی با داروهای خوب نتوان آن را چاره کرد.

گاهی از اثر ذات الریه و ذات الجنب در بازوی بیمار از سر تا پایین یعنی از اول بازو که به کتف پیوسته است هر دو طرفش چه خارجی چه روبه داخل تا سر انگشتان دست نوعی تخدیر (سیری) احساس می شود.

ممکن است اثر ذات الجنب و ذات الریه به سوی قلب روی آورد، که مایه تپش و پریدن قلب می شود و غش کردن به دنبال آید.

ممکن است ماده ذات الجنب و ذات الریه در حال تحلیل رفتن از ورم قبل از جمع آمدن، یا در حال جمع شدن به سوی مغز آید و بر مغز تأثیر گذارد.

شاید ماده ورم ذات الجنب و ذات الریه - که تحلیل می رود - به گوهر عصب برسد یا در استخوان نفوذ کند و سبب شود که در رویه تن پدید آید و خراجهایی بر پوست پیدا شوند.

شاید ماده ورم ذات الجنب و ذات الریه روبه پایین سر ازیر شود و در جایی باز شود که در این حالت بیمار نجات یافته و این باز شدن نوید بهبود از بیماری است. لیکن باید دانست که ماده کذایی در هر جا از پایینها باز شده است در آنجا ناسور سر بر می دارد، و چنین ناسوری که زاده چنین ماده ایست ناسوری است ناپسند و واگیردار هم هست.

شاید ماده تحلیل رفته و چکیده از ورم ذات الجنب و ذات الریه، در بندهای تن جای گیر شود؛ مثلاً بند استخوانها که باز نوید رهایی بیمار از بیماری ذات الجنب و ذات الریه می باشد. لیکن احتمال دارد که ماده تحلیل رفته ورم که در بندها وارد شده است ناسوری گردد دست بر ندارد و دیر پا.

در هر حال در صورتی که ماده ورم بعد از تحلیل رفتن از ورم با پاکسازیهای دیگری روبه روده

باشد، مثلاً به گذارهای مدفوع رسیده باشد، یا قسمتی از آن با بول بیامیزد و به صورت ته نشین بول درآمده باشد، یا در حال رسیدن ورم ماده پخته و رسیده از راه دهان بیرون رفته باشد، خطر ولگردی ماده بسیار کمتر است و کمتر جای نگرانی است، زیرا ماده ای که باقی مانده است و در جایی سبب خراج شده است کم است و خراج حاصل از آن اندک مایه را می توان وسیله پخته گردانیدن از بین برد.

اما اگر چنین خراجهای حاصل از ماده تحلیل رفته ورم پدیدار نباشند و نادیده و ژرفانشین باشند، نشانه روی دادن آسیب و آژیر برگشتن بیماری است و به ویژه اگر ماده خراج به ریه راه یابد.

گاهی روی می دهد که از شدت تب ناشی از ذات الجنب نفس پیایی آید و از پیایی آمدن نفس تف کردنی از راه دهان لزج گردد، که عادتاً از نفس پیایی کشیدن آب از دهان انداختن گرم می شود. و هر گاه ماده تف کردنی لزج شد بیماری نیز شدت یافته است و التهاب در افزایش است. هر گاه التهاب افزایش یافت، نفس پیایی آید و از پیایی آمدن نفس، لزجی ماده تف کردنی زاید. که در این دور و تسلسل بیمار گیر کرده (نفس پیایی سبب لزجی ماده، لزجی ماده سبب التهاب، التهاب سبب لزجی ماده شده است) و هر دو حالت به ضرر بیمار است، و هر دو حالت در وخیم کردن بیماری با هم همکاری می کنند.

اکنون سؤالی پیش می آید؛ ذات الریه وخیم تر است یا ذات الجنب؟ یا کدام يك از آن دیگری سلامت تر است؟ آیا آنچه در طرف چپ و نزدیک قلب است، یا آنچه در طرف راست و دور از قلب است؟

برخی گویند این و برخی آن را بدتر دانسته اند.

و در حقیقت راست گرایان از چپ گرایان بیشتر راه صواب پیموده اند. آنچه نزدیک قلب است و در طرف چپ قرار دارد، بدتر از آن دیگر است که در طرف راست است؛ زیرا قلب که اشرف اندامان است ممکن است از این همسایه ناپسند دچار مزاحمت و آسیب شود. اما بیماری طرف چپ حسنهایی هم دارد؛ زودتر از آنچه در طرف راست است به پختگی می رسد و تحلیل پذیرتر است و این در شرایطی است که ورم از آن ورمهای تحلیل پذیر باشد. و آنچه دور از قلب است و در طرف راست واقع شده است، از ورم چپ گرا سلامت تر است. لیکن بیماری راست گرا ورمش از آن دیگری که در سمت چپ است کمتر به پختگی و تحلیل رفتن می رسد و از آن دیگری سرسخت تر است.

گاهی ممکن است از اثر بیماری ذات الجنب، پری غیر عادی از خلط در طرف سر یا سینه یا در رگهایی که اطراف سینه هستند روی دهد، که اکثراً این پرشدگی از خلط، از اثر چند چیز باشد:

۱- آب بسیار سرد نوشیدن که ماده را بند آورد و از حرکت باز دارد و جمع آورد.

۲- سرمای زیاد.

۳- حرارت و گرمای زیاد.

۴- نوشیدن شراب ناب بدون آب که خلط را برانگیزد و به حرکت در می آورد. کمتر اتفاق افتد که ذات الریه جای خود را به ذات الجنب بدهد، اما عکسش زیاد رخ می دهد. و با وجود این کم و بیشی باز ممکن است که ذات الریه، ذات الجنب شود که در این حالت نفس تنگی تا اندازه ای سبک می شود.

تأثیر فصل و هوا در پیدایش ذات الجنب:

اکثر بیماری ذات الجنب در پاییز و زمستان فراوان است و به ویژه که آن پاییز و زمستان به دنبال بهاری زمستانی آمده باشند.

در بهار زمستانی نیز زیاد روی آور است.

هنگام وزیدن باد شمال - که باد شمالی ماده ناباب و ریختنی را افزایش بخشد یا ماده را از حرکت بازمی دارد و بند آورد - پهلودرد، به درد آمدن دنده ها زیاد می شود و به ویژه اگر باد شمالی به دنبال باد جنوبی وزیدن آغاز کرده باشد.

در تابستان و در هنگام وزیدن باد جنوب، بیماری ذات الجنب بسیار کم است، اما اگر تابستان جنوبی و پر بارش باشد، ذات الجنب فراوان است.

در پاییز پر بارش نیز همچون تابستان پر بارش ذات الجنب زیاد است.

اکثر در آخر فصل پاییز کسانی که صفا دارند به ذات الجنب مبتلا می شوند. علاوه بر آنچه گفتیم، ذات الجنب روی هم رفته در هوای جنوبی، در محیط زیست جنوبی در حین وزیدن بادهای جنوبی، کم است.

زنانی که عادت ماهانه دارند زمانی که حیضشان جاری است کمتر به ذات الجنب مبتلا می شوند. زیرا مزاج مایل به رطوبتی دارند و مزاج مراری ندارند.

اگر زن باردار به ذات الجنب مبتلا گردد، هلاک می شود.

سالخوردهگان کمتر به ذات الجنب مبتلا می شوند، اما اگر مبتلا شدند می میرند، زیرا نیروی بدنی آنها - که کاهش یافته است - نای آن را ندارد که ماده تحلیل رفته ورم را از راه دهان بر آورد و ورم را پاکسازی کند.

گاهی رخ می دهد که ذات الجنب را اشتباهاً ذات الکبد می دانند که باید فرق این دو حالت را بدانی!

هرگاه از اثر ورم کبد آویزه ها (معالیق) کشیدگی یافتند، کشیدگی به حجاب و غشاء می رسد و درد احساس می شود و به نفس تنگی می انجامد.

گاهی ممکن است ذات الجنب را سرسام بدانند.

بیماری ذات الجنب در حالت های زیر بیمار را می کشد:

۱- اگر روی آورهای بیماری بیشتر از متوقع باشد.

۲- گاهی که به خفگی می انجامد و بیمار خفه می شود.

۳- هرگاه ذات الجنب به ذات الریه، سل، غش کردن و غیره - که ذکرشان آمده است - منتهی

شد، ممکن است به مرگ بینجامد.

و این را بدان!

هرگاه ذات الجنب با تف کردن ماده ورمی همراه بود، داستان‌اش داستان بیماری استسقا است، منظورم این است که تب همراه دارد. علاج حالت اولی - که منظورم ذات الجنب است - دو چیز است، یا داروی دارای دو خاصیت است:

۱- گیرنده؛ تا خون از راه دهان برآمده را بند آرد.

۲- داروی نرم کننده؛ که با ذات الجنب سازگار است.

در صورتی که علاج استسقا باید گرمی بخش و خشکاننده، یا خشکاننده معتدلی باشد که داروی استسقا است. علاج سردی بخش و رطوبی نیز لازم است که تب را چاره کند. زیادرخ می‌دهد که انگیزه بیماری ذات الجنب و ذات الریه، خوردن غذاهای غلیظ باشد که گوهر غذایی غلیظ دارند و خون را غلیظ گردانند؛ مثلاً حلوا مغزی.

چنین غذایی بر اطراف پستان و پهلو اثر می‌گذارد، علاج این حالت آن است:

۱- به حمام روند تا ماده بیماری رقیق گردد.

۲- وقتی از حمام بیرون آمدند اسکنجبین بنوشند.

۳- نباید روغن بر تن بمالند، زیرا روغن بر کشته ماده است.

۴- رگ زدن که ممکن است به جای همه این علاجه‌ها کافی باشد.

نشانیهای ذات الجنب:

نشانیهای ویژه ذات الجنب عبارتند از پنج نشانی:

۱- از آنجا که همسایه قلب است، تب، همیشگی موجود است.

۲- درد سوزنی که به خلیدن سوزن در بدن می‌ماند در زیر دنده‌ها احساس می‌شود؛ چرا؟ زیرا اندام دردمند غشایی است و اکثراً درد نامبرده احساس نمی‌شود مگر در حین نفس کشیدن. ممکن است با احساس درد سوزنی، احساس کشیدگی اندام هم باشد، و شاید احساس به کشیدگی اندام بیش از احساس به درد سوزنی باشد که کشیدگی اندام دردمند در بیماری ذات الجنب نشان از بسیاری ماده دارد.

احساس درد سوزنی نشان آن است که درد در نفوذ کردن و گزیدن عضو بیمار شده نیرومند است.

۳- تنگ نفسی از فشار ورم، که با تنگی نفس کوچک است و پیاپی آید:

۴- نبض اره‌ای؛ زیرا از اثر بیماری نبض مختلف می‌شود و این اختلاف به کلی از تنظیم و ترتیب خارج می‌شود در هنگامی بیماری به حد منتهی می‌رسد، که در حین به حد نهایی رسیدن بیماری نیرو ناتوان شده و ماده به حد زیادی جمع آمده است.

۵- سرفه. در ابتدای بیماری ذات الجنب سرفه خشک پیدامی‌شود، بعد از آن ماده ناباب را تف

می کنند و ممکن است از همان ابتدای بیماری سرفه و انداختن از راه دهان همراه باشند، که اگر چنین باشد بسیار خوب است.

سرفه چرا؟

ریه که در مجاورت عضو دردمند قرار دارد از آزارش متأثر می شود و به نوبه خود آزار بیند. علاوه بر این ماده تر اویده از ورم ذات الجنب به ریه - که همسایه است - سر می زند، ریه می خواهد آن را بیرون اندازد، سرفه را تحریک می کند که ماده را تا راه دهان و خارج دهان بدرقه نماید. هر گاه ماده ورم به کلی تحلیل رفت و ریه از تراوش آن بی نصیب نماند و ریه نیز بر شد و ماده در آن جمع آمد، وسیله سرفه، خانه تکانی می کند و پاکسازی ماده، سرفه لازم دارد. اگر ذات الجنب در حجاب عاجز است - که آن را ذات الجنب راستین و خالص نامیدیم - تپش احساس نمی شود؛ زیرا شریانهای زیاد در حجاب عاجز نیستند. از آنجا که در چگونگی سرفه و تب و تنگ نفسی و کشیدگی آویزه ها و آزار رسیدن به غشاء آستری تقریباً شباهت زیاد بین ذات الجنب و ذات الکبد موجود است. باید دقت کرد و آنها را هر دو از هم دیگر جدا سازی! و خصوصیات هر کدام را خوب بشناسی! همچنین ذات الجنب و ذات الریه در این سببها و در بیرون انداختن از راه دهان به هم شبیه هستند، باید فرق میان آنها را بدانی که از این قرار است:

اولا - فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد:

در بیماری ذات الکبد نبض موجی است، درد سنگین است اما سوزنی نیست، رخساره بیمار ذات الکبد زرد رنگی است زشت، سرفه همراه تف کردنی مواد ناباب نیست، سرفه در ذات الکبد خشک است و بسیار است و به سستی آید.

زبان بیمار ذات الکبد اول زرد می شود و از زردی به سیاهی انجامد.

بول بیمار ذات الکبد غلیظ است و به بول بیمار استسقای می ماند.

مدفوع بیمار ذات الکبد به رنگ جگر است.

بیمار ذات الکبد در طرف راست خود احساس سنگینی می کند، همین که دست به جای سنگین زدی به درد آید.

گاهی روی می دهد که مدفوع اسهالی بیمار ذات الکبد به آبی می ماند که گوشت تازه در آن شسته اند، و این دلیل ناتوانی بیمار است و نیرو کاهش یافته است.

اگر ورم بیماری ذات الکبد در کوزی کبد باشد، با دست زدن بسیار محسوس است.

و اگر ورم ماده بیماری ذات الکبد در قسمت گود کبد (تقعیره) باشد، نشانش را از نفس عاصی شده بجوی! که هر گاه نفس عاصی شد، دلالت بر آن دارد که چیزی سنگین و آویزان در سر راه خود دارد و بدان که ورم در آنجا قرار گرفته است.

نفس تنگ در بسیاری از اوقات در بیماری ذات الکبد هماهنگ است و کمتر کاستی و فزونی یابد و نفس تنگی شدید نیست.

اما اگر ورم کبد در ذات الکبد در لایه های کبد خزیده باشد، دلیل وجودش را از نشانه های زیر

بجوی:

- ۱- سرفه با ماده تف کردنی همراه است.
- ۲- درد سوزنی احساس می شود.
- ۳- بول بیمار قوامش بهتر است.
- ۴- رنگ رخساره بیمار از این بهتر نمی شود و بسیار خوب است.
- ۵- تنگ نفسی از تنگ نفسی های سایر حالات ذات الکبد شدیدتر است و پیوسته شدیدتر می شود و بیمار به حالی می رسد که حس می کند در مدت هر شش ساعت تنگ نفسیش بیشتر می شود.

ثانیاً. فرق میان ذات الجنب و ذات الریه:

اکنون ببینیم که فرق میان ذات الجنب و ذات الریه چیست.
در ذات الریه: نبض موجی است، درد سنگین است، نفس تنگی از نفس تنگی ذات الجنب شدیدتر است. نفس بیمار ذات الریه از بیمار ذات الجنب گرم تر است و نشانیهای دیگر هم که هستند

گاهی روی آورهای در ذات الجنب روی می دهند که به روی آورهای «سرسام» ناخوش آیند منفور می مانند. از قبیل:

درهم شدن هوش، هذیان گفتن، نفس پیایی، تپش زیاد، غش کردن و چیزهایی بد که به درجه غش کردن نمی رسند، اندوه زیاد، بیزاری زیاد از هر چیز، تشنگی شدید، تغییر رنگ رخساره به رنگهای گوناگون، شدت تب، قی کردن ماده مراری؛ که این روی آورها از شرکت سینه با اندامان رئیس و مجاورت آنهاست.

و باید بین دو حالت فرق بگذاریم، منظورم سرسام و برسام است.
در بیماری سرسام اولاً و قبل از هر چیز هوش درهم می شود، و آنگاه بقیه روی آورها به دنبال آیند. نفس کشیدن بیمار سرسام سلامت تر از نفس بیمار برسام است. تباهی نفس از درهم شدن هوش دیرتر روی می دهد. سرسام روی آورهای ویژه به خویش دارد از قبیل:

سرخی رنگ چشمان و بر آمدن چشمان به سوی بالا.
لیکن در بیماری برسام تا دیرگاه هوش درهم نمی شود و شاید تا نزدیک به مرگ هوش و حواس اختلال نیابد، بیمار دارای عقل سلیم است، اما از ابتدای برسام، نفس تغییر یابد و به نفس بد- ناپسند تبدیل می شود. هم از ابتدا مراقبها به سوی بالا کشیده می شوند، تو گویی آنها را به سوی ورم می کشند. بعلاوه درد سوزنی موجود است.

باید یادآوری کنم که نبض در سرسام درشت است و تفاوت دارد، اما در بیماری ذات الجنب نبض کوچک و مایل به پیایی زدن است تا کوچکی را تلافی نماید.
باید بدانی که هرگاه ذات الجنب شدت یافت، روی آورهایی که برای ذات الجنب ذکر کردیم

نیز شدت می یابند. علاوه بر آنها زبان خشك و زیر می شود، اگر باز شدت بیشتری یافت، سرخرنگی در رخساره و چشم دیده می شود. بیمار به دلهره شدید مبتلا می شود، نفس تباه و هوش درهم است، بیمار گاه گاهی عرق می کند و ممکن است کار به وخامت بینجامد.

نشانیهای ذات الجنب ناخالص و فرق آنها با خالص:

اگر ورم ذات الجنب در پرده پوشش دنده ها است؛ احساس درد و آزار تا حدی هست اما نه به شدت.

اگر در پرده پوشش خارجی است، می توان آن را با دست لمس کرد. اگر ورم ذات الجنب اضافه بر آنچه غشاء خارجی را گرفته است به پوست هم سرایت کرده باشد می توان دید. و چنین ورمی شاید بدون این که سبب تف کردن ماده گردد بتر کد و خارج گردد. ممکن است ترکیدن ورم خود به خود و طبیعی صورت گیرد، یا می توان آن را با بیشتر ترکانید. اگر ورم در ماهیچه های خارجی است تهیدن دارد. اگر در حال برکشیدن نفس احساس تپش شد، بدان که ورم در ماهیچه های گسترده است. اگر در حال پس دادن نفس احساس شد، نشان آن است که ورم در ماهیچه های ترنجیده است.

و تو دانستی که ماهیچه های گسترده و ترنجیده همگی در طبقه خارجی یا داخلی هستند. ذات الجنب را که از نوع خالص نیست با انگشت زدن می توان درك کرد. در نوع ذات الجنبی ناخالص: درد سوزنی، تنگ نفسی، سرفه، سختی نبض، نبض اره ای. شدت تب و روی آورهای تب به آن اندازه نیست که در ذات الجنب خالص رخ می دهد. ممکن است در ذات الجنب ناخالص نبض نرم باشد، و شاید تب رخ دهد که سببش ورمی باشد که خارج از جاهایی است که ذکر شده اند، یا این که سبب تب، تف کردن ماده زیاد از اندازه باشد، یا سببی دیگر؛ در هر حال سبب تب از ذات الجنب نیست، زیرا اگر ذات الجنب بود درد سوزنی، نبض اره ای و غیره موجود بود.

اکثراً در ذات الجنب ناخالص، احساس آزار در پایین کتف است. اما در ذات الجنب خالص - که در حجاب حاجز است - درد تا سر دنده های نزدیک شکم می رسد.

در ذات الجنب خالص در هم شدن عقل بیش از آن است که در ذات الجنب ناخالص روی دهد. روی آورهای بیماری شدت می یابند، درد و دشوار نفسی شدیدترند، در ذات الجنب خالص تب به سرعت شدت نمی یابد، چنان که در ناخالص چنین است، شاید شدت تب به تأخیر افتد تا ماهیچه ها متعفن می شوند آنگاه تب شدید گردد و فوق العاده شدت یابد.

اگر ورم ذات الجنب در غشای آستر سینه باشد احساس درد تا استخوان چنبر ادامه یابد، اما ممکن است احساس درد مختلف باشد، در جایی کم و در جایی زیادتر احساس شود زیرا تماس اجزاء غشاء با استخوان چنبر فرق دارد و اجزاء غشاء در احساساتی بودن نیز فرق دارند.

با چنین ورمی که در غشای آستر سینه هست تپشی نیست.
گفتیم دردی که تا نزدیکیهای سردنده های شکم احساس می شود، سببش ورم ذات الجنب در حجاب حاجز است؛ اما امکان دارد که احساس چنین دردی که تا سردنده های شکم را دربرگیرد سببش ورم ذات الجنب در اندامان گوشتی داخل دنده ها باشد، که در چنین حالتی جای نگرانی نیست و خطر زیاد در بر ندارد.

نشانیهای بدی و خوبی ذات الجنب

الف - نشانیهای نویدبخش سلامت:

۱- تف کرده به سرعت و آسانی آید و پخته گشته باشد، که منظور از آن خیوی سفید صاف و درست است.

۲- نبض نه بسیار سخت است و نه بسیار اره ای.

۳- احساس درد و آزار اندک است.

۴- سایر روی آورهای ذات الجنب شدت کمتر دارند.

۵- خواب بیمار معمولی است.

۶- نفس کشیدن طبیعی است.

۷- بیماری در حالتی علاج پذیر است، و بیمار آن را تحمل می کند.

۸- حرارت بدن بر وفق مرام است.

۹- بدن بیمار نرم است و سخت نشده است.

۱۰- تشنگی کم است.

۱۱- غم و اندوه و افسردگی اندک می باشد.

۱۲- بیمار عرق سرد می کند.

۱۳- بول و مدفوع در حالت خوب و پسندیده است. بول رسیده و پخته شده نشان از خوبی حالت بیمار است.

۱۴- بینی خون ریزی دارد.

۱۵- در اوایل بیماری جابه جا شدن درد احساس می شود.

ب - نشانیهای بد و ناپسندیده:

۱- بول نارسیده و ناپسندیده است، که نشان از بدحالی شدید بیمار دارد.

۲- روی آورهای بیماری بسیار شدید و نیر و مندند.

۳- انداختنهای از راه دهان بند آمده باشند و بیرون نیابند، یا به کندی بیرون آیند، و اگر بیرون می آیند نارسیده هستند و به رنگ سرخ خالص، یا سیاه می باشند، یا بدرنگ (زردمات) و دم به دم بر لزجی و به زحمت بیرون آمدن و خفه شدن آنها افزوده می گردد. روی هم تف کردنیها بر عکس آنها باشد که در علامات خوبی بیماری ذکر شده اند.

۴- بول تیره رنگ و ناهموار از نشانه ای بد بیماری است، زیرا از چنین بولی می فهمیم که

خونی است و دلیل آن است که در جای به هم پیوند شدن استخوانهای سر التهاب هست.
 ۵- حرارت شدید بدن، و به ویژه اگر با این حرارت شدید دست و پای بیمار سرد باشد.
 ۶- درد و آزاری که تا طرفهای پشت کشیده شود هر گاه بیمار بر طرف ورم زده بخوابد درد بیشتر شود. هر گاه بیمار ذات الریه یا بیمار ذات الکبد در مراحل اخیر بیماری احساس کرد که درد جابه جایی شود و اختلاف در جای دردمند رخ می دهد، علامت ناپسندیدگی بیماری است و دلیل بر آن است که کبد بیمار ناتوان شده است. پیدایش اختلاف درد و مراحل اخیر بیماری - اگر بیماری از دشواری نفس رنج می برد و افسردگی پابر جاست - ممکن است در روز چهارم بمیرد یا به چهار روز نرسد.

۷- پریدن زیر سر دنده های نزدیک شکم در بیماری ذات الجنب در اکثر موارد دلیل بر درهم شدن عقل بیمار است و از درهم شدن عقل نشانی دارد؛ زیرا در چنین حالتی حجاب سر را شریک خود کرده است، چنان که حجاب و مواد حجاب به سوی بالا حرکت می کنند که این حرکت کردن حجاب و مواد حجاب به سوی بالا در بیماری ذات الجنب اکثریت دارد.
 ۸- فرو شدن خراجهای برآمده از نتیجه ذات الجنب که تب هنوز آرام نشده است و ناپسندی بیرون انداختنی ها از راه دهان نشانه مرگ بیمار است، که نشان می دهد ماده بیماری حتمار جوع کرده و در ژرفا قرار گرفته است.

برای نشانیهای بد و خوب ذات الجنب - که بعد از چرکین شدن ورم آن را تشخیص می دهیم - باب ویژه ای را اختصاص داده ایم.

و بدان! که هر گاه تف انداختنی مواد ناباب در بیماری ذات الجنب نبود، دو احتمال دارد:

۱- یا بیماری کم و ناتوان است.

۲- یا بسیار بد و ناپسند و پلید است.

زیرا یا ماده به این اندازه نیست که بیرون آمدنش اهمیت زیادی داشته باشد، یا این که ماده ایست پلید و از بیرون آمدن سر پیچی می کند.

بقراط فرماید:

«اکثر اُمی بینیم که در بیماری ذات الجنب بیرون انداختنی از راه دهان خوب و آسان است، نفس طبیعی و آسان بر آید. علامات دیگری نیز هست که بسیار بدند و آثر مرگ بیمارند. مثلاً اگر درد به سوی پشت کشیده شود، بیمار چنان احساس می کند که گویی پشتش را کتک کاری کرده اند. بول بیمار همراه خون و چرک زخم است. بیماری که به این مرحله از بیماری برسد، در میان روز پنجم تا روز هفتم می میرد، به ندرت واقع شده که تا روز چهاردهم زنده باشد. و بسیار واقع شده که چنین بیماری در چنین حالتی هر گاه تا روز هفتم نمرده، و از روز هفتم تجاوز کرده، نجات یافته است».

بسیار رخ می دهد که در میان هر دو کتف بیمار سرخی پیدا می شود، هر دو کتفش گرم گردند، نمی تواند بنشیند، اگر گرمی به شکم رسید و مدفع زرد رنگ بیرون آمد بیماری میرد مگر این که

هفت روزه را پشت سر گذارد.

بیمار در چنین حالتی اگر بیرون انداختنیهای ناباب زیاد و گوناگون را از راه دهان به سرعت بیرون دهد، درد و آزار شدت یابد، در روز سوم می میرد، اگر در سوم روز نمرد شفا می یابد. نوعی دیگر از بیماری ذات الجنب هست که بیمار احساس می کند درد از استخوان جنب تا ساق پارا در بر گرفته است، تف کردنی بیمار پاک و بی آلاش است و ته نشین ندارد، آب دهان بیمار پاک و بی آلاش است.

این حالت نشان از آن دارد که ماده بیماری به سوی سر گراییده است، چنین بیماری نیز اگر از هفت روز بیشتر زنده ماند، نجات می یابد و ممکن است تا هفت روز بمیرد.

مراحل بیماری ذات الجنب و نشانه هایش:

اگر ماده تف کردنی نیست، یا هست اما آبکی است، یا اندک است، یا تف کردنی همان است که ما آن را بزاق (تف معمولی) نامیدیم، مرحله نخستین بیماری را نشان می دهند. اگر روی آورهای بیماری روبه افزایش بود، ماده تف کردنی زیاد، و در اوایل آبکی و رقیق و بعداً به تدریج به لخته شدن رسید و به آسانی بیرون آمد و رنگ تف کرده مایل به سرخی بود یا سرخی رنگ تف کرده مایل به زرد رنگی بود، دلیل بر آن است که بیماری روبه افزایش است. اگر بیرون انداختنی از راه دهان رسیده است و به آسانی بیرون می آید - که نشانه رسیدن را گفته ایم - و در عین حال در اندازه زیاد است و درد کمتر احساس می شود؛ دلیل بر نهایت بدایت و بدایت نهایت بیماری است، یعنی مرحله اولی بیمار پایان یافته و مرحله آخر بیماری شروع شده است و می نمایاند که ماده تف کردنی کاملاً به حالت پختگی رسیده است. اگر انداختنی از راه دهان با همان قوام اولی بود اما کاهش یافت و به همان آسانی بیرون آمد و احساس درد نبود و روی آورها روبه کاهش بودند، نشان از آن دارد که بیماری پایین آمده است و روبه تمام شدن است. اگر روی داده از بین رفتند و تف کردنی در میان نماند نشان آن است که بیماری رخت بر بسته است.

انواع انگیزه های بیماری در انواع بیماری ذات الجنب

انگیزه ها را می توان از راه رنگ تف کردنی تشخیص داد:

- ۱- رنگ تف کرده ساده و معمولی است.
 - ۲- رنگ تف کرده با رنگهای مختلف آمیخته است.
 - ۳- کجای بیمار درد می کند؟
 - ۴- تب چگونه است، شدید است یا سبک، نوبتی است یا نه؟
- اگر رنگ تف کرده به سرخ رنگی زد، نشان از خون دارد.
- اگر مایل به زرد رنگی بود، صفرا را نشان می دهد.
- اگر رنگ تف کرده به زردی و سرخی آمیزه می زند، دلیل بر آن است که ماده ورم، خونی و

صفرائی با هم است.
اگر رنگ تف کرده به سپیدی می‌زند و سپیدرنگی از اثر پخته شدن ماده نیست، نشان از ماده بلغمی دارد.

اگر رنگ تف کرده مایل به سیاهی و بدرنگی (زرد مایل به سیاهی) بود، در صورتی که این سیاه فامی و بدرنگی مایل به سیاهی سببش از دود و غیر دود که از خارج تأثیر گذارند نباشد، دلیل بر سودایی بودن ماده ورم است.

علاوه بر این دلایلها، اگر ورم بلغمی یا سودایی باشد، اکثر آدری که بیمار احساس می‌کند در پایینهاست و دردی است نه شدید.

چه اگر در حالاتی دیگر درد آید، درد بالانشین است و شعله‌ور (التهابی).
اگر تب شدید باشد، ماده تف کردنی از مواد گرم مزاج سرچشمه گرفته است؛ اما اگر تب سبک بود، تف کردنی حاصله مواد سر است.

شاید بتوان از نوع نوبه تب دلیل قاطع از چگونگی بیماری به دست آورد.

علامات جابه‌جا شدن بیماری ذات‌الجنب:

اگر بیمار مبتلا به ذات‌الجنب تف کرده خوب و پسندیده و سریع ندارد و این حالت مدت چهارده روز دوام یافت و خبری از پاکسازی ورم نبود، دلیل آن است که ماده ورم در حال جمع شدن است.

برای این که بدانیم که بیماری در مرحله اول است، علاماتی ست که از قرار زیرند:

- ۱- درد شدید است و دم به دم رو به افزایش دارد.
- ۲- نفس دشوار و تنگ است و نفس تنگی در حال نفس بر کشیدن دوچندان گردد و کوچک است.

۳- تب شدت یابد.

۴- زبان زبر است که زبری زبان ویژگی دارد.

۵- سرفه خشک است؛ که خشکی سرفه از لزجی ماده و پرپشتی حجاب می‌باشد.

۶- کاهش نیرو.

۷- بی‌اشتهایی.

۸- درهم شدن هوش و عقل.

۹- بی‌خوابی و شب بیدار ماندن.

۱۰- اندک بودن درد سوزنی در جایی که ورم هست.

اما هرگاه ورم شروع به جمع شدن کرد و مرحله جمع شدن را کامل کرد، این علامتها را نشان

می‌دهد:

۱- تب فرو نشیند.

۲- درد کاهش یابد و جابه‌جا می‌شود.

اگر ورم ترکیب علامتهایی دارد:

- ۱- تب لرزه نامرتب در نوبتی بودن روی دهد.
 - ۲- نبض پهن می زند و جدا جدا می زند. (مختلف است).
 - ۳- نیرو از بین رفته است.
 - ۴- نفس پژمرده است.
 - ۵- واکثر تب شدید بر بیمار آید که بسیار گزنده است و سبب این گزندگی ریمی است که اندامان را کشش می دهد و گزشی است که ورم به بار آرد.
- هر گاه ورم ذات الجنب ترکیب و از روز ترکیدن تا چهل روز پاکسازی نشد، ذات الجنب به سل تبدیل می شود.
- ترکیدن ورم چرک کرده، حداقل باید در روز هفتم و کمی بیش از روز هفتم انجام پذیرد و گاهی ترکیدن ورم به بیست روز تا چهل روز می کشد و ممکن است تا دو ماه درنگ کند.
- تا رویدادهای نشانه جمع شدن ماده ورم بیشتر نمایان شود و شدیدتر باشد، ترکیدن ورم زودتر صورت پذیر است. هر چند روی آورهای نشانه جمع شدن ماده، نرم تر و بی آزارتر باشند، ترکیدن ورم نیز بر همین قیاس به کندی گراید. برای نمونه تب را ذکر می کنیم که در این حالت ویژگی دارد.
- اگر تب بسیار شدید بود و در ظاهر جای بیم بود، اما در ماده تف کرده و غیره نشان خوبی دیدی نگران مباش، زیرا روی آورهای تب به جز جمع شدن ماده ورم سببی دیگر ندارد. هر ذات الجنب در هر حالتی باشد، اگر درد و آزارش به وسیله تف کردنی ماده، یا رگ زنی، یا اسهال شدن بیمار یا به وسایل دیگر آرام نیافت، متوقع باش که با چرک ورم در راه است، یا قبل از چرکین شدن ورم، بیمار می میرد و این توقع بر حسب دلیلهای دیگر است.
- اگر دیدی که نبض به کشیده شدن زیاد بر خورد و در همان حالت پیایی زدن نبض شدت یافت، در صورتی که بیمار دارای نیروی کافی است آذیر منتقل شدن ذات الجنب به ذات الریه، منتقل شدن ورم ذات الجنب به چرکین شدن، انتقال ذات الجنب به بیماری سل می باشد.
- روی هم رفته اگر نشانه های نیرومندی و سلامت در دست است، اما به وسیله تف کردن ماده یا اسهال دادن بیمار، یا رگ زنی و کماد گذاشتن، درد و آزار تسکین نیافت، بدان که ورم بیماری به چرکین شدن انجامیده است.
- اما اگر نیرو را پابر جا ندیدی و اشتها بر مرام نبود و غیر اینها که دلیل بر عدم سلامت هستند، بدان که زنگ خطر به صدا درآمده و بیمار اول غش می کند و بعد از غش کردن می میرد.
- هنگامی که دم ترکیدن ورم سر می رسد، اکثر اشتها نمی ماند، بخارها از ماده تراوش کرده از ورم ترکیده بر می خیزند و به سوی بالا می گرایند و از اثر بخارها هر دو گونه (لپ) سرخ رنگ می شوند و هم از اثر بخار بر خاسته از ماده ورم ترکیده، انگشتان گرم می شوند.
- هر گاه ورم ترکیب و ماده ترکیده به فضای سینه ریخت، چند روزی بیمار احساس می کند که سبک شده است لیکن بعداً حالش تباه می شود.

هر گاه ورم مایه ذات الجنب ترکید- چنان که قبلاً گفتیم- نبض بیمار ناتوان، پهن، کند و مختلف می شود. سبب این است که از اثر پاکسازی نیرو تحلیل رفته و حرارت طبیعی فرونشسته است. همچنان که قبلاً گفتیم، تب لرزه به دنبال ترکیدن ورم آید که سبب آن آزارگزندگی خلط است. اگر ماده ای که از ورم ترکیده آید در اندازه بسیار زیاد باشد و نیروی بیمار کاسته شده باشد، بیمار می میرد.

و این را نیز بدان! که اگر نیرو ناتوان است و کشیدگی نبض و پیایی زدن نبض شدت یافت- چنان که سابقاً گفتیم- آثر غش کردن بیمار است.

اما اگر پیایی زدن نبض به این شدت نبود و کمتر از آن بود که نفس کشیدن بیمار به آن نیاز دارد، ممکن است مرگ دروغین (خواب بدون اراده) یا تشنج روی آورد، یا پخته شدن ورم به تأخیر افتد. خواب بدون اراده سبب بخارهایی است رطوبی، اما نه چندان شدید که به مغز درآمده اند و پیایی زدن نبض به حدی نیست که به کمک مغز بشتابد و مغز که ناتوان شده است یارای آن را ندارد بخارهای ناخوانده را دک کند و به سوی عصبها براند.

اما تشنج وقتی روی می دهد که بخارهایی خواهند در مغز جای خوش کنند و مهمان مغز باشند و مغز نیروی کافی دارد که بخارها را به پیهها داخل نماید و از شر آنها بیاساید. اگر ورم بیماری ذات الجنب درنگ کرد و به کندی چرکین شد، بدان که:

۱- ماده غلیظ است.

۲- ماده از ورم منتقل نمی شود که به جای دیگر برود.

۳- مغز و پیهها ماده ورم را نمی پذیرند.

که در این حالت یعنی به کندی گراییدن رسیدن و چرکین شدن ماده، ممکن است تشنج رخ دهد، و این در شرایطی به وقوع می پیوندد که نفس بسیار تنگ می شود و شدت نفس تنگی زیاد است و در عین حال تب زیاد سخت نیست.

اگر دیدی که علت کمی تسکین یافته است، بیمار سبک شده اما تف کردنی ماده ورم نیست؛ ممکن است ماده ریزش کرده از ورم از راه بول یا مدفوع به خارج راه یافته باشد و اگر چنین است اختلاف خلط مراری آبکی در مدفوع دیده می شود، یا بول غلیظ تر شده است. اگر خلط گوناگون مراری را در مدفوع بیمار ندیدی! یا ندیدی که بول غلیظ شده باشد، بدان که خراجی سر بر می دارد.

اگر دیدی که در مراق و سر دنده های نزدیک شکم کشیدگی روی داده و حرارت و احساس سنگینی در بیمار هست، خراج در پره های کناره بینی یا در ساق بیمار پیدا شود و اگر خراج از هر دو ساق بیمار بر آید نوید شفای بیمار است.

در چنین حالتی بقراط دستور داده است که بیمار را باید وسیله خریق اسهال نمود. اگر علاوه بر علامتهای فوق الذکر دیدی که نفس بیمار دشوار است و سینه تنگ است و سر دردهست و احساس سنگینی در استخوان چنبر و پستان و زند دست هست و حرارت دارد به سوی

بالا می‌گراید، بدان که ماده ریزش کرده ازورم ذات‌الجنب راه هر دو گوش و طرف سر را درپیش گرفته است.

اگر این ماده راهی به سوی سر و گوشها، درراه خودورمی یا خراجی به جا نگذاشت، بدان که ماده مستقیماً راه مغز را درپیش گرفته و همین که به مغز برسد بیمار می‌میرد.

فصل دوم

بحثی دربارهٔ خیو، که از مرحلهٔ دوم و سوم شروع می‌شود
درجات بیرون انداختنی از راه دهان به ترتیب اولویت:

۱- بهترین و پسندیده‌ترین خیو آن است که سریع‌تر، آسان‌تر، در اندازهٔ بیشتر، پخته و رسیده‌تر و به‌رنگ سیید و صاف و درست است و لزجی همراه ندارد و قوامش به اعتدال است.
۲- در درجهٔ دوم خیویی که به اولی نزدیک و رسیده است اما کمتر از اولی و اگر قبلاً خلطی بوده است، چیزی از آن با خود دارد؛ یا از اثر بی‌خواهی زیاد یا از روی آور ناپسند دیگری به صفا و درستی اولی نیست.

۳- در درجهٔ سوم خیویی آید که در روز اول رنگش مایل به سرخی است.

۴- خیویی که رنگش مایل به زردی است.

۵- تف کرده ای که کفالود است و سبب کفالود شدن آن است که در خلط تف کرده چیزی آبکی و رقیق در اندازهٔ کم با هوای زیاد مخلوط شده است و این آمیزه بسیار درهم آمیخته است.
تف کردهٔ کفالود را نشاید از ردهٔ تف کرده‌های پسندیده به شمار آورد، می‌توان آنرا تف کردهٔ مایل به تف کرده ناپسند دانست.

تف کرده‌های ناپسندیده و بد:

۱- در ناپسندی تفی از همه سبقت می‌برد که سرخ خالص باشد.

۲- تفی که زرد خالص و آتشین باشد.

۳- سفید لزج و مدور.

۴- تف سیاه‌رنگ و به ویژه اگر سیاه و بدبو باشد.

۵- تف کردهٔ غلیظ مدور غلتان، که آن را عادتاً بلغم نامند.

۶- زرد خورنده و سوزناک.

۷- تف کردهٔ مایل به سبزرنگی.

۸- آب دهان شور مزه در تف کردن.

۹- خیوی مایل به سبزرنگی.

خیوی زردرنگ بهتر از خیوی سیاه‌رنگ است، و از خیوی غلتان مدور نیز بهتر است. خیوی غلتان مدور اگر معتدل باشد و زیاده‌روی نکرده باشد از تف کردهٔ سرخ‌رنگ سالم‌تر است. هر

چند عموماً بلغم غلطان و مدور از رده خيوهای ناپسند است که زاده ماده غلیظ است و نشان از چیرگی حرارت دارد. از به درازا کشیدن مدت بیماری خبر می دهد و امکان دارد که نتیجه اش به بیماری سل و پژمردگی بیمار بینجامد.

خیوی سرخ رنگ، در گوهر بهتر از خیوی زرد رنگ است؛ زیرا هم رنگ خون طبیعی یا خود خون طبیعی است. بلغم معتدل از خیوی زرد خورنده و سوزناک بهتر و سالم تر است. خیوی سبزرنگ دلیل بر حرکت نکردن ماده بیماری یا دلیل بر سوختگی شدید ماده است. روی هم رفته و به طور عموم:

هر تف کرده ای که بدبو باشد بد است.

هر تف کرده ای که درد را آرامش نبخشد، بد است.

و نشاید هر تف کرده ای که به آسانی بیرون می آید آن را خیوی خوب بدانیم.

اکثراً بیرون آمدن این نوع از خيوهای بدگوهر از پخته شدن ماده نیست بلکه از بسیاری ماده است که آوند ماده لبریز شده است.

دیگران - غیر از ما - هر خیویی را که ساده است و از پختگی نشان دارد و با چیزی بیگانه نیامیخته است «بِزاق» (تف) نامند و آن را «نفث» (بر آورده از راه دهان) نمی گویند.

چنین تف کرده ای که دیگران آن را بزاق گویند و ما آن را نفث نامیده ایم، اگر در حال بیماری همچنان باقی ماند و به حدی نرسید که نشان از خلط معینی داشته باشد و خبر ندهد که خلط در راه رسیدن است و دارد می رسد، دلیل بر آن است که بیماری به درازا می کشد.

اما اگر همین نوع از تف کرده بدبو هم بود، آثر مرگ بیمار است.

به طور عموم می توان نوع و جنس خيو را از رنگ و از هیأت تشخیص داد که:

آیا تف کرده رقیق و آبکی است؟

آیا غلیظ و پرمایه است؟

آیا تف کردنی به حالت مدور بیرون آید یا نامدور است؟

آیا مزه شور دارد؟ که اگر شور مزه بود نشان از نزله دارد که ماده اش خورنده است.

اگر تف کرده، خلط غلیظ است، یا تف کرده همراه چرك و ریم است، ممکن است که از قرحه ریه نباشد، بلکه از رطوبتی است که با چرك و ریم آمیخته است و ازیدن تراوش شده است که عادتاً این ماده تراوش، در بدن کسانی که عمرشان از سی سال گذشته و از پنجاه سال تجاوز نکرده پدید آید.

یا شاید از ترك ورزش عادت می باشد که ماده در فضای سینه جمع آید و از راه دهان بیرون جهد. کسانی که این ماده تراوش بدن را به صورت خلط پرمایه یا آمیخته با چرك و ریم بیرون دهند، ممکن است در مدت چهل روزه بیماری استسقا مبتلا شوند و استسقای از این نوع جای نگرانی زیاد نیست.

فصل سوم

حالات بحرانی در بیماری ذات الجنب

اگر بیماری ذات الجنب در روز اول ابتلا به بیماری چیزی آبکی و نارسیده را تف کرد، توقع می رود که ورم ذات الجنب در روز چهارم پخته گردد و برسد و در روز هفتم بحران بیماری شروع شود. اگر ورم بیماری در روز چهارم به پختگی نرسید، یا بیمار از روز اول تف کرده آبکی و نارسیده نداشت، بحران به روز یازدهم یا چهاردهم موکول می شود.

اگر تا بعد از چهار روز چیزی را از ماده آبکی نامبرده تف نکرد و آنگاه شروع به بیرون انداختن ماده از راه دهان نمود و ماده تف کرده تا اندازه ای نزدیک به ماده پخته گشته بود، باید حالت میانه دو بحران نامبرده را در نظر داشت.

اگر نشانه های خوب و پسندیده در بیمار مشاهده شد، مثلاً نیرو بر مرام، اشتها تمام و نبض سر حال بود اما خبری از پخته شدن ماده بیماری نبود، بیماری به درازا می کشد اما امید بهبود هست.

اگر دیدی که بیمار ناتوان شده است و تا روز هفتم از تف کردنی ماده خبری نبود، یا تف کردنی بود لیکن ماده نارسیده - که حتماً چنین ماده ای نارسیده است - بلکه خلط ساده است؛ بدان که ماده به این زودیها به پختگی نمی رسد و مدت زیاد می خواهد تا برسد؛ و تا زمان پخته شدن ماده سر می رسد، بیمار - که تا اندازه ای توانایی خود را از دست داده است - یارای تحمل را از دست می دهد و شاید تا چهارده روز بمیرد و از چهارده روز بیشتر باقی نمی ماند. بحران این حالت شاید از چهل روز به بعد شروع شود و ممکن است شروع بحران در روز شصتم باشد که تن ناتوان در این مدت چهل یا شصت روز به کلی از نا می افتد.

اگر دیدی که بیمار به حد کافی نیرومند است، اشتها ی خوراك و نوشیدنی کامل است و پسندیده، خوابیدن و نفس کشیدنش بر مرام است و بول بیمار پسندیده و رسیده است، امید می رود که بیمار از چهارده روز تجاوز کند و زنده بماند ولی اکثراً بعد از چهارده روز می میرد. اما همه این نظریه ها وقتی با واقع مطابقت می کند که ماده ورم بیماری ذات الجنب از نوع تند و شدید باشد.

روی هم رفته دراز مدت ترین بحران سبک در بیماری ذات الجنب چهارده روز طول می کشد و ممکن است به بیست روز برسد.

جالینوس فرماید: «شاید تاسی روز از راه تف انداختنی ماده ورم پاکسازی شود و آنگاه بحران کامل شروع کند.»

و ما می گوئیم: بیرون انداختنی از راه دهان که ساده باشد و از آن نوع باشد که دیگران آن را «بزاق» گویند، نشان آن است که بیماری به درازا می کشد.

شاید متوقع بود که هنگام شروع بحران در روز چهاردهم باشد، اگر در روز بعد از روز هفتم تف انداختنی سیاه رنگ باشد و به ویژه این تف کرده سیاه رنگ مثلاً در روز هشتم باشد، نشان آن است

که بحران ناپسند و بد در راه است.
اما اگر به جای این نشانی ناپسند، بر آورده سیاه رنگ نباشد و نشان از خوبی و پختگی ماده داشته باشد دلیل آن است که حالت بد بحرانی به تأخیر افتاده و حالت بحرانی خوب پیش می آید.

فصل چهارم ذات الریه

ذات الریه عبارت است از ورم گرم که در ریه پدید آید.
سبب پیدایش ورم گرم در ریه چندین احتمال دارد:
۱- ماده ورم خود به خود در ریه ایجاد شده است.
۲- ریزش کرده ها از بالا (نزله) به ریه رسیده اند و سبب ورم شده اند.
۳- ماده خفگی آور، تحلیل رفته و در ریه ورم به بار آورده است.
۴- بیماری ذات الجنب جای خود را به بیمای ذات الریه داده است، که این حالت در صورتی که نیروی راننده ماده ورم به اندازه کافی نباشد و ماده ورم را از راه دهان بیرون نیندازد، تا مدت هفت روز بیمار را می کشد.
اما اگر نیرو به جدی باشد که بتواند ماده را از ریه به سوی دهان و بیرون از دهان براند، شاید خطر مرگ نباشد اما اکثراً به بیماری سل می انجامد.
ماده ورم ذات الریه خلط است، و اکثراً این خلط بلغم است، زیرا آوند ماده - که ریه می باشد - شل و کم تار و پود است و کمتر اتفاق می افتد که خلط آبکی در آن گیر کند.
یعنی حالت ذات الریه درست بر عکس حالت ذات الجنب است، زیرا در ذات الجنب آوند ورم غشایی و سفت پر پشت است و هر خلطی که بسیار لطیف است و تند مزاج، می تواند در آن نفوذ کند و خلط غلیظ به هیچ وجه نفوذ نمی کند.
ممکن است ماده ورم ذات الریه خون باشد یا از جنس ماده باد سرخی باشد که در این حالت کشنده است، زیرا ماده تند مزاج است و ریه همسایه قلب است، داروی خوردنی و نوشیدنی و گذاشتنی (ضما) کمتر می توانند بهره رسان باشند.
داروی تناولی که عادتاً باید سرد و سردی بخش باشد، تا به ریه می رسد و این راه دور را می پیماید نیروی سردی بخش را چندان در خود باقی نمی گذارد که با گرمی ورم ریه برابری کند.
داروی گذاشتنی هم همین طور یارای آن را ندارد که نیروی سردی بخش بایسته را آن قدر برساند که در مقابل گرمی ورم قد علم کند.
ممکن است ورم ذات الریه به وسیله تحلیل برنده تحلیل رود؛ و ممکن است به چرکین شدن بینجامد؛ و ممکن است ورمی سخت گردد.
بسیار اتفاق افتد که ماده ورم ذات الریه خراج گردد و از رویه بدن خود نمایی کند.

ممکن است ذات الریه به بیماری قرانیطس (ورم جرم مغز) تبدیل شود. که در این حالت وخیم است.

گاهی ممکن است - آن هم به ندرت - که ذات الریه به ذات الجنب تبدیل شود. ممکن است تخدیر شدن به دنبال ذات الریه آید چنان که در بحث از ذات الجنب بیان کردیم، که تخدیر ذات الریه از تخدیر دنباله رو ذات الجنب پایدارتر و دیر پاتر است. خون ریزی بینی در بیماری ذات الریه بهره اش به بهره خون ریزی بینی که در ذات الجنب رخ دهد نمی رسد. زیرا ماده ورم ذات الریه و ماده ورم ذات الجنب یکی نیستند بلکه از هم جدا هستند. گذشته از این جذب کردن خون از ریه راهی دورتر از آن را می پیماید که خون از حجاب و غشاهای پوشنده سینه و ماهیچه های سینه بیاید که نزدیک ترند.

چگونه بیماری ذات الریه را بشناسیم؟

علامتهایی که ذات الریه را دست نشان می کنند از این قرارند:

- ۱- از آنجا که ورم گرم است و در احشاء قرار دارد، تب سخت بیمار را در بر می گیرد.
- ۲- تنگ نفسی بسیار شدید که به خفه شدن می ماند، بیمار که نفس می کشد چون نفس از ریه ورم کرده آید باید راست بنشیند یا راست بایستد زیرا گذارهای نفس تنگ شده اند.
- ۳- نفس بسیار گرم است.
- ۴- احساس سنگینی زیاد است، زیرا آوند ماده ورم گوهر حساس ندارد و در غشای پیچیده شده است که حساسیت دارد.
- ۵- حالت کشیدگی در سراسر سینه وجود دارد.
- ۶- آزار و درد که از سینه کشیده می شود و از زرفای سینه به اطراف دنده پهلوی استخوان چنبر و تا پشت می رسد و ممکن است در میان هر دو شانه نیز درد احساس شود.
- ۷- ممکن است در زیر شانه وزیر استخوان چنبر وزیر پستان احساس تبیدن شود و تپش یا بدون انقطاع است و پیوسته احساس می شود یا فقط در هنگام سرفه کردن.
- ۸- بیمار ذات الریه تنها می تواند بر پشت دراز بکشد، نمی تواند بر پهلو دراز بکشد که اگر بر پهلو بخوابد خفه می شود.
- ۹- زبان بیمار ذات الریه اول سرخ و سپس سیاه می گردد. زبانش به گونه ای است که اگر دست بر آن زنی، دست می چسبد و غلظتی را حس می کند.
- ۱۰- شاید در کشیدگی و امتلاء (پرشدنی) رخساره بیمار نیز شرکت داشته باشد که رخساره سرخ رنگ می شود و باد می کند (می آماسد) زیرا بخار به سوی دو گونه بالا رفته است. گونه ها اندامی هستند گوشتهین و متخلخل و پوست سر گونه ها در سفتی به پوست پیشانی نمی رسند. ممکن است گونه ها به حدی سرخ شوند که گویی آنها را رنگ قرمز زده اند. و شاید در بالا آمدن بخار چنان حس کنند که آتش بر گونه روشن کرده اند.
- ۱۱- از شدت تب و آسیب حاصله از تب نفس بلند است و سریع.

۱۲- برانگیختگی هر دو چشم و گران حرکتی آنها محسوس است؛ زیرا ارگهای مربوط به چشم پر می شوند.

۱۳- سنگینی در پلکهای چشم - که سبب آن نیز بخار است - وجود دارد.

۱۴- در قرنیۀ چشم آماس ماندنی دیده می شود.

۱۵- در حلقۀ چشم نوعی برآمدگی به چشم می خورد، که همراه نوعی از چربی است و تو گویی چاق تر شده اند.

۱۶- گردن سستبر می شود، چنین می نماید که کلفت تر از سابق است.

۱۷- شاید خواب بدون اراده (مرگ دروغین) روی آور باشد که از بسیاری بخار مرطوب است.

۱۸- شاید دست و پای بیمار سرد شوند.

۱۹- نبض بیمار ذات الریه موجی و نرم است، زیرا ورم در اندامی نرم می باشد و ماده ورم، رطوبی است؛ و این نبض موجی در هر نفس کشیدنی و در هر گسترده شدن ریه - که برای نفس کشیدن لازم است - تفاوت دارد و ممکن است نبض منقطع بزند و ممکن است در هر يك بار از گسترش ریه، تفاوت دوگانه باشد. یا این که این تفاوت نبض موجی در چندین باره گسترش ریه صورت پذیرد، و در میان يك دفعه گسترش با گسترش بعدی توقفی باشد.

اگر ورم در وسط ریه واقع شده است، باز ممکن است موجی بودن نبض به همان حال نامبرده باشد؛ اما در این حالت نبض اکثر ادرشت می زند زیرا نیاز به درشتی نبض بیشتر می شود و ابزار در بر گیرنده ورم نرم تر است.

این در حالی است که نیرو بسیار کاهش یافته باشد.

پیاپی زدن نبض بر حسب چگونگی تب تغییر می کند اگر تب سخت باشد پیاپی زدن نبض بسیار است و اگر تب شدید نباشد پیاپی زدن نبض نیز آرام تر است. البته باید نیروی بیمار را نیز در نظر داشت، که آیا در حالی از نیرومندی است که نیاز به نبض درشت باشد، یا نیروی کافی ندارد و سزاوار نبض درشت نیست؟

بقراط می فرماید: «اگر بیمار ذات الریه با خراجهایی در نزدیکی پستان و اطراف پستان روبه رشد و خراج ها ناسور شدند، بیمار از بیماری رهایی یافته است.»

سبب در این فرموده بقراط آشکار است که چیست.

و اگر خراج از ساق سر بر آوردند، نوید بهبود هستند.

اگر ذات الریه احیاناً - که به ندرت اتفاق می افتد - به ذات الجنب تبدیل شود:

۱- تنگی نفس سبک می شود.

۲- درد سوزنی احساس می شود.

۳- ممکن است تف کردنها رنگ به رنگ باشند و به تف کردنهای ذات الجنب شبیه باشند. و اکثراً ماده تف کردنی در بیماری ذات الریه ای که به ذات الجنب تبدیل شده است، ماده بلغمی

است.

حال برگردیم به ذات الرّیه.

اگر مادهٔ ورم ذات الرّیه از جنس مادهٔ باد سرخ است، از این نشانه‌ها شناخته می‌شود:

الف - نفس تنگی.

ب - احساس سنگینی در سینه کمتر است، لیکن التهاب به حدّ نهایت می‌رسد و بسیار شدید

است.

اگر ورم ذات الرّیه چرکین شود، نشانه‌هایش تقریباً همان نشانه‌های ذات الجنب است در وقتی که ورم مایهٔ ذات الجنب چرکین می‌شود، که در آن حالت:

۱- تب هست و کاهش نمی‌یابد.

۲- درد همچنان موجود است.

۳- از اثر تف کردن ماده، یا بول غلیظ دارای ته نشین، یا مدفوع، بیماری چندان کاهشی نمی‌یابد که به حساب آید.

اگر دیدی که بیمار با وجود این نشانیها باز نیر و مند و سر حال و سالم به نظر می‌آید، بدان که ورم به چرك کردن رسیده یا تبدیل به خراج شده است؛ و خراج در بالاییها یا پایینها باشد فرقی نمی‌کند و این بر حسب علامتهای بیماری ذات الجنب - که ذکر شده‌اند - باید قیاس شود.

اگر با وجود علامتهای فوق الذکر، بیمار نیرویی ندارد، توقع داشته باش که بمیرد. هر گاه بیمار ذات الرّیه تف کرده شیرین مزه را بیرون داد، بدان که ورم چرك کرده است. اگر ورم چرك کرده در مدّت چهل روز پاکسازی شد، چه خوب و گرنه بیماری به درازا می‌کشد. اگر بیماری ذات الرّیه به درازا کشید پیامدهای زیر را دارد:

۱- نیروی غذا دهنده ناتوان می‌شود و پاها برانگیخته خواهند شد.

۲- شاید دست و پا با هم به هیجان بیایند.

۳- اگر مادهٔ ورم چرك کرده در ذات الرّیه به سوی آبدان گرایش یابد، امید بهبود می‌رود.

فصل پنجم

ورم سخت در ریه

گاهی ورمی سخت در ریه پیدا می‌شود، نشانی چنین ورمی از این قرار است:

۱- نفس تنگی که روزه روزه بیشتر شدّت یابد.

۲- احساس سنگینی می‌شود.

۳- تف کردنی کمتر است.

۴- سرفه بسیار خشک است و پیاپی آید، و شاید گاه گاهی سبک تر شود.

۵- حرارت در سینه کم احساس می‌شود.

فصل ششم

ورم سست ریه

گاهی ورم سست در ریه پیدا می شود، نشانیهای ورم سست در ریه به قرار زیر است:

- ۱- تنگ نفسی همراه تف کرده بسیار.
- ۲- بدون این که حرارت زیاد در سینه باشد، احساس رطوبی بودن سینه می شود.
- ۳- رخساره سرخ رنگ نمی شود، بلکه در این حالت به رنگ سرب درمی آید.

فصل هفتم

جوش در ریه

گاهی ریه را جوشهایی در بر می گیرد، که علامات جوش ریه بدین قرارند:

- ۱- احساس سنگینی.
- ۲- تنگ نفسی همراه سرعت و پیایی آمدن نفس.
- ۳- احساس حرارت در سینه.
- ۴- التهاب سینه بدون این که تب فراگیر در بدن باشد.

فصل هشتم

آب داخل ریه

گاهی رخ می دهد که ماده ای آب آسا در ریه گرد آید، و این حالت نشانیهای دارد:

- ۱- عرق کردن شبیه به عرق کردن از اثر تب.
- ۲- تب نرم و غیر شدید.
- ۳- آماس کردن دست و پاها.
- ۴- تباهی و ناپسندیدگی نفس.
- ۵- تف کردنی آبکی.
- ۶- حالتی که به حالت استسقا می ماند.

فصل نهم

ورم یا زخمی که بر قصبه آید

علامت ورم یا زخم قصبه از این قرار است:

- ۱- تب سبک و ناتوان.

- ۲- احساس تپش در وسطهای پشت.
- ۳- احساس درد در قصبه، زیرا قصبه همچون ریه نیست که حساسیت نداشته باشد، اما دردی که در قصبه احساس می شود زیاد نیست و سبک است.
- ۴- خارش در بدن پیدا شود.
- ۵- صدا غلیظ می شود.
- ۶- هرگاه زخم یا ورم قصبه به قرحه تبدیل شد و چرك کرد، بویی احساس می شود که به بوی ماهی می ماند.
- ۷- تف کردن کمی است.

فصل دهم

درباره چرك ورم و جمع شدن ریم

کلمه قیح (چرك) در اصطلاح طبیبان دو معنی دارد:
در معنی اول مراد از قیح همگانی است، چرك در هر جایی از هر ورمی که ریم در آن جمع باشد، آن را قیح نامند.
مراد از معنی دوم که در اصطلاح اطبا آمده است، چركی است ویژه بیماریهای سینه و شامل چکیده ورم غیر سینه نمی باشد؛ و در اینجا مراد ماده ایست که فضای میان ریه و سینه را پر کرده است و این ماده یا از دو سو به فضای مذکور رسیده است یا از یک سو آمده.
ماده ای که فضای سینه را پر کرده است از کجا منشأ گرفته است؟ سه احتمال دارد:
۱- از بالایها ریزش کرده و یکدفعه آمده است و فضای میان سینه و ریه را پر کرده است.
۲- قرحه در ریه موجود است و چکیده آن را بیرون زده و فضای مورد نظر را پر کرده است. اما اگر ماده پرکننده فضای میان سینه از چکیده قرحه داخل ریه باشد، نه یکباره بلکه به تدریج می آید. ورم یا قرحه ریه عادتاً و اکثراً بیست روز می کشد تا بازمی شود و شاید قبل از بیست روز باز شود، چکیده قرحه ریه، ماده چرك آمیخته با خون است.
هنگامی که قرحه سر باز کرد آن وقت است که به تدریج چرك و ریم از ریه بیرون آید.
۳- ورمی در اطراف سینه ترکیده است و ماده چکیده از آن ورم است که در فضای نامبرده جمع آمده؛ که این حالت و این احتمال اکثریت دارد.
ماده ای که از ورم اطراف سینه آمده و فضای میان سینه و ریه را پر کرده است از دو حالت خارج نیست:

الف - ریمی است پخته و رسیده.

ب - چیزی است که به دُردی (تفل) می ماند.

چنین ماده چکیده از ورم رسیده اطراف سینه چهار حالت دارد:

۱- یاد در اندازه به حدی زیاد است که خفه کننده می شود و بیمار را می کشد، و نشانیهای این حالت کشنده به قرار زیر است:

الف - نفس تنگی شروع می شود.

ب - ماده تف کردنی نیست.

۲- یاریه تعفن کرده است و بیماری سل در انتظار بیمار است.

۳- ماده جمع آمده که فضای مذکور را پر کرده است به وسیله تف کردنی آسان و پیایی پاکسازی می شود.

۴- یا به وسیله رگ بزرگ و شریان بزرگ به سوی آبدان روانه می شود و با بولی غلیظ بیرون می ریزد.

اگر این حالت چهارمی بود، وقتی که رگ بزرگ و شریان بزرگ آن را به پایین هول می دهند، ماده نامبرده در سر راه خود اول از ورید به کبد سر می زند و از کبد به گرده می آید و از آنجا به مثانه داخل می شود و همراه بول بیرون می ریزد و گاهی می شود که راه را کج می کند و به روده ها وارد شود و با مدفوع بیرون آید. که در هر دو حالت چه با بول فرو ریزد چه با مدفوع خارج گردد نوید بهبود است.

ما سابقاً راجع به مدت ترکیدن ورم شرحی بیان کردیم، که ورم کی می رسد و کی ریم از آن می تراود، می خواهیم در این باره بیشتر توضیح دهیم:

مدت سر وقت ترکیدن ورم بر حسب دلایلی آشکار می شود که از این قرارند:

۱- علامتهای رسیدن ورم آشکارا خودنمایی کنند.

۲- ورم در اشخاص بر حسب عمر حدس زده می شود.

۳- فصل و موسم سال نیز دخالتی در زود رسیدن و دیر رسیدن ورم دارد.

۴- چگونگی مزاج شخص مبتلا به ورم نیز مهم است.

هر گاه که ورم رسیده باشد و چرك از آن بچكد، برای پیران خطرناك تر از جوانان است زیرا سالخوردهگان قلب ناتوان دارند. اما از درد ناشی از ورم، جوانان بیشتر از پیران می میرند زیرا حساسیت جوانان بیشتر از حساسیت سالخوردهگان است.

راجع به نشانیهای چرك کردن ورم، در بحث از نشانیهای واكنش ذات الجنب توضیحی دادیم و درباره نشانیهای ترکیدن ورم نیز بیاناتی داشتیم.

حال ببینیم که پر شدن فضای سینه از چرك را از چه نشانیهایی بجویم:

۱- احساس سنگینی.

۲- سرفه خشك همراه با به هن هن افتادن و احساس درد.

۳- گاهی روی می دهد که سرفه تر است و از اثر تف کردن ماده سرفه سبك تر می شود.

۴- نفس پیایی آید و از این رو با شتاب حرف می زنند.

۵- در حال نفس کشیدن پرده های بینی به هم نزدیک تر می شوند.

۶- بیمار به تب دق گرفتار آید و ممکن است تب استسقای بگیرد. بگذار ببینیم که جای جمع شدن ریم را چگونه تشخیص دهیم: بیمار را وادار کن که پهلوی به پهلوی شود، یعنی بر طرفی بخوابد و بعداً آن را عوض کند و بر طرف دیگر دراز کشد. در پهلویی که احساس سنگینی فشار می آورد، طرف مقابلش جای جمع شدن ریم است.

از صدای به هم خوردن و لرزش ریم - که احساس می شود - می توان جای ریم را تشخیص داد. کسانی هستند که پارچه کتانی را در آبی که گل قرمز در آن حل شده است خیس می کنند و بر سینه و اطراف سینه بیمار می گذارند، هر جایی از کتان خیس شده زودتر خشک شد آنجا را جای ریم جمع شده می داند.

نشانی ترکیدن بی خطر و سلامت ورم از این قرار است:

- ۱- همین که ورم ترکید تب بر طرف می شود.
- ۲- اشتهای خوراك بر می انگیزد.
- ۳- تف کردنی و نفس کشیدن آسان می شود.
- ۴- ورمی که سبب خراجهایی در پهلوی یا اطراف پهلوی می شود و به ناسور می انجامد.
- ۵- ورمی که اگر داغ گذاری یا وسیله نشتر شق کنی ریمی پاك و بی آرایش و سفید رنگ از آن می آید.

نشانی ترکیدن ورم بد و ناپسند:

- ۱- پیدایش نشانیهای خفه شدن و غش کردن.
- ۲- تف کرده بدگوهر.
- ۳- پیدا شدن علامت بیماری سل.
- ۴- اگر داغ کردی یا آن را وسیله نشتر شق کردی، ریمی سیاه رنگ به رنگ گل سیاه و بدبو از آن می آید.

حال ببینیم که فرق میان ریم و بلغم چیست:

ریم و بلغم هر دو با تف کردنی می آیند، هر آنچه ریم است اگر در آب اندازی ته نشین می شود و اگر بر آتش نهی بوی گند می دهد. بلغم را که در آب اندازی شناور است و اگر بر آتش افگنی بوی گند ندارد. و باید یادآوری کنم که در غیر بیماری سل هم می شود ریم را تف کنند، چنان که سابقاً این را در جای دیگری گفته ایم.

ممکن است بیماری که ورم مایه بیماری در آن به چرك آمده است و چرك را از راه دهان بیرون می دهد، چرك بیش از اندازه و بسیار بیرون دهد. من خودم کسی را دیدم که در مدت يك ساعت تقریباً دو من یا يك من و نیم بیشتر تف چرك آلود انداخت.

جالینوس می فرماید: «ممکن است بیماری که ورم چرك کرده دارد هر روزه تقریباً پنجاه اوقیه - که برابر است بانه قوطول - تقریباً، از راه دهان بیرون اندازد.»

در شناسایی ریم با سایر موادرطوبی که از راه دهان بر می آیند، همین مقایسه ریم با بلغم را الگو قرار ده! گفتیم ریم در حین تف کردن و وقتی که بر آتش اندازی بوی گند می دهد، در آب اندازی ته نشین است و شناور نیست.

چگونه بدانیم که ورم چرك کرده سر به بیماری سل کشیده است؟ نشانیها از این قرارند:

- ۱- رنگ رخساره زرد مایل به سیاهی، بدرنگ.
- ۲- کشیدگی در پوست پیشانی.
- ۳- کشیدگی گردن.
- ۴- گرم شدن همه انگشتان به طوری که حتی در کسانی که عادتاً در وقت تب دست و پایشان سرد می شود، گرمی انگشتان دست بردار نیست.
- ۵- تب موجود است و شبانگاهان که شام بخورند حرارت تب افزایش یابد.
- ۶- ناخنهای بیمار کج می شوند، زیرا گوشت زیر ناخنها گداخته و آب شده اند.
- ۷- نوعی از چربی بر چشمان بیمار دیده می شود و سفیدی چشم به سفید مایل به زردی پیش چشم آید.

دیگر نشانیهای نیز هست که آن را به بحث درباره سل موکول می کنیم.

فصل یازدهم

قرحه های سینه و ریه که سل را نیز شامل است

قرحه هایی که در این فصل مورد بحث ماست از این قرارند:

- ۱- قرحه سینه.
 - ۲- قرحه حجاب.
 - ۳- قرحه ریه. این قرحه را سل می نامیم.
 - ۴- قرحه در قصبه ریه. شرح قرحه قصبه را قبلاً گفته ایم.
- کم خطرتر از همه قرحه سینه است؛ زیرا ارگهای سینه ریزتر و اجزاء سینه سخت ترند، پس خطر زیاد در بر ندارد علاوه بر این ریم و خونابه (صدید) در اجزاء سینه ماندگار نیست و به سوی فضای سینه سیلان می کند.
- اما ریه در این حالات با سینه اختلاف دارد.
- حرکت سینه چندان نیست که همانند حرکت ریه احساس شود، سینه حرکت دارد اما تو گویی حرکتی ندارد و در سکون است.
- سینه گوشتین است و گوشتین زودتر از غیر گوشتی جوش می خورد.

ممکن است از اثر خراجهای متعفن قرحه‌های سینه پدید آیند و استخوانها را به تباهی بکشانند.

که در این حالت حتماً باید ماده تعفنی را قطع کرد تا اندامان همجوار سلامت بمانند. ممکن است تعفن به اجزایی از غشاء که از خراج متعفن نزدیکند، سرایت کند.

قرحه حجاب

قرحه که در حجاب داخل شود کار را دشوار می‌کند و حجاب به هیچ وجه دیگر جوش نمی‌خورد. اما اگر قرحه در حجاب نفوذ نکرده باشد دو حالت دارد:

۱- اگر قرحه در حجاب نفوذ نکرده ولی در اجزاء پی‌آلود حجاب است، باز قابل جوش خوردن نیست.

۲- اگر در اجزای گوشتین است، می‌توان آن را جوش داد و پذیرای جوش خوردن است به شرطی که در اولین مرحله به دادش برسند و نگذارند ورم کند. اما اگر ورم کرد یا کهنه شد، علاج پذیر نیست.

قرحه ریه

درباره جوش خوردن و جوش نخوردن قرحه ریه طبیبان اختلاف رأی دارند. آیا قرحه ریه خوب می‌شود یا نه؟ برخی بر این عقیده‌اند که هیچ وقت خوب نمی‌شود، زیرا احتیاج به جوش خوردن دارد و جوش خوردن بدون آرامش و در حرکت ممکن نیست؛ و در ریه هیچ آرامشی موجود نیست.

جالینوس مخالف این عقیده است، می‌فرماید: «اگر موانع دیگری در پیش نباشد تنها حرکت مانع جوش خوردن نیست، حجاب را نمونه می‌آورد و می‌گوید: حجاب نیز در حرکت است و قرحه‌هایش جوش می‌خورند و خوب می‌شوند.»

مقصود جالینوس از این فرموده این بوده است که اگر قرحه ریه از ورم یا خلط خورنده نیست، بلکه از انحلال فرد (گسستگی پیوندی) یا سببی دیگر است تا زخم است و چرك نکرده و به ورم نینجامیده است قابل معالجه است و خوب می‌شود.

همچنین اگر قرحه ریه در حالتی باشد که ماده تف کردن بیرون دهد (که سوراخ نشده. نسخه) و هنوز چرك نکرده است قابل خوب شدن است، اما اگر از ورم کردن یا از خوره باشد، علاج پذیر نیست، زیرا قرحه رسیده و چرك کرده تنها علاجش سرفه است که به وسیله سرفه پاکسازی شود، و سرفه قرحه را گشادتر می‌کند و قرحه را می‌درد (سوراخ می‌کند). اضافه بر آن غلغلک سرفه احساس آزار را افزایش دهد، درد و آزار مواد ناباب را به سوی قرحه می‌کشاند. داروهای خشکاننده مانع راه تف کرده ماده هستند. داروهایی که تف کرده را بر می‌انگیزند رطوبت بخشند و قرحه را نرم می‌کنند پس چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که در هر دو حالت سرفه و دارو به جای کمک کردن، درد را افزایش می‌دهند.

اگر قرحه ریه سبب خلط خورنده است. باید آن را معالجه کرد و معالجه چنین قرحه‌ای که

خلط خورنده آن را خورده است مدت زیاد می خواهد و در این مدت زیاد یا قرحه سوراخ (دریده) می شود و ناسوری گردد که اصلاً جوش نمی خورد؛ یا این که در این مدت زیاد که برای معالجه لازم است خوره گسترش می یابد و به درجه ای می رسد که بخشی از ریه را بخورد، در هر دو حالت علاج بسیار صعب است.

اگر قرحه بعد از ورم روی داده، ممکن است با حالتهای ذکر شده روبه رو شود.

در حرکت بودن ریه، به جوش نخوردن قرحه ریه کمک می نماید.

همچنین رگهای بزرگ و گشاد و سخت ریه، به هم جوش خوردن ترک برده را به زحمت می اندازند و جوش خوردن را دشوار گردانند.

تأثیر دارو در جوش دادن ترک قرحه

از جایی که دارو وارد بدن می شود تار به مسافت زیاد و طولانی است؛ تا دارو این مسافت را می پیماید، قسمتهایی از نیروی تأثیر بخش خود را از دست می دهد که این دوری مسافت و این کاهش نیروی دارو یکی از سببهای جوش نخوردن ترک قرحه ریه می باشد.

اگر دارو سرد است، کندرو است و نمی تواند نفوذ کند.

اگر دارو گرم است، حالت تبی را که در قرحه ریه به وجود آمده افزایش دهد و گرمی را بیشتر از پیش می کند.

اگر دارو خشکاننده است، در حالت دفی که ریه را در بر گرفته است بسیار زیان رسان است.

اگر دارو رطوبت بخش است، قرحه که رطوبی باشد جوش نمی خورد.

پس ناچاریم که هر چه باشد علاج قرحه ریه را به داروی خشکاننده بسپاریم. و به ویژه چنین قرحه ای در چنین جایی که رطوبت ها از بالا به پایین به سوی او روی آورند.

اگر قرحه خورنده بر غشای پوشنده قصبه باشد یا در داخل غشاء قصبه پیدا شود و در گوهر گوشتی نفوذ نکرده باشد، به آسانی معالجه می شود.

و اگر قرحه خورنده در کرکرها باشد علاج پذیر نیست.

سل نسبت به عمر انسان

کودکان مسلول از هر کس دیگری که از کودکی گذشته است علاج پذیر ترند.

حال قرحه ریه

اگر قرحه ریه از قرحه های کبره گرفته باشد، و سبب کبره در مزاج یا در خود خلط نباشد که

قرحه خشک را اکزیمایی (قوبائی) کند، از هر نوع قرحه دیگر ریه بهتر و سلامت تر است.

ممکن است بیماری سل مسلول را زود نکشد، مدت زمانی مهلت دهد، و حتی امکان دارد که

جوان مسلول به نوپیری برسد و از سل نمیرد.

من خودم زنی را دیدم بیست و سه سال یا کمی بیشتر با بیماری سل زندگی کرد.

فصل پاییز برای مسلولین بسیار زیان بخش است.

اگر تشخیص سل دشوار بود، مسلول را در پاییز معاینه کن! گاهی نوعی بیماری دیگر غیر از این بیماری را سل نامند، که آن نوع از بیماری تب همراه ندارد؛ اما ریه بیمار خلط غلیظ از بالا ریزش کرده را که همیشه در ریزشند در خود می پذیرد، گدازه های نفس کش تنگ می شوند بیمار به تنگ نفسی و سرفه لجوج و بی امان مبتلا می شود. از این نفس تنگی و سرفه همیشگی بسیار خسته می شوند و نیروشان کاهش می یابد و بدن آنها می گدازد.

لیکن در حقیقت بیمار این نوع از بیماری - که آن را سل هم گویند - تقریباً هم حال بیمار آن اسم هستند. اگر دیدی که حرارت آنها کم است باید داروی معالجه اسم را به کار ببری! سبب قرحه ریه

انگیزه های قرحه ریه گوناگون است و از این قرارند:
۱- ماده گزنده و خوره ای از بالا به پایین ریزش کرده و به ریه درآمده است و سبب قرحه شده است.

۲- ماده تعفن آور در اندام همجوار ریه موجود است و تا ورم عفونی نرسیده و پاک نشده تأثیر بر ریه می گذارد و از اثر ماده عفونی که از همجواری به ریه رسیده است، قرحه ایجاد شده است.
۳- یا چنین ماده عفونی از عضوی دیگر دورتر از همجوار سیلان کرده و به ریه وارد شده است.
۴- یا ذات الریه قبلاً چرک کرده و به قرحه انجامیده است.
۵- یا ورم ذات الجنب ترکیده و چکیده ترکیده به ریه رسیده است و سبب قرحه شده است.
۶- یا یکی از سببهای خون تف کردن است - که شرح داده ایم - رگی را باز کرده یا رگی را بریده، یا ترک در رگی به وجود آورده است و سبب قرحه ریه از داخل مثلاً به جوش آمدن خون است.

۷- یا غیر از اینها، سببی دیگر هست که سابقاً گفته ایم.
۸- یا سبب از خارج است مثلاً بر زمین افتادن، ضربت خوردن.
۹- یا شاید سبب قرحه ریه خلط عفونی در خود ریه، یا خلط خورنده در خود ریه باشد، چنان که چنین حالتی برای اندامان دیگر ریه نیز روی می دهد.
۱۰- پاییز جنوبی پر بارش که به دنبال تابستان شمالی و خشک و بی بارش آید، که در چنین پاییزی بیماری سل فراوان است.

فصل دوازدهم

کسانی که بر حسب هیأت و سیما و عمر و محیط زیست و مزاج،

آمادگی مسلول شدن دارند

کج قامتان سینه تنگ که هر دو شانه شان و به ویژه قسمت عقبی شانه هاشان تهی از گوشت

است و شانه‌ها بلند و مایل به جلو هستند تو گویی دو بال دارند، چنان پنداری که هر دو شانه در قسمت جلوی و عقبی از بازو بریده شده‌اند.
 گردن درازان که گردن گرایش به سوی جلو دارند، گره گلو برجسته می‌نماید.
 چنین کسانی با این ریخت و قیافه که بحث شد، از آنجا که سینه کوچک دارند باد زیاد در سینه و اطراف سینه‌شان جمع می‌شود و سینه باد می‌کند.
 اگر علاوه بر کوچکی سینه مغز ناتوان داشته باشند، مغزشان زائده‌های ناباب را می‌پذیرد و توان پخته گردانیدن ماده غذایی ندارد. اگر این شروط در هر کسی بود بدان که آمادگی کامل برای مسلول شدن دارد و به ویژه که دارای خلط مراری باشد.

سیمای آماده مسلول شدن

کسانی که کم موی هستند و سپید پوستند و سپید پوست مایل به زردی یا سرخی است بال مانده‌های نامبرده هم دارند؛ به سرعت به سل مبتلا می‌شوند. کسانی که بدن سخت و سفت دارند، شاید از به هم ساییدن رگها به سل گرفتار آیند.

مزاج آماده پذیرش سل

کسانی که سردمزاج تر از دیگرانند برای مسلول شدن آمادگی بیشتر دارند.

عمر آماده مسلول شدن

اکثراً کسانی که از هجده تا سی سال عمر دارند برای سل آمادگی بیشتر دارند.

محیط زیست

در مناطق سرد بیماری سل زیاد است، زیرا در چنین مناطق سردسیری شکاف برداشتن رگها و خون تف کردن بیشتر از مناطق گرمسیر است.

فصل

فصلی که در آن بیماری سل بیشتر از فصول دیگر منتشر است، همانا فصل پاییز است.

پرهیز

کسانی که بر حسب آنچه بیان کردیم آمادگی مسلول شدن دارند، باید از غذاها و داروهای تند و تیز مزه دوری جویند. از هر چه اندامان سینه را به تمدد وادار می‌نماید، مانند: فریاد بلند و جیغ کشیدن و پکری زیاد و جهش پیرهنند.

نشانیهای سل

- ۱- نوع ماده تف کردنی از انواعی باشد که سابقاً شرح دادیم که رنگ و بوی و غیره بودند.
- ۲- تب دقای دست بردار و همیشگی، و سبب تب دق آن است که قلب همجوار جای دردمند است و این حرارت تب با غذا خوردن شدت یابد، همچنان که شبانه تب دق شدت می‌یابد. اگر شبانه غذا بخورد و رطوبت غذا به بدن برسد درد در جای دردمند بیشتر و بیشتر شدت می‌یابد و

سبب این افزایش درد از رطوبت است که از غذا وارد بدن شده است که این بحث را در جای دیگری به تفصیل شرح خواهیم داد.

۳- و شاید تبهای دیگر با تب دق ترکیب شوند از قبیل: تب نوبه - يك اندر میان - تب چهارروز يك بار، تب خمس (پنج روز یکبار)، که از همه بدتر تب خمس است و بعد از تب خمس در بدی و تباهی «شطر الغب»: تبی که همراه تب يك روز در میان آید و تب يك اندر میان در تباهی درجه سوم را داراست.

و هر گاه سل پدیدار شد، دلایل دیگری نیز که آنها را در بحث چرك کردن زخم گفته ایم، آشکار می شود.

۴- سل دار همیشه عرق می کند، زیرا توان گرفتن غذا و روبه راه کردنش را از دست داده است و حرارت می گدازد و سیلان یابد.

اگر مسلول کبره زخم را با تف کردن بیرون آورد، دیگر شبهه نمی ماند و حتماً بیماری سل روی آورده است و به ویژه اگر سببهای پیش در آمد سل را - که بیان کردیم - احساس نماییم. دیدیم که تن بیمار شروع به پژمردگی و گدازیدن کرده و دست و پا کج شده اند و در حال ریزش است - زیرا مو غذا را دریافت نمی کند - و زائده های ریختنی نیز تباه باشند، دلیلی دیگری نمی خواهد و بر وجود سل صحه بگذار!

در مرحله نخستین بیماری سل، رنگ بیمار زرد مایل به سیاهی است اما در مرحله های بعدی، وقتی که بخارها بالا رفتند رخسار بیمار سرخ رنگ می شود.

گردن درازتر دیده می شود، پوست پیشانی کشیدگی یابد و به ویژه در وقتی که سل استقرار یافته و ریشه دوانیده است؛ و در روزهای اخیر دست و پا و به ویژه پاها باد می کنند و چاق می نمایند که سبب، تباهی خلطهاست.

از بد حالی مزاج، نیروی غریزی، در جاهای دور بدن می میرد. مسلولینی که سبب بیماری سل در آنها از خلط خورنده است، نفی را از دهان می اندازند که مزه آب دریا را دارد و بسیار شور است.

نبض مسلولین کوچک و ثابت و در سرعت میانه است. گاهی ممکن است مسلول به هر دو طرف میلان کند و از آن به بعد شکم به قرقر می افتد، سردنده های نزدیک شکم به سوی بالا کج می شود، تشنگی زیاد است و اشتهای غذا نمی ماند، زیرا نیروی طبیعی ناتوان است.

ممکن است مسلول به اسهال مبتلا شود، که سبب از بین رفتن نیرو است. ممکن است تف کردن مسلول، خلط با پاره هایی از رگها باشد و این چنین خلطی تف کردنی وقتی است که مسلول به مرگ نزدیک شده است.

قطعه رگهایی که با خلط از دهان مسلول انداخته می شود، اگر قطعه هایی کوچک باشند از قصبه آمده اند و اگر پارچه رگهای تف کردنی بزرگ باشند از ریه آمده اند.

بسیار اتفاق افتد که چیزی گج مانند با تف کردنی مسلول باشد.
تا قرحه ریه بسیار بزرگ نباشد، حلقه های قصبه را با تف کرده بیرون نمی دهند.
در روزهای اخیر، تف کردنی ماده و تف معمولی غلیظ است؛ آنگاه قطع می شود که سبب کم نیرویی است. ممکن است بیمار مسلول از خفگی بمیرد.
امکان دارد چنین تف کردنی غلیظ به تأخیر نیفتد و از اوایل ابتلا به بیماری پیدا شود و این در حالی امکان دارد که در اوایل رخ دهد که سل از جنس سل بدجنس باشد و از ماده غلیظ - که هضم نمی شود - به بار آمده باشد.
اگر تف کردنی ماده ناباب قطع شد و سل در مرحله های اخیر بحرانی بود، ممکن است بیمار بیش از چهار روز زندگی نکند.
شاید قطع شدن تف کردنی ماده، از ناتوانی بیمار باشد که در این حالت ممکن است نفس تنگی بیمار به حدی برسد که تقریباً نفس کشیدنش احساس نشود.
زیاد روی می دهد که سرفه در مسلول شدید باشد و با سرفه خون از راه تف کردنی بر آید و خونی که تف می شود پیاپی و بدون وقفه آید.
اگر داروهای مانع سرفه به بیمار دادند؛ با این که بیمار سرفه اش قطع و تا اندازه ای سبک می شود، اما از ماده تف کردنی که بیرون نمی آید می میرد.
اگر بیمار را به حال خود گذاشتند که سرفه کند، از خونریزی زیاد بی درنگ می میرد.
کسی که بیماری سل دارد و بر دو کف دستش دانه باقلی مانند پیدا شد، بعد از پنجاه و دو روز می میرد.

گفتار پنجم

چاره جویی سل

فصل اول

معالجه ورم اطراف سینه و ورم ریه

عموماً رگ زنی در هر حالتی از این حالات مفید است. تا بیماری در مرحله اولی است، باید اولاً رگ صافن را آنچه برابر اندام دردمند است به درازا بزنی! و بعد از آن - در پهنا - شاهرگ دست برابر رازد. و بعد از شاهرگ دست - در پهنا - ورید میان بازو را بزنی! اگر خون بیرون نیامد شریان سباتی را بزنی! هر چند بهره اش کمتر و دیر رس تر است. بعد از چند روز رگهای طرف دردمند را - از پهنا - بزنی! گاهی لازم می شود که حجامت بر سینه نهی یا به وسیله نك نشتر سینه را خون گیری کنی تا ماده را به خارج بکشد و از ماده کم شود و به ویژه اگر رگ زنی قبلاً به عمل آمده باشد. جالینوس فرماید: «اگر تب بیمار سل بسیار شدید بود، به هیچ وجه مسهل به بیمار مده فقط به رگ زنی اکتفا کن که رگ زنی خطری در بر ندارد یا اقلاً خطرش از اسهال کمتر است.» در اسهال خطر بزرگ نهفته است، شاید داروی مسهل کار کند و ممکن است کار نکند و احتمال دارد بیش از حد لازم اسهال دهد. نباید داروی مخدر یا هر مخدری را به بیماران سل نزدیک کرد، مگر این که هیچ امکان نباشد. داروی مخدر هم مانع پخته شدن ماده می شود و هم مانع تف کردن مواد ناباب است.

غذای مسلول

آب جو، آب گندم پخته، آب پز پنیرك، بقله یمانیه (اشکنی)، پنیرك بستانی، کدو حلوائی، آب باقلی، کشمش است.

اگر حرارت بسیار نباشد، در مرحله های اخیر مویز و یزگی دارد.

غذایش نوعی باشد که خاصیت داروها را داشته باشد.

هر چیزی که پاکسازی می کند و زیری را بر طرف می نماید و نرم می کند در درجه اول قرار دارد، از قبیل: آب عناب، بنفشه، خشخاش، بیخ شیرین بیان، مغز خیار، مغز خیار چنبر خوردنی و غیره.

هم از این قبیل است: بزرکاسنی، بزرسپستان و اگر با بزرسپستان مغز به دانه باشد بهتر است، صمغ عربی، کتیرا، بزر خشخاش.
اینها همه داروی قبل از ترکیدن ورم هستند.

عسلاب بهترین داروی زداينده و پاکساز است، اما اگر در اندرون احشاء دانستی که ورم هست، عسلاب را چنان آبکی به بیمار بده که تقریباً همانند آب باشد. منظور این است آب زیاد با عسل کم قاطی کن و در صورت موجود بودن ورم در احشاء، گلاب قند و شکر آب از عسلاب بهتر است و در درجه بعدی آب جو خوب است. پس از آب جو، شراب شیرین مزه بد نیست. شراب شیرین مزه برای چنین حالتی از هر نوع شرابی بهتر است و به ویژه اگر شراب شیرین مزه سفید رنگ باشد به بیرون راندن ماده همراه تف کرده بیشتر کمک می کند.
گفتیم شراب شیرین برای بیماران سل مفید است؛ اما کسی که بیماری ذات الجنب دارد یا کسی که به ذات الریه مبتلاست باید صبر کند تا ورم مایه بیماری می رسد آنگاه اگر شراب سفید شیرین بخورد مفید است، که چنان که گفته اند تشنگی و حرارت را فرو نشانند.
اما نباید کسی که سیر زیا کبدش بیمار است شراب بخورد.

بعد از شراب شیرین - در بهره رسانی - شراب (خمر) بسیار آبکی است که برای نیر و بخشی به معده از آب بهتر است. شراب آنچنانی هم نرم کننده است و هم خلط را قطعه قطعه می کند. اگر اسکنجبین ساخته از عسل یا از شکر که سر که اش کم باشد، آب در آن قاطی کنند، خوب است؛ که هم خاموش کننده حرارت است و هم پاکساز. اما اگر زیاد ترش مزه باشد و احتمال دارد، یا سبب تف کردنی بسیار می شود، یا بسیار سردی آور برای خلط و لزج کننده خلط می باشد و بلایی سر بیمار می آورد، حتی اگر خلط را قطعه قطعه کند، باز نیاز به نیر وی زیاد است که تکه خلط را از راه دهان بیرون دهد.

اگر نیاز مبرم به ترش مزه بود، باید ولرم یا آمیخته با آب گرم باشد و بیمار کم کم و جرعه جرعه از آن بنوشد لیکن اگر ترش مزگی اسکنجبین میانه باشد، نگرانی را از بین می برد و حالت تشنگی را - که از شیرینی دست دهد - برطرف می نماید و مانع برانگیختگی خلط مراری می شود و نمی گذارد خلط مراری تولید شود.

عسلاب در رطوبت بخشیدن بیشتر از نوشابه های نامبرده اثر بخش است. آب جو در تقویت نمودن خوب است.

شاید اگر نیاز به میانه بودن حالت روانی و قبوضت باشد، گیاه ترشک یا روغن بادام مناسب باشد. اگر در زمستان آب می نوشند، آب گرم، شکر آب، عسلاب شل و آبکی بنوشند.

در تابستان آب میانه بین سرد و گرم بنوشند، آب سرد خوب نیست.

اگر بیمار زیاد تشنه بود و به آب سرد نیاز داشت، باید کم بنوشد، یا آب سرد را با گلاب قند و اسکنجبین سرد شده بنوشد، اسکنجبین به سرعت راهی درون می شود و زیان آب سرد را تلافی می کند.

در وقتی که بیماری در حال پایین آمدن از شدت است، آب نوشیدنی را با شراب سیکی قاطی کنند و بنوشند.
چیزهایی را که در وقت جمع شدن ورم و رسیدن ورم و ترکیدن ورم و بعد از ترکیدن ورم مورد نیاز است، در باب ویژه ای ذکر خواهیم کرد.

فصل دوم

در علاج ذات الجنب

عموماً باید کوشش کرد ماده ای را که به سوی ورم در راه است، بازداشت و به وسیله پاکسازی از راه منحرف ساخت. باید کاری کرد که ماده به سوی مقابل و عقب ورم بگراید.
چیزهایی را که در باب سابق نوشته ایم بر خوان! و ممکن است باز به ذکر آنها بپردازیم.
می گوئیم: هر گاه خون چیرگی یافته بود، رگ زدن لازم است - که در باب قبلی این را به تفصیل گفتیم - آن اندازه خون بیرون آید تا رنگ خون عوض می شود و این تبدیل شدن رنگ خون نشان از آن دارد که خون ناپسند و آزاردهنده پاکسازی شده است.
و بدان! که سیاه رنگ ترین خون بدن خونی است که به چنین ورمی نزدیک است.
باید نیروی بیمار را نیز در نظر داشته باشی؛ ممکن است با نیرویی که بیمار دارد خون گیری تا این اندازه روا نباشد که رنگ خون عوض شود.
اگر چیره شده خون نیست و خلط دیگری است، پاکسازی لازم است اما نه این که امثال «هليلة ای» و داروی گیرنده را به کاربری، باید دارویی به بیمار بدهی که با اسهال نرمش شکم نیز در برداشته باشد. مانند: داروهایی که از بنفشه، ترنجبین، شیر خشت، شکر حجاز ساخته باشند.
باید داروی اسهالی را شب بخورند.
گروهی از دانشوران بر این عقیده اند که ممکن است از خوردن داروی مسهل، تشویش و اضطرابی رخ دهد و برای جلوگیری از این اثر تشویش آور بهتر است رگ بزنند و ما این را ذکر کردیم.
به ویژه اگر تف کردنی بسیار از خلط مراری در برداشت، رگ زدن بهتر از اسهال شدن است.
و به ویژه چنان که جالینوس فرموده است: «اگر تب بسیار شدید باشد، رگ زدن از اسهال دادن بهتر است.»
جالینوس بر ضد استعمال محموده (سقمونیا) است، به عقیده او باید ایارج (معجون تلخ اسهالی) با خربق مخلوط به بیمار دهند و این در حالی است که داروی اسهالی به کار برده شود.
جالینوس عمل کرد آب جو را می ستاید که بعد از مسهل خوردن و اسهال شدن و پاکسازی معده به طور کامل آب جو بخورند، لیکن اگر همراه داروی مسهل آب جو بخورند کاری از دست مسهل بر نمی آید و اثر دارو از بین می رود.

دقت کن! که رگ زدن مناسب است یا داروی اسهالی خوردن؟

اگر احساس درد در بالایهاست و تا چنبر و استخوان سینه و بالاتر رسیده است، باید رگ بزنی؛ و اگر درد رویه پایینیهای بدن است و سردنده های رویه شکم را در بر گرفته است، ممکن است اسهال شدن بیمار کافی باشد و این بسته به تشخیص طبیب است که ممکن است نیاز به مسهل و به رگ زدن با هم باشد.

و این بدان سبب است که شاهرگ دست زدن آن اندازه خون بیرون نمی دهد که به حساب آید و اگر دیدی که نه ضماد و نه کماد درد را تسکین ندادند، یا درد از اثر ضماد و کماد افزایش یافت، دلیل بر آن است که در همه بدن حالت پر شدن غیر عادی (امتلاء) موجود است، که حتماً به پاکسازی نیاز است و رگ زدن در این باره ویژگی دارد.

اگر رگ زدی و بیمار را پاکسازی هم کردی اما روی آور بیماری آرام نشد، بدان! دستیابی به آنچه پی آن می گردی و می خواهی بدان وسیله درد را تسکین دهی، و میسر نیست؟

پس رگ زدن را دوباره مکن! میاد ماده ای که دارد جمع می شود، به هم بچسبد و از جمع شدن سر پیچی کند. زیرا رگ زدن اولاً نیروی بدن را کاهش می دهد و ثانیاً ماده خونی که باید به پختگی برسد از بین می رود. هر گاه ماده به پختگی رسید باید کوشش کرد که ریم چکیده از رسیده جمع نشود و قبل از آن که جمع شود از راه تف کردن بیرون بریزد.

روی هم رفته، اگر بدون رگ زدن ورم پخته گردید، تف کرده بیمار رسیده و خوب بود و دیدی که بیمار تا حدی ناتوان شده است، به هیچ وجه نباید رگ بزنی.

اگر بیمار تا این اندازه نیرو را از دست داده است که تحمل رگ زدن و تحمل پاکسازی به وسیله داروی مسهل ندارد، به حفته متوسل شو! حفته هم بر حسب تشخیص خودت میانه باشد یا تند مانعی ندارد.

لیکن اگر درد به سردنده های نزدیک شکم رسیده است، پاکسازی بیماری که تحمل رگ زدن و مسهل خوردن ندارد به وسیله حفته بسیار لازم است.

بقراط می فرماید: «اگر در بیماری ذات الجنب درد فقط تمایل به سردنده های نزدیک شکم داشته باشد، باید داروی اسهالی که به بیمار می دهند، خرق سیاه یا فلیون باشد. و در نسخه دیگری آمده است که داروی اسهالی در چنین حالتی بقله بیابانی - که گیاهی است شیره دار و شکلش به خرفه شبیه است - استعمال کنند. اگر پاکسازی تمام شد و دیدی که درد تخفیف یافته است، تنها شکراب یا آب جوی که از جو پوست کنده و بسیار جوشیده در آب درست کرده باشند به بیمار بده! آب آب پز بلال نیز خوب است.

و اگر نیاز به تقویت علاج بود، اضافه بر شکراب و آب جو یا آب پز بلال، هندوانه، رب عناب، آب سپستان، رب بنفشه، بزر خشخاش، روغن معمولی، یا اندکی روغن بادام با روغن حیوانی باشد، بیمار را نیرو بخشد.»

گروهی از پزشکان انار را که سردی بخش است نمی پسندند و در چنین حالتی از بیمار

ذات الجنب انار را منع می کنند. و به عقیده من انار شیرین بد نیست. گاهی برخی از این داروها را می پزند و برای معالجه حالت نفس کشیدن به کار می برند که نفس آسانتر بر آید و این داروها عبارتند از:

جو پوست کنده، عناب، سپستان، بنفشه پروریده، بزر خشخاش، شربت بنفشه، شربت نیلوفر. شربت بنفشه و شربت نیلوفر هر دو از گلاب قند بهترند. جالینوس فرماید: «در مرحله نخستین بیماری بهتر آن است بیمار از شربت خشخاش - که انواع دارد - بنوشد که شربت خشخاش سه فایده دارد:

۱- ماده را باز می دارد.

۲- ورم را پخته گرداند.

۳- خواب آور است.»

• و من می گویم آری شربتهای خشخاش خوبند به شرطی که نیاز زیاد به رفع بی خوابی کشیدن بیمار باشد. اگر این هم نباشد ممکن است خشخاش سبب برهم چسبیدن ماده گردد و از بیرون آمدن با تف سرپیچی کند مگر این که شکری را که با شربت خشخاش قاطی می کنند زیان خشخاش را خنثی نماید.

اگر نیاز به استعمال خشخاش باشد پندارم که شربت از بزر خشخاش بهتر از شربت از پوسته خشخاش است. باید کوشش کرد که ماده بند آمده را با تف کردن بیرون دهی، رژیم غذایی برای بیمار تعیین کن!

غذا نباید زیاد از اندازه لازم باشد. بیمار باید غذای لطیف بخورد. در ترتیب دادن رژیم غذایی، شدت بیماری، سبکی بیماری، روی آورهای بیماری را در نظر داشته باش!

اگر حالت بیماری از درد و سایر روی آورها آرام و سبک و دور از دشواری است، آب جو پوست کنده بسیار جوشیده بخورد و اگر آن را شیرین کنی با شکر یا عسل شیرین کن! اگر حالش پریشان است تنها آب جو کافی است بدون شیرین کردن، تا سر حال می آید و به ویژه آب جو برای تف کردن ماده ملایم است، اگر آب جو زیاد بخورد می بینی که ماده بیرون انداختنی از راه دهان فزونی یافته و اگر خواستی بیمار نیرو از سر گیرد، باز از آب جو پوست کنده تغذیه کند که تقویت کننده است.

و اگر ماده همراه تف کردن بند آمد، غذا را لطیف تر گردان و تا می توانی فقط آب جو یا شربتهای دیگر به وی بده که تأثیر آب جو داشته باشند.

اگر در اثنا بیماری ذات الجنب بیمار به اسهال مبتلا شد، ببین اگر قبلاً بیمار ذبحه سینه داشته است و ذبحه به ذات الجنب تبدیل شده است، فکر رگ زدن و نرم کردن شکم را از سر به در کن! علاج تنها آن است که از قاوت جو تغذیه نماید.

اگر چگونگی حالت بیمار ذات الجنب چنان است که حتماً باید رگ را بزنی خونی را که باید

وسيله رگ زدن ببيرون بکشی به دوسوم کاهش ده! آنگاه نمک و روغن زیتون بر زخم بگذار و برای بار دوم آماده باش! یعنی درد دفعه خون بایسته را بکش؛ دفعه اول دوسوم و دفعه دوم يك سوم. اما - اکثراً - اگر بیمار روزانه يك بار یا دو بار شکمش کار کند نیاز به رگ زدن نمی باشد.

اگر بیمار بعد از رگ زدن دلش به هم آمده یا زیاد ناراحت شد و نفس تنگی برایش دست داد، بدان که ماده ورم از رگ زدن خوب پاکسازی نشده است.

در علاج درد سینه (انواع آن) تا درد در مرحله اولی است، برای نرمش دادن شکم بیمار به جز حقنه سبک و شیاف سبک چیزی دیگری را استعمال مکن!

نوشیدن و خوردن چیزهای بسیار سردی آور، یا سردی آورهای قبوضیت آور از قبیل: آش عدس با چیزهای ترش مزه و غیره برای بیمار ذات الجنب خطر بزرگ در بر دارد مگر این که ورم صفراوی داشته باشد.

و بدان! که نوشیدن آب سرد برای بیماران ذات الجنب و برای هر کسی که ورم در اندرون تن دارد سازگار نیست، تا می توانی کاری کن که کمتر آب سرد بخورند.

اگر دیدی که تشنگی به حدی است که بدون آب سرد کاری نمی شود کرد، آب سرد را با اسکنجبین قاطی کن که زیان حاصل از آب سرد را از بین ببرد. اسکنجبین نمی گذارد آب زیاد در راه بماند و زود گذر نباشد، آب را بدرقه می کند و به بدن می رساند. اسکنجبین ماده ورم را پاره پاره می کند و نرم می سازد.

این را هم بدان! هر گاه بیمار ذات الجنب التهابی شد و با گرمی بسیار بر خورد و لازم بود که التهاب را فرونشانی، چیزی را به وی بده که هم زداینده و هم رطوبت بخش باشد. از قبیل: آب خیار و آب هندوانه. اما آب کدو حلوائی هر چند از طرفی فایده دارد اما از طرفی دیگر زیان آور است، زیرا ادرار آور است و از ادرار زیاد، بیمار ناتوان می شود.

باید بیمار ذات الجنب از آب خرفه و آب کاسنی و هر چه سردکننده و سفت کننده است دوری جوید. باید منتهای کوششت در این باشد که بیمار به آسانی بتواند ماده ورم را از راه دهان بیرون اندازد.

بیمار ذات الجنب اگر بر پهلوی دردمند بخوابد، تف کردن آنها بیشتر می شوند؛ و اگر بیمار بر پهلوی دردمند خوابیده را یواشکی بجنبانند و آب ولرم مایل به گرم را جرعه جرعه و پیایی بنوشد بسیار فایده بیند.

اگر تف کردن ماده بند آمد و با بند آمدن تف کردنی نفس هم تنگ شد، بگذار بیمار به وزن يك ملعقه (چهار مثقال) عسل با زنگار آمیخته را بلینسد.

اگر درد شدت بسیار یافت به اندازه يك دانه باقلی، صمغ انگدان را با عسل و سرکه و آب بخورد.

اگر در بیماری ذات الجنب نفس به حالتی افتاد که در نفس کشیدن صدای خرخر سینه و بالا و پایین آمدن سینه احساس شد، این دوا را تجویز کن!

- نسخه ۱- بوره قرمز بوداده به اندازه ای که با سر سه انگشت توان برداشت.
- ۲- زنگار به اندازه يك دانه باقلى.
- ۳- اندكى روغن زيتون.
- ۴- آب ولرم.
- ۵- اندكى عسل؛ همه را با هم بپزند و تناول نمایند.
- اگر دیدی که این دارو چاره ساز نبود، داروهای زیر را که عبارتند از:
- شكوفه تآك با فلفل و روغن كنجد- که همه در حالت ولرمی باشند- یا حسل و خردل و ترتيزك با آب و عسل که ولرم باشند بر داروی فوق الذکر اضافه کن که نیرومندتر می شود.
- هر گاه بیمار ماده را تف کرد، باید زرده تخم مرغ را سر کشد که زیان دوا را از بین ببرد.
- هر گاه دیدی که بیمار ذات الجنب به غذای تقویت بخش تر نیاز دارد، در صورتی که تب پایین آمد، ماهی «رضاضی» بخورد.
- نان با کره و شکر خوب است که به رسیدن ورم و بیرون دادن ورم از راه تف کردن کمک می کند.
- ماهی نیز که با تره و شبت و نمک در آب بپزد، خوب است.
- کوشش کن که شکم بیمار در حالی باشد که مزاحم طرفهای سینه نشود؛ منظور این است که شکم نرم باشد تا ماده غذایی زیاد در معده گیر نکند و سر وقت بیرون رود و دفع گردد.
- اگر بیمار قبوضت داشت، حقه نر می آور که مثلاً آب جو جوشیده با کمی آب سلق مایه حقه باشد به کار بیر!
- مگذار شکم باد کند.
- و بدان! که بخار مدفوع و باد شکم در این بیماری بسیار زیان رسانند.
- باید با اهتمام هر چه بیشتر کوشش کنی که ورم را قبل از آن که ریم گردد برسانی، و اگر ورم به ریم تبدیل شد کوشش کن که قبل از آن که ماده خوره ای شود آن را پاکسازی کنی.
- حتماً به رطوبت بخشیدنی نیاز داری تا راه بیرون انداختن ماده را از راه دهان آسان کنی تا سریع بیرون آید. هر گاه دیدی که تف کردن قوس صعودی را می پیماید و دم به دم در افزایش است و از مدت چهار روز گذشت، پخته شده ای را که گفتیم (ماهی و تره و شبت و نمک) با ریشه شیرین بیان و پرسیاوشان تقویت کن!
- اگر ماده ورم ذات الجنب غلیظ است و بیمار نیروی کافی دارد و اعصابش آسیب ندیده است، بگذار اسکنجبین بنوشد که ماده را تکه تکه می کند.
- اگر خواستی که شکم بیمار نرم باشد (ملین باشد) خیار چنبر یا شکر یا ترنگبین یا شیر خشت بدهی خوب است. (خیار چنبر و شکر و ترنگبین و شیر خشت. نسخه).
- گاهی بر ای بیمار ذات الجنب ضماها یا مالیدنیها لازم می باشد. اولین چیزی که باید به کار ببری مرهمی است که از روغن بنفشه و موم صاف شده سازند؛ بعداً به تدریج پیه ها و لعابها و گرد آسیاب را استعمال کن!

بعد از آن هم به تدریج و یواش یواش به داروی نیرومند متوسل شو! از قبیل: ضماد، بابونه، ریشه خطمی، بیخ شیرین بیان، آب پز پنیرك بستانی.

اگر نیاز به داروی قوی تر بود، ضماد کلم در آب جوشیده، ضماد رازیانه پخته در آب، ضمادی که از خاراگوش و ریشه شیرین بیان (بیخ سوسن. نسخه) با چیزی از عسل همراه روغن سنبل رومی سازند خوب است.

و بدان! که اگر ماده ورم زیاد باشد، داروهای گذاشتنی (ضماد) و پاشیدنی زیان دارند، و اگر ماده اندک است زیانی نمی‌رسانند.

همچنین هر گاه ورم تحلیل رفت اما بقایایی از آن مانده بود، یا اگر رگ زنی بهره رسانید و ماده پاکسازی شد، استعمال داروی پاشیدنی زیانی ندارد.

و اینک ضمادی خوب (نسخه):

برگ بنفشه و خطمی هر يك يك جزء، ریشه شیرین بیان دو جزء، آرد باقلی، آرد جو هر يك يك جزء و نیم، بابونه، کتیرا هر يك يك جزء، با هم ضماد شوند.

اگر ماده ورم غلیظ بود و نیاز بود که بیشتر تحلیل رود، بزرگتان بر ضماد فوق اضافه کن و همه را با شراب سیکی و موم و روغن بنفشه بسرش!

اگر حرارت بخشی ضماد کمتر از حد لازم بود، به جای روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن نرگس با ضماد قاطی کن! اما اگر حرارت بخشی ضماد کامل بود و نقصی نداشت، تو به جای روغنهای گرم - که بر نسخه اضافه کردیم - برگ نیلوفر و گل و کدو حلوائی اضافه کن!

اینک داروی مالیدنی خوب (نسخه):

موم، پیه اردک، پیه مرغ خانگی، روغن گوسفندی، سنگل میشی، را با هم قاطی کن که از داروهای مالیدنی بسیار خوب است.

ضماد دیگری هست که رساننده ورم است و درد را نیز تسکین دهد و ترکیبش چنین است (نسخه):

آرد جو، شاه افسر، پوسته خشخاش، با هم ضماد شوند.

و گاهی در معالجه ذات‌الجنب کمادهای رطوبی و کمادهای خشک به کار می‌رود.

اگر ماده ورم گرایش به باد سرخ شدن دارد، کماد تر بهره‌رسان است.

و اگر ماده بیماری گرایش به «فلغمونی» (التهاب نسج مخاطی و زیر پوست) دارد، کماد خشک خوب است.

کمداد تر اگر بهره‌رساند، زیانی هم ندارد؛ اما کماد خشک اگر بهره نبخشید و زیان آورد زیانش بسیار خطرناک است، و بهتر آن است که اسفنج (ابر مرده) را با آب گرم تر کنند و بگذارند. البته بهتر از آب گرم آب دویا و آب شور است.

هر گاه نیاز به کماد بود، بعد از گذاشتن ابر مرده ذکر شده، کماد بخار بگذار، یا کماد از زفت و آب گرم باشد و از آن بهتر و تأثیر بخش‌تر کمادی است که با سرکه و گاودانه (روغن کنجد و

گاودانه. نسخه) و کمادی که با کلم بر پشم سیر شده از روغن سازند.

کمادهای خشک نرمی بخش:

سپوس آرد، بعداً گاورس، بعداً نمک است.

با کماد گذاری و خون گیری می توانی هر دردی را که بیمار در بالا ییها و پایینیهای بدن احساس می کند، از بین ببری. اما اگر امتلاء بود کماد نباید گذاشت زیرا ماده امتلائی را جذب می کند. رگ زنی بیشتر دردهای بالاتنی را از بین می برد. هر گاه ضماد یا کماد گذاشتی، کوشش کن که مبادا بخار آنها به رخساره بیمار برسد، که رنگ باختن و نفس تنگی را سبب شود.

ممکن است سبب بیماری، خشکی بسیار شدید باشد؛ که در این حالت اگر بخار ضماد و کماد تر به اعتدال (یعنی میانه بین سرد و گرم) را بیمار به رخسار بزند، یا بخار را از راه نفس بر کشد، خالی از فایده نیست.

گاهی در معالجه ذات الجنب انگشت پیچهای لیسیدنی استعمال می کنند.

بهترین آنها در صورتی که درد بسیار شدید باشد و بیمار تب داشته باشد - انگشت پیچی است که از موم سفید صاف شده با روغن بنفشه شسته می سازند. گاهی بعد از رگ زدن و پاکسازی به وسیله خون گیری - یا به هر وسیله ای - و بعد از آن که کاملاً معلوم باشد که پاکسازی بر مرام است، حجامت می گذارند. اگر حجامت را بر جای دردمند گذارند بسیار بهره رسان است و شاید درد را به کلی بر طرف کند یا ممکن است درد را به اطراف خارجی بدن گسیل دارد.

اگر بر جای درد خردل بگذارند در بر کشیدن ماده درد کار حجامت را می کند.

وقتی که بیمار هفت روز را پشت سر گذاشت، پیشینیان انگشت پیچی را تجویز می کردند که از بادام، ثمر گزنه، عسل، روغن حیوانی می ساختند، یا این که انگشت پیچی ساخته از روغن حیوانی و سقز درخت بنه را تجویز می کردند.

گاهی معجونهای بزرگ مانند معجون «انام ناسیا» (آناناسیا. نسخه) را به کار می بردند که این اسلوب درمانی اسلوبی خوب است. پژوهش گرانی که در این صنعت مهارت دارند و اعتماد کافی به علم خود دارند این اسلوب پیشینیان را در معالجه ذات الجنب ارجح می نهند و می دانند که اگر احیاناً زیانی وارد کرد، می توانند آن را تلافی کنند و زیان را باز دارند.

از این معالجه پیشینیان پاکسازی کامل صورت می پذیرد.

اما طبیبان تازه به دنیا آمده بزدل که اعتمادی بر علم خود ندارند از عسل بیمناکند و به جای عسل شکر با معجون می آمیزند.

همچنین اطباء پیشین سفارش کرده اند که داروهای پاکساز بسیار تأثیر بخش را با عسل درست کنند و حب سازند و حب را زیر زبان گذارند.

همچنین ضمادی را سفارش کرده اند که نامش «ذات الراحه» (خوشبوی) است، که از

مرزنگوش و «مرهم فیجن» می ساختند.

در هر حال هر کسی می خواهد در معالجه ذات الجنب راه پیشینیان را در بر گیرد، باید با کمال احتیاط عمل کند که مبادا خطا کند و ورمی را که هنوز وقت ترکیدنش نیست بترکاند، یا حرارتی زیاد به بیمار یورش آورد.

هر گاه با احتیاط کار پیشینیان را - چنان که سفارش کرده اند - انجام داد، باید خاطر جمع باشد که صد درصد شفای زودرس برای بیمار در راه است.

اگر بیمار تا روز چهاردهم باقی ماند، حتماً باید حجامت بگذاری و معالجه را لطیف گردانی. اگر بی خوابی زیاد بر بیمار فشار آورد و نمی توانست بخوابد، چاره در نوشیدن شربت خشخاش است. اگر نفس پیایی آمد و طبیعی نبود، داروی رطوبت بخش از قبیل لعاب اسفرزه به بیمار بده که جرعه به دنبال جرعه بنوشد و گلاب قند با لعاب اسفرزه باشد خوب است. یا تنها گلاب قند بنوشد. علاج پیایی آمدن نفس و درد را می توان با پاشیدن آب نیم سرد بر پهلوی بیمار انجام داد زیرا - چنان که یاد گرفتی - پیایی آمدن نفس به زیان بیمار است.

اگر پایین آمدن بیماری آشکارا تشخیص داده شد، بیمار به حمام برود و خود را از سردی آورهای شدید پرهیز دهد، مگر در حالی که ماده بیماری از جنس باد سرخ باشد. باید از غذاها و نوشابه های غلیظ و غلظت آوردوری جوید، تنها نرمی بخشها را برگزیند. در مرحله های اخیر بیماری، تره و پونه را با آش و نوشیدنیها بپزد؛ غذا و نوشیدنیهای را که در این بیماری سازگار است - و آنها را ذکر کرده ایم - به کار برد، انگشت پیچ یزر گزنه با عسل را بلیسد. اگر ورم سر سخی کرد و داشت جمع می شد، معالجه آن را در بابی ویژه به این حالت خواهیم آورد.

بیماران ذات الجنب در وقتی که دور نقاقت را می گذرانند (نوبر خاستگان از بیماری) باید پرهیز را رعایت کنند، شورمزه ها و تیزمزه ها را نخورند؛ پر کردن معده از غذا، سیر شدن، زیر آفتاب ماندن، در مسیر باد قرار گرفتن، دود خوردن، بلند فریاد کشیدن، پف کردن، جماع، همگی زیان بخشند. اگر بیمار ذات الجنب تازه شفا یافته پرهیز را رعایت نکند و باز به بیماری دچار شود، می میرد؛ ما این را می گوئیم.

اگر ذات الجنب خالص است و گرم، یا اگر خالص نیست و حرارت به شدت نیست باید به وسیله شنبلیله او را ماساژ دهی و ضماد زفت بگذاری و حجامت به کار ببری. اینک ضمادی خوب (نسخه):

خاکستر بیخ کلم با پیه بسرشند و ضماد گردد.

اگر بیمار ذات الجنب ورم بلغمی دارد، نباید رگ بزنی! در پاکسازی، حقنه و اسهال را وسیله قرار ده! ضمادهای تحلیل برنده و کمادهای تحلیل برنده - که اثر بخشند و آنها را ذکر کرده ایم - برای این حالت خوب است. سلق و آب کلم و نخود آب و روغن زیتون یا روغن بادام شیرین یا روغن بادام تلخ بخورد. ضماد و کمادش گرم باشند، «یوسف الساهر» را بپزد و با روغن کرچک

بخورد.

اگر مادهٔ ورم بیمار ذات‌الجنب مادهٔ سودایی است، سوپ گندم کوبیده، با عسل و روغن بادام بخورد، انگشت پیچهای نرمی آور را بلیسد، روغنهای نرمی آور بخورد از قبیل روغن بادام، سوپ نرمش آور بخورد که از باقلی و کمی شنبلیله و شیر درست می‌شود. شیر الاغ از شیر معمولی بهتر است، که بسیار بهره‌رسان است. داروی دیگر که هم برای معالجهٔ بیماری، هم برای معالجهٔ سرفهٔ بد و ناپسند خوب است از این قرار است:

کوشنه یک درهم با یک درهم آب که شبت در آن پخته است با روغن بلسان یا با شربت عسل بخورند.

اگر آب در ریه جمع شود، علاجش از علاجی که برای ورم چرکین شدگان ذکر خواهیم کرد آسان‌تر است، و اگر کار به جایی رسید که باید با نشتر ورم را درید، خطر در پی دارد.

فصل سوم

علاج ذات‌الرّیه

طرز علاج ذات‌الرّیه با علاج ذات‌الجنب یکی است و بسیار کم فرق دارد. در علاج ذات‌الرّیه، باید ضمد از ضمادی که در ذات‌الجنب به عمل می‌آمد نیر و مندر باشد و داروهای ژرفارو در آن داخل باشد. در علاج ذات‌الرّیه باید به بیرون راندن ماده از راه تف کردن و پاکسازی ورم از این راه بسیار اهمیت دهی!

در بیماری ذات‌الرّیه بیمار به جای این که بر طرفی بخوابد که ماده بیرون دادنی از راه دهان در آن طرف مقابل جای دارد، بر پشت دراز کشد و تمایلی به آن طرف جای ماده داشته باشد. اگر بیمار ذات‌الرّیه قبوضیت دارد و شکمش کار نمی‌کند، هر دو روز یک بار این شربت را بنوشد:

نسخه: خیار چنبر، مویز از دانه تهی شده هر یک سه استار، با چهار سکر جه آب بجوشد تا نیمی از آب می‌ماند، آنگاه یک سکر جه آب تاج ریزی بر آن اضافه کن! این شربت برای بیمار نیر و مند و بیمار ناتوان هر دو مفید است و ما توصیه می‌کنیم که این شربت را استعمال کنند. اگر بیمار ذات‌الرّیه شکمش نرم است و از این شکم نرمی ناتوان می‌شود، رب آس، به شیرین مرّه کفیده در خاکستر گرم و انار شیرین بخورد.

اگر ورم بیماری ذات‌الرّیه خونی صفراوی است، یا از جنس باد سرخ است، -سابقاً هم گفتیم- چاره‌اش دشوار است تنها چیزی که فایده دهد آن است که به وسیلهٔ افشردهای بسیار سردی بخش از سبزیجات و گیاهان خشک و ثمر درختان و گیاهانی که آنها را می‌شناسی و در

فرو نشاندن حرارت دست بالا دارند معالجه شود.
 نوشیدنیهای سردی بخش نرمی آور از قبیل: افشره کاسنی و امثال آن خوب است.
 و شاید بتوانی که ماده صفراوی ورم را با داروهایی مانند شیر خشک، تمر هندی، ترنگبین و امثال
 آنها پاکسازی کنی و اگر امتلائی باشد، ممکن است نیاز به رگ زدن باشد.

گفتاری درباره چرك ورم

هر گاه نشانیهای جمع شدن را - که سابقاً ذکر کرده ایم - در ورم ذات الجنب یا ورم ذات الریه
 دیدی و دیدی که رو به ازدیاد است؛ باید اول بدن را پاکسازی کنی، بعد از آن به رسانیدن ورم
 بپرداز، ضمادها و کمادهایی را به کار اندازی که در رسانیدن ورم تأثیر به سزا دارند.
 مثلاً ماده ضماد یا کماد از آرد جو، سقز درخت بنه، شراب سفید و شیرین، خرما، انجیر خشک،
 اما اگر ضماد یا کماد از چلغوز کبوتر و بوره قرمز باشد اثر بخش تر است.
 ضماد یا کماد چلغوز کبوتر و بوره قرمز، برای ورم ترکیده نیز داروی خوبی است.
 باید قبل از ترکیدن ورم بیمار بر طرف دردمند دراز بکشد که این دراز کشیدن بر پهلوی دردمند
 به بیرون دادن ماده تف کردنی و به ترکیدن ورم کمک می کند.
 اگر بیمار حرارت زیاد دارد، عسلاب را آمیخته با آب جو بنوشد، یا عسلاب آبکی و شل را تنها
 بدون آمیزه بنوشد.
 اگر حرارت زیاد شدت ندارد و بیمار به حد کافی نیرومند است، باید حسل پخته که گیاه آویشم
 و گندنای بیابانی و انجیر و عسل با حسل پخته باشد بخورد.
 آب جو که با ریشه شیرین بیان (ریشه سوسن. نسخه) پخته است، بنوشد.
 ممکن است نیاز به معجون میترادات و تریاق باشد که ورم به پختگی برسد.
 بهترین وقت برای تناول معجون میترادات و تریاق آن است که بعد از پخته شدن ورم باشد؛ که
 هم ورم را بترکاند و هم نیروی طبیعت (غریزه) را حفظ نماید.
 خرما در وقت رسیدن ورم و بعد از آن هم بسیار خوب است، شربت گندنای بیابانی نیز بسیار
 بهره رسان است.

و اینک قرصی که در این باره بسیار خوب است:

نسخه: بزر خطمی، بزر پنیرک، بزر خیار، بزر خر بزه، تخم کدو حلوائی، رب شیرین بیان،
 شکوفه شاه افسر، بنفشه، کتیرا، همه را با لعاب بزر کتان بیامیز و از آن قرص بساز و بیمار قرص را
 با آب انجیر ببلعد.

گاهی که بیماری در افزایش است باید غذایش نان تر شده با آب، یا نان خیس شده در عسلاب،
 تخم مرغ نیم پند و امثال آنها باشد. آجیل بیمار شامل: دانه صنوبر بزرگ، یا دانه صنوبر کوچک و
 بادام شیرین باشد.

سوپی را بخورد که از آرد جو، آرد نخود، آرد باقلا باروغن بادام و شکر و عسل باشد. هر گاه

ورم کاملاً پخته شد و هنگام ترکیدن فرا رسید، باید در ترکانیدن ورم کمک نمایی، اگر بیمار را به حال خویش گذاری و کمک ننمایی، شاید بیماری به سختی دچار آید و کاری دست بیمار دهد. باید بخور میعه ساینه را بخور کرد و به گلوی بیمار وارد نمود. بیمار شربت نیرومند حسل بنوشد. که آن را ذکر کرده ایم. ضمادهای قوی و اثر بخش به کار ببرد؛ که آنها را نیز بیان کرده ایم. در این وقت که ورم نزدیک به ترکیدن است، معجون میترادات و تریاق بسیار بهره رسانند، مشروط بر این که بیمار تب نداشته باشد و لاغری و بی نانشده باشد، که در چنین حالتی نباید معجون نامبرده و تریاق به کار رود.

بیمار در چنین اوقاتی ماهی شور مزه بخورد، هنگام خواب حبّی را در دهن نگاه دارد که از ایارج (معجون تلخ) مسهل و پیه هندوانه ابو جهل سازند. حبّی که از صمغ صنوبر سازند در هنگام خواب تناول نمایند. اگر بیمار بر صندلی نشیند و او را بجنبانند شاید بهره ای بدهد.

خردل آمیزه با عسلاب بخورد خوب است، همچنین صمغ انگدان با شیر بخورد بهره می بیند. اگر می خواهی ورم رسیده بترکد، بیمار را وادار کن که بر پهلوی سالم دراز بکشد. برخی گویند باید بیمار در این اوقات بعد از شام قی کند؛ که به عقیده من این قی کردن بعد از شام در چنین وقتی که ورم دارد می ترکد بسیار خطرناک است و ممکن است بر اثر قی، ترکیدن ورم يك دفعه و بسیار بزرگ باشد و شاید بیمار خفه شود.

اما اگر ورم نترکید ناچار باید داغ گذاشت. آنگاه نگاه کن! اگر از ورم داغ گذاشته ریم سفید و بی آرایش بیرون آمد، امیدی هست و گرنه هیچ امیدی نیست.

اگر ورم ترکید و ریم ترکید به جریان افتاد و حدس زدی که در اندازه کمتر از حد لازم است یا اندازه میانه است (بسیار کم نیست) و حدس زدی که این ریم ورم ترکید در مدت چهل روز به وسیله تف کردن پاک می شود و نمی ماند؛ همین که تف کردنی ماده ریم ورم ترکید شروع شد، از این داروهای زداینده و پاکساز و شست و شو دهنده به بیمار بده که تناول کند.

داروها مانند:

۱- حسل آب پز شده با ریشه شیرین بیان.

۲- سوسن آسمانگون با شربت عسل.

۳- کلم.

۴- سوپهایی که نام بردیم که با آرد نخود و امثال آنها از داروها تناول می شود.

۵- و اگر آرد گاودانه با سوپ باشد خوب است.

۶- انگشت پیچ پیاز دشتی خوب است.

۷- انگشت پیچ گاودانه بهره رسان است.

داروهای ساده و تگ، که مادر داروهای این حالت هستند! عبارتند از:

۱- آرد گاودانه.

۲- سوسن خرد شده و ساییده مانند گرد.

- ۳- بیخ سوسن.
 - ۴- زراوند نر و ماده.
 - ۵- فلفل هر سه نوع سیاه و سفید و فلفل دراز.
 - ۶- خردل.
 - ۷- ترتیزك.
 - ۸- دانه جواشیر.
 - ۹- کوشنه.
 - ۱۰- دارچین خطایی.
 - ۱۱- سنبل.
 - ۱۲- سیر بیابانی که در چنین حالتی بسیار مفید است.
- ممکن است گاهی نیاز باشد که چیزی از مخدرات را همراه دارو کنی!
- از این داروهای ساده که گفتیم مادر داروها هستند، می توانی شربت‌ها، داروهای پاشیدنی، ضمادها که با ابر مرده باشند، درست کنی و به کار ببری!
- می توانیم از داروهای ساده، روغنهایی بگیریم که اثر دارو را به بیمار می‌رسانند و این داروها که روغن معالج این حالت از بیمارها را از آن استخراج می‌کنیم، عبارتند از:
- سوسن، نرگس، بابونه، حنا، سنبل رومی، غار، که روغن آنها بسیار اثر بخش است و به ویژه در وقتی که بیماری شروع به پایین آمدن کرده است.
- گاهی باید داروهای را با روغنهای نامبرده بیامیزی که تأثیر دارو بیشتر باشد. داروهای آمیزشی با روغنهای مانند: صمغ صنوبر، انواع پیه، بارزد، شکوفه گور گیاه، سنگل میشی، شنبلیله، غار، مقل، و امثال آنها.
- اگر بیمار زیاد تب دارد داروی بسیار گرمی آورنجویز ممکن! که بیمار از سوء مزاجی که دارد ناتوان می‌شود و نیرو چندان نمی‌ماند که بتواند ماده را از راه دهان بیرون راند.
- بعد از ترکیدن ورم و در روزهایی که بیمار خود را سبک‌بال پندارد، تو کوشش کن که چرك چکیده از ترکیده ورم را به سوی سینه برانی!
- اگر حدس زدی که بیمار ذات‌الجنب دارای ماده‌ای بسیار است و در مدت چهل روز و دوروبرهای چهل روز پاکسازی نمی‌شود و به سل مبتلا می‌گردد، حتماً باید داغ بگذاری. و اینک شرح چگونگی داغ گذاری:
- ابزار بسیار باریك داغ گذاری را در سینه فرو می‌کنی که ماده را بر کشد و کم‌کم و به تدریج آن را بیرون بیاورد، و باید ابزار داغ گذاری را با عسلاب بشویی و در حال خارج ساختن آن از سینه باید احتیاط کنی و یواشکی بیرون بیاوری، هر گاه دیدی که چرك نمانده و کاملاً پاکسازی شده است، باید توسط ابزار و داروی جوش دهنده زخمی را که از اثر ابزار داغ گذار ایجاد کرده‌ای، جوش دهی! باید داغ را بر جایی فرو کنی که آشکارا می‌دانی چرك ورم در آنجا جمع شده است و این را به

تو یاد دادیم که باید از حرکت و صدای چرك جای چرك را بشناسی!

برخی از پزشکان برای شناسایی جای جمع آمدن چرك زخم، پارچه ای قماش سفید در گل سرخ خیس شده رنگ گرفته را بر سینه بیمار می گذارند، منتظر می مانند هر جا از پارچه زودتر خشك شد می دانند که چرك در آنجا است. داغ بر آنجا می گذارند، یا این که وسیله نشت آنجا را می درند و به طوری نشت را به جای چرك می رسانند و نگه می دارند که چرك همراه نشت که نشت را بیرون می آورند بیرون بیاید. و این بیرون آوردن چرك نشاید يك دفعه صورت گیرد، باید کم کم و به تدریج باشد و هر روزه کمی از آن را بیرون کشند. باید در چنین حالتی در نیر و بخشی به بیمار کوشش کنی، بیمار گوشت غذای معتدل بخورد. از بابت تب بیمار نگران مباش، به کار خودت ادامه بده! زیرا تا چیزی از ریم ورم در اندرون باقی است تب همچنان باقی است. هرگاه ماده پاکسازی شد، تب خود به خود دست برمی دارد.

هرگاه بیمار نیروی چنان گرفت که ماده را از راه تف کردن پاکسازی کند، یا به وسیله داغ گذاری ماده پاکسازی شد، نمادند تب حتمی است.

بارها اتفاق افتد که ورم قبل از آن که برسد می ترکد و چکیده حاصل از ترکیدن، خون است؛ که در این حالت رگ زدن حتماً باید باشد.

ضماد های مفید:

- ضمادهایی که برای دفع بیماری هستند و ترکیبی می باشند از این قرارند:
- ۱- ضماد از مرهم کلم و عسلاب؛ مطابق نسخه ای که «اهرن» گفته است.
 - ۲- ضماد دیگری که نسخه اش این است:
- فلفل، پر سیاوشان، حسل خشکیده، گزنه، زراوند غلطان، با عسل ضماد شود مفید است.

فصل چهارم

علاج قرحه اطراف سینه و علاج سل

قرحه اگر در قصبه ریه باشد، علاجش آسان است زیرا دارو زود بدان می رسد. باید بیمار بر پشت بخوابد، دارو را در دهان گذارد و نگه دارد، کم کم لعاب داور را ببلعد، کاری نکند که یکباره و زیاد ببلعد که سرفه را برانگیزد.

باید ماهیچه های سینه را شل و سست نگه دارد تا دارو به گلو سرازیر شود بدون این که مایه سرفه زیاد شود.

داروی علاج قرحه قصبه ریه، داروهای پوشان و چسبان و خشکاننده اند که در بحث از معالجه سل نیز واردند.

اگر قرحه در سینه و ریه باشد - که سابقاً ذکر کردیم - باید داروهای شست و شو دهنده و زداینده را به داخل رساند. بیمار بر پهلو دردمند دراز کشد، سرفه کند، خود را بجنباند یا کسی یواشکی و

به نرمی او را بجنباند.

اگر به وسیله ابرار بر کشته چرك ورم بتوانی عسلاب را به داخل قرحه برسانی، ممکن است چرك بیرون آید و پاکسازی شود.

هرگاه چنین عملی انجام شد و حدس زدی که چیزی از چرك باقی نمانده است، آنگاه داروهای جوش دهنده را به کار ببر که دهانه قرحه را به هم آرند.

در میان داروهای پاکساز و زداينده، چیزی همانند عسل نیست؛ عسل پاکساز است و در عین حال بسیار لذیذ و طبیعت خواهان آن است و عسل هیچگاه به قرحه زیان نمی‌رساند. اگر قرحه در ریه باشد، علاجش دوراه دارد:

۱- علاج واقعی و راستین.

۲- علاج مدارا کردن و وقت گذراندن.

علاج واقعی را شرح می‌دهیم؛ علاج راستین آن است که بدانی بیماری در حالتی است که قابل علاج است و ممکن است از تداوی کردن خوب شود، که سابقاً در این باره چیزهایی گفتیم. مثلاً: پاکسازی قرحه، خشکانیدن قرحه، نگذاری ماده خارجی به قرحه راه یابد، راه ریزش کرده‌های بالایی را ببندی که به قرحه نیایند، کاری کنی که قرحه بر هم جوش بخورد. بازداشتن نزله‌ها و ماده ریزش کرده از بالا را سابقاً بیان کردیم و برایت شرح دادیم که چگونه سر را تقویت کنی که زائده‌های ناباب در آن جمع نشوند.

و گفتیم که چگونه می‌توانی ماده‌ای که از سر سرازیر است نگذاری به ریه بریزد و آن را به سوی دیگری برانی. و باید پاکسازی وسیله رگ‌زدن و داروهایی باشد که ماده سزاوار پاکسازی کردن را بیرون آوری، مثلاً شربت خشخاش و به ویژه شربت خشخاشی که مقل و صمغ عربی همراه داشته باشد.

اگر خلط سودایی سبب قرحه ریه شده است، از گیاهان مانند: سس صغیر و همانند آن استفاده کن تا خلط سودایی پاکسازی می‌شود.

اگر خواستی به وسیله پاکسازیه‌ها زائده‌های ناپسند را کاهش دهی و آنها را بیرون رانی، بعد از آن که داروی پاکساز به بیمار دادی، رگ‌بزن و بگذار مدتی استراحت کند، آنگاه رگ‌زدن را دوباره کن! تکرار کردن رگ‌زنی برای کسانی که به حد کافی نیر و مند هستند خوب است.

برای خنثی کردن زیان ماده‌هایی که از بالاییها در ریزشند، شربت خشخاش خوب است و به ویژه آن نوع از شربت خشخاش که در کتاب اقرا بادین آمده است، و داروهایی که به آن می‌مانند. اگر بیمار به مکانهایی منتقل شود که هوای خشک دارند و در آنجا شیر بنوشد بیماری بیشتر علاج پذیر می‌شود. باید بیمار اکثراً است بنشیند و راست بایستد و گردن روبه بالا و جلو بکشد تا اجزاء ریه به درستی بر هم قرار گیرند و اجزاء قرحه که به حالت طبیعی بر هم آمده اند از هم جدا نشوند.

نباید بیمار را به خوردن داروهایی وادار کرد که تف کرده را از بیرون آمدن باز دارد و منظور از آن

تسکین سرفه باشد؛ هر چند ممکن است بیمار تا حدی خود را سبک بال بیند، لیکن بدان که خطر بزرگ در بردارد.

علاج مدارایی:

منظور از علاج مدارا کردن این است که سعی کنی قرحه سخت گردد و خشکیده شود تا بیشتر انتشار نیابد و گشاد نشود؛ هر چند امیدی نیست که قرحه جوش بخورد و به کلی خوب شود. در این علاج مدارایی، مهلت دادن بیمار است و اوقاتی بیشتر در زندگی ماندن است، هر چند بیمار حتماً از زندگی ناراضی است و از کمترین اشتباهی که در معالجه اش روی دهد بسیار آزار بیند.

داروهای خشکاننده ویژه این بیماری، ریه را می ترسانند، ریه را می خشکانند و در نتیجه دهانه قرحه تنگ می شود، اگر چه چنان که لازم است بر هم نمی آید و خوب نمی شود. در مداوای چنین حالتی که علاج مدارا به کار می رود، به هیچ وجه نباید شیر نوشیدن را تجویز کنی!

عسل که با داروهای بیماری سل قاطی باشد زیانی ندارد. در پاکسازی قرحه ریه، پاکسازهایی را ذکر کردیم، از آنها استفاده کن! حسل پخته را که برای سل درست می شود - که در اقرابادین ذکر شده است استعمال کن! تأثیر بخش تر از حسل پخته انگشت پیچ پیاز دشتی است که با شیر الاغ سازند. شاید نیاز باشد که داروهای چسبان و پوشنده با داروهای علاجی قاطی باشند. گاهی رواست که به منظور بازداشتن سرفه کمک از داروهای تخدیری بگیری، که هم بازدارنده سرفه هستند و هم در تأثیر بخشیدن دارو مددکارند و در صورتی که داروی مخدر استعمال کردی، باید همزمان داروی نشاط بخش و نیرومند را نیز به کاربری! داروهای پاکساز قرحه را در اولین باب از این بحثهای قرحه بیان کرده ایم که در باب چرك کردن ورم نیز ذکرشان آمده است.

و آنچه در این باره معمول و عادت است، سوپ از گاودانه، سوپی که در آن گندنای شامی است و خود سوپ از آرد نخود و آرد بلال است. همین گندنای شامی در آب بپزد خود به خود بسیار داروی خوبی است. عسلابی که داروهای پاکساز و جوش دهنده قرحه در آن پخته باشد خوب است؛ و اینها را همه برای تو گفته ایم.

معجونهای خشکاننده قرحه:

معجون زیره ای، معجون «اثاناسیا»، انگشت پیچ بزرگ کتان. معجون میترادات و تریاقی که در ابتدای بیماری و در حالتی که بیمار بسیار لاغر نشده است و در صورتی که تب به آن حد از شدت نیست که تن بیمار را بگدازد، بی فایده نیستند.

گل مهرزده و گل ارمنی در هر وقت و هر حالتی بسیار مفیدند.
 و می توانی از همه ضماد و کماد و مالیدنیهای پاکساز - که سابقاً ذکر کرده ایم - استفاده کنی!
 اگر قرحه در سینه و ریه کهنه شد، يك قاشق كوچك از قطران در بامداد به بیمار بده که بلیسد؛
 منظور این که يك بار باشد و تکرار نشود.

یا این که قطران را با عسل بیامیز و بلیسد.
 یا اندکی از میعه سایل به عسل باشد و بلیسد.
 اگر بیمار حرارت دارد و از چیزهای سرد بهره نمی بیند، این دارو را به کار ببر!
 نسخه: ریه روباه، بز رازیانه، رب شیرین بیان پاک شده، افشره پر سیاوشان، همه را با
 شکراب غلیظ بیامیز، که در بهره رسانی کم نظیر است.

بخور

انواع بخور که در این بیماری چاره سازند و خشکاننده و پاکساز هستند و باید وسیله قیف
 دودشان به اندرون برسد به قرار زیرند:

- ۱- زرنیخ و فلفل را با سپیده تخم مرغ به هم می زنند و از آن دانه هایی به اندازه فندق می سازند.
- ۲- برگ زیتون شیرین و سرگین گاو کوهی.
- ۳- پیه گرده گاو ماده (پیه گرده بز نر - نسخه)، با زرنیخ.
- ۴- پیه گرده بز نر با روغن گوسفندی.
- ۵- زرنیخ بازراوند و پوسته بیخ کبر که در اجزاء مساوی باشند و با عسل و روغن حیوانی
 آمیخته شوند.

۶- صنوبری که ته نشین قطران در آن است.

۷- زرنیخ زرد، با روغن کنجد.

هر گاه دیدی که مزاج بیمار بیش از متوقع گرم است، چند روزی قرص کافور برایش تجویز
 کن و آنگاه خشکانیدن را از سر بگیر!
 غذای بیمار:

گوشت دراج که با دیگ ابزار خوشبو شده است.

اگر در اوایل بیماری شراب سفید و ناب بنوشد، مانعی نیست.

باید همیشه گیاهان خوشبو را بو کند.

بخواهد، آرامش و حرکت نکردن برای بیمار لازم است.

نباید خشمگین شود.

نباید از چیزی بیزار و پکر شود.

با چیزی بر خورد نکند که غم آور باشد.

من خودم بارها آزموده ام و در مناطق جداگانه و در بدنه های مختلف دیده ام که اگر برای مدت يك
 سال هر روزه بیمار چندان که می تواند گلنگبین شکر را تازه ساخته را تناول کند و تا می تواند

اندازهٔ تناولی زیاد باشد، وفتی بانان هم گلنگبین شکری بخورد و زیر نظر پزشک باشد، بسیار فایده بیند و اگر احیاناً از اثر گل محمدی - که در گلنگبین است - خشکیدگی روی آورد و بیمار را بیزار کرد، به اندازهٔ نیاز شربت حسل بنوشد.

اگر حالت تب بیمار شعله ور بود و التهاب تب شدت یافت، بگذار قرصهای کافور تناول کند؛ اما از این علاج دست بردارد که حتماً شفا می یابد.

اگر بیم آن نداشتم که مرا دروغگو پندارند چیزهای گفتنی شگفت آورد در این باره و راجع به تأثیر این علاج بسیار دارم که بازگو می کردم و اثراتی را که از این علاج دیده ام بر می شمردم. از جمله: زنی که به بیماری سل گرفتار بود، بیماری بسیار طول کشیده بود و به حدی رسیده بود که در رختخواب افتاده و یارای حرکت نداشت، می خواست کسی را پیدا کند که اسباب بعد از مرگ از قبیل کفن و تابوت و غیره برایش آماده سازد. برادر آن زن بیمار به معالجه اش همت گماشت، مدتی زیاد همین علاج گلنگبین را به کار برد زن به زندگی برگشت، کاملاً شفا یافت و چاق شده بود.

به یاد ندارم که چه اندازه از گلنگبین را خورده بود. اگر خشکی و پرمردگی زیاد روی آورد، شیر و دوغ تناول کردن خوب است، که هم تغذیه و هم رطوبت بخشی در شیر و دوغ هست و هم خلط تباه را به تعدیل وامی دارند. از مادهٔ پتیری که در آنها هست، پوشش و چسبندگی بر قرحه روی آورد، و از آن که مادهٔ آبی در شیر زدا شده چرك خونالود و ریم هست پاکسازی نیز صورت می گیرد.

بارها رخ داده که همین علاج تناول شیر و دوغ قرحه ریه را خوب کرده است، به شرطی که نیاز به آن نبوده باشد که قرحه سخت شود.

بهترین شیر علاج بیماری سل، به ترتیب اولویت:

۱- شیر پستان زن، که اگر مستقیماً از پستان بمکند. بهتر است.

۲- شیر الاغ.

۳- شیر بز و به ویژه اگر منظور از تداوی با شیر قبوضت باشد.

۴- شیر مادیان نیز خوب است که هم پاکساز است و هم تف کردن ماده را آسان کند، اما به عقیده من شیر مادیان چسبندگی لازم را ندارد.

۵- شیر گاو و شیر گوسفند در يك درجه هستند. غلظت دارند و اگر ممکن باشد که مستقیماً از پستان مکیده شوند بهتر است.

باید حیوانی را که از آن شیر برای معالجهٔ بیماری دوشند از گیاهانی تغذیه کند که در بیماری تأثیر دارند، گیاهانی که شیر حاصل از آنها برای به هم آوردن قرحه خوبند عبارتند از:

هفت بند، سفیدخار، لبلاب، و امثال آنها.

گیاهانی که تأثیر پاکسازی و تف کردنی زیاد را در شیر سبب می شوند، مانند: آویشم، برگ جوانه تازه برآمده درخت خرما، شبدر، گیاهان شیردار.

کسی که برای معالجه بیماری شیر می نوشد، باید دستورات بهداشتی و علاجی را تماماً مراعات کند و همین که دست از پا خطا کند و کمترین چیزی را به دست اهل بسپارد، کار دست خودش می دهد و از بد بدتر می شود.

یکی از شاگردان مدرسه علم طب که به تحصیل مشغول است، برای شیر خوردن علاجی و چگونگی خوردن شیر دستوراتی نوشته است و ما آن را دست کاری کرده ایم، خلاصه اش این است:

بهتر این است که بیمار سل وقتی برای مداوا شیر می نوشد، شیر ماچه خری را بنوشد که چهار یا پنج ماه است گُرّه آورده است.

ظرفی که شیر در آن دوشند با آب شسته شود. اگر قبلاً در همین ظرف شیر دوشیده اند، باید ظرف را با آب گرم شست، آنگاه ظرف را پر از آب گرم کنند و بگذارند تا از نتیجه گرمی آب چیزی که در ظرف هست تحلیل برود، باز از نو ظرف را با آب گرم بشویند، بعد از آن باز ظرف را با آب گرم و سرد بشویند، آنگاه ظرف را در آب گرم بگذارند و به اندازه نیم سکر چه شیر در آن دوشند که بیمار نیاز به این اندازه دارد.

در روز اول شیر نوشیدن، نیم سکر چه بنوشد؛ این نیم سکر چه نوشیدن در صورتی است که علت جای نگرانی نیست و حال بیمار خوب است و در غیر این صورت می تواند به اندازه ای که سزاوار تحمل معده است و خوب است، بنوشد و از نیم سکر چه بیشتر باشد رواست.

در روز دوم دو برابر از آن بنوشد که در روز اول نوشیده است.

اگر بیمار در روز اول از اثر شیر قبض شده بود، شیر روز دوم را با چیزی از شکر بیامیزد.

روز سوم همان قدر بنوشد که روز اول نوشیده است.

اگر در روز سوم شکم بیمار نرم نشد (قبوضیت بر طرف نشد) و تا روز سوم چیزی از نرم شکمی را ندیده بود، دو سکر چه شیر را با دودانگ نمک هندی و به وزن یک درهم و نیم تا یک درهم نشاسته بخورد.

از آن به بعد، هر روزه نیم سکر چه بر شیر نوشیدنی اضافه کند.

اگر تا روز ششم شکم همچنان قبض بود و نرم نگشت، سه سکر چه شیر را با شکر و نمک و روغن بادام و نشاسته قاطی کند و بنوشد.

اگر شکم بیمار نرم شد و بیشتر از سه بار کار کرد، دیگر نباید چیزی را با شیر قاطی کنند؛ بلکه باید از اندازه شیر نوشیدنی روزانه کم کنند.

روی هم نباید بیمار - که شکمش به کار افتاد - در شبانه روز شکمش بیش از سه بار کار کند و نباید از دو بار کمتر باشد، اگر از این دستور فایده دید، بگذار تا سه هفته بر این روند دوام کند.

یکی دیگر از شاگردان علم طب در این باره گوید:

بهترین شیری که به قصد مداوا از ما چه خر گیرند، باید از ما چه خزی برگزینند که در سبزه زارهای دارای گیاهان نرمی بخش و پاکسازو کمی همراه گیرندگی چریده باشد و این گیاهان

تأثیر خشکانیدن داشته باشند. مانند: خارا گوش و امثال آن، درمنه، مشک چوپان، مریم نخودی کوهی، تمشک.

اما شیر بز: اگر بیمار شیر بز باید بخورد، شیر را با کمی آب قاطی کن! سنگ بر آتش گرم شده را بارها در آن بینداز تا شیر از تأثیر سنگ گرم شده می جوشد و ماده آبی را از دست می دهد. این طور، بهتر از شیر بزی هضم می شود که مستقیماً بر آتش بجوشانند. باید همیشه و در هر وقتی که بیمار برای معالجه شیر می نوشد به لیونت مزاج بیمار اهمیت بدهی!

اگر بیمار با معده تباه رو به رو نیست، قارچ چمنی را با شیری که می نوشد مخلوط کن! و اگر سرفه زیاد دارد، وزن يك درهم کتیرا با شیر نوشیدنی بیمار بیامیز! اگر بیمار معده ناتوان دارد، زیره و شاه زیره را با شیر مخلوط کن! اگر بیمار شیر جوشیده بر آتش را هضم کند، تغذیه کافی دارد. اگر در اوان شیر خوردن بیمار به تب مبتلا شد، باید از شیر خوردن دست بردارد. اگر بیمار تب شدید داشته باشد یا اسهال گردد، باید چاره را از دوغ خواست دوغ در علاج تب و اسهال بسیار بهره رسان است.

بهترین نوع دوغ در معالجه چنین احوالی دوغی است که ماست آن يك شب بماند و کره اش را به کلی بگیرند و در جایی نگهداری شود که هوای معتدل داشته باشد. آنگاه ماست را در مشک ریزند و آن قدر به هم زنند تا همه جزئیات ماست با هم مخلوط شوند؛ آنگاه چند قرص نان که از آرد گندم پوست کنده باشد و خوب برشته باشد و خال خال گردد - نانی باشد که در فارسی آن را برارده^۱ گویند - به وزن ده درهم از چنین نانی را بیاورند به وزن سی درهم از آن دوغ کذایی را بر آن باشند و نان را بلیسند، که این دستور برای روز اول بود.

در روز دوم، دوغ چهل درهم و نان به وزن نه درهم باشد، به همین دستور عمل کند و هر روز بر دوغ بیفزاید و نان را کاهش دهد تا تنها دوغ می ماند.

و هر گاه بهبود در بیمار نمایان شد شدت بیماری و بیماری پایین آمد، داستان دوغ و نان وارونه جلوه می کند؛ یعنی آن وقت روز به روز بر حجم و وزن نان بیفزای و دوغ را کاهش ده تا دوغ نمی ماند و نان بدون دوغ می باشد.

اگر بیمار معده تباه دارد، آهن سرخ شده در آتش را چندین بار در دوغ فرو کنی مانعی ندارد. بهتر آن است که از اینجا برگردیم و به اقربادین رجوع کنیم؛ در آنجا نیز چیزهایی هست.

غذای بیمار

۱- چسپناک باشد، از قبیل: نان مغز گندم، رشته، آش گاورس، آش برنج که برنج هم پاکساز

۱- کلمه برارده را در فرهنگهای فارسی نیافتم، در زبان کردی نان خوب برشته و مشتهی را نان «برارده» یا نان براژه گویند.

است هم رویانده گوشت است.

۲- آب جو جوشیده بر آتش و خوب پخته که چسبان و پاکساز است در شدت تب فایده رسان است.

۳- خرچنگ دست و پا کنده که بسیار با آب و خاکستر شسته شود.

۴- سبزیهای سرد.

۵- عدس.

۶- هر چه نشاسته در آن باشد.

۷- خیار.

۸- خربزه که در آسان بر آمدن ماده از راه دهان کمک می کند.

۹- اگر بیمار تب سبک دارد کلم و مارچوبه بسیار خوب است.

۱۰- هر خوراکی که پاکساز باشد.

۱۱- ماهی شور مزه را اگر يك باریادوبار بخورند در پاکسازی کمک رسان است. اما اگر قرحه

از جنس قرحه پلید است، نباید ماهی شور بخورند و بلکه نباید هیچ شور مزه ای را بخورند.

۱۲- گوشت مورد تغذیه بیمار، از قبیل: گوشت تیهو، گوشت مرغ، گوشت چكاوک و گنجشك

همه انواع گنجشك، که چاق کننده نیست، بهتر آن است که گوشت برشته بخورد تا خشکی آورتر

باشد و در جوش دادن قرحه تأثیر بیشتر داشته باشد.

۱۳- کله پاچه بسیار خوب است که خوراکی لزج است.

۱۴- ماهی بریان شده.

۱۵- اگر بیمار اشتهای شور با کرد، عسل با شور با قاطی کن!

در صورتی که بند آمدنیهای در کبد نداشته باشند، رواست که قبل از غذا و بعد از غذا به حمام

بروند، که حمام از چاق شدن مانع است و نیروبخش هم هست.

برای نوشیدن بیماران سل آب باران خوب است.

بارها رخ می دهد که شخص مسلول خون تف می کند- چنان که سابقاً ذکر کردیم- دارویی که

برای خون تف کردن بیمار سل خوب است این قرص است:

نسخه: گل مهر زده سه درهم، نشاسته، گل ارمنی، گل سرخ از هر يك چهار درهم، کهر با، دانه آس هر يك شش درهم، سوخته خرچنگ، بزر بنفشه هر يك ده درهم، بدل مرجان، کتیرا، تباشیر، شادانه هر يك پنج درهم، صمغ کرمی، افشره سوسن، از هر يك هفت درهم، همه را با آب خرفه یا آب گل شاداب درهم بپوشند و قرصها از آن سازند و با آب خیار چنبر خوردنی یا با آب باران قرص را ببلعند.

بارها رخ می دهد که زبان کوچک بیمار مسلول می افتد و به خرناسه کردن و خرخر گرفتار آید

که ممکن است نیاز به بریدن آن باشد. این را به یاد داشته باش!

اگر صندل سرخ یا سفید یا گلاب حک شود و با کمی گل مهر زده قاطی گردد و بر اطراف سینه و

طرف راست بیمار پاشند، بسیار بهره رسان است و دارویی است که آزمایش شده است.

فن یازدهم

در باره قلب که درد و گھماری آید

گفتار اول

شناسایی قلب

فصل اول

تشریح قلب

قلب از گوشتی سفت و نیر و مند آفریده شده تا از گزندها در امان باشد. انواع و اقسام پرزه رگهای گوناگون در این ماده سفت گوشتی روییده اند و با هم اختلاف چشمگیر دارند. برخی از آن پرزه رگها در درازایند؛ که برای جذب کردن آماده اند. برخی پهن و گسترده اند که دفع کنند و هول دهند. قسمتی اریبی و کج روند که گیرنده هستند و قلب را برای هر نوع حرکتی مددکارند. اندازه قلب - در حجم - درست برابر نیاز زندگی است؛ نه بزرگتر از حد لازم است و نه کوچکتر. رویشگاه شریانها قلب است، آنچه زردپها را به هم ربط می دهد قلب است. پهنای جایی در قلب قرار دارد که هر آنچه از آن روید در امان باشد و این جزء پهن آزاد است تا از تماس با استخوانهای سینه دور باشد و از استخوانهای سینه آزار نبیند. آن سوی قلب - که در قسمت اخیر قلب است - باریک آفریده شده و تو گویی خود را در يك نقطه جمع کرده است تا هر آنچه با استخوان تماس دارد کمترین جزء قلب باشد. این يك باریک پایین قلب، بسیار سخت و سفت است تا اگر با استخوان برخورد کند قابلیت تحمل و برابری را داشته باشد. شکل هیأت قلب صنوبری و به تدریج صنوبری شده است؛ تا شکل آن از بالا و پایین مناسب و مرتب باشد و زائده ای در میان نباشد. قلب در نیامی بسیار سفت جای داده شده و این نیام قلب هر چند از جنس غشایی است، اما هیچ غشای دیگری به کلفتی آن نمی رسد و این نیام کلفت برای این است که سپری برای قلب باشد و قلب را از گزند حفظ نماید. جرم قلب از این غشاء نیام به يك اندازه دیده می شود مگر در طرفی که بیخ قلب به حساب می آید و همچنین در طرفی این یکسانی در اندازه رعایت نشده است که جای رویش شریانهاست،

تا قلب بتواند در آنجا گسترش یابد و خفه نشود.
در نزدیکی بیخ قلب، اندامی است شالوده آسا، اندکی شبیه کرک است تا پایگاه محکمی برای گلوی قلب باشد.

در قلب سه بطن موجود است، دو بطن نسبتاً بزرگند و بطنی که به بطن میانه می‌نماید، تا این بطن وسطی انبار غذای قلب باشد غذایی پر مایه و پر نیر و که با گوهر قلب و با معدن روان که از خون لطیف ایجاد می‌شود هماهنگ و هم گوهر است و تا این بطن وسطی علاوه بر مخزن بودن برای غذای قلب مجرای باشد میان دو بطن قلب نسبتاً بزرگ، و این مجرا در جایی که قلب پهن تر می‌شود، گشادتر است و در جایی که قلب مستطیل می‌شود به هم می‌آید.

پایگاه بطن چپ بلندتر است و پایگاه بطن راست بسیار پایین تر واقع شده است. شریانها - که رگهای جهنده هستند - همگی به جز یکی از آنها، دارای دو پرده پوشش چربی (صفاق) می‌باشند. از این دو پرده پوششی آنچه آستر شریان شده است سخت تر از دیگری است، زیرا با تپش قلب و با گوهر روان نیر و مند بر خورد می‌کند تا بتواند از عهده نگهداری و خوب حفاظت کردن و تقویت قلب بر آید.

شریانها از تجویف چپ قلب روئیده اند.

چرا در تجویف راست نروئیده اند؟

زیرا تجویف راست قلب به کبد نزدیک است و جذب غذای قلب و صرف نمودن آن به تجویف راست و اگذار شده است و سرگرم رو به راه کردن کار تغذیه قلب است.

بطن راست قلب در بر گیرنده ماده نسبتاً غلیظ سنگینی است؛ در صورتی که بطن چپ در بر گیرنده ماده سبک رقیق است، و برای آن که یکی از دیگری سنگین تر نباشد عدالتی اجرا شده است.

بطنی که در بر گیرنده ماده غلیظ است - که همان بطن راست باشد، - از آنجا که مجرای غلیظ دارد، از تحلیل رفتن ماده، از تراوش کردن یا پراکنده شدن ماده در امان است؛ نازک (رقیق) آفریده شده است.

بطنی که در بر گیرنده ماده رقیق و سبک است که همان بطن چپ می‌باشد - برای تلافی سنگینی، غلیظ آفریده شده است و اگر غلیظ نبود از تحلیل رفتن ماده ای که در بر دارد - که امکان داشت از ترشح کردن یا پراکنده شدن تحلیل برود - در امان نمی‌بود.

علاوه بر این که بطن چپ آوند نازک تر از بطن راست است، بطن چپ تنگ تر از بطن راست آفریده شده است که در این وسط عدالت و برابری کاملاً برقرار است.

قلب دوزائده دارد که به دو گوش می‌مانند؛ این دوزائده گوش مانند بر دودها نه در ورودی خون و نسیم که به قلب می‌آیند قرار دارند. این دوزائده پی‌آلودند و تا وقتی که قلب در انقباض است، دو زائده چین خورده اند و سست شده اند.

همین که قلب به حال انبساط (گسترده‌گی) در آمد، این دوزائده تند و سفت - به سفتی زه کمان -

می شوند و چیزی را که می خواهد به قلب راه یابد در خود محصور می نمایند. در واقع این دوزانده همانند دومخزن (دوانبار) هستند که ماده لازمه قلب را از آوندها دریافت می کنند و آن اندازه که قلب به آن نیاز دارد، به قلب گسیل می دارند.

این دوزانده باریکند و دقیق، تا برای در بر گرفتن ماده مورد نیاز قلب و برای ترنجیدن آمادگی کامل داشته باشند. دوزانده مورد بحث سخت هم هستند تا از واکنش در برابر تأثیرات خارجی دور باشند.

قلب با نیروی طبیعی خود غذا را در حالت باز شدن (انبساط) دریافت می نماید. گاهی که باز می شود، خون را به داخل جذب می کند و هوای لازم را نیز به خود راه می دهد.

قلب در وسط سینه قرار دارد. زیر اهموارترین و سزاوارترین جایی است برای قلب، اندکی به طرف چپ میلان دارد تا از کبد دور باشد و جای کبد گشاد باشد.

طحال پایین تر از قلب واقع شده است و دور از قلب است و در این پایین بودن حکمتی هست که بعداً ذکر خواهیم کرد. اضافه بر آن قلب که جای برای کبد گشاد گذارد بهتر از آن است که جای گشاد را به طحال بدهد. زیرا کبد ارزنده تر از طحال است و سزاوار اهمیت بیشتر است.

چرا قلب از کبد دور شده است و میل به طرف چپ دارد؟

این فاصله گرفتن قلب از کبد به چندین منظور است:

۱- تا حرارت همگی در يك طرف جمع نشود.

۲- گرمی بایسته طرف چپ تعدیل شود؛ زیرا طحال خود به خود بسیار گرم نیست.

۳- راهی - هر چند تنگ راه باشد - برای رگ تو خالی، خالی کند و فشار قلب بر آن نیاید و رگ

تو خالی از مزاحمت قلب در امان باشد.

هر جانوری را که قلب بزرگ دارد و می بینی که همیشه بر حذر و ترسو است، مثلاً خرگوش و گوزن. سبب آن است که حرارت قلبشان کمتر از اندازه لازم است با این که بسیار نفس می کشند باز قلب را چنان که بایسته است گرمی نمی بخشند.

و جانوری که قلب كوچك دارد و پر دل و نترس است. سببش این است که قلبش بسیار گرمی

داراست و گرما در قلب می ماند و شدت می یابد.

لیکن اکثراً جانور دارای قلب بزرگ از جانور دارای قلب كوچك جری و پر دل تر است.

قلب به هیچ وجه هیچ آزار و ورمی را تحمل نمی کند و از این رو هرگز حیوان سر بریده ای دیده نمی شود که گزند و آسیبی در قلبش رخ داده باشد. چنان که در سایر اندامان تن. این امر دیده

می شود و رخ می دهد.

در قلب برخی از حیوانات درشت و بزرگ جثه، استخوان هست و به ویژه در قلب گاو نر.

استخوانی که در قلب می باشد به سختی استخوان دیگر نیست. تمایل به کرکرکی دارد.

درشت تر و بزرگ تر و سخت تر استخوانی که در قلب دیده شده در قلب فیل است.

گاهی در قلب برخی از میمونها استخوان دو سر پیدا می شود.

دلیل قاطع بر نیروی زندگی در قلب آن است که، وقتی قلب را از لاش حیوان سر بریده بیرون می کشی، تا مدتی از تپش نمی افتد. هر کسی که می گوید قلب ماهیچه است اشتباه می کند؛ هر چند قلب شباهت بسیار به ماهیچه دارد، اما ماهیچه نیست زیرا حرکت ماهیچه غیر ارادی می باشد.

فصل دوم

بیماریهای قلب

قلب بیماریهای از هر نوع ویژه به خود دارد، مانند:

- ۱- انواع سوء مزاج و آن سوء مزاج یا با ماده همراه است، یا ساده و بدون ماده می باشد. اگر سوء مزاج همراه ماده است، ماده یا در رگهای قلب جایگزین است، یا در میان جرم قلب و آبشامه نیام قلب است؛ به ویژه اگر ماده سبب سوء مزاج قلب رطوبت باشد - که اکثراً آنچه به میان نیام و جرم قلب راه می یابد ماده رطوبتی است - آشکار است که هر گاه ماده رطوبتی بسیار بود، فشار بر قلب وارد آید و قلب از گسترش (باز شدن) باز می ماند.
- ۲- آماس و راه بند انهایی در قلب رخ می دهد.
- ۳- رطوبتی مزاحم برای قلب رخ دهد که سبب خفگی شود و قلب را از باز شدن باز دارد و قلب به جای باز شدن پیچ بخورد.
- ۴- از بین رفتن تك (انحلال الفرد) رخ دهد و این انحلال فرد یا در نیام قلب یا در خود قلب باشد. اگر سوء مزاج در قلب استحکام یافت، به آسانی علاج پذیر نیست. اگر ورم گرم در قلب پیدا شود، فوراً بیمار می میرد. اگر ورم قلب سرد باشد نه گرم، مرگ بیمار فوری نیست. به ندرت اتفاق می افتد که ورم سخت یا ورم سست در خود قلب پیدا شود، اکثراً ورم در نیام قلب پدید آید.
- اگر احیاناً ورم سخت یا سست در خود قلب باشد، باز به اندازه ورم گرم کشنده نیست - که فوراً مرگ را ارمغان آورد - اما آن هم کشنده است. شاید بتوان خلط غلیظ را از ورم سخت نیام قلب پاکسازی کرد. ممکن است خلط آبکی را - که ریم از آن می چکد - از ورم قلب که سخت نباشد - پاکسازی نمود. آنچنان ورمی در قلب میمونی بوده و جالینوس حکایتش را بازگو کرده است. میمون کذایی چندین سال زندگی کرده بود، بعد از مرگش تشریح از جثه اش به عمل آمد آنگاه معلوم شد که در زندگی با چگونه ورمی زیسته است، می زیست ولی پیوسته لاغر تر و ناتوان تر می شد. گفتیم قلب به هیچ وجه تحمل ورم نمی کند؛ پس چگونه تحمل می کند که ورم در آن جمع آید و

چرکین گردد؟! اگر فرضاً قرحه در قلب پدید آید - چنان که گفته اند - خونی سیاه از بینی می ریزد و دارنده قلب می میرد.

ممکن است در رگهای قلب راه بندانهای زیان آور روی دهد و کنشهای قلب به کاستی گرایند. گفتیم ممکن است یکی از بیماریهای قلب از بین رفتن تکی (انحلال فرد) باشد. اما باید بدانی! که این احتمال دورتر از احتمال وجود ورم در قلب است و از بین رفتن تکی برای قلب هرگز قابل تحمل نیست.

اگر احياناً از بین رفتن تکی در جرم قلب رخ دهد و به بطن قلب برسد، انسان فوراً می میرد؛ و اگر در بطن قلب نفوذ نکرد، ممکن است بیمار نه حالا بلکه تا روز دوم مرگش به تأخیر افتد. ۵- ممکن است بیماری قلب از بیماری نیام قلب باشد که نیام قلب در بیماری با اندامان دیگر مانند: مغز، پهلوی، ریه، کبد، روده ها، و بقیه اندامان درونی و به ویژه معده شریک و سهیم باشد. یا این شراکت در بیماری با اندامان دیگری باشد یا کلیه بدن در آن شریک باشد، چنان که در وقت تب بیمار مشاهده می شود که در او انوبه تب و اوقات بحرانی تب چگونه قلب به تپش و اضطراب می افتد.

مشارکت قلب در بیماری با اندامان دیگر غیر از قلب به چندین وجه است:
الف - چیزی از مایحتاج قلب کاهش یافته باشد؛ مثلاً کبد ناتوان شده باشد و نتواند غذای کافی را به قلب بفرستد.

ب - مغز ناتوان باشد. از ناتوانی مغز ماهیچه های نفس کش ناتوان شوند و در نفس کشیدن و پس دادن دریغ ورزند.

ج - خلط سودایی به اندازه زیاد در مغز جای گرفته و برگوهر مغز اثر گذاشته است و از گوهر مغز و از راه شریانها سرازیر شده و به قلب ریخته است و تپش غیر عادی قلب را برانگیخته است و نیروی قلب را کاهش داده و سبب غم و اندوه و افکار بد و تباه در دارنده قلب شده است. د - خلط رطوبی از همین راه (از گوهر مغز و از طریق راه شریانها) به قلب رسیده و از اثر آن کند فهمی، تنبلی و بی نشاطی به انسان روی آورده است.

ه - ممکن است کبد در حالی باشد که خون ناپسند، یا خون گرم زیاد از اندازه لازم یا خون سردتر از حد لازم، یا خون غلیظ تر از مقدار لازم را به قلب تحویل دهد. و - یا اندام همسایه قلب آزار دیده است و آزار همسایه به همسایه اش - که قلب است - رسیده است.

ز - ورم گرم یا ورم سرد در آبشامه نیام قلب یا در اندام دیگر درونی هست، که آزارش به قلب نیز سرایت کرده است.

ح - دهانه معده و معده از خلط لزج، یا خلط گزنده، یا از کرم و کرم کدو، یا از قی کردن ماده گزنده آزار دیده اند و سبب خفقان و تپش غیر عادی قلب شده اند.
ط - از سبب آزار شدید باشد، به حدی که قلب را نیز در برگیرد. که اکثراً سبب مرگ می شود.

ی- ماده بیماری خفگی، یا ماده ورم بیماری ذات الجنب، یا ماده ورم بیماری ذات الریه و... سر به قلب زده است. که در چنین حالتی مایه خفگی می شود و دارنده قلب را می کشد.
 ك- اگر در بیماری روی آورده، قلب و نیام قلب سهیمند، مثلاً اگر ورم گرم در این مابین رخ داده باشد، بی درنگ می کشد و اگر ورم سرد باشد، باز کشنده است اما به تدریج نه فوری.
 ل- گاهی دهانه معده می پرد و به اختلاج گرفتار آید؛ این پریدن دهانه معده زیان به قلب می رساند.

فصل سوم

نشانیهای شناسایی حالت قلب که عبارتند از هشت نشانی

- ۱- نبض در چه حالی است؟
 - ۲- نفس چگونه است؟
 - ۳- هیأت و حجم سینه كوچك است یا بزرگ؟
 - ۴- پوست بدن در لمس کردن با دست چگونه است؟
 - ۵- روی آورها بر قلب.
 - ۶- اخلاق و رفتار دارنده قلب.
 - ۷- نیروی بدنی و ناتوانی آن.
 - ۸- پندار و گمان دارنده قلب.
- و اینك به تفصیل و ترتیب: شرح هر يك از نشانیهای هشتگانه:

الف - نبض:

نبض سریع، نبض بزرگ و نبض پیایی، دلیل بر حرارت قلب است و از عکس آنها عکس آنها را بگیر!

یعنی آنچه که در مقابل آنها قرار دارد، اگر در نبض پیدا بود، دلیل بر سردمزاجی قلب است.
 نبض نرم نشانی از مزاج رطوبی قلب با خود دارد.
 نبض اگر سخت بود، دلیل بر خشك مزاجی قلب است.
 نبض نیرومند و راست و درست و منظم و مرتب، دلیل بر سلامت و سر حال بودن قلب است.
 یعنی اگر خلاف آنها را مشاهده نمودی، معلوم می شود که قلب کاملاً صحیح و سالم نیست.

ب - نفس:

نفس بزرگ، نفس سریع و نفس پیایی دلیل بر حرارت قلب است؛ ضد آن را بر ضد حرارت قلب حساب کن! یعنی دلیل سردمزاجی قلب است.

ج - سینه:

سینه پهن و گشاد، در صورتی که سبب پهنی و گشادی سینه، بزرگی جرم مغز نباشد - که سر بزرگ نشانه حجم بزرگ مغز است، و هر جا سر بزرگ هست باید از مغز پر باشد و مغز زیاد را در برگیرد، و اگر مغز زیاد بود، سبب بزرگی نخاع می شود؛ نخاع پر مایه و بزرگ حجم، سبب رویش مهره ها می شود و دنده ها از مهره ها می رویند - نشانه حرارت مزاج قلب است. پس منظور سینه گشاد و پهن کسی بود که سرش کوچک یا میانه است و نبضش نیر و مند است که این دلیل بر حرارت مزاج قلب است. نتیجه این بود که اگر سینه پهن و گشاد است و سر صاحب سینه بسیار بزرگ نیست و نبض نیر و مند است دلیل بر حرارت قلب است. ضد آن دلیل بر سردمزاجی است، مشروط بر این که سر کوچک - که مغز کم دارد - سبب کوچکی سینه نشده باشد. یعنی اگر سینه در خلقت کوچک بود سر کوچک باشد یا نباشد اما نبض تند و نیر و مند بزند، دلیل بر سردمزاجی قلب است.

د - پوست در لمس:

اگر بر پوست سینه موی زیاد هست و به ویژه اگر مو فرفری است (مجدد) است، دلیل بر حرارت قلب است. کم مویی و بی مویی پوست سینه دلیل بر سردمزاجی قلب است، مشروط بر این که کم مویی یا بی مویی سینه سبب زیاد رطوبی بودن بدن یا از اثر هوا و محیط زیست یا از اثر مراحل عمر نباشد. اگر این شروط که ذکر کردیم موجود نباشد - که سبب بی مویی یا کم مویی سینه شده باشند - باید دانست ماده دودی - که سبب پر مویی سینه می شود - چندان نیست که کار را چنان که بایسته است انجام دهد؛ این در حالی است که مو بر سینه کم رویده باشد. اما اگر اصلاً سینه مو ندارد، دلیل بر خشکی مزاج قلب است و معلوم می شود که ماده دودی - که سبب رویش موی بر سینه است - اصلاً در بدن شخص وجود ندارد.

ه - روی آورها و اثر آنها بر قلب:

اگر سر پای بدن بدون استثنا حرارت غیر عادی داشت، دلیل بر حرارت مزاج قلب است و این دلیل هنگامی کاملاً درست است که طحال و کبد از برودتی که دارند به قلب کمک نکرده باشند و حرارت قلب را تعدیل ننموده باشند. اگر کلیه بدن بدون استثنا سرد است، دلیل بر سردمزاجی قلب است و این هنگامی مستند است که کبد در مقابل سردمزاجی قلب به نوعی مقاومت نکرده باشد و سردمزاجی آن را تعدیل ننموده

باشد.

نرمی بدن دلیل بر رطوبت مزاج قلب است و آن هم مشروط بر این که کبد کمترین مقاومتی در برابر این رطوبت از خود نشان نداده باشد و قلب رطوبتی را تعدیل ننموده باشد. سختی بدن دلیل بر خشک مزاجی قلب است، باز مشروط بر این که کبد هیچ دخالت نکرده باشد که مزاج قلب را به تعدیل برساند. در حال مبتلا شدن انسان به تبهای عفونی، مشروط بر این که کبد سالم باشد، باید دانست که مزاج قلب، گرم رطوبی است.

و- اخلاق و رفتار:

کسی که در نهاد و سرشت خارج از حالت خشم طبیعی، خشمناک است، و از سببی عمدی خشم را بر خود هموار نکرده است و اگر جرأت و اقدام دارد و چابک است، دلیل آن است که قلبش گرم مزاج است. اگر صاحب دل طبیعتاً خشمگین نیست و دارای جرأت اقدام نیست و سنگین می جنبد، مشروط بر این که این حالات زاده عادت گرفتن وزاده اوهام و خیالات نباشد، دلیل بر سرد مزاجی قلب است.

ز- نیروی بدنی:

اگر نیروی بدنی انسان کم است و انسان ناتوان است، در صورتی که این ناتوانی سببش آسیب از سوی مغز یا اعصاب نباشد، دلیل آن است که قلب ناتوان است؛ و اگر قلب ناتوان بود، معلوم می شود که سوء مزاج روی به قلب آورده است. اگر بدن نیرومند است دلیل آن است که قلب نیز دارای نیروی کافی است؛ علاوه بر این دلیل آن است که مزاج قلب معتدل است یعنی حرارت سرشتی (غریزی) و روان زندگی در قلب زیاد است و به هیچ وجه شعله ورنشده اند و ماده دودی از آنها برخاسته است بلکه هم حرارت غریزی هم روان زندگی در قلب صاف و نورانی هستند. اما اگر بدن التهابی و انسان پکر و بیزار باشد و احتمالاً نفسش به آسیبی برخورد کرده باشد، دلیل بر آن است که حرارت قلب غریزی نیست و روی آور است و بر قلب تحمیل شده است.

ح- پندار و گمان:

اگر خیال انسانی گرایش به شادی و سرور دارد و به سوی خوش بینی و آرزوهای پسندیده مایل است، دلیل بر آن است که قلبش نیرومند است و نیز دلیل بر مزاج معتدل قلب است که حرارت و رطوبت در آن برابر و بر حسب مرامند. اگر خیال و پندار انسان، انسان را به سوی دوری جستن از اجتماع و آزار دادن دیگران بکشد،

دلیل بر حرارت قلب است، یعنی قلب سوء مزاج گرم دارد. اگر پندار و خیال انسان گرایش به بُزدلی و اندوهگینی دارد، دلیل بر خشک مزاجی قلب است. تا اینجا ما نشانی حالات قلب را از خارج قلب ذکر کردیم؛ اکنون ببینیم که حالات خود قلب چگونه ما را بر چگونگی قلب آگاه می سازند. اگر قلب التهابی بود، خود به خود دلیل بر مزاج حراری شدید قلب است و قرینه ای نمی خواهد.

اگر قلب تپش غیر عادی داشت، تپش قلب تنها دلیل بر يك حالت مخصوص در قلب نیست، بلکه تپش قلب ممکن است در چندین حالت رخ دهد؛ پس حالت قلب را باید از قراین جست:

- ۱- اگر قلب ناتوان گردد.
- ۲- اگر قلب سوء مزاج داشته باشد.
- ۳- و ممکن است از احساسات زیاد قلب- زیاد حساس بودن قلب- تپش قلب روی آورد، که قلب بسیار حساس از کمترین پنداری که به قلب آید، یا از کمترین اندازه بخاری- یا امثال آن- که به قلب راه یابد قلب با تپش غیر عادی رو به رو می شود.

بیماریهای اشتراکی قلب

ممکن است قلب بیمار شود و بیماری را از غیر خود کسب کرده باشد و اندامی دیگر در این بیماری- که بر قلب آمده است- سهیم باشد، که در این شراکت سر و دهانه معده ویژگی داشته و اکثراً در بیماری قلب دست دارند.

در پیدایش دو بیماری مالیخولیا و صرع- که از بیماریهای مغزند- همواره مغز و قلب با هم شریکند. اتفاق می افتد ماده ای از ورم بیماری ذات الجنب یا ورم ذات الریه به قلب منتقل شود؛ که در این صورت قلب از کار می افتد و مرگ سر می رسد. هر گاه خلط بدن از اندازه لازم کاهش یابد، اولین زیان به قلب می رسد، زیرا که مزاج قلب دگرگون می شود.

اگر تنها حرارت خالص، یا سردی خالص به قلب درآیند، شخص می میرد. امکان دارد سرمازده ای را ببینی که دارد حرف می زند و عرق کرده یا عرق نکرده بمیرد.

نشانیهای مزاج گرم طبیعی قلب

نشانیهایی که مزاج گرم طبیعی قلب را می نمایانند از این قرارند:

- ۱- گشادی سینه؛ جز در صورتی که- چنان که گفتیم- گشادی سینه سببش مغز باشد. منظور در اینجا گشادی سرشتی سینه است بدون تداخل مغز.
- ۲- بزرگی نبض طبیعی که گرایش به پیایی زدن و به سرعت زدن داشته باشد.
- ۳- نفس طبیعی و بزرگ که گرایش به پیایی آمدن و سرعت داشته باشد.
- ۴- زیاد بودن مو بر سینه و به ویژه آن قسمت از سینه که کمی به طرف چپ است؛ مشروط بر این

که بسیاری مواثر رطوبتی نباشد که از اندامی دیگر به سینه سر زده باشد و نیز ماده رطوبی زیاد باشد و محیط زیست و هوا در آن تداخل نکرده باشند.

۵- خشم بسیار.

۶- روح اقدام که به معنی بی پروا و فوری دست به کار مورد علاقه زدن است.

۷- حس خوش بینی در دارنده دل.

۸- امیدواری زیاد.

۹- و چنان که گفته شد بزرگی سینه اگر مغز در آن دخالت نداشته باشد!

نشانیهای مزاج سرد طبیعی قلب از این قرارند:

۱- تنگی سینه؛ مشروط بر این که شرط نامبرده در میان نباشد، یعنی کوچکی سینه از کم مغزی سر نباشد و در آفرینش کوچک به وجود آمده باشد بدون تداخل هیچ سببی دیگر.

۲- کوچک بودن نبض طبیعی که گرایش به کندی و تفاوت داشته باشد، مگر این که سببی در کار باشد که سرعت و کوچکی نبض را تقاضا می کند.

۳- ناتوانی دارنده دل.

۴- تبیلی صاحب دل.

۵- بردباری دارنده دل، مشروط بر این که ناتوانی و تبیلی و بردباری سرشتی باشند و شخص آن را بر خود نیاورده باشد و در کسب آنها جد و جهدی به کار نبرده باشد.

۶- شخص دارنده قلب در رفتار و گفتار زنانه بنماید.^۲

۷- سراسیمگی دارنده قلب و سرگردانی.

۸- کند فهمی.

۹- از چیزهای بسیار بی ارزش واکنش نشان دادن.

۱۰- سردی بدن دارنده دل.

نشانیهای مزاج تر طبیعی برای قلب

۱- نرمی نبض.

۲- به سرعت واکنش نشان دادن دارنده دل در برخورد با اموری که دلتنگی یا شادی می آورد و به سرعت پشیمان شدن.

۳- رطوبی بودن پوست بدن، مشروط بر این که مقاومتی با رطوبت مزاج قلب در میان نباشد؛ که سابقاً هم ذکر شده است.

۱- همین عبارت شماره ۹ در شماره يك هم آمده است و تکراری است، اما شگفت آور است که در دو نسخه مختلف این تکرار آمده است.

۲- مردی که تقلید از زنان کند مزاج طبیعی قلبش سرد است؛ آیا مزاج طبیعی قلب زنان به طور عموم سرد است؟ و آیا زنی که مردانه می نماید چطور؟

نشانیهای مزاج خشك طبیعی قلب

- ۱- سختی نبض.
 - ۲- درنگ واکنش نشان دادن با برخوردها.
 - ۳- کم آرامی.
 - ۴- اخلاق ددمنشانه.
 - ۵- خشکی بدن، مشروط بر شرطی که گفتیم، که: کبد در تعدیل رطوبت دخالت نکرده باشد.
- نشانیهای مزاج گرم و خشك طبیعی قلب
- ۱- نبض بزرگ- تا اندازه ای نه کاملاً بزرگ- به بزرگی نبض مزاج گرم خالص قلب، که این کاستن از بزرگی سببش حالت خشکی است که بر ابزار نبض روی آورده است.
 - ۲- نبض- که گفتیم تا اندازه ای بزرگ است- سریع هم هست و تمایل به ترنجیدگی (انقباض) و پیایی زدن داشته باشد.
 - ۳- نفس بزرگ و سریع و پیایی و به ویژه در هنگام پس دادن هوای برکشیده.
 - ۴- بداخلاقی و تندخویی.
 - ۵- بی شرمی و حیا نکردن از کار ناپسند.
 - ۶- سبك جنبی.
 - ۷- سخت کوشی و پشتکاری.
 - ۸- زودرنجی که سببش گرمای مزاج است.
 - ۹- دیرآشتی کردن که از خشکی مزاج سرچشمه می گیرد.
 - ۱۰- موی زیاد و پر پشت بر سینه و فرفری بودن مو که سبب خشکی ماده است و خشکی ماده از خشکی مزاج است.
- ۱۱- پوست شخص دارنده قلب در بسایی با دست، گرم و خشك است.
- نشانیهای مزاج گرم و تر طبیعی قلب:
- اگر گرم مزاجی طبیعی قلب، هم اندازه مزاج خشك طبیعی قلب باشد؛ و روآوردهای هر دو حالت را در بودن مزاج گرم و تر طبیعی قلب با هم بسنجیم:
- ۱- موی سینه کمتر است.
 - ۲- سینه گشادتر است.
 - ۳- نبض بزرگ تر اما نرم تر است.
 - ۴- سرعت و پیایی زدن نبض کم تر است.
 - ۵- دارنده قلب زود خشمگین می شود اما نه به شدت.
 - ۶- بدن در بسایی گرم و تر است، باز به همان شرط که کبد به شدت- با سردی که دارد- به مقابله نبرد داشته باشد و در تعدیل مزاج گرم قلب دخلی نداشته باشد و همچنین کبد در برابر رطوبت قلب ایستادگی نکرده باشد؛ هر چند این مقاومت با رطوبت مزاج طبیعی قلب خیلی شدید نباشد.

۷- دارنده قلب گرم و تر مزاج طبیعی اکثراً به بیماریهای عفونی مبتلا می شود.

نشانیهای مزاج سرد و تر طبیعی قلب:

- ۱- نبض کاملاً بزرگ نیست بلکه گرایش به کوچکی دارد.
- ۲- نبض نرم است سریع و پیایی نمی زند، بلکه بر حسب درجات مزاج به ضد سرعت و پیایی زدن گرایش می نماید.
- ۳- شخصی که قلبش مزاج سرد و تر طبیعی دارد، تنبل است.
- ۴- صاحب چنین قلبی بُزدل و ترسو است.
- ۵- از اقدام به کاری در می ماند.
- ۶- نشاط و سرحالی در او مرده است.
- ۷- کینه توز نیست.
- ۸- بسیار خشمگین نمی شود.

۹- بدن در بسایی سرد و تر است، مشروط بر آن که کبد در گرم نمودن و خشکانیدن مزاج سرد و تر طبیعی قلب تأثیر به سزا نداشته باشد؛ یعنی مقاومت نکرده باشد، هر چند این مقاومت کم بوده و به شدت نبوده باشد.

نشانیهای مزاج سرد خشك طبیعی قلب:

- ۱- نبض کند است، اما نه کاملاً.
- ۲- دارنده قلب دیر می رنجد و خشمگین می شود.
- ۳- خشم گرفتنش زودگذر نیست و زیاد می ماند.
- ۴- کینه توز است، کینه را در دل نگه می دارد.
- ۵- موی بر بدن ندارد.
- ۶- بدنش در بسایی سرد و خشك است، مشروط بر این که کبد با گرم نمودن زیاد و تری بخشیدن تا اندازه ای- هر چند کم- به داد قلب سرد خشك مزاج نرسیده باشد و آن را تعدیل ننموده باشد.

فصل چهارم

نشانی گرفتن از بیماریهای قلب

دلیل بیماری قلب و نوع بیماری قلب را باید از مزاج غیر طبیعی قلب جستجو کرد. اگر بیماری از ناتوانی و از بین رفتن نیروی بدن و گدازیدن و آب شدن بدن شکایت دارد، باید حال او را بررسی کنی! اگر سببی تازه وارد یا سببی پیشینه را پیدا نکردی و اشتراك اندام دیگری را در به وجود آوردن این حالت ندیدی، باید حدس بزنی که قلب با سوء مزاج روبه رواست و اگر تپش و پریدن قلب نیز در کشف سوء مزاج قلب کمک می نماید، برهان قاطع است و دلیل روشن. اگر سوء

مزاج قلب به درجه ای برسد که دارنده قلب غش کند. باید بدنی که سوء مزاج قلب ریشه دوانیده و محکم شده است.

اگر سوء مزاج سرد یا گرم، یا خشک و یا بدون ماده بر قلب چیرگی یابد، تن دارنده قلب راه سل و گداخته شدن در بر می گیرد.

اگر سوء مزاج قلب از گرمی است و ماده همراه ندارد، پی آمدش دق فراگیر است که همه بدن را در بر می گیرد.

اگر قلب به سوء مزاج سرد بر خورده، نوعی از بیماری دق را برای دارنده قلب به ارمغان آورده است. دقی که آن را دق پیران و دق کهن سالان می نامند.

اگر سوء مزاج خشک به قلب روی آورده، آن هم نوعی از دق و نوعی بیماری سل به دنبال دارد. اما باید بدانی که این نوع از سل - که از سوء مزاج خشک قلب سر چشمه می گیرد - نه آن سل است که از ورم ریه پدید آید. در مبتلا شدن به این چنین سل که از سوء مزاج خشک قلب است، ریه آزاری در خود حس نمی کند.

دارنده قلب در حال ابتلا به این نوع از سل - که از سوء مزاج خشک بدون ماده قلب بروز کرده است - سرفه ندارد. دق این حالت برخلاف حالت دق گرم است؛ که دق ناشی از سوء مزاج خشک قلب سبب حرارت نمی شود.

نشانیهای سوء مزاج گرم قلب از این قرارند:

- ۱- سرعت و پیایی زدن نبض بیش از حالت طبیعی است.
- ۲- سرعت و پیایی آمدن نفس (بزرگی و سرعت از پیایی آمدن نفس - نسخه) بیش از حالت طبیعی است.
- ۳- تشنگی شدید، که دارنده قلب از هوای سرد تشنگیش آرامش یابد، و از چیزهای سرد می آساید.

- ۴- روی هم رفته لاغر شدن تن و گدازیدن بدون این که انگیزه دیگری در میان باشد.
 - ۵- غم و اندوه بر صاحب دل مستولی است به حدی که غم و اندوه همراه التهاب می باشد.
- نشانیهای سوء مزاج سرد قلب:

- ۱- نبض کوچکتر و کندتر و متفاوت تر از آن است که باید در حال طبیعی حس شود؛ مگر این که نیرو از بین رفته باشد و نبض صاحب دل برای تلافی کردن مایحتاج از نبض - که از کوچکی و کندی کاهش یافته است - پیایی آمدن را بیفزاید.
- ۲- نفس ناتوان است.
- ۳- نیرو دارد می گدازد.
- ۴- از هر چیز گرم از قبیل: غذای گرم، بساییدن گرم، بو کردن چیز گرم می آساید.
- ۵- دارنده قلب هر اسناك و ترسو است.
- ۶- بسیار دل نرم و مهربان است.

نشانیهای سوء مزاج تر قلب:

- ۱- نبض نرم تر از نبض طبیعی می زند.
 - ۲- دارنده قلب از اموری که بر روحیه تأثیر می گذارند زود واکنش نشان می دهد و به زودی آن را به فراموشی می سپارد.
 - ۳- دارنده قلب دارای سوء مزاج تر، اکثراً با تپهای عفونی سروکار دارد.
- نشانیهای سوء مزاج خشک قلب:
- ۱- نبض، در مقایسه با نبض طبیعی گرایش به خشکی دارد.
 - ۲- دارنده قلب از چیزهایی که کم یا زیاد بر روحیه تأثیر گذارند، به زحمت واکنش نشان می دهد اما واکنش دیرپا و ماندگار است.
 - ۳- بدن می گدازد.

فصل پنجم

نشان از ورمهای قلب

- اگر قلب در حالی است که امکان ابتلا به ورم گرم داشته باشد، مقدماتی دارد که از این قرارند:
- ۱- اختلافی چنان شگفت آور و باور نکردنی در نبض پیدا می شود که سابقه ندارد.
 - ۲- بدن دارنده قلب، شعله ور به شدت التهابی است و به ویژه شدت التهاب در اطراف اندامان نفس کش بیشتر است.
 - ۳- دارنده قلب در حال نفس کشیدن، هر چند بیشترین مقدار از هوا را بر کشد و سردترین هوا را ببلعد، مثل آن است که اصلاً نفس نکشیده است.
 - ۴- غش کردن بر اثر از بین رفتن نفس عارض شود.
- روا نیست توقع داشته باشی که ورم قلب را نیز از سخت شدن نبض همچون ورمهایی که در سایر اندامان پیدامی شود بشناسی؛ زیرا این مهلت را نمی دهد که نبض به سختی بینجامد و قبل از آن که نبض سخت شود دارنده قلب مرده است.
- قرحه در قلب:
- برخی از اطباء گفته اند اگر قرحه در قلب پدید آید از سوراخ چپ بینی دارنده قلب خون می آید و بعداً می میرد. نشانه روی آوردن قرحه به قلب را باید از آزاری که در جای پستان چپ حس می شود جست.
- از بین رفتن تك (انحلال فرد) در قلب:
- این حالت تنها بستگی به سببی دارد که تازه وارد باشد.

فصل ششم

سببهای تأثیرگذار بر قلب

انگیزه‌هایی که بر قلب تأثیر می‌گذارند و قلب را از حالت طبیعی منحرف می‌سازند به دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف - انگیزه‌هایی که ویژه قلب هستند.

ب - انگیزه‌هایی که قلب در پیدایش آنها با غیر خود شریک است، یا شرکت چند جانبه است. سببهای ویژه قلب:

۱ - شاید چگونگی حالت نفس کشیدن باشد.

۲ - روی آورهایی که سبب واکنشهای روانی است.

شرح سببهای ویژه به قلب:

الف - اگر نفس تنگ شد و یا بسیار گرم یا بسیار سرد بود، حتماً گزندگی به قلب می‌رسد.

ب - اگر سبب آسیب رسیده به قلب واکنشهای روانی است، باید به گفتار ما که در کلیات آورده ایم رجوع شود؛ و بیان کردیم که واکنشهای روانی از راه روان تأثیر بر قلب می‌گذارند. ۱ - گاهی واکنشهای روانی به حدی فشار می‌آورند و بیش از حد تأثیر گذار می‌شوند که گرمای غریزی قلب را به داخل سوق می‌دهند و خفه می‌کنند، یا گرمای غریزی را بالای رانند و در خارج پراکنده می‌نمایند.

۲ - گاهی تأثیر واکنش روانی، سر به غش کردن دارنده قلب می‌کشد.

۳ - و ممکن است دارنده قلب را بمیراند.

۴ - خشمگین شدن - که از واکنشهای روانی است - در میان سایر واکنشها از همه بر قلب کمتر تأثیر می‌گذارد و کمتر رخ می‌دهد که انسان از اثر خشمگینی بمیرد.

۵ - بی‌خوابی کشیدن زیاد، ورزش کردن بیش از حد لازم و امثال آنها، قلب را تحلیل می‌برند و سبب ناتوانی قلب می‌شوند.

فصل هفتم

دستورات همگانی در معالجه قلب

ما درباره داروهای علاج قلب گفتاری جداگانه داریم. اگر کسی هم در علم طبابت و هم در عمل اصولی طبابت - که عمومی تر از تنها طبابت است - معلومات کافی داشته باشد، از گفتار ذکر شده استفاده خواهد کرد.

لیکن ما در اینجا به چیزهایی اشاره خواهیم کرد که باید در کتابهای طبی ساده و بدون اشکال نوشته شود.

قلب اندامی است ارزشمند، ارزنده تر از هر اندامی که در درده سر اندامها قرار گرفته اند. پس

باید هنگامی که قلب را به وسیله دارو معالجه می‌کنیم، با اعتماد بر خویش به تداوی و معالجه بپردازیم؛ حال این معالجه پاکسازی قلب از خلط باشد، یا مرام از معالجه تبدیل مزاج قلب به سوی حالت طبیعی باشد. اگر برای پاکسازی خلط از قلب به رگ زنی اقدام نکردیم و داروی پاکسازی به جای رگ زدن به کار بردیم، نباید چندین وسیله را با هم در یک آن واحد به کار اندازیم و دلیل آن باشد که همه پاکسازند.

آنچه در این باره بیشتر جای اهمیت است آن است که کاری نکنیم وسیله پاکسازی از اندازه لازم بیشتر باشد و در نتیجه آن نیروی دارنده قلب از بین برود. باید علاجی را تجویز کنیم که هر گاه حس کردیم نیرو و اندکی به سستی گراییده است، نیرو را به حال توانایی باز گرداند و نیروی کاهش یافته را به وسیله علاج دریابیم و کاری شود که دارنده قلب این کاهش را جبران کند.

مثلاً اثر مزاج گرم قلب یا اثر مزاج سرد قلب، قلب ممکن است ضعیف و ناتوان شود. ما باید سوء مزاج را از بین ببریم تا قلب نیروی خود را از سر بگیرد؛ که سر حال بودن قلب سر حالی دارنده قلب نیز هست.

آری پاکسازی قلب از خلط مایه بیماری قلب، تنها یک راه ندارد که آن هم پاکسازی وسیله خون گیری باشد، می‌توانیم از هر نوع دیگر از انواع پاکسازی کننده‌ها استفاده کنیم. اما باید یادآوری کنیم که پاکسازی خلط مایه بیماری از قلب، بهتر آن است که از راه خون گرفتن صورت پذیرد، که خون گیری به احتیاطی که باید مراعات شود نزدیک تر است. سبب در این که رگ زدن را در پاکسازی خلط مایه بیماری قلب، بر سایر وسایل پاکسازیه‌ها ترجیح می‌دهم این است که بیرون کشیدن خون از بدن مانند دارو نیست که بر قلب وارد آید. دوم این که اکثراً بیماری قلب سببش پر شدن قلب از خون و بخار است؛ رگ زدن زیان هر دورا خنثی می‌نماید.

اگر تشخیص دادی که بیماری قلب سببش پر شدن قلب از خون است، شاه‌رگ دست راست را بزن! و اگر تشخیص دادی که سبب بیماری قلب جمع آمدن بخار در قلب است، شاه‌رگ دست چپ را بزن!

اگر نخواستی از رگ زنی استفاده کنی و در نظر داشتی که پاکسازی خلط از قلب وسیله دارو باشد، باید داروهایی را که برای پاکسازی خلط ذکر شده اند با علاجه‌های دیگر همراه کنی؛ زیرا داروهای پاکساز اکثراً با بدن ناسازگارند، پس باید داروهای قلبی را با داروی پاکساز بیامیزی که خاصیت نیروبخشی به قلب دارند.

ممکن است در پاکسازی خلط از قلب داروهای تریاکی و پادزهری که با قلب سازگار باشند با داروی پاکساز مخلوط نمایی و بهره‌رسان باشند.

چنین داروهای نیروبخش به قلب - که گفتیم با داروی پاکسازی آمیخته شوند - علاوه بر نیروبخشیدن به قلب فایده دیگری نیز دارند و آن این که داروی پاکساز را تا به قلب می‌رسد

بدرقه می کنند و نمی گذارند راه را کج کند و به جای دیگری غیر از قلب سر بزنند.

تبدیل مزاج ناسازگار قلب

مزاج ناسازگار قلب که باید تبدیل شود، در یکی از حالات زیر است:

۱- مزاج سرد قلب.

۲- مزاج گرم قلب.

۳- مزاج تر قلب.

۴- مزاج خشک قلب.

اگر خواستیم که مزاج سرد ناسازگار قلب را به احسن تبدیل نماییم، بدون پروا و با جرأت داروی گرم را مخلوط با داروی تقویت قلب تجویز می کنیم و احتیاط می نماییم که داروی تجویز شده چنان باشد که خلط مایه بیماری در قلب را چندان به حرکت تند و شدید در نیاورد که جرم قلب از اثر حرکت ماده خلط کشیده شود. این کشیدگی خواه سبب باد باشد یا سببش ماده ورم آور باشد یا غیره فرقی نمی کند.

اما اگر خواستیم که مزاج گرم ناسازگار با قلب را به احسن تبدیل کنیم، این جسارت را در خود نمی بینیم که تنها و تنها داروی سردی بخش را به کار ببریم؛ زیرا گوهری که قلب به خاطر آن آفریده شده است روان زندگی است، و گوهر گرم در روان جای داده شده است. گرمی روان گرمی سرشتی است و از آن گرمیها نیست که به بدن زیان می رساند.

در حالتی که سوء مزاج گرم رخ می دهد گرمای غریزی روان را کاهش می دهد و تحلیل می برد و دود آلود می نماید و تیره می گرداند.

اگر داروی سردی بخش به جرم قلب آید و منظور از آن فرو نشاندن گرمای قلب باشد و آن داروی سردی بخش با داروی تقویت کننده حرارت سرشتی همراه نباشد؛ منظور این است که خاصیت گرمی بخشیدن همراه گرمی موجود در دارو باشد، ممکن است جرم قلب از آن بهره بیند اما ممکن است روان زندگی - که اصل و مادر قلب است - زیان بیند.

لیکن اگر داروی سردی بخش را همراه دارویی که در خاصیت، گرمای غریزی را تقویت می نماید، برای روبه راه کردن مزاج گرم قلب به بیمار بدهیم که دارو دوطرفه بهره رسان باشد؛ از طرفی داروی سردی بخش گرمای بیگانه را - که سبب سوء مزاج قلب شده است - کاهش می دهد و تحلیل می برد و از سوی دیگر داروی همراه - که خاصیت تقویت گرمای غریزی دارد - گرمای غریزی قلب را تقویت می بخشد و ما در قلب، که منظورم روان زندگی است، از آن بهره بیند. هم از این رو بود که دانشمندان پیشین در معالجه سوء مزاج گرم قلب و روی آورهای آن همیشه داروهای سردی بخش را با داروهای گرم سازگار با قلب می آمیختند و بر این باور بودند که اگر طبیعت نیروی کافی داشته باشد سردی بخش و گرمی بخش را از هم جدای سازد، سردی بخش را بر قلب می گذارد و داروی گرمی بخش سازگار با قلب را به روان زندگی تحویل می دهد و تعادل در میان این و آن برقرار می شود.

همان دانشمندان پیشین اگر دارویی را پیدا می کردند که خاصیت تعدیل روان زندگی را در بر داشت، یا روان را نزدیک به اعتدال می گردانید - مثلاً داروی گاوزبان - آن را بی درنگ به کار می گرفتند.

این طرح معالجه که داروی سردی آور را برای قلب دارای سوء مزاج گرم با داروی تقویت کننده گرمای غریزی و طبیعی قلب به بیمار بدهند در صورتی بهره رسان است که طبیعت - چنان که اشاره کردیم - نیرومند باشد، اما اگر طبیعت نیرومند نیست و ناتوان است از معالجه بهره ای حاصل نمی شود.

گاهی دانشمندان قدیم، برای رسانیدن دوی گرم سازگار با قلب کاری می کردند. چنانکه: از دردی گوهر اکثر داروهای سردی بخش (از گوهر سنگین اکثر داروهای سردی بخش. نسخه) که کمتر نفوذ می کنند و طبیعتاً گرایش به ماندن و ماندگار شدن دارند و از نفوذ کردن در می مانند، داروی برطرف کردن مزاج سرد قلب را می ساختند و برای این که بتوانند نفوذ کنند و ثابت نمایند، داروی گرم نفوذ کننده را با داروی ساخته از دردی گوهر داروهای سرد می آمیختند تا داروی سرد را نفوذ دهد و آن را تا سر منزل مقصود بدرقه کند و طبیعت این داروهای درهم آمیخته را به قلب تحویل دهد.

مثلاً زعفران را با سایر آمیزه های قرص کافور مخلوط می کردند که زعفران کافور و آمیزه هایش را به سوی قلب روانه کند و نفوذ دهد که پس از رسیدن دارو به قلب نیروی طبیعی دست به کار شود و داروی گرم را از قلب منحرف سازد و آن را به روان تسلیم کند و سردی بخشها را برای پایین آوردن درجه حرارت مزاج گرم ناسازگار قلب و تعدیل سوء مزاج گرم قلب به کار و دارد.

این اسلوب معالجه پیشینیان در واقع مفیدتر از آن است که تنها داروهای سردی بخش را برای تعدیل مزاج گرم ناسازگار قلب استعمال نمایند، چنین داروهای سرد خالص، بدون کمک گرفتن از داروی گرم نفوذ دهنده، در اول راه گیر می کنند و راه لازم را نمی پیمایند و بدون راننده به راه روی ادامه نمی دهند.

پزشکانی که به کار اطباء پیشین راضی نبودند و از این اسلوب معالجه انتقاد می کردند و زعفران را از آمیزه های قرص کافور دور ساختند، بدون این که آگاه باشند قرص کافوری را کم مایه کردند.

و می توانی مزاج گرم ناسازگار قلب را به وسیله رب میوه ها معالجه کنی! به ویژه در این باره آب سیب شامی و میوه به خوب است و میوه به و آنچه خاصیت همانند به دارد بهترین داروست که بعداً به تفصیل راجع به میوه به و امثال آن شرحی داریم که بیان می کنیم.

علاج سوء مزاج گرم قلب با داروهای پاشیدنی و ضماد های فرو نشاننده حرارت که با داروهای نیرو بخش قلب مخلوط باشند، ممکن است.

اگر تشخیص دادی که سبب سوء مزاج گرم قلب ماده خلط است آن را پاکسازی کن!

علاج سوء مزاج سرد قلب:

۱- باید در معالجه سوء مزاج سرد قلب معجونهای بزرگ- که بعداً ذکر خواهیم کرد- به کار بری!

۲- شراب ریحانی در معالجه سوء مزاج سرد قلب وارد است.

۳- ورزشهای میانه ورزش بسیار سخت و خسته کننده و ورزش سبک.

۴- ضمادها و پاشیدنیهای گرم مزاج و خوشبوی که با قلب سازگارند.

۵- غذاهای گرم به اندازه ای که هضم شوند.

اگر سبب سوء مزاج سرد قلب ماده باشد آن را پاکسازی کن!

علاج سوء مزاج خشك قلب:

در علاج سوء مزاج خشك به این چیزها نیاز است:

۱- غذای بسیار رطوبت بخش و بعد از غذا خوردن به حمام رفتن.

۲- در آبن نشستن بیمار و استراحت کردن در آن.

۳- بیمار تا ممکن است آرام و بی حرکت باشد.

۴- نوشیدن آب سرد؛ اما اگر بیمار احساس سرمای زیاد کرد، باید از نوشیدن آب بسیار سرد دوری جوید و به وسیله غذاهای و شربتهای سرد، آب بسیار سرد خوردن را تلافی نماید.

اکثراً بعد از خوردن غذای گرم بیمار بخوابد و تا بیشتر بخوابد بهتر است.

اگر تشخیص دادی که ماده خلطی گرمی، سبب سوء مزاج خشك قلب شده است آن را پاکسازی کن!

هر گاه راجع به علاج دق و پژمرده شدن سخن رانندیم، این بحث را بیشتر تفصیل می دهیم.

علاج سوء مزاج تر قلب:

برای بیماری که قلبش سوء مزاج تر دارد، دستوراتی داریم که از این قرارند:

۱- غذا باید نرم و لطیف باشد، خوب کیموس باشد و زیاد از اندازه نخورد.

۲- داروهای خشکاننده تناول کند.

۳- ورزش میانه، نه سخت و نه سبک کند و پیاپی ورزش کند.

۴- قبل از غذا خوردن به حمام برود، زیاد حمام رفتن و تن را در آبهای گرم معدنی شستن و زیاد

در آب گرم ماندن به نفع بیمار است.

۵- داروهای مسهل و ادرار آور بخورد.

۶- شراب تند و نیرومند که اندکی بوی خوش از آن به مشام می رسد بنوشد.

اگر بیمار حرارت دارد، از حمام دوری جوید و جماع کردن برای او خوب است.

اگر تشخیص دادی که سبب سوء مزاج تر قلب، ماده رطوبی یا ماده گرم رطوبی است، آن را

پاکسازی کن!

گفتاری درباره داروهای معالجه قلب:

اگر می خواهی که داروهای علاج بیماری قلب را کاملاً یاد بگیری و بشناسی باید به لوحهای داروهای ساده مراجعه کنی و از لوحی که درباره اندامان نفس کش است داروهای علاج قلب را برچینی.

اما در اینجا به حسب نیازمندی در این هنگام که سخن راجع به قلب و بیماریهای قلب است، داروهای را ذکر می کنیم و نام می بریم که در رأس داروها قرار دارند و مادر سایر داروهای علاج قلب به شمار می آیند.

می گوئیم: داروهایی که در علاج قلب نزدیک به اعتدال مزاج هستند عبارتند از: یاقوت، بیجاده، فیروزه، طلا، نقره، گل گاوزبان.

داروهایی که مزاج گرم دارند و آنها را داروی گرم می نامیم عبارتند از:

درونه، ماه پروین، مشک، عنبر، زنجفیل بیابانی، ابریشم که خاصیت گرمی دارد، زعفران، بهمنان، که زعفران و بهمنان خیلی زود بهره می رسانند، میخک، که بسیار تأثیر عجیب دارد، عود خام، بادرنجبویه، بزر بادرنجبویه، ریحان کوهی، بزر ریحان کوهی، شاه افسرم، بزر شاه افسرم، قاقله، فلنجه، پلنگ مشک، بزر پلنگ مشک، برگ ترنج، گوشت ترش ترنج، درخت هندی (سازج)، زنجفیل شامی، که تأثیر شگفت آور دارد.

داروهای سرد مزاج برای علاج قلب از این قرارند:

مروارید، کهر با، بدل مرجان، کافور، صندل، گل محمدی، تابشیر، گل مهر زده، سیب، گشنیز خشک شده، گشنیز سبز و غیره.

گفتار دوم

شرح جزئیات بیماریهای قلب به تفصیل

فصل اول

خفقان

خفقان نوعی پریدن و تپش غیر عادی است که به قلب روی می آورد، سبب خفقان عبارت است از هر چه آزار به قلب می رساند، هر چه قلب از آن آزار ببیند، و این آزار رسان به قلب که مایه خفقان قلب می شود چند صورت دارد:

- ۱- سبب آزار قلب در خود قلب است.
 - ۲- سبب آزار قلب در نیام قلب است.
 - ۳- آزار قلب از اندامان همسایه قلب به قلب سرایت کرده است.
 - ۴- سبب ممکن است ماده خلطی باشد.
 - ۵- آزار قلب نتیجه سوء مزاج ساده بدون ماده باشد.
 - ۶- شاید از ورم باشد.
 - ۷- سبب گسستگی و تحلیل تك است (انحلال فرد).
 - ۸- چیزی بیگانه سبب آزار قلب شده است.
 - ۹- شاید از اثر ترسویی و بزدلی زیاد - که دارنده قلب دارد - قلب آزار دیده باشد.
 - ۱۰- شاید از حساسیت زیاد قلب آزار ببیند.
- گفتیم ممکن است سبب آزار دیدن قلب ماده خلطی باشد، حال ببینیم چگونه ماده ای سبب آزار قلب می شود.
- الف - اگر خلط خونی باشد.
 - ب - اگر خلط رطوبی باشد.
 - ج - ممکن است خلط سودایی باشد.
 - د - امکان دارد خلط صفرائی باشد.
 - هـ - شاید خلط بادی وزاده باد باشد که از سایر خلطها سلامت تر و کم آزارتر و علاجش از همه

خلطها آسان تر است.

اگر قلب از سوء مزاج ساده و بدون ماده با آزار روبه روست، باید بدانی که هر سوء مزاجی چیره بر جسم باشد نیروی تن را کاهش می دهد و ناتوانی می آورد و هر نوع از ناتوانی جسم، در صورتی که چیزی از نیرو در قلب باقی مانده باشد، قلب را به نوعی تشویش و اضطراب وادار می نماید به این می ماند که قلب می خواهد از خود دفاع کند و آزار را از خود دور سازد، این تشویش قلب همان خفقان است.

اگر قلب به پریدن و تبیدن زیاد غیر عادی مبتلا گردد، خفقان قلب به غش کردن بیمار می انجامد، و اگر از حالتی که سبب غش کردن می شود تبیدن و پریدن قلب پافرا تر نهد، آژیر مرگ دارنده قلب است.

هر درد و آزاری که از سوء مزاج ساده بی ماده ممکن است بر قلب آید، از هر مزاج غیر ساده، یعنی همراه ماده هم حتماً ساخته است و سوء مزاج سوء مزاج است چه ساده، چه با ماده، برای آزار قلب هر نوع سوء مزاجی آمادگی کامل دارد.

ورم گرم در قلب:

ورم گرم قلب وقتی که شروع به ایجاد شدن می کند و هنوز در راه است، سبب خفقان قلب می شود و خفقان قلب غش کردن در پی دارد و از آن پس مرگ حتمی است.

ورم سرد قلب:

ورم سرد در قلب تقریباً حالش حال ورم گرم است، اما فوراً سبب مرگ نمی شود و مهلتی، آن هم کم، به دارنده قلب می دهد.

از بین رفتن تك (انحلال فرد) و بند آمدن آنها در قلب نیز حال ورم سرد قلب دارند. بند آمدن آنها خطرناک است که در گذارهای خون و در گذارهای روان زندگی و در قلب و اطراف نزدیک قلب و در رگهای درشت که از اجزاء ریه به شمار می آیند به وجود آید. بیگانه هایی که سبب آزار دیدن قلب می شوند چند احتمال دارند:

۱- درد و آزار گرمی آورد و واکنش ماده ورمها، اندام همجوار قلب را در بر گرفته و قلب از آزار همسایه نصیبی برده است.

۲- دارنده قلب داروی سمی خورده است و آزار ناشی از سم به قلب رسیده است.

۳- از نیش جانوران زهر دار- که دارنده قلب را آزار رسانیده اند- آزار به قلب سرایت کرده است.

۴- کرمهای موجود در شکم، و به ویژه کرمهایی که به بالاییهای مکان غذا و مکان مدفوع رسیده اند، آزار قلب را هم فراهم کرده اند.

اگر آزار قلب از حساسیت و رقت قلب است و خفقان را برای قلب به وجود آورد، چنان است که بادی بسیار کم و اندک در فضای میان قلب و نیام قلب خزیده باشد، یا باد به جرم قلب راه یافته باشد، یا در رگهای دل پناه گرفته باشد؛ این اندک باد سبب خفقان قلب می شود.

کمترین حالت گرمی یا سردی که به قلب درآید؛ مثلاً حتی اگر بعد از نوشیدن آب باشد بدون این که به کارهای قلب‌زیانی برسد و قلب همچنان در انجام کار خویش توانا بماند، باز خفقان قلب رخ می‌دهد.

آزاری که به قلب رسد و مایه خفقان قلب گردد، اگر از شراکت غیر است و دیگران در آن سهیمند، آن هم چند جهت دارد:

۱- سهیم بودن تمامی بدن در آزار دیدن و تپش و پریدن خارج از حدود لازم قلب، چنان که در تنبها روی دهد؛ به ویژه وقتی که دارنده قلب به تب و بایی مبتلاست.

۲- آبشامه (نیام قلب) در آزدن و تپش و پریدن قلب دخالت دارد، که مثلاً ورم سُست در آبشامه نیام قلب سر بر آرد.

یا این که ورم آبشامه نیام قلب ورمی سخت باشد، چنان که برای آن میمون و آن خروس که ذکرشان آمد پیش آمده بود.

۳- معده در آزدن قلب دستی داشته باشد، مثلاً خلط لزج شیشه‌ای در دهانه معده باشد، یا خلط گزنده صفراوی در دهانه معده جای خوش کرده باشد، یا این که خوراک در معده تباه شده باشد و از آزار معده، سهمی به قلب رسیده باشد و سبب خفقان قلب از شراکت معده باشد.

۴- یا از مشارکت همه اندامان دردمند، قلب به درد آید و به خفقان دچار گردد. زیرا درد هر اندامی که شدید و بیش از حد باشد، حتماً قلب از آن متأثر می‌شود، که در میان سایر اندامان تن، معده بسیار در این شراکت دست دارد؛ مثلاً هر گاه خلط در معده بود و معده را به درد آورد یا جوشهایی در دهانه معده پیدا شوند، یا بعد از قی کردن بسیار شدید و تند، معده به چنان سستی و آزاری مبتلا می‌شود که به زحمت می‌توانی آزار معده را با آزار قلب یکی ندانی!

یا شاید دهانه معده ببرد و بتپد و خفقان قلب را پیروی کند که این حالت پریدن و تپیدن دهانه معده بسیار شبیه خفقان قلب است و تو گویی قلب است که خفقان دارد نه دهانه معده.

۵- یا می‌توان ریه را در ایجاد خفقان قلب مجرم شناخت؛ مثلاً در آن طرف ریه که نزدیک قلب است راه بندانیهایی پدید آید و نفس راه راست خود را نپیماید، که در این حالت تنگی نفس روی دهد که جای نگرانی است.

۶- ممکن است در حالت بحران بیماری، وقتی که خلط به راه بحرانی می‌رود خفقان روی دهد که این بحث را در جای ویژه به خود شرح خواهیم داد.

۷- اگر کسی بعد از بیماری، خفقان قلب دارد و هنگام بیماری دلش به هم آمده و صفرای زیاد بیرون داده و بعد از بیماری نیز دل به هم خوردن باقی است، این نوع خفقان قلب جزء خفقان ناپسند است و آثر پیدایش تشنج در معده است.

نشانیهای خفقان:

نشانیهایی که می‌توان از آنها بودن خفقان را بشناسی از این قرارند:
نبض. هر گاه نبض دارنده قلب از راه طبیعی یا فراتر یا فروتر نهاد و از حالت طبیعی خارج شد،

خبر از خفقان قلب می‌دهد؛ که این دگرگون شدن و از حالت طبیعی بیرون آمدن نیز چند صورت دارد؛ نبض بزرگتر یا کوچکتر از حد لازم و متوقع، سریع تر از نبض طبیعی، کند و تر از بایسته، جدا جدا تر و بیشتر از اندازه لازم دارای تفاوت، پیاپی زدن نبض به حالت غیر عادی. گاهی می‌بینی که نبض با نبض بیماران آسم شباهت کامل دارد.

اگر ماده خفقان آور برای قلب ماده رطوبی باشد، نبض بسیار نرم است و خبر از رطوبی بودن ماده می‌دهد؛ دارندۀ قلب نوعی احساس دارد که گویی قلبش در رطوبتی غلت می‌خورد. اگر ماده سبب خفقان قلب ماده خونی باشد، در شخص دارای قلب نشانیهای حرارت و التهاب دیده می‌شود؛ نبض سریع می‌زند و هنگامی که خفقان آرام است، نبض بزرگ است. اشخاص دارندۀ قلب خفقانی که ماده خفقان آور خونی باشد، از جماع کردن می‌آسایند و بهره بینند.

اگر ماده انگیزه خفقان در قلب، خلط سرد مزاج باشد، باید عکس خفقان خونی (خفقانی که ماده اش خونی است) را به حساب آری.

اگر سبب خفقان قلب، خلط صفرائی باشد - که کمتر روی می‌دهد خلط صفرائی در قلب باشد - آن را در نشان بیماریهای صفرائی بیاب که بعد از خفقان آیند.

نبض سخت نیز دلیل بر خفقان صفرائی است.

التهاب تند و شدید تن دارندۀ قلب نیز گواه خفقان صفرائی می‌شود.

اگر ماده خفقان آور قلب خلط سودایی باشد، آن را از غم و اندوه، دوری کردن از مردم و سختی نبض بیمار می‌توان شناخت.

اگر سبب خفقان باد است، تپش و پریدن قلب کمتر از حالت خفقانیهای دیگر است، اختلاف نبض کم است.

اگر سبب خفقان قلب، ورم است - ورم گرم یا سرد در گوهر قلب پیدا شده یا در نیام قلب - می‌توانی از نشانیهای ذکر شده برای شناسایی ورم گرم و سرد در قلب استفاده کنی. اگر از بین رفتن تك است و در قلب روی داده، انگیزه های آن را بررسی کن و خفقان قلب را تشخیص ده!

اگر خفقان ناشی از داروی سمی باشد - که دارندۀ قلب خورده است - یا ناشی از نیش جانوران زهردار - که دارندۀ قلب را نیش زده اند - باشد، نبودن سببهای سایر حالات و بودن سبب سم و نیش زدگی سبب خفقان را آشکار می‌سازند.

اگر سبب خفقان، کرم در شکم است، آن را نیز از سم و نیش جانوران قیاس کن!

اگر خفقان قلب از مزاج گرم بدون ماده دارندۀ قلب است، شخص مبتلا به خفقان قلب، از اثر سوء مزاج گرم ساده، با التهاب شدید دست به گریبان است و احساس نمی‌کند که رطوبتی چندان هست که قلبش در آن غوطه ور و در حرکت باشد، نبض سریع است و پیاپی می‌زند، سرعت و پیاپی زدن حتی در غیر وقت برانگیخته شدن خفقان موجود است.

گاهی سببهایی که بدون ماده، حرارت برای بدن به ارمغان می آورند، خفقان قلب را به دنبال دارند.

در بیماری دق و امثال آن نیز خفقان قلب پدید آید. اگر سبب خفقان قلب، ماده خلط سرد مزاج است، از پاکسازیهای خلط فرو نشان گرمای غریزی، از بیماریهای سردی آور، از هوا و غیره، از تفاوت نبض در غیر هنگام خفقان می توان آنها را شناسایی کرد.

اگر خفقان قلب از نتیجه بند آمدن آنها باشد، دلیلش را از اختلاف نبض در کوچکی و بزرگی، در ناتوانی و نیرومندی به دست آر! به شرطی که علامات پر شدن خارج از حال طبیعی نباشد. اگر خفقان قلب از زیاد احساساتی بودن قلب است و چنان که گفتیم از کمترین اندازه بادی که روی می آورد، یا کمترین آزاری که رخ دهد به خفقان می افتد، علامتش را از علامات سلامتی کامل می دانی.

دارنده قلب تن سالم دارد، نبضش نیرومند است، نفس بدون کم و کاستی است، هیچ اندامی از اندامان تن آسیب ندیده اند، بزرگی نبض و نیرومندی نبض بهترین گواه بر این حقیقتند که خفقان از قلب احساساتی است و حساسیت شدید قلب سبب خفقان شده است.

در این حالت هر چند تپیدن و پریدن قلب پیایی باشد، بدن سلامت خود را حفظ کرده است و نیروی بدن بر مرام است، کار و کنشهای دارنده قلب درست و صحیح انجام می شوند.

اکثراً کسانی را که قلب بسیار حساس دارند و حساسیت زیاد قلب سبب خفقان می شود، می توانی از چهره بشناسی. چهره چنین اشخاصی از واکنشهای روانی - هر چند کم هم باشد - از قبیل شادی، غم، نگرانی، خشم، برمی انگیزد و عکس العمل نشان می دهد.

اگر کلیه بدن در به وجود آوردن خفقان قلب شرکت دارد؛ مثلاً در حالت تب و حالت بحرانی بیماری، دلیل آشکار است.

اگر گناه خفقان قلب به عهده معده است، باید سبب را در حالات و چگونگی معده پیدا کرد:

- ۱- آیا اشتهای بیمار کم است یا زیاد؟
- ۲- چه چیزهایی را از معده بیرون می دهد؟
- ۳- آیا شبح های خیالی را می بیند و در نظر مجسم می کند؟
- ۴- دل به هم آمدن هست؟
- ۵- درد پیچش شکم دارد؟
- ۶- یکی از نشانیهای معده سبب خفقان قلب این است که وقتی بیمار گرسنه و معده تهی از خوراک باشد، خفقان سبک می شود، مشروط بر این که ماده صفراوی در حال گرسنگی و تهی بودن معده در دهانه معده ریزش نکرده باشد.
- ۷- اگر در حال و هنگام هضم غذا خفقان شدت نیابد، می توانی خفقان قلب را از معده بدانی. اگر ریه در به وجود آوردن خفقان قلب دخالت داشته باشد، دارنده ریه که به بیماری آسم مبتلا

شده باشد، دلیل است که خفقان قلب نشانی از ریه دارد. همچنین نشانیهایی باشند که رطوبت داخل ریه را بازگو کنند، یا این که بند آمدنیها در گدازه‌های ریه سبب خفقان قلب می شوند که راجع به این بند آمدنیها در باب ویژه به آن بیاناتی داریم.

اگر سبب خفقان قلب از بیماری خفگی (خناق) است، نشانیهای خناق را در باب خناق ذکر کرده ایم.

ممکن است دهانه معده سبب خفقان قلب باشد، باید از جریان لعاب و دردی که گویی آن را گاز گرفته اند و دردی که به خلیدن چیزی تیز می ماند که در دهانه معده رخ دهد، سبب را شناخت.

علاج انواع خفقان قلب

اگر سبب خفقان قلب ماده است، هر نوع ماده ای از هر جنس باشد، حتماً باید پاکسازی شود. ماده خونی را باید وسیله رگ زدن و خون گرفتن بیرون آورد و باید خونی را که می گیری به حد کافی باشد.

باید غذای دارنده قلب را در چندی و چونی تعدیل کنی.

اگر خفقان قلب نوبتی بود، یا خفقان در فصلی از فصول سال بیشتر رخ داد، مثلاً در بهار بیشتر از سایر فصول تبیدن و پریدن قلب روی داد؛ باید قبل از آمدن نوبت خفقان رگ بزنی. غذای دارنده قلب لطیف و نرم باشد، چیزهایی را بخورد که تقویت قلب می کنند.

اگر ماده خلط بلغمی بود و سبب خفقان قلب شده بود، باید برای پاکسازی کردن آن داروهایی استعمال شود که تأثیر خوب بر قلب دارند، که بهترین و تأثیر بخش ترین بر قلب به طور احسن در این باره، آن نوع از معجونهای بزرگ (ایارج) است که رطوبتهای لزج را بر می کند و بیرون می راند.

اگر ماده خفقان آور قلب خلط سودایی است، باید آن را وسیله ایارج «روفس»، ایارج «لوغادیا» و هر دارویی که خلط سودایی را از جاهای دور پاکسازی می کند معالجه کرد، و پس از پاکسازی خلط سودایی، به تعدیل مزاج پردازد!

اگر خلط به وجود آورنده خفقان قلب خلطی است سرد مزاج، داروهای گرم را به کار گیر! اگر خلط گرم مزاج سبب خفقان قلب است، از داروهای سردی بخش استفاده کن و به ویژه برای خلط سرد یا خلط گرم داروهایی را به کار ببر که با قلب سازگارند و قلب از آنها بهره می بیند و زیانی به قلب نمی رسانند.

اگر سبب خفقان قلب در معده است و خلط غلیظ در معده به هم آمده است، دستور معالجه اش چنین است:

پس از غذا خوردن و خوردن نرمی بخشهای مانند آب ترب و اسکنجبین، بیمار باید قی کند و بعد از آن اسهال شود. داروهای اسهالی در چنین حالی عبارتند از «لوغادیا»، «تئادیطوس» (تئادریطوس. نسخه)، «ایارج فیکرا» (معجون تلخ مسهل) که با پیه حنظل تقویت شده باشد،

داروهایی که از قارچ چمنی یا سس صغیر می سازند.
اگر خلط صفراوی گزنده در معده است و سبب خفقان قلب شده است، علاجش این است که در زیر می آید:

دارنده معده رب میوه ها و میوه های خوشوی و میوه های مانند سیب و به بخورد و اگر بعد از غذا میوه به بخورد خوبتر است. گلابی و امثال آن خوبند. معده دارای خلط صفراوی را ملین کن، باید شخص دارنده معده از هر چیزی که به خلط مراری تبدیل می شود بپرهیزد و در تعدیل مزاج معده بکوشد.

اگر خوراک در معده تباه شده است و فساد خوراک معده، معده را آزار می دهد و آزار معده به خفقان قلب می انجامد، باید کاری کنی که معده را آن اندازه نیرو بخشی که بتواند خوراک تباه شده را هضم کند. علاج نیرو بخشیدن و هضم کردن خوراک فاسد شده در معده را در باب ویژه به معده ذکر خواهیم نمود. اگر خوراک فاسد شده هضم شد، سبب خفقان قلب از بین می رود. باید در عین حال که سرگرم معالجه معده هستی، نیرو بخشی به قلب را در نظر داشته باشی. قلب را چنان نیرو مند نمایی که از چنین حالانی تأثیر پذیر نباشد. پس وقتی داروی از بین بردن سبب را تجویز می کنی، بگذار همراه آن داروی تقویت قلب باشد.

دستورات دارویی و علاجی در حالت خفقان قلب:

- ۱- اگر کسی که خفقان قلب دارد، چند شبی پیای هر شب به وزن يك مثقال گل گاوبان تناول کند که به صورت شربت باشد بسیار بهره می بیند.
- ۲- به وزن هسته خرما (يك سوم مثقال)، میخک نر با دوازده مثقال شیر حیوانی قاطی کند و ناشتا سرکشد، تجر به شده است و خوب است.
- ۳- اگر حرارتی هست چند روز پیای، مرزنگوش خشکیده را در آب مخلوط کند و بنوشد و اگر حرارت نیست مرزنگوش خشکیده را در شراب مخلوط کند و چند روزی پیای بنوشد.
- ۴- دارنده خفقان قلب همیشه خوشبوهای ملایم با خود داشته باشد، خوشبوها را بخور کند و بو کند.

۵- کسی که خفقان گرم دارد، باید خوشبوهای از قبیل: گل محمدی، کافور، صندل، روغنهای سرد مزاج و سردی بخش باداروهای کم حرارت مانند مشک و زعفران و میخک به کاربرد. مگر این که حرارت به جاهای دشوار کشد؛ اگر چنین بود و حرارت شدت داشت باید تنها داروهای سرد و سردی بخش استعمال کند و داروهای دارای حرارت - هر چند کم حرارت هم باشند - باداروهای سرد مخلوط مکن!

۶- اگر دارنده قلب خفقانی، دارای سوء مزاج سرد است:
مشک، عنبر، روغن بان، روغن ترنج، آب کافور، غالیه (ترکیبی از مشک و عنبر و غیره که سیاه رنگ است) و امثال آنها را تجویز کن که با خود داشته باشد و بو کند.

بخورهای خوشبو، بخور عود خوشبو و بخوری که با حالات مزاجی سازگار باشد خوبند. نمی‌خواهم در اینجا درباره داروهای تعدیل‌کننده مزاج قلب گرم و مزاج سرد قلب بحث به درازا بکشد؛ همه آنها را می‌توانی در جدولهای داروهای علاج اندامان نفس کش که در ضمن داروهای ساده نوشته شده اند بیابی.

روی هم رفته، هر دارویی که خوشبو باشد با قلب سازگار است، داروهایی که در این میانه نام بردیم خوشبهای هستند که بیشتر حائز اهمیت هستند و پیشرو سایر داروهای خوشبو می‌باشند.

اگر خفقان قلب همراه تهوع بود، سابقاً هم گفتیم خفقانی است بدو ناپسند.

دستور علاج خفقان همراه تهوع:

اگر بقایایی از تب باقی مانده است، قاوت جو که با آب گرم شسته شود و در آب گرم بپیمزد و بعداً سرد گردد، با وزن ده درهم شکر قاطی کند و بنوشد، که نوشیدنش مفید است و اگر بعد از نوشیدن آن را قی کند، باز بهره‌رسان است.

اگر نخواست که شکر با قاوت جو کدایی باشد و شکر تهوع را افزایش می‌داد، به جای شکر اناردانه را به کار ببرد، هر دو ساق پارا محکم ببندد، کافور و امثال کافور را با سرکه مخلوط کند و بوی آن را برکشد، پارچه قماشی را در آب صندل سفید یا صندل سرخ و کافور و امثال آن خیس کند و بر سینه بگذارد.

بارها روی می‌دهد که خفقان قلب برانگیخته شده و شدید است، چیزی از طرف راست و چپ به سوی پایین می‌آید و خفقان آرام می‌شود.

فصل هشتم

علاج خفقان گرم

اگر خفقان گرم است و همراه ماده خلط گرم آمده است، آن را پاکسازی می‌کنی اگر دیدی که بقایایی از خلط باقی مانده و هنوز پاکسازی نشده است؛ یا خفقان گرم است و ماده ای همراه ندارد، علاج هر دو حالت در به کار بردن دستورات زیر است:

باید خوراك شخص خفقان زده مختصر و مفید باشد مثلاً: نان را در گلایی که کمی شراب ریحانی در آن است ترید کند و بخورد.

نان را با شربت سیب، یا با شوربای سیب، یا با دوغ تازه از مشک بیرون آمده، یا با دوغی که بسیار ترش نباشد بخورد.

کدو حلوائی، سفید مرزو میوه‌های سرد بخورد خوب است.

اگر شخص خفقانی، تحمل گوشت خوردن داشت، گوشت جوجه مرغ و به ویژه گوشت کبک،

یا شوربای روغن گرفته جوجه یا کبک را بخورد. گوشت و شوربای جوجه و کبک برای خفقان ناشی از ماده سرد نیز مفید است.

اگر سوپ جوجه و کبک را همراه افشردهای میوه، آب غوره، سیب ترش و سرکه تند زبان سوز که گلاب و آب بیدمشک بر آن باشند و داروی مکیدنی از آن آماده کنند و بیمار بمکد مفید است.

اگر ترش ترنج یا لیمو با چنین داروی مکیدنی باشد دارو بهره رسان تر می شود. اگر دیدی که اشکال پیش آمد و التهاب رخ نمود، برفاب سرد را با گلاب قاطی کن و بیمار جرعه جرعه بنوشد، شربت میوه جات، شربت سیب شامی و امثال آنها را جرعه جرعه بنوشد. اگر دیدی که نیاز به کافور هست، کافور را نیز با شربت ها و نوشیدنیها مخلوط کن؛ کافور را در آنها حل کن! شاید تنها در علاج چنین حالتی خفقان، ماست علاج باشد و به غیر ماست احتیاجی نداشته باشی. یک رطل تا دو رطل ماست را غذای بیمار قرار بده، و اگر خواستی که ماست را با مغز نان و کعک تقویت کنی مانعی ندارد.

اگر دیدی که نیرو و روبه کاهش است و بیمار خفقانی ناتوان است و از خاموش نمودن حرارت بیم داشتی که نتیجه منفی بدهد، تنها چاره همین است که با ماست بیماری را غذای دیگری که برایش تعیین کرده ای، داروهای تعدیل کننده مزاج را مخلوط کنی، مانند: کبابه، هل بویا (قاقله)، برگ ترنج و همچنین گشنیز و کافور نیز برای تعدیل مزاج با غذای بیمار باشند، مفید است.

اما گل گاوزبان، به کار بگیر و باک نداشته باش که نتیجه بد بدهد؛ در هر چه بیمار می نوشد یا می خورد گل گاوزبان بریز که عادتاً اطباء همه این کار را می کنند و در علاج خفقان گرم، گل گاوزبان گل سرسید است. آب مقطر گل گاوزبان نیز همان تأثیر خوب را در معالجه خناق گرم دارد.

یکی از داروهای مفید در علاج خفقان گرم، راوند چینی است که چند روز پیاپی هر روزه به وزن یک درهم راوند چینی را با آب سرد بخورند.

در معالجه بیمار خفقان گرم کوشش کن که هوا تا ممکن است سرد باشد. هر گاه نوشیدنی خواست، خوشبوها و بوکردنیهای خوشبوی که با کافور همراهند و خوشبوهایی که صندل در آنها به کار رفته آماده باشند و اگر بر نوشابه بیمار کمی شراب خوشبو بپاشند چه بهتر که بوی خوش آن که همراه مشروب است به قلب برسد. اگر بیمار خفقان گرم از جای سکونت خود به جای سردسیر منتقل شود، سلامت خویش را باز می یابد.

در معالجه بیماری خفقان گرم نباید فراموش کنی که ضمد سردی بخش را بر قلب بگذاری، ضمدی که از صندل و کافور و آب آهنگران (آبی که آهنگران آهن سرخ شده در آتش را در آن سرد می کنند)، ضمد کافور و گل محمدی و تباشیر و عدس نیز از ضمدهایی هستند که باید بر قلب دارای خفقان گرم گذاشت و به ویژه اگر دارنده قلب خفقانی گرم، تب داشته باشد ضمد عدس و

کافور و گل محمدی و تباشیر لازم است که بر قلب گذارند.
از داروهای ترکیبی که در این باره بهره‌رسانند دارویی است که از کافور و زعفران با شربت
ترش ترنج با برگ ترنج سازند و قرص از آن درست می‌کنند و بیمار از آن قرص‌های خورده. داروی
«مشک شیرین» و داروی «مفرح بارد» (شادکننده سرد) در این باره خوبند.
داروی دیگری هست که آزموده شده و بسیار گرم هم نیست و برای علاج خفقان گرم
بهره‌رسان است. نسخه‌اش این است:

تباشیر چهار جزء، عود هندی، سُک، هر یک یک درهم، هل بویا (قاقله)، میخک، هر یک یک درهم،
کافور نیم درهم، کتیراسه درهم، با آب ترنگبین می‌سرشند و قرص می‌شود، هر قرصی به وزن نیم
درهم است.

نسخه دیگر: درونه یک جزء، کافور یک چهارم جزء، صندل یک سوم جزء، مروارید، کهر با، بدل
مرجان، عود هندی، تباشیر، گل محمدی، از هر یک نیم جزء، گل گاوزبان دو جزء، با آب سیب
بسرشند و برای هر بار تناولی از یک درهم تا یک مثقال است.

داروی ترکیبی دیگر که از این دومی در فرونشاندن حرارت مؤثرتر است:
نسخه: بزرکاهو، بزرکاسنی، تباشیر، گل محمدی، صندل، بزرخرفه، گل گاوزبان، گشنیز
خشک، بدل مرجان، کهر با، مروارید از هر یک یک جزء.

پزشکان معالج این دستور را به کار می‌برند؛ داروها را همه با هم به حالت گرد در بیارند و به وزن
دو درهم از آن را در دهان ریزند بسیار بهره‌رسان است.

اگر دیدی که نیاز به داروی سردی بخش زیاد است این نسخه را در تدای به کار ببر!
تباشیر، صندل زرد، گل محمدی، از هر یک یک جزء، کافور یک چهارم جزء، هر باره بیمار به وزن
دو درهم از آن تناول نماید.

نسخه دیگر: نشاسته، کهر با، مروارید، بادرنجبویه، پلنگ مشک، شب یمانی (زاج بلوری)
بوداده، از هر یک سه جزء، گل ارمنی، گشنیز پنج جزء، هر بار به وزن دو مثقال از آن را با آب
بادرنجبویه بخورند.

اگر حرارت یورش آورد و التهاب افزایش یافت و بیم آن داشتی که ورمی در راه است، بزر مهر
گیاه و نیم دانگ افیون با داروی خوشبوی ساخته از مشک و عود خام و کافور و زعفران مخلوط
کن!

نیروی بیمار و زمان تناول دارو و اندازه نیازمندی به دارو را در نظر داشته باش!
اندازه خوراکی تا چهار درهم است.

فصل نهم

علاج خفقان سرد

اگر خفقان قلب سببش ماده خلطی سرد است - چنان که قبلا هم تذکر دادیم - باید ماده را پاکسازی کنی.

اگر خفقان از ماده خلط بلغمی رطوبتی و سرد است و خلط در طرف قلب باشد یا در معده قرار داشته باشد، داروی آزموده در علاجش این است:

نسخه: قارج چمنی به وزن نیم درهم، بیه هندوانه ابوجهل (حنظل) به وزن يك دانگ، تربد يك درهم، مقل يك دانگ، مشك وزعفران هر يك يك طسوج، عود هندی به وزن يك دانگ، نمك نفطی به وزن يك چهارم درهم، که داروی نوشیدنی کامل عیار است.

اگر خفقان قلب سببش ماده خلط سودایی است، داروی آزمایش شده و خوب دارد که از این قرار است:

نسخه: هلیله سیاه، هلیله کابلی، هر يك به وزن يك درهم، سس صغیر نیم درهم، سنگ ارمنی به وزن يك چهارم درهم «داروی مشك تلخ» به وزن سه درهم، آن قدر در شراب ریحانی قاطی کنند که دارو در شراب آب می شود و بخورند.

و شاید این نسخه دارو که در زیر آید برای علاج خفقان سرد کافی باشد. یا ايارج فيقرا (معجون تلخ مسهل) به وزن يك مثقال، با سس صغیر به وزن يك دانگ. با اسکنجبین بخورد و بر آن دوام کند.

داروهای تبدیل کننده و تعدیل کننده مزاج از این قرارند:

۱- تریاق.

۲- «میترا دات» (معجون مثر و دیطوس).

۳- داروی «مشك شیرین».

۴- داروی «مشك تلخ».

۵- داروی «قیصر».

۶- «شلیثا».

۷- داروی گوارشی عود و عنبر.

۸- داروی «مفرح کبیر» (شادی آور بزرگ).

۹- معجون النجاج.

۱۰- قرصهای مشك.

اگر سردی مزاج در خفقان سرد بسیار فشار آورد، داروهای زیر مفیدند:

الف: بلاد.

ب: وزن يك قیراط (يك نخود) «قفطرغان» را با سی مثقال شراب سیاه انگوری بخورند و در

شراب نامبرده گل گاوزبان ریخته باشند و خیسیده شده باشد.

ج: غذای بیمار خفقان سرد مزاج:
 آب نخود، آب گوشت جوجه کبوتر، گوشت گنجشک و چکاوک باشد.
 داروهای ترکیبی در علاج خفقان قلبی سرد، یکی این است:
 نسخه: گل گاوزبان یک درهم، زنجفیل بیابانی، درونه ازهر یک چهاردرهم. بیمار در اول ماه و در وسط ماه و در آخر ماه، یک درهم از این داروی ترکیبی را در شراب ریحانی قاطی کند و بخورد.
 نسخه دیگر: کهر با، گند بیدستر، ازهر یک یک جزء، پوست ترنج که خشکیده باشد بزر فرنج مشک، ازهر یک نیم جزء، کهر با، بدل مرجان ازهر یک یک درهم، پلنگ مشک، میخک، سُک، ازهر یک یک درهم.

فصل دهم

غش کردن و انگیزه های مرگ ناگهانی

غش چیست؟

غش عبارت از حالتی است که قسمت اعظم نیروی حسّاس و حرکت دهنده حس از کار می افتد، سببهای غش کردن چند احتمال دارد:
 ۱- قلب ضعیف شده و روان به طور عموم و کُلّیتاً به سوی داخل رفته و در قلب جمع شده است.
 ۲- انگیزه ای روان را در درون محصور نموده و گدار تنفس بر روان بسته شده است.
 ۳- روان کم است و به اندازه ای نازک است که زیاده بر آنچه در قراگاه و کان روان است ندارد. تو از آنچه تاکنون یاد گرفته ای می دانی که انگیزه های چنین حالت روان یکی از سببهای زیر است:
 ۱- پر شدن از ماده خفه کننده که ماده در اندازه زیاد است که گدار نفس کشیدن را بر روان بسته است.
 ۲- راه بندانی روی داده و روان مجال بیرون آمدن و حرکات لازم را ندارد.
 ۳- نوعی پاکسازی به عمل آمده است که روان را به تحلیل رفتن وا داشته است.
 ۴- یا بعد از حالت پاکسازی که قسمتی از روان را تحلیل برده است، ماده ای که این تحلیل رفته را تلافی کند و جای آن را پر کند موجود نبوده.
 ۵- گر سنگی شدید نیز سبب غش کردن می شود.
 کسانی که از تحمل حالت غش بیش از دیگران رنج می برند و کمتر در مقابل غش شکیبایی دارند عبارتند از:

الف: کسانی که نه بیمارند و نه تندرست کامل، مثلاً کودکان.
 ب: کسانی که به حالت نه بیماری و نه تندرستی نزدیکند.
 ج: پیران.

- د: تازه از بیماری برخاستگان.
- اما کسانی که به مرحله رشد نهایی سنی رسیده اند (از کودکی بریده اند و به پیری نرسیده اند) در برابر غش مقاومت بیشتر دارند.
- غش در زمستان بیشتر از تابستان احتمال روی آوردن دارد.
- اینک چندی دیگر از انگیزه های غش کردن را بیان می کنیم.
- ۱- سوء مزاج شدید و ریشه دوانیده و مستحکم شده.
 - ۲- روی آوری بسیار آسیب رسان و بزرگ که یکدفعه از اثر سوء مزاج روی آورده باشد.
 - ۳- درد و آزار شدید، که ممکن است از اثر درد شدید غش کنند.
 - ۴- نیروی منشأ اندامان بدن کاهش یافته باشد و ناتوان شده باشند که در این میان اول قلب و در درجه دوم مغز است و در درجه سوم کبد است که هرگاه ناتوان شوند غش را با خودارمغان می آورند.
 - ۵- یا اندامی که با قلب مشترك و همسایه نزدیک است، مانند دهانه معده که ضعیف و ناتوان است.
 - ۶- تمامی بدن ناتوان شود و لاغری و زبونی روی دهد.
 - ۷- اثر گذاشتن حالات روانی بر انسان چنان که این بحث را در جای دیگر ذکر کردیم، که این تأثیرات روانی اکثراً در پیران و کم توانان و تازه از بیماری برخاستگان سبب غش می شود.
 - ۸- گوهری از دارو یا خوراک و غیره که با قلب و روان ناسازگار است به قلب و روان راه یافته باشد، مثلاً بوی گند را از چاه آب یا هوای و با آلودگی بر کشیده باشند و چنان که در تبهای ویائی و بوی گند لاش گندیده روی دهد.
 - ۹- اثر گذاشتن مسموم کننده ها بر قلب که ممکن است از این روزیان به قلب رسیده باشد.
 - ۱۰- گاهی سبب غش کردن، دود شکم است که بالا رفته است و به دهانه معده رسیده است.
- اکنون می خواهیم که این موضوع را بیشتر تفصیل دهیم.
- گفتیم که احتمال دارد ماده خلط سبب غش بشود و این سبب غش کردن که از ماده است چند احتمال دارد:
- ۱- ماده در اندازه زیاد است و گدار آمد و شد روان را به سوی اندامان تن بسته است و روان به طور کلی در قلب محصور شده است و قلب به حالتی نزدیک به خفه شدن رسیده است.
 - ۲- ماده خلطی زیاد، یا خلط خونی، یا خون زیاد بر دهانه معده ریزش کرده است، یا در سینه و امثال آن جمع آمده است.
 - ۳- یا ماده ورم یکی از بیماریهای خفگی (خناق، ذات الجنب، ذات الریه) یکباره به سوی قلب منتقل شده است و سبب غش کردن شده است.
 - ۴- ماده منتقل شده از ورم بیماریهای نامبرده به زیر سوزا خهای زیر بدن خزیده و گدارها را به بن بست کشیده است. به ویژه که راه بر اندامان نفس کش بسته باشد، آمادگی برای غش کردن

بی کم و کاستی است.

هـ- ممکن است راه بندانی را که ماده به وجود می آورد، در رگهای بدن باشد؛ ماده در رگ خزیده و راه را بر جریان ماده روان که در رگ آمد و شد دارد، ببندد.

راه بندان از ماده ناباب خلطی ممکن است چند جهت داشته باشد:

الف: از بسیاری ماده خلط چکیده و رمهای درونی.

ب: ماده بندآورنده گدار بسیار نیست اما حالتی بسیار سردی بخش دارد و از آزاری که با خود دارد سبب بند آمدن گدار روان می شود.

ج: ماده بند آورنده بسیار گزنده و درد گزندگی سبب بند آوردن گدار روان می شود.

د: ماده بندآورنده بسیار سوزناک است و از اثر احساس سوزش زیاد اندام مورد درد از کار می افتد و جریان روان در آن به بن بست می رسد.

حالت غش که در نخستین مرحله نوبتهای تب رخ می دهد، از این قبیل بند آمدنها است که خلط غلیظ و لزج یا خلط غلیظ و گزنده یا خلط سوزناک سبب بند آمدن گدار روان می شوند.

هـ: ممکن است این راه بندان در نزدیکی قلب روی دهد.

و: ممکن است راه بندان در اندامان دیگر با شراکت مغز به وجود آید؛ زیرا هر گاه گدار روان به سوی مغز به کلی بسته شود، مرگ نا به هنگام و فوری (سکته) در کمین است، راه بندانی که سبب سکته شود به طریق اولی سبب غش می شود.

ز: ممکن است سبب راه بندان در گدارهای روان در معده باشد، در حالی که معده سابقه نوعی بیماری یا ورم کردگی داشته باشد، یا چنان روی آوری بر معده روی آورد که معده را ناتوان سازد و ناتوانی معده به حدی برسد که ماده ناباب و بندآور از معده تراوش کند و به دهانه معده برسد و آن ماده تراوشی، سرد یا گرم باشد.

ح: مواد راه بندان بر روان، ممکن است در رگهای بدن در هر جای بدن باشد و از معده به رگها رسیده باشد و راه بندان را به وجود آورده باشد.

سبب جمع شدن چنین مواد کشنده در معده چیست؟

اکثراً پیدایش و جمع شدن موادی که سبب بند آمدن راه آمد شد روان می شوند از:

۱- زیاده روی در خوراک و نوشیدنیهاست.

۲- معده سوء هضم دارد و یارای هضم طعام ندارد و پر کردن معده از خوراک که پیاپی آید و بر هم انباشته شود و از آنجا که هضم نمی گردد، در سایر بدن منتشر می شود و رگها را می آکند و راه نفس را بند می آورد.

از سوی دیگر در حینی که راه بندان ایجاد شده است غذای کافی به بدن نمی رسد و بدن از دریافت غذای مورد نیاز بی نصیب می ماند.

خود این مواد که در بدن منتشر شده است و رگهای دریافت کننده غذای بدن را بسته است، چندان زیاد است که بر طبیعت چیره شده و طبیعت در برابر آنها یارای واکنش نشان دادن ندارد.

علاوه بر این مزاج بدن نیز تباه می شود.

همین مواد که از زیادی اندازه یا از بدکاری و آزاررسانی سبب رنگ باختن انسان می شوند و به غش می انجامند، اگر در معده باشند بدون این که زیاد باشند یا بدکار باشند نتیجه یکی است، سبب رنگ پریدگی انسان و غش کردن می شوند.

حالت غش کردن که ناشی از پاکسازی بدن باشد:

۱- اگر پاکسازی به حدی از اندازه خارج صورت گیرد، ممکن است قسمتی از روان را به همراه خود بیرون ببرد و ادامه یابد تا اکثریت روان تحلیل می رود.

و این چنین پاکسازی زیاده از حد که روان را با خود تحلیل می برد، چندین حالت دارد:

الف: فساد معده سبب اسهال زیاد از حد شود.

ب: اسهال معده پیایی و بدون وقفه باشد.

ج: اسهال به سبب خزیدن و لغزیدن معده یا روده باشد.

د: خراش در روده واقع شده و اسهال به دنبال خود آورده است.

ه: قی کردن بیش از اندازه و بر آوردن به حد زیاد از راه دهان.

و: خونریزی از بینی بیش از اندازه عادی.

ز: نزیف خون از اندامی دیگر مانند دهانه رگهای مقعد.

ح: نزیف خون از زخم.

ط: تصفیه شدن و چکه کردن آب بیماری استسقا.

ی: یکباره ترک بردن و شکافته شدن خراج یا دمل، در داخل و خون زیاد از آن جاری شدن.

یا: زیاد بیرون آمدن خون حیض.

پ: زیاد بیرون ریختن خون زچگی (خونی که بعد از ولادت بچه از زهدان بیرون ریزد).

بیج: ورزش زیاد از حد.

ید: زیاد ماندن در حمام بسیار گرم که بسیار عرق کنند.

یه: روی آوردن حالتی بر بدن که به شدت عرق آوردن انسان از آن زیاد از اندازه عرق می کند؛ مانند حرارتی که بر بدن مستولی می شود، که هم حرارت خود به خود سبب عرق می شود و هم حالت جسمی که به حرارت مبتلا شود، عرق می کند.

یو: یا جسم خود به خود در حالتی است که به عرق کردن کمک می نماید. مثلاً بدن به حد زیاد و خارج از لازم متخلخل است، یا این که اخلاط موجود در بدن چه در گوهر و چه در طبیعت بسیار نازکند و کم مایه.

اگر خلط را از بیدن پاکسازی کردی و در اثر آن پاکسازی، انسان پاکسازی شده از خلط غش کرد، دقت کن اگر بعد از پاکسازی نیروی روانی هنوز بر مرام است، نگران مباش. برای مثال: اگر بعد از رگ زنی و خون گیری غش کردند باکی نیست.

احساس درد که مایه غش کردن می شود چند جهت دارد:

۱- دردی که روان را تحلیل می برد، مانند دردی که در بیماری «ایلاوس» و در بیماری قولنج احساس می شود.

۲- درد گزنده بیش از حد که در اندامان حسّاس دهانه معده و روده و امثال آنها احساس می شود.

۳- دردی که در حال زخمی شدن عصبها و قرحه کردن زخم احساس می شود.

۴- دردی که از اثر نیش عقرب یا نیش زنبور در اعصاب حس می شود.

۵- دردی که از به هم خوردن و به هم ساییدن بندهای بدن (مفاصل) حس می شود و درد این حالت بیم آور است (کو بنده است. نسخه)، زیرا درد ناشی از آن است که ماده آزاددهنده به میان بندها رسیده است.

۶- دردی که از اثر قرحه ساعیه (جوشهای نرم تر از جوش مورچگی) احساس می شود که درد ناشی از این نوع جوش چرکین شده بسیار شدید است.

یا جوش چرکین شده ساعیه حالت خوره را به خود می گیرد و خوره اندامان را به تباهی سوق می دهد و در نتیجه سر به مرگ می کشد، این نوع از جوشها با دردی که همراه دارند نخست غش به بار آورند و بعداً به تدریج سبب سرد گردانیدن قلب می شوند.

۷- ماده بخار مسموم کننده از کاوک اندامی آمده و راهی قلب شده است و مزاج سازگار قلب را به سوء مزاج تبدیل نموده است و شخص دارنده قلب را به سوء مزاج کشانیده است. روی آورهای روانی را که سبب غش کردن می شوند سابقاً ذکر کردیم و دانستی که چگونه بر قلب تأثیر بد می گذارند.

اگر سبب غش کردن ورم باشد آن هم چندین جهت دارد:

۱- ورم بزرگ است، بر رویه و دیدنی است، یا در درون و نادیدنی است و سبب غش کردن شده است؛ چگونه؟

الف: شریانها از ورم تأثیر پذیر شده اند و سوء مزاج قلب را فراهم آورده اند و انسان دارنده قلب را به غش کردن وادار کرده اند.

ب: ورم در اندامی است که مستقیماً بر قلب اثر می گذارد، مثلاً ورم در نیام قلب موجود است. ج: ورم در اندامی است که در نزدیکی قلب است که در این حالت ورم هر چند بزرگ بزرگ نباشد، باز به اندازه ورمی که در جای دور از قلب واقع شده است تأثیر بر قلب می گذارد یا درد بسیار شدید دارد و قلب را با خود به درد می آورد.

معده چگونه سبب غش کردن انسان می شود؟

این را بدان که معده در جایی است نزدیک به قلب، علاوه بر این معده اندامی است بسیار حسّاس، و با این نزدیکی و احساساتی بودن پاتوق همه خلطهای گوناگون است و همگی در معده گرد می آیند.

در چند حالتی معده سبب غش کردن می شود که از این قرارند:

۱- اگر معده بیش از حد به سردی گراید چنان که در بیماری گر سنگی گاوی (بولیموس) روی می دهد.

۲- اگر معده بیش از حد گرم شود.

۳- معده زیاد آزار بیند و به درد آید.

۴- اگر ماده غلیظ بدگوهر و ناپسند سرد، یا گزنده تند و تیز در معده باشد.

۵- قرحه و جوش در دهانه معده پیدا شوند.

سایر اندامان چگونه و در چه حالتی سبب غش کردن انسان می شوند؟

بدان! که اگر یکی از اندامان دیگر بدن سبب غش کردن می شود چند احتمال دارد:

۱- اندام به درد آمده و درد اندام به قلب سرایت کرده است.

۲- بخار سمی از اندامی برخاسته و به قلب رسیده است چنان که در حالت خفه شدن زهدان رخ می دهد.

۳- پاکسازی در اندامی رخ داده است که سبب شده روان را از قلب بگدازد و تحلیل ببرد، چنان که در بسیار ناتوان شدن دهانه معده این حالت رخ می دهد.

۴- سبب ناشی از اندامی است که باعث خفه کردن و بند آوردن گذارهای راه رفت و آمد روان در اطراف قلب می شود.

۵- سوء مزاج بسیار شدید و بسیار بدسرسشت بر اندام تن چیرگی یافته است، چنان که در حالت تبهای سوزناک و در حالت تبهای وبایی روی می آورد، که در این حالت تب، همه اندامان بدن در فراهم آوردن حالت غش سهیمند.

بدان! که هر گاه ابتلا به غش کردن ریشه دوانید و مستحکم شد، علاج پذیر نیست؛ به ویژه اگر رنگ رخساره شخص غش کرده به سبزه رنگی گراید و گردنش کج شود و زحمت است که تازه گردن را راست نگه دارد. کسی که به این حالت رسید و گردنش از اثر غش کردن کج شد، همین که سر بلند کند می میرد.

این راهم بدان! اگر نیاز مبرم بدان بود که کسی را رگ بزنی و خون از او بگیری، آن کس در اثر رگ زدن غش کرد و دانستی که این غش کردن از بسیاری خون کشیده نیست و آن شخص عادت نگرفته است که بعد از رگ زدن غش کند:

۱- باید بدانی که بدنش با نوعی بیماری گرفتار است.

۲- یا معده آن شخص که خون از او گرفته ای ناتوان است و این ناتوانی معده سببش در خود معده است یا چیزی به معده ریزش کرده و سبب ناتوانی معده شده است.

کسانی که پیرند و تب دارند، هر گاه ماده خام غذا به معده شان می ریزد با غش دست به گریبان می شوند.

کسی که برای اولین بار بارگ زدن بر خورد کرده و رگ زدن و خون از بدن کشیدن در او سابقه ندارد، اگر از اثر رگ زدن غش کرد چیز چندان مهمی نیست، رگ زدن برای او مفاجئه ای بوده

است و از مفاجئه یکه خورده است و غش کرده است. اکثر آدریانوردان به غش کردن مبتلا می شوند، زیرا ماده گرم مزاج که در معده دارند می ترنجد و بارها روی داده که بر اثر رگ زدن غش می کنند و سبب غش کردن سرد شدن بدن است.

نشانیها:

نشانیهایی که سبب دچار شدن به غش را می نمایانند، اکثراً همان نشانیها هستند که برای نمایاندن برخی از بیماریها ذکر کرده ایم. نشانیهای خفقان قلب در حالی که کم توان باشند فقط خفقان آورند، اگر همان نشانیهای خفقانی توانا تر باشند سبب غش کردن می شوند و اگر از آن شدت به غش آوردن پا فراتر نهند و شدت بیشتر یابند آژیر مرگ ناگهانی می شوند.

که در اینجا نبض برای نشان دادن ابتلا به غش کردن درجه اول را دارد. اگر نبض فشاری بود و نیروی بدن پایدار و بدون کاهش بود، دلیل آن است که ماده سبب غش کردن در حالت فشار آوردن است.

اگر نبض جدا جدا بود و اختلاف داشت و فاصله بین تپشی با تپشی دیگر بود و در عین حال نبض بسیار کوچک بود، دلیل بر این است که نیرو تحلیل می رود و دارنده نبض به حدی از ناتوانی رسیده است که آمادگی غش کردن داشته باشد و تو سایر دلیلهای و نشانیها را در بقیه حالات بیماریها یاد گرفته ای.

روی هم رفته:

اگر حالت غش یکباره و فجائاً نیامد و مقدماتی لازم داشت، این مقدمات که خبر از غش کردن می دهند عبارتند از:

- ۱- قبل از هر چیز نبض کوچک شود.
- ۲- بعد از کوچکی نبض خون در درون پنهان گردد.
- ۳- رنگ رخساره تغییر یابد.
- ۳- پلك چشم چنان سنگین شود که به زحمت می توانند چشم باز کنند.
- ۴- چشم در حرکت ناتوان می شود، رنگ چشم تغییر می کند، شبح های خیالی پیش چشم آیند که اصلاً وجود ندارند.
- ۵- دست و پا سرد می شوند.
- ۶- رطوبتی سرد در بدن پیدا می شود.

که اگر این علامتها موجود بودند شاید غش در راه باشد و امکان دارد تمام بدن سرد شود. اگر بیمار را رگ زدی، یا بیمار را اسهال نمودی، یا کاری کردی که ناگزیر آزار به بیمار می رساند و در این حال و احوال سه گانه چیزی از این نشانیها سر بر آورد، فوراً دست از معالجه بکش و کوشش کن سبب نو آمده را از بین ببری، زیرا اگر سبب را قطع نکنی غش کردن بیمار

حتمی است.

اگر سببی از سببهای غش پیدا نبود؛ نه سبب دیرینه بود و نه سببی نو آمده و بیمار خفقان قلب داشت و خفقان پیایی بود (تبیدن و پریدن قلب بدون فاصله و مهلت بود) و در معاینه چیزی را در معده احساس نکردی که سبب خفقان شده باشد و با این حال غش رخ داد باید بدانی که سبب راجع به قلب است و مستحکم شده است.

اگر همراه غش کردن دل به هم آمدن و رنگ پریدن هست از معده نشانی دارد و سبب غش را در معده جستجو کن.

اگر سببی از سببهای غش را نیافتی و غش آمد و پیایی آمد و هر بار از بار سابق شدت بیشتری یافت، بدان که سبب غش کردن در قلب باشد و مرگ ناگهانی در کمین است.

علاج غش:

اگر غش کردن از سوء مزاج شدید و محکم است و غش شدید است، علاج پذیر نیست؛ و اگر غش کردن به این شدت نیست و سبک است، یا سببش از آنهاست که با قلب ربطی ندارند، علاج پذیر است و امکان خوب شدن هست؛ و می توانی در حالی که بیمار غش کرده است، یا در وقتی که میانه بین غش کردن و به هوش آمدن است، یا در وقتی که نوبتی غش مانند و سبک تر از غش بیمار را در بر گرفته است به معالجه پرداز.

اما اگر بیمار در حال غش کردن باشد ما همیشه نمی توانیم به علاج قطع سبب غش مشغول شویم. باید در برابر روی آوری که روی آورده، با علاج مناسب مقام به مقابله پردازیم، مثلاً دارو را چگونه به بیمار در حال غش بخورانیم.

گاهی در معالجه بیمار غشی با دو چیز ضد هم برابر می شویم که باید این دو ضد را در يك آن معالجه کنیم:

۱- به پاکسازی اندامی نیاز داریم که خلط داخل آن اندام را کم کنیم و پاکسازی به عمل آوریم و در عین حال از آنجا که از اثر پاکسازی اندام روان با تحلیل رفتن برخوردار می کند و اکثر اوقات غش کردن شروع به تحلیل رفتن می کند، باید روان را تغذیه نماییم و خوشبوها را به سوی روان بفرستیم مگر این که زهدان بیمار غش کرده خفه شده باشد.

اگر بیمار غش به خفه شدن زهدان مبتلا باشد باید در علاج غش بوی گند به مشامش نزدیک باشد و از داروهایی که برای معالجه غش مفیدند و به دهانه معده نیز بهره می رسانند به بیمار داد. بو کردن خیار بسیار خوب است و آزمایش شده است و به ویژه بو کردن خیار در علاج کسی که مزاج گرم صفرائی دارد و به غش گرفتار است بسیار مفید است.

کاهو نیز همپای خیار است.

آنگاه باید داروهای نوشیدنی که نیرو را تقویت کنند جرعه جرعه به بیمار بدهی.

اگر بیمار با بدن سست و گرسنگی روبه رو است نباید به هیچ وجه شراب ناب بخورد و اگر خواست که شراب بخورد شراب را با اندازه زیاد از آب و آبگوشت بیا میزد یا آب با شراب مخلوط

کند. اگر بیمار غش، شراب ناب بدون آب و آبگوشت بخورد، شاید بیماری به درهم شدن عقل و تشنج بینجامد.

در اکثر انواع بیماری غش حتماً باید کاری کنی که رویه بدن سفت و پر پشت گردد، تا روان تحلیل رفته گذار بیرون آمدن را نداشته باشد؛ این راه بند آوردن از تحلیل رفته روان به وسیله سفت گردانیدن رویه بدن وقتی مفید است که بیمار اسهال شدید نداشته باشد که ماده تحلیل رفته روان همراه ماده اسهال شده بیرون ریزد.

همچنین اگر سبب بیماری غش سرمای شدید باشد، باز سفت کردن رویه بدن کاری از دستش بر نمی آید. اگر در بیمار غش سببی پیدا نبود که غش از سرما روی آورده باشد، در این حال نباید سرد و سردی بخشها را در معالجه به کار ببری.

بیمار را به دستور زیر معالجه کن!

۱- در حال غش کردن آب سرد بر او بپاش!

۲- وسیله بادبزنی بیمار را خنک گردان!

۳- جرعه جرعه آب سرد بنوشد، اگر گلاب سرد به جای آب سرد بخورد بهتر است.

۴- لباسهای بیمار را به وسیله صندل خوشبو کن!

۵- خوشبوهای سرد را بو کند، که اکثراً از بو کردن خوشبوها به هوش می آید.

اگر حالت غش کردن از این شدیدتر بود، دقت کن! اگر این غش زدگی شدید به دنبال حالتی تحلیل برنده بسیار گرم رخ داده است، باید مشک را در بینی بیمار بفک کنی، باید غالیه را بو کند، عود بخوری را بخور کند، و اگر ممکن بود «داروی مشک» را تناول نماید.

اگر سبب بیماری غش کردن حرارت است، علاجش:

۱- بو کردن خوشبوها.

۲- پاشیدن آب سرد بر رخساره اش حتی بهتر از خوشبوهاست.

۳- اگر کمکی مشک با کمی بیشتر از مشک کافور و صندل و آنچه از مشک و کافور و صندل در سردی بخشیدن اثر بخش تر هستند همراه با آب پاشیدنی بر رخساره بیمار در حال غش کردن بپاشند مانعی ندارد. که سرد و سردی بخش در مقابل مزاج گرم آزاردهنده قد علم کنند و به مقابله بپردازند. مشک برای این است که گفتیم در آب پاشیدنی بر رخساره غش کرده باشد که گرمای سرشتی را تقویت کند.

۴- بیمار غشی آب سرد را جرعه جرعه بنوشد. اگر دیدی که تحمل شراب دارد، آب را با شراب آبیکی و لطیف سرد شده قاطی کند، بهتر از آن است که آب سرد تنها بخورد.

۵- مقابل دهانه معده را همیشه و بدون وقفه ماساژ بده.

۶- رختخواب بیمار در جایی باشد که هوای سرد داشته باشد، و به ویژه بیمارانی که بیماری دق دارند و غش می کنند حتماً باید رختخوابشان در جای سرد باشد، که هوای سرد برای هر نوع از غش زدگان علاج است و بهره رسان مگر این که سبب غش کردن سردی باشد.

- ۷- دست و پاها و اندامان رئیسۀ بدن را باید گلاب سرد و افشره های سرد - که می شناسی - بپاشی.
- ۸- حتماً باید شراب سرد شده بنوشد.
- ۹- اگر بیمار چیزی از قبیل سسکه و دل به هم آمدن دارد، باید کاری کنی که حرارت بیمار تعدیل شود. کوشش کن که قی کند. به وسیله پرگلی بیمار را غلغلک ده، که هم قی را برانگیزد و هم از اثر قی روان به سوی خارج حرکت کند.
- ۱۰- در حال غش کردن بیمار کاری کن که در اطرافش سروصدای زیاد باشد؛ بر سرش فریاد بکشند، تا می توانند بلندتر و بلندتر فریاد بکشند و سر و صدا راه اندازند.
- ۱۱- کاری کن که غش کرده عطسه کند، حتی اگر به وسیله کندر او را به عطسه کردن واداری، باید عطسه کند. اگر کوششت به جایی نرسید و بیمار به عطسه تن در نداد، بدان که می میرد.
- ۱۲- اگر کسی از نتیجه پاکسازی بدن به غش مبتلا نشده است، خوراك و غذاهای خوشبوی اشتها آور نزد او بگذار!
- ۱۳- اگر همراه غش دل به هم آمدن هست، به خوراك اشتها آور خوشبوی نزدیک نشود بهتر است.
- ۱۴- اگر غش سببش گیر کردن خلط در دهانه معده است، باز نباید بیمار غش زده را به خوراکیهای اشتها آور خوشبو نزدیک کرد.
- ۱۵- بر حسب تشخیص خودت شراب سرد یا گرم به بیمار بده، یعنی اگر شخص غش زده غش را از سوء مزاج سرد یا سردی کسب کرده است شراب گرم بخورد و اگر غش را از سوء مزاج گرم یا گرما گرفته است شراب سرد بخورد.
- باید شرابی را تجویز کنی که رقیق ترین و خوش مزه ترین و نفوذکننده تر از شرابی باشد که هنوز نیروی گیرنده (گس مزگی) و یا قبض در آن باقی است.
- نباید شرابی بخورد که تازه ساخته شده است و بسیار تند و نیرومند است.
- شرابی را که بحث کردیم و گفتیم رقیق و خوش مزه و نفوذکننده باشد، روان را جمع می کند تقویت می نماید.
- شرابی را که به بیمار می دهی یا تجویز می کنی که بخورد، نباید زیاد تلخ مزگی داشته باشد که طبع بیمار از آن نفرت کند و نباید شراب غلیظ و پر مایه بخورد که شراب غلیظ به سرعت نفوذ نمی کند و دیر به سر منزل مقصود می رسد. شراب مناسب که باید به خورد چنین بیماری داد، شرابی است که رنگش مایل به زرد باشد.
- در صورتی که غش از اثر استفراغ و به ویژه استفراغ از مسامها باشد - که حالات متخلخل و غیره دارند - باید شراب سیاه و غلیظ به بیمار داد، که اولاً مغذی تر از شراب زرد رنگ است و در ثانی خلط ها را بیشتر منحرف می سازد و به تحلیل می برد؛ قوام این شراب برای روان مناسب بوده و روان بدان خو گرفته است.

اما اگر چنین عذری در کار نیست و سبب غش پاکسازی شدن بدن و به ویژه پاکسازی سوراخهای ریز بدن نیست و بدن متخلخل نشده است، بهترین شرابی را که برای بیمار غش زده تجویز می‌کنی شرابی است که هر چه سریعتر نفوذ کند و زود به جایی که لازم است، برسد و تأثیر بخشد.

تو می‌توانی شرابی را که برای بیمار تجویز می‌کنی بیازمایی؛ کمکی از شراب بپاش! اگر دیدی که از گرمی که در گوهر دارد به سرعت نفوذ می‌کند و قوام خوب دارد و خوشبوی و لذیذ است، آن را تجویز کن که حتماً با بیماری سازگار است و مورد نیاز، همین است.

در حالت غش شدید مانعی ندارد که تقریباً به وزن دو حبه مشک با «داروی مشک» را در اندازه شرابی که مقدارش را تجویز کرده‌ای که در هر بار بخورد، یا در نیم اندازه شراب تجویز شده برای هر بار، یا در یک سوم آن قاطی کنی.

همچنین قرصهای مشک را که در اقرابادین آمده اند می‌توانی با شراب مورد نیاز قاطی کنی. کسانی که غش می‌کنند و دیر به هوش می‌آیند، باید شراب را گرم کنند و بخورند، نباید بگذاری که شراب سرد بخورند.

همچنین بیمارانی که بدنشان همگی سرد شده است، باید دست و پای آنها را ماساژ دهند؛ باید دست و پا و معده را وسیلهٔ روغنهای گرم مالش دهند.

اگر سبب غش کردن مادهٔ خلط است، باید کوشش کنی که ماده را کاهش دهی و پاکسازی کنی. این کاهش دادن و پاکسازی کردن ماده را به وسیلهٔ قی انجام ده! اگر امید داشتی که به آسانی می‌توانی ماده را بدین وسیله کاهش دهی و بیرون برانی.

اگر دیدی که قی کردن کار را انجام نمی‌دهد، به حقنه کردن متوسّل شو! حتی اگر لازم دیدی که باید وسیلهٔ رگ زدن خلط را کاهش دهی و پاکسازی کنی، حتماً باید پاکسازی صورت گیرد. اگر سبب غش کردن از اثر پاکسازی است، و پاکسازی از طرفهای درونی شده است، دست و پای بیمار را بپوشان و آنها را ماساژ ده و روغنهای گرم و خوشبو بر آنها بمال! و شاید نیاز باشد که دست و پای بیمار را ببندی! هر چه را که دربارهٔ بند آوردن مادهٔ پاکسازی گفته شده بررسی کن! به وسیلهٔ چیزهایی که دربارهٔ تقویت نیر و گفته شده اند و یاد گرفته‌ای، بیمار را تقویت گردان و نیر ویش را فزونی بخش!

اگر بیماری غش، به سبب پاک شدن بیمار از راه تخلیه شدن است و اسهال و بر آوردن، سببش بیماری «هیضه»^۱ است که بیمار از راه دهان بر آورد و در عین حال اسهال می‌شود، دستور علاج این است:

۱- «سُكْ مُشْك» در افشرهٔ میوهٔ به در آبگوشت پرمایه با شراب بخورد.

۲- کندر و گل نیشابوری در دهان بخاید، که گل نیشابوری یا کافور پرورده شده باشد.

۱- هیضه: وبای پاییزی یا ثقل سرد.

اگر سبب بیماری غش پاکسازیهای خارجی است، مثلاً از عرق ریختن زیاد است یا چیزی همانند عرق کردن است، علاج را بر ضد این چنین حالتی برگزین!

دست و پای بیمار را سرد گردان!
گرد آس و گرد گِل اندلسی و گرد پوسته انار و سایر گیرنده و بندآورنده ها را بر پوست بیمار بپاش!

باید کاری کنی که به هیچ وجه ماده تخلیه گردان خارجی به سوی خارج حرکت نکند، مثلاً کاری کن که عرق نکند.

اما اگر غش کردن سبب تخلیه شدن بدن از داخل است، این گردها به درد بیمار نمی خورند، بلکه باید به هر وسیله ای که باشد، نیروی جسمی بیمار را تقویت بخشی و در اثر هر تخلیه شدنی، علاج تقویت بدن را استعمال کن! به ویژه از غذاهای اشتها آور و آنهایی که سابقاً ذکر کردیم که به بیمار نزدیک کنی، استفاده کن!

اگر سبب غش کردن احساس درد و آزار است، درد را به وسیله داروی تخدیری (مخدرات) سیر گردان، هر چند تخدیر شدن سبب را قطع نمی کند اما درد تسکین می یابد. (استعمال داروی مخدر در چنین حالتی بدان می ماند که قولنج را به وسیله معجون «فلونیا» و امثال فلونیا معالجه می کنند.)

اگر سبب غش کردن از مسموم شدن است، علاجش آن است که پادزهری آزموده شده و «داروی مشک» و داروهایی را تناول نماید که در اقرابادین در باب «سمها» آمده اند.
اگر خواستی در میان نوبت غش کردن و نوبت بعد از آن غش را معالجه کنی و در این میانه بیمار کمی به هوش آمده است، همان معالجه اولی را به کار ببر و چیزی را بر معالجه بیفزای که در حال بعد از غش کردن بتواند معالجه را پذیرا باشد.

اگر سبب غش کردن تنها سببی نیست و دو سبب در به وجود آوردن حالت غش دست دارند و سهیمند، داروهایی را که در علاج خفقان از آنها یاد کردیم و گفتیم سود رسانند به کار ببر و چگونگی حال بیمار را در نظر داشته باش و بر حسب حالی که دارد دارو را تجویز کن و در معالجه کردن چنین حالتی شتاب کن!

اگر سبب غش کردن پرشدگی است، مثلاً اگر دهانه معده پر از ماده خلط ناپاب شده است، کوشش کن دهانه معده را از خلط پاکسازی کنی که بیمار شفا می یابد.

همچنین اگر امتلاء (پرشدگی) معده و دهانه معده سبب غش کردن شده بود، باید بیمار را وادار کنی که گرسنه بماند، غذای کم بخورد، چندان که می تواند و چندان که خودش می پسندد ورزش کند، همه اندامان را ماساژ دهد حتی معده و آبدان را.

غذایش منحصر به غذای شرابی، شراب آلود باشد؛ چنان که ذکر گردید، در حال غش حتماً چنین غذایی لازم است و بس.

بسیاری از طبیبان جاهل و نادان می خواهند غذا به بیماری چنین، که در حال غش است

بدهند؛ چنین پندارند که اگر غذا بخورد نیز می گیرد و به نفع بیمار است، که در نتیجه این جهل و بی خبری حرارت غریزی بیمار را خفه می کنند و بیمار را به دست مرگ می سپارند.

چنین بیمارانی از خوردن اسکنجبین فایده بینند و به ویژه اگر داروی پارچه کننده و نرم کننده با اسکنجبین باشد چه بهتر؛ مثلاً حسل و امثال آن داخل اسکنجبین شود و بیمار از آن تغذیه کند.

اگر سبب غش کردن راه بندها در اندامان نفس کش است یا بند آمدنی در اندامان اطراف اندامان نفس کش است علاجش این است:

۱- اسکنجبین را جرعه جرعه بنوشد.

۲- دست و پا و هر دو بازو را ماساژ دهد.

۳- دارویی بخورد که ادراری باشد و زیاد شاش کند.

۴- اگر حرارت هست شراب رقیق و آبکی بنوشد.

اگر از تخلیه شدن بیمار ناتوان شده است و تخلیه و ناتوانی سبب غش شده اند دستور علاج به قرار زیر است:

۱- آبگوشت خوشبو شده را جرعه جرعه بنوشد.

۲- نان را در شراب ریحانی خوشبوی خیس کند و بمکد. شراب ریحانی نامبرده باید با گلاب آمیخته باشد.

۳- اگر همراه تخلیه حرارت هم داشت، دوغ سرد بهره رسان است.

۴- آب غوره بخورد خوب است.

۵- رب ترش ترنج از آب غوره بهتر است، به شرطی که برگ ترنج در رب آن به کار رفته باشد. روی هم رفته، هر کسی که غش زده است و با حالت غش رنگ پریدگی و التهاب دارد، یا کسی که عرق کردن زیاد سبب غش کردنش شده است، باید هر چیزی را که به وی می دهی سرد شده بدهی، حتی اگر چیزی باشد که منظورت گرمی بخشی باشد.

داروها و معالجاتی که برای بیمار غش مفیدند از این قرارند:

۱- آب گوشت زیاد در آب جوشیده و کاملاً پخته شده را با یک دهم آن شراب ریحانی مخلوط کنند بخورد.

۲- زرده تخم مرغ مقداری کم، چیزی از افشره سیب شیرین مزه یا سیب ترش و شیرین (ملس)، یا آب سیب ترش، چنان که خودت تقدیر می کنی و بر حسب حال بیمار تجویز می نمایی جزء تغذیه اش باشد.

۳- اگر بیم آن داشتی که ممکن است حرارت بدن بیمار افزایش یابد و جسارت نکردی که شراب را تجویز کنی، به جای شراب، ماست را تجویز کن! نان مغز گندم را در ماست سرد شده ترد کن و طوری باشد که نان در ماست حل شود، آن را بخورد، علاوه بر این:

۴- بر مکیدنهای ساخته از رب میوه ها بخورد فایده بیند.

اگر کسی که غش می کند، در حال غش کردن یا بعد از غش کردن و در حال به هوش آمدن یا

وقتی که چیزهای سرد می خورد یا می نوشد احساس کرد سردش شده است و به ویژه اگر احساس کرد که سردی درون را در بر گرفته است، علاجش این است:

- ۱- داروی «فلافلی» تناول کند.
 - ۲- فلفل به خوردش بده.
 - ۳- خاراگوش هم خوب است.
 - ۴- شاید اگر شراب بخورد فایده بیند.
- اگر حالت غش از آن حالتها بود که پاکسازی مورد نیاز است، و از اثر پاکسازی به هوش آمد باید وسیله تقویت معده را فراهم کنی و دستور تقویت معده از قرار زیر است:
- ۱- اول و قبل از هر چیز شربت خاراگوش پخته با عسل بخورد.
 - ۲- ضماد بر معده بگذارد، از آن ضمادهایی که برای تقویت معده ذکر کرده ایم.
 - ۳- بعد از آن شراب ریحانی بنوشد.
 - ۴- غذای خوب و خوب کیموس بخورد.
- اگر غش کردن در نخستین مرحله تب رخ داد و اگر ورم سبب غش کردن بود، علاج را در بحث از علاج روی آورهای حالات تب بیان خواهیم کرد.
- اما روی هم باید دست و پای بیمار را ماساژ دهند و گرم نمایند و ببندند، تا نیروی بیماری و ماده سبب بیماری به ژرفای بدن راه نیابد.
- نباید از خوراک و نوشیدنی استفاده کنند، نه چیزی بخورند نه چیزی بنوشند. تا ممکن است از خوابیدن کنار گیرند، مگر این که غش کردن که در نخستین مرحله تب روی آورده است سبب ناتوانی شخص تب کرده باشد، که در این حالت اگر بخوابد رواست.
- اگر خواستی بیمار غشی را غذا بدهی، باید قبل از آن که نوبت غش کردن آید، دو ساعت یا سه ساعت زمان مانده باشد. که غذا بخورد. غذا چه باشد؟
- ۱- قاوت جو سرد شده.
 - ۲- نان و آش (مزوره = آشی که برای بیماران درست می کنند).
 - ۳- خوشبوها را بو کند.
- اگر بیمار غش زده شکمش قبض است، باید خوراکش چیزهای نرمی بخش به شکم باشد از قبیل: شوربای ساده و امثال آن، شربت سیب با اسکنجبین در این حالت که بیمار قبض است مفید است.
- اگر خواستی که بیمار غذای لطیف و نرمی بخش بخورد، چیزی که تجویز می کنی از اینها باشد که در زیر آمده اند:
- آب گوشتاب، زرده تخم مرغ، سوپ آب گوشت و مغز نان، و ممکن است نیاز بدان افتد که کمی شراب هم با این آبگوشت و نان کدایی مخلوط باشد.
- اگر علاوه بر معالجه حالت غش بایستی معده را نیز تقویت کنی، باید همراه غذای تجویز شده

برای بیمار انواع رب و آب میوه های خوشبوی که گیرنده و بندآورنده اند به بیمار بدهی.
در وقت نوبت غش حتماً باید شراب بخورد.

اگر سبب غش کردن روی آورهای روانی است علاجش این است:

۱- خوشبوهایی را که نام بردیم بو کند.

۲- بینی را ببندد.

۳- قی کند.

۴- دست و پا و معده اش را ماساژ دهند.

۵- غذا آب گوشت باشد که کعک در آن ترید شود.

۶- شراب بخورد. گرمی و سردی شراب را بر حسب مزاج و تحمل بیمار برگزین!

اگر غش کردن سببش چندین بار قی کردن پیایی باشد و خلط صفراوی باقی باشد، باید شرابی که به بیمار می دهی با آب مخلوط شود.

اگر غش کردن به سبب احساس درد است، باز باید شرابی که تجویز می کنی با آب مخلوط باشد.

حالت غشی که از اثر قولنج آید علاجش را در باب ویژه به قولنج می آوریم.

حالت غش کردن که بعد از رگ زدن پدید آید، اکثراً در کسانی مشاهده می شود که:

۱- معده تنگ دارند.

۲- معده ناتوان دارند.

۳- رگهایشان تنگ است.

۴- کسانی که خلط مراری صفراوی بر بدن آنها چیره است.

۵- کسانی که به رگ زدن عادت نگرفته اند.

علاج چنین کسانی که به غش گرفتار شده اند چنین است که در زیر آید:

الف: قبل از رگ زدن باید چیزی از ربهای تقویت کننده معده بخورند، و چیزهایی برای تقویت قلب تناول نمایند.

ب: هر گاه به نوبت غش در آمدند، چنان که سابقاً گفته شده عمل کن!

ج: شراب آمیزه با آب و سرد شده تجویز کن! که معده را نیر و بخشد و نگه دارنده آن است و از آسیب حفظش می کند؛ به ویژه اگر شراب آمیخته با آب و سرد شده همراه افشره دیگری که سازگار با معده و قلب باشد، فایده بیشتر می شود.

گفتار را در این باره از سر می گیریم و می گوئیم:

گاهی در معالجه غش نیاز به معالجاتی داریم که بندآورنده باشند و تخلیه شدن را بازدارند و اندامانی که در تحلیل رفتن دست دارند و سست هستند، تقویت شوند و نیرو گیرند.

باید کاری کرد که دهانه معده چنان تند و قوی باشد که بتواند مواد ناپسند و موزی را نپذیرد. باید به نیرویی چنان متوسل شویم که به سرعت به روان اثر خوب گذارد و روان را غذای

روانی دهد، مانند شراب. و این را می دانی که داروهای غذادهنده روان و داروهای بازدارنده تخلیه، هر يك تأثیرات جداگانه دارند و در گوهر از هم جدا هستند.

پس باید هر يك از این دو نوع را در وقت معین و در حالتی معین تجویز کنی.

داروی بندآورنده ماده ای که تخلیه می شود را در وقت به هوش آمدن غش کرده به کار ببر؛ یا قبلاً از داروی تقویت کننده روان و تغذیه روان استفاده کن که نیروی روان را تقویت کنی و دارو اثر خود را بر روان بگذارد و روان سر حال باشد. بعد از آن داروی بندآورنده و گیرنده به کار بگیر! داروی گیرنده و بندآورنده تخلیه را قبل از داروی تقویت روان استعمال مکن که در حالت تخلیه اول نیاز به دارویی است که از تحلیل برنده روان و کاهش دهنده نیروی جسم پیش گیری کند و به سرعت نفوذ نماید؛ آنگاه نوبت به داروی بندآورنده می رسد. اگر داروی بندآورنده را قبل از داروی تقویت نیروی روانی و جسمی استعمال کنی، تأثیر داروی تقویت جسم و روان را خنثی می سازد و نمی گذارد نفوذ کند و اثر مطلوب بگذارد و ممکن است در بعضی حالات به دارویی تغذیه کننده تر از شراب نیاز داشته باشیم؛ به ویژه اگر تشخیص دادیم که غش کردن بیمار از گرسنگی یا زاده تحلیل رفتن بسیار است.

اگر شراب ساده به بدن بیمار در آید، و بالی بر بدن می شود و درهم برهمی و تشنج برای بدن به ارمغان می آورد، به آب گوشت نامبرده که با شراب مخلوط باشد پناه بر! آب سیب بخورد، آب سیب ترش باشد، یا آب سیب شیرین بسته به اختیار پزشک است و بر حسب حال و مزاج معین می کند و باید در اختیار کردن نوع آب سیب که آیا ترش باشد یا شیرین هر دو حالت بیمار را بررسی کنی؛ یعنی تخلیه شدن و تقویت کردن نیروی بیمار با چه نوع آب سیبی سازگار و در معالجه مددکار است.

اگر دانستی که مانعی در راه نیست، بهتر آن است چیزی خوشبو مانند میخك و مشک در غذای بیمار که همان آبگوشت شراب آلود است و همان آب سیب ترش یا شیرین است بریزی که معده برای پذیرفتن غذای خوشبو شده با میخك و مشک آماده تر است و شصت معده بیدارتر می شود. و اگر نیاز به غذای قوی تر داشتی، می توانی نان مغز گندم را با جرعه هایی از غذای ذکر شده به بیمار بخورانی و این نان و آبگوشت شراب آلوده وقتی مورد نیاز است که مدت زیادی بیمار غذا نخورده باشد و گرنه نان هم لازم نیست و آبگوشت کذایی کافی است.

ماساژ دادن دست و پای و بستن آنها جزئی از معالجه است، نباید اهمال کرد.

به قی کردن و ادار نمودن بیمار غش در هر حالتی و هر نوعی از بیماری غش بهره رسان است، مگر این که سبب غش عرق کردن و امثال باشد، که در این حالت یعنی در عرق کردن زیاد روان زندگی به سوی خارج حرکت می کند و ما نیاز به آن داریم که روان آرام باشد و به آرامی بیشتر از حرکت نیازمند است و نباید در چنین حالتی بیمار حرکت کند نباید قی کند، نباید دست و پایش را بست؛ اگر دیدی که قی کردن برای بیمار غش زده خوب است، این دستور را در قی دادن بیمار اجرا کن!

قبل از قی دادن، معده و اطراف معده و دست و پای بیمار را گرم کن، که عمل قی کردن آسان می شود. بعد از آن آب ولرم همراه روغن حیوانی، یا روغن زیتون، یا آب ولرم مخلوط با شراب به بیمار بده بخورد، قی می کند.

و بدان! که برای بیمارانی غشی در هر حالتی و هر نوع غشی که باشد و به ویژه کسانی که از اثر پاکسازی و تخلیه شدن از خون یا پاکسازی خلط، یا پاکسازی پرشدگی (امتلاء) با غش کردن برخوردارند، به جز حالت غش که از حرکت خلطها به سوی رویه بدن و خارج از بدن رخ می دهد دستورات زیر اجراء شود بسیار بهره رسان است:

- ۱- ماساژ دادن و مالیدن مالشیهای خوشبو بر دست و پا و گرم کردن آنها.
- ۲- مالیدن چیزهای خوشبو از قبیل: روغن سنبل رومی بر دهانه معده.
- ۳- گرمی بخشهای از قبیل: خردل، عاقر قرحا برای گرمی بخشیدن به دست و پا و دهانه معده و غیره بسیار مفیدند.

۴- باید پی در پی ساق پاها و بازوهای بیمار را باندپیچی کرد و باز کرد، که با جهت تخلیه شدن برابری کند.

۵- کسانی که نیاز به بند آوردن تخلیه دارند باید زیر بغل آنان را بست.

۶- آب سرد بر روی بپاشند.

۷- دهانه معده را ماساژ دهند.

هر کسی که سبب غش کردنش پاکسازی درونی است غش کردنش هر حالتی داشته باشد از این دستورات استفاده خواهد کرد.

۸- نوشیدن شراب مخلوط با آب، مگر این که مانعی در راه شراب خوردن بیمار باشد؛ مثلاً ورم یا خلط ناپخته و نارسیده یا به هم خوردن مزاج یا سردرد موجود باشد که دارای چنین حالاتی شراب نخورد بهتر است.

اما اگر غش کردن بسیار شدید است و دشوار، و نیاز مبرم بود که بیمار را نیر و بخشی شراب بده و باک مدار.

۹- کسانی که از نتیجه فساد معده و بیماری «هیضه» (قی کردن و اسهال شدن در آن واحد)، گرفتار غش شده اند از حمام رفتن استفاده می کنند.

اما اگر غش از اثر خونریزی است، حمام رفتن زیان بخش و بسیار بد است. حمام برای کسانی که از عرق کردن زیاد غش کرده اند نیز بد است.

کسانی که هنگام به هوش آمدن از نوبه غش احساس التهاب در دهانه معده می کنند از حمام رفتن بهره می برند. اگر بیماری از اثر ناتوان شدن دهانه معده به غش کردن مبتلا شده است، باید در معالجه اش ضمادهای نیر و مند به کار بری که عبارتند از ضمادهای ساخته از:

۱- مصطکی و به و صندل و زعفران و سوسن.

۲- شراب و مسک.

۳- سوسن و شراب.

۴- ماساژ دادن و بستن دست و پا در این حالت بسیار مفید است.

اگر غش کردن از گرسنگی است، شاید وزن يك درهم نان چاره ساز باشد. گرسنگی نماند، غش نیز رخت بر بندد.

اگر سبب غش کردن خشك مزاجی یا قبوضيت شکم است، باید هنگامی که بیمار غش کرده است، لقمه های نان را در آب انار یا شربت سیب خیس نمایند و در دهان غش کرده فرو کنند. اگر کسی از اثر غش کردن و ابتلا به غش، به بیماری شدید (گرم. نسخه) مبتلا شد، علاجش با شراب است و در این باره شراب بی مزه از هر شرابی سازگارتر و بهره رسان تر است. باید کسانی که غش می کنند، زیاد بیدار باشند، کم بخوابند و از پرگویی دوری جویند، اصلاً حرف نزنند بهتر است.

فصل یازدهم

نیرو از دست دادن به طور ناگهانی

اکثراً کسانی که به طور ناگهانی و بدون مقدمه توان خود را به کلی از دست می دهند، نه دردی را احساس می کنند، نه از اسهال رنج برده اند، نه ورمی بزرگ دارند، نه پاکسازی زیاد به عمل آورده اند.

سبب نیرو از دست دادن خلطهایی است که پرکننده — (آبکی. نسخه.) هستند. اما کمتر اتفاق می افتد که خلط خونی سبب این حالت شود، زیرا خون حتماً روی آورهایی را پدید می آورد و بدون پیش درآمد و به طور ناگهانی سبب از بین رفتن نیروی انسانی نمی شود. اکثراً سبب نیرو و برافتادن، خلط غلیظ موجود در معده است، یا خلط غلیظ به داخل رگها خزیده که گذار نفس را بند آورده است.

و بدان! که از پای درآمدن نیرو و ممکن است به غش کردن بینجامد و امکان دارد که به غش کردن نینجامد.

شخص نیرو از دست داده به حالتی دچار شده است که پها و ماهیچه ها بدون نیرو مانده و از کار افتاده اند؛ انسان به حالی درآمده که برخاستن و راست ایستادن و بر پهلو درازا کشیدنش با زحمت و دشواری زیاد انجام می شود. سبب همان است که برخی از آن را ذکر کردیم. اگر حالت نیرو و برافتادن شدت یابد، نیروی بدن همگی از بین می رود و اگر شدت زیاد ندارد، نیروی پها و ماهیچه ها را چپاول می کند و به غارت می برد.

ممکن است گوهر خلط سبب نیرو و برافتادن رقیق باشد و پذیرای تحلیل رفتن باشد، که تأثیرش در از بین بردن نیرو و بیشتر می شود؛ و به ویژه در حالی که بیمار تب دارد. چنین کسانی که نیرو را به سبب خلط متحرکی از دست داده اند، در فکر و هوش زیانی ندیده اند و کاهشی در قوه

فهم و فکر روی نداده است و روی نمی دهد، مگر این که سبب بسیار زیاد شود و حالت ناتوانی انسان بارها رخ دهد، که احتمال دارد زیانی به قوه فهم و فکر هم برساند.

علاج:

علاج نیرو از دست دادگان، به علاج غش زدگان نزدیک است. اگر نیرو و برافتادگی سبب خلط خونی است و امتلا و پرشدن از خون، انسان را به این حالت کشیده است، باید رگ بزنی و خون خرابکار را بیرون بریزی. اگر خون سبب نبود و خلط دیگری این کار را کرده است و خلط، خرابکار، غلیظ و پرمایه است، دستور زیر را به کار بر!

در حالی که بیمار برای مدتی و مهلتی از بیماری رهایی یافته است، پیاپی آن را پاکسازی کن! داروی پاکساز از معجونهای مسهل باشد. شاید معجون «فیقرا» که از مر، کبابه، نمک هندی، تربد، قارچ چمنی، سس صغیر، و امثال آنها ترکیب شده است در این باره علاج کافی باشد. می توانی از گیاه محموده استفاده کنی که محموده در بسیاری از داروها دخیل است و اساس داروهای دیگر می شود. باید بعد از اسهال بیمار را قی دهی.

داروهای تقویت کننده قلب را تناول نماید، خوشبوهای سازگار با قلب را بو کند، به طوری ماساژ دست و پای بیمار صورت گیرد، که گرمای غریزی را سر حال آرد و تقویت کند. این طرز ماساژ را بارها گفته ایم.

بعد از ماساژ ورزش به اعتدال کند، نه بسیار سبک نه بسیار سخت و خسته کننده.

غذای بیمار از نوع پارچه کننده و نرم کننده خلط باشد از قبیل:

۱- آب نخود، آب همراه خردل، روغن زیتون و روغن بادام.

۲- شراب آبکی کهنه و دیرینه بنوشد.

۳- بعد از پاکسازی به حمام برود.

۴- روغنهای تقویت کننده و سر حال آورنده حرارت غریزی بر تن بمالد.

۵- بعد از حمام رفتن و روغن بر تن مالیدن باز به حمام برود، آنگاه شراب ناب بخورد. شربت عسل و شربت خاراگوش و امثال آنها را بنوشد فایده بیند.

هر گاه دیدی که بیمار سر حال آمده است و روبه خوب شدن است، باید غذای نیرو بخش زود هضم بخورد و خودت می دانی کدام نوع از غذا نیرو بخش و زود هضم است که برایت گفته ایم! و این را هم بدان! که نیروی انسان با غذا و مشروبات سازگار با جسم و روان فزونی یابد. بو کردن خوشبو، آرامش، شادی، دور بودن از غم و اندوه، دور بودن از چیزهای پکر کننده، بر خوردن کردن با کارها و چیزهای نو آمده و شادی بخش، صحبت دوستان نزدیک و یکدل همه از انگیزه های افزایش نیروی جسمی هستند.

فصل دوازدهم

ورم گرم در قلب

سابقاً هم گفتیم که هرگاه ورم گرم در قلب پیدا شد مرگ دارنده قلب حتمی است. اما قبل از آن که ورم در قلب پدید آید پیش درآمدهایی دارد، پریدن و تبیدن قلب به اوج می‌رسد. التهاب شعله‌ور روی می‌دهد که این را نیز گفتیم کجای بدن به التهاب مبتلا می‌شود؛ این خفقان و التهاب آژیر مرگند و خبر از مرگ زودرس می‌دهند. تنها امیدی که باشد و شاید احیاناً تا ورم در قلب جای خوش نکرده است این است که شاه‌رگ دست بیمار را بزنی و خون بگیری.

شاید اگر شریانی را در پایینه‌های بدن بزنی امیدی به شفای بیمار باشد. باید سینه بیمار را وسیله برف سرد گردانی، صندل و کافور حل شده در آب بر سینه اش پاشی. گشنیز سبز نیز بر سینه بیمار گذاشتن تهی از فایده نیست. بر فآب مخلوط با کافور را همیشه بخورد مفید است.

فن دوازدهم

پستان احوال آن،
که در یک گنجینه است

فصل اول

تشریح پستان

پستان اندامی است که برای به وجود آوردن شیر خلق شده است، که بچه از همان وقت به دنیا آمدن تا زمانی که به حدی از نشو و نما می رسد که بتواند غذای پر مایه و پر نیرو را هضم کند، از شیر پستان تغذیه کند.

پستان از رگها و شریانها تشکیل شده است و در میان رگها و شریانها گوشتی آگنه است که حساسیتی ندارد.

گوشت آگنه شریانها و رگهای پستان سفید رنگ است، نوعیت خونی که پستان و اندامان پستان را تغذیه می نماید، سفید رنگ است و آنچه از پستان جدا می شود شیر است که سفید رنگ است.

در تغییر دادن رنگ کیموس سفید، کبد و پستان هر دودست دارند اما هر يك از آنها به اسلوب خود و برابر با نیاز خود تغییر ایجاد می کنند.

کبد کیموس سفید را — که اساس خون است و در واقع خون در اصل کیموس سفید رنگ است — به رنگ قرمز درمی آورد و به کار می برد.

پستان کیموس سفید قرمز شده را به رنگ سفید درمی آرد و برای شیر درست کردن مورد استفاده قرار می دهد.

یعنی کبد و پستان هر يك رطوبت آبکی را — که کیموس اصل خون است — با خود و مزاج و رنگ خود هماهنگ می کند.

رگها و شریانها و پها در پستان منتشر شده اند و شاخه هایی را تا به آخر سوراخ پستان رسانیده اند. در داخل پستان پیچ و خم و استداره های زیاد از این رگ و پها و شریانها موجود است.

رگهایی هست که وسیله ارتباط پیوندی میان پستان و زهدان هستند و پستان و زهدان در آنها

شرکت دارند و در میانه تنیده اند، که تو! در بحث از تشریح، و به ویژه تشریح رگها، رگهای مشترک میان زهدان و پستان را شناختی.

فصل دوم

افزایش شیر پستان

باید بدانی! که افزایش و کاهش شیر پستان بسته به بیشی و کمی خون خوب و پسندیده است که در بدن موجود است.

اگر دیدی که شیر پستان زیاد است، بدان که خون خوب و پسندیده در بدن دارندۀ پستان زیاد است؛ و اگر دیدی که شیر پستان اندک و کمتر از اندازه لازم است بدان که سببش کمی خون پسندیده در بدن دارندۀ پستان است، یا این که خون خویش را گم کرده و به سوی ناپسندی گراییده است که در این حال اگر چه خون زیاد باشد باز برای تولید شیر بسیار، آمادگی ندارد. سبب کم شدن خون چیست؟ چند جهت دارد:

۱- ماده ای که به خون تبدیل می شود کمتر به بدن می رسد، مثلاً غذای شیردهنده کمتر از آن است که خون مورد نیاز را تولید کند.

۲- یا ماده در حالتی نیست که برای تبدیل به خون شدن آمادگی داشته باشد؛ این در صورتی است که ماده ذکر شده از نوع خشک یا بسیار سرد و سردی بخش باشد.

۳- ماده ای که بایستی تولید خون کند، از اثر خونریزی یا ورم و غیره راه را کج کرده و به جای این که خون تولید کند و خون شیر شود، جای دیگری را برگزیده است، یا بیرون ریخته و یا در ورم خزیده است.

ممکن است کمی خون سببش نوعیت مزاج دارندۀ بدن یا نوعیت مزاج خود پستان باشد؛ مثلاً مزاج بدن یا مزاج پستان خشک و خشک کننده ماده رطوبی است، یا رطوبت را نرمی بخشد و ممکن است از آن که ماده خون مولد - که به شیر تبدیل می شود و بسیار آبکی و رطوبی است و جایی که باید در آنجا خون را تولید کند در اعتدال نیست و یا اوسازگار نیست - نمی تواند خون را تولید کند و ممکن است سببهای مشابه نیز باشند.

خون چگونه و در چه حالتی خوبی و پسندیدگی خود را از دست می دهد؟ و کی نمی تواند به شیر خوب و پسندیده تبدیل شود؟

وقتی می دانیم که خون آن خون پسندیده نیست که شیر خوب را در پستان ایجاد کند، که یکی از خلطهای سه گانه که عبارتند از صفرا، بلغم، سودا، بز خون غلبه کرده باشند، و در تولید شیر سهیم گردند. شیری که از شرکت خون با یکی یا دو یا هر سه از خلطهای نامبرده است شیر خوبی نیست.

چگونه خلط شریک خون را در لابلای شیر بشناسیم؟

- ۱- اگر شیر به رنگ زرد تمایل دارد و شیری است آبکی و تند مزه، بدان که صفرادر تولید آن با خون همکار است.
- ۲- اگر شیر بیش از حالت عادی سفید رنگ است و مزه و بوی مایل به ترش دارد بدان که بلغم در تولید آن شریک است.
- ۳- اگر شیر پستان پر مایه و غلیظ و اندک و نیر و مند است، بدان که خلط سودایی در تولید آن نصیبی برده است.
- گاهی ممکن است شیر به اندازه ای زیاد باشد و چنان یکدفعه فشار آورد که در راه گیر کند و نیروی طبیعت در حصول دادن و بیرون آوردن آن درماند و نتواند فشار لازم به خرج دهد، که تو نشانیهای این حالت را یاد گرفته ای و می دانی!
- گاهی ممکن است شیر یا منی (آب پشت) به خشکی گرایند و نتوانند بیرون آیند که گناه این کار به گردن خون است، زیرا خون اگر بدگوهر باشد هر چند که در اندازه زیاد باشد، یارای تبدیل شدن به شیر را ندارد و این کار از دستش بر نمی آید. شیری را که در پستان جای می دهد ناپسند است و تو بر قطع کردن چنین خون بدگوهر آگاهی کافی داری!
- این را هم بدان! که هر چه منی را در انسان افزایش دهد، در اکثر شیرداران نیز شیر را فزونی دهد. چیزهایی که مایه افزایش آب پشت و افزایش شیر پستان می شوند از این قرارند:
- ۱- قدمه: (تودری) دارویی که از قدمه سازند.
- ۲- بزر خشخاش.
- ۳- پستان بز و گوسفند و غیره بخورند.
- همچنین هر چه منی را کاهش دهد شیر را نیز کم می کند. چیزهای کاهش دهنده آب پشت و شیر، شاهدانه و امثال شاهدانه است.
- اگر تشخیص دادی که کم شیری از کم غذایی است، غذای شیردار را زیاده تر کن! غذایش لذیذ و مشتها باشد، غذای گرم و تر و خوب کیموس بخورد.
- اگر دیدی که غذای تباه این کار را کرده است و ماده خون پسندیده را تولید نمی کند و در نتیجه شیر کم شده است، غذای شیرده را عوض کن و غذایی را که در بالا گفتیم به شیرده بده!
- اگر از بسیاری ورزش و کار زیاد خسته شده و شیر کم شدن از خسته شدن زیاد در کار است، او را استراحت ده و از کار خسته کننده اش کم کن!
- اگر سبب شیر کم شدن، کم شدن خون است، و خون از آن جهت کم شده که جزیی از آن در خونریزی و غیره از دست رفته است.
- دقت کن! اگر خونریزی در پایینهای بدن روی داده، آن را بند آور و به سوی بالا بفرست.
- اگر خونریزی در بالاتر از پستان و در بالا بیهارخ داده آن را بند آور و خون را به پایین هدایت کن.
- اگر سبب کم شدن شیر، سوء مزاج ساده است، غذایی را برای شیرده تجویز کن که در برابر آن

سوء مزاج بایستد و در تعدیل آن بکوشد، و در عین حال غذای خوب کیموس و زیاد کیموس باشد. اگر سبب کم شیری از اثر چیرگی خلط تباه است، وسیله تخلیه خلط را به کار گیر و خلط تباه را پاکسازی کن!

اگر زن شیر دار صفرایی مزاج بود، باید غذایی را که می خورد تمایل به سردی و رطوبت داشته باشد.

روی هم رفته برای زنانی که شیر کم دارند، داروها و خوراکیهای زیر خوبند:

- ۱- آب جو با گلاب قند.
- ۲- بزر خیار که در حقنه به کار ببرند.
- ۳- بزر خیار چنبر خوردنی.
- ۴- مغز پخته حیوانات بخورند.
- ۵- شیر گاو و یا شیر بز بنوشند.
- ۶- گوشت ماهی (رضاضی)، گوشت بزغاله، گوشت مرغ چاق شده بخورند.
- ۷- سوپی که از آب جو بر آتش پخته با شیر باشد خوب است.
- ۸- سوپ پنیرک بستانی خوب است.

اگر دیدی که زن کم شیر سوء مزاج بلغمی دارد، داروها و غذاهایی را برایش تعیین کن و تجویز کن که در اول تادوم گرمی بخش باشند و رطوبت همراه داشته باشند یا بسیار کم خشکاننده باشند و این داروهای کدایی از این قرارند:

- ۱- هویج.
 - ۲- ترتیزك آبی.
 - ۳- رازیانه.
 - ۴- شبیت.
 - ۵- کرفس سبز کاشتنی.
 - ۶- کرفس بیابانی، و اگر سبز باشد و خشکیده نباشد بهتر است، زیرا خشکیده کرفس بیابانی بسیار خشکاننده و گرمی بخش است.
 - ۷- سوپ از آرد گندم با شنبلیله و رازیانه بخورند.
- اگر شیر تقریباً خشکیده است و نخ مانده از پستان بیرون می آید، زیرا غلیظ و خشک شده است، علاجش آن است:

- ۱- داروی در آب حل شده بسیار رطوبت بخش بر پستانش بپاشی.
- ۲- غذاهای رطوبت بخش بخورد و هر چه رطوبت زیاد می دهد تناول کند، که در حال آب پشت نیز علاج همین است.

اگر سبب کم شیری از سوء مزاج سودایی شیر دار است، علاجش را با داروها و غذاهایی که بیش از حال معمولی گرمی بخشند و نزدیک بدانها باشد که ذکر کردیم — انجام ده! باید داروها و

غذاها در عین حال زیاد رطوبت بخش باشند.
 تو جنس سودایی چیره را می شناسی! بر حسب معلوماتی که در این باره داری عمل کن که مزاج سودایی را چاره ساز باشد.
 برای افزایش شیر پستان دارویی هست میانه (معتدل) که از این داروها ترکیب شده است:
 نسخه:

۱- پوسته داخلی درخت خرما، سی درهم.

۲- برگ گیاه رازیانه، بیست درهم.

۳- یونجه پانزده درهم.

۴- گندم کوبیده بیست و پنج درهم.

۵- نخود پوست کنده، هجده درهم.

۶- جو سپید کوبیده. هجده درهم.

۷- انجیر درشت، ده عدد.

این همه را در سی رطل آب بجوشان و بجوشان تا هشت رطل یا کمتر از هشت رطل می ماند، هر باره پنج اوقیه از آن را با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک اوقیه و نیم شکر سلیمانی بخورند.
 خوردن ماهی شور نیز شیرافزا است.

و اینک یکی از داروهای دیگر که شیر را زیاد می کنند:

نسخه: آرد کنجد را در شراب خالص خوب به هم زنند و بیالایند و پالیده آن را بنوشند و لایه ته نشینی که از پالاییده باقی است بر پستان گذارند، فایده بینند.

نسخه دیگر: مغز بادنجان به اندازه نیم قفیز، در آب بجوشد تا از هم می پاشد آنگاه آن را با آب به هم زن و به هم زن تا به کلی درهم می آمیزند، سپس بیالای؛ پالیده را با یک اوقیه روغن حیوانی قاطی کن و خوردن آن را تجویز کن که فزاینده شیر پستان است.

نسخه دیگر: نخود را در آب خیس کن، آبی را که نخود در آن خیس شد، چند روزی ناشتا بخورند، شیر پستان را افزایش دهد و اگر نخود در شیر خیس شده باشد و با آب جو همراه عسل یا گلاب قند بخورند نور علی نور است و بسیار بهره رسان.

نسخه دیگر: بزر یونجه یک جزء، گلنار دو جزء، با هم بیامیزند و هر باره به اندازه یک «قمحه» (دانه گندم) در آب گرم ریزند و بخورند.

نسخه دیگر: ثمر درخت بان به وزن یک درهم، با شراب بخورند.

نسخه دیگر: روغن گاوی یک اوقیه، یک پیاله شراب که پیاله بزرگ باشد، با هم قاطی کنند و ناشتا بخورند.

نسخه دیگر: ساقه لاله را با برگ گل لاله با کاه جو سوپ کنند و بخورند.

نسخه دیگر: ترب و سیوس آرد را در شراب بجوشانند و بعداً بیالایند و از آن بنوشند.

نسخه دیگر: بزر خشخاش بوداده، همراه قاوت هر دو در اندازه برابر، مدت سه روز در

اسکنجبین، یاد در شراب سیکی ریزند تا کاملاً خیس می شود و آب بر می دارد، آنگاه با اسکنجبین یا با سیکی بنوشند.

نسخه دیگر: سیاه دانه را با عسل بخورند.

نسخه دیگر: بزر شبیت، بزر تره، بزر شیدر، از هر يك يك اوقیه، بزر شنبلیله، بزر یونجه، در اجزاء متساوی با هم مخلوط کنند و با آب رازیانه بخورند. و اگر با عسل و روغن حیوانی قاطی شوند بهتر است.

فصل سوم

جلوگیری از ریزش زیاد از حد شیر

اگر شیر از پستان زیاد از حد آمد، سبب آزار و ورم می شود و بیماریهای در پی دارد. گاهی رخ می دهد که بدون بارداری شیر در پستان جمع آید و به ویژه در حالتی که خون حیض بند می آید و از آنچه به مقدار کم است نیروی بیرون جهیدن از زهدان را ندارد به پستان درمی آید و به شیر تبدیل می شود.

گاهی شیر به پستان مردان می آید و به ویژه در جوانان تازه بالغ هنگامی که پستانشان گرد و تا اندازه ای برجسته می شود.

تو قبلاً انگیزه های کم شدن شیر پستان را یاد گرفتی! که به طور خلاصه عبارت بودند از:

- ۱- هر چه زیاد خشکی آور است.
- ۲- هر چه بر مکنده رطوبت است.
- ۳- هر چه زیاد تحلیل می برد.
- ۴- هر چه گرمی بخش است.
- ۵- هر چه بسیار سردی بخش است.
- ۶- هر چه بسیار رطوبت آور است و رطوبت آبکی به وجود می آرد، که شیر بلفمی مزاجان را کاهش می دهد.

۷- هر چه منی را کاهش دهد، چنان که گفتیم شیر پستان را هم کاهش می دهد.

داروهای سرد کاهش دهنده شیر پستان عبارتند از:

- ۱- بزر کاهو.
 - ۲- عدس.
 - ۳- شوربای عدس و سرکه.
- از پاشیدنهای سردی بخش که سبب کاهش شیر می شوند می توان داروهای زیر را به حساب آورد.

- ۱- افشره اسفرزه بن.

- ۲- لعاب اسفرزه.
 - ۳- آب کاهو و امثال کاهو.
 - ۴- آرد باقلی که با روغن و سرکه باشد.
- داروهای گرم و گرمی بخش که سبب کاهش شیر می شوند از این قرارند:
- ۱- فیجن.
 - ۲- بزر فیجن و به ویژه فیجن کوهی.
 - ۳- پنج انگشت و بزر پنج انگشت، برای یکباره تناول کردن تا دو درهم جایز است.
 - ۴- ریحان کوهی، هر چند برخی گویند ریحان کوهی فزاینده شیر پستان است، لیکن حقیقتش این است که کاهش دهنده شیر پستان است.
 - ۵- هر نوع زیره و به ویژه زیره کوهی.
 - ۶- و همچنین زیره کوهی را با سرکه بیامیزند و بر پستان پاشند.
- پاشیدنهای گرم و مالیدنهای گرم و ضماد بر پستان که مایه کاهش دادن شیر می شوند عبارتند از:
- ۱- شرابی که اندران در آن باشد.
 - ۲- داروی پاشیدنی خوبی هست و آن: ریشه های کلم را بکوبند و برشند و بر پستان گذارند، که آزموده شده است.
 - ۳- آرد عدس، باقلی، زعفران، گوز گندم، نمک با گلاب قاطی شود و بر پستان پاشند.
 - ۴- آب شنبلیله یا آب «بالک» (= اسفناج. نسخه) و مردار سنگ سفید و روغن گل را بر پستان پاشند.
 - ۵- خرچنگ دریایی را بکوبند و بسایند، یا خرچنگ نهري را بسوزانند و خاکسترش را بر پستان پاشند.

فصل چهارم

پتیر شدن شیر پستان و علاجش

- هنگامی که شیر در پستان شیردار پتیر مانند می شود، یکی از دو سبب اصلی زیر را دارد:
- الف - گرمای خشکاننده بر پستان و دربر گرفته پستان اثر کرده.
 - ب - سرمای یخ بندان، سرمای سخت بر مزاج پستان چیره شده و شیر یخ کرده است، و تواز درسهای گذشته نشانی این هر دو حالت را دانستی!

۱- بالک: اسفناج - باید این بالک پالك باشد که در عربی حرف «پ» ب نوشته می شود.
بالکا: گیاه از ملک.

برای علاج و پنیر نشدن شیر در پستان و پستان را از پنیر کردن شیر بازداشتن، داروهایی هست که از این قرارند:

۱- شمع را با روغنهای لطیف و نرمی بخش از قبیل روغن خیری و روغن نعناع و امثال آنها قاطی کن و بر پستان بمال!

۲- نعناع را خوب بکوب و بسیار درهم بسرش و بر پستان پنیر زده بمال.

۳- مرهم ساخته از لعابهای سرد و روغنهای سرد مزاج و موم صافی شده و کلم قمری و یونجه و خرفه، در این علت بسیار فایده رسانند، که از آنها ضماد یا مرهم مالیدنی سازند.

۴- دارویی که پنیر شدن شیر را بر طرف می کند و پنیر مایه گرمی بخش ناپسند را - که شیر پستان را به پنیر تبدیل می نماید - تحلیل می برد، سرکه شراب تخمیر شده است که با روغن گل گرم شده قاطی شود و بر پستان پاشند.

۵- برگ تاجریزی را بکوبند و ضماد گذارند.

۶- برگ کاکنه و برگ تاجریزی با برگ کلم یا آب کلم ضماد شوند خوب است و اگر مرء و زعفران در آن حل باشد خوبتر است.

۷- سرکه تخمیر شده شراب، روغن بنفشه، اندکی شنبلیله را داروی پاشیدنی کنند و بر پستان پاشند.

۸- باید بر پستانی که شیر در آن پنیر می شود - سبب سردی است - و می خواهیم که ماده پنیر ساز تحلیل برود، همیشه نوعی آب معالج بپاشیم، اما نباید به هیچ وجه رازیانه آب پز شده را بر پستان گذارند و نباید بز رازیانه بخورند.

داروهایی را استعمال کنند که شیر را ریزش می دهند، داروهایی که پونه با آنها پخته است. شبیت و سوسنبر و شنبلیله و مشک چوپان و گند بیدستر داخل داروهای پستان باشند خوب است. روغن سوسن، روغن نرگس، روغن کوشنه، در معالجه چنین حالتی بهره رسانند. نان از آرد گندم سهوس گرفته، آرد جو، ترتیزک آبی، شنبلیله، خطمی، بزرتکان، ازهریک، پریک کف، با هم بکوبند و بر پستان گذارند.

اگر شیر در پستان پنیر شد و پستان آماسید، ابر مرده را در سرکه و آب ولرم فرو کن و بر پستان بگذار! و یا خرما را بکوب و در سرکه مخلوط با آب معجون کن و بر پستان بگذار. یا نعناع با سرکه باشد و بر پستان گذارند.

شراب مایه زده نیز خوب است.

سنگ روشنا (مرغش) را خرد کنند و بکوبند و بسایند تا گرمی شود، با روغن گل و سفیده تخم قاطی کنند و بر پستان پنیر ساز گذارند.

برای باز شدن دهانه سوراخ پستان:

۱- کرم خاکی سرخ رنگ.

۲- آب مرء، با آب پونه و رازیانه شامی.

- ۳- آرد نخود و برگهای درخت غار.
- ۴- بزر کرفس و زیره بیابانی خودرو.
- ۵- هل بویا (قاقله) با آب گیاه هفت بند.
- ۶- آب سلق.
- ۷- گندم و سیاه دانه.
- ۸- کندر همراه زهره گاو نر.
- ۹- شیره استرک باروغن بنفشه قاطی شود و بر پستان مالند، پنیر شدن شیر را از بین می برد، آماس را فرو نشانند.
- ۱۰- سوپ کلم را بخورند در این بیماری بهره رسان است.

فصل پنجم

علاج یخ بستن شیر در پستان و بیماریهای عفونی و غیره

اگر شیر در پستان یخ بسته است و اگر پستان عفونت کرده است، اگر پستان کشیده شده است و از این حالت‌های بیماری است، علاجش دستوراتی دارد که بدین قرارند:
 ۱- نان و گیاهی که آن را «بردنقیاس» (بردقیاس. نسخه) گویند و سبز باشد با موم و روغن گل بر پستان نهند.

- ۲- نان و آب و روغن زیتون با عسل.
- ۳- کنجد کوبیده.
- ۴- شراب یا شراب سیکی.
- هر کدام از این داروها را ضماد کنند و روزی دو بار یا سه بار بر پستان گذارند.
- ۵- ضماد کنجد با عسل.
- ۶- روغن حیوانی و عسل، اگر نان آرد همراه سیوس، یا آرد با قلی در آن مخلوط باشد و ضماد کنند مفید است.

- ۷- پارچه قماش را در آب گرم تر کنند و بر پستان بندند.
- ۸- پستان را بر بخار آب گرم هلند و به ویژه اگر بخار آبی باشد که بزرگتان در آن پخته باشد.
- ۹- شنبلیله و خطمی و بزر شنبلیله و خطمی در آب بجوشند و بخار به پستان رسد خوب است.
- ۱۰- بابونه نیز از این داروهاست که بخور پستان شود خوب است.
- اگر آب این داروها را بر پستان مالند نیز مفید است. این در شرایطی است که بیمار ضماد را تحمل نمی کند. اگر شیر بند آمدن از یخ کردگی است و علاوه بر عارضه های ذکر شده احساس کوبیدگی در پستان بود، ضمادی را که ذکر می کنیم بر پستان بگذار!
- نسخه: ماش، هسته داخل مویز، هر دورا یکوب و با آب سرو و آب گز بسرش و بر پستان دردمند

بگذار! اگر پستان شیر را پنیر می کند باید همیشه و بر دوام روغن بنفشه بر پستان مالند و بعد از هر بار مالیدن روغن بنفشه، آب گرم بر پستان ریزند و آنگاه ضمادهایی را که در اول این باب ذکر کرده ایم بر پستان بگذارند.

فصل ششم

ورم گرم و احساس درد در بیخ پستان

تا ورم در نخستین مرحله است، در علاجش بازدارنده های ورم را که می شناسی استعمال کن! با داروهای بازدارنده ورم که استعمال می کنی کمی داروهای نرمی بخش را مورد استفاده قرار ده، از قبیل:

۱- پارچه قماش را با سرکه تخمیر شده همراه آب گرم تر کن و پستان را بدان ببند! یا سرکه که با کمی روغن گل مخلوط باشد.

۲- آرد باقلی با اسکنجبین.

۳- برگ تاجریزی با روغن گل، بر پستان بمال و کماد گذار!

اگر کمی از مرحله نخستین تجاوز کرد، ضمادهایی را تجویز کن که در بحث از کشیدگی و یخ بستگی خون ذکر شده اند.

داروی ترکیبی خوب دیگر هست که بسیار بهره رسان است:

نسخه: آرد باقلی، شاه افسر، ساییده و گردمانند شوند و با روغن کنجد قاطی شوند و با آب

شیرین و صاف مخلوط کن و بر پستان دردمند بمال!

نسخه دیگر: نان کو بیده، آرد جو، آرد باقلی، شنبلیله، خطمی، زرده تخم مرغ، زعفران، مر، ضماد شوند و بر پستان گذارند.

نسخه پاشیدنی: بزر کتان را بکوب و با سرکه مخلوط کن و بر پستان دردمند بپاش!

بارها روی داده که بیماری بر سام سبب ورم در بیخ پستان شده است که در این حالت بیم آن

می رود دارنده پستان به ذات الجنب مبتلا شود.

پس بادقت عمل کن! اسفرزه را مستقیماً بر سر ورم بگذار و نگذار که اطراف ورم را دربر گیرد و

در طرفهای پایین پستان بازدارنده های ورم را به کار انداز. در اوایل شروع درد، پستان را

باندپیچی مکن مبادا ماده رقیق تحلیل برود و ماده غلیظ باقی بماند، کماد گذاشتن در چنین حالتی اشتباه است.

اگر نك پستان به درد آمد، رگ بزن و خون از آن بگیر، آب صندل و اقاقیا بر پستان بپاش که مبادا

به سرطان تبدیل شود.

فصل هفتم

ورم سرد بلغمی در پستان

کرفس را بکوب و بر پستان بگذار، کو بیده بابونه و شاه افسر کو بیده نیز در این باره، کرفس آسا معالج هستند.

فصل هشتم

سخت و سفت شدن پستان، ترك در پستان، پیدا شدن غده ها در پستان، پستان در حال بلوغ و زیاد برآمدن

اگر ورم در پستان پیدا است و دیدی که دارد سخت می شود، قبل از هر چیز برنج در شراب بخیسان و ضماد کن و بر پستان ورم کرده بگذار!
یا مرهم موم و روغن گل و قطران و کافور بر پستان بمال و اگر زهره گاونر در این مرهم وارد باشد بهتر است.

شاید با ضماد از برگ درخت مازوج خوب شود.
یا این که دُردی شراب کهنه را بر آتش بجوشان و بر پستان بمال!
اگر دُردی سرکه را بجوشانی و بر پستان دردمند بمالی نیز مفید است.
اگر زائده ها و غده ها در پستان به هم آمده اند، یا ترك در پوست پستان هست، بهترین داروی

علاجی در این باره این است:
برگ سبز شفتالو، برگ سبز فیجن را با هم بکوب و ضماد بگذار.
اگر برآمدگی پستان به طور غیر عادی در اوان بلوغ پیدا شده یا بعد از اوان بلوغ رخ داده است و به وسیله دارو نمی توانی برآمدگی را فرونشانی، باید پستان را با نشتر شق کنی تا به پیه پستان می رسی، پیه را بیرون بیاور و جای شکافته شده را بخیه بزنی!

فصل نهم

دمل در درون پستان

اگر در پستان ورم جمع شد، داروی ورم رسان خوب هست که به کار ببری:

۱- بزرکتان و کنجد.

۲- بیخ سوسن و استرك.

۳- پشك بز.

۴- چلغوز کبوتر.

۵- بوره قرمز.

۶- صمغ صنوبر.

این شش دارو در اجزاء مساوی باشند و ضماد شوند، بر پستان بگذار، یا چنان که تشخیص خودت تقاضا می کند آنها را به عمل بیاور!
روغن کنجد، روغن خیری، مخ ساق گاو ماده، بر پستان بمال! اگر مصلحت دیدی شراب سیکی را با این مالیدنیها مخلوط کن.
اگر دیدی که جز نشتر زدن چاره دیگری نیست — چنان که خودت می دانی — نشتر بزن!

فصل دهم

قرحه و خوره در پستان

۱- شراب انگوری (نبیذ) گس مزه، به وزن بیست رطل.

۲- سماق دباغان يك رطل.

۳- مازوج کال و نارسیده، نیم رطل.

۴- دارچین خطایی، نیم رطل.

۵- ثمر درخت سرو، يك رطل.

همه این داروها را در شراب ریز، و بیست روز در شراب خیس شوند، بعد از آن همه را در ظرفی بریز و بر آتش بگذار که بجوشد، به وسیله چوبکی از درخت سرو آن را به هم بزن تا نیمی از آن بخار شود و نیمی باقی می ماند، باقی مانده را بسیار خوب به هم بزن و آنگاه بیالای، پالیده را از نو بر آتش گذار تا قوام می گیرد و غلیظ می شود. باید آتش که دوارا بر آن می جوشانی آتشی نرم باشد. بعد از این عملیات دارو را در شیشه می ریزی و نگه می داری؛ این دارو علاوه بر این که داروی قرحه پستان است برای هر قرحه که در اندامان سست مانند دهان و زبان و غیره باشد بهترین درمان است؛ همین دارو در باز داشتن خوره بسیار مفید است و خوره زده را شفا دهد.

فصل یازدهم

اگر بخواهیم که پستان بر آمده كوچك باشد و فرو نهلد و بدریخت نشود.

و اگر خواستیم که خایه كودك بزرگ و بدریخت نباشد و كوچك بماند چه کار باید کرد؟
دختری که می خواهد بر جستگی پستان را حفظ نماید و نگذارد بزرگتر از حال عادی باشد و رو به پایین فرو نهلد، اولاً حمام رفتن را کم کند، برای خایه بچه هم زیاد حمام رفتن خوب نیست، دارویی را که ما می نویسیم در این باره بسیار مورد بهره وری است:

نسخه: سفیداب، گل قیمولیا (گل اندلسی) از هر يك دو درهم، با آب یزر بنگ پسر شند، اندکی روغن مصطکی با آن بپامیزند و بر پستان بپاشند، همواره پارچه كتانی را در آب مازوج سرد شده

فرو کنند و بر پستان بگذارند و به ویژه اگر پستان فرو هشته باشد.
این دارو را زنان آزمایش کرده اند:
نسخه: گل خاک معمولی و عسل بر پستان می گذارند و اگر افیون و نان خیس شده در سر که را
با گل آزاد و عسل قاطی کنند تأثیر بخش تر می شود.
اینک داروی دیگر که آزمایش شده است:
نسخه: گل شاموس (کوکب الارض)، افاقیا، سفیداب، افشره بوته بنگ، درهم آمیخته شوند
و بر پستان مالند.
نسخه آزمایش شده دیگر: گل آزاد (گل معمولی) از خاک پاکیزه به وزن بیست درهم، شوکران
به وزن دو درهم با سرکه آمیخته شوند و بر پستان پاشند.
نسخه دیگر: کندر، گوش ماهی که هر دو ساییده و گردمانند باشند، همراه آرد جو با سرکه
بسیار تند و غلیظ بسرشند و سه روز بر پستان مالند.
نسخه دیگر: تخم کبک، زنگار، استرک، جوش کوره، با هم آمیخته شوند و بر پستان گذارند.
آب اسفرزه را بر پستان پاشند خوب است.
اگر خشکیده گیاه شوکران را بکوبند و با سرکه بیامیزند و سه روز بر پستان بماند و بر ندارند
بسیار مفید است. هر گاه دیدند که داروی گذارده دارد خشک می شود، ابر مرده را در آب و سرکه
خیس کنند و بر ضما د کدایی بگذارند که خشک نشود.
نسخه دیگر: افشره قارچ چمنی، پوست انار، ارزیز سوخته و سیله گوگرد، از هر یک به وزن سه
درهم، زاج بلوری، سفیداب ارزیز، سوخته عدس، از هر یک یک درهم، سوخته حلزون، مشک
چوپان، از هر یک سه درهم، همه را با آب بارهنگ درهم بسرشند و بر پستان مالند.
نسخه دیگر: زیره، بیخ سوسن، عسل، با آب جمع شوند و سه روز بر پستان بماند.
نسخه دیگر: اندران، شوکران، با هم مخلوط شوند و به مدت سه روز بر پستان باشند.
نسخه دیگر: شوکران را تنها به مدت سه روز بر پستان گذارند و بر ندارند.
کسانی هستند که گویند خون گرازنر، یا خون جوجه تیغی، یا خون لاک پشت در این باره
خوبند. ما فقط شنیده ایم.
نسخه دیگر: زوغن زیتون، زاج بلوری ساییده گرد شده همانند سرمه، در هاون ریزند، که
هاون ساخته از سرب باشد و بگذارند تا سرب در آن اثر می کند. و بر پستان مالند و دوام کنند.
نسخه دیگر: گل آزاد، مازوج کال با عسل جمع شوند و بر پستان مالند.
نسخه دیگر: پوسته کندر، پوست انار، هر دورا بکوبند و با سرکه بیامیزند و بر پستان مالند.

انتشارات سروش منتشر کرده است:

فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران). احمد بن یحیی البلاذری. ترجمه آذرتاش آذرنوش.
حرکت و استیفای اقسام آن. دکتر حسن ملکشاهی.
ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا. دکتر حسن ملکشاهی.
عقاید و رسوم مردم خراسان. دکتر ابراهیم شکورزاده.
عرفان و فلسفه. و. ت. استیس. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی.
بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین. دکتر ابوالقاسم اجتهادی.
عصر زرین فرهنگ ایران. ریچارد ن. فرای. ترجمه مسعود رجب‌نیا.
نامه‌کندی به المعتصم بالله در فلسفه اولی. با مقدمه دکتر احمد فیواد الاهوانی. ترجمه احمد آرام.
شمه‌ای از تاریخ غربزدگی ما (وضع کنونی تفکر در ایران). دکتر رضا داوری.
نقشهای هندسی در هنر اسلامی. عصام السعید، عایشه پارمان. ترجمه مسعود رجب‌نیا.
تاریخ و فلسفه علم. لوئیس ویلیام هلزی‌هال. ترجمه عبدالحسین آذرنگ.
علم در اسلام. ح. ن. ترجمه احمد آرام.
هنر اسلامی. تیتوس بورکهارت. ترجمه مسعود رجب‌نیا.
ارسال‌المثل در مثنوی مولانا. علی‌رضا منصور مؤید.
حافظ‌نامه، تالیف بهاءالدین خرمشاهی.
تمثیل‌المثل، گردآوری و پژوهش احمد وکیلان.
هنر جلدسازی و صحافی اسلامی، تالیف دانکن هالدین، ترجمه هوش‌آذر آذرنوش.
مجمع‌الجزایر مولای، تالیف الکساندر سولژنیستین، ترجمه عبدالله توکل.
حدود یا تعریفات، تصنیف ابن سینا، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

انتشارات سروش منتشر خواهد کرد:

تجارب‌الامم. مسکویه. به تصحیح و ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی.
قرآن مترجم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، به خط حبیب‌الله فضایی.
فرهنگ جامع کردی - فارسی، به کوشش عبدالرحمن شرف‌کندی (هه‌زار).